سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

والاحضرت همایونی ولیعهد جوانبخت ایران

که

این کتاب به آستان همایونش تقدیم میشود

توانا بود هر که دانا بود

تاریخ ادبیات ایران

از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر

تألیف

پروفسور ادوارد براون

ترجمهٔ

رشید یاسمی

استاد دانشگاه طهران

در طهران بسال ۱۳۱۶ شمسی طبع گردید

چاپخانهٔ روشنائی

طهران

مجموعه دکتر سید محی الدین صبا
اهدائی به کتابخانه ملی ایران
در دفتر کتب کتابخانه ملی
شماره ۱۵۳۷۱۴
ثبت گردید. ۴۷۷۰

پروفسور ادوارد برون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بیاد محبت‌ها و بنشان
تشکراتی که بمادر
خودمدیونم این کتاب
را بوی تقدیم میکنم
برون

همانم که از چشم نگذاشتی — مدامم در آغوش برداشتی
گرامی ترت بودم از جان خویش — نبودت ز من هیچکس بیش پیش
مرا هوش وجان وروان باتواست — دلم آشکار و نهان با تو است

یوسف وزلیخای فردوسی

گویند مرا چو زاد مادر — پستان بدهان گرفتن آموخت
شب بر سر گاهوارهٔ من — بیدار نشست وخفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من — برغنچهٔ گل شکفتن آموخت
دستم بگرفت و پا بپا برد — تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
یك حرف ودوحرف برزبانم — الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست
تا هستم وهست دارمش دوست

ایرج

فهرست بخشها و فصلها

بخش اول

تاریخ اجمالی ایران درچهار قرن اخیر

فصل اول ـ ملاحظات کلیه راجع بسلسلهٔ صفویه صفحه ۱
فصل دوم ـ ازظهور دولت صفویه تا سال ۹۳۰ » ۲۵
فصل سوم ـ اوج وحضیض دولت صفویه ازشاه طهماسب تاشاه سلطان‌حسین » ۶۷
فصل چهارم ـ خلاصهٔ تاریخ‌ایران دردو قرن اخیر » ۹۸

بخش دوم

شعر فارسی درچهار قرن اخیر

فصل پنجم ـ ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیره خاصه ابیات مذهبی صفحه ۱۳۰
فصل ششم ـ شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند » ۱۴۹
فصل هفتم ـ شعرای زمان قاجاریه » ۱۹۲

بخش سوم

نثر فارسی درچهار قرن اخیر

فصل هشتم ـ مذهب شیعه ومقتدایانش صفحه ۲۲۷
فصل نهم ـ نثرنویسان تاسال ۱۸۵۰ » ۲۶۵
فصل دهم ـ ترقیات سالهای اخیر » ۳۰۶
فهرست رجال واماکن وکتب » ۳۲۵

فهرست تصاویر کتاب

شاه اسمعیل‌صفوی(۱) روبروی صفحه ۶۶ شاه طهماسب‌صفوی(۱) روبروی‌صفحه ۶۷
شاه عباس‌بزرگ روبروی صفحه ۸۸ شاه عباس ثانی روبروی‌صفحه ۸۹
کریمخان زند روبروی صفحه۱۱۴ مجلس کریمخان روبروی‌صفحه ۱۱۵
حاجی‌میرزا آقاسی روبروی صفحه۱۲۰ حکیم شفائی روبروی‌صفحه ۱۲۱
خط صائب تبریزی صفحه ۱۸۰ خط وصال شیرازی صفحه ۲۰۴
خط یغما صفحه ۲۱۸ خط ملا صدرا صفحه ۲۶۲
خط شیخ‌بهاء الدین‌عاملی صفحه ۲۷۸ خط ملامحسن فیض صفحه ۲۸۳

(۱) هنگامیکه جناب آقای حکمت وزیر معارف درایطالیا بودند این دو پرده را درموزه روایال گالری‌دزوفیسی شهر فارانس دیده وعکس آنرا تهیه فرمودند به اقرب احتمال ازروی طبیعت کشیده شده

دیباچه

در تابستان ۱۳۰٤ شمسی جناب آقای علی‌اصغر حکمت وزیر معارف که در آن زمان ریاست اداره تفتیش کل معارف‌را عهده دار بودند در نظر گرفتند که دورهٔ تاریخ ادبی‌ایران تالیف ادواردبرون انگلیسی بفارسی‌نقل شود پس سه تن از فضلا را بترجمه سه جلد نخستین و نگارنده را بترجمه جلد چهارم ترغیب کردند . از آنجا که این ضعیف از آغاز آشنائی با امور ادبی شوقی فراوان بتحقیق احوال شعرا و ادباء داشتم و از نقص و عیب تذکره‌ها کاملا مطلع و متاسف بودم این دعوت را بحسن قبول پذیرفته برخی از ایام عمر را در ترجمه این کتاب‌صرف کردم وزارت معارف در همان اوقات (۳ مرداد ۱۳۰٤) نامهٔ به پرفسور برون نوشته و اورا از انجام یافتن دوره کامل تاریخ ادبیات تبریك و تحسین گفته برای ترجمه رخصت طلبید . پرفسور در پاسخ شرحی مبتنی بر اجازهٔ ترجمه و جرح و تعدیل و افزایش و نقصان نوشته است چون آخرین مکتوبی است که پرفسور برون بایران فرستاده است عیناً نقل میگردد :

پانزدهم ایلول ۱۹۲۵

جناب وزیر اجل اکرم

تعلیقه انیقه آن وزیر معارف پرور کمالات پناه الان زیارت گردید وباعث کمال امتنان و تشکر شد هر چند آن چهار جلد که در این بیست سال گذشته در تاریخ ادبیات ایران تالیف نموده‌ام بهیچ وجه لایق ترجمه بزبان فارسی نمیدانم البته هر گاه رای عالی آن معارف پناه برآن قرار گرفت باعث کمال افتخار و ابتهاج گردد ولی خودمرا مظهر ضرب‌المثلی که‌داریم (درمملکت کوران‌مردیك‌چشم بیناست) میدانم‌هر گاه معلومات‌مخلص‌درخصوص ادبیات‌ایران درفرنگستان بد نباشد هیچ دخلی بمعلومات علماء و ادباء ایران ندارد بلکه هرچه حاصل کرده ام از ایشان کتبا یا شفاها حاصل کرده‌ام وخوشه چین خرمن ایشانم‌مثل آنچه شیخ میفرماید :

کمال همنشین بر من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

بخیال مخلص هر گاه یکی‌از اکابر ادبای ایران کتابی در ادبیات ایران تالیف فرماید مبنی بر اصول جدید وتفتیش و تنقیح و تنقید فایده اش بسیار بیشتر خواهد شد خصوصا از برای اهل فرنگستان و خصوصا در باره آنچه متعلق باین عهد اخیرباشد ولی پرواضح است هر گاه رای عالی برترجمه کتاب این بنده فانی قرار گیرد با هر چه‌مترجم لازم داند از اصلاح و تقلیل و تزئید باعث کمال افتخار مخلص باشد

همی شرم دارم که پای ملخ را بحضرت شاه سلیمان فرستم
همی ترسم از ریشخند ریاحین که‌خار مغیلان ببستان فرستم

مخلص دعاگو ارادت شعار - ادوارد برون

چهار ماه بعد از این تاریخ آن دانشمند ایران‌دوست در روز ٥ ژانویه ۱۹۲٦ میلادی مطابق۱۸ دیماه ۱۳۰٤ وفات‌یافت‌وهمه ایرانیانی که ازخدماتش آگاه بودند قرین حزن و اندوه شدند انجمن ادبی ایران بنا بر پیشنهادآقای حکمت مجلس سو گواری خاص ترتیب داد چند تن از شعرا و فضلا مقالات و اشعاری حاکی از شرح حال و اظهار حقشناسی قرائت کردند که همه آنها را مجله تعلیم و تربیت در رسالهٔجداگانه طبع و نشر کرد و عکس آن مرحوم را نیز بعنوان یادگار بفضلا هدیه فرستاد .

باری نگارنده پس از چند ماه ترجمه کتاب را بوزارت معارف تسلیم کرد که وسایل طبع آنرا فراهم کنند لکن نظر بتغییر شغل جناب آقای حکمت این نسخه در طاق نسیان و زاویه فقدان ماند چنانکه متجاوز از ده سال کسی را بر وجود آن وقوفی و در استخراج آن از مخازن وزارت خانه میلی نبود (۱) .

چون مقام وزارت معارف به‌آقای حکمت‌تفویض گردید ایشانرا دریغ آمد که چنین رنجی بی ثمر ماند و با اینکه سه جلد مقدم ترجمه نشده بود از آنجا که قسمت های کتاب استقلال داشت نگارنده را بطبع دفتر جلد چهارم تشویق و مدد فرمودند .

---

(۱) درخلال‌این احوال یکی‌از فضلا موسوم بسیف پور فاطمی که‌ازاین ترجمه آگاهی نداشت قسمتی از این کتاب رادر اصفهان بطور خلاصه ترجمه و در ٦۸ صفحه کوچك انتشار داده است و حاوی نکات خوب مخصوصا فهرستی ازمؤلفات برون است .

راقم سطور آن نسخه را بار دیگر مورد دقت قرار داد و بنا بر سفارش و اجازه مرحوم برون در جرح و تعدیل آن کوشید مطالبی که برای خوانندگان خارجی سودمند و تازه و برای ایرانیان توضیح واضح و تطویل بلا طایل بود حذف کرد وهر جا توضیحی ضرورت داشت بیفزود و ذیلی مشتمل بر احوال شعراء و اسامی مؤلفات این عصر بر کتاب الحاق نمود تا فایده آن تمام تر باشد با اینکه برای تاریخ ادبیات فارسی تا حال کتابی باین خوبی و صحت و با این نظم‌وترتیب واستقصا وانتقاد نگارش نیافته‌است بطوری که‌خودمؤلف‌نیز توجه‌داشته‌خالی از نقص نیست زیرا که احوال بسی از علما و فضلا و گویندگان مسلم را متعرض نیست من‌جمله محمود خان ملك الشعراء و سروش و فتح‌الله خان شیبانی که در عهد خود اشعر شعراء بوده اند و نیز بسی نکات راجع بسرگذشت شعراء عهد صفویه را محض اختصار حذف نموده است نگارنده در نظر داشت که در حدود امکان در ذیل صفحات یا در دنباله فصول این افتاده هارا ضبط کند و بعضی مطالب را توضیحی کافی تر بدهد مخصوصاً پس‌ازدست یافتن به‌سه تذکره مبسوط خطی که مرحوم برون از آنها ذکری نکرده است یکی تذکره نصر آبادی ودیگر تذکره خلاصة‌الافکار تألیف ابوطالب و دیگر تذکره خوشگو درین چند کتاب مطالب بسیار راجع با کثر شاعران این کتاب دیده شده که قابل الحاق بود اما بدو ملاحظه خودداری کرد یکی بزرگ شدن کتاب دیگر مبدل شدن هیئت و نظمی که مؤلف بآن داده بود زیرا که در اکثر موارد فرع زیاده بر اصل میشد و تا این درجه تغییر و تحریف شایسته نبود پس آن یاد داشتها را کنار گذاشت و بذکر ضروریات اکتفا کرد.

امید است که این زحمات در خدمت صاحبنظران موقع قبول یابد و در نقایص آن بدیده اغماض بنگرند چون دوستان مهربان آقایان محمد مهران و یعقوب‌انوار در پاکنویس و اصلاح و تهیه فهرست‌این کتاب بذل همت‌و صرف وقت کرده‌اند در این جا از زحمات ایشان سپاسگزاری‌می کنم.

شرح حال پروفسور برون

استاد علامه آقای محمدبن عبدالوهاب قزوینی را در شرح احوال پرفسور برون مقالاتی است که در سال چهارم مجله ایرانشهر درج شده است ازآنجا که آگاهی آن دانشمند بر احوال برون دقیق تر و مستقیم تر از هر کسی است بهتر آن دانستیم که از میان منابع مختلفی که در دست است بیانات ایشان را با اختصاری که مناسب مقام باشد زیب این مقدمه قرار دهیم

« گمان میکنم کم کسی از ایرانیان باشد که استاد برون را نشناسد زیرا که خدمات او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبود درعالم سیاست نیز خدمات شایان بوطن ما نمود از ابتدای مشروطیت (۱۳۲٤) الی شروع جنگ عالمگیر (۱۳۳۲) زحماتی که او در طرفداری از ایران در اروپا کشید و مجاهداتی که در اثبات حقانیت ایران و اعتراض بر ضد سیاست بیگانگان نمود از نشر مقالات در جراید و تألیف کتب ورسائل ودادن کنفرانسها و ملاقات با رجال و وزراء فی الواقع باور کردنی نیست . بعقیده من از ابتدای افتتاح روابط منظم ما بین ایران و اروپا از یك قرن باینطرف هیچکس از اروپائیها این اندازه شهرت و نام نیك در ایران بهم نرسانیده و این درجه اخلاص و محبت عموم ایرانیان را بخود جلب نکرده است

اما خدمات ادبی آن مرحوم را بجرأت میتوانم سو گند بخورم که مابین جمع مستشرقین اروپا و امریکا هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است و یك عمر تمام را از هیجده سالگی تا آخرین دقیقه حیات شصت و چهار ساله خود بدون خستگی با تمام قوای معنوی و مادی خود صرف احیایی آثار ادبی ایران نکرده است و این همه مساعدات مالی برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی از کیسه شخصی خود بخود هموار نموده است و مخصوصاً هیچکس بادبیات و ذوقیات و معنویات ایران یعنی بافکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خالص و عاری از هر گونه شوایب و اغراض سیاسی و جاهی و مالی نورزیده است .

فی الواقع وجود مرحوم براون برای ایران یك نعمت خدا داد و یك گنج باد آورد بود آخر چه عجب تر از این که یك مردی از یك ملت اجنبی آن هم

از اعاظم علماء و نویسندگان آن ملت در تمام مدت عمر خود طرفداری از ملت و مملکت ما بنماید و محض خاطر ما با ملت و مملکت خودش طرف شده باشد !

برای اطلاع از شرح حال آنمرحوم از اوایل عمر تا سنه ۸ - ۱۸۸۷ (٦ - ۱۳۰۵) ه . ق . که سال سفر اوست بایران در سن ۲۷ سالگی رجوع شود بمقدمه کتاب «یکسال ما بین ایرانیان» تألیف خود او که کتابی بسیار جذاب و دلکش است (۱)

برای تصور اجمالی از جنبهٔ ادبی حیات آن مرحوم باید نظری افکند بمؤلفات جلیله عدیده در این رشته که عده آنها ۱۲ کتاب بزرگ و ۲۲ رساله است (۲)

و شاهکار آنها کتاب « تاریخ ادبیات ایران » است در چهار جلد و این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا بلکه در باب خود یگانه

---

(۱) اسم این کتاب بانگلیسی A year amongst the Persians برای تکمیل مطالب فوق سطری چند از کتاب مذکور و سایر آثار او بربیانات آقای قزوینی میافزائیم

پروفسور ادوارد گرانویل برون از مردم نیوکاسل انگلستان پسر بن یامین برون صاحب کارخانه کشتی سازی بود در ۷ فوریه ۱۸٦۲ (۷ شعبان ۱۲۷۸ ه . ق .) متولد پس از فراغ از تحصیل دبستانی باموختن علم طب پرداخت و قصدش این بود که داوطلبانه وارد قشون عثمانی شود که در آنوقت با روسیه تزاری جنگ داشت زیرا که عم براون در جنگ کریمه در خدمت نظام عثمانی بود و از روسهای تزاری تنفر داشت

براون بهمین نظر زبان ترکی را آموخت ولی بزودی دریافت که محتاج بعربی و فارسی هم هست پس در نزد دانشمندی موسوم بمحمد باقر بواناتی شروع بتحصیل فارسی کرد این شخص در لندن مشغول تبلیغ دین اسلام بود براون در مجلس درس تفسیر قرآن بواناتی حضور می یافت پس از فارسی عربی را نیز آموخت ومعلم عربی دارالفنون کمبریج شد و مسافرتی باسلامبول کرد ودره ۱۳۰۰ ه . ق بایران سفر نمود یکسال در کرمان و یزد و سایر شهرها ساکن شد و با همه طبقات و فرقه های دینی آمیزش گرفت در کرمان مدتی در خانقاه درویشان اقامت گزید در طهران بتحصیل حکمت و تصوف پرداخت معلم او درین فنون میرزا اسدالله نامی بود (مترجم)

(۲) مؤلفات سیاسی او ومؤلفات راجع ببابیه ومتون فارسی که تصحیح و طبع کرده درین حساب داخل نیست فقط کتب ورسائل ادبی او مقصود است

و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف ننموده است بلکه مابین فارسی زبانان تا کنون کتابی باین نظم و ترتیب عجیب و بااین بسط و تفصیل حاوی این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه چهل سال زحمت و تتبع است بظهور نیامده است و اصلا این نوع تألیف متنوع محیط که در آن واحد هم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات و هم تذکرةالشعراء و هم معجم‌الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع‌الحکایات وهزار محاسن و مزایای دیگر ما بین ما تا کنون مرسوم نبوده است و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود تا نمونهٔ از وضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم ایران بیاید [مقصود از اندکی جرح و تعدیل این است که بعضی مطالب واضحه که فقط برای اطلاع اروپائیان لازم است ولی برای ایرانیان از قبیل توضیح واضحات است در ترجمه فارسی باید از آن حذف شود مثل تفسیر سیمرغ یا مار ضحاك یا شب قدر یا گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده و امثال ذلك و از آنطرف ترجمه حال بعضی از علماء و ادباء و شعراء که بواسطه دسترسی نداشتن مؤلف در اروپا بکتب رجال حاوی شرح حال آنها یا بدواوین آنها در این کتاب مذکور نیست باید بر آن افزوده شود و این نوع سقط ها مخصوصاً درجلد چهارم که درخصوص فضلاء متاخرین ومعاصرین‌است فراوان است اما در خصوص فعالیت سیاسی آن مرحوم در مدت هشت ساله ۱۳۲٤ - ۱۳۳۲ که اوضاع مضطرب ایران فکر اورا مشغول داشت چون در خاطر ها است از تفصیل چشم میپوشد دو کتاب نفیس در این زمینه از خود بیادگار گذارده است یکی «انقلاب ایران» دیگر «مطبوعات و اشعار جدید ایران» بعلاوه چندین رساله جداگانه که اسامی آنهادر فهرست‌مؤلفات آن مرحوم که‌خوداو در سنه۱۳٤۲ بطبع رسانیده مذکور است .

اما در خصوص تحقیقات راجع بپایه باید رجوع کرد بمؤلفات مشهورهٔ او در این موضوع که چگونه ابتداء کنجکاوی او در این راه از مطالعه کتاب کنت دو گوبینو Comte de Gobinau بحرکت آمدو جداً در این راه دامن بر کمر زد ابتدا در اثناء سفر در ایران با بسیاری از اتباع این مذهب آشنائی

پیدا کردسپس در۱۳۰۷ بعکاوقبرس رفت وبملاقات میرزا یحیی معروف بصبح ازل ومیرزا حسینعلی معروف به بهاءالله نایل آمد و با خواص و مطلعین این طایفه مکاتبه کرد و بخواهش و نوید و پول کتب و رسایل و اسناد و اوراق آنها را بدست آورده و موفق گردید که دنباله تحقیقات کنت دو گوبینو را له بسال ۱۲۶۹ ه . ق . ختم میشود تا زمان خود امتداد بدهد

کنت دو گوبینو از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات کثیر درمواضیع فلسفی واجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره ومؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخ معروف به گوبینیسم که مخصوصاً در آلمان پیروان زیاد داردوی در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۸۰ بسمت نیابت اول ووزیر مختاری فرانسه درطهران اقامت داشته است چون بعد از قتل باب و پیش از ظهور اختلاف مذهبی بین این طایفه در طهران بوده اطلاعات مهمی در کتاب خود جمع کرده است استاد براون تحقیقات اورا تکمیل و تصحیح کرد و بیغرضانه در مقابل انظار عالمیان نهاد در این باب مؤلفات معروف او از قرار ذیل است :

ترجمه مقاله سیاح با حواشی بسیار مفصل ، ترجمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی ، بعضی اسناد راجع ببابیه ، نقطة الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی با مقدمه فارسی مبسوط .

اما سایر احوال آن مرحوم . بطور اجمال عرض میکنم اگرچه سعادت در این دنیا امری موهومی است ولی اگر در این عمر کوتاه چند روزه سعادتی اضافی و نسبی برای کسی بتوان فرض نمود می توان گفت که آن مرحوم سعید بود و جمیع یا اغلب موجبات سعادت در شخص او جمع بود

یکی آنکه مزاجی سالم و بنیهٔ قویی داشت واگر حادثه غیر مترقبه وفات زوجه اش در میان نمیآمد شاید سی چهل سال دیگر عمر میکرد دیگر آنکه هم شخصاً متمول و با ثروت بود (۱) هم حقوقی که از وظیفه تدریس دارالفنون کمبریج عاید او میشد فوق کفایت بود دیگر آنکه در تمام عمر خود کار میکرد عیاش و بطال و تنبل نبود کاری هم که انتخاب کرده بود کاری نبود که بر خلاف تمایل طبیعی خود برایی کسب معاش بر خود تحمیل کرده باشد و چون شخصاً متمول بود هیچ مانعی برای او در بسط دادن مقصود و تحصیل کتب نفیسه و نویسانیدن نسخه ها وطبع و نشر مؤلفات در بین نبود هرطور آرزو میکرد پیش میرفت دروسط راه بواسطه فقدان وسایل مادی معطل نمی ماند

دیگر آنکه یکی از بزرگترین آمال او تألیف تاریخ ادبیات ایران بود که میخواست در ایام حیاتش باتمام برسد این کتاب مهم که مدت تألیف آن قریب سی سال طول کشید در ایام حیات بانجام رسید و عجب اینست که جلد اخیر آن کتاب فقط یکسال و نیم قبل از وفات او از طبع خارج شد

و نیز چون یکی دیگر از اسباب سعادت انسان عشق است خداوند این سعادت را هم برای او فراهم آورد و در سنه ۱۳۲٤ ه . ق . دختری از خانوادههای نجیب کمبریج را که مدت ها قبل از ازدواج طرف تعلق خاطر او بود بحباله نکاح درآورد و از این تاریخ ببعد موجبات خوش بختیش تکمیل شده بود از سراپای وجود او خوشی و مسرت میبارید

از صفات مختصهٔ آن مرحوم یکی پشت کار فوق العاده عجیب او بود گویا خداوند حس خستگی در نهاد او خلق نکرده بود پر کار ترین و پر شور ترین جوانان را از میدان بدر میکرد و عموماً تا یکساعت بعد از نصف شب کار میکرد و صبح نمیدانم کی بر میخاست ولی همیشه ساعت هشت سر و رو شسته و لباس

---

(۱) در وصیت نامه خود مقرر داشت که دو هزار لیره بمدرسه پامبروك که در آنجا تدریس میکرده بدهند وهمین مبلغ را هم بدارالفنون کمبریج هدیه داد که صرف بسط و نشر زبان و ادبیات فارسی و عربی کنند و کتب نفیسه نادره بخرند مجموع دارائی پرفسور براون معادل ۱٦٦ هزار لیره انگلیسی تقویم شده است

مترجم

پوشیده و بعادت انگلیسان ریش و سبیل تراشیده سر پا بود ومشغول کار و تدریس و غیره میشد و من هیچ نفهمیدم که شخص هر قدر قوی بنیه و سالم المزاج باشد و هر قدرهم شوق بکار داشته باشد آخر چطور میتواند این همه کار کند ؟ و این همه چیز بنویسد این همه آثار از خود بیادگار بگذارد عده تألیفات او چه تألیف و چه ترجمه کتب فارسی ۱۷ عدد است و عده رسائل او ۳۲ عدد و عده دیباچه هائی که بزبان انگلیسی بر کتب فارسی یا عربی که باهتمام دیگران بطبع رسیده الحاق نموده است ۱۳ عدد است و مجموع صفحات این مؤلفات ۹۳۱۸ صفحه است که بالتمام از آثار قلم شخص اوست بدون معاونت دیارالبشری جمیع امور را شخصاً متکفل میشد فقط در این سنوات اخیره زوجه اش در تصحیح نمونه های چاپی باو کمك میکرد

اما کتب فارسی که تصحیح و طبع نموده است دو عدداست یکی تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی دیگر جلد دوم لباب الالباب عوفی اما جلد اول لباب الالباب چون تصحیح راقم این سطور است درین حساب آورده نشد و همچنین متن مقاله سیاح و متن تاریخ گزیده که هر دو چاپ عکس است و تصحیحی در آنها بعمل آورده نشده است و نیز کتاب نقطة الکاف زیرا که طبع و تصحیح آن باهتمام یکی از دوستان آنمرحوم که بملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و بنام همان مرحوم تمام شود و همچنین کتبی که بتصحیح بعضی از شاگردان یا دوستان او بطبع رسیده و فقط یك دیباچه انگلیسی بر آن افزوده در حساب آورده نشد آن مرحوم طبع آن کتب را بعضی خود بعهده گرفت و بعضی را بمخارج « اوقاف خیریه گیپ » که خود او رئیس امنای آن اوقاف بود بطبع رسانید

دیگر از مختصات آن مرحوم حافظه عجیب او بود بعلاوه یونانی ولاتینی و فرانسه و آلمانی سه زبان شرقی اسلامی یعنی فارسی و عربی و ترکی را در نهایت خوبی میدانست هم علماً هم عملا آن سه زبان را در کمال خوبی و تسلط حرف میزد و مینوشت زبان فارسی مثل زبان مادریش شده بود آنقدر اشعار و امثال و کلمات قصار از این سه زبان در حفظ داشت که کمتر ادیبی بپای او میرسید بواسطه کثرت قرائت کتب و سفر های زیاد حکایات نادره بسیار دلکش

در حفظ داشت که از مجالست او شخص سیر نمیشد در شرح حال هر شاعری یاحکیمی یا در ذکر وقایع تاریخی هرعصری فقط حکایات و حوادث بسیار ممتع‌را که جنبهٔ دلکشی یا مضمون بدیعی یا حادثهٔ غریبی در بر داشت متعرض میشد باقی حکایات راستاحسینی معمولی را حذف میکرد

مرحوم برون قطع نظر از مهارت در السنه شرقیه در زبان انگلیسی نیز از نویسندگان بسیار خوب محسوب میشد کتابفروشان بمنت‌مخارج کتب اورا تقبل میکردند و نفع میبردند وجهه اصلی آن مرحوم این بود که ادبیات ایرانی را بعموم اروپائیها بشناساند نه منحصراً بزمرهٔ محدود علما و مستشرقین اینست که هیچوقت تألیفات خود را در دایرهٔ تنگ کتب علمیه فنیه خالص محصور نمینمود و میگفت انسان باید از ثمرهٔ زحمات خود عموم نوع بشر را بهره‌مند نماید و زکوة علم‌را بمستحقین آن که طبقه متوسطه ناس اند برساند و الا علما و فضلا که خود در علم اغنیاء اند محتاج بزکوة نیستند این نکته نیز قطعاً یکی از اسرار اشتهار کتب آن مرحوم است طبع شعرعالی نیز داشت چنانکه بسیاری از اشعار فارسی را عیناً بشعر انگلیسی ترجمه کرده است و مطبوع شده است

دیگر آنکه آن مرحوم خیلی دست و دل باز بود و در اعانت بفقرا و مستحقین ازهرملت و مذهب خود داری نمیکرداز دادن پول یا پیدا کردن کاری یا واسطه شدن پیش کسی کوتاهی نمی‌نمود از هر کتاب که چاپ میشد مبلغ کثیری مجاناً برای عموم فضلای غرب و شرق میفرستاد و همیشه میگفت غرض اصلی از نشر کتب رسیدن آنهاست بدست اهل فضل و انتفاع محتاجین بآن کتب نه چیز دیگر .

اما ذوق و حساسیت طبع و لطف مشرب اظهر صفات او بود سراپای وجودش مفتون شعر و ذوقیات بود اغلب شاهکار های ایرانی و عرب را از بر داشت تمام خافظ را من‌البدو الی‌الختم حفظ بود قسمت عظیمی از اشعار خوب ایرانی رابشعر انگلیسی ترجمه کرده و از این راه بزرگی روح ایرانی و دقت افکار و احساسات ایرانیان و خدماتی راکه شعراء و حکما و علماء ایران بمعنویات نوع بشر کرده اند همه را در اروپا شناسانیده و با آن زبان شیرین و قلم‌سحار خود منتشر کرده است »

مقالات استاد فاضل آقای قزوینی در شرح حال برون بسیار مفصل است و نقل همه آن در این مقدمه دشوار هر کس نمونهٔ از بیان شیرین و حساسیت و دقت نظر استاد را بخواهد بر او لازم است که عین آن مقالات را بخواند از جمله مطالبی که بنظر این ضعیف باید افزودذ کر مجموعه خطابه های برون است در باب طب عربی که احوال چند تن از پزشگان نامدار ایرانی را بیان کرده است دیگر اینکه در هنگام شصت سالگی برون ۴۳ نفر از مستشرقین اروپا و جمعی از مشاهیر فضلای ایران برای قدر دانی از خدمات او مقالات و رسالاتی نوشته در کتابی فراهم آوردند و در روز عید تولد او هدیه فرستادند و برون در مکتوبی که بتاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ نوشته و آقای قزوینی آنرا نقل کرده است راجع باین قدردانی چنین مینویسد .

« در این اواخر بعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن مخلص در سال شصتمین عمر خود [در ۷ فوریه ۱۹۲۱] یعنی گذشتن از پنجاه و نه سالگی تبریکنامهٔ با مدیحهٔ بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عمادالکتاب (۱) که بیچاره از قراری که نوشته است چهار سال در حبس بوده است در قوطی نقرهٔ با کتاب مناسبی و دیپلم قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان و یادگار بمخلص فرستاده بودند این لطف و مهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان را شخصاً هم نمی شناسم خیلی بر من اثر کرد و خجالت میکشم که این خدمتهای جزئی را که بایران کرده ام باین درجه تقدیر بفرمایند ولی حقیقة از هیچ شرفی که در مدة العمر حاصل شد اینقدر تفاخر و ابتهاج نکرده ام که از این . و نمیدانم بچه زبان یا بچه وسیله بتوانم چنانکه باید و شاید از عهده شکر این نعمت کبری بدر آیم . »

خرداد ۱۳۱۶ **رشید یاسمی**

---

(۱) حسین بن محمد حسین قزوینی ماقب بعمادالکتاب از استادان معروف خطوط ششگانه (ثلث . رقاع . نسخ . تعلیق . شکسته . نستعلیق) بود از آثار او شاهنامه امیر بهادری واوصاف الاشراف ودوره رسم المشق است اکثر کتیبه های دولتی [خاصه مدارس بخط اوست بهترین نمونه کتیبه نویسی او خطوط آرامگاه فردوسی درطوس است در ۲۶ تیر ۱۳۱۵ شمسی درسن ۷۳ سالگی درطهران بدرود حیات گفت در ۱۱ سال آخر عمر سمت فرمان نگاری دفتر مخصوص شاهنشاهی داشت قصیدهٔ که برای پرفسور برون فرستاده ویکی ازاسباب رهائی او از زندان شده است درسال چهارم ایرانشهر درج است . برون در ص ۱۹۶ این کتاب تمجیدی شایان از او نموده است

مقدمه مؤلف (۱)

این جلد خاتمه وظیفه محسوب میشود که متجاوز از بیست و دو سال بانجام دادن آن همت گماشته ام جلد اول در ۱۹۰۲ و جلد دوم در ۱۹۰۶ انتشار یافت جلد سوم که عنوانش «تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار» است چهارده سال بعد نشر شد و این کتاب که ازچهارقرن اخیر (۱۵۰۰ - ۱۹۲٤ میلادی) بحث میکند جلد چهارم محسوب است .

هر چند نمی توانم این جلد را از حیث شکل ظاهری و فواید معنوی بر سه مجلد پیشین مرجح بدانم و هر چند از نقایص آن کاملا آگاهم معذلك بیش از آنها حاوی نکات و اطلاعات تازه و جامع تحقیقات و تفحصات مبتکر است .

در اروپا و قسمت اعظم ترکیه و هندوستان مشهور است که ادبیات ایران بشعر انحصار دارد و فقط همین نوع از آثار ادبی ایران شایسته توجه است و نیز گویند که از عهد جامی تا حال شعری که لایق خواندن باشد در ایران سروده نشده است این عقاید موجب شده است که کسی بنگارش تاریخ ادبیات ایران درچهار قرن اخیر همت نگماشته و اکثر کتب فارسی که منبع این اطلاعات بشمار است چاپ نشده مانده است .

باری نگارش این کتاب لذت بخش و اتمام آن موجب خرسندی و سپاسگزاری است لغزشها و نقایص آن چون باعث انتقاد و محرك حس کنجکاوی و تفحص میشود خود وسیله افزایش اطلاعات است اگر درین تألیف خطائی رفته باشد انتقادات منصفانه دانشمندان صلاحیت دار را بر مدح و تقریظی که هواخواهان و دوستان غیور از روی بی بصیرتی بکنند ترجیح میدهم و سعدی فرماید

کفیت اذی یا من تعد محاسنی علانیتی هذا ولم تدر باطنی

ادوارد . برون

۱۲ جون ۱۹۲٤

---

(۱) از این مقدمه محض اختصار فقط بعضی مطالب ترجمه میشود .

فصل اول

ملاحظات کلیه راجع بسلسلهٔ صفویه

اهمیت تاریخی سلسلهٔ صفویه

ظهور سلسلهٔ صفویه در ایران در آغاز قرن شانزدهم میلادی، نه‌فقط برای مملکت ایران وهمسایگان او بلکه عموماً برای اروپا نیز، واقعهٔ تاریخی بسیار مهمی محسوب میشد. این ظهور نه‌تنها نشانهٔ برقراری شاهنشاهی ایران وتجدید استقرار ملیت ایرانی است که مدت هشت قرن ونیم چون آفتابی در کسوف بود، بلکه علامت ورود این مملکت در مجمع ملل ومنشأ روابط سیاسیه است که هنوزهم تادرجهٔ مهمی پایدار میباشد **مستر. ج. واتسن** Mr. R. J. Watson که کتاب خودرا موسوم به **تاریخ اجمالی ایران از آغاز قرن نهم تاسنه** (۱۸۰۸) [۱] ازاین عهد شروع میکند باهمیت آن کاملا پی برده است؛ زیرا که فی الحقیقة این زمان عصر انتقال از قرون وسطی است بقرونیکه نسبة میتوان آنها را قرون جدیده نامید. غلبه عرب در اواسط قرن هفتم میلادی دین زردشت وسلطنت ساسانیانرا برانداخت وتا نیمهٔ قرن سیزدهم که خلافت عربی بدست لشکر مغول زوال یافت، این مملکت راولایتی از ولایات خلیفه ساخت. راست است که قبل وبعد ازاین واقعه سلسله‌های مستقل، یانیمه مستقل، در ایران سلطنت داشته‌اند، لیکن آنها نیز اکثر از نژاد ترک یاتاتار بوده‌اند. مانند غزنویان وسلجوقیان وخوارزمشاهیان وخاندان چنگیزو تیمور، واگر سلسلهٔ ایرانی الاصلی مانند آل بویه موجود بوده فرمانش فقط برقسمتی از کشور قدیم ایران جریان داشته است. سلسله صفویه بود که ایران را بار دیگر «ملتی» قائم بالذات، متحد، توانا وواجب الاحترام ساخت و ثغور آنرا در ایام سلطنت شاه عباس اول (۱۵۸۷ - ۱۶۲۸ م) بحدود امپراطوری ساسانیان رسانید. در عهد این پادشاه پایتخت ازقزوین باصفهان انتقال یافت واین شهر برطبق ضرب‌المثل ایرانیان نصف جهان گشت وبرحسب قول **دون خوان** Don Juan مدیومندو

---

(۱) لندن: اسمیت والدر ۱۸۶۶. London : Smith and Elder, 1866.

نامیده شد Medio mondo از بسیاری عمارات باشکوه وصنعتگر از چیره دست وآمد وشد بازرگانان که از دیار بعید بانجا روی میآوردند وهیئت های سیاسی که نه تنها از هند وترکستان وعثمانی اعزام میگشتند بلکه تقریباً ارکلیهٔ ممالك اروپا از روسیه تااسپانیا وپرتغال مأموریت مییافتند ، اصفهان شایستهٔ این لقب بود ،

فقدان تاریخ کافی وکاملی از سلسلهٔ مذکوره

باوجود اهمیت وکثرت مواد مفیده هنوز تاریخ [1] کامل و صحیحی ازسلسلهٔ صفویه بتحریر نیامده است . شرحهای مجملیکه سرجان ملکم وسرکلمانتز مرخام ، در تاریخ ایران خود ، از اینزمان داده اند، ازحیث وسعت غیر کافی وازلحاظ تفصیل ناصحیح ، ومبنی برمواد محدودی است که بهیچوجه دارای صحت واصالت نیست . کثرت وتنوع مواد وفقدان وسائل برای بدست آوردن غالب منابع مهمه اطلاعات ومخصوصاً اختلاف و تعدد السنه که کتب مربوطه بآنها نگارش یافته است موانع وعوائق عظیمه در راه شخصی که در صدد نگارش شرح صحیحی از این عهد برآید ایجاد مینمایند .

چهار منبع مهم فارسی که بطبع نرسیده است

چهار سند بسیار مهم فارسی که در قسمت اول این عهد یعنی تا وفات شاه عباس اول ، برشتهٔ تحریر در آمده بقرار ذیل است : **صفوة الصفا** که شامل شرح احوال شیخ صفی الدین مرشد معروف قرن سیزدهم وسرسلسله وجداعلای خاندان صفویه است . **نسب نامه سلسله صفویه** که حاوی ترجمه گرانبهائی از بزرگان قدیم خاندان مذکور است و مندرجات آن در جای دیگر بنظر نمیرسد ، **احسن التواریخ** که در (۱۵۷۷ م) یکسال پس از وفات شاه طهماسب باتمام رسیده و حاکی از وقایع ایام دولت این پادشاه و پدرش شاه اسمعیل مؤسس سلطنت صفویه است ؛ و**تاریخ عالم آرای عباسی** که تذکرهٔ منفصل ومبسوطی است از دورهٔ جهانداری شاه عباس اول . هیچیك از این چهار کتاب [2] بطبع

---

(۱) از تاریخ ذیقیمت کروسینسکی Krusinski وهانوی Hanway که راجع به دورهٔ اخیر سلطنت صفویه است در فصل سوم صحبت خواهیم داشت .

(۲) پس از تحریر این قسمت یکی از مکاتبین ایرانی نسخهٔ دلپذیری از صفوة الصفا که در بمبئی چاپ سنگی شده است برای من ارسال داشت

نرسیده [۱] وحتی ترجمه نشده است وباستثنای عالم آرا مابقی بسیار کمیاب هستند خیلی سعادتمندم که دو نسخه از نسب نامه وعالم آرای عباسی که سابقاً بمرحوم سیر البرت هوتم‌شیندلر تعلق داشته بدست آورده‌ام واز لطف بی‌پایان **مستر ا . ج . الیس** منت دارم که نسخهٔ خطی دو کتاب دیگر را تحت اختیار ومطالعهٔ اینجانب گذاشته‌اند .

بی اعتباری تواریخ اخیرهٔ فارسی

هرچند مورخین ازمنهٔ اخیره که تاریخ عمومی ایران را نوشته اند از قبیل رضاقلیخان درمتمم روضة الصفای میر خواند باسناد اربعهٔ سابق الذکر دست‌رس داشته ومراجعه کرده اند ، لیکن نه تنها مندرجات آنهارا عیناً خلاصه نموده بلکه مطالب منقوله‌را بیرحمانه مغشوش و پیچیده ساخته اند .

شرح ذیل نمونهٔ از این تخلیط بوالهوسانه است . شاه عباس اول درجولای (۱۵۹۹ م) هیئتی باروپا اعزام داشت که روسیه ، لهستان ، آلمان ، فرانسه ، اسپانیا انگلستان و اسکاتلند را دیدار کرده بحضور پاپ روم و رؤسای ونیس برسند . اعضای هیئت عبارت بودند از سفیر ایران حسین علی بیك [۲] و چهار نفر از نجبای ایرانی (که دن‌خوان در سفرنامهٔ ایران آنهارا کاباليرو میخواند) وپانزده نفر نوکر ایرانی و سرانتونی شرلی Sir Enthony Sherley معروف باتفاق پانزده نفر ملازم انگلیسی ودو نفر از کشیشان پرتغالی وپنجنفر ترجمان . این هیئت از خط بحر خزر وولگا گذشته ، اول بمسکو رفته پنج‌الی ششماه متوقف گشت ، سپس ازراه آلمان بایطالیا رفت ؛ لیکن محض اینکه مبادا از ورود آن هیئت بونیس نمایندگان عثمانی که اتفاقاً درشهر مذکور بودند برنجند اجازهٔ ورود نیافت در عوض در روم‌خوب پذیرائی شد تاریخ ورود هیئت مزبوره آپریل ۱۶۰۱ و مدت توقفش دو ماه بود . پس از آن بکشتی نشسته از راه ژن بجنوب فرانسه وازآنجا باسپانیا ورود نمود

---

(۱) هرسه جلدعالم آرای عباسی در(۱۳۱٤ ه ق) باهتمام وتصحیح آقامیرزامحمود کتابفروش خونساری در طهران چاپ سنگی شده است وسلسلةالنسب صفویه‌هم در برلین درچاپخانه ایرانشهر بسال ۱۳۰۲ شمسی بطبع رسیده است (مترجم)

(۲) دن خوان (f ۱۲۰ b) مشارالیه را « اوزن عالی بیك » مینامد و آنتونیودی گووآ Antonio di Govea اورا « اسین علیبك » میخواند از این عبارت روشن میشود که قسمت اول اسم « حسین » بوده نه « اوزون » چنانکه من سابقا گمان میکردم .

اینجا سه تن از چهار نفر نجبای ایرانی دین کاتولیك گرفتند و به دن فیلیپ Don Philippe ودن دیگو Don Diego ودن خوان Don Juan ایران موسوم گشتند.

دن خوان ایران

سیرآنتونی شرلی که از روز اول روابطش باهمسفران ایرانی خود مصفّی نبود در رم از هیئت اعزامیه جدا شد اما تا آن وقت سفرنامه‌های مستقلی که خود وهمراهانش [1] مینوشتند ما را موفق میسازد که شروحات دن‌خوان را ازروی آنها سنجیده تکمیل و تصحیح نمائیم. دن خوان که از دین اسلام روی بر گردانده بود جرئت نمیکرد بایران برگشته و بعقوبتی که برای هرمرتدی مهیاست دچار گردد؛ ناچار برای فهم خاتمهٔ این واقعهٔ حزن‌انگیز لازم است بمورخین ایرانی مراجعه نمائیم. در عالم آرای عباسی ضمن وقایع سنهٔ (۱۰۲۲/٤-۱٦۱۳) [2] شرح ورود سفیر پادشاه اسپانیا و چند کشیش ویکنفر نمایندهٔ ایرانی که ازاروپا [3] باصفهان باز میگشت بنظر میرسد. این شخص اخیرمورد خشم شاه‌عباس گردید و بدون اینکه اجازهٔ توضیحی یافته وازخود دفاعی کند بصعب ترین وضعی کشته شد؛ شاه علت این اقدام را بقرار ذیل برای اسپانیولیها بیان فرمود که مشارالیه در ایام مأموریت مرتکب چندین عمل قبیح شده مثلا پاکتی راکه بمهر پادشاهی مهور بوده باز کرده ومضمون آنرا افشاء نموده است در عزای زوجهٔ پادشاه اسپانیا سیاه‌پوش شده بود. و مکتوبی که مصحوب او بپاپ ارسال گردید بتاجری فروخته که آن تاجر خود را بجای وی معرفی کرده و تمتع یابد اما اعظم خطایا که موجب سیاست بود اینست که باملازمانی که همراه داشت چندان بدسلوکی مینموده ودرآزار ایشان میکوشیده که چندنفر بدین ترسائی راضی شده ازاستخلاص جور او ملت نصاری اختیار نموده در فرنگستان مانده بودند غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرده و بجزا رسید. [4]

---

(۱) مخصوصا رجوع شود به « شرلی و برادران . . . . تالیف یکی از اعضاء همان خانواده » چیسویك (Chisuick ۱۸۲۸) صفحهٔ ۲۲ - ۳۵ (۲) ورق ۲۳۰ نسخهٔ خطی من که دارای علامت (II ۱٤۰) است (۳) هرچند اینجا اسم نمایندهٔ ایران دنگیز بك شاملو ملقب بیوزباشی ذکر شده نه حسینعلی بیك چنانکه در کتاب دن خوان بنظر میرسد (٤۱۲b۰) ولیکن بگمان من دریکی بودن این دوشخص شکی نیست. (٤) تفصیل در عالم آراء چاپ طهران ص ٦٦۰ است (مترجم)

حال باملاحظهٔ ملحقات روضة‌الصفا که تاریخ عمومی ایران و تألیف رضاقلی‌خان است ودرسنهٔ ۱۸۵۸ م بتحریر آمده واقعهٔ فوق را می‌یابیم که بطور وضوح با مختصر تغییری ، از عالم آرای عباسی نقل شده است ، لیکن یك نکتهٔ مهم را بوالهوسانه دیگر گون جلوه داده اند زیرا که در روضة‌الصفا ازقول شاه عباس منقول است که « اعظم همه جرایم اینکه چند کس مایل بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند وی چندان بسوء خلق و وخامت سلوك باایشان عمل نموده‌و بدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بملت نصاری عود کرده درهمان بلد بماندند» . علت این تغییر وتخلیط عمدی تاریخ‌را من اینطور فرض‌میکنم که رضاقلی‌خان نخواسته‌است مردم راتشویق کرده و یادآور شود که مسلمان ممکن است روزی عیسوی شود . و نتیجهٔ که از این بیانات میخواهم بگیرم آن است که باید باکمال احتیاط بتواریخ اخیره ایران مراجعه نمود و در صورت امکان هر مطلب و واقعهٔ را بایستی باسناد معاصر آنها متکی ساخت .

یك اشتباه سرجان ملکم

قبل ازآنکه ازاین موضوع بگذریم لازم میدانم باشتباه‌سرجان ملکم که‌علت آن مطالعهٔ بی احتیاطانهٔ منابع‌ایرانی است اشاره نمایم . در سنهٔ ۱۰۰۲/٤ – ۱۵۹۳ م که سال هفتم سلطنت شاه عباس بود جلال منجم پیش گوئی کرد که آثار کواکب وقرانات علوی وسفلی دلالت برافنای شاغل سریر سلطنت کند و توصیه نمود که شاه بایستی چند روز از سلطنت کناره گیرد وشخصی را که واجب‌القتل است بجای خود برتخت نشاند تا تأثیر قران براو وارد گردد ، باین ترتیب عمل شد ؛ ویوسف نامی در ظرف سه روز پادشاه گشت وشاه‌عباس دیهیم سلطانی باو واگذاشت . سرجان‌ملکم [1] میگوید « یوسفی نام که مورخان ایران گویند کافری بود احتمال دارد عیسوی بود » [2] لیکن این خطاست مشارالیه از جملهٔ یکی ازطوائف ضالهٔ اسلام موسوم بنقطویه‌بود که بتناسخ ودیگر مبانی کفر آمیز اعتقاد داشتند و در عالم آرای عباسی و بنقل از آن در ملحقات روضة‌الصفا شرح مشبعی از ظهور وقایع وقمع رؤسای مذهب مذکور

---

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول ص ٥۲۷ (۲) ترجمهٔ تاریخ سرجان‌ملکم جلد اول باب ۱٤ صفحهٔ ۱۹٤ (چاپ هند ۱۲۸۷ هجری قمری) (مترجم)

مسطور است . پس ناگزیر اگر بایستی تاریخ حقیقی صفویه بنگارش درآید لازمست بمنابع اصلیه مراجعه شود ومقدمة واجب است که کتب خطی موجوده طبع گردد .

منابع اطلاعات ترکی

معذلك تواریخ فارسی یك قسمت از موادی است که برای چنین کاری مفید و درخور است ؛ مراجعه بیادداشتها و تواریخ بیشمار ترکی ، مطبوع و غیر مطبوع ، که از این زمان ، خاصه ایام جنگ عثمانی و ایران که تقریباً بلا انقطاع در قرن شانزدهم وهفدهم میلادی ادامه داشته، سخن میرانند ، و از بعضی جهات ممتاز هستند ، برای اکمال واصلاح تاریخ عهد مذکور لازم وواجب خواهد بود . ازهمه مهمتر مجموعهٔ نامه های دولتی عثمانی است که فریدون بیك ، کمی قبل ازسنهٔ ۱۵۸۳/۹۹۱م ، جمع آورده و بمنشآت السلاطین موسوم کرده است مجموعهٔ مذکور در دو مجلد بسال ۱۸۵۸/۱۲۷٤ در اسلامبول چاپ و منتشر گردیده است . مکاتبات سیاسیهٔ که در این مجموعهٔ گرانبها و مجهول القدر ، برحسب قدمت تاریخی ، تنظیم یافته . برخی بزبان عربی بعضی بترکی وقسمتی بفارسی است . ازعهد امیرتیمور ببعد، اغلب مکاتیب از وقایع و گذارشهای سیاسی روزانه ایران سخن رانده و قسمت اخیر جلد اول حاوی نامه هائی است که فیمابین سلطان بایزید دوم (۱٤۸۲-۱۵۱۲م) . سلیم اول (۱۵۱۲-۱۵۲۰م) و سلیمان اول (۱۵۲۰-۱۵٦٦ م) از طرفی وشاه اسمعیل (۱۵۰۰-۱۵۲٤ م) وپسر و جانشینش شاه‌طهماسب (۱۵۲٤-۱۵۷٦ م) از طرف دیگر مبادله شده است . همچنین وقایع بعضی لشکر کشی ها مانند جنگ چالدران که در ۲۳ ماه اگست ۱۵۱٤ اتفاق افتاد و بضرر ایرانیان خاتمه یافت شرح داده شده و روزبروز اخبار سیر قشون عثمانی بجلو وعقب ، قید گشته است . بسیاری، ازنامه‌های درباری ایران و عثمانی نیز هنوز بدست میآید که بطبع نرسیده و از نظر تفحص مطالعه کنندگان نگذشته است [۱]

تحریرات اروپائی معاصر صفویه

نوع سوم ازمواد که کاملا نمیتوان از عهدهٔ ذکر اهمیت آنها برآمد نوشتجات اروپائیانی است که دراین زمان بسمت

---

(۱) چند مکتوب مفید دولتی که ازدستور الانشاء صاری عبدالله افندی (متوفی بسال ۱۶۶۸/۱۰۷۹) اخوذ است توسط مرحوم شارل شفر ، در کتاب منتخبات آثار فارسی ، (پاریس (۱۸۸۵)) جلد ثانی ، صفحهٔ ۲۱۸-۲۵۹ و ۲۳۱-۲۹۰ ، باحواشی بسیار بطبع رسیده است

مأمور سیاسی یانمایندهٔ مذهبی یابعنوان تجارت آمده اند . بواسطهٔ خوشرفتاری که شاه عباس اول نسبت بعیسویان ابراز مینمود عدهٔ آنها در ایام سلطنت او و اخلاف اوهمواره روی بفزونی داشت. بهترین شرحی ازاحوال وآثارآنها که بنظرمن رسیده، شمهٔ است که‌مرحوم‌شارل‌شفر M. Charles Schefer درمقدمهٔ (صفحه I. CXV) کتاب وضع‌ایران در ۱۶۶۰ [1] تألیف پررافائل دومانس Père Raphaêl du Mans رئیس مرسلین کاپوسن باصفهان . نوشته است . این شخص بواسطهٔ اخلاق پسندیده واطلاعات‌وسیعهٔ که داشته‌وبسبب پنجاه‌سال توقف دراصفهان (۱۶۴۴-۱۶۹۶ م) قولش قابل اعتماد و استناد است . کتبی که مسیو شفر [2] ذکر نموده بالسنه هلندی ـ انگلیسی ـ فرانسوی ـ آلمانی ـ ایتالیائی ـ لاتینی ـ پرتغالی واسپانیولی تحریر یافته ومهمترین آنها در دو یا سه زبان مختلف منتشر گردیده است . معاریف مؤلفین این کتب (باستثنای فرستادگان اول ونیس بدربار اوزون‌حسن از قبیل کاترینوزنو Caterinozeno ژوزفو باربارو Josepho Barbaro وآمبروزیو کنتارینی Ambrozio Contarini که بیشتر آنها درنصف اخیرقرن پانزدهم مسیحی یعنی قبل ازطلوع ساسانهٔ صفویه بایران آمده اند) عبارتند از : آنتونی جنکین‌سن Anthony Jenkinson برادران شرلی Sherley کارت رایت Cartwright پاری Parry و سر طوماس هربرت انگلیسی Sir Thomas Herbert ؛ دیگرآنتونیودی گووآ Antonio di Gouvea دن گارسیادوسیلوا فیگروزا Dongarcias de Silva Figuerosa اولیاریوس Olearius تیکزیرا Teixeira پیترو دلاوال Pietro della Valle تاورنیه Tavernier تیونو Thevenot آخرین و مهمترین همه شاردن Chardin وپتی دلاکروا Pétis de Croix مسیو شفر احصائیه خود را بیش ازقرن‌هفدهم ادامه‌نمیدهد ، لیکن برای تاریخ اواخرعهدصفویه‌وقبل ازهجوم افغانها (۱۷۲۲ مسیحی) کروسینسکی Krusinsky که یکی از آباء ژزویت بود مورخ هنرمندی است و مراسلات تجار هلندی مقیم اصفهان که بعضی از آنها را دونلپ

---

(۱) لرو ، Leroux ، پاریس ۱۸۹۰ ، صفحه cxv + ٤٦٥ (۲) نباید کتاب مرآت الممالک تألیف‌سیدعلی‌رئیس، آمیرال‌ترک ، را ازجمع این کتب دورداشت . آمیرال مزبور درسال ۶-۱۵۵٤ مسیحی ، از راه خشکی ، از هندوستان بترکیه سفر کرد . درقزوین شاه طهماسب از وی پذیرائی نمود . ترجمهٔ انگلیسی این کتاب ، که توسط وامبری Vambéry صورت گرفته و بوسیله (کمپانی لوزاك لندن ۱۸۹۹) طبع شده ، بسیار ناقص است .

K. Dunlop در کتاب پرزیه Perziê (هارلم Harlem ۱۹۱۲ صفحات ۷-۲۴۲)، درج نموده است وقایع عهد خونین سلطه افغانها را بطور تفصیل روشن میسازد. از این عصر تا انتهای قرن هیجدهم، نسبة عدهٔ قلیلی اروپائی بایران آمدند و متوقف گشتند، علت آن هم عدم استقرار امور مملکت و کثرت عوائقی بود که در راه هیئت اعزامیه و تجار ایجاد شده و تا درجهٔ هم تغییر رویه سیاست را باید دخیل دانست. مقصود از اعزام مأمورین سیاسی که در تمام عهد صفویه و کمی قبل از طلوع سلسلهٔ مزبوره ازممالك مختلفهٔ اروپا بایران میآمدند، تقریباً در هر مورد جلب یك دولت متحدی بود که بادشمن خطرناك و نیرومند آنها یعنی عثمانی مقابله نماید. دورهٔ اقتدار این دولت با فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳ میلادی) شروع شده و در عهد سلطان سلیم خان معروف به یاوز و سلیمان خان ملقب به قانونی (۱۵۱۲ ـ ۱۵۶۶) بذروه ترقی رسید. نخستین مصر و بیت المقدس را تسخیر کرد وخودرا خلیفه خواندو دومین کمی مانده بود که شهر وینه را مفتوح سازد.

حملات عثمانیان بطوری سیاسیون اروپائی را مرعوب کرده بود که بوسبك Busbecq سفیر فردینان Ferdinand، در دربار سلطان سلیمان مکنونات خاطر خود را در عبارت ذیل ظاهر نمود. «میان ما و ورطهٔ هلاك فقط ایران فاصله است. اگر ایران مانع نبود عثمانیان بسهولت برما دست می‌یافتند. این جنگی که میان آنهادر گرفته برای ما فقط مهلتی است نه نجات قطعی.[1]» در ۱۷۲۲ میلادی، که سلسلهٔ صفویه پس از فساد چندین ساله مضمحل گردید، تامدتی ایران معتنی به تلقی نشد وترکها نیز برای اروپا دیگر خطری نداشتند. اختلاف مذهبی که در مدت دو قرن ریشهٔ جنگ ترك وایران را تقویت میکرد بعد از توسعهٔ سیاست اتفاق آمیز نادر شاه، مقداری از حرارت وقوت خودرا از دست داد در نتیجه این تغییرات تعقیب سیاست اولیه برای اروپا دیگر غیر لازم و ناممکن جلوه میکرد.

مهمترین مختصات سلسلهٔ صفویه

اکنون پس از این احصاء اجمالی که مبنای اطلاعات ما راجع بسلسلهٔ صفویه است، باید بشرح مهمترین اوصاف سلسلهٔ مذکوره بپردازیم. زیرا که هرچند، بطور کلی، قضیه روشن باشد، تاریخ زمان مزبور حاوی یك سلسله مسائل جالب توجه است

---

(۱) تاریخ عثمانیان تألیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷) صفحات ۲-۱۷۱ و کتاب حیات ومراسلات بوسبك Busbecq تألیف فورستر ودانیل Forster and Daniell (لندن ۱۸۸۱) جلد اول صفحات ۲-۲۲۱

این مباحث تحت عناوین : ملیت ـ مذهب ـ صنعت وادبیات قرار گرفته ومامطابق همین ترتیب بمطالعه آنها مبادرت میورزیم .

ملیت

ازچه حیث میتوان اعمال سلاطین صفویه را ملی گفت

گفته شد که بهمت سلاطین صفوی ، ایران ، پس از هشت قرن و نیم ، دو باره « ملتی » گشت . این راست است ، لیکن ملیتی که باین ترتیب ایجاد شد ، با انواع ملیت هائی که اکنون میان ما مصطلح است ازبسیاری جهات متفاوت بود . زبان و نژاد که ارکان ملیت است کمتر از مذهب در ملیت مذکور مؤثر واقع شدند . درهیچ زمانی نفرت وخصومت فیمابین عثمانیان و ایرانیان باندازه هشت سالی (۱۵۱۲ - ۱۵۲۰ میلادی) که سلطان سلیم یاوز وشاه اسمعیل اول ، ازدوطرف ، مبارز میدان بودند ، شدت نیافت . مکاتبات دولتی این عهد که فریدون بیك بجمع آنها موفق شده است ، ازسبك مکاتبه سیاسی تجاوز کرده ، بهتاکی وزیاده روی عامیانه منجر گردیده است ؛ وعبارت « اوباش قزلباش » لطیف ترین جملاتی است که سلطان عثمانی دشمنان ایرانی خود را بآن مخاطب قرار میدهد .

علت این عداوت شدید ، که باکمال صراحت ، ازهر دوطرف ، بیك نسبت اظهار میگشت ، تحت عنوان «مذهب» شرح داده خواهدشد ؛ ولی بایددانست که این تنفر شامل نژاد وزبان ملتین نمیگشت . وقتیکه امریکا وارد جنگ بین الملل گردید ، در جراید دیده شد ، که اهالی بعضی بلاد ، برای اینکه کمال تنفر خود را از آلمان ، وآنچه متعلق بآن دولت است ، ابراز نمایند؛ کلیه کتب آلمانی را که در دسترس داشتند بآتش افکندند. اما هیچیك از عثمانیان یاایرانیان قرن شانزدهم ، برای اطفای آتش خشم خود ، بچنین عمل کودکانه مبادرت نورزیده است . بالعکس این نکته قابل توجه است ، که چون سلطان سلیم وشاه اسمعیل هردو دارای ذوق وطبع شعر بودند . نخستین همواره بفارسی شعر میگفت ؛ ودومین نیز کلیهٔ اشعار خود را بترکی [1] تحت تخلص خطائی

---

(۱) رجوع شود به تاریخ شاعری عثمانیان جلد دوم صفحه ۲۶۱ تالیف گیب E. J. W. Gibb که شرح مختصری از دیوان فارسی سلطان سلیم داده است دیوان مذکور ، از روی چندین نسخه ،

منظوم میساخت . تنفر عثمانیان نسبت به قزلباش از جهة معتقدات آنها بود نه از این لحاظ که ایرانی هستند وزبان فارسی کما فی السابق لفظ قلم ولسان سیاست و ادب ترکها بشمار میرفت. اگرچه عداوت ایران وتوران را، که شاهنامهٔ فردوسی بتفصیل آن پرداخته است ، هم ترکها وهم ایرانیان بخوبی میدانستند ؛ سلطان سلیم ، در مقدمهٔ مکتوب عجیب آتی‌الذکر ، مورخهٔ آوریل ۱۵۱٤ (صفر ۹۲۰) ، [۱] خودرا بپادشاهان افسانهٔ قدیم ایران ، مانند فریدون ، کیخسرو ودارا تشبیه کرده وحریف ایرانی خود شاه اسمعیل را . افراسیاب ترك خوانده است .

. . . . اما بعد ، این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب [۲] ماکه قاتل الکفره والمشرکین ، قامع اعداء الدین ، مرغم انوف الفراعین ، [۳] معفر تیجان الخواقین [٤] ، سلطان الغزاة والمجاهدین ؛ فریدون فر ، سکندردر ، کیخسرو عدل و داد ، دارای عالی نژاد ، سلطان سلیمشاه بن ، سلطان بایزید ، بن سلطان محمد خانیم ، بسوی تو که فرمان‌دهعجم ، سپهسالاراعظم ، سردارمعظم ، ضحاك [٥] روزگار، داراب گیرودار ، افراسیاب عهد ، امیر اسمعیل نامداری ، سمت صدوریافت . . . .

از طرفی هم من در احسن التواریخ (درذکروقایع سال ۹۰۸ / ۳-۱۵۰۲) فقط یك بیت یافته‌ام که در آن شاه اسمعیل، بطورقطع ، باایرانیان‌قدیم تشبیه شده است :

فروزندهٔ تاج وتخت کیان فرازندهٔ اخترکاویان .

توسط مرحوم دکتر پول هرن Horn ، بطور بسیار عالی و مجلل در برلن چاپ شده وازطرف امپراطور سابق آلمان در سنه ۱۹۰٤ بسلطان عبدالحمید خان تقدیم گردیده است . چند قطعه از اشعار سلطان سلیم در نسخه خطی سلسلة النسب صفویه متعلق باینجانب مندرج است . همچنین رجوع شود بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی متعلق بسنه ۱۹۲۱ ، صفحهٔ ٤۱۲ ، که حاوی مطالب دیگر نیز هست .

(۱) رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۱ مجموعهٔ فریدون بیك . (۲) این دلیل قاطعی است برخلاف عقیدهٔ پروفسور نالینو Nallino که ارهمین ایام سلطان‌سلیم مدعی مقام خلافت بوده چنانکه‌فرزند وجانشینش سلیمانخان بعدها این ادعارا نموده است . (۳) اشاره بفتح مصر است (٤) خاقان لقبی است که بسلاطین‌توران وترك میداده‌اند و عقیدهٔ من کلمهٔ مغولی وتغییری از قاآن وخان است (٥)ضحاك همان آزی‌ده‌آك پادشاه ماردوش‌است که درآوستا ذکر شده وفردوسی اورا غاصبی از نژادعرب معرفی میکند .

استعمال مفرط لغت ترکی در عهد صفویه

از نام هفت قبیلهٔ که ارکان قزلباش بشمار میآیند ، روملو ، شاملو ، موسیلو وغیره واز اسامی رؤسای مهم اردوی صفویه واز کلامی که شعارجنگی آنها بوده ، بخوبی معلوم میشود که تاچه پایه زبان ترکی دراین عهد معمول بوده است . برطبق تاریخ کمیاب شاه اسمعیل شعارجنگی لشگر صفویه بفارسی عبارت «جاوید بادایران» بوده وجملهٔ ترکی که درمیدان جنگ استعمال میشده از این عبارت مفهوم میگردد :

« صدای قربان اولدیغم وصدقه اولدیغم پیروم مرشدم که شیوه وشعار فرقهٔ ناجیهٔ قزلباش است در میمنه ومیسرهٔ کارزار انداختند . »

یك قرن پس از وفات شاه اسمعیل که پایتخت ، از شمال ایران باصفهان انتقال یافت ، ظاهراً زبان ترکی هنوز مهمترین لسان درباری محسوب میشده است [۱] از این امثال که ممکن است چندین نمونه دیگر بآنها افزود بقدر کافی معلوم میگردد که احساسات ومقاصدیکه محرك ومحیی ایرانیان عهد صفویه شده ، (هر چند بلا شبهه همین احساسات سبب یکرنگی وتجانس گشته که اساس عقایدملی است)چقدر بافکر ملیتی که امروز در دماغ طرفداران اتحاد ترك وجوانان ایران رسوخ یافته ، تفاوت وتباین دارد . این دو حزب اخیر اولین اصل مرام خود را تصفیه زبان ملی ازمواد خارجی قرارداده‌اند ـ امروز ازطرفی ملیّون آنقره برخلاف سابق که بزبان قدیم الاحترام عربی از خلفای خود تبلیغ میکردند ، جلوس خلیفهٔ خویش را بزبان ترکی منادی درداده اند وازطرفی رضاخان فرمانده کل‌قوای ایران میکوشد که در مصطلحات نظام خود ، کلمات ایرانی خالص وارد نماید .

مذهب

اصول مذهب شیعه

هر چند مسلمین خود را به ۷۲ یا ۷۳ شعبهٔ مختلف منقسم میدانند [۲] در ازمنهٔ اخیره ، که مباحثات و مناقشات راجعه باختیار وجبر وخلق قرآن . دردرجه‌دوم اهمیت واقع گردید ،

---

(۱) دومین چاپ انگلیسی الیاریوس Olearius ملاحظه شود (لندن ، ۱۶۶۹) صفحه ۲۱۲

(۲) رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی چاپ کورتون Cureton ص ۲ - ۳ :

میتوانگفت ، که، اختلاف اساسی اصولی فقط میان اهل سنت وفرقه شیعه وجوددارد . اهل تشیع در آسیای صغیر - سوریه (در آنجا بمتولی که جمع آن متاوله است معروفند) هندوستان وسایر ممالك اسلامی ساکنند لیکن فقط در ایران مذهب تشیع آئین اکثر ملت ومذهب رسمی مملکت است . قبل از ذکر اینکه چگونه ، در حدود سنهٔ ۱۵۰۰ میلادی ، مذهب مذکور ، باعانت صفویه ، باین درجه از تعالی رسید لازم است ، بطور اختصار ، اصول آنرا بیان نمائیم ودر این باب ، بهتر از قول شهرستانی مؤلف دانشمند کتاب الملل والنحل که در نیمه قرن دوازدهم وفات یافته است نمیتوان مستندی یافت :[1]

نقل از شهرستانی

«الذین شایعوا علیاً علیه السلام علی الخصوص و قالوا بامامته و خلافته نصاً ووصیة اما جلیاً اوخفیاً واعتقدوا ان الامامة لاتخرج من اولاده وان خرجت فبظلم تکون من غیره اوبتقیة من عنده قالوا ولیست الامامه قضیة مصلحیة تناط باختیار العامه و ینتصب الامام بنصبهم بل هی قضیة اصولیة هی رکن الدین لایجوز علی الرسول اغفاله واهماله ولاتفویضه الی العامة وارساله ویجمعهم القول بوجوب التعیین و التنصیص و ثبوت عصمة الائمة وجوباً عن الکبائر والصغائر والقول بالتبری والتولی قولا وفعلا وعقداً الا فی حال التقیة وتخالفهم بعض الزیدیه فی ذلك ولهم فی تعدیة الامامه کلام وخلاف کثیر وعند کل تعدیة وتوقف مقالة ومذهب وخبط وهم خمس فرق کیسانیة وزیدیة وامامیة وغلاة واسمعیلیة وبعضهم یمیل فی الاصول الی الاعتزال وبعضهم الی السنة وبعضهم الی التشبیه »

وجه تناسب مخصوص تشیع با ایرانیان

هرگاه بخواهیم شرح فوقرا مختصرتر و واضحتر ، بیان نمائیم ، باین عبارت میرسیم که کلیهٔ متشیعین منکر و دشمن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکر عمر و عثمان (معروف بخلفای راشدین) هستند ؛ ومعتقدند که علی ، پسر عم پیغمبر وشوهر دختر او فاطمه که عملا و صریحاً پیغمبر او را جانشین خود معرفی کرد ، بایستی پس از رسول خدای ، خلیفهٔ مسلمین میگشت ، ومن جانب الله خلافت حق اخلاف او بوده ، ودر خاندان او بهیچوجه نبایستی ائمه بطور انتخاب تعیین گردند ، بلکه

(۱) ص ۱۰۹ - ۱۰۸

هریك از ائمه مطابق سنت پیغمبر ، که علی را اختیار فرمود ، جانشین خودرا بایستی معرفی میکرد . در میان اشخاصیکه باین اصول کلیهٔ ایمان آوردند ، بسیاری بودند ، که در جزئیات خلاف نمودند . جماعتی از شیعه اکتفا کردند باینکه امام از نسل علی باشد وباین سبب ،محمد بن الحنفیه را ، که از بطن زن غیر از فاطمه بود ، بامامت شناختند و گروهی اعم از هفت امامی (اسمعیلیه) یا دوازده امامی ، که در اینجا اساساً روی سخن بآنهاست ، امامت را خاص اولاد علی وفاطمه بنت رسول ، دانستند ، در زمان امام حسین یك عامل دیگر برسایر مؤثرات افزوده شد . بنا برقول مورخین معتبر قدیم ، مانند الیعقوبی [1] یکی از دختران آخرین پادشاه ساسانی ، یزدگرد سوم ، بحبالهٔ نکاح امام حسین در آمده واز آنها امام زین العابدین متولد گردیده که از طرفی بواسطهٔ فاطمه نسبش به پیغمبر میرسید وازطرفی بخاندان قدیم خسروان ایران می‌پیوست . پس عجبی نیست که ایرانیان تا این پایه نسبت باو واولاد او ، اظهار اخلاص وپرستش مینمایند !

اختلاف شیعه وسنی اساسی است نه شخصی

ازاینقرار ملاحظه میکنیم که اختلاف شیعه وسنی فقط ازلحاظ اسماء واشخاص نیست بلکه منوط باختلاف وضدیتی است که اصولا میان مرام دموکراسی وعقیدهٔ آن اشخاصی موجود است که حق سلطنت را برای پادشاهان از مواهب وعطایای الهیه میدانند . اعراب همیشه صاحب عقیده وافکار دموکراسی بوده وهستند ولی ایرانیان همواره سلاطین خودرا دارای مرتبه خدائی یانیمه خدائی میشناخته اند . بنابراین در صورتیکه تصور وجود یکنفر حکمرانی ، که ازطرف ملت منتخب شده باشد ، باین اندازه تنفر انگیز باشد ، معلوم است ، که تاچه پایه ، تصور امام یاجانشین پیغمبری ، که بطریق مذکور منتخب شود ، مردود خواهد بود . از اینرو ، فرقه امامیه یااسمعیلیه ، اگر چه در عهد سلاطین سنی ترك نژاد ، مانند غزنویان وسلجوقیان .در حال انقیادمیزیسته اند ،لیکن همواره حصن‌های حصینی در ولایات ایران داشته اند . [2] هرچند در زمان سلطنت

---

(۱) در اواخر قرن نهم هجری تاریخ خود را برشته تحریر در آورده است . این تصنیف عالیقدر در سال ۱۸۸۳ توسط هوتسما Houtsma در دو مجلد در مطبعهٔ لیدن بطبع رسیده است .

(۲) در کتب Ad Calc. ۲ رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبی ایران تالیف من صفحه ۲۲۹ ونمره ۲ عهد سلجوقیان ازقبیل سیاستنامه وراحت الصدور ، شرحهای کافی وافی ازاین مسئله مسطور است

آل بویه و بعضی از سلاطین مغول خاصه غازان وخدابنده (الجاتیو) تاحدی روی استراحت میدیده‌اند لیکن دورهٔ قدرت وفرمانفرمائی آنها برسر تاسر ایران از عهد صفویه شروع میگردد

اصل ونسب صفویه

صفویه که بودند ؟ ، چه وقت با این حرارت بمذهب شیعه گرویدند وچگونه باستقرار قدرت وتفوق خویش توفیق یافتند ؟ صفوی صفتی است مشتق ازکلمهٔ صفی که یکی از مشایخ معروف صوفیه وتمام اسم اوصفی‌الدین بوده است ، وفاتش در گیلان بسال (١٣٣٤ میلادی) [1] ودر سن هشتاد و پنج سالگی اتفاق افتاد .

این شخص مدعی بود که به بیست پشت نسبش بامام هفتم موسی کاظم میرسد [2] باتوجه بآنچه مورخ وسیاسی بزرگ **رشید الدین فضل الله** دررسائل [3] خود نسبت باو نوشته و با مطالعهٔ کتاب بزرگی که بنام **صفوة الصفا** ، کمی پس ازوفاتش مبتنی برقول فرزندش **صدر الدین** ، تحریریافته‌است ، دراهمیت ومعروفیت اوشکی باقی نمیماند . مورخینی که بعدها تاریخ این سلسله‌را نوشته‌اندمستقیماً یابطور غیرمستقیم بیانات صدرالدین‌را نقل نموده‌اند . شاه‌اسمعیل مؤسس سلسله بشش پشت باو میرسد ، لیکن من هیچ مدرکی نیافتم که شیخ صفی نیزمانند اخلاف خود باین شدت پیرو عقاید شیعه بوده باشد . تنهاسند ضعیفی هم که قابل‌اعتناء است عکس این‌را ثابت میکند زیرا که رؤسای ازبکیه ، در مکتوبیکه بطهماسب ولد شاه‌اسمعیل نوشته‌اند (١٥٢٩-١٥٣٠م) میگویند شنیده ایم شیخ صفی‌الدین سنی ثابت‌العقیده بوده است واظهار تعجب میکنند از اینکه شاه طهماسب : « نه از حضرت مرتضی علی پیروی میکند و نه از جداعلای خود متابعت دارد » خواجه علی که نوهٔ صفی‌الدین و از اجداد شاه اسمعیل بوده اول کسی است که اعتقاد راسخ باصول تشیع ابراز داشته [4] ودرخواب با ائمه‌صحبت

---

(١) صبح دوشنبه ١٢ محرم ٧٣٥ ﻫ ق عالم آرای عباسی صفحه ١٠ (مترجم) (٢) برای اطلاع از نسب نامهٔ کامل بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ١٩٢١ و نمره ١ Ad calc رجوع شود . (٣) بهمان جریده صفحه ٤١٧ و ٤١٨ مراجعه شود .
(٤) جریدهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخه ماه جولای ١٩٢١ ص ٤٠٨-٤٠٧ دیده شود .

نموده است ونوه او جنید و نبیره اش حیدر نخستین اشخاصی بوده اند که عقیده خودرا اظهارداشته ، وتیغ در کف ، در میدان جنگ، مرگ راا استقبال نموده اند .

بیان اینکه صفویه در ابتداء طایفهٔ ازدرویشان بوده اند .

پس در اول قرن پانزدهم صفویه . فقط مرشد و پیر طریقت بوده و رئیس روحانی جماعت روز افزونی از درویشان محسوب میگشتند ودرنتیجه تبلیغات قویه[1] نه تنها درایران بلکه درنواحی ترک نشین آسیای صغیر نیز مریدان بسیار پیدا کرده بودند .ازقبل عام دهشت انگیزی که سلطان سلیم خان ، در آغاز لشکر کشی برضد شاه اسمعیل (۱۵۱٤م)[2] از شیعیان مملکت خود نمود ، و قریب چهل هزار نفر را از دم شمشیر گذرانید ، معلوم میشود که ، تبلیغات صفویه تاچه اندازه مؤثر و برای آیندهٔ آنها امیدبخش بوده است . رئیس خاندان صفویه، حتی پس ازعروج براریکهٔ سلطنت . برای این مریدان و درویشان پاکبازی که شعار جنگی آنهاراذکرنمودیم ، مرشد وپیرطریقت ، محسوب میگشت .

[3] شاردن Chardin و رافائل دومانس Raphaël du Mans وسایرمورخین معتبر ، سیاسیون ونویسندگان اروپائی معاصر

اصطلاح صوفی اعظم

خود را که معمولا بسلاطین صفویه « صوفی اعظم »میگفته اند ، استهزاء کرده و نظر خود را چنین بیان نموده اند ، که صوفیان عموماً فقیر و تنگدست و سست ایمان و منفور ومطرود هموطنان بوده اند وبعید مینماید که ، پادشاهان عظیم الشأن ایران ، نام آنها را عاریت کرده باشند . لیکن تواریخ فارسی زمان صفویه. حتی سلسلة النسب که با کتاب رافائل دومانس دریك وقت نوشته شده است ، بالاخص احسن التواریخ وبعضی کتب مقدم برآن ،صوفیان را ، مخصوصاً آنان که در روم ، (ترکیه آسیائی) . ساکن بوده اند ،بمنزلهٔ زبدهٔ لشکر صفویه محسوب کرده اند ، در کتب مزبور می بینم که « جانسپاری و مردانگی » ودیگر خصال ستوده را «لازمهٔ صوفیگری » دانسته اند و «اعمال ناشایست وعصیان آمیز را باشخاص « ناصوفی » منسوب نموده اند . پس چه جای تعجب است اگرشخصی که نه تنها شاه ایران ، بلکه مرشد این قبیل درویشان وصوفیان فداکاری باشد که سیاحان

---

(۱) بتاریخ ادبیات عثمانیان تالیف گیب Gibb رجوع شود جلددوم ص۲۲۸-۲۲۷

(۲) ایضاً ص۲۵۹ وص۷۳-۷۱ infra (۳) «اوضاع ایران در۱٦٦۰» چاپ شفر صفحه ۱۷-۱٦

ونیسی را ازشجاعت خویش بحیرت افکنده‌اند ، در اروپا «بصوفی اعظم» معروف گردد ! در هرحال بهتر از این وجه تسمیه بدست نیامده است

ظاهراً مدتی در اروپا مشهور شد که صوفی از سوفس یونانی مشتق است این نظریه گویا مبنی بر تذکر قصه مغانی است که ولادت عیسی را مژده دادند در هر حال **دن‌خوان‌ایران** Don Juan of Persia [1] باجدی بلیغ این وجه تسمیه‌را رد کرده است ؛ و پس از بیان اینکه چگونه شاه اسمعیل بلا فاصله ، بعد از فتح تبریز ، لقب «صوفی بزرگ ایران» را اختیار کرد میگوید : «صوفی نه بمعنی حکیم ودانشمند است . چنانکه بعضی مورخین گمان کرده ،وبغلط آنرا ازکلمهٔسوفس یونانی مشتق دانسته اند ، بلکه صوفی از صوف میآید که در فارسی بمعنی پشم (یا پنبه) است » [2]

سرعت ترقی شاه اسمعیل یکی از وقایع قابل دقت تاریخ ایران است ، خاصه با ملاحظهٔ ایام طفولیت او ، که در نهایت پریشانی وبیمناکی میگذشت . شیخ حیدر پدرش در ۱۴۹۰ میلادی بقتل رسید در این وقت اسمعیل سه سال داشت [3] وخود ودو برادرش که یکی از آنها سلطان علی برادر ارشد بود ودر حدود سنه ۱۴۹۵ میلادی در میدان جنگ کشته شد همواره از ظلم وتطاول امرای ترکمان سلسلهٔ (آق قوینلو) در خطر جانی بودند . وچند بار بهمت صوفیان وفادار از چنگال مرگ رهائی یافته واز تهلکه جان بردند . هنگامیکه شاه اسمعیل ، درسن سیزده سالگی ، از لاهیجان ، باردبیل روی آورد ، که یاصاحب سلطنتی گردد یا درعرصه رزم جان بسپارد ،فقط هفت نفر از صوفیان همراه داشت . لیکن در هر مرحله ، جمعی بمدد او میرسیدند ؛ چنانکه در طارم . اردوی او بهزار و پانصد نفر بالغ شد وچون بقصد حمله بفرخ یسار شیروانشاه ، بارزنجان ورود نمود ، لشگرش بهشت هزار نفر رسیده بود . درعرض یکسال تبریزرا گرفته . تاج ایران را برسر نهاد ومشاورین خود را که میخواستند او را از اشاعهٔ مذهب شیعه و تحمیل آن برعایا

---

(۱) چاپ Valladolid ۱۶۰۴ (ورق a۵۰) (۲) کروسینسکی نیز بااین نظر موافق است رجوع شود بصفحهٔ ۶۸ ترجمهٔ انگلیسی (لندن۱۷۲۸) (۳) در پنجم رجب ۸۶۲ هجری (۲۷ جون ۱۴۸۷) متولد شد .

جمهوری اسلامی ایران
کتابخانه ملی ایران
تاسیس ۱۳۰۱
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ومتابعین مانع گردند باتحقیر تمام دور نمود .

شاه اسمعیل مذهب شیعه را جبراً در تبریز رواج میدهد

وقتی باو گفتند که دوثلث اهل تبریز سنّی هستند واشاعهٔ رسوم وادعیهٔ صریحه واذان واقامه اهل تشیع بالاخص لعن خلفای ثلاثه موجب اغتشاش خواهدشد . شاه گفت: «خدای عالم وحضرات ائمه معصومین همراه منند ومن ازهیچکس باك ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم ویك کس را زنده نمیگذارم» . اسمعیل گفتار وکردارش یکی بود بمحض اینکه تهدید مذکور را برزبان راند تمام مردم طوعاً و کرهاً فریاد «بیش باد و کم مباد» برداشتند .

اسمعیل باوجود خشونت وخونخواری که از خود نشان میداد بطوریکه سیاحان ونیسی احوال او را شرح داده اند ، دارای بسیاری صفات واخلاق جاذب وجالب بود ، حسب القول کاترینوزنو Caterino Zeno شاه اسمعیل درسن ۱۳ سالگی «سیمائی نجیب، وظاهری حقیقة شاهانه داشت . . . . صفات روحیه اش نیز باجمال جسمانیش متضاد نبود ؛ هوش وفراستی قوی وطبع وهمتی چنان بلند داشت ، که در این سن عجیب، وباور نکردنی بنظر میآید. » آنژلیو Angellio درحق او گوید که: «مردم اورا چه برای صباحت منظر وچه برای عادات پسندیده اش عاشقانه دوست میداشتند. » ودروصف ایامیکه بدوره رجولیت بالغ شد گوید: «زیباوخوشرو ودلپذیر ومیانه بالا است . سبك پیکر و خوش اندام وفربه ومیان کتف هایش فراخ ومویش مایل بسرخی است از ریش وسبلت فقط سبلت را گذاشته ودست چپ را بجای راست بکار میاندازد . مانند خروس جنگی بیباك وبیش از هریك از امرای خود نیرومند است . در مسابقهٔ تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیراو فرودآمد» این تاجر گمنام پس از بیان اعمال شاه اسمعیل در تبریز چنین میگوید : «بعد از نرو [۱] گمان ندارم چنین جبار خونریزی هرگز بوجود آمده باشد» اما کمی بعد در قیصریه در همین باب گوید : «فرمان داد اعلان کنند که چون این شهر از بلاد موافقین ماست هر کس آذوقه برای فروش بیاورد بنرخ عادله قیمت خواهد گرفت

---

(۱) نرون امپراطور رم از (٥٤ — ٦٨ م) سلطنت نموده وهر چند در اوائل پادشاهی رحیم ومهربان بود بزودی خود را بیباك تر وخونخوارترین افراد بشر معرفی کرد قساوت قلب او ضرب المثل است (مترجم)

وهریك از افرادسپاه، که مشتی کاه بجبر گرفته وقیمت نپردازد ، بقتل خواهدرسید»
چند سطر بعد او راچنین وصف میکند : « مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است ، بدست چپ کار میکند واز تمام امرای خویش قویتر است . » ونیز گوید : «رعایا ومتابعین این صوفی را مانند خدا میپرستند و سپاهیان چنان بوی معتقدند که اغلب بی اسلحه بمیدان میروند وعقیده دارند که پیر آنها اسمعیل در گرمگاه جدال مراقب ومحافظشان خواهد بود »

مقایسهٔ تبلیغات صفویه وعباسیان

نزدیکترین واقعه متشابهه تاریخی ، که بانهضت صفویه قابل مطابقه باشد ، بنظر من تبلیغاتیست که ابومسلم خراسانی در نصف اول قرن هشتم میلادی ، برای استقرار خلافت عباسیان مینمود وبآن خوبی قرین کامیابی وظفر گردید. هم تبلیغات ابومسلم وهم تبلیغات صفویه ظاهراً وبالاراده مذهبی وباطناً وبلااراده نژادی بود . تنها اختلاف موجوده اینست که دومین بمانعی قوی وصعب ، یعنی سلطان سلیم عثمانی مواجه گشت ونخستین باخلیفهٔ اموی ، مروان ، سروکار داشت. واز این راه دائرهٔ ترقی وجهانگیری صفویه محدودتر از عباسیان شد . ودر حالتیکه دولت عباسی برتمام ممالك اسلامی فرمانروائی یافت صفویه فقط برایران مستولی شد . هرچند درمدت قلیلی عثمانی را نیزمرعوب ومرتعش ساختند. ترس محرك ترین عواملی است که شخص را به بیرحمی میکشاند و همین ترس سلطان سلیم را واداشت که قریب چهل هزار نفر از اتباع شیعه خود را بخون آغشته سازد . ولی ترس را نباید علت منحصر بفرد این قساوت محسوب نمود، خشم و نامرادی را نیز باید بشمار آورد . زیرا که سلطان سلیم از جمله اشخاصی است که امروز آنها را پان اسلامیست (مایل بتوحید سیاسی ملل اسلامیه) میخوانند واز شدت جاه طلبی نه تنها میخواست سلطان بزرگترین ونیرومندترین ممالك اسلامی باشد ، بلکه آرزو داشت برتمام عالم اسلام فرمانفرما گردد . فتوحات او در مصر ومکه ومدینه (۱۵۱۷ م) واخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفهٔ عباسی که خواه بوعد وخواه بوعید ، یا بهر دو جهت ، در تفویض آن خود داری نکرد ، مقدمه بود برای حصول آرزوی دیرین ، لیکن وجود شاه اسمعیل خار راه او بود زیرا که مذهب شیعه را مانند سدی عظیم میان سنیان عثمانی ومصر و سایر ممالك عربی و

هم مذهبان آنها که در اقطار شرقی ، از قبیل ترکستان وافغانستان و بلوچستان وهند مسکن داشتند . برافراشته بود . ایرانیان نه فقط سلطان سلیم را خلیفه‌نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند . فتحی که در چالدران در (اگست ۱۵۱٤) نصیب ترکها شد به نتیجهٔ قطعیه نرسید زیرا که سپاهیان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند ونیز فتح مصر را ، که پس از جنگ چالدران واقعشد ، از نتایج مطلوبه عاری ساخته ، جراحتی دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام ومانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانهٔ ترکهاوسبب استفادهٔ اروپا گردید. از سال(۱۵۰۸م) که بغداد بتصرف ایرانیان در آمد تاسنهٔ (۱٦۳۸ م) ، که بطور قطع بدست ترکها افتاد ، این پایتخت قدیم اسلام در تحت تأثیر جزر ومد جنگهای بیحساب ، چندین بار از این دست بآن دست گشت ،وبالاخره بواسطهٔضعف‌وسستی روز افزون آخرین پادشاهان صفویه ، دولت عثمانی صاحب بلا معارض بین النهرین شد .

صنایع و ادبیات

فقدان شعرای بزرگ در عهد صفوی

یکی ازمسائل عجیب ، و در بادی نظر لاینحل ، زمان صفویه قحط وفقدان شعرای‌مهم است . معماری و نقاشی وسایرصنایع فوق العاده ترقی نمود ؛ عمارات عالیه عمومیه که شاه عباس سر تا سر کشور خود خاصه اصفاهان‌را بآنها مزین ساخت ، از آن‌عهد تا کنون نظارگان را بحیرت وتعجب انداخته است. بهزادودیگرصنعتگرانی که در دربار تیموریان هرات مشهور آفاق شدند ، جانشینهائی مثل رضای عباسی و همکنانش یافتند . اما اگرچه در تحفهٔ سامی [1] وسایر تذکره ها وتواریخ زمان نام جماعتی کثیر از شعراء ثبت شده است ، برای ما مشکل است که یکی از آنها را (باستثنای جامی و هاتفی و هلالی وسایر شعرای خراسان که حقاً بقایای مکتب ادبی هرات بودند) در درجهٔ اول محسوب بداریم . در طول عمر طوفانی هفتاد سالهٔ امیر

---

(۱)این تألیف سام میرزا پسر شاه اسمعیل که تذکره شعرای معاصر است یکی از کتبی است که لازم است بزودی‌طبع وانتشار یابد (مؤلف) (قسمت‌پنجم این کتاب که مخصوص احوال شعراء است بهمت مولوی اقبال حسین در سال گذشته طبع ونشر شد در پتنه هندوستان (مترجم)

تیمور، باستثنای حافظ بزرگ، که همه را در تحت الشعاع خود داشت، لااقل هشت الی ده نفر شاعر بودند که، هر کس راجع بادبیات ایران چیز بنویسد، آنها را نمیتواند از نظر دور دارد لیکن در دویست و بیست سال سلطنت صفویه، تاآنجائی که من توانسته ام بتحقیق برسانم، بدشواری یکنفر را میتوان در ایران یافت، که دارای لیاقت بارزه و قریحهٔ مبتکره باشد. عمداً گفته شد «در ایران» زیرا که جمعی ازشعرای نامدار ایرانی که عرفی شیرازی (۱۵۹۰) وصائب اصفهانی (۱۶۷۰م) شاید مهمترین آنها باشند، زینت بخش دربارسلاطین مغولی هندوستان بودند. این اشخاص اولادمهاجرین ومجاورین ایرانی ومتولددرهند نبودند بلکه خود ازایران بهندرفته وپس ازتوانگرشدن وبشهرت وثروت رسیدن بوطن خودمراجعت نموده اند. ازاینجامعلوم میشود که علت فقر زمان صفویه از شاعر نامدار بیشتر نبودن مشوق ومربی بوده تافقدان قرایح وطبایع هنرمند. این حقیقت را رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحاء تذکر داده و از مستشرقین اروپائی مرحوم دکتر اته Dr Ethé که راجع بشعرای ایران تألیفاتی دارد همچنین بذکر این مسئله مبادرت ورزیده است. با این تفاوت که مستشرقین اروپائی ممولا جامی را آخرین شاعر بزرگ ایران دانسته معتقدند که در مدت چهار صد سالیکه از وفات او میگذرد ایران شاعر جلیل القدری بوجود نیاورده است؛ ولی رضاقلیخان بعضی ازشعرای عهدخودرا نیزازقبیل قاآنی، فروغی ویغما در طبقهٔ نخستین جای میدهد بنظرمن مشارالیه در این طبقه‌بندی محق است.

علل این فقر

از اینکه در عهدی بآن باشکوهی و قدرتی بآن دوام هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است بقدری متعجب شدم که برفیق دانشمند وهمکار محترم خود میرزا محمد خان قزوینی که محصلین آثار ایرانی بی اندازه رهین مساعی و دقت نظر او هستند مراسله نوشته و بطریق ذیل استفسار نمودم. اولا آیا این قضیه را مسلم ولایق بحث میدانند یاخیر ثانیاً ازچه‌راه میتوانند آنرا حل نمایند، در پاسخ مکتوبی بتاریخ ۲۴ می ۱۹۱۱ نوشته و ارسال داشتند که مضمون آن از اینقرار است:

نظرمیرزامحمد خان

«علی ای‌حال شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی بپایهٔ پستی افتاده است وحتی یك شاعر درجه اول هم در این عصر بظهور نیامده است. بزرگترین علت‌این قضیه،

چنانکه خودتان‌هم بشرح آن پرداخته‌اید ، ظاهراً اینست که سلاطین‌صفویه برحسب نظریات سیاسیه و ضدیتی که بادولت عثمانیه داشتند بیشتر قوای‌خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائیکه از اصول وقوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند مینمودند . امااگرچه علمای مزبور مساعی جمیله درتوحید مذهبی‌ایران بکاربردند (که نتیجهٔ آن وحدت سیاسی مملکت شد) واساس ایران فعلی راکه ساکنینش علی‌العموم دارای مذهب ولسان ونژادواحد هستند برپای نمودند لیکن ازطرف دیگر از لحاظ ادبیات وشعر وعرفان وتصوف وبقول خودشان هرچه متعلق بکمالیات‌بود (درمقابل شرعیات) نه تنها در توسعه وترقی آن جدی اظهار نکردند ، بلکه بانواع وسائل در پی آزار وتخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیراکه نمایندگان مزبوراغلب درقوانین ومراسم مذهبی بطورکامل استقرارنداشتند . صوفیه رامخصوصاً باقسام سختی وخشونت تعقیب نمودند و بجلای وطن ونفی بلد وقتل ومؤاخذه‌محکوم کردند بعضی‌را هم علماء شخصاً یابرحسب فتاوی خود عرضه شمشیر یاطعمهٔ آتش کردند . علاقه ورابطه شعر و ادبیات باتصوف و عرفان خاصه در ایران واضح و مبرهن است بطوریکه اطفای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود . از این جهة درعهد سلطنت دودمان صفویه‌فضل وادب وشعر وعرفان ایران راوداع گفته صوامع و تکایا وخلوت ها وخانقاه های درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتاسر ایران نامی از این ابنیهٔ خیریه مسموع نمیشود درصورتیکه مثلا درزمان ابن بطوطه این قسم مؤسسات درهرشهر وقصبه ودهی دیده‌میشد سیاح مزبورمفصلا شرح میدهد که چگونه درهر منزلی بیکی از این عمارات رسیده ودر آن بار سفر میگشاده است . اکنون نام ونشانی ازآن بناها پیدانیست . کسیکه از احوال واوضاع دورهٔ صفویه‌مطلع نباشد متحیرانه ازخودمیپرسد آیااین همان ایران‌ودین‌ساکنینش همان اسلام است ؟ اگر چنین است پس چرا در سرتاسر مملکت یك خانقاه بنظر نمیرسد ولی در بعضی ولایات ترکیه که تحت‌اختیار صفویه‌نمانده اند مانندبین‌النهرین سلیمانیه و کردستان بسیاری از همان ابنیه که در ایام مسافرت ابن‌بطوطه موجودبود هنوز دیده میشود .

« باری درعهد صفویه بجای شعرا وحکمای‌بزرگ فقهائی مثل مجلسی‌محقق ثانی - شیخ حرّ عاملی وشیخ بهائی و غیره بظهور رسیدند که در بزرگی آنها شکی

نیست ولیکن بی اندازه سخت وخشك ومتعصب ومتکلف بودند . »

شعرای مدیحه‌سرا درخدمت صفویه منزلتی نداشته اند

بیشتر شعرای مشرق زمین که شغلشان شاعریست مدیحه سرا هستند . واگر قول رضاقلی‌خان را صحیح بدانیم که گوید سلاطین بزرگ صفوی خاصه شاه طهماسب و شاه عباس اول مایل بودند شعرارا بجای آنکه درمدح آنها قصیده بسازند در منقبت ائمه اطهار شعر بگویند این نیز یك علت قوی و دلیل معتبری برای تقلیل عدهٔ شعرا در مملکت خواهد ود . در دربار سلاطین مغول هند[1] بیش از درگاه ائمه منافع مادی انتظار میرفت لهذاچشم وپای شعرای‌طامع بیشتر متوجه ورهسپار دهلی بود تا کربلا . امااشعار مذهبی در ذکر مصیبت یابیان کرامات ائمه در ایران ترقی فوق العاده نمود . بهترین شاعر مرثیه سرای این عهد محتشم کاشانی (متوفی بسال ۱۵۸۸ م) است . علاوه برقصایدیکه بطرزقدما درمرثیه ساخته میشد ، ابیات بسیار ساده ومؤثریکه امروز وسیلهٔ اظهارسوگواری است احتمال‌میرود که اغلب یادگاراین‌عصر باشد زیراکه درآن‌ایام تمام وسائل ممکنه برای‌تحریك‌محبت وفدویت نسبت بآل علی و نفرت و بیزاری از اعدای آنها اتخاذ واعمال میگشت . از طرفی هم نمایش آن صحنه ها و مجالس هیجان انگیزیکه بتعزیه خوانی موسوم‌است، ونویسندگان اروپائی آن‌هارا باتیاتر های سابق اروپا ، که‌مخصوص نمایش‌معجزات واعمال ومصائب بزرگان دین عیسوی است تشبیه میکنند ، ظاهراً درازمنه بعد معمول گردیده است . اولیاریوس Oléarius که نویسنده دقیقی‌است ماه محرم ۱۰۴۷هجری را) می وجون ۱۶۳۷ م) در اردبیل و جوار مرقد شیخ صفی‌الدین و اولاداو بسر برده است شرح مبسوطی ازمشهودات خود داده و ترتیب عزا داری ، شیون ونوحه گری وتیغ زنی ایام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است ولی هیچ اشاره بنمایش وتعزیه نمیکند و از اینجا محقق میشود که در آنزمان هنوز معمول نبوده است . برای توضیح این قضیه بدو نفر از دوستان ایرانی خود ، سید حسن تقی‌زاده ومیرزا حسین دانش مراسلهٔ نوشتم . شخص نخستین چنین اظهار عقیده نمود که روضه خوانی (یاقرائت کتاب روضة‌الشهداء وسائر کتب متشابهه از بالای‌منبر)

---

(۱) شرح جوانمردی وبذل وبخشش همایون‌نسبت بشعراء وادباء مخصوصا در احسن‌التواریخ بمناسبت ذکر سال وفاتش (۹۶۲ر۱۵۵۵) مذکوراست .

از عهد صفویه شروع شده ولی تعزیه گردانی (یا شبیه) خیلی بعد از صفویه معمول گشته ومحتملا بعضی چیزها را از اروپا تقلید و کسب کرده است . شخص دوم نیز آغاز تعزیه گردانی را ، (که ترجمه های سرلویس پلی Sir Leuris Pelly قارئین اروپائی را کاملا از آن مستحضر میسازد) ، در اواخر قرن هیجدهم واوائل قرن نوزدهم ، دانسته و بطور معترضه اشعار ذیل را ازشیخ رضای کرد نوشته و نتیجه میگیرد که بغض و خصومت ایرانیان نسبت بعمر بیشتر بمناسبت منقرض نمودن سلطنت ساسانیان است تاغصب حقوق علی و فاطمه(ع)

بشکست عمر پشت هژبران عجم را　　بر باد فنا داد رگ وریشهٔ جم را
این عربده بر غصب خلافت ز علی نیست　　با آل عمر کینه قدیم است عجم را

در خاتمه نباید یکی دیگر از اقدامات صفویه را که باعث استحکام مبانی ایران وجلوگیری ازخروج ثروت و جمعیت مملکت گردید فراموش نمود و آن عبارت است ازمحترم داشتن مشهدوقم وسوق جمعیت وزوار باماکن متبرکهٔ ایران. باین ترتیب جزر ومد مسافرین ومهاجرین درداخلهٔ مملکت محصور گردید . چنانکه گفته شد اعتاب مقدسه کربلا ونجف نیز ، قبل ازآنکه بتصرف ترکها [1] در آید در حکم اماکن داخلی وجزء قلمرو صفویه بوده است .

ذیل

مسیو رابینو قنسول دولت انگلیس Mr. H. L. Rabino یادداشتهای گرانبهائی راجع بعزا داری درمحرم در بغداد برای من فرستاده اند که مربوط بقرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) است . فقط متن دوفقره از آنها در دسترس من است(یکی بآلمانی ودیگری بفارسی) توضیحات لازمه ظاهراً درضمن مراسلهٔ (مورخهٔ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲)بوده که یادداشتهای مذکور درلف آنهاارسال گردیده بود وآن مکتوب متأسفانه مفقودشده است . گمان میکنم اطلاعات مزبوره ازیکی ازمقالات درن Dorn که در کتاب ملانژ آزیاتیك مندرج ومنتشر گردیده مأخوذ است .

عین یادداشت فارسی ذیلا نقل میشود :

---

(۱) بکتاب کروسینسکی Krusinsky ص ۱۵۹-۱۶۱ رجوع شود .

بنای تعزیه سید الشهدا در بغداد در سنه۳۵۲ هجری

در تاریخ ابن کثیر شامی آورده که معزالدوله احمدبن بویه در بغداد در دهۀ اول محرم امر کرد تمامی بازار های بغداد را بسته مردم سیاه عزا پوشیدند و بتعزیه سیدالشهدا پرداختند ، چون این قاعده در بغداد رسم نبود لهذا علماء اهل سنت آنرا بدعتی بزرگ دانستند وچون برمعزالدوله دستی نداشتند چاره جزتسلیم نتوانستند . بعد از آن هرساله تا انقراض دولت دیالمه شیعیان در ده روز اول محرم در جمیع بلاد رسم تعزیه بجا میآوردند ودر بغداد تا اوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود .

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
شعبه های سراسری ایران

فصل دوم

از ظهور دولت صفویه تا سال ۱۰۲۴/۹۳۰

شاه اسمعیل واجداد او

دلائل نفوذ وبزرگی شیخ صفی‌الدین

تاریخ ثابت میکند که شیخ صفی‌الدین، عزلت گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام ونسب خود را از او گرفته‌اند فی‌الحقیقه در زمان خود شخصی متنفذ وصاحب قدرت بوده است. در بعضی سلسله‌ها دیده شده است که خودرا جعلا منسوب بخاندان پادشاهان قدیم کرده نسب نامه میسازند اما شاه اسمعیل که بشش پشت بشیخ صفی‌الدین میرسید وسلسلهٔ صفویه را درآغاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده ایران را بدرجهٔ از شکوه و جلال بالا برد که پس از انقراض دولت قدیم و دودمان نجیب ساسانیان بدست اعراب در قرن هفتم میلادی، کمتر بآن پایه رسیده بود، موقع وفرصت مناسبی برای تشبث بآن نوع جعلیات واختراعات نداشت؛ زیرا که در هرحال نسب شیخ صفی‌الدین مستقیماً بامام هفتم شیعه، موسی کاظم وعلی بن ابیطالب [۱] و فاطمه بنت رسول می‌پیوست. ومانند سادات زمان مدعای خودرا بثبوت میرسانید. دوچیز دلیل است که شیخ صفی درعصر خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد وپیر واجب الاحترام بوده است:

ارادت رشیدالدین وزیر به‌شیخ صفی

اولین و مهمترین آنها توجهی است که وزیر بزرگ، رشید الدین فضل الله بادعیه و شفاعات او داشته است. در مجموعهٔ رسائل نادر الوجود این وزیر که بمنشآت

---

(۱) سلسلهٔ نسب کامل باجزئی اختلافی درصفوة الصفا و احسن التواریخ وسلسلة النسب صفویه وبیشتر تواریخی که از این سلسله سخن رانده‌اند بقرار ذیل مذکور است: «۱» صفی الدین ابوالفتح اسحق بن «۲» امین الدین جبرائیل بن «۳» صالح بن «٤» قطب الدین احمد بن «٥» صلاح الدین رشید بن «٦» محمد الحافظ بن «۷» عوض الخواص بن «۸» فیروز شاه زرین کلاه بن «۹» محمد بن «۱۰» شرفشاه بن «۱۱» محمد بن «۱۲» حسن بن «۱۳» محمد بن «۱٤» ابراهیم بن «۱٥» جعفر بن «۱٦» محمد بن «۱۷» اسمعیل بن «۱۸» محمد بن «۱۹» سید احمد الاعرابی بن «۲۰» ابی محمد القاسم بن «۲۱» ابوالقاسم حمزة بن «۲۲» الامام موسی الکاظم

رشیدی [1] معروف است دوسند برای اثبات نظرفوق دیده میشود . اول رقعهٔ است خطاب بخود شیخ‌صفی‌الدین راجع بوظیفهٔ سالیانه از غلات وشراب وروغن‌ودواب وشکر وعسل وانواع دیگر از اغذیه که‌برای خانقاه او مقرر داشته تادر عید میلاد پیغمبر وجوه واعیان اردبیل ازآن متنعم گردند ، مشروط براینکه پس از صرف غذا در سر سفره ببانی خیرات و کاتب مراسله دعای خیر بشود . دوم که رشید الدین به پسرش میر احمد حاکم اردبیل نوشته و توصیه نموده است از رعایت عموم اهالی غفلت نکنی و مخصوصاً : « نوعی سازی که جناب قطب فلك حقیقت ، وسباح بحار شریعت ، مساح مضمار طریقت ، شیخ الاسلام والمسلمین ، برهان الواصلین قدوة صفهٔ صفا ، گلبن دوحهٔ وفا ، شیخ صفی الملة والدین ادام الله‌تعالی برکات‌انفاسه الشریفه از توراضی وشاکر باشد » . این دو مکتوب خاصه رقعهٔ اخیر که پر از مدایح مبالغه آمیز وستایش شیخ صفی الدین است بحد وافی از مقام وشهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکنند . [2]

صفوة الصفا

نکتهٔ دوم که منظور ما را ثابت میکند اینست که کمی بعد از وفاتش ، یکی‌از درویشان‌موسوم به‌توکل [3] بن اسمعیل که معمولا او راابن البزاز مینامند کتابی بزرگ در احوال واخلاق وتعالیم و عقاید وکرامات شیخ‌تصنیف نموده است . این کتاب ظاهراً بتشویق وتعلیم شیخ‌صدر الدین پسر شیخ صفی که بعداز پدر بمقام ارشاد رسید وپنجاه وهشت سال رهنمای طریقت بود (١٣٣٤-١٣٩٢ م) ، تالیف‌شده است . این تصنیف نادرومهم نخستین مأخذی است که مورخین در ذکر احوال اجداد سلسلهٔ صفویه بنقل مندرجات آن پرداخته اند وآخرین تلخیص معتبر را میتوان از ابوالفتح الحسینی دانست که در عهد شاه طهماسب (١٥٢٤- ١٥٧٦ م) بانجام آن موفق شده است . این کتاب مفصل

---

(١) بمقالهٔ کهراجع به‌نسخ خطی‌فارسی مرحوم‌سرآلبرت هوتم شیندلر (K. C. I. E.)نوشته‌ام ودرمجله انجمن‌همایونی آسیائی در اکتبر ١٩١٧ ص٤-٦٩٣ درج‌شده‌است مراجعه‌شود . همچنین بتاریخی که از ادبیات ایران هنگام سلطه مغول وقبائل تاتار نوشته ام صفحه ٨٠ - ٨٧ رجوع گردد . بعد از این برای اختصار از این کتاب بطریق ذیل نام برده می‌شود (اد ایران III) (٢) شیخ‌صفی در ٧٣٥ - ١٣٣٤ در سن ٨٥ سالگی وفات یافت رشید الدین در سال(١٣١٨ م)بسن ٧٠ سالگی یا بیشتر بقتل رسید . (٣) یا توکلی Tukli چنانچه در نسخه مستر الیس باقید اعراب تحریر یافته است .

مشتمل بریك مقدمه ودوازده باب ویك خاتمه است که‌هریك بفصولی منقسم گشته [۱] ومحتویات ومندرجات آنها راریو Rieu بادقت و صحتی که مختص خودش‌است خلاصه نموده در این تألیف مطالب مهمه بسیار است مخلوط بشرحهائی که ،جز برای مریدان معتقد، خسته کننده است وروی هم رفته نمونهٔ از تذکرهٔ عرفاواولیاء محسوب میشود که طلاب اروپائی نوع کامل آنرا در مناقب العارفین افلاکی (ترجمه رو هوس [۲] بانگلیسی وهوارت [۳] بفرانسه) می‌یابند . تلخیصات مستخرجه از این کتاب که در تواریخ‌اخیره سلسلهٔ صفویه‌مانند سلسلة النسب مندرج است برای‌ارضای‌حس کنجکاوی خوانندگان کفایت میکندولی هرگاه تجزیهٔ کامل در اصل کتاب بعمل بیاید وحکایات ووقایعیکه خود شیخ صدر الدین صحت آنها را تصدیق نموده بادقت‌مطالعه شود نتایج گرانبها بدست خواهدآمد . اما قبل ازآنکه بیش ازاین درخصوص شیخ‌صفی‌الدین واخلاف او بحث نمائیم لازم است مختصری از اجداد او گفته شود .

اجداد شیخ صفی الدین

امام‌هفتم موسی‌الکاظم

مورخ معروف‌الیعقوبی [۴] تأیید میکند که امام موسی کاظم غیراز علی‌الرضا که‌پس‌ازوی بامامت‌رسید فرزند دیگر موسوم بحمزه داشته‌است . اما دوازده نفر دیگر که درسلسله نسب شیخ‌صفی مذکور شده (و پنجنفر آنها محمد بدون هیچ امتیازی و تعینی بوده اند) مبهم تر و گمنامتر از آنند که بتوان هویت آنهارا معلوم نمود .

فیروزشاه‌زرین کلاه

قدیمترین جدّ صفویه که دارای لقب و سمتی بوده فیروزشاه زرین کلاه است که بنابرقول صاحب سلسلةالنسب حسب‌الاشاره پسر ابراهیم‌ادهم که میگوید پادشاه‌ایران بوده است .حکومت ولایت اردبیل و توابع آن بر وی مقرر گردید و از اینوقت شهر مزبور منشاء

---

(۱) باب‌هشتم‌به۲۷ فصل‌تقسیم گشته‌است . (۲) درمقدمهٔ ترجمهٔ‌منظومی که‌ازدفتراول مثنوی‌جلال‌الدین رومی‌نموده‌ودرسلسلهٔ کتب‌مشرقی‌تروبنر Trübner درسال(۱۸۸۱م) انتشاریافته مندرج است‌و از صفحه ۳ الی‌صفحه ۱۳۵ آن کتاب را فراگرفته است . (۳)بزرگان و اولیای دراویش . (مطالعه در تذکره‌ءعرفای اسلام) جلد اول (پاریس لرو Leroux)۱۹۲۸ جلد دوم ۱۹۲۲

(٤) چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم ص۵۰۰

بزرگان صفویه ومسکن آن دودمان شده است . اما ابراهیم ادهم هرچند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج وتخت گذشته بجمع درویشان درآمده واز اقطاب و اولیاء الله شده است ووفات او را در شام بسال ۷۸۰ میلادی دانسته اند ، ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که از اخلاف او کسی بسلطنت ایران یاجای دیگر رسیده باشد. فیروزشاه پس اززندگانی و کامرانی دررنگین گیلان بدرود حیات گفت.

عوض الخواص

از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جز اینکه در اسفرنجان از توابع اردبیل میزیسته و همانجا رحلت کرده است . پسرش محمد که قرآن را از برداشت بحافظ ملقب شد گویند جن[1] اورا در هشت سالگی در ربوده و هفت سال اورا در میانهٔ خود پرورش داده اند وقرآن را بمساعدت آنها حفظ نمود .

صلاح الدین رشید
قطب الدین احمد

دو نفر دیگر که پس از حافظ رئیس خانواده شدند ، صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد ظاهراً در دیه گلخوران بزراعت مشغول بوده اند تا اینکه هجوم وحشیانهٔ گرجیان شیخص اخیر الذکر را مجبور کرد با خانواده و پسر یکماهه خود امین الدین جبرئیل باردبیل بگریزد . در آن مکان هم از تعرض مصون نماندند گرجیان آنها را تعاقب کردند فراریان درخانه در زیر زمین پنهان گشتند جوانی از خویشان او خودرا بدم شمشیر مهاجمین داده و کندوی بزرگی بمدخل خانهٔ زیر زمینی افکند وخود درجهٔ شهادت یافت . قطب الدین نیز بسختی از گردن مجروح شد و بزحمتی ازمرگ خلاصی یافت . نوه اش [2] شیخ صفی که در زمان حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدّش اورا بدوش کشید چهار انگشت کوچك خود را در قرجه جراحت فرو مینمود . جانشین قطب الدین [3]

امین الدین جبرائیل

پسرش امین الدین جبرائیل مردی بود متدین ومتشرع ومتورع واز مریدان خواجه کمال الدین عربشاه بود . بزراعت رغبت تمام داشت وزنی دولتی نام تزویج کرد که بعد ها در سال ۱۲۵۲-۳/۶۵۰ پسری

---

(۱) راجع بجن رجوع شود بقرآن مجید LXXII (۲) مقصود نبیره است که پسر پسر پسر باشد . (مترجم) (۳) اینجا مؤلف اشتباهاً سید صالح را از قلم انداخته وامین الدین جبرائیل پسر سید صالح را فرزند قطب الدین نوشته است سید صالح نیز در گلخواران مدفونست (مترجم)

آورد اورا شیخ صفی‌الدین نام نهادند . بااین شخص دودمان صفویه از تاریکی و گمنامی نسبی خارج شده بشهرت تمام‌رسید . مؤلف سلسلة‌النسب بتعیین سال‌ولادت اکتفا نکرده بطریق ذیل تاریخ میلاد اورا معین مینماید . « در آنوقت شیخ شمس تبریزی پنجسال بود که‌از دنیا رحلت کرده بود وهمچنین دوازده سال شیخ محیی‌الدین اعرابی وسی ودوسال شیخ نجم‌الدین کبری ودروقت رحلت مولای رومی رحمة‌الله‌علیه حضرت شیخ بیست و دوساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل‌ویك ساله ودر تسلط هلاکوخان برایران پنجساله بود . . . با امیر عبدالله شیرازی وشیخ نجیب‌الدین بزغوش وعلاء الدوله سمنانی وشیخ‌محمودشبستری وباشیخ محمد گجچی تبریزی معاصر بودند ... وپیش از حضرت شیخ سه پسر بود[1] ویك دختر و بعد از شیخ دو پسر دیگر شد[2] ... شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین الدین جبرائیل برحمت حقتعالی رسید »

شیخ صفی الدین (۱۲۵۲ ـ ۱۳۳۴ م)

بزرگی ومندرجات صفوة الصفا

تااینجا ازاختصار مورخین درتنگنای بی اطلاعی بودیم وپس از این از وفور وتفصیل اخبار در زحمت هستیم. راست است که صفوة‌الصفاحاوی کلیهٔ معلوماتیست که ما از احوال شیخ صفی‌الدین داریم لیکن این تالیف عظیمی است تقریبا مشتمل بر ۲۱۶٫۰۰۰ کلمه که با عبارت ساده و بی حشو و خالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصهٔ کاملی که از آن بشود کمتر از یك مجلد بزرگ نخواهد گشت . متاسفانه فاقد سنوات تاریخی است و بیشتر احوال شیخ صفی ومرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبه روحانی شرح داده است . مختصر ترین فهرستی که بتوان از آن کتاب ترتیب داد بقرار ذیل است :

مقدمه (در دوقسمت) اخبار ظهور شیخ صفی از کلام پیغمبر وعرفای قدیم از قبیل جلال‌الدین رومی .

باب اول (مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته) احوال اوایل زندگانی شیخ‌صفی . نسب ونژاداو ، طالع ولادت‌او ، تولد وطفولیتش ،

(۱) محمد ، صلاح‌الدین رشید واسمعیل . (۲) یعقوب ، فخرالدین ویوسف

طلب مرشد وپیر دستگیر . ملاقات با شیخ زاهد گیلانی ، ایامی که در ظل تربیت این بزرگ بسر برد ، ارتقاء بمقام ارشاد ، سلسلهٔ پیران طریقت او تا عهد رسول ، اوصاف و کرامات شیخ زاهد ،

باب دوم (حاوی سه فصل) شمهٔ از کرامات شیخ صفی ، رها کردن مردم از دریا و آبهای عمیق وجبال شامخ ومه وبرف واعداء وزندان وامراض .

باب سوم (درسه فصل) کراماتیکه شیخ صفی از نظر مساعدو نگاه نامساعد خویش بظهور رسانیده است .

باب چهارم (مشتمل بر چهار فصل که دو از آنها بتقسیمات جزء منقسم است) بعضی از اقوال شیخ صفی وتاویلاتی که از آیات قرآنی واحادیث نبوی و کلمات اولیاء وابیات مبهم شعراء نموده است .

باب پنجم - (در سه فصل) برخی از کرامات شیخ صفی راجع باجنه ومخلوقات ذیروح وغیر ذیروح ،

باب ششم (که تقسیماتی ندارد) جذبه وسماع شیخ صفی .

باب هفتم (مشتمل بر پنج فصل) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار و بیان پیش آمدهای آینده ومکالمهٔ با اموات وغیره .

باب هشتم (در بیست وهفت فصل) امثال دیگر از پرهیزکاری و قدرت و اعمال متقیانه و استجابت دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی بشهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین ،

باب نهم (در دوفصل) آخرین مرض ووفات شیخ صفی .

باب دهم (مشتمل بر سه فصل) کرامات او بعد از مرگ .

باب یازدهم (در سه فصل) شهرت وعظمت شیخ صفی وخلفای او دراقطارعالم.

باب دوازدهم (در دو فصل) کراماتیکه مریدان شیخ صفی اظهار داشته اند (**خاتمه**)

صفات تذکرة الاولیاء مورخین اسلامی

خیلی اسباب تأسف است که از این تألیف عظیم فقط قسمت کوچکی حاکی از تاریخ زندگانی او است ، ولی جای تعجب نیست زیرا از اشخاصیکه خود را متعلق بعالمی میدانند که در آن مکان و زمان وجود ندارد نباید انتظار داشت که خود را بذکر سنوات تاریخ یا امثال اینها مشغول نمایند ! تمام تذکره های احوال

عرفا دارای این صفتند و فقط بشرح کلمات طیبه و اعمال مقدسه و کرامات باهرهٔ بزرگان می‌پردازند ماکدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع وحیات مذهبی در اسلام [۱] وکلمان هوار C.I. Huart در کتاب موسوم بعرفا و درویشان اهل سماع [۲] ثابت کرده‌اند که مطالعهٔ شرح این قبیل کرامات برای اطلاع ازاحوال روحیه مفیداست [۳].

کرامات

نویسندهٔ اخیر الذکر حالات و حوادث روحیه را که در کتاب مترجم خود مناقب العارفین [٤] مسطور است بقرار ذیل طبقه بندی میکند :

خواب ـ وقوف برحوادث آتیه ـ شهود باطنی ـ کشف اشیاء مختفیه ـ انتقال افکار ـ نورانیت اجسام ذیروح وبیروح ـ گشودن درهای مقفل ـ حضور در همه جا (Ubiquity) مصونیت در مقابل تأثیرسم ـ تأثیر در جماداتیکه در مسافت بعیده واقعند ـ کیمیا گری ـ قوهٔ استثنائی وفوق العاده در عضلات آلات هاضمه و رجولیت وتوسعه وانبساط بدن ـ تغییرسیماوتلون خطوط چهره ـ شفابخشیدن بوسایل روحیه ـ جوابدادن بمسائل ـ گرویدن بدین اسلام ـ موعظه کردن برای حیوانات ـ انتقام اولیاء ـ جذبه وجنون ـ عزلت وریاضت وصوم طولانی ـ طلسمات ـ غیب شدن.

از تمام یا اغلب این حالات میتوان نمونهٔ در صفوة الصفا یافت در سلسلة النسب نیز هرچند کمتر از کتاب مزبور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است . در هرحال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن برانیم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی از احوال عرفاء مسلمان که توسط مریدان ودلباختگانشان تحریر یافته است برای اهل مغرب (اروپا) خشن است زیرا که نفرینشان کمتر از دعا تأثیر بخش نیست و تفقداتشان کمتر از ترك صحبت و کناره جوئی قابل ملاحظه نمیباشد درحق اشخاصی

---

(۱) مطبوعات شیکاگو دارالعلوم ، ۱۹۰۹ . (۲) پاریس لرو Leroux ، ۱۹۱۸ - ۱۹۲۲ (۳) جامی در نفحات الانس «چاپ ناسولی صفحهٔ ۲۲ - ۳۱ » . اعمال صاحبان کرامات رابرسه نوع دانسته است : ـ اول ـ معجزات باهرهٔ نبویه ـ دوم ـ کرامات اولیاء که موهبت الهیه است ـ سوم ـ خوارق عادات که از مردمان عادی رخ میدهد در نتیجهٔ سحر وشعبده ـ (٤) ـ این کتاب در حدود سنهٔ ۷۱۸ — ۱۳۱۸ قریب سی سال پیش از صفوة الصفا تالیف شده است . ظن قوی میرود که صفوة الصفا بتقلید آن کتاب تدوین شده باشد .

که طرف نفرتشان واقع گشته اند غالباً حرکات مدهش وسخت نموده اند. (این اخلاق را اروپائیان شایسته یکنفر عارف نمیدانند)

صفات خشونت آمیز تنفر انگیز عرفاء اسلام

مثلا وقتیکه شاهزاده سیامك پسر شروانشاه ، عازم اردوی مغول بود . از یکی از مریدان شیخ زاهد عیب جوئی کرد وآنها را تهدید نمود که پس از مراجعت خانقاهشان را منهدم و طعمهٔ حریق سازد . شیخ چون این خبر بشنید نام شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیامك سیاه مرگ خواهد بود . پیشگوئی او اصابت کرد سلطان مغول برشاهزاده خشم گرفت و بنا برسم قوم وحشی مغول او را در نمد سیاه پیچید و امر داد بقدری او را با مشت ولگد مالیدند که بدرود زندگانی گفت . [1] غازان خان [2] پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام نمود وچنان مجذوب او شده بود که باصرار تمام پای او را بوسه میداد .

طفولیت شیخ صفی

در زندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه بعد از آنکه دست ارادت بشیخ زاهد داد ودر اردبیل ساکن شد حوادث و وقایعی رخ نداد . در کودکی موقر وعزلت گزین ومحترز از بازی بود . در همان روزگار کودکی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد وبمشاهدهٔ ظهورات غیبیه و عوالم غیر مرئیه توفیق یافت . چون در اردبیل مرشدی صاحب حال نمیدید .وآوازهٔ شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی شنیده بود میل بزیارت او کرد و بالاخره مادر را راضی نموده بشیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود [3] درویشان ومشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد ومعاشرت اوپسند

---

(۱) میگویند آخرین خلیفهٔ عباسی المستعصم نیز بهمین طریق در دست هلاکوخان کشته شد . زیرا که مغول از ریختن خون سلاطین احتراز میکردند کلاویجو . Clavigo مینویسد که در دربار تیمور « مرسوم اینست که مردمان بزرگ وصاحب جاه را که محکوم بمرگ میشوند بدار میاویزند ولی اوساط الناس را سرمیزنند . رجوع شود بترجمهٔ « سفر نامه » سر کلمانتس مرخام ص ۱۵۰ که جمعیت هاکلویت در سال ۱۸۵۹ بانتشار آن مبادرت نموده است . (۲) از سنه ۱۲۵۹ تا ۱۳۰٤ م - سلطنت کرده است رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب ص ٤۰-٤٦ . (۳) جامی در نفحات ص ٥٤٨ مینویسد درشعبان ٦٧٨ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده است.

خاطرش نیفتاد وظاهراً باشیخ سعدی درست معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود نپذیرفت . عاقبت پسر وجانشین شیخ بزغش موسوم بظهیر الدین [1] شیخ صفی را گفت امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما برلب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او وصف کرد .

سعدی را ملاقات میکند

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست ودوسال بقیه عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد .

ارادت بشیخ زاهدگیلانی

بام شیخ زاهد بنحویکه در **صفوة الصفا** مسطور است تاج الدین ابراهیم بن روشن امیر بن بابیل بن شیخ بندار (یابندار) الکردی السنجانی است . و گویند مادر جدش بابیل ازجن بوده لقب زاهد را پیرش سیدجمال الدین بجهاتی که در آن اختلاف است باو عطا کرد . باری شیخ زاهد صبیه خود بی بی فاطمه را بشیخ صفی داد واز او سه پسر بوجود آمد که یکی صدر الدین است که بعدها رتبه ارشاد یافت . مؤلف سلسلة النسب معروف به پیر زاده از اولاد شیخ زاهد بوده ودر عهد صفویه ظاهراً احترام و مقام عالی داشته است

احوال شیخ زاهد

بنا برقول صاحب سلسلة النسب که گوید شیخ زاهد ۳۵ سال از شیخ صفی بزرگتر بود وهر دودر سن ۸۵ سالگی رحلت یافتند همچنین وفات شیخ صفی را در سنهٔ ۷۳۵ — ۱۳۳۴ مینویسد پس میتوان سال وفات شیخ زاهد را ۷۰۰/ ۱۳۰۰ دانست ؛ واز اسناد دیگر که تولد شیخ صدر الدین ۷۰۴/ ۱۳۰۵ را چهار سال بعد از وفات او قید مینماید حدس سابق الذکر تأیید می یابد ـ خلاصه شیخ صفی الدین در اینوقت بمقام ارشاد رسیده وپس از سی و پنجسال جای خود را به پسرش صدرالدین واگذاشت [2]

وفات شیخ زاهد وجانشین شدن شیخ صفی

---

(۱) در سلسلة النسب مسطوراست که امیر عبدالله او را بخدمت شیخ زاهد گیلانی رهنمون شد « مترجم »

(۲) دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲ سپتامبر ۱۳۴۴)

اشعار شیخ صفی

شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی (که بعضی ازمذاکراتش باشیخ زاهد بهمان لهجه بوده) وابیاتی بزبان رایج فارسی سروده است هرچند یکی از رباعیاتش [1] دلالت بر دوستی علی ع دارد [2] لیکن معذلك برای من ثابت نیست که اوهم مثل اخلاف خود در مذهب شیعه دارای عقیدهٔ راسخه بوده باشد . در احسن التواریخ که نسخهٔ مهم و غیر منتشری است حاکی از وقایع سلطنت اولین ودومین پادشاه صفوی (۹۰۱-۹۸۵ ه) [۱۴۹۵ - ۱۵۷۷ م] و در عهد شاه طهماسب مدون شده است دلیلی برخلاف این بنظر میرسد در مکتوب معترضانه که عبید خان ازبك در سال ۹۳۶/۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ بشاه طهماسب فرستاده این عبارت دیده میشود [3] :

« وپدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت وجماعت بوده وما را حیرت عظیم دست میدهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید ونه روش پدر کلان را . »

نفوذ شیخ صفی در آسیای صغیر

شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعهٔ سلسلهٔ تابعهٔ خود کمك نمود و یکی از ادلهٔ ما بر قوت نفوذاوقول مولانا شمس الدین برنیقی اردبیلی است که در سلسلة النسب [4] منقول است مولانا گوید :

« از راه مراغه وتبریز شمار طالبان ومشتاقان نمودم در سه ماه سیزده‌هزار طالب باین یك راه بحضرت شیخ آمدند وشرف حضور مبارك دریافته وتوبه کردند واز باقی اطراف باین قیاس » اگر نگوئیم همهٔ این مریدان از آسیای صغیر می‌آمده‌اند لا اقل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده‌وهم از این ایام پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیده وبقسمی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند [5] .

---

(۱) بمجلهٔ انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ۴۰۳ مراجعه شود

(۲) صاحب کرمی که صد خطا می بخشد ❀ خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
آنرا که جوی مهر علی در دل او است ❀ هر چند گنه کند خدا می بخشد

(۳) ورق ۱۶۶ - a - (۴) رجوع شود بمجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحهٔ ۴۰۳ — ۴

(۱) شرحیکه دکتر فرانز بابینگر Babinger در کتاب استادانه موسوم به شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماوی « برلن ولایپزیك ۱۹۲۱ » خاصه صفحه ۱۵ از رساله که جداگانه طبع شده نوشته است ملاحظه شود « برلن و لیپزیك ۱۹۲۱ » خاصه ص ۱۵

صدر الدین درسال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدر میشود

شیخ صدرالدین بسن ۳۱ سالگی در سال ۱۳۳٤/۷۳۵ جانشین پدر گردید و تا پنجاه سال بدستگیری و راهنمائی مریدان اشتغال داشت و در سنهٔ ۱۳۹۲/۷۹٤ رحلت کرد. اونیز اشعار فارسی میسروده و کراماتی ظاهر میساخته ازجمله دروازهٔ مسجد اردبیل را که گرجیان درحدود سنهٔ ۱۲۰۳/٦۰۰ [1] هنگام غارت اردبیل کنده و برده بودند ببلدهٔ مذکوره باز گردانید. یکی از مریدان او شاعر معروف قاسم‌الانوار است که دراستحکام بنای عقیده او مشکوك شدند و شاهرخ بمناسباتی که ذکر آن درجای دیگر رفته‌است [2] ویرا ازهرات تبعید کرد. ظاهراً شیخ‌صدرالدین نیز بواسطهٔ توسعهٔ دائرهٔ نفوذ وابراز فعالیت سوء ظن متنفذین اطراف را بسوی خود جلب کرده‌است و دلیل ما اینست که ملك اشرف [3] اورا بتبریز برده وقریب سه ماه در آنشهر تحت‌الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را مرخص کرد لیکن مجدداً خواست اورا بچنگ آورد وشیخ مجبور شد بگیلان بگریزد مشایخ و علماء و فضلای دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند.

قدرت اومحرك حسد شد

ازجمله قاضی محیی الدین بردعی که‌چنان استادانه ظلم‌وجور ملك اشرف‌را بجانی بیك حکمران دشت قبچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملك اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید. بنا بر روایت سلسلة‌النسب [4] جانی بیك شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز و احترام بسیار نمود. و اقطاعی باو ارزانی داشت ازجمله سیور غالاتی که سابقاً خاص مقبرهٔ اردبیل بود.

---

(۱) بمجله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۷-٤۰٦ رجوع نمائید (۲) ادبیات ایران هنگام سلطهٔ تاتار صفحه ٤۷۳ - ٤۸٦ و صفحه ٦ — ۳٦۵. در اینجا لازم است باشتباهیکه راجع باشعار قاسم‌الانوار نموده ام و در صفحهٔ ٤۷٤ دیده میشود اشاره کنم. معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بوده نه شیخ صفی زیرا که شیخ صدر الدین درست ۹۰ سال عمر کرده است (۷۰٤ - ۷۹٤ ﻫ) کلمه « نقد » که در سطر اول است باید بکلمهٔ دیگر تبدیل شود از قبیل « نجل » یعنی پسر و غیر آن. در هرحال اینجا مقصود همین است (۳) بتاریخ مغول تالیف دهسون D'Ohsson جلد ٤ صفحه ۲ — ۷٤۰ رجوع کنید. (٤) مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ٦ — ٤۰۵.

صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹٤ جای خود را به پسرش خواجه علی میسپارد

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری به حج رفت ومعروف است که علم رسول خدای را با خود باردبیل آورد . کمی پس از مراجعت وفات یافت (۱۳۹۲/۷۹٤) ومسند ارشاد بفرزندش خواجه علی رسید او نیز ۳٦ سال بسرپرستی مریدان مشغول بود و در ۱۸ رجب ۸۳۰ (۱۵ می ۱٤۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گفت قبر او در آنولایت بمدفن شیخ علی عجمی معروف است [۱] او نیز مثل پدر و جد خود صاحب کرامات و شاعر در زبان فارسی بود بیش از دویست بیت از او در سلسلة النسب منقول است . تعصب و تمایل قوی نسبت بمذهب شیعه از او بروز مینمود حسب الامر امام نهم محمد تقی ٤ که درخواب اورا مأمور کرداهالی دزفول را براه راست دلالت کند خواجه علی ازروی کرامت آب رودخانهٔ را از جریان باز داشت و تا ایمان بولایت و وصایت و خلافت علی بن ابیطالب ٤ نیاوردند آب را بازنکرد وچون در روح امیر تیمور تصرفاتی کرده بود از او تقاضا نمود که کردهای یزیدی را گوشمالی بسزا بدهد زیرا که « ازاعوان معاویه هستند وازجور آنها این لباس سیاه درعزای امام معصوم مارا در براست »[۲] ازاین معروفترشفاعتی است که ازاسرای ترك نموده وآنهارا ازدست امیرتیموررهائی

---

(۱) بمجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ ص ٤۰۷ رجوع کنید . دکتر فرانز بابینگر بر ن نوشت: قدس خلیل درحقیقت القدس والخلیل است یعنی بیت القدس وحبرون تعبیری است که غالبا ازفلسطین جنوبی میکنند . ریوکانن ج . ا .هانور Hanauer این نکته را تایید مینماید مشارالیه برحسب خواهش دکتر بابینگر قبول زحمت کرده و قبر مذکور را معاینه نموده چنین مینویسد « مجدالدین مورخ عرب که کتابی در حدود ۱٤۹۵ م (هفتاد سال بعد از وفات خواجه علی) تالیف کرده عده از مشایخ مدفون در حبرون را نام میبرد و از علی عجمی چیزی نمیگوید . پس از اینقرار باید مدفن اورا در نقطهٔ دیگر جستجو نمائیم . چهارجای مختلف بنظر میرسد : اول حرم علی بن علوی که بفاصله دوساعت و نیم مسافت در شمال یافا واقع است دوم والی العجمی درست درجنوب یافا سوم درخت بلوط مقدسیکه درپای آن قبر «امام علی» واقع است قریب باب الواد چهارم مقبرهٔ بسیار محترم دیگر معروف « بالعجمی» که درمیان جنگل روی تلی مشرف برقریه بیت محصیر است . کانن هانور گمان میکند که این قبر اخیر مدفن مطلوب است

(۲) مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ٤۰۸ .

بخشید . اخلاف این اسیران که « بصوفیان روملو » مشهورند از مریدان جان نثار و حامیان پایدار دودمان صفویه شدند . [۱]

شیخ شاه
۸۳۰ — ۸۵۱

شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه درسال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر نشست ودر سنه ۸/۸۵۱ — ۱۴۴۷ بدرود حیات گفت . غیر از اسم شش فرزندش چیز دیگر از او مسطور نیست و حتی در عالم آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده وازسلسلهٔ اجداد صفویه حذف گردیده است [۲] جانشین او پسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصفات جنگجویانه اعضاء این دودمان بروز نموده است . بدیار بکر رفت و اوزون حسن رئیس معروف طایفهٔ آق قوینلو دست ارادت باو داده وخواهر خود خدیجه بیگم را بحبالهٔ نکاح او درآورد بواسطهٔ این یگانگی و اتحاد تا موازی ده هزار نفر غزاة صفویه بر او گرد آمدند . ازاین جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را درراه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند » جهانشاه ترکمان حاکم آذربایجان و عراقین وسایر حکام همجوار مضطرب و بدگمان شدند و جنگ را مهیا گشتند . شیخ جنید درحرب شروانشاه مقتول شد [۳] بنابر روایتی جسد اورا باردبیل آوردند وبنا بر اقوال دیگر در کنار میدان جنگ نزدیك مزرعه که باختلاف آنرا قوریال یاقرویال یا قوریان می‌نامند به خاك سپرده شد .

شیخ حیدر
۱۴۵۶ — ۱۴۸۸ م

شیخ حیدر که آنژیوللو اورا «سچیدر» میخواند ، مثل پدر خود جنید که مقامش باورسید ، در نظر خالویش اوزون حسن که در این زمان مردی کهن سال بود ، مورد توجه شد و شیخ علامت بزرگی در ناصیهٔ او مشاهده نموده دختر خود مارتا ، حلیمه ، بگی آغا یا علم شاه بیگم را بعقد او درآورد . این دختر از بطن دسپیناخواتون (دسپیناکاتن) معروف دختر کالویونس آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان وازدودمان نجیب یونانیان

---

(۱) بتاریخ ایران سرجان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷ — ۴۹۶ و یادداشتهای پاورقی آن مراجعه شود . نسبت دادن این دخالت بشیخ صدرالدین و مخصوصاً بپدرش شیخ صفی‌الدین اشتباه در زمان است . (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران مذکوراست ظاهراً در نسخهٔ خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است « مترجم » (۳) بنا برقول بابینگر « رساله سابق‌الذکر ص ۸۳ » تاریخ این واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است .

Comneni کمننی بود .[۱] تاجر مجهول‌ونیسی که سفرنامهٔ اودر کتاب **اسفارایطالیائیان در ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم**[۲] مندرج‌است راجع بشیخ حیدر چنین گوید : « شیخصی است برتبهٔ یکنفر کنت موسوم به « سکیدر » دارای مذهب و طریقه موسومه « بصوفی » . که هم مذهبانش‌اورا مانند امامی میپرستند وچون رئیسی اطاعت میکنند . » و نیز گوید : «عدهٔ کثیری ازمتابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلا در ناطولیا (آناطولی) و کارامانیا (قرامان) که همه از « سکیدر » مزبور احترام میکنند . مشارالیه از اهالی شهر اردویل (اردبیل) است که در آنجا جمعی را بعقیدهٔ صوفاوین (صفوی) در آورده است . در حقیقت شخص مذکور مثل اسقفی است درمیانه ملتی که عموماً راهب وزاهد هستند . مشارالیه را از دختر اسام‌بی (حسن بیگ یعنی اوزون حسن) شش طفل بود سه پسر[۳] و سه دختر .

مبداء اصطلاح قزلباش

این شیخ تنفر شدیدی نسبت بعیسویان اظهار میدارد این‌شخصی است که شبی درخواب دید که اورا منهیان عالم غیب مامور گردانیدند بجای کلاه ترکی [طاقیهٔ ترکمانی] ، تاجی دوازده ترك از سقرلاط سرخ برسر اتباع خود نهد و باین سبب بقزلباش (سرخ سر) مشهور گشتند . تاجر گمنام ونیسی سابق الذکر (در صفحهٔ ۲۰۶ از اسفار ایطالیائیها) گوید : « کلاه سرخ و بالای آن عمامهٔ دوازده ترکی بشکل مخروط برسر میگذارند که علامت مراسم مقدسه دوازده گانه مذهبی یادوازده فرزند علی [ع] است »[۵]

قتل شیخ حیدر درمیدان جنگ ۱۴۸۸/۸۹۳

شیخ حیدرمثل‌پدرش درجنگی که باهواخواهان‌شروانشاه وترکمانان معاهد او درطبرسران نزدیك دربند نمود بقتل رسید. دراین وقت شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر (۲۰ رجب ۸۹۳/۳۰ جون۱۴۸۸)[۶] بیش از یکسال‌نداشت ولی پس‌از

---

(۱) رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران صفحه ۴۰۷ (۲) چارلس گری آنرا ترجمه وطبع نموده و جمعیت هاکلویت در۱۸۷۳ آنرا منتشر ساخته‌است رجوع شود بصفحات ۱۳۹ -۲۰۷ کتاب مزبور . (۳) مطابق مندرجات عالم آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانعلی میرزا « با پادشاه » و اسمعیل و ابراهیم بود . لیکن در احسن‌التواریخ طور دیگرمذکور است . (٤) رجوع شود بیادداشتهای مرحوم سر آلبرت هوتم‌شیندلر که در این موضوع در مجلهٔ همایونی آسیائی مورخه ۱۸۷۲ « صفحه۱۱٤ -۱۱۵ » درج شده است . ومراجعه شود بیادداشت مفصلی درباب قزلباش که بابینگر Babinger در احوال شیخ بدرالدین نوشته و در صفحه ۸٤و۸۵ رساله جداگانه مندرج است . (۵) بدیهی است که فرزندان علی یازده نفر بوده‌اند (٦) بنابرتاریخ خطی‌شاه اسمعیل شیخ حیدر درسنه ۸۹۵/۱٤۹۰ کشته شده‌است

۲۲ سال انتقام پدررا گرفته و نعش اورا باردبیل نقل نمود .

شاه اسمعیل

(تولد ۱۴۸۷/۸۹۲ - **جلوس** ۱۴۹۹/۹۰۵ - ۱۴۵۰ — **وفات** ۴/۹۳۰ - ۱۵۲۳)

حالت سه پسر شیخ حیدر که پس از وفات پدر درچنگ دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنهٔ امیدی نشان نمیداد . سلطان یعقوب پسر اوزون حسن بنا بخاطر خواهرخود که مادر آن اطفال بود ازقتل آنها صرف نظر نموده آنهارا باصطخر فارس فرستاد که تحت نظر منصور بیك پرناك حاکم آنولایت محبوس باشند . بنا بر قول آنژیوللو [1] هرسه طفل را در جزیرهٔ که در «دریاچه‌استومار» واقع است و مسکن ارامنهٔ عیسوی است سه سال حبس کردند (مترجم کتاب انژیوللو گوید استومار دریاچهٔوان است) . «این اطفال خاصه پسردوم موسوم باسمعیل که‌صاحب جمال و رفتار پسندیده‌بود خیلی طرف توجه و محبت اهالی واقع شدند» بقسمی که‌چون رستم نوهٔ اوزون حسن بعد از وفات عمویش یعقوب کس فرستاد وتسلیم آنها را خواستار گشت باین قصد که آنان را بقتل آورد ، ارامنه نه تنها عذر آوردند و از تسلیم آنها خودداری کردند بلکه زورقی تهیه دیده ووسائل فرار آنهارا بولایت « کاراباس » [قراباغ] فراهم آوردند . در تواریخ فارسی مسطور است که‌رستم آنها را خلاصی بخشید باین قصد که‌با پسر عم‌خود بایسنقر جنگ دارد ازاتحاد با آنها و متابعان بیشمارشان استفاده نموده مقام خود را مستحکم سازد . پس برادر ارشد آنها سلطان‌علی را به تبریز دعوت کرد با کمال احترام پذیرائی نمود ولوای شوکت سلطانعلی را بترتیب پادشاهانه بلندگرداند» و اورا پادشاه خوانده‌بجهت دفع فتنه بایسنقر فرستاد ودر نزدیکی اهر لشکر بایسنقررا درهم شکست و اورا بقتل رسانید .

قتل سلطان‌علی برادر اسمعیل

چون رستم باین ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم کرد که دوست ومعاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی از مریدان‌ترکمان سلطان علی‌را آگاه کردو اوبطرف‌اردبیل گریخت اما دشمنان اورا در نواحی قریه شماسی در یافتند و درگیر و دار

(۱) ص ۱۰۱ و ۱۰۲ از ترجمه چارلس گری در نشرات جمعیت هاك لیت .

مغلوبه بقتل آمد. این واقعه در سال ۹۰۰/۵ ـ ۱۴۹۴ اتفاق افتاد [1] برادران او در امان سلامت باردبیل رسیدند و در مدتی که ترکمانان یکان یکان خانه های اردبیل را در پی فراریان تفتیش مینمودند مریدان جان نثار درحفظ و اخفای آن دوطفل میکوشیدند. تااینکه وسیله فراهم شدو آنان را بگیلان فرستادند اول برشت رفته ویکهفته یابقولی یکماه درآن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم اینشهر کار کیا میرزاعلی مهمان نوازی کامل کردوچند سال آنهارادر حفظ حراست خود نگاهداشت.

اسمعیل هنگام اختفای در لاهیجان

گویند وقتی که ترکمانان بجستجوی آن دو طفل بگیلان آمدند کار کیا امر داد آنها را در قفسی کرده درجنلل آویختند تا قسم اوراست باشد که اکنون پای آنها درروی خاك قلمرو او نیست.

جان نثاری پیروان شاه اسمعیل

نویسندگان اروپائی آنزمان نیز در ذکر جان سپاری وفدا کاریے مریدان اسمعیل «صوفیان لاهیجانی» مثل مورخین ایرانی هم آوازهستند، تاجر مجهول الاسم ایتالیائی [2] گوید «متابعان این صوفی خاصه لشگریانش اورا مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند ومعتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود ..... درسر تا سر ایران اسم خدا فراموش شده و هرلحظه اسم اسمعیل مذکور میگردد» عبارت ذیل در بیشتر سفر نامهٔ سیاحان ونیسی دیده میشود: «صوفیان مثل شیر نبرد میکنند»، لیکن باوجود تمام اینها و هرچند مصنف تاریخ کمیاب شاه اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: «پیروان این طریقت وشعب عظیمهٔ آن از اقصای عرب تاحدود بلخ وبخارا مسکن دارند،» بنظر مشکل میآید که در اوائل امر کار آنهابا این خوبی پیشرفت میکرد اگر اختلافات

---

(۱) شرح ذیل قسمتی از تاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که آنرا سر دنیسن راس در مجله آسیائی مورخه ۱۸۹۶ جلد بیست وهشتم صفحه ۲۶۴-۲۸۳ عیناً درج وترجمه کرده است. (۲) صفحه ۲۰۶ از کتاب اسفارسیاحان ونیسی درایران که جمعیت هاکلیت در سنه ۱۸۷۳ در لندن منتشر ساخته اند همچنین بصفحه ۲۲۳ کتاب مزبور مراجعه شود که وین سنتیو والساندری درعبارتی شبیه بجملات مذکوره در فوق جان نثاری اتباع خودرا بعرض شاه طهماسب میرساند. قسمت اعظم این عبارات در این کتاب قبلا مندرج گردید.

داخلی امرای آق قوینلو بتوسعه نفوذ آنها کمك نمینمود ، بعد از وفات اوزون حسن که سلطانی بزرگ وخردمند بود [سنه ١٤٧٨ م] تاریخ سلسلهٔ آق قوینلو یك صفحه خون آلودی بیش نیست که شرح برادر کشی اعضاء این خانواده را در هر سطر نشان میدهد

فتوحات اسمعیل در سیزده سالگی

هنگامی که شاه اسمعیل گوشهٔ عزلت خود را در لاهیجان ترك گفت وبعزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت بیش از سیزده سال نداشت , درابتداء فقط هفت نفر صوفی همراه او بود , ولی هرقدر که در راه طارم وخلخال بسوی اردبیل پیش رفت « درعرض راه ارباب جلادت و صوفیان پاك طینت از روی عقیدت در هر منزلی از منازل از طوائف روم وشام بموکب عالی می پیوستند [١] » چون سلطانعلی بیگ چاکارلوی ترکمان امر داده بود که اردبیل را تخلیه کنند شاه اسمعیل همراهان خود را برای مدت قلیلی بهارجوان نزدیك آستارا [کنار بحرخزر] برد . درایام توقف در این محل اسمعیل اوقات خودرا صرف صیدماهی نموده ومیل مفرطی بآن شکارابراز میکرد . اما در بهار سال [١٥٠٠م] هفت قبیله [٢] از ایلات ترك را که ارکان لشگر صفویه محسوب میگردند پیرو خود ساخته باسپاهی معتدبه وارد اردبیل شد .

شکست وقتل فرخ یسار بدست شاه اسمعیل

دراینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده بجنگ گرجیان کافر شتافت و فرخ یسار شروانشاه را بانتقام جد خود مغلوب و در نزدیکی گلستان مقتول نمود . سر او را بریده وتنش را طعمهٔ آتش ساخت و مناری از رؤس دشمنان بر پای کرد مقابر پادشاهان شروان‌را خراب نموده جسد سلطان خلیل آخرین شروانشاه را که قاتل جد او شیخ جنید بود از قبر بیرون کشید وآتش زد . آن سلسلهٔ نجیبی که بترتیب مذکور چراغ دودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند که نسبشان بانوشیروان عادل می پیوندد و شروانشاه ممدوح خاقانی یکی از اجداد این خانواده است .

---

(١) تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ٤١٧ . همچنین رجوع شود بتاریخ شاه اسمعیل

(٢) اسامی این طوایف بقرار ذیل است . شاملو ، روملو ، استاجلو ، تکلو ، ذوالقدر افشار و قاجار ،

جنگ شرور و تاج گذاری شاه اسمعیل ۱۵۰۱ — ۹۰۷/۲

پس از فتح باکو (بادکوبه یا باد کوبه) شاه اسمعیل ائمهٔ طاهرین را در خواب دید که او را از محاصرهٔ قلعهٔ گلستان منصرف و بحملهٔ بر آذربایجان مأمور فرمودند ، میرزا الوند وسپاه ترکمانان آق قوینلو خواستند ویرا از پیشرفت مانع شوند اما در جنگ شرور بطور قطع باتلفات بسیار شکست خوردند . الوند بارزنجان گریخت و اسمعیل به تبریز آمده تاج سلطنت ایران‌را برسر نهاد . پس‌از این ما او راشاه اسمعیل میخوانیم ولی مورخین ایران او را خاقان سکندرشان و پسر وجانشینش طهماسب را شاه دین پناه لقب داده اند .

در این قلیل مدت شاه اسمعیل و مریدانش از ثبوت و رسوخ اعتقاد خود بحقانیت مذهب شیعه امتحانات کاملی داده بودند . شعار جنگی آنان در روزشکست شروانشاه «الله . الله . وعلی ولی الله » بود و میرزا الوند را دعوت کردند که هرگاه مذهب شیعه را بپذیرد و عبارت مذکور را برزبان جاری کند با او عقد مصالحت خواهند بست .

کوشش نیرومندانه شاه اسمعیل در ترویج تشیع

در اینوقت شاه اسمعیل عزم کرد که پس ازعروج براریکهٔ سلطنت تشیع را نه‌فقط مذهب رسمی مملکت قرار دهد بلکه تنها مذهب آزاد ورایج ایران سازد .این عزم‌تمام مردم حتی بعضی ازعلمای‌شیعهٔ تبریزرا بتشویش انداخت‌علمای‌مزبور یکشب قبل‌از تاجگذاری بحضوراسمعیل رفته معروض داشتند که : « قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که درتبریز است چهاردانگ آن همه سنی‌اند واز زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می‌ترسیم که مردم بگویند که پادشاه شیعه نمیخواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت بر گردند چه تدارك در این‌باب توان کرد ، پادشاه فرمودند که «مرا باین کار باز داشته‌اند وخدای‌عالم‌وحضرات ائمهٔ معصومین‌همراه منند و من ازهیچکس باك‌ندارم بتوفیق‌الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یك کس را زنده نمیگذارم . [1] » شاه اسمعیل بترویج مناقب علی (ع) وصب خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر وعثمان اکتفا نکرده امر داد هر کس راکه لعن خلفا بشنود و «بیش بادو کم مباد» نگوید بقتل برسانند .

(۱) عبارت مهمه مذکور ماخوذ است ازورق (a٤٤) تاریخ شاه اسمعیل

بلا فاصله پس از تاج گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت‌را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهد ان علیاً ولی‌الله و حی‌علی‌خیرالعمل را در اذان واقامه وارد نمایند . عبارات مذکوره از زمانیکه طغرل بیك سلجوقی بساسیری‌را منهزم ومقتول ساخت یعنی پانصد و بیست وهشت سال قبل [1] در طاق نسیان مانده بود . لعن علنی خلفای ثلاثه‌را در کوچه و بازار معمول ساخت و چنانکه گفته شد مضایقه کنندگانرا بکندن‌سر تهدید نمود . نظر بقلت و کمیابی کتب مذهبی شیعه‌مردم در این موقع که‌عقیدهٔ جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمه دچار گشتند ، لیکن بالاخره قاضی نصرالله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام‌تالیف شیخ جمال‌الدین . . . بن‌علی بن‌المطهر الحلی [2] را از کتابخانهٔ خود بیرون آورد کتاب مزبور اساس تعلیمات دینیه شمرده شد تا اینکه « روز بروز آفتاب حقیقت مذهب امامیه اثنی‌عشریه باوج کمال رسیده واقطار و اکناف‌عالم‌را بنور خودروشن ساخته وطریق حقایق را نمودار گردانید »

مخالفین و رقبای اسمعیل در سال ۹۰۷/۲-۱۵۰۱

اینجا لازم بود بذکر هیجانات و اظهارات خشم آمیزی که از این اقدامات در اهالی ممالك همسایه خاصه مملکت‌عثمانی تولید شد ذکری بنمائیم . لیکن بنظر مفید تر میآید که قبلا بر طبق مندرجات احسن التواریخ‌صورت‌اسامی امراء وگردن کشان خود ایران را که همه داعیهٔ سلطنت داشتند درج کنیم [1] شاه‌اسمعیل در

---

(۱) بجلدسوم ۹۲-۲-۱ از کتاب Geschichte der Chalifen. تالیف‌ویل‌رجوع‌شود. البساسیری سپهسالار لشکرالملك الرحیم آل بویه بود . طرفدارالمستضر خلیفه فاطمی شده و قصد کردالقائم خلیفه عباسی را معزول نماید در ٦ ذوالقعده ٤٥١ « ١٤ دسامبر ١٠٥٩ م » کشته شد .

چون اسمعیل در ۹۰۷ جلوس کرده کلمه « قبل » بدیهی است که راجع بزمان جلوس اونمیشود بلکه مربوط است بتاریخ تالیف احسن‌التواریخ یا قسمتی از احسن‌التواریخ که در این‌حدود تحریر یافته است زیرا که کتاب مزبور تا سنه ۹۸۵/۱۵۷۷ پیش میرود و تاریخی که منظور است در سال ۹۷۹/۲-۱۵۷۱ واقع میگردد « ۹۷۹ = ٤٥١ + ٥٢٨ » (۲) این اسم در تاریخ خطی مغلوط است ولی ظاهراً خیلی شبیه باین شکل باید باشد ـ شخصیکه اسمش شبیه باین مؤلف است در پایان مجلس پنجم از مجالس المؤمنین مذکور شده اما صاحب تالیفی باین اسم نیست . ممکن است مقصود کتاب‌معروف شرایع‌الاسلام که‌تالیف‌شخص دیگراز اهل حله‌است باشد . بمتمم فهرست عربی ریو صفحه ۲۱۲ رجوع کنید

آذربایجان [۲] سلطان مراد در قسمت اعظم عراق [۳] مراد بیك بایندری در یزد [٤] رئیس محمد کره ؟ در ابرقوه [٥] حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروز کوه [٦] باریك پرناك در عراق عرب [۷] قاسم بیك بن جهانگیر بیك بن علی بیك دردیاربکر [۸] قاضی محمد و مولانا مسعود در کاشان [۹] سلطان حسین میرزای تیموری در خراسان [۱۰] امیر ذوالنون در قندهار [۱۱] بدیع الزمان میرزای تیموری در بلخ [۱۲] ابوالفتح بیك بایندری در کرمان .

غلبهٔ اسمعیل بر رقبای کوچك خود

بیشتر این ملوك الطوائف بی اهمیت بودند و بعضی از آنها را هم حتی من نمیتوانم درست بشناسم . هیچیك از آنها در راه فتوحات شاه اسمعیل مقاومتی ابراز نکرد دشمن قدیم او الوند آق قوینلو در تابستان (۱۵۰۳م) شکست قطعی یافته و تقریباً یکسال بعد در دریار بکر یا بغداد بدرود زندگانی گفت . [۱] برادرش مراد در همین اوقات مغلوب گشت و شیراز بتصرف اسمعیل در آمد و علمای اهل سنت مقیم کازرون بسختی سیاست شدند عدهٔ کثیری از آنها عرضه تیغ هلاك گشت و مقابر اجدادشان خراب شد. [۲] عبارت رحمة للعالمین که چندان از روی بیطرفی ترکیب نشده ماده تاریخ این واقعه [۹۰۵ ه .ق.] است . در مقابل ظرفا و شعرای شیراز بمناسبت انتصاب الیاس بیك ذوالقدر که از طرف شاه اسمعیل حاکم فارس گردید مادهٔ تاریخ (شلتاق سپاهی) را درست کردند .

کاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده [۳] شاه اسمعیل را باوجد وسرور بی پایان پذیرائی کرد و شاه در قصبهٔ زیبای فین بارعام داد از آنجا بقم رفت باین خیال که زمستان را در آنجا بسر ببرد لیکن چون شنید که الیاس بیك « آن صوفی صافی نهاد پاك اعتقاد » بدست حسین کیای جلاوی کشته شده است در ۲۵ فوریه ۱۵۰٤ بقصد انتقام او از شهر خارج گشت . سه هفته بعد باستر اباد رسید و محمد محسن میرزا پسر سلطان حسین میرزای تیموری را ملاقات نمود . پس از انهدام قلاع گل خندان و فیروز کوه آب را بر حصاریان قلعه استا بسته و آن قلعه را گشوده و حصاریان را

---

(۱) بنا برقول سیاحان اروپائی آنزمان اسمعیل بدست خود اورا کشت بچند صفحهٔ بعد رجوع شود . (۲) علامت Add ۲۰۰ از کتابخانه دارالفنون کمبریج ورقه ٥٥ (۳) رجوع شود براحة الصدور طبع محمد اقبال (موقوفات گیب سلسله جدیده جلد دوم ۱۹۲۱) صفحه ۳۰

(که بنا برقول احسن‌التواریخ ده هزار نفر بودند) عرضهٔ تیغ هلاك کرد و حسین کیا را در حال خواری وزاری درقفسی آهنین محبوس ساخت اما مشارالیه موفق شد که زخمی مهلك بخود زده باینطریق خود را خلاص نماید . ١

رفتار بیرحمانه بااسراء

از این بدبخت تر رئیس محمد کردحاکم ابرقو بود که شورش کرد وشهر قدیم یزد را بتصرف درآورد . شاه اسمعیل اورا هم درقفسی کرد وتنش را عسل مالید تا زنبوران او را شب و روز آزار دهند .عاقبت مشارالیه را در میدان اصفهان زنده آتش زد .

سفرای بایزید دوم

درهمین ایام هیئتی ازجانب سلطان بایزید دوم (١٤٨١-١٥١٢م) بسفارت آمد و هدایا و تحف شایسته تقدیم نمود و فتوحات شاه اسمعیل را در عراق و فارس تهنیت گفت، شاه خلعتهای ثمین عطا کرد ومراتب و دادویگانگی را ابرازداشت قبل ازمراجعت آنهارا درمورد چند سیاست ازجمله ظاهراً درقتل حکیم وقاضی معروف میر حسین میبدی ٢ که اعظم خطایای او متعصب بودن درمذهب سنت وجماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند با این قبیل نمایشها درجه عدالت خودرا بهمسایگان نشان بدهند . کلاویجو Clavijo نیز اقدامی شبیه باین ازامیرتیمور حکایت مینماید ٣ وشاه‌طهماسب برای متأثر کردن و مرعوب نمودن بیرام بیك سفیر همایون امر داد جماعتی از کفاررا در حضور او بقتل برسانند ٤ طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی بدست اشخاصی که در نظرشان رافضی ومرتد بودند رنجیده خاطر ومتنفر گشتند ،

راجع بروابط شاه‌اسمعیل وعثمانی که‌روزبروز گسیخته تر میگشت تا بجنگ معروف‌چالدران منجر گردید (آگست ١٥١٤م) بعدها بطور اختصار سخن‌خواهیم

---

(١) مطابق مندرجات تاریخ شاه اسمعیل ورق ٩٦ جسد مشارالیه باصفهان فرستاده شد و در میدان آن شهر بضرب آتش توپ قطعه قطعه گشت . (٢) شرحی که بر کتاب هدایه نوشته هنوزهم‌مرغوبترین کتبی است که‌برای شروع بفلسفه بکارمیبرند. رجوع‌شودبه Gesch d. Arablitt تألیف بروکلمان Brockelmann جلد دوم صفحهٔ ٢١٠ و B. M. P. C. تألیف ریو ص١٠٧٧

(٣) «سفارت بدربار تیمور در (٦ - ١٤٠٣ م) » طبع جمعیت هاکلویت ١٨٥٩ صفحات ١٤٩ — ١٥٠ (٤) بتاریخ هند وغیره تالیف ارسکین Erskine رجوع شود (لندن١٨٥٤ جلد دوم ص ٢٨١

راند ولی قبلا لازم است شرح مجملی راکه ازفتوحات شاه اسمعیل شروع کرده ایم ختم نمائیم ، تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی درپی او در کتابی باین حجم و باین سبك و طرز گنجایش ندارد و ناچار باید به بیانی مختصر و موجز اکتفا کنیم .

فتوحات اسمعیل در عرب ۱۵۰۶ — ۱۵۱۰

در سنوات (۹۱۱ - ۹۱۵ ه . ق) (۱۵۰۶ — ۱۵۱۰ م .) شاه اسمعیل اغلب درولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان وارد شد و بزیارت امامزاده سهل علی شتافت اما شورش کرد های یزیدی [٤] بار دیگر اورا متوجه ساخت ، رئیس آنها شیر صارم [٥] در معرکهٔ که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل درآن بقتل رسید مغلوب و اسیر گشت ؛ اسرای کرد را بورثهٔ امرای مقتول تسلیم نمودند که محض انتقام بعقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسانند » سلطان مراد سیزدهمین [٦] و آخرین پادشاه سلسلهٔ آق قوینلو و علاءالدوله ذوالقدر (که سیاحان ایطالیائی اورا عالی دولی می نامند) با یکدیگر اتحاد کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان‌را بکلمهٔ طیبه علی ولی‌الله و لعن اعدای دین (یعنی خلفای سه گانه) نگردانید و بمخالفت برخاسته از سلطان عثمانی استمداد نمود .

فتح بغداد ۱۵۰۸ — م

اما شاه اسمعیل از عزم‌خود باز نمیگشت یکی پس ازدیگری بلاد دیار بکر اخلاط بتلیس ارجیش و بالاخره درسال ۱۵۰۸/۹۱٤ بغدادرا مسخر کرد ودر نتیجه اما کن متبرکهٔ کربلا ونجف

---

(٤) تاجر گمنام ایطالیائی در صفحه ۱۵۷ سفرنامهٔ خود گوید : « کردها کلیه ازتمام اهالی ایران در دین محمدی راسخ ترند زیرا که هرچند عموم ایرانیان بمذهب جدید (صوفاوین) صوفیه در آمده اند کردها بآن عقیده نگرویده اند . واگر کلاه سرخ برسر نهاده‌اند در قلبشان تنفر و کینهٔ انها پنهان است » . (٥) در عالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرد نه شیر صارم نوشته اند وعبارت چنین است « ودفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت ارومی امده الخ ص ۲۳ جلد اول » مترجم . (٦) دراحسن‌التواریخ‌اسامی‌سلاطین‌این سلسله چنین است : «۱» قره عثمان ؛«۲» علی‌بیك «۳» سلطان‌حمزه، «٤» جهانگیر میرزا ، (این‌چهار نفر فقط بردیاربکر حکمرانی داشتند) «٥» اوزون حسن ، «٦» خلیل ، «۷» یعقوب ، «۸» بایسنقر ، «۹» رستم ، «۱۰» احمد بیك «۱۱» محمدی میرزا ، « ۱۲ » الوند میرزا ، « ۱۳ » سلطانمراد .

را بتصرف آورد ، در هویزه بمردم نشانداد که هر چند در مذهب تشیع تعصب و حرارتش با علی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه در حق علی (ع) مبالغه کـنند .

تنبیه غلات ساکن هویزه

« اعراب مشعشع که درآنولایت میباشند وبالوهیت شاه ولایت پناه قائل بودند » پس از ذکر اسم علی [ع] نوك شمشـیر را بر شکم خود می نهادند و برروی آن میافتادند آسیبی بآنها نمیرسید مثل طایفه عیسویه شمال‌افریقا که امروزهم باین قسم اعمال‌مبادرت میورزند حاکم آنها میر سلطان محسن. درهمین اوقات بدرود زندگانی گفت وپسرش سلطان فیاض بجای او نشسته دعوی الوهیت نمود [1] شاه اسمعیل بخشونت هرچه تمامتر آنان‌را قلع و قمع کرد .

انقیاد لرستان

اسمعیل بطرف دزفول وشوشتر عطف عنان نموده ملك رستم را که بامان آمده بود و « بزبان لری شیرین زبانی هـا در خدمت کـرد » عفو فرمود ، سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی در دارابـگرد ماند و بشکار بز کـوهی که پاد زهر حیوانی [2] از آن بدست‌آید مشغول شد ، قاضی محمدکاشی را که صدر قضات و دارای مرتبه‌عالی بود مقتول ساخت و جای اورابسید شریف‌استرابادی کـه ازطرف مادرنسب او بجرجانی معروف متصل‌میشد تفویض‌فرمود .

وقایع فارس

در قصر زر بقعهٔ بیادگار برادرش سلطان احمـد میرزا که در این مکان وفـات کرده بود بنا نمود و چـون امیر نجم الدین مسعود رشتی معروف بنجم اول بتازگی رحلت نموده و در نجف مدفون گشته بود امیر یار احمد خوزانی اصفهـانی را ملقب بنجم ثانی کرد وجانشین اوقرار داد . امیدی شاعر بمناسبت این انتصاب قصیدهٔ غرائی منظوم کرده کـه مطلعش اینست .

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج علامت (Add ۲۰۰) ورق (۸۳ a) این عبارت دیده میشود: « وآن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض... قائل‌اند . » (۲) گویند دراین شکار ۵۶٫۷۰۰ صید کشته شد .

زهی جوهرت گوهر آسمانی　　توئی عقل اول توئی نجم ثانی
رواق حرم‌را تو رکن‌عراقی　　عراق عجم را سهیل یمـانی

حمله بشروان

از فارس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر فرخ یساردر آنجا رایت سروری افراخته بود ، دراین‌سفر جسد پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد باردبیل فرستاد که دفن کنند، هم در این سفر دربند را متصرف شد .

دو دشمن قوی خارجی:ازبکها و عثمانیها

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ملوك‌الطوائف ومدعیان تاج وتخت وتحکیم بنای سلطنت خود درایران مشغول بود و حدود مملکت‌را از طرف مغرب‌و شمال غربی‌توسعه کامل داده بثغور دولت ساسانیان برسانید ، وتااین زمان بادودشمن قوی خود ازبکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش را مشغول‌ومضطرب ساختند مواجه نـگشته‌بود ، اکنون مابه‌بیان‌روابطاو بااین رقبای خطرناك می پردازیم لیکن قبلا لازم است شمهٔ از سیرت و صورت شاه اسمعیل سخن بـرانیم .

سیرت‌وصورت‌شاه اسمعیل بنا بروایت سیاحان‌اروپائی

معمولا شرحی که سیاحان اروپائی آن زمان ازجمال و اخـلاق او داده اند از اقـوال مورخین ایرانی دقیق تر وروشن‌تراست . هرچند ازمسطورات تواریخ فارسی هم شجاعت و قوت واراده و بیرحمی و اعمال خستگی ناپذیراو بحد کافی استنباط میشود . بنابرقول کاترینوزنو[1] درسیزده سالـگی که بجهانـگیری شروع کرد « سیمائی نجیب و ظاهـری شاهانه داشت ، در چشمانش نمیدانم چه چیز عظیم و آمرانه مخفی بود کـه در کمال وضوح میگفت این شخص روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت ،صفات روحی او باجمال جسمانیش متباین‌نبود زیراکه هوشی‌سرشار ونظری چنان بلند داشت که در این سن قلیل باور کردنی نیست . . . . قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی اورا هیچیك از معاصرین نداشتند . »آنژیوللو Angiolello [2] گوید در ایام طفولیت «صاحب جمال و اخلاق

---

(۱) سفرنامهٔ سیاحان ایطالیائی در ایران (جمعیت ها کلویت لندن ۱۸۷۳) ص ۸-٤٦

(۲)سفرنامهٔ ایطالیائیان ص ۱۰۲

و اطوار دلپسند » بود و « در جنگ با علاءالدوله [1] (عالی دولی) ذخیرهٔلشگررا قیمت داده مهیا ساخت و فرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد و میخواهد بفروشد بدون ترس باردو بیاورد وقدغن کرد هر کس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت » در چند سطر بعد [2] نیز گوید « این صوفی زیبا و خوشروی و بسیار دلپذیر است . خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش ترکیب دارد سبك پیکر خوش اندام و قربه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخی است . از ریش و سبلت فقط سبلت را گذاشته ودست چپ رابجای راست بکار میاندازد ، مانندخروس جنگی بی باك وبیش از هریك ازامرای خود نیرومند است .در مسابقه تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد . هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طرب می نوازند و ستایش اورا میسرایند . » .در جای دیگر مینویسد: « اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنگ میروند باین آرزو که در راه پیر خود شهید شوند وقتی که من در تبریز (تورین) بودم شنیدم که شاه ازاین پرستش متغیر است و مائل نیست اورا خدا خطاب کنند . [3] تاجر گمنام سابق الذکر سی و یك سالگی اورا چنین وصف میکند[4] : « بسیار زیبا و صاحب وقار ومیانه بالاست . صورتی دلپسند و پیکری محکم شانه‌هائی کم پهنا دارد ریشش را میتراشد و سبلت را میگذارد . ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمیآید . مانند دوشیزگان دوست داشتنی وچون غزالان جوان ظریف است بدست چپ کار میکند واز تمام امرای خود قویتر است . در تیراندازی چنان مهارت دارد که از ده سیب شش عددرا فرو میافکند . همین نویسنده شرح مفصلی ازقتل عام لشگر الوندمیرزا وزن و مرد وآل و تبار سلطان یعقوب وسیصد نفر از درباریان تبریز و«هشتصد نفر بلاسی[5] طماع» که درزمان الموت (یعنی الوند میرزا) تربیت یافته اند و کشتار « تمام سگهای شهر تبریز » و قتل مادر یازن پدر خود مینویسد: « گمان ندارم که از عهد نرو تاکنون چنین ظالم بوجود آمده باشد » خلاصه شاه اسمعیل مجموعهٔ صفات متضاد بوده است. گاهی شخص مجذوب جمال ظاهری ولیاقت جبلی وجوانمردی

---

(۱) ایضاً ص ۲۰۹ و ۱۹۶ (۲) ایضاً ص ۱۱۱ (۳) سفرنامهٔ ایطالیائیان در ایران ص ۱۱۵
(٤) ایضاً ص ۲۰۲ (٥) من از بیان معنی این کلمه عجز دارم

و تا درجهٔ عدالتخواهی او میشود و گاهی از اعمال و رفتار او که نمونهٔاز آن سبق ذکر یافت متنفر و گریزان میگردد چه حتی نسبت بآن‌عهد خونخواری وخونریزی هم‌این قسم‌رفتارممتاز وبی‌نظیر بوده‌است . شجاعت او نه تنها در میدان رزم بلکه در پهنه شکار هم ظاهر میگشت ، بعد ازفتح بغداد باو گفتند که چندین شیر درنده در بیشه کنام گرفته واسباب وحشت‌ساکنین نواحی‌مجاور شده اند ، شاه عزم کرد منفرداً بشکار آنها رفته و با تیر و کمان که در انداختن آن مهارت کامل داشت [1] شیران را صید نماید هرقدر او را منع کردند مفید نیفتاد ، درسن سیزده سالگی نزدیك ارزنجان[2] بهمین ترتیب‌خرسی قوی‌پیکر وحشی را ازپای در آورده بود ، گنج و ذخیرهٔ بسیاری‌را که ازغارت یکی از بنادر بحرخزر نصیب اوشد « میان لشگریان تقسیم کرد و خود هیچ برنگرفت »[3] سیاح مزبور بعد ازشرح این‌سخاوت گوید بخشش‌مذکور سیاست وتدبیر بزرگی بود زیرا که درنتیجه آن «جماعتی که‌صوفی هم نبودند در زیر لوای او گرد آمدند تا باخذ این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند ، » سپس بیان میکند که چگونه شاه سرشاهزاده بدبخت موسوم بالموت‌را [4] که بخیانت گرفتار شده بود بدست خوداز تن جدا نمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم به‌تبریز، اعمالی از او ذکر میکند که بدرجات سیاه تر و تباه تر از رفتار سابق‌الذکر است .

خشونت نسبت باهل تسنن

نسبت بسنیان خشونت بی‌اندازه ابراز نمود نه برعلمای‌معتبر مانند فریدالدین‌احمد نوهٔ عالم معروف سعدالدین‌تفتازانی که سی سال درهرات [5] مقام شیخ‌الاسلامی داشت ابقانمود ونه بر شاعر زیرکی مثل بنائی که در قتل عام فارس ۹۱۸/۱۵۱۲ کشته شد رحمت آورد اما ظاهراً صعب‌ترین خشونتهای او نسبت بدشمنان حتی بعدازمرگ، درواقعه‌محمدخان شیبانی یا شیبك خان بمنصهٔ بروز و ظهور رسید چنانکه بعد ها بشرح آن خواهیم پرداخت .

---

(۱) احسن التواریخ نسخهٔ خطی(الیس) ورق ۷۴ b (۲) ایضاً ورق ۲۶ (۳) سفر نامهٔ یکنفر تاجر صفحه ۱۸۸ (٤)ایضاً ص۸-۱۶۷. لکن حبیب‌السیر وسایرتواریخ فارسی مرگ الوند راطبیعی دانسته‌اند . (۵) در رمضان ۹۱۶ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید

گفته شد که پس از تصفیه خاك ایران از وجود حکمرانان آق‌قوینلو وسایر مدعیان تاج و تخت شاه اسمعیل بیشتر با سه همسایه سروکار داشت از اینقرار :

روابط خارجی ایران در این عصر

تیموریان که در نهایت ضعف هنوز برهرات و قسمتی از خراسان وآسیای وسطی استیلا داشتند ، ازبکهای دهشتناك ماوراءالنهر ، وترکهای عثمانی . با این دو دشمن اخیر که سنی و بسیار متعصب بودند روابط ایران همیشه خصمانه بود ولی با تیموریان که خوداز بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح وصفا استقرار داشت وگاهی هم روابط دوستانه مستحکم میگشت ، سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخوردی که دربار مزین و درخشانش در هرات مرکز معروف ادبیات و صنایع [1] بشمار میرفت از جمله سلاطینی است که سعی کرد در حوزه سلطنت [2] خود مذهب شیعه را جانشین تسنن سازد اما بدرجهٔ شاه اسمعیل بمقصود نائل نگردید و با بر خواه از روی عقیده یا از لحاظ سیاست بقدری نسبت بتشیع تمایل نشان داد که رعایای سنی آسیای مرکزی از اورو گردان شدند و بمخالفتش برخاستند [3] پس بنا بر این میان این دو دودمان علتی برای اختلاف موجود نبود خاصه پس از آنکه شیبانی خان با هر دو خانواده خصومت اظهار داشته و ازبکهای دهشت انگیزش طبعاً موجب اتحاد با برو شاه اسمعیل گردیدند .

از گنجایش این کتاب خارج است که مفصلا ازانحطاط تیموریان و ظهور سلطنت ازبکیه سخن براند شرح مفصل این وقایع درتألیفات ارسکین وغیره [4] مسطور است.

شیبانی یاشیبك خان ازبك‌ها

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبك خان که مستقیماً نسبش بچنگیز خان [5] می پیوست در سنهٔ ۱۵۰۰ سمرقند و بخارا را متصرف شد وکمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

---

(۱) رجوع شود بکتاب نقاشی ونقاشان ایران وغیره تألیف د کتر ف . ر مارتین صفحهٔ ۶ - ۳۵

(۲) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۵۶ ونسخهٔ کتابخانه دارالفنون کمبریج که تاریخ این اقدام را در سال ۸۷۳ / ۹ — ۱۴۶۸ قرار میدهد . (۳) تاریخ هندوستان تالیف و . ارسکین W . Erskine جلد اول ص ۳۱۹ — ۳۲۰ (لندن ۱۸۵۴) دیده شود

(۴) مثلا تاریخ مغولان آسیای مرکزی وغیر هم تألیف ن . الیاس N . Elias وسرا . دنیسن راس Denison Rass (لندن ۱۸۹۸) و مخصوصاً تاریخ بی‌بدیل بابر چاپ جدید و با سلیقه ارسکین وترجمه که بایاد داشتهای چنددرلندن شده وازطرف سرلوکاس کینگ Sir Lucas King مراجعه شده است (اکسفرد ۱۹۲۱) (۵) احسن‌التواریخ (ورق ۸۸ b) سلسله نسب اورا چنین ذکر میکند : شیبك خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ بن ایلتی اغلان بن فولاد اغلان بن ایبوخواجه بن ..... بن بولقای بن شیبان بن جوجی بن چنگیزخان .

کرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید ، در سال وفات سلطان حسین ۶/۹۱۱–۱۵۰۵ بخراسان حمله آوردو در عرض یك یادو سال بعد ازاین سنه اعضای خاندان تیموری راباستثنای بابر و بدیع الزمان قتل عام نمود . این شخص اخیر به دربار شاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت . تا سال ۱۱/۹۱۶ – ۱۵۱۰ شیبانی خان با شاه اسمعیل مواجه نشد ولی چون یکسال قبل از این تاریخ ازبك ها حملهٔ سختی به خراسان کرده بودند و شیبانی در جواب اعتراض مؤدبانه اسمعیل [1] نامهٔ مستهجن و پراز دشنام فرستاده بود . شاه اسمعیل کمر بجنگ او بست و در جواب حمله‌های او تهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود بخراسان لشگر کشید ودرراه مرقد علی بن موسی الرضا [ع] را زیارت نمود .

قتل شیبانی در جنگ دسامبر ۱۵۱۰

جنگ قطعی در اول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ در طاهر آباد نزدیك مرو واقع شد از بکیه پس ازیك مصاف طولانی ولجاجت آمیزی کاملا شکسته شدند وشیبانی بقتل آمد. وقتی که بدن اورا اززیر تودهٔ اجساد مقتولین بیرون کشیدند شاه امر داد دست وپایش را بریدند و با کناف مملکت گسیل داشت وپوست سرش را از کاه انباشته بعنوان یادگار وهدیه نزدسلطان بایزید دوم بقسطنطنیه [2] فرستاد و استخوان کاسه‌سررا فرمود بطلا گرفته و قدحی ساخته و در مجلس بزم بگردش آوردند یکدست اورا بریده توسط درویش محمد یساول نزد آقا رستم روز افزون حاکم مازندران فرستاد در موقعی که مشارالیه درساری میان ندما و درباریان خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامان او انداخته و بانگ برآورد :« گفته بودی دست من است ودامن شیبك خان حالا دست اودر دامن تست ! » حضار را از این جسارت چنان خوف و هراس مستولی شد که هیچیك برای قتل آن فرستاده دستی بیرون نیاورد و رستم چنان صدمهٔ خورد که بزودی پس از آنروز مریض شده وفات یافت . راجع بجامی که از استخوان سر شیبك خان ساخته شد قصهٔ عجیب ذیل منقول است یکی ازمشاورین معتمد شیبانی خان معروف بخواجه کمال الدین

---

(۱) رجوع شود بتاریخ هندوستان جلداول صفحه ۲۹۷ تالیف ارسکین . متن این مراسلهٔ مفصل در احسن التواریخ مندرج است . (۲) بر طبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق ۱۴۱) شاهزاده سلیم که بعدها بسطنت رسید خیلی از این اقدام رنجیده خاطر شد و با پدر خود سلطان بایزید در این باب درشتی و خشونت نمود .

ساغرچی بوسیله اظهار تشیع ازخطر مرگ جسته و بخدمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس بزم بجام مزبور اشاره کرد و باو خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سر پادشاه تست گفت : « سبحان‌الله چه‌صاحب دولتی بوده که هنوزدولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم باده نشاط می‌نوشد » .

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت ویکسال داشت ویازده‌سال سلطنت کرده بود چنانکه ذکر شد در تسنن بسیار تعصب داشت وشیعیان را در قلمرو حکم‌خود بسیار آزار و شکنجه مینمود ـ : در این وقت پس‌ازغلبهٔ شاه اسمعیل نوبت مصیبت و بدبختی بسنیان رسید . معذلك طایفهٔ ازبك بعد از این شکست بازهم پراکنده و مضمحل نگردید و اگر صورة با ایرانیان صلح کردند چند ماه بعد در جنگ عجدوان انتقام خود را گرفتند ، در این جنگ بابرو ایرانیان معاهد و مساعد او شکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی‌ازآنها نجم ثانی بود بقتل رسید . در تمام قرن شانزدهم ازبکها خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمات آنها بخراسان در تمام تواریخ فارسی بی تغییر و بطور مکرر مسطور است .

اکنون لازم است بشرح روابط ایران با ترکان عثمانی بپردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است . این روابط را مجموعهٔ رسائل سیاسیه که فریدون بیك با کمال استادی جمع آورده و در سنهٔ ۱۵۷٤/۹۸۲ باسم منشآت‌السلاطین طبع کرده است بهتر از هر تاریخ فارسی یا ترکی روشن و معلوم میسازد ،

مجموعه مکاتیب دولتی که فریدون بیك گرد آورده است

مکتوبهائی که فیمابین سلاطین عثمانی وحکام وپادشاهان همسایه مبادله میشد یا ازطرف سلطان به پسر یا وزیر و ولات خود صادرمیگشت برخی بزبان ترکی و بعضی بعربی و فارسی تحریر یافته است متأسفانه بسیاری از آنها تاریخ ندارد ، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی کم طرف استفاده واقع شده است کسی که بتلخیص مندرجات یا تعیین مقصود و غرض آنها مبادرت ورزد در کار خود محتاج تمهید عذری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تاوفات شاه‌اسمعیل ۹۳۰/٤ - ۱۵۲۲ یعنی تمام مدت سلطنت سلطان بایزیددوم (۹۱۸/۸۸٦-

۱۵۲۱/۱٤۸۱) و سلیم اول ۹۲٦/۹۱۸ - ۱۵۲۰/۱۵۱۲) و چهار سال اول سلطنت سلیمان قانونی (۹۳۰/۹۲٦ — ۱۵۲٤/۱۵۲۰) بطریق ذیل خلاصه میشود .

(۱) **از طرف یعقوب پادشاه آق‌قوینلو بسلطان بایزید راجع بخبر شکست و وفات شیخ‌حیدر (پدرشاه اسمعیل)** (صفحه ۳۰۹) ، این مکتوب که بزبان فارسی است تاریخ ندارد ولی ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر که اوراسر حلقهٔ ارباب ضلال می نامد و در تاریخ ۳۰ جون ۱٤۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که قلع و قمع این عاصیان که دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولتند باید باعث مسرت و انشراح عموم مسلمین گردد .

(۲) **مکتوب سلطان بایزید** که بزبان فارسی و بدون تاریخ ودرجواب مراسلهٔ فوق است (صفحه ۳۱۱) یعقوب را ازغلبه بر بایندریه و گروه ضلال حیدریه تهنیت میگوید [۱]

(۳) **از طرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید دوم** در تقاضای اینکه کسی مریدانش راکه ازآسیای صغیر باردبیل برای زیارت اومیآیند مانع نشود (ص۳٤٥) این مراسله بی‌تاریخ و فارسی است و از این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی در مملکت عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است .

(٤) **جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق** همچنین بفارسی و بی تاریخ (ص ۳٤٥-٦) سلطان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بر وی معلوم شده‌است که قصد اغلب این زوار بجاآوردن تکلیف مذهبی نبوده بلکه میخواهند باین وسیله از خدمت نظام بگریزند .

(٥) **ازطرف شاه اسمعیل بسلطان بایزید** همچنین دراین موضوع بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳٤٦/۷) . در این مراسله توضیح میدهد که مجبوراً برای تنبیه دشمنان قدم درخاك عثمانی نهاده است و ازاین اقدام ابداً قصد مخالفت یا بی‌احترامی نسبت بسلطان نداشته و بسپاهیان خود امر داده است که ذرهٔ خسارت برجان و مال اهالی وارد نیاورند .

(٦) **جواب سلطان بایزید** بورقهٔ فوق همچنین بفارسی و بدون تاریخ (ص ۳٤۷) در این مکتوب سلطان از شاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران خود

---

(۱) بایندری اسم دیگر آق‌قوینلو است .

را مأمور فرموده که اورا در مقصودش کمك و مساعدت نمایند .

(۷) **از جانب الوند آق قوینلو پادشاه ایران بسلطان بایزید** . تمام این مراسله باستثناء مقدمهٔ عربی که دارد فارسی است و تاریخ هم ندارد (ص ۲-۳۵۱) الوند ورود محمود آقا چاووش باشی حامل نامهٔ سلطان را اطلاع داده ووعده میدهد که برحسب دعوت سلطان ، طایفهٔ آق قوینلو یادودمان بایندری را برای دفع دشمن مشترك و غلبه بر اوباش قزلباش حاضر و مهیا خواهد ساخت و اگر خویشانش هم باوی موافقت نکردند خود بتنهائی باستظهار کمك های مادی و معنوی سلطان سعی وجدّ بلیغ خواهد نمود .

(۸) **جواب بایزید بمکتوب فوق** بفارسی و بی تاریخ (ص ۳-۳۵۲) در تحریض و تشویق الوند میرزا و وعدهٔ مساعدت برای مقابله «طایفه باغیه‌قزلباشیه »

(۹) **مراسلهٔ مورخه ربیع الاول ۹۰۸** [سپتامبر ۱۵۰۲] ص ۳۵۳ که از جانب بایزید بحاج رستم بیك کرد توسط کیوان‌چاووش فرستاده شده دراین‌مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه‌و نتیجهٔ محاربات آنها با امرای بایندریه یا آق‌قوینلو استفسار کرده است .

(۱۰) **جواب حاج رستم** بمراسلهٔ فوق بدون تاریخ و بفارسی(ص ٤-۳۵۳) راجع باینکه « قزلباش مذهب خراش » پس از شکست دادن الوند ومراد آق قوینلو اکنون درصددعقد اتحادبامصر و مخالفت باترکان عثمانی‌هستند و از طریق‌مرعش و دیار بکر پیش میروند .

(۱۱) **از جانب سلطان بایزید بسلطان غوری مصری** بعربی‌مورخه ۹۱۰/ ۵-۱۵۰٤ (ص ۵-۳۵٤) . در این مراسله اشاره بشخصی شده است « که‌درممالك مشرق ظهور کرده حکام آنجا را برانداخته و برسکنه غالب آمده است » از روی جوابی که دادهشده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل یا شاه قلی است .

(۱۲) **جواب نامه فوق** بعربی وبدون تاریخ(ص ٦-۳۵۵). دراین مکتوب اشاره بغلبهٔ گمراهان قزلباشیه بر ممالك مشرق دیده میشود . و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده اند ،

ظهور و ازدیاد خصومت ایرانیان و عثمانیان

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان بایزید مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هرچند مراسلات دیگر نیز هست که برای محصلین زبان فارسی مفیداست ازجمله مراسلاتیکه بسلطان ابوالغازی حسین (۱۵۰۶/۹۱۱) وجامی [1] و حکیم جلال الدین دوانی وفریدالدین احمد تفتازانی شیخ الاسلام هرات (۱۵۰۷/۹۱۳) که سه سال بعد بمناسبت خودداری ازقبول مذهب شیعه بفرمان شاه اسمعیل کشته گشت نوشته شده است . قبل از اینکه بشرح رسائل سیاسیه زمان سلطنت سلطان سلیم خان بپردازیم شمهٔ از منازعه ایرانیان و عثمانیان که یکی ازمختصات مهمه تمام عهد صفویه است وآنقدر باعث تباهی وحدت اسلام و ضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر نمائیم و در این باب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی که ریچارد نولس [2] از شورش شیعیان آناطولی داده است نمی یابیم این نویسنده علت شورش مزبور را تحریکات شاه قلی معروف که ترکها اورا شیطان قلی مینامند و پسرحسن خلیفه یکی ازمریدان شیخ حیدر پدر اسمعیل بود میداند .

نهضت شیعیان آسیای صغیر

نولس Knolles میگوید: « بایزید بعداز طی یك عمر مضطرب و متشنجی طریقهٔ مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد . و بیشتر اوقات را بمطالعهٔ کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان بسر میبرد. هرچند مصالح دولت ومیل وتقاضای سران سپاه غالباً بایزیدرا برخلاف اراده‌اش بمیدان جنگ میکشاند لیکن فطرة بحیات آرام وملایم بیش از جنگ تمایل داشت . ادارهٔ امور کشوری را بسه نفر از پاشایان بزرگ علی ، احمد و یحیی سپرد که بمیل و هوس خود رفتار میکردند. چون پنج سال درعیش وسکون بسر رفت ازیك تغافل کوچك ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیادباریختن خون جمع کثیری از ملت و بخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی پذیرفت. آثار مقدسهٔ امروز هم باعث اضطراب خاطر سکنهٔ خرافات پرست آنجا میباشد . مسبب این واقعه دو نفر ایرانی مزوّر بودند موسوم به چاسان چلیف و پسرش شاح کولی

---

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبی ایران جلد سوم ص۳-۴۲۲ (۲) بنقل از چاپ ششم تاریخ عثمانی که سر پول ریکوت آنرا کامل نموده و در لندن بسال ۱۶۸۷ طبع شده است عبارت منقوله از صفحه ۳۱۵ جلد اول مأخوذاست.

(که بعضی ها اورا تکل اسکا چو کولو و جمعی تچلی)[1] مینامند این دو نفر فوراً به آن نواحی آمدند و اظهار زهد وورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایات شهرتی بکمال یافتند و گروهی مریدان سر مست پیدا کردند (که از اصول مذهب جدید دماغشان اشباع یافته بود) بدواً راجع بحقانیت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش در مردم تولید نمودند که قسمتی هنوز درغلیان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست . » پس از این عبارات شرح مفصلی دیده میشود در ذکر شورشی خطرناك که ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند وجمعی از سران سپاه از جمله وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید وبتفرقه شورشیان وراندن آنها بداخلهٔ ایران منتهی گردید . شاه اسمعیل بجای اینکه پناهندگان را احترام کند وپاداش بدهد جماعتی از آنهارا درتبریز بقتل رسانید زیرا که بنابرقول نولس [2] کاروانی پر ثروت را درراه غارت کرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی [3] علت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خودرا در نظر بایزید بیطرف و مبری از تحریك وهمدستی شورشیان معرفی نماید . نولس گوید « شاه قلی را نیز برای ترسانیدن دیگران زنده آتش زدند » اما مورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا باهم در جنگ گویك چای میان سیواس وقیصریه کشته شدند روایت احسن التواریخ نیز بااین موافقت دارد نولس گوید « چون شاه قلی فرار کردیونس پاشا [4] فرمان داد که در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتندواشخاصی را که درشورش اخیر اسلحه برداشته بودند امرداد ببدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیة السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند تابعد ها شناخته شوند وآنها را با اقوام فراریان و همراهان شاه قلی و ورثهٔ مقتولین باروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و اپیروس و پلوپونز متفرق ساختند تا اگر شاه قلی که بایران پناهنده شده است باز گردد ولشگری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نپیوسته

---

(۱) یعنی حسن خلیفه شاه قلی وتکلو یا تکلو یعنی منسوب به تکه ایلی (۲) فصل مذکور ص ۳۲٤ (۳) رجوع شود بتاریخ امپراطوری عثمانی تالیف عبدالرحمن شرف جلد اول صفحه ۷-۱۹٦ چاپ دوم اسلامبول ۱۳۱۵/۸-۱۸۹۷ Von Hammer's Gesch. d. Osmanisch. Reich جلد دوم صفحهٔ ۳٦۰-۳۵۹ و صفحهٔ ٤-۳۹۳ (٤) یونس پاشا صدر اعظم سلطان سلیم که در ۹۲۳-۱۵۱۷ سیاست شد

وشورش ازنو بر پا نکنند . این بود شرح آغاز وانجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد اگر شاه ایران کاملا از موقع استفاده میکرد بسهولت قسمت اعظم ولایات آسیائی عثمانی را متصرف میشد» نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸م می گوید . اما احسن التواریخ سنه ۹۱۷/۱۲ - ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را معین کرده است .

جای تعجب است که مورخین ایرانی ازاین قتل عام شیعیان مقیم خاك عثمانی سخنی نمیرانند اما بقول فون هامر قتل عام مزبور یکی ازدهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت بسبعیت هائی که در هیئت تفتیش مذهبی دراسپانیا و کشتار سن بار تولومی ظهور یافت .

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکری نکرده اند متعجب نباید شد زیراکه برای آنها افتخارآور نیست . ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت بیش از دو قتل عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها درسال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده ونیکولو گیوستی نیانی Nicolo Giustiniani در ۱۷ اکتبر همین سال [1] شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعد الدین سلاك زاده وعلی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شمار کشتگان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ میگردید . تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی اورا بخط لاتینی درآورده از این قرار است

فرستاد سلطان دانا رسوم — دبیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم — در آرد بنوك قلم اسم اسم
ز هفت و ز هفتاد ساله بنام — بیارد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب — عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنگه بحکام هر کشوری — رساندند فرمانبران دفتری
بهرجا که رفته قدم از قلم — نهد تیغ برّان قدم بر قدم
شد اعداد این کشته‌های دیار — فزون از حساب قلم چل هزار

(۱) رجوع شود بفصل مذکور از جلد دوم کتاب فون هامر صفحه ۴۰۳

اکنون بامراجعهٔ بمنشآت فریدون بیك مکتوب‌های ذیل را می یابیم که مربوط بعهد سلطنت سلطان سلیم و راجع بروابط او وایرانیان است .

مراسلات فارسی سلطان سلیم

(۱۳) **از طرف سلطان سلیم بعبید خان ازبك** بفارسی مورخهٔ سلخ محرم ۹۲۰ ه ق (۲۷ مارچ ۱۵۱٤) پنج ماه قبل ازجنگ چالدران (ص۷-۳۷٤) در این مکتوب مفصل که بقلم محمد بیك نامی نوشته شده‌سلطان‌سلیم افکار خودرا چنین‌ابرازمیدارد «که اهالی بلاد شرق ازدست صوفی بچهٔ لئیم ناپاك اثیم افاك‌ذمیم سفاك بجان آمده‌اند» وعبید خان را دعوت میکند که بانتقام‌خون پدرش شیبك‌خان باوی‌توحیده‌مساعی کند

(۱٤) **جواب مکتوب فوق** بفارسی مورخهٔ سلخ جمادی‌الثانیه ۹۲۰ ه ق (۲۱ اگست ۱۵۱٤) در این مراسله عبید خان شرح میدهد که چگونه انتقام پدر را گرفته و« سگ کوچکی را که نایب وسردار سگ بزرگ بود (یعنی شاه‌اسمعیل) واز فرط جنون او را بنجم ثانی [1] ملقب ساخته بودند کشته است » و وعده میدهد که‌سلطان عثمانی را درقلع‌وقمع « شرذمهٔ قلیله » « زنادقهٔ اوباش و ملاحدهٔ قزلباش » یاری کنند .

(۱۵) **از جانب سلطان سلیم بشاه‌اسمعیل** مورخهٔ‌صفر ۹۲۰(آپریل ۱۵۱٤) از صفحهٔ ۳۷۹ تا صفحهٔ ۳۸۱ ؛ سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن رجز خوانی وتوهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل‌را دعوت‌میکند که اززندقه واعمال گناهکارانهٔ خود خاصه لعن شیخین ابوبکر وعمر نادم شود والا برسر او لشگر کشیده وممالکی‌را که‌بجبر وعنف‌غصب کرده‌است آزادومستخلص خواهد کرد

(۱٦) **از جانب سلطان سلیم بمحمد بیك آق قوینلو** بفارسی مورخه سلخ صفر۹۲۰ [۲۵ آپریل ۱۵۱٤صفحهٔ ۲ - ۳۸۱مشتمل برتهنیت وتمجیداو و خانواده واتباعش که در اساس تسنن آنها خللی راه نیافته ودعوت بجنگ زنادقهٔقزلباشیه .

(۱۷) **جواب‌مکتوب فوق** بفارسی مورخه سلخ ربیع الثانی ۹۲۰ (۲۳

---

(۱) غلبهٔ ازبکیه برجنود متحده شاه اسمعیل وبابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ (۲٦ نوامبر ۱۵۱۲) اتفاق افتاد . امیر نجم الدین مسعود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ (۱۵۰۹-۱۵۱۰)وفات یافته ومقام ولقب اوبامیر یار احمد اصفهانی ملقب بنجم‌ثانی تفویض گردید .

جون ١٥١٤) صفحهٔ ٣٨٢ . از این مراسله معلوم میشود که حامل نامه سلطان سلیم وجواب آن شخصی موسوم باحمد خان بوده است ونیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بیم را داشته که مبادا مراسلهٔ او بدست بیفتد .

(١٨) **نامهٔ دوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل** بفارسی و بی تاریخ صفحه ٣٨٢ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده وشاه اسمعیل وخانوادهٔ او را بکفر وارتداد نسبت داده واو را دعوت میکند که توبه نموده وراضی شود ایران جزء ممالك عثمانی باشد .

(١٩) **نامهٔ سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل** از ارزنجان بترکی مورخهٔ سلخ جمادی الاولی ٩٢٠ (٢٣ جولای ١٥١٤) سلطان با اظهار بی میلی باطعنه وسخریه حریف را بمبارزت می‌طلبد .

(٢٠) **جواب شاه اسمعیل** بسه مراسلهٔ سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص٥ - ٣٨٤) ظاهراً این‌همان مکتوبی‌است که کریزی Creasy درتاریخ ترکان عثمانی خود (چاپ ١٨٧٧ صفحهٔ ٧ - ١٣٦) اشاره‌میکند . زیرا که نویسنده‌مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی در اثر نشأهٔ تریاك و بنگ بنوشتن این نامه‌ها مبادرت ورزیده اند وحقهٔ پراز معجونی‌خاص که ترکیبی از مخدرات‌مزبوره بوده ممهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقا گسیل داشته اند .

(٢١) **نامهٔ‌چهارم‌سلطان‌سلیم بشاه اسمعیل** مورخ سلخ‌جمادی الثانیه ٩٢٠ (٢١ اگست ١٥١٤) باز راجع بدعوت وطلب او بجنگ .

کمی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ٩٢٠ [1] (اگست و سپتمبر ١٥١٤) میان عثمانیان و ایرانیان در چالدران حربی عظیم واقع گشت دراین محل که قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هزار عثمانی و ده هزار ایرانی کشته شدند لیکن توپخانهٔ عثمانیان جنگ را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل باوجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو بر گردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجا گذارد. این شهر را عثمانیان در ١٦ رجب ٩٢٠

جنگ چالدران اگست ١٥١٤

(١) بنابر قول فریدون بیك (ص ٤٠٢) در اول ماه رجب (٢٢ اگست ١٥١٤)

(٦ سپتامبر ١٥١٤) گرفتند گروهی مردان نامدار از طرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیگی روملیا که‌فرمانده جناح چپ لشگر ترك بود و حسن بیگ-حاکم مورا Morea و اویس بیگ ازاهالی قیصریه و قیاس بیگ از اهل لتاکیه و عدهٔ کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشگری بقتل رسید . از جانب ایرانیان میرسید شریف شیرازی از مروجین ومبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی یکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمةالله کرمانی وسید محمد کمونهٔ نجفی وخان محمد خان و چندین شخص دیگر .

اقدامات سلطان سلیم پس از فتح چالدران

سلطان سلیم که از فتح خود بسیار مغرور شده بود فوراً فتح نامه‌های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کریمه و رؤسای کرد وسلطان مراد آخرین شخص سلسلهٔ آق‌قوینلو و شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه وغیره فرستاد . متن این مکاتیب درمنشآت فریدون بیگ (ص ٩٦-٣٨٦)ثبت است . اما در (ص٤٠٧ – ٣٩٦)شرحی که‌اهمیت تاریخیش خیلی بیشتر است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز۳محرم ٩٢٠ «٢٠مارچ ١٥١٤ » که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتیکه در آخر همین سال« نوامبر و دسامبر ١٥١٤)برای قشلاق کردن باماسیه Amâsiya بر گشتند این لشگراز ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس ارزنجان چالدران و خوی ومرند به یکصد و پنجاه منزل آمد . و به پنجاه و هشت منزل از راه نخجوان جسر چوبان و بیبورت باماسیه مراجعت کرد . مناری از کله دشمنان در میدان جنگ برپای‌ساختند .ودرقریهٔ‌ساهیلان Sâhilân یکروزقبل‌ازورود به‌تبریز خالدبیگ‌و ١٥٠ نفراز قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گذرانیدندو بنابر آنچه مورخین‌ایرانی عهدشاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند[1] سلطان سلیم فقط یك هفته « از ششم تا چهاردهم سپتامبر ١٥١٤ » در آنجا توقف کرد و بدیع الزمان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بایقرا [2] را که فراری بود با جمعی از صنعتگران چیره دست بتوطن درممالك خویش دعوت کرده همراه خود بعثمانی برد ، دو یا سه هفته پس از رفتن او شاه اسمعیل به تبریز

(١) نسخهٔ کمبریج ورق ١٥١ علامت (add ٢٠٠) (٢)چهار ماه بعد در اسلامبول بمرض طاعون وفات یافت .

بر گشت بنابر قول سرجان ملکم [1] « این شکست بزرگ در طبع خونخوار شاه اسمعیل اثری عمیق و پایدار کرد و هر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید . » اما اگرچه این شکست قطعی بود عملا آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که ینگی چریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند و سلطان عثمانی را مجبور نمودند لشگر را از خاك ایران رجعت دهد و باستثنای قلع و قمع سلسلهٔ صغیره ذوالقدر «بهار ۱۵۱۵ م» [2] که در کرماخ Kermakh نزدیك ارزنجان ساکن بودند تا روز مرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلحشوری و خشم بهرام آسای اوجز به تسخیر مصر و شام و عربستان در سایر سرحدات اشتغالی نداشت .

شاه اسمعیل بعد از ورود به تبریز با کمال ادب نامهٔ از در عذر خواهی [3] بتوسط نورالدین عبدالوهاب بسلطان سلیم فرستاد سلطان ظاهراً جوابی نداد اما چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵) کاغذی بعبیدخان ازبك نوشته او را بقلع و قمع شیعیان تحریض نمود . [4] .

اسناد مربوطهٔ بسلطنت سلطان سلیم خان قریب ۸۴ صفحه از مجموعهٔ فریدون بیك را فرا میگیرد [5] اما باستثنای یك مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جز اشارات و جمل معترضه ملاحظه نمیشود . مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی و فارسی که یکنفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسلطان سلیم ساخته است . این شاعر گویا همان خواجه مولانای اصفهانی باشد که سنی متعصبی بود و بخدمت شیبك خان ازبك شتافت و در احسن التواریخ وقتش در ضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷ [6] مذکور شده است .

---

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ۵۰۴ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای اثبات این نکته نیافتم . (۲) بنابر روایت احسن التواریخ سلاطین این خانواده چهارنفر بودند ملك اصلان - سلیمان ناصرالدین و علاء الدوله این شخص اخیر با چهار پسر و سی نفر از اتباعش بدست سربازان سلطان سلیم سر بریده شدند (۱۳ جون ۱۵۱۵م) (۳) فریدون بیك جلداول (ص ۴۱۴ - ۴۱۳) (۴) ایضا (ص ۴۱۶ ۴۱۵) . (۵) آخر بن مکتوب بصفحهٔ ۵۰۰ مجموعهٔ مزبوره منتهی میشود . (۶) از یکی از ابیات قطعه ترکی او معلوم میشود که خانهٔ او در خراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور به ترك آن شده است زیرا که گوید « کفرخانهٔ ایمان را کاملا خراب کرده وبرمسند دین قرار گرفت » .

ابیات ذیل از قصیدهٔ فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

قصیدهٔ فارسی که در تهنیت سلطان سلیم سروده شده

الا ای قاصد فرخنـــده منظر — نیازم بر سوی شـاه مظفر
بگو ای پادشـاه جملـه عالم — توئی امروز در مردی مسلم
اساس دین تو در دنیا نهادی — تو شرع مصطفی برجا نهادی
مجدد گشت دین از همت تو — جهان در زیر بار منت تو
اگر ملك شریعت مستقیم است — همه از دولت سلطان سلیم است
زبیمت در تزلزل فارس وترك — چو افکندی ز سر تاج قزل برك
فکندی تاجش از سر ای مظفر — فکن اکنون بمردی از تنش سر
قزل برکست همچون مار افعی — سرش را تا نکوبی نیست نفعی
توئی امروز ز اوصاف شریفه — خدا را و محمد را خلیفـه
روا داری که گبر و ملحدد — دهد دشنام اصحاب محمد
تو اورا نشکنی از زور مردی — سرش را نا بریده باز گردی
اگر گیرد امانی در سلامت — بگیرم دامنت را در قیامت
چنین دیـدم ز اخبـار پیمبر — که ذوالقرنین بدد روم قیصر
بذوالقرنین از آن خود را علم کرد — که ملك فارس را با روم ضم کرد
دو قرن او شهی اندر جهان شد — بشرق و غرب حکم او روان شد
بیا از نصر دین کسر صنم کن — بتخت روم ملك فارس ضم کن

وفات سلطان سلیم در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ و جلوس سلیمان خان

سلطان سلیم در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ وفات یافت بنا برقـول صاحب احسن التواریخ مدت سلطنتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز بود جانشین او پسرش سلیمان خان است که عثمانیان او را قانونی واروپائیان او را Magnificient لقب داده اند امینی شاعر ایرانی قصیدهٔ در جلوس او ساخته که از هر مصراعش عدد ۹۲۶ بدست میآید شعر ذیل در احسن التواریخ بعنوان نمونه مسطور است :

بداده زمان ملکت کامرانی — بکاوس عهد و سلیمان ثانی

چند سال بعد که سلطان سلیمان جزیرهٔ رودس را فتح کرد یکنفر شاعر ایرانی دیگر موسوم به نیازی بیادگار فتح مزبور قصیدهٔ استادانهٔ منظوم کرد که مطلعش این است :

در اول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الا ای نیازی

مصراع اول ماده تاریخ جلوس سلیمانخان است (۹۲۶/۱۵۲۰) ودوم تاریخ فتح رودس [1]

وفات شاه اسمعیل
۹۳۰ / ۱۵۲٤

شاه اسمعیل روز دوشنبهٔ ۱۹ رجب ۹۳۰ ه مطابق با ۲۳ ماه می ۱۵۲٤ م وفات یافت ودر کنار اجدادش در اردبیل مدفون شد در این تاریخ ۳۸ سال داشت که بیست و چهار سالش را سلطنت کرده بود . چهار پسر از او باقی ماند طهماسب که بجای پدر بر تخت نشست وتاریخ تولدش ۲٦ ذوالحجه ۹۱۹ ه (۲۲ فوریه ۱۵۱٤) است ؛ القاس که در ۹۲۲ / ۱۵۱٦ متولد گشت وسام و بهرام که هر دو یکسال بعد از القاس بدنیا آمدند ، علاوه بر پسر پنج دختر نیز داشت [2] .

وسعت مملکتش

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار میافتاد بقسمیکه نه تنها رقبای ایرانی خودرا از میان برداشت بلکه سرحدات را نیز از هرطرف بقدر معتدبهی توسعه داد . بنا بر قول احسن التواریخ مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود و بلاد دیار بکر وبلخ ومرو گاهی در قامرو حکمرانی او در میآمد . در میدان رزم شیری خنجر گذار ودرمجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود .

لیاقت و کرمش

احسان وجودش بدرجهٔ بود که زرّ ناب وریگ بیمقدار در چشمش یکسان مینمود . وپیش همت بلندش ذخیره کان ودفینهٔ دریا برای عطای یکروزه کفایت نمیکرد واز این جهت خزینه‌اش غالباً خالی بود.

میل مفرط بشکار

میلی مفرط بشکار داشت واغلب به تنهائی شیرنر را از پای درمیآورد . منادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر بدهد صاحبمنصبان لشگر اسبی بازین بوی انعام خواهند داد و هر کس پلنگی نشان بدهد اسبی بی زین بوی عطا خواهد گشت ، شاه خود یکه سوار بجلو رفته شیر یا پلنگ را شکار میکرد .

---

(۱) در احسن التواریخ مصراع اول درست ۹۲٦ است ولی مصراع بعد ۹٤۰ میشود زیرا که در نسخهٔ مستر الیس کلمهٔ دوم دویم نوشته شده است . من دویم را دوم کرده و سنهٔ ۹۳۰ بدست آوردم که باز یك عدد زیاد است (مؤلف) برای تحصیل عدد ۹۲۹ کافی است که الف اردوس را که بکلی زاید است از این لفظ دور کنیم (مترجم) (۲) خانیش خانم ، پری خان خانم ، مهین بانوسلطانوم ، فرنگیس خانم ، و زینب خانم

پنج جنگ بزرگ شاه اسمعیل

در ایام سلطنت پنج جنگ عظیم کرد اول با فرخ یسار در محلی که موسوم است بچابانی دوم با الوند در شرور سوم با سلطان مراد در آلمه کولاغی نزدیك همدان چهارم با شیبك خان در حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران [1] تاریخ وفاتش از کلمه «ظل» و کلمهٔ «خسرودین» بر میآید چنانکه در دوماده تاریخ ذیل مذکور گشته است:

شاه گردون پناه اسمعیل — آنکه چون مهر در نقاب شده
ازجهان رفت وظل شدش تاریخ — سایه تاریخ آفتاب شده

رباعی

شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین — بزدود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین — از خسرودین طلب که شد «خسرودین»

ادبای معتبر معاصر شاه اسمعیل

چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات ووجود شاعران بزرگ قحط عجیبی در عهد صفویه حکمفرما بود . اما علمای روحانی وفقهای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور نمودند یعنی هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران ساخت باوج کمال رسیده ریشهٔ خود را استوار کرد بیشتر ادباء وشعرای مشهوری که مورخین از قبیل صاحب احسن التواریخ وغیره وفاتشان را دراین عهد ذکر کرده اند، در حقیقت جزء انجمن فضلائی باید شمرده شوند که در دربار سلطان ابوالغازی حسین تیموری ووزیر هنرمندش امیرعلی شیر نوائی گرد آمده بودند . مثلاهاتفی شاعر برادر زادهٔ جامی بزرگ متوفی بسال ۱۵۲۱/۹۲۷ وامیر حسین معمائی (متوفی بسال ۹/۹۰٤-۱٤۹۸ و بنائی که در قارشی در واقعهٔ قتل عامی که یکی از امرای شاه اسمعیل موسوم بنجم ثانی مسبب آن بود بقتل رسید (سنهٔ ۹۱۸-۱۵۱۲) وهلالی که ازبکیه او را بجرم تمایل به تشیع در هرات در سنهٔ ۹۳۵ — ۱۵۲۸ کشتند و حکیم معروف جلال الدین دوانی (متوفی بسال ۹۰۸ / ۳ ۱۵۰۲) ومیر خواند مورخ که در سال ۹۰۳ / ۸ — ۱٤۹۷ در سن ٦٦ سالگی

---

(۱) تاریخ این جنگها بترتیب چنین است ۹۰٦ / ۱۵۰۰ ، ۹۰۷ / ۱۵۰۱ ، ۹۰۸ / ۱۵۰۳ ، ۹۱٦ / ۱۵۱۰ ، ۹۲۰ / ۱۵۱٤ غیر از جنگ اخیر در همه غلبه باشاه اسمعیل بود

بدرود زندگانی گفت ، وحسین واعظی کاشفی متلون و بی ثبات صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف انوار سهیلی شهرت دارد ، [1] قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده و نسخهٔ خطی آن نیز بندرت دیده میشود ، [2] این منظومه ده‌سال بعد از فوت شاه اسمعیل باتمام رسید ومعلوم میشود که آن پادشاه از اغلب سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تملق گوئی ندماء وشعرای نظم فروش واقع میگردیده است

---

(۱) شرح حال مهمترین این فضلا در مجلد سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ قبایل تاتار مندرج است . (۲) بفهرست فارسی ریو صفحه ٦٦٠ — ٦٦١ رجوع شود .

شاه اسمعیل اول

روبروی صفحه ٦٦

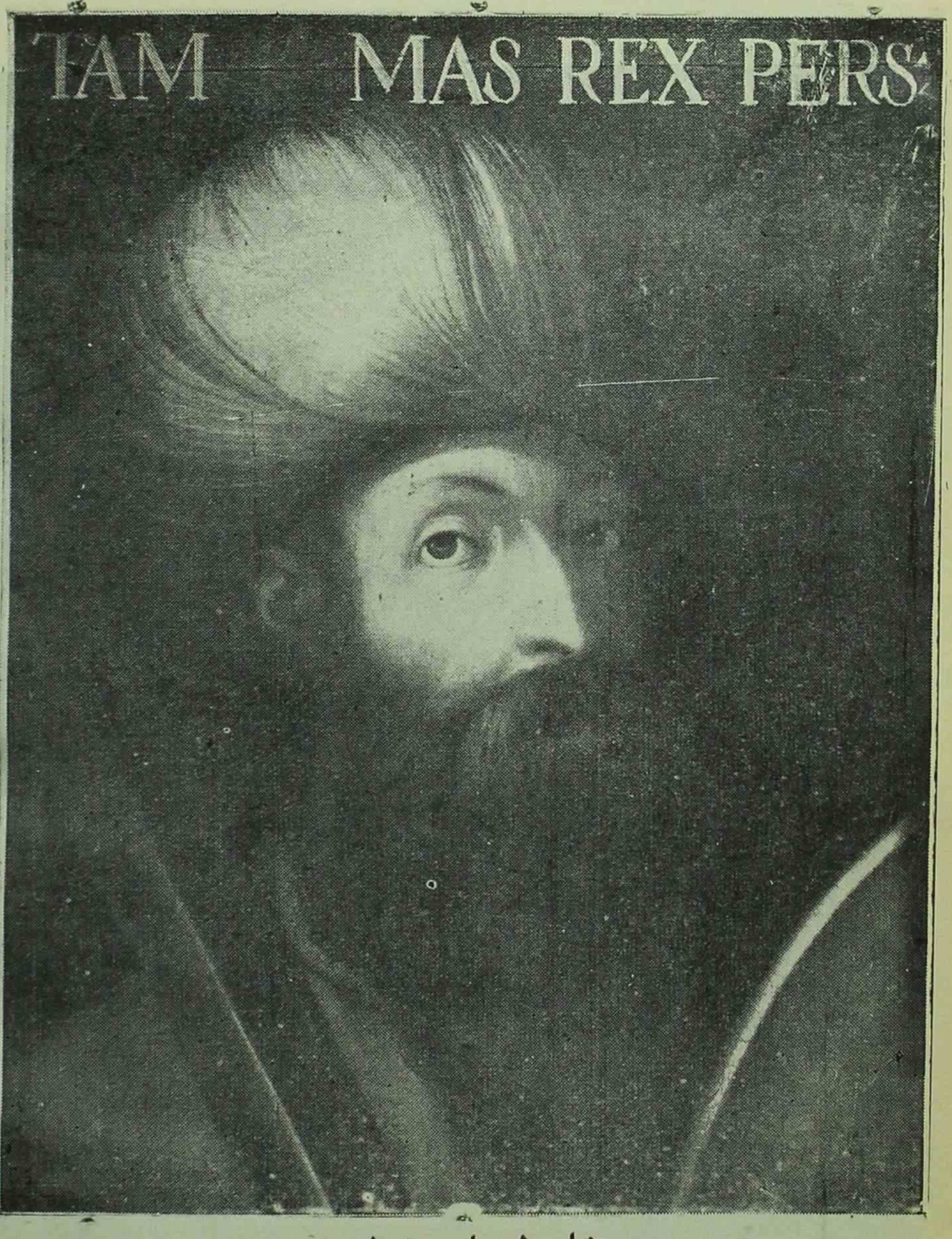

شاه طهماسب اول

روبروی صفحه ٦٧

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
شعبه کتابخانه ملی ایران

فصل سوم

اوج و حضیض دولت صفویه . از زمان شاه طهماسب (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) تا عهد شاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲ م)

جاوس شاه طهماسب
۲۳ می ۱۵۲۴

طهماسب ارشد اولاد شاه اسمعیل روزی که جانشین پدر شد بیش از ده سال نداشت مدت پنجاه و دوسال و شش ماه برایران حکمرانی کرد و در ۱۴ می ۱۵۷۶ جهان را بدرود گفت . مورخین آن زمان اورا شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این قطعه ثبت است .

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی — جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی
جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر — تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

از تواریخ دورهٔ او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آن‌ها استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته [1] و از روز جلوسش که مقارن دو شنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می ۱۵۲۴) بوده تا واقعهٔ تسلیم شرم انگیز شاهزاده عثمانی بایزید که بدربار او پناهنده شده بود (۹۶۹ ه/ ۱۵۶۱-م) در آن مسطور است دیگر احسن التواریخ حسن بیك روملو که تاریخی بسیار خوب است ودر (۹۸۵/۸-۱۵۷۷م) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب خاتمه یافته است . تذکرهٔ شاه طهماسب که ظاهراً بتقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سر مشق خود مشغول کننده ومفید است و حتی بر سفرنامهٔ ناصرالدین شاه نیز که بیش از اندازه طرف اعتناء واقع گردیده خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را روشن میسازد این تذکره بهتر از صفحات خشك تواریخ رسمی که منحصر بذکر وقایع

---

(۱) توسط مرحوم دکتر پول هرن در L. D. M. g xliv (سنه ۱۸۹۰) از صفحهٔ ۵۶۹-۶۴۹ چاپ شده است . ایضاً درجلد دوم مطلع الشمس اعتماد السلطنه محمد حسن خان از صفحه ۱۶۵-۲۱۳ چاپ سنگی شده است .

جنگ‌ها وقتل عام‌های اتمام ناپذیر است و خواننده را از دیدن احوال اجتماعی و روحی دولت و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی واخلاق پنهانی نویسنده‌را بشناسد. سرجان ملکم[1] وارسکین[2] بتعصب‌وزهد خشك شاه طهماسب اشاره کرده‌اند.

اخلاق طهماسب

ملکم نظر خوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید «مهربان و جوانمرد بود» و درجای دیگر مینویسد «بنظر میرسد که صاحب‌حزم وهوش بوده واگر چه در خصال حسنه و همت‌عالی خیلی امتیاز نداشته در عوض ازرذائل وذمائم بزرگ‌مبری ومنزه بوده است» آنتونی جنکین‌سن Anthony Jenkinson که‌حامل‌سفارشنامه‌ازطرف‌ملکه‌الیزابت[3] بوددرماه‌نوامبر۱۵۶۲ [4] در قزوین بخدمت رسید ولی خیلی‌خوب پذیرائی نشد. سفیر ونیس موسوم به وین‌سن‌تیودالساندری Vincentio d' Alessandri که‌در۱۵۷۱مقیم دربار بودشاه[5] را: «در سال شصت وچهارم عمرو پنجاه ویکم سلطنت» چنین وصف میکند، «قدش میانه و خوش ترکیب است چهره اش پسندیده. و قدری مایل به‌تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری‌رنگ‌دارد.» و نیز گوید: «بیش از هرچیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلا یازده سال از قصر سلطنتی بیرون نیامد و بر خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خودرا سرگرم نکرد» در جای دیگر مینویسد: «متکبر و متنفر ازجنگ‌وبسیار کم‌دل است» توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زر و سیم است تاوضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت» لئیم و خسیس است «و در بیع و شری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد» و در خاتمه گوید «باوجود مطالبی که فوقاً نوشته شد ودرحقیقت هم بایستی اسباب تنفرمیشداحترام ملت نسبت‌بپادشاه‌بحدی است

---

(۱) جلد اول صفحه ۵۱۱-۵۱۳ تاریخ ایران. (۲) تاریخ هند درزمان سلطنت بابر و همایون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم ص ۲۸۵ و غیره. (۳) برای ملاحظهٔ اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت ها ومسافرتهائی که در روسیه و ایران شده است وتوسط انجمن هاکلویت Hakluyt منتشر گردیده است (نمره Ixxii لندن۱۸۸۶) ۱۱۲-۱۱۴ (۴) ایضاً صفحه ۱۴۴-۱۴۷ (۵) مسافرت ونیسی ها در ایران (انجمن هاکلویت۱۸۷۳) صفحه۲۱۵

که باور نمیتوان کرد . بمناسبت نسب او که بعلی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم اورا نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستش میکنند :» و مثلی چند ازاقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت و پرستش را که بعوام‌الناس انحصار نداشته و در میان اعضای خانوادهٔ سلطنتی و درباریان و سکنهٔ دورترین نقطهٔ مملکت نیز متداول و مرسوم بوده است ذکر مینماید . یکی ازکار های زمان سلطنت این پادشاه تخفیف مالیات سنگینی است که بررعایا تحمیل گشته وسفیر ونیس سبب آنرا اعتقاد بخواب میداند و میگوید :

اعتقاد شاه طهماسب بخواب

«شبی ملائکه حلقوم‌اورا فشرده و بوی خطاب کردند آیا از پادشاهی که عادل لقب دارد واز دودمان علی [ع] است سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانهٔ خودرا آباد سازد ؟ بعد شاه‌امر دادند که مردم را از این مالیات ها معاف نماید .»این قضیه برای معرفی شاه‌طهماسب کافی است زیرا که خودش نیز درتذکرهٔ احوال‌خویش چندین رؤیا ذکر میکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیار اهمیت میداده است . مثلا در یك خواب (در حدود سال ۱۵۲۸) [1] علی (ع) اورا بغلبه بر از بکیه امیدوار می سازد ویکسال یا دوسال بعد درهرات باو امر میدهد که باردیگر بجنگ برود [2] ودر این باب خود گوید . « اعتقاد این بندهٔ ضعیف طهماسب‌الصفوی‌الموسوی‌الحسینی این است که هرکس که‌حضرت‌امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه رادرخواب ببیند آنچه‌ایشان فرمایند همان میشود » دفعهٔ دیگر در بیست سالگی دو خواب پی در پی دید در رؤیای دوم‌از امام علی‌الرضا [ع] تصدیق و تأیید رؤیای‌اول‌را طلب کرد وبمقصود رسید و از شراب و دیگر مناهی تائب شد و شرابخانه‌ها و بوزخانها و بیت اللطف ها را در تمام قلمرو خود بست واین رباعی‌را بمناسبت آن واقعه انشاء کرد [3]

یك چند پی زمردسوده شدیم [4] — یك‌چند بیاقوت‌تر آلوده‌شدیم [5]
آلود گئی بود بهر رنگ که بود — شستیم‌بآب توبه آسوده شدیم

توبهٔ شاه طهماسب

این توبه و استغفار شاه طهماسب در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۳۹/۳-۵۳۲ مذکور است .

---

(۱) صفحه ۵۸٤ . Denkwürdigkeiten تالیف هورن که پیشتر ذکر شد (۲) ایضا صفحه ۵۹۲ (۳) رجوع شود بکتاب سا ق الذکر تألیف هورن صفحهٔ ٦۰۰ و آتشکدهٔ چاپ بمبئی (۱۲۷۷/۱-۱۸٦۰) صفحه ۱۷ (٤) مراد بنگ‌است مطابق مندرجات آتشکده (۵) شراب

تباهی لشگر عثمانی از برف بی هنگام

در همین ایام لشگر سلطان سلیمان عثمانی که حسب المعمول سر گرمی ایران را بجنگ از بکیه و دفع حملات مکررهٔ آنها از ولایات شمال شرقی مغتنم شمرده بود بآذربایجان وارد و در این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد وجمی کثیر از سپاه عثمانی تلف گردید (این واقعه درماه اکتبر اتفاق افتاد) . شاه طهماسب این تباهی لشگر خصم قدیم خود را[1] از «مرحمت الهی و شفقت حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم» میداند. این واقعه در رباعی متکلفانه ذیل ثبت شده و در احسن التواریخ و عالم آرای عباسی مسطور است ،

رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن — دیدم دوهزار مرده بی گور و کفن
گفتم که بکشت این همه عثمانی را — باد سحر از میانه برخاست که من

مشاهدات دیگر

چند رؤیای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام در تذکرهٔ خود ثبت نموده‌است دراردبیل شیخ صفی الدین جدش بروی ظاهر شده وباوی صحبت داشته است [2] درموقع دیگر روح شیخ شهاب الدین اورا نوید داده تقویت میکند [3] چندین خواب دیگر بطریق ایهام در ذیل وقایع سنهٔ ۹۵۷/۱۵۵۰ و سنهٔ ۹۶۱/۱۵۵٤ ذکر شده است [4]

روابط ناگوار خانوادگی

شاه طهماسب ازحیث روابط خانوادگی چندان خوشبخت، نبود هرچند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از او خوش اقبالتر نمیتوان دانست . طهماسب سه برادر کوچکتر از خود داشت : سام (که در شعر مهارتی داشته وتذکرة الشعرائی نوشته است) ؛ [5] بهرام والقاس . از این سه برادر اولی و سومی بروی شوریدند . سام میرزا در سنه ۹۶۹/۲-۱۵۶۱ بزندان افکنده شد و در سنهٔ ۹۸٤/۷-۱۵۷۶ بدست جانشین شاه طهماسب بقتل رسید . قضیه القاس میرزا خیلی بدتر از این شد زیرا که مشار الیه هم یاغی بود و هم خائن و نه تنها بسلطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

---

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور تالیف هورن ص۶۰۲ . ایضاً شرحی که فریدون بیك بترکی راجع باین سرمای سخت نوشته است (جلد اول صفحهٔ ۹-۵۸۸ (در پنجم ربیع الثانی ۹٤۱ مطابق ۱٤ اکتبر ۱۵۳٤ لشگر عثمانی بسلطانیه رسید . (۲) کتاب مذکور صفحه ۶۰۷ (۳) ایضا صفحه ۶۲۳ (٤) ایضا صفحه ۶-۶۳۵ (۵) مؤلف تذکرة الشعراء گرانبهائی است موسوم بتحفهٔ سامی در شرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است .

اورا واداشت که بایران حمله کند وخود باجد وسعی تمام درجنگ باممالکت خویش شرکت نمود . درهمدان خانهٔ زن برادر خود بهرام میرزا را در سال ۱۵۴۸/۹۵۵ غارت کرد . بعد بطرف یزد خواست رهسپار شده سکنهٔ آنجارا قتل‌عام نمود اما درسال بعد برادرش بهرام اورا شکست داده گرفتار نمود و بشاه طهماسب تسلیم کرد شاه اورا درقلعهٔ الموت محبوس ساخت . این بنا بر روایت تذکرهٔشاه طهماسب است [۱] اما صاحب احسن‌التواریخ محبس اورا قلعهٔ قهقهه دانسته‌است و گوید پس از یکهفته درآنجا هلاك شد . شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید: «بعد ازچند روز دیدم که از من ایمن نیست و دائم بتفکر است اورا همراه ابراهیم خان و حسن بیك یوزباشی کرده بقلعه فرستادم ایشان اورا بقلعهٔ الموت برده حبس کرده آمدند بعد ازشش‌روز جمعی که‌درقلعه اورا نگاه‌میداشتند غافل گردیده دو سه نفر درآنجا بودند که القاس پدر ایشان را کشته بود ایشان هم بقصاص پدر خود اورا از قلعه بزیر انداختند بعد از مردن او عالم امن شد » اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمهٔ وقوع این امر را فراهم نکرده بزحمت میتوان تصور کرد که بی رضای او انجام گرفته باشد . در همین سال بهرامشاه در سن ۳۳ سالگی وفات یافت .

بی‌وفائی نسبت به بایزیدپسرشاه‌عثمانی ۱۵۶۰ - ۱۵۶۲

ازاین بدتر قضیه شاهزاده بایزید بدبخت پسر سلطان سلیمان عثمانی‌است این‌جوان ازحکومت ولایت کوتاهیه معزول شد و بواسطهٔ سعایت زن پدرش که زنی روسی موسوم بخرم [۲] بود (و مقصودش فقط ولیعهد ساختن پسرخود سلیم بود(که بعدها به احمق ملقب گشت) از وطن رانده شد . و در سال ۹۶۷ / ۶۰ - ۱۵۵۹ بدرگاه شاه طهماسب پناه برد . هیئتی از جانب سلطان عثمانی بقزوین رفت وتقاضای تسلیم بایزید و اطفال اورا نمود . بنا بر قول انتونی جن کین سن [۳] این هیئت

---

(۱) کتاب سابق‌الذکر تالیف هورن صفحهٔ ۶۳۱ (۲) رجوع شود بتاریخ شاعری عثمانیان‌تالیف گیب gibb جلد سوم‌صفحه ۱۰ - ۱۱ (۳) سیاحت‌های نخستین (طبع انجمن هاکلویت۱۸۸۶ جلد اول) صفحهٔ۱۴۱ ویادداشت‌پای صفحه که خلاصهٔ شرحی که نولس Knolles در همان زمان نوشته در آن نقل شده است مراجعه‌شود همچنین‌رجوع نمائید بتاریخ ترکان‌عثمانی تالیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷)صفحهٔ ۷-۱۸۶

چهار روز قبل ازورود او یعنی ۱۴ اکتبر ۱۵۶۲ وارد شد. طهماسب قدری از ترس دولت عثمانی و قدری بواسطهٔ رشوه عهدی را که بسته بود شکسته و امرداد یاراضی شد که شاه زاده بدبخت ترك باچهار پسر کوچکش کشته شوند و بنا برقول آنتونی جنکینسن « سر او را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی القلب بدطینتش ارسال داشت» شاه طهماسب دغدغه خاطر واحساس ندامتی را که از قصد خیانت بمهمان و تسلیم او بدشمن در قلبش ظهور یافته بود خفه کرد و عهد و پیمان را شکسته و شاهزاده را حتی مستقیماً به پدرش نسپرد بلکه بفرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. ازروی تذکره خود شاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتار چقدر بد بوده است شرح کامل این واقعه [1] در پایان تذکره مزبور بقرار ذیل دیده میشود:

شرحی که خود شاه طهماسب از این بدرفتاری نوشته است

« در این تاریخ علی آقا از نزد حضرت خواندگار [2] آمد وامرا وجماعت هر کس ارمغانی که فرستاده بودند در برابر تحفه هر کس (تحفه آمد) غیر از پیش کشی و ارمغان ما که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کنایتی سراسر کنایه وگله آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را باچهار پسر گرفته وجهت خاطر حضرت خواندگار، سلیم خان نگاه داشتم وچون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و فرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد نکرده باشم . بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم باشا حضرتلری وحسن آقا شما خوش آمدید و صفا آوردید آنچه فرمودهٔ حضرت خواندگار است چنان میکنم وازاشارت ایشان تجاوز نمینمایم و بهر خدمت که می فرمایند ایستادگی دارم اما دربرابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جائزه و جلدوئی که لایق ایشان باشد میخواهم ودرعالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت بسلطان بایزید و فرزندان او نرسد »

حاجت بذکر نیست که این نیت نیکو ابداً مجاری این واقعهٔ خونین را

---

(۱) متن هورن فصل مذکور صفحه ۹–۶۴۲ (۲) دراینجا هم مثل همه جا سلطان را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خداوندگار است ترکها آنرا خرابتر کرده و خونکار تلفظ میکنند (که معنی خونریز می دهد)

تغییری نداد لیکن موافقت و تسلیم پادشاه‌شیعه با تقاضای آمرانه سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران و عثمانی استحکام یافته دوستانه شود . انعکاس این صلح و سلام هم در نوشته های جن کین سن وهم‌درمراسلات‌سیاسیه که‌جلد اول منشئات فریدون بیك را خاتمه میدهد بنظر میرسد . در این مکاتیب‌سلطان برای اولین بار با ادب و احترام بشاه طهماسب‌چیز نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه مزبور دیده نمی شود .

همایون امپراطور هنددر ایران

واقعهٔ که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر بابر امپراطور دهلی است که از مملکت خود رانده شد و در سال ۱۵٤٤ بدربار شاه طهماسب پناه آورد . سرجان ملکم[1] شرح پذیرائی اورا با وجد وشعف تمام نقل میکند اما ارسکین Erskine [2] مدارك و اسنادرسمی را بقدر « افسانه ساده‌وبی زینت » جوهر ملازم همایون[3] اهمیت نداده و باذکر امثال چند اینطور اظهار عقیده میکند که «همایون در این سفر خیلی اهانت دید و مشقت‌کشید . » و حقیقة خیلی فشار بر او وارد شد که بقبول مذهب شیعه مجبور گشت و اگر بواسطهٔ شفاعت سلطانوم خانم خواهر پادشاه وقاضی جهان وزیر ونورالدین‌طبیب نبود خیلی بیشتر زحمت میدید . امروز یکی از تصاویر قصر معروف به چهل ستون [4] اصفهان مجلس ملاقات طهماسب و همایون را نشان میدهد .

روابط‌خارجی‌ایران درعهدشاه‌طهماسب

شاه طهماسب نیزمثل پدرش باسه‌دولت‌خارجی رابطه‌داشت: عثمانی و ازبکیه ماوراء النهر و خاندان سلاطین سدهلی معروف بمغول کبیر. درقسمت بزرگی‌ازدوره‌سلطنت او(یعنی تا سال ۹۷٤/۷-۱۵٦٦) سلطان سلیمان بزرگ برتخت عثمانی قرار داشت . از این

---

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول صفحه۹-۵۰۸ (۲) تاریخ هندوستان در عصر بابر و همایون « لندن ۱۸۵٤ » جلد دوم صفحه ۲۸۰ و مابعد . (۳) ترجمه ماژور چارلیس استوارت که در لندن در۱۸۳۲ با سرمایه ترجمه های شرقی بطبع رسید. (٤) بکتاب « ایران » تالیف لرد کرزن جلددوم صفحه ۳۵ رجوع‌شود. نسخهٔاز تصویر مذکور توسط تکسیر Texier تهیه شده و در « تاریخ ایران » تالیف سرپرسی سایکس (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) جلد ثانی ص ۱٦٤طبع گردید است

تاریخ سلیم خان ثانی تا دو سال قبل از وفات طهماسب برعثمانی حکمرانی نمود . و در دوسال اخیر زندگانی او (٤-٩٨٢/٦-١٥٧٤) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی ود . اما حکمرانان از بکیه عبید خان تا سنه ٩٤٦/٤٠-١٥٣٩ که سال وفات او است از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد و پس از آن تاریخ دین محمد خان خودرا از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود . این شخص از مغشوش کردن ولایات شرقی وترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران هیچ فرو گذار نکردند.

ازسلاطین « مغول کبیر » بابر (متوفی در ٩٣٧/١-١٥٣٠) وهمیون (متوفی در ١٥٥٥/٩٦٢) واکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند. چنانکه دیدیم انتونی جن کین سن درسال ١٥٦١ م با ورقهٔ اعتبار از طرف الیزابت ملکهٔ انگلستان بدربار او آمد و سیزده سال تقریباً بعدازجن کین سن یعنی دراواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنابرقول صاحب احسن التواریخ که درضمن وقایع سال ٩٨٢/٥-١٥٧٤ قید کرده است هیئتی ازجانب دن سباستیان Don Sebastian بایران وارد شد . اما بدپذیرائی گشت .

در این عهد ایران که میان دودشمن واقع بود یعنی ترکان

جنگ باعثمانی

ازجانب غرب وازبکیه ازسوی شرق چندان روی صلح وآسایش ندید و جنگهائی در سرحدات شمال شرق و شمال غرب پی درپی پیش میآمد که هرچند از حیث نتیجه بایکدیگر مختلف بودند اما ازلحاظ وضع و ترتیب بهیچوجه تغییری در آنها ملاحظه نمیشد . مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیل اتفاق افتاد در ٩٤٠-٩٤٢ (٦-١٥٣٤) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان وفتح آذربایجان [1] ؛ در (٩٥٠/٤-١٥٤٣) و ٩٥٣ — ٩٥٥ (٨ - ١٥٤٦ م) هنگام پناه بردن القاس برادر شاه طهماسب بعثمانیان . در (١٥٥٢/٩٥٩) وقتی که ایرانیان ارجیش را دو باره تصرف کردند؛ و در ١٥٥٤/٩٦١ در موقعیکه سلیمان نخجوان را آتش زد و در چهارمین کرت بآذربایجان هجوم آورد ، قوای نظامی عثمانیان دراین وقت در ذروهٔ ترقی قرارداشت و نه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمهٔ اروپا

---

(١) شرح کاملی از این جنگ وحملهٔ بر « طهماسب پادشاه زنادقهٔ قزلباش» در جلد اول منشئات فریدون بیك (ص ٥٨٤-٥٩٨) دیده میشود . لشگر عثمانی در ١٠ جون ١٥٣٤ از اسلامبول بیرون آمد ودرماه دسامبر همین سال بغداد را فتح کرد و در ٧ جون ١٥٣٦ بپایتخت عثمانی باز گشت .

نیز خطرناك بود . ودول اروپا از ایران متشکر بودند که گاه گاه قوای دولت عثمانی را تجزیه کرده و پراکنده و مشغول میسازد . بوسبك Bosbecq سفیر فردیناند در دربار سلیمان اظهار میکرد که : « میان ما وورطهٔ هلاك فقط ایرانیان فاصله اند »[1] کریزی Creasy شرحی از « کثرت عدهٔ لشکر و کمال و مهیائی توپخانه عثمانیان در این زمان » وصف میکند . و میگوید : « همین ملاحظات و اوصاف راجع میشود به مهارت و چابکی آنها در سنگر سازی و سایر شعب هندسی و نظامی » با اینکه ایرانیان از حیث نظم قشون و آراستگی سلاح خیلی از عثمانیها پست تر بودند باید بر آنها تحسین کرد که باین خوبی در مقابل قوای ترك مقاومت ورزیدند خاصه پس از ملاحظهٔ این نکته که سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود که همواره از بکیه و ترکمانان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد که در موقع حرکت قشون ترك بر قزلباش او باش حمله ور شوند . ازمکاتیب سیاسیه که درعهد سلیمان و پدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم و استنباط میگردد . مثلا نامهٔ که دراواخر سال ۵۵۳/۹۶۰ بیکی از رؤسای ترکمان خطاب شده و در صفحه ۶۱۲-۶۱۳ منشآت فریدون بیك مندرج است چهار نفر ایلچی موسوم بمحمد - میرابوتراب - میرطوطی - وسندوك حامل این مکتوب بودند ودرمراجعت پس ازطواف کعبه بدربار سلطان رفته اورا از اقداماتی که برضد ایران کرده بودند مسرور ساختند .

جنگ با ازبکیه

جنگهائی که با ازبکیه میشد همچنین تسلسل داشت خاصه تاوفات عبیدخان که قائدی خطرناك وهراس انگیز و پسر شیبك خان و یکی از اعقاب چنگیز بود . این شخص در سال ۹۴۶ / ۴۰ - ۱۵۳۹ بسن پنجاه و سه سالگی پس از سی سال حکمرانی وفات یافت . بنا برقول صاحب احسن التواریخ درهفت جنگی که باایرانیان کرد نقط در یکی از آنها شکست خورد .

کشتار در راه مذهب

طوس و مشهد خاصه هرات در این لشگر کشی ها بسیار خسارت دیدند زیرا که تقریباً درهرمورد قتل عام مذهبی نیز با آنها همراه بود . هلالی شاعر در سال ۹۳۵ / ۹ - ۱۵۲۸ در هرات قتیل تعصب ازبکان سنی شد چنانکه بنّائی شاعر درفارس درسال ۹۱۸ / ۱۳ - ۱۵۱۲

(۱) بصفحهٔ ۱۱ این کتاب رجوع شود . (۲) تاریخ ترکان عثمانی « لندن ۱۸۷۷ » صفحه ۲۰۲

فدای سختگیری و تعصب شیعیان گردید . در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۹۴۲/۶-۱۵۳۵ بشرح وصورت ذیل از قتل عام شیعیان که در ۲۰ رجب ۹۴۲ مطابق ۱۴ جانوری ۱۵۳۶ هنگام غلبهٔ عبید خان بر هرات اتفاق افتاد ، مسطور است: «هر روز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطهٔ تشیع باقوال جهال در چهارسوق [1] هرات کشته میشدند و روستائیان بی دیانت و شهریان با خیانت باهر کس که عداوتی داشتند اورا گرفتهٔ نزد قاضی می بردند که این مرد درزمان قزلباش لعن ابوبکر و عثمان کرده است [2] بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد واورا کشان کشان بچهارسوق هرات می بردند و بقتلش می آوردند و ازشومی ایشان امواج محن وافواج فتن بدرجهٔ اعلی رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان واقع گردید .»

حرب باگرجیان

ایرانیان دراین عهد لاینقطع باگرجیان نیز جنگ داشتند خاصه در سنوات (۹۴۷ / ۱ - ۱۵۴۰) (۹۵۰ / ۴ - ۱۵۴۳) (۹۵۸ / ۱۵۵۱) (۹۶۱ / ۱۵۵۴) (۹۶۳ / ۱۵۵۶) (۹۶۸ / ۱ - ۱۵۶۰) و (۹۷۶ / ۹ - ۱۵۶۸) . این جنگها هم در کمال خشونت وقساوت انجام میگرفت. واین نکته قابل نوشتن است که نویسندگان ایرانی آن عصر گرجیان عیسوی را گبر (که نام پیروان زردشت است) میخواندند چنانکه در بیت ذیل که در شرح نخستین جنگ از حربهای سابق الذکر سروده شده مذکور است

در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه گبران مردم ربای

بنا برقول صاحب احسن التواریخ دراین سفر گرجیانی که قبول دین اسلام کردند عفو شدند و آنانکه خودداری نمودند عرضهٔ شمشیر گشتند وهمچنین در ذکر جنگ ۹۵۸ / ۱۵۵۱ مورخ مزبور میگوید :

« غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند وهر کوه و کمر که گریزگاه آن گمراه بود ازلگد کوب دلاوران باهامون یکسان

---

(۱) چهارسوق که امروز عثمانیان(چارشی) میگویند نقطهٔ تلاقی دوبازار معتبر است مثل اکسفرد سیر کوس ولی اکسفردسیر کوسی که در مشرق زمین باشد . در این مکان جماعت بسیار مجتمع میگردد و وسائل انتشار اخبار بیش از هرجا فراهم است. (۲) اگر حذف کلمهٔ عمر در این جا از اشتباهات نساخ نباشد خیلی قابل توجه است .

شد ویك متنفس از آن مشرکین از دائرهٔ قهرو کین والله محیط بالکافرین جان بسلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال بارث شرعی ازمقتولان بقاتلان انتقال نمود . »

جنگهای کوچك و اغتشاشات داخلی

از این جنگهای بزرگ گذشته جدالهای دیگر نیز دولت ایران‌را مشغول میداشت ازقبیل لشگر کشی که برای قلع‌و قمع حکام مستقل گیلان و آخرین شخص خاندان قدیم شروانشاهیان که مدعی بودند نسبشان با نوشیروان میرسد ولی در این عهد رو بانحطاط وزوال گذارده بود . هرچند آخرین عضو این دودمان موسوم بشاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه بن فرخ یسار در سال ۹۴۶ / ۴۰ - ۱۵۳۹ بفرمان شاه طهماسب بقتل رسید ، نه سال بعد برهان نام شخصی از بازماندگان این سلسله با اسمعیل میرزا بنای ضدیت گذاشت . در گیلان خان احمد نام که یازدهمین شخص خاندانی بود که دویست و پنجاه سال سمت حکمرانی داشت شکست خورد ودرسال(۹۷۵/ ۸ - ۱۵۶۷) درقلعهٔ قهقهه محبوس گردید درسال ۹۸۱ / ٤ - ۱۵۷۳ جماعتی از اوباش بر تبریز دست یافتند وتاصد و پنجاه نفر از آنان بقتل نرسید سر باطاعت فرود نیاوردند سیاستها و تنبیه های وحشیانه بسیار دیده میشد .

سیاستهای وحشیانه

مظفر سلطان حاکم رشت متهم بخیانت شد شهر تبریز را آئین بستند و مشارالیه را درمیان خنده واستهزاء عوام الناس در کوچه و بازار گردش دادند و بالاخره در قفس آهنین او را آتش زدند و امیر سعدالدین عنایت‌الله خوزانی نیز درزیر قفس آهنی آویخته شد و بطرزی خاص و وحشیانه طعمهٔ حریق گردید . خواجه کلان غوریانی که در تسنن بسیار متعصب بود و از عبید خان ازبك استقبال کرده و متهم شده بود که شاه را بخفت و اهانت نام برده است در میدان هرات پوست کنده و برداری آویخته شد . رکن الدین مسعود کازرونی که از اجلهٔ علماء و اطباء بود مورد سخط سلطان شده وبآتش افکنده گشت . محمدصالح که ممدوح شعراء و حافظ ادباء بود وحیرتی قصیدهٔ در مدح او ساخته است بجرم توهین بپادشاه متهم گردید . دهان اورا دوخته و در خمی جای داده از مناری عظیم فرو افکندند .

ضعف و عیب شاه‌طهماسب

بنابرقول صاحب‌احسن‌التواریخ شاه طهماسب درایام‌جوانی خیلی بخط و نقاشی و سواری خوان مصری میل داشت، درنتیجه خرسواری مرسوم شد وهرکس درتزئین مرکوب

و تهیهٔ افسار و پالان زرین بردیگران سبقت میجست . راجع به این مزاج مخصوص یکی از شعرای پست و گمنام که تخلصی عجیب داشت «بوق‌العشق» اورادرشعر ذیل هجو کرده است :

بی تکلف خوش ترقی کرده اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر

شاه خیلی اظهار تقدس میکرد « بیشتر چیز ها را نجس میدانست وغالباً لقمهٔ نیمخورده‌را ازدهان بیرون کرده درآب یا درآتش میافکند » وبهمین ملاحظه جای خرسندی است که « میل نداشت درمیان مردم صرف غذا نماید » در گرفتن ناخون و یکروز استراحت پس از حمام اهتمام و دقت کامل مبذول میداشت .

اغتشاشاتیکه بعدازفوت شاه‌طهماسب رخ داد

طهماسب در سه شنبهٔ ۱۵ صفر ۹۸٤ (١٤ می ١٥٧٦) بسن ٦٤ سالگی بعد از پنجاه‌و سه سال وشش ماه سلطنت وفات یافت . بنا برقول صاحب احسن التواریخ مدت پادشاهی او ازتمام سلاطین اسلام درازتر بوده است باستثنای المستنصر بالله خلیفهٔ عباسی [1] در تاریخ مذکور اسم ۱۱ نفر ازاولاد او مذکور است که لا اقل نه نفر ازآنها بعد از پدر درحیات بودند. بزرگترین آنها موسوم بمحمد خدا بنده ٤٥ سال داشت و هرچند یکسال بعد بتخت نشست اما درموقع وفات پدر بواسطهٔ ضعفی که در باصره داشت از پادشاهی استعفا داد زیرا که این نقص خواه طبیعی وخواه عارضی در مشرق زمین خاصه ایران برای پادشاه مناسب نیست و شخص اعمی را لایق سلطنت نمی شمارند . [2] برادر کوچك او حیدر غیبت اخوان را از پایتخت‌غنیمت شمرده در موقعیکه یکی از برادرانش اسمعیل در قلعهٔ قهقهه محبوس بود و دیگران در ولایات بعیده مسکن داشتند عزم کرد که تخت سلطنت را بدست آرد . اما نه روز بعد از وفات پدر هواخواهان اسمعیل بن شاه طهماسب در قزوین جمع شده و در مسجد بزرگ آن‌شهر بنام وی خطبهٔ پادشاهی خوانده بودند حیدر ازترس بحرم‌سرای خواتین پناهنده گشت و در همانجا بدست طرفداران اسمعیل مقتول‌شد

سلطنت کوتاه وخون آلودشاه‌اسمعیل ثانی

دورهٔ سلطنت اسمعیل کوتاه و خونین بودبا اشخاصی که بادعای تاج و تخت متهم بودند چنان رفتار میکرد که سخت ترین وسبعترین سلاطین عثمانی با اعدای‌خود

(۱) شصت سال قمری فرمانفرمائی کرد ٤٢٧-٤٨٧«١٠٣٥-١٠٩٤م» (۲) رجوع شود بسفرنامهٔ شاردن «پاریس ۱۸۱۱» جلد پنجم صفحه ۲٤۱-۲٤٤

نمیکردند . بدواً دو برادر خودسلیمان و مصطفی را بقتل رسانید . سپس بعد از انجام تشییع با شکوهی از جنازهٔ پدر و دفن او در مشهد جشنی بسیار عالی برای تاجگذاری خود در قزوین بر پای کرد . برادرانی که برایش باقی مانده بود در این جشن هر یك در مقام مخصوص خود حضور داشتند واسمعیل نقشهٔ برادر کشی را کاملا اجراءنمود . در یکشنبه ٦ ذوالحجه ۹۸٤ (۲٤ فبروری ۱۵۷۷ م) شش نفر شاهزاده ذیل را بقتل رسانید . سلطان ابراهیم میرزا که شاعر و صنعتگر و موسیقی دان و خوشنویس بود . برادر زاده اش محمد حسین میرزا جوانی ۱۸ ساله که تازه از حلیه بصر عاری شده بود ، سلطان محمود میرزا ؛ و پسرش محمد باقر میرزا که بیش از دو سال نداشت ؛ امامقلی میرزا و سلطان احمد میرزا . پس بشاهزادگانی که در ولایات بعیده مسکن داشتند متوجه شد و همه را از میان برداشت مثلا بدیع الزمان میرزا و پسر کوچکش بهرام میرزا که در خراسان بودند و سلطان علی میرزا که در گنجه توقف داشت و سلطان حسن میرزا که در طهران بود. برحسب اتفاق یا بنابر قول اسکندر منشی [۱] از توجهات کاملهٔ حضرت باری فقط عباس میرزا که طفلی خرد سال بود از آتش کید و شرر خبث عموی خود بر کنار و محفوظ ماند . عباس میرزا هرچند بیش از شش سال نداشت ولی اسماً در هرات حکمران بود [۲] اسمعیل خونخوار علیقلی خان شاملورا مأموریت داد که بهرات رفته عباس را در خون بکشد . اما فرستادهٔ مزبور خواه ازراه ترحم و خواه بواسطهٔ اعتقاد مذهبی انجام مأموریت را بتأخیر انداخت تا ماه مبارك رمضان بگذرد . ولی چون وقت شد چاپاری در رسید و مژدهٔ فوت اسمعیل را منتشر ساخت .

مرگ فضیحشاه اسمعیل ثانی

رفتار این پادشاه مثل وقایع ایام زندگانیش شرم آور بود در شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ (۲٤ نوامبر ۱۵۷۷) که ابداً مناسب برای شراب خوردن نبود باتفاق حسن بیگ حلواچی اغلی که با او کمال تعلق داشت وچند نفر از ملازمان بدافعال بعزم سیر بیرون آمد تا چهار دانگ شب در کوچه ها و محلات سیار بود و هنگام سحر در خانهای حسن بیك مذکور که بدولتخانه اتصال داشت رفت و استراحت کرد . صبح چون مدت خواب

(۱) مؤلف تاریخ معروف عالم آرای عباسی . (۲) دراول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) در هرات متولد شد.

ازحد اعتدال گذشت نزدیك خوابگاه او رفتند و وی را در خواب ابدی دیدند . جمعی گفتند مسموم شده است و بعضی گفتند اول دوا بار داده و بعد وی‌را خفه کرده‌اند اما گروهی معتقد بودند که‌چون‌شاه‌برای جلوگیری‌ازقولنج‌معجون‌افیون‌دار میخورده این بار بیش از اندازه تریاك میل کرده است . امّاازمرگ‌او مردم‌چنان خوشوقت شدند که ظاهراً کسی زحمت بسیار درکشف حقیقت امر و طریق قتل او نکشید ،و علی‌الظاهر حسن بیگ را هم که نیمه مفلوج در اطاق شاه یافتند تنبیهی نکردند [1] .

سلطنت محمد خدابنده
۸۷ — ۱۵۷۷ م

سلطان محمد خدابنده هرچند کور بود وسابقاً هم دروفات پدرش شاه‌طهماسب از سلطنت استعفا نمود بر تخت نشانده شد . در اینوقت ٤٦ سال از عمرش میگذشت [2] و برایالت فارس حکمرانی داشت زیرا که پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهائی از مرگش را بیان‌نمودیم بجای او در هرات حکومت مینمود، سلطان بدواً بجانب‌قزوین راندواز اشخاصیکه‌او رادرشهر قم استقبال نمودند حسن بیك روملو مؤلف احسن‌التواریخ بود که تاریخی مهم وچاپ نشده است ومندرجات آن دروقایع سابق‌الذکر بیش ازهر کتابی قابل اعتماد و استناد است این کتاب در همین سال خاتمه پذیرفته است علت اینکه بعضی مطالبش ناقص‌است وباید بکمك تواریخ دیگر از قبیل خلد برین وعالم آرای عباسی در تکمیل وتصحیح آن ها کوشید این است که‌مؤلف احسن‌التواریخ مجبور بوده‌است برای حفظ جان خود با احتیاط کامل از میان اوضاع متغیر و احوال متلون آن روزگار خطرناك بگذرد .

در قزوین سلیمان پاشا نوهٔ سلطان ابوسعید تیموری بخدمت سلطان محمد خدا بنده آمد و این اشعاررا عرضه داشت .

شاها درتو قبلهٔ شاهان عالم است — گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است
یکتا[3] شد ست رشتهٔ شاهی بعهدتو — الحمدلله‌ار چه که‌یکتاست‌محکم است

---

(۱) رجوع شود بصفحه ٥١٦ - ٥١٧ جلد اول تاریخ ایران تالیف سرجان ملکم (لندن ۱۸۱۵)
(۲) بنابمندرجات احسن التواریخ در سنه ۹۳۸ (۲ - ۱۵۳۱) متولد شده است .
(۳) گمان میکنم این اشاره باشد بقتل عام بقایای خاندان سلطنتی . در دست اسمعیل ثانی

قتل پریخان خانم

پریخان‌خانم دختر شاه طهماسب [۱] که خیلی طرف توجه بود و خود جمال و جاه طلبی و لیاقت بی نظیر داشت. از یك زن چرکسی بدنیا آمد ودر مدتی که پس‌ازمرگ پدرش ایران‌مغشوش بود بازیهای سیاسی بسیارنمود. و قصد داشت اگر اسماً نمیتواند سلطنت کند درمعنی حکمران ایران باشد خلیل خان افشار بفرمان سلطان محمد خدا بنده او را و خالویش شمخال خان و شاه شجاع طفل‌شاه اسمعیل‌ثانی را بقتل رسانید. در نتیجهٔ این کشتار بیرحمانه شاهزادگان خاندان صفویه منحصر شدند به خود سلطان خدابنده و چهار پسرش حمزه ـ عباس ـ ابوطالب و طهماسب. پسر اول که گاهی اورا جزء پادشاهان صفویه محسوب میدارند (زیرا که علی الظاهر مدت قلیلی در ایام سلطنت پدرنیم کور خود فرمانروائی داشته است) بدست دلاك جوانی موسوم بخداویردی [۲] در ۲۲ ذوالحجه۹۹٤ (٤ دسامبر ۱۵۸۵) کشته شد. پس از او بجای اینکه عباس میرزا که پسر دوم بود ولیعهد شود ابوطالب پسر سوم باینمقام رسید عباس میرزا این‌هنگام هنوز درخراسان بودولی بلافاصله باتفاق مربی و محافظ خود مرشد قلی‌خان استاجلو در صحنهٔ تنازع ظاهر گشت. و آنهائی را که باعث قتل برادرش حمزه شده بودند بکیفر رسانید و دو برادر کوچك خود را از حلیه بصر عاری کرد که‌خطری تولید ننمایند. سپس آنها را در قلعهٔ‌الموت [۳] بزندان افکند پدرش پس از ده‌سال سلطنت تاج و تخت را در ذوالحجه ۹۹۸ (اکتبر ۱۵۸۷) باو واگذاشت و شاه عباس بر تختی بالا رفت که بعدها آنرا غرق افتخارات نمود. اووسه برادرش از بطن یکی از سیدات مرعشی مازندرانی بودند.

---

(۱) علی‌الظاهرسرجان ملکم (جلد اول صفحهٔ ٥۱٤ و ٥۱۷) او را با مادرش اشتباه میکند. زیرا که او را ملکهٔ شاه مرحوم (طهماسب) و خواهر شمخال خان میخواند. صاحب عالم آرای عباسی او را هشتمین دختر شاه طهماسب مینویسد. اما بنابر قول سایر مورخان ایرانی او یکی ازپنج دخترشاه اسمعیل اول وخواهر شاه‌طهماسب‌بوده است دن‌خوان ایران‌اورا اینفنتا the Infanta میخوانند که‌عنوان‌شاهزاده‌خانمهای‌اسپانی ویرتغال است. (۲) دن‌خوان ایران(ورق ۱۰٤ a) اورا کودی دلاك «یعنی دلاك» می‌نویسد (۳) دن‌خوان ایران ورق ۱۰۷ b

جلوس شاه عباس اول
۱۵۸۷ — ۱۶۲۹ م

این زن نیز چه در اخلاق مردانه و چه از حیث عاقبت خونین شبیه بخواهر شوهر خود پری خان خانم بود، زیرا که او و مادرش و جمعی از خویشاوندان و اهل قبیله اش بدست چند نفر از نجبای قزلباش کشته شدند علت قتل او هم این بود که قزلباشیه از نفوذ و تسلطی که در اخلاق شوهر بی‌ارادهٔ صلح طلب خود داشت وطریقهٔ آمرانه که نسبت بآنها پیش گرفته بود رنجیده وعقیدهٔ خود را چنین اظهار داشتند.

فروغی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان

اخلاق سلطان محمد خدا بنده

محمد خدابنده در ۹۳۸/۲ - ۱۵۳۱ متولد شد در وفات پدرش شاه طهماسب سنه ۹۸٤ - ۷ - ۱۵۷٦ - ٤٦ سال داشت . ده سال بعد از برادرش اسمعیل سلطنت کرد و بعد از استعفامدت هشت یانه‌سال درحیات بودودر سال ۱۰۰٤/٦ - ۱۵۹۵ بدرود زندگانی گفت . رضا قلیخان هدایت در ملحقات روضة‌الصفا اخلاق او را چنین شرح میدهد : « ازجمیع علوم متداوله با خبر بود ، در عقل و کیاست و فضل و فراست و جود و سماحت و تقریر و فصاحت نظیر نداشته چون خدابنده بود در سیاست و قتال و سخط و نکال حلمی زیاده بکار میبرد وبقدر امکان بقتل کسی راضی نمیشد ونخست زخمی که برخدا ویردی دلاك [1] خود زده آن نیز بحکم شرع بودوبدین ملاحظه که او را ضعف بصر بود کمتر ببارگاه می نشست وهنگام توقف در حرم احکام او را سیده جاری میکرد وبجهة انضباط امر ارقام را خود نیز مهر میزد . . .
مجملا شاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یادرویشی پادشاه جلال بوده »

ایام سلطنتش نه فقط بعلت سوانح خانوادگی بلکه بسبب مهاجمات خارجی مضطرب وآشفته بود . عثمانیان وازبکیه وقبایل تاتار کریمه و گرجیان وسایر اعدای خارجی از مشاهدهٔ اختلال داخلی واغتشاشی که بعد از شاه طهماسب در خاندان صفویه ظهور نمود تشجیع شدند وبخیال استفاده افتادند .

شاه عباس
(۱۵۸۸ - ۱۶۲۹)

شاه عباس اول روزی که در سال ۹۹٦ / ۱۵۸۸ [2] بتخت نشست شانزده یاهیفده سال بیش نداشت . پس از شصت‌سال زندگانی در جمادی الاولی ۱۰۳۸ جانوری ۱۶۲۹ بدرود

---

(۱) بمناسبت قتل پسرش حمزه (۲) بنا بقول صاحب عالم‌آرای عباسی در اول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱) یا ۹۷۹ (۱۷ جانوری ۱۵۷۲) تولد یافته‌است کلمهٔ ظل‌الله ماده تاریخ جلوس او است .

زندگانی گفت در مدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است باتفاق جمیع مورخین مملکت ایران بدرجهٔ از قدرت وآبادی وشوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود.

خطرهای آغاز پادشاهی شاه عباس

در بدو امر در معرض مخاطرات و در تنگنای مشکلات افتاد نه فقط حسب المعمول مملکتش ازجانب مغرب مورد حملهٔ عثمانیان وازسمت مشرق معروض هجوم ازبکیه بود بلکه در داخله مملکت نیز چندین ایالات وولایت رایت انقلاب برافراشته و رشتهٔ امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت وحرص بزرگان قزلباشیه از هم گسیخته بود خود شاه جوان نیز ابتداء در دست دو نفر از امرای قزلباش مرشد قلیخان وعلیقلی خان بمثابچهٔ اطفال شباهت داشت. مرشد قلی خان شاه را بقزوین آورد وبر تخت نشاند وعلیقلی خان در خراسان ماند تا از هجوم ازبکیه جلوگیری کند وعاقبت پس از ۹ ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید. شاه عباس مظنون شد که مرشد قلی از ارسال مدد برقیب خود علیقلی خان مضایقه می کند. شبی در اردوگاه شاهرود فرمان داد تا او را کشتند وباین ترتیب خود را از فشار قیمومت خلاص کرد وپس از آن اسماً وعملا پادشاه بالاستقلال گردید. چون بروی محقق شد که در آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق وغرب مملکت جنگ کند از روی کمال احتیاط وپیش بینی باعثمانیان طرح صلح افکند وبشرایط نامساعد تن درداد تا بتواند از پیشرفت وحملهٔ ازبکان جلوگیری نموده در افعال واحوال امرای مخالف وسرکشی قزلباش نظارت کند زیرا که همین رقابت واختلاف سبب ضعف مملکت وشکست لشگر میگشت

صلح باعثمانی

از جملهٔ شرایط صلح باترکان عثمانی این بود که بلاد ونواحی آذربایجان وگرجستان از قبیل تبریز گنجه قارس نخجوان شکنی شماخی وتفلیس وقسمتی از لرستان را که عثمانیان در جنگی که بیش از ۱۲ سال طول کشید (۹۸۵- ۹۹۸ / ۱۵۷۷ - ۱۵۹۰) تصرف کرده بودند بآنها تفویض نماید. ولعن سه خلیفهٔ نخستین ابوبکروعمر وعثمان را ممنوع داشته وبرادر زادهٔ خود موسوم بحیدرمیرزا رابعنوان گروی بقسطنطنیه گسیل دارد این شاهزاده باتفاق فرهاد پاشا سردار عثمانی باسلامبول رفت وبعدازدوسال درآنجاوفات یافت.

سپس شاه عباس بمطیع کردن شیراز وکرمان وگیلان وخرم آباد لرستان پرداخت ویعقوبخان ذوالقدر وسایریاغیان راگوشمالی بسزا داد. در این وقت

عبدالمؤمن خان ازبکها باز بغارت خراسان آمدند و شاه که بقصد جلو گیری آنها پیش میرفت در طهران به تب مبتلا شد واز کار باز ماند . در ایامی که شاه بستری بود وحشیان اوزبك مشهد را غارت کردند وجمعی ازاهل شهر راعرضهٔ تیغ نمودند در ۱۰۰۲/٤-۱۵۹۳ سبزوار[1] نیز باین بلیه گرفتار گشت. اماسه یاچهارسال بعد[2] رئیس ازبکان عبدالمؤمن خان بدست رعایای خود کشته شد . مقارن این احوال بود که شاه عباس در (آپریل ۱۵۹۸) توانست بر ازبکیه حمله آورده وبا آنان مقابله کرده وآنها را از خراسان بیرون رانده این ولایت را بالاخره قرین امن وآسایش سازد. در پائیز همین سال که بقزوین باز گشت سربازان ماجراجوی انگلیسی موسوم به سررابرت شرلی Sir Rolert Sherleg منتظر مقدم او بودند سر گذشت افسانه مانند آنها در چندین کتاب گرانبها دیده میشود [3] این اشخاص دوازده نفر انگلیسی همراه داشتند که لااقل یکی از آنها توپ ریز بوده است و در تنظیم و تشکیل لشگر شاه عباس بسیار مفید واقع گشتند لشگر ایران توپخانه نداشت واز توپخانه عثمانیان بسیار صدمه میدید این انگلیسان توپخانه صحیحی ترتیب دادند . در کتاب پرچاسس پیلگریمز مسطور است که «دولت علیه عثمانیه که موجب وحشت عالم عیسویت است ازیك « تب شرلی » برخود میلرزد وحدوث وقایع نزدیکی راخبر میدهد؛ ایرانیان فاتح علم وصنعت جنگ را از شرلی آموخته اند . کسی که سابقاً نمیدانست توپخانه راچگونه بکار می بندند . امروز صاحب پانصد توپ (برنجی) وشصت هزار تفنگدار است ایرانیان که پیش از این با شمشیر برای ترکان خطر عظیمی بودند اکنون از ضربتهائیکه

---

(۱) — مؤلف عالم آرای عباسی گوید (راقم حروف که در موکب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در آورد که اطفال شیر خوار را برروی سینه مادر نهاده بشمشیر دوپاره کرده بودند) (۲) در ۸/۱۰۰٦ - ۱۵۹۷ مطابق مندرجات عالم آرای عباسی (۳) مثلا کتاب « برادران شرلی : یك یادداشت تاریخی در شرح زندگانی سرتوماس شرلی سرآنتونی شرلی وسررابرت شرلی تألیف یکی از اعضای همان خاندان » (ایولین فیلیپ شرلی واکس بورك کاب : چیس ویك ۱۸٤۸) ؛ دیگر کتاب « سه برادران یا اسفار و وقایع حیات سرآ . سرآر وسرتی . شرلی در ایران و روسیه و عثمانی و اسپانیا و غیره با تصویر (مجهول لندن ۱۸۲۵)

از مسافت بعیده وارد می کنند وتر کیبات گوگردی که استعمال مینمایند خطرناك تر از سابق شده اند ». بواسطهٔ کوتاه شدن دست امرای حریص و نامطیع قزلباشیه وایجاد یك قوهٔ مرکبه از عشایر موسوم بشاهسون (دوستداران شاه) که نه بواسطهٔ قرابت طایفگی بلکه بسبب محبت و علاقهٔ شخصی بشاه مربوط میشدند وتشکیل پیاده نظامی که تا درجهٔ به ینکی چری ترکیه شباهت داشت، نظم ونسق کامل درلشگر ایران پیدا شد.

تشکیل طوایف شاهسون

یك یا دو سال بعد مقتضیات موجود شد که شاه نیت دیرین خود را ظاهر کند ودر صدد استرداد شهرهائی که عثمانیان در سنوات ما بین وفات شاه طهماسب وجلوس او از ایران گرفته بودند برآید

غلبه برعثمانیان

عهد سلطنت سلطان محمد ثالث که طبعی ضعیف داشت قریب بانجام بود وعثمانی بواسطهٔ جنگهای پی در پی که با اطریش کرد وبعلت طغیان جلال در آسیای صغیر که معروف است بشورش جلالی [1] روی بضعف گذاشته بود در این وقت شاه عباس شروع بکشور ستانی نمود (۱۰۱۰ / ۲ - ۱۶۰۱) تبریز بقوهٔ توپ پس گرفته شد « همین آلت جنگ را سابقاً ایرانیان تمسخر کرده میگفتند سزاوار و شایسته شجعان نیست » . در ۱۰۱۲ / ٤ - ۱۶۰۳ ودو سال بعد از این تاریخ سردار معروف عثمانی چغاله‌زاده‌سنان‌پاشا («سیگالا») درنزدیکی سلماس شکست خوردومجبور شدتا شهروان ودیار بکر عقب نشینی کند. در این شهر از شدت اندوه وفات یافت. در همین اوقات بغداد وشروان نیز بدست ایران افتاد اما بغداد در عهد شاه عباس چندین دفعه دست بدست گشت بمناسبت فتح ایران واسترداد این شهر از عثمانیان در سنهٔ ۱۶۲۵ میان حافظ پاشا وسلطان مراد چهارم اشعاری مبادله شده است که در ادبیات ترکی تا اندازهٔ معروفیت دارد. [2]

---

(۱) شرحی ازاحوال جلال بیدین درصحایف‌الاخبار منجم‌باشی دیده میشود (متن ترکی چاپ اسلامبول ۱۲۸۵ جلد سوم صفحهٔ ٤۷۱) در سال ۹۲۷ / ۱۵۱۹ خودش وجمعی ازپیروانش در نزدیکی سیواس مقتول شدند اما طریقه که ایجاد کرده بود تا قسمت بیشتر قرن بعد ازخودش موجودوقوی ماند. (۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف ا. ج. و. گیب جلدسوم صفحه ۲٤۸ - ۲۵۱ وبرای عین اشعار بمجلد ششم صفحه ۱۹۰ - ۱۹۱

شرحهای خستگی آوری که مورخین ایرانی از جنگهای این‌زمان داده اند

تا آنجائی که من اطلاع دارم هنوز هیچ تاریخ مسلسل و انتقادی راجع بجنگهای ایران باعثمانی و گرجستان و ازبکیه و غیره نوشته نشده است .اما برای مورخینی که زبان فارسی و ترکی بدانند مواد بسیار مهیاست . و قایع جنگی بسیاری که در تواریخ این عهد از قبیل عالم آرای عباسی مثلا موجود است قرائت کتب مزبوره را برای هر کس مشکل و خسته کننده میسازد مگر آنهائی که مخصوصاً بموضوعات جنگی علاقه‌مند باشند حتی از مد نظر تاریخ جنگی هم کتب مذکوره ضایع و فاسد هستند زیرا که در هر صفحه تفاصیل بیهوده دیده میشودو اساساً طرح و حدود فصول معلوم نیست . مطالب بسیاری که ما بدانستن تفصیل آنها مایلیم بکلی مسکوت مانده و فقط بر حسب اتفاق بطور مختصری تصادف میکنیم که در آن شمهٔ از اوضاع دینی و اجتماعی زمان بیان شده است . راجع بانتزاع جزیرهٔ هرمز واقعه در خلیج فارس از چنگ پرتغالیها که‌در مارس ۱۶۲۲ مغلوب قوای متحدهٔ ایران وانگلیس گردیدند طبعاً شروح مفصله در کتب انگلیسی آن عصرمی بینیم .

صفات‌شاه عباس و تشکیلات او

راجع بآبادی و شکوه اصفهان در عهد شاه عباس و کثرت عدهٔ سیاسیون و تجار و هیئت های اعزامی خارجی که آزادی و جوانمردی شاه نسبت بملل غیر مسلم آنها را بپایتخت ایران جلب میکرد در مقدمه اشاره شد این قسمت ومطالب شبیه بآن بتفصیل تمام در جلد اول تاریخ عالم‌آرای عباسی مسطور است. نصف این کتاب‌را مقدمه مفصلی مشتمل بر دوازده مقاله فرا گرفته‌است مقالهٔ اولی که ازهمه متصل‌تر است در ذکرپادشاهان کامگار واجداد نامدار . درنسخه خطی من قریب (۲۰۰ صفحه رافرامیگیرد) مقالات دیگر هر چند مختصر تر است و غالباً متجاوز از یکی دو صفحه نیست اما بیش‌از نخستین حاوی مطالب بدیعه و مبتکره می باشد . مثلا: در ذکر توجه‌و استغراق آنحضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که‌ازاجداد کرام میراث‌یافته ـ در اصابت رای و دانش خدا داد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است ـ در شایستگی رتبهٔ صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام ـ درعدل پیرائی و ترفیه حال عباد و امنیت طرق

که موجب آرایش بلاد است ـ در نفاذ امر وقهاری و آتش مزاجی که حکمتهای نامتهای الهی است ـ در قواعدی که در امورجهانداری و صلح نموده ـ در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفی ها وجمعیت ضدین ـ درذکر احقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن ازمتملکات ذوی الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است ـ در تعارف احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم وخصوصیات ممالك ومسالك واقالیم سبعه ـ درذکر آثار خیر وانشاء واحداث عمارات عالیه ممالك ـ در بیان معارك و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون ـ در تولد و ایام طفولیت و شمهٔ از احوال اعیان و علماء و وزراء و اطباء و خوشنویسان و نقاشان و شعراء و نواب درگاه .

سختگیری و قهاری

در مقاله ششم راجع بنفاذ امر و قهاری او اسکندرمنشی مؤلف کتاب گوید هیچ آفریده را قدرت آن نبود که لمحهٔ از اجرای احکام او غفلت کند مثلا اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد علی الفور باید فرمان مطاع را چون فرمان قضا گردن مینهاد ـ واگر در اجراء امر تهاون مینمود فرمان معکوس میشد و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می یافت و اگر پسر نیز تعلل میکرد دیگری بقتل هر دو معین می گشت . با چنین سیاستی جریان امرش باعلی درجهٔ سرعت رسیدو کس را دراجرای فرمان قضا جریان زهرهٔ تردید نبود امرای لشکررا امر داده بود که درهنگام هر

حضور اجباری در مورد سیاست

سیاستی حاضر و ناظر باشند هر حاکم و امیر را مسئول نظم طرق و شوارع ولایت خود ساخته بود . دروغ را به سختی مجازات میداد و عموماً گمان میرفت هر کس باو راست نگوید من جانب الله آگاهی خواهد یافت . اما از طرف دیگر در معاشرت با درباریان با کمال سادگی ومحبت رفتار میکرد مطالب و دعاوی حقه آنهارا مورد توجه قرارمیداد و از زلات و خطایای سهوی واتفاقی آنان غمض عین می فرمود .

شاه عباس مهربانی را با سختگیری آمیخته داشت

هر چند از مجالس بزم و باده گساری محترز و کناره گیر نبود لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع ممالك وسلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باو بدهند وتوجه کامل نسبت بتوسعهٔ اداره وقایع نگاران و جاسوسان مبذول میداشت . در لغت صاحب مهارت بود و شعررانه تنها قدر و قیمت مینهاد بلکه

گاهی خود نیز بگفتن آن مبادرت میورزید.

ازجمله بلادی که از توجهات او آبادی یافت یکی اصفهان پایتخت او بود دیگر مشهد که چنانکه گفتیم ازچنگ وحشیان ازبکیه رهائی داده و باعلی درجه احترام واعتبار رسانید. همچنین شهر اردبیل که خوابگاه نیاکانش بود وکاشان که در نزدیکی آن سدی موسوم بپند تهرود [1] تاسیس نمود و استراباد و تبریز وهمدان و ولایت مازندران که در نظر او بسیار مطبوع آمده و در آن عمارات باشکوه بنا نهاد وراه شوسه ازاستراباد باشرف ایجاد کرد. شرح این راه درتالیف بزرگ لرد کرزن راجع بایران دیده میشود. [2] اما در باب فتوحات او لشگرش از جانب شمال شرقی بمرو ونسا و ابیورد واندخود حتی بلخ رسید و ازسوی شمال غربی از نخجوان و ایروان و گنجه و تفلیس و دربند وباکو گذشت.

فتوحات او

بهیچوجه نمیتوان دراینجا ازاحوال بزرگانی که اسکندر بیك نامشان را ذکر کرده است. شرح جامعی نوشت مشار الیه بقسمی که در چند جای کتاب خود ذکر میکند در سنه ۱۰۲۵ / ۱۶۱۶ بنگارش مشغول بوده ومفصلا احوال معاصرین خودرا نوشته است اما مهمترین آنها ازاینقرارند:

خوشنویسان

ازطبقهٔ روحانیون وعلماء میرمحمد داماد وشیخ بهاءالدین عاملی

از خوشنویسان مولانا اسحق سیادوشانی - محمد حسین تبریزی ومیرمعزی کاشی - میر صدرالدین محمد وغیره. از صنعتگران و نقاشان مظفر علی - زین العابدین - صادق بیك - عبدالجبار و غیره.

شعراء

ازطبقه شعراء ضمیری - محتشم - ولی - وحشی - خواجه حسین میر حیدر معمائی - برادران طیفور وداعی - و الهی و ملك قمی - حاتم کاشانی - صبری روزبهانی - حسابی - قاضی نوراصفهانی - حالتی - هلاکی مظهری کشمیری - فروغی - طبخی - سلطان الفقراء - کاکا - شرمی - این سه نفر از اهل قزوین بوده اند.

مطربان واهل نغمه وغیره

ازجملهٔ مطربان حافظ احمد قزوینی - حافظ جلاجل باخرزی حافظ مظفر قمی - حافظ هاشم قزوینی - میرزا محمد کمانچهٔ - استاد محمد مؤمن - استاد شهسوار چهار تاری - استاد شمس

---

(۱) بصفحه ٦ - ۱۸۵ کتاب این جانب موسوم به (سالی در میان ایرانیان) رجوع شود. (۲) جلد اول صفحهٔ ۸ - ۳۷٦ و غیره.

شاه عباس بزرگ

شاه عباس ثانی

شیبورغوئی [۱] ورامینی ـ استادمعصوم کمانچهٔ استادسلطان‌محمد طنبورهٔ ـ میرزاحسین طنبورهٔ ـ استادسلطان‌محمد چنگی ـ دیگر از جمله قصه‌خوانان و شهنامه‌سرایان حیدر و محمد خرسند وفتحی دو نفر اخیرالذکر برادر واز اهل اصفهان بوده اند . چون آوازهٔ این طبقه که عبارت بود از مطربان و اهل نغمه خیلی بی دوام است من در اینجا به تفصیل اسمشان را نقل نمودم تا معلوم باشد که در آن عهد چه قسمی از صنعت موسیقی طرف توجه عامه بوده است :

از اینکه شاه عباس سزاوار لقب « بزرگ» بوده حرفی نیست مورخین اروپائی مانند سرجان ملکم [۲] هرچند خشونت ها و سختگیریهای اورا عذری موجه نیاورده اند ولی اغماض کرده واز انظار پوشیده اند .

لکه‌هائی که بردامن سلطنت او افتاده‌است

اما کشتن پسر ارشد خود صفی میرزا و کور نمودن برادر دیگر موسوم بخدا بنده میرزا وسوانح دلخراشی که متعاقب آن قضیه پیش آمد . [۳] صفحهٔ سیاهی در جریدهٔ پرافتخار پادشاهی او قرار میدهد . وفات شاه عباس دراوائل سنه ۱۶۲۹ واقع شد پس از وی نوه‌اش سام میرزا برتخت ایران نشست و نام پدر ناکام‌را عاریه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید .

روایتی است معروف در میان مسلمانان [٤] که سلیمان وفات یافت درحالتیکه برعصای خود تکیه کرده بود . طایفه جن که بحکم او در بنای معبد کار میکردند از رحلتش اطلاع حاصل نکردند مگر پس از یکسال که کرم عصارا خورد و جسد سلیمان برزمین افتاد . این افسانه درست برسلطنت صفویه در قرن بعد از شاه عباس منطبق میشود . عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم ایران را قرین امن و امان و آبادی کرد بطوریکه تاقریب یکصد سال بعد اخلاف خود را باوجود هر بی لیاقتی و ضعفی که داشتند از اضمحلال نگاهداشت .

جانشینان شاه عباس اول

از این تاریخ تا زمانیکه هجوم افغان ها در سنه ۱۷۲۲ آن خاندان را برانداخت چهار نفر از اخلاف شاه عباس برتخت نشستند اسامی آنها بقرار ذیل است نوه‌اش شاه صفی که در

---

(۱) در عالم آرای عباسی صفحه ۱۳۵ جلد اول چاپ طهران شمسی شتر غوهی قید شده است (مترجم) . (۲) تاریخ ایران (چاپ ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۶-۵۵۵
(۳) رجوع بتفسیر قرآن مجید ۳٤ - « ۱۳ » . (٤) ایضاً صفحه ۵ - ۵۶۰

فوق گفته شد «۱۶۲۹-۱۶۴۲» نبیره‌اش شاه‌عباس ثانی «۱۶۴۲ - ۱۶۶۶» و نتیجه‌اش صفی که بعدها بنام شاه‌سلیمان دوباره تاجگذاری کرد «۱۶۶۶-۱۶۹۴» دیگر شاه حسین «۱۶۹۴ - ۱۷۲۲»

شاه‌صفی «۱۶۲۹-۱۶۴۲» که ظالمی خون آشام بوده‌است

کروسینسکی [1] راجع بشاه صفی میگوید : « بطور تحقیق در ایران دورهٔ باین خون‌آلودی و بی شفقتی هرگز نبوده است » ودر وصف آن گوید « که یك سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی بود » . اما هانوی [2] مینویسد شاه بقدری کم درامور دولتی مداخله میکرد که ایرانیان بزحمت میتوانستند بفهمند شاهی دارند . اگر نه این بود که غالب اوقات احکام وحشیانه ازجانب او صادر میگشت و دامن سلطنت را بخون بیگناهان آلوده میساخت . » و نیز مینویسد « ازروی کمال دیوانگی قندهار و بابل (بغداد) را که دوشهر معظم سرحدی او بودند از دست داد »

شاه‌عباس « ثانی ۱۶۴۲-۱۶۶۶ » خوب پادشاهی بود اگر در شراب افراط نمیکرد

امارا جع بشاه عباس ثانی بنابرقول (کروسینسکی [3] « پس از شاه اسمعیل اول و عباس کبیر ایران چنین پادشاهی از خاندان صفویه بخود ندیده است »هر چند مثل پدر واجدادش « خیلی در شراب افراط میکرد . و چند رفتار بیرحمانه نمود و شبگردیهائی کرد که حقاً قابل ملامت و سرزنش بود اما فی الحقیقه خود را لایق تاجی که برسر داشت معرفی کرد . » ژزویت مذکور گوید : « هرقدر در کار سلطنت پیش میرفت رعایا وملازمان بیشتر اورا میخواستند وهمسایگان بیشتر ازاومیترسیدند، عدالت را دوست داشت و بر حکام و عمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده بمردم ستم وارد میآوردند بهیچوجه ابقا نمینمود . چندین فقره ازاین اعمال درسفر نامهٔ تاورنیه دیده میشود .شاه عباس ثانی روحی نجیب‌وبزرگ داشت نسبت بخارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد

---

(۱) صفحه ٤٤ از ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) . (۲) انقلاب ایران (لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۲۰ (۳) صفحهٔ ۸ - ۵۷ از کتاب مذکور (٤) صفحه ٤۹ از کتاب مذکور

که ازنظر مذهبی بآنان صدمه وارد آید ومیگفت « هیچکس جز خدا صاحب وجدان و عقیدهٔ آنان نیست من فقط برجسم و ظاهر آنان حاکم هستم وتمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند پیرو هر مذهبی میخواهند باشند شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت ازعدل وداد خود بهره‌مند سازد » بالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسلهٔ صفویه بود زیرا که شاه سلیمان بنا بر قول کـروسینسکی [1] صفات حمیدهٔ پدرش عباس ثانی‌را بمیراث نبرد واخلاقی پست داشت اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه و وحشیگری هائی است که بیان یکی ازهزار آنها برشخص گران میآید . وقتی که در حال مستی یا غضب بود هیچکس ازمجاورینش بر جان ومال خود ایمنی نداشت . دست ها پاها بینی ها و گوشها برید چشمها بیرون آورد و زندگانیها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت . شخصی که در ابتدای مجلس طرب بیش از همهٔ حضار طرف توجه او بود درانجام‌مجلس بزم بقربانـگاه میرفت . این حالتی است که سرجان شاردن نقل میکند ومشارالیه دربعضی ازمحافل مزبوره خود برأی العین آن وقایع‌را دیده است . اشخاصی که بحضور میرفتند چنان خودرا در خطر میدیدند که یکی از بزرگان درگـاه میگفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم‌چنددفعه توجه کردم آیا سرم روی شانهایم قراردارد یانه . اززمان پادشاهی این شخص ایران روی بضعف و انحطاط نهاد خیالات او بقدری از افکار پادشاهان دور بود که چون از خطر عثمانیان اورا مطلع ساختند و گفتند اگر ازحالا در تدارك لشگر نیفتاده وخودرا برای مقابله حاضر نکنید عثمانیان چون ازکار مصالحه باعیسویان فارغ شدند بربهترین ولایات ایران حمله خواهند آورد . شاه درجواب گفت:اگر اصفهان را برای ما بگذارند مارا باکی نیست . »

شاه سلطان حسین متعصب بی حال (جلوس ۱۶۹۴ خلع ۱۷۲۲ — قتل ۱۷۲۹)

شاه‌حسین آخرین پادشاه صفویه بود (زیرا کـه‌دو شاهزاده که پس از او نام پادشاهی داشتند یعنی طهماسب ثانی و عباس ثالث بازیچه ودست نشاندهٔ نادرشاه بودند) این‌سلطان اخلاقاً خیلی بااسلاف خودتفاوت داشت‌زیرا که‌از کثرت ترحم حتی درحین لزوم‌هم ملایمترین سطوت وسیاستی رانشان نمیداد »[2] روزی که برحسب اتفاق باطپانچه‌مرغابی رامجروح کرد«خودش بقدری متوحش شد که لوئی فی الحقیقه مرتکب جنایتی گردیده و عبارتی را که معمولا در

(۱) صفحه ۸ - ۵۷ از کتاب مذکور (۲) کروسینسکی ص ۱۰۵ - ۱۰۸

ایران هنگام ریختن خون انسان میگویند بر زبان رانده و گفت «قاناواولدم» یعنی آلوده بخون شدم وغالباً فرمان میداد که دویست تومان بعنوان کفارهٔ عملی که بنظرش گناه عظیم می‌آمد بفقراء بدهند. این پادشاه حالت طلبگی داشت واز فقه بی‌اطلاع نبود بی اندازه در تحت نفوذ ملا ها واقع میگشت و در انجام مراسم دینی وتلاوت قرآن جدی بلیغ داشت بحدی که برای خود القب [ملا] یا «پارسن حسین» [1] تحصیل کرده بود. هر چند بدواً در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت امـا بعد ها باصرار ما در بزرگ‌وابرام ندمای شرابخوار و خواجه‌سرایان جاه طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان دروی تأثیر نمود کـه : « بهیچوجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل‌راباختیار ند ما وخواجگان-خود وامیگذاشت که هرطور میل دارند امور مملکت را حل وعقد نمایند. آنان نیز باکمال خـود سری رفتار میکردند زیرا که بخوبی می دانستند شاهی کـه ضعیفانه رشتهٔ امور را بالتمام از دست داده وحتی عرایض داد خـواهان را هم بازنکرده برای رسیدگی بدربار یان خود تسلیم کند بهیچوجه بیمی ازجانب او نبایدداشت- » [2]

در این تألیف که قبل از هر چیز باید از ادبیات فارسی سخن راند و بعد از آن بتاریخ ایران پرداخت آنهم خیلی باختصار مگر در مواردیکه مربوط بتغییرات اساسیه‌قطعیه‌درروحیات ملیه باشد طبعاً دخول درتفصیل اوضاع دورهٔ اخیر سلطنت صفویه لزومی نخواهد داشت خاصه در صورتیکه چندین تألیف مهم وعالی راجع بانحطـاط وزوال این سلسلهٔ جلیله ودر موضوع احوال ایران در آن عصردر دسترس خوانندگان انگلیسی هست از تآلیف مزبوره کتب ذیل را نام می‌بریم :

ادام الیاریوس منشی سفیری که از جانب فردریك دوك هلستین بروسیه وایران آمد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ تـا فوریه ۱۶۳۸ در ایران بود. سفرنامه وسیاحتنامهٔ او کـه بزبان لاتینی نوشته شده اول بفرانسه سپس توسط جان دیویس بانگلیسی ترجمه گردید. نسخهٔ انگلیسی که در سنهٔ ۱۶۶۹ منتشر شده در دست اینجانب است.

بهترین شرحی که معاصرین راجع باین دوره نوشته‌اند

الیاریوس یا به تلفظ اصلی اسم او الشلاگر شخصی بصیر و دقیق بوده و ظاهراً اطلاع کامل از ترکی و فارسی داشته است وکتابش یکی از بهترین مدارکی‌است برای تاریخ ایران

(۱) الیاریوس (۱۶۳۶ — ۱۶۳۸)

(۱) ایضا ص ۷۱ «Porson Hossein» (۲) کروسینسکی صفحه ۷۶

در قرن هیفدهم میلادی .

(۲) پررافائل دومانس (۱٦٤٤ - ۱٦۹٦)

پررافائل دومانس رئیس مرسلین کاپوشن مقیم اصفهان در سنهٔ ۱٦۱۳ متولد شده ودر ۱٦٤٤ بایران آمده در ۱٦۹٦ بدرود زندگانی گفت کتاب او که موسوم است به (حالت ایران در ۱٦٦۰) که مسیو شفر آنرا دانشمندانه طبع ونشر نموده است (۱۸۸۰ پاریس) شرح گرانبهائی از تشکیلات ایران در دورهٔ که کمی بعد از اولیاریوس است میدهد اما بیانات او مثل عبارات اولیاریوس زنده و با آب ورنگ نیست .

(۳) شاردن (۱٦٦٤ — ۱٦۷۷)

شوالیه شاردن در ۱٦٤۳ متولد شده دو مرتبه بایران مسافرت کرده هر بار شش سال توقف نمود (۷۰ - ۱٦٦٤ و ۱٦۷۷) ودر سنهٔ ۱٦۸۱ در لندن اقامت گزیده بتاریخ ۱۷۱۳ در آن شهر وداع زندگانی گفت . از سیاحتنامهٔ ایران شاردن من یك نسخه را که لان گلس استاد دانشمند در (۱۸۱۱ پاریس) در ۱۰ مجلد منتشر ساخته است در دست داشته ام در صفحات ۲٤٤ - ۱۵۱ جلددهم تحت عنوان ملاحظات تاریخی ایران از قدیمترین ازمنه تا زمان حاضر شرح حیرت انگیزی دیده میشود که ناشر کتاب اضافه نموده وتاریخ ایران را تا عهد فتحعلیشاه خلاصه نموده است .

(٤) شیخ علی حزین (۱٦۹۲ - ۱۷۷۹)

شیخ علی [۱] حزین که نسب خود را بشیخ زاهد گیلانی معروف مرشد شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه میرساند در سال ۱٦۹۲ در اصفهان متولد شد وپس از صرف قسمت اعظم عمر در اینشهر در سال ۱۷۳٤ بهندوستان رفت ودیگر بر نگشت ، کتاب خودرا در ۱۷٤۱ تألیف نمود در سنه ۱۷۷۹ پس ازعمری دراز در بنارس وفات یافت . متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب اودرسنه ۱۸۳۰ـ۱ توسط ف . ث . بلفور Belfour منتشر گردید . هر چند شیخ مشار الیه خود نیز در واقعهٔ هائلهٔ که درسال ۱۷۲۲ براصفهان واردشد حضور داشته است اما شرحی که از محاصرهٔ این شهر بدست افغانها ورنج ومحنت اهالی میدهد خیلی از تحریرات کرسینسکی وسایر مشاهده کنندگان اروپائی کمرنگ تر وبی تاثیر تراست . اما ازطرف دیگر ترجمهٔ احوال امراء واعیان

(۱) شیخ محمدعلی حزین (مترجم)

و علماء و شعراء معاصرین قیمت خاصی بر کتاب او میگذارد .

(٥) کروسینسکی (۱۷۲۷-۱۷۰۰)

فاطر کروسینسکی که هیجده الی بیست سال قبل از سنه ۱۷۲۲ رئیس ژزویت های اصفهان بوده کتاب بسیار خوبی بنام «تاریخ انقلاب ایران» در باب سلسلهٔ صفویه از آغاز تا سنهٔ ۱۷۲۷ تألیف و وقایع حمله افغانها را بتفصیل تمام ذکر کرده است .

(٦) هانـــوی ۱۷٤۳ — ۱۷۵۰

جونانس هانوی که در سالهای ٤-۱۷٤۳ در ایران بوددو جلد کتاب باسم : **شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی بحرخزربانضمام یك سفر نامه** درسنه ۱۷۵۳ تألیف ومنتشر نمود بعد ها دوجلددیگر ضمیمهٔ آن کرد بعنوان **انقلاب ایران** جلد اول مشتمل بر **ذکر وقایع عهد شاه سلطان‌حسین وحملهٔ افغانهاوسلطنت سلطان میرمحمود و جانشین او اشرف** جلد دوم در تاریخ غاصب **معروف نادر قلی از سال تولد** ۱٦۸۷ **تاروز وفات**۱۷٤۷ **بانضمام بعضی‌وقایع ایام قائم مقام‌بدبخت‌اوعادلشاه** در قسمت اول تاریخش هانوی مطالب بسیار از کروسینسکی **اخذ** نموده اما راجع بدورهٔ اخیر از سنه ۱۷۲۷ - ۱۷۵۰ و در تمام تاریخ نادرشاه کتاب او مأخذ مستقل و معتبری‌است مضافاً باینکه سبك تحریرش در سر تا سر کتاب زنده و برای مطالعه مطبوع است .

دورهٔ اخیر سلطنت صفویه‌مورخین ایرانی رابنگارش تشویق نمیکرد

فقط معدودی از سیاحان و نویسندگان هستند که تالیفاتشان قسمتی از عهد مزبور را روشن میکند . آنها را بتفصیل ذکر کردم از آنرو که منحصراً طرف رجوع من بوده اند اما اگر کسی بخواهد صورتی از کلیهٔ آنها ببیندواستفادهٔ کامل ببرد لازم میآید که بمقدمهٔ مسیو شفر بر کتاب پررافائل دومانس رجوع نماید که شرح آن در فوق گذشت تواریخ اروپائی دراین باب بنابر قول وادله سرجان ملکم[1] خیلی از کتب مورخان فارسی زبان مفیدتر وروشنی بخش تر ندوچنانکه مشارالیه گوید برای آنها «بزحمت میتوان عهدی باین نامساعدی و نامناسبی فرض کرد. مدتی قریب یکقرن گذشت بدون اینکه واقعهٔ سیاسی عظیمی واقع‌شود و حتی امن وآسایش فوق العاده که حکمفرمابود برای ایران فائده حاصل نمی نمود. راست است که شاهزادگان —

(۱) تاریخ ایران «لندن ۱۸۱۵» جلد اول صفحه ٥٦۸ — ٥۷۰

نجبا ـ وامرای بزرگ این سلطنت ازخطر جنگ داخلی وجدال خارجی فارغ بودند؛ اما جان و مالشان بازیچه عدهٔ سلاطین ضعیف و بیرحم وفاسق بود ، طبقات دانیه کمتر از درجات عالیه بخطر دچار میشدند اما روزبروز خوی جنگجویانه وطبع سلحشورانه را از دست میدادند و آنچه در پرتو صلح و امنیت مملکت جمع آوردند روزی که دیگر نتوانستند از مملکت دفاع نمایند قدر وقیمت خود را بکلی ازدست داد. می توان گفت ملت روی اساس شهرتی که سابقاً تحصیل کرده بود وجود خودرا حفظ میکرد تا روزیکه آنچه حاصل نموده بود از دستش رفت و در اثر توسعهٔ ملایم اما محقق یك انحطاط فسادآلودی، نتوانست مختصر جنبشی بخود داده و فقر و فلاکت وخرابی را که در نتیجه حمله معدودی افغان بر او نزول کرده بود، دفع و رفع نماید. فتح افغان‌ها چنان ایران‌را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم از اینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی آور وحوادث دردناك آن عهدخودداری کرده باشند».

شیخ علی حزین [1] نیز کاملاهمین نظر را اظهار میکند. «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیویه در ممالك بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین الکمال [2] بود پادشاه و امرای غافل وسپاه آسایش طلب را که قریب بیکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطر نمیگذشت [3] تا اینکه محمود [4] مذکور با لشکر موفور بممالك کرمان و یزد رسید وغارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد و این در اوائل سال اربع و ثلاثین و مائة بعد الالف بود»

جنانس هانوی [5] نیز بهمین طریق قضیه را نقل می نماید «ایران هیچوقت بیش از ابتدای این قرن (قرن هیجدهم) از آسایش کامل بهره‌مند نبود. معاهداتی که با همسایگان بسته بود بخوبی رعایت میشد و ازهرحملهٔ خارجی او را محفوظ میداشت و باوجود سست حالی و توانگری اهالی که نتیجهٔ طبیعیهٔ امنیت ممتداست، باز هم بیم خطری از طرف اهالی خود مملکت نمیرفت. این مملکتی که در عهود

---

(۱) صفحهٔ ۱۰۶ از چاپ بلفور وصفحهٔ ۱۱۶ از ترجمه مشار الیه (۲) چشم بدزا عربها عین الکمال میگویندزیرا که هرچه درنوع خود بکمال رسید آماج تیر آن خواهد گشت . (۳) مقصود فتح قندهار وطغیان افغانها در تحت ریاست میرویس است . (٤) پسروجانشین میرویس. (٥) انقلاب ایران جلد اول صفحه ۲۲

سالفه بآنهمه انقلابات دچار شده بود دراین عصر بر حسب ظاهر چنان اساس امنیت وصلاحش استقرارو استحکام داشت که خبر شکست یافتنش تمام عالم را متحیر ساخت مسبب و فاعل اینواقعه عظیمه‌قومی بود که حتی امرای خودش هم از حالش اطلاع نداشتندو امروزفقط بواسطهٔ شهرت ملتی که‌تحت انقیاد خود در آورده‌اند معروفیت حاصل کرده اند این قوم را ۰۰۰۰۰ باسم و عنوان عمومی افاغنه میشناسند .[۱]»

عیوب سیاست شاه عباس

سابقاً گفتیم که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دوراندیشانه بود اما در این‌جا لازم است گفتار سابق را تفسیر نمائیم .هر چند شاه عباس بر قدرت سلطنت بسیار افزود لیکن بالاخره این امر بضعف ملت و پستی اخلاق حکام آن منجر گردید . پادشاهان سابق از قوم وخویشان جاه طلب خود و رؤسای طوایف مقتدر و شهر نشینان گردنکش جمعی در رکاب داشتند و شاه عباس بجای تمام این ها شخص‌خود را تنها معالج معرفی کرد . در عوض اینکه اولاد خود را بمقامات عالیه اداری رسانیده ودرجنگ شرکت بدهد شاه عباس یا آنها را از حلیهٔ بصر محروم ساخت و کشت یادر چهار دیوار حرم محصور کرد در این مکان هم چنانکه کرونسکی [۲] می نویسدروزگاررا بزحمت و ریاضت وجوع میگذرانیدند و از لذائذ وتجملات پادشاهی بی بهره‌مانده وتربیتی بسیار ناقص یافته.تحت نفوذخواجه سرایان در می آمدند و بالاخره‌همین خواجگان در مملکت‌صاحب اولین‌درجهٔاقتدار گردیدند . پیش ازاین اشاره کردیم که چگونه نجبا و بزرگان و رؤسای طوایف را از میان بر داشت و به تشکیل شاهسون‌پرداخت تا برای هفت قبیله که سابقاً حامی اجداد او بودند معارضی تهیه شود . نکتهٔ عجیب دیگر که دلالت دارد بر اینکه شاه عباس کاملا اصل « تجزیه کن تا حکمفرما شوی » را مراعات میکرده این است که عمداً در تمام شهرهای بزرگ دودسته ترتیب داد که علی‌الظاهر و بطور مصنوعی بایکدیگر بنای ضدیت گذارند.

---

(۱) اما مورخین عرب از جمله ابن‌الاثیر در چندجا اسم افغانها را می‌برد که نخستین آن‌درذکر وقایع سال۳۶۶/۷-۹۷۶ است . در اواسط قرن چهاردهم میلادی خیلی در جنوب شرقی ایران خود سرانه رفتار میکردند رجوع شود بترجمهٔاختصاری من از تاریخ گزیده (سلسلهٔ انتشارات گیب XIV۲) صفحه۱۶۱ ومابعد . (۲) صفحه ۷۰ - ۶۵

کروسینسکی[1] هم آنهارا بلنگ وفلنگ می نویسد . این دوحزب هرچند وقت یکبار بایکدیگر مشغول جدال میشدند تا اینکه بنابر قول کروسینسکی «چنان باهم مخالف و بخون هم تشنه باشند که اهالی ولایات مختلفه همواره سلاح در کف بایکدیگر مشغول شوند و تنفر وخصومت را دورتر از ولایت خود نبرند » باز مشارالیه می نویسد(ص۹۲)« هرچند سلاحی نداشتند زیرا که تصور نمیشد جز چوب و سنگ اسلحه بکار ببرند، اما گاهی بقدری آتش قتال بالا میگرفت و خونریزی بپایهٔ میرسید که شاه مجبور میشد لشگریان را باتیغ کشیده بمیانه بیاندازد وآنها را از هم دور سازد ولی گاهی باوجود این طرز مداخله باز هم جدا کردن مقاتلین مشکل می نمود چنانکه در اصفهان بسال ۱۷۱۴ لازم شد سیصد نفر در عرصهٔ جدال عرضهٔ شمشیر آبدار کنند تاآتش جنگ فرونشیند و مبارزان از هم جدا شوند »

غلبهٔ ملاها که فردا کمال آنها ملا محمدباقر مجلسی بوده است

درعهد « ملا حسین » آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت وبد بخت بود علاوه برخواجه سرایان یك طبقهٔ دیگر نیز نشوو نما یافت و قوی شد اقتدار ونفوذ این طبقه چندان برای عالم روحانی یامصالح ملی نافع نبود این طبقه عبارت بود ازعلمای روحانی بزرگ که ملامحمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخص مهیب و هول انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت . بعدها بتفصیل ازاحوال اوخواهیم نگاشت . مریدان ومعتقدان[2] او گویند پس از فوتش (سنه ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹)[3] بقلیل مدتی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ بآن درجه از سختی و تیرگی رسید و اظهار میدارند که فقدان چنان شخص بزرگواری ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوهٔ انتقاد دارند آن پیش آمدها را تا درجهٔ مربوط بسختگیری ها و آزادی کشی های او و همکارانش خواهند دانست .

---

(۱) صفحه ۹۱ هانوی «جلد سوم صفحهٔ ۳۲ و صفحهٔ ۳۳» آنها را پلوك و فلوك می نامد و مدتی بعد آنها را حیدری و نعمتی می خواندند . (۲) مثلا قصص العلماء صفحهٔ ۲۱۶ از چاپ سنگی ۱۳۰۶/۹-۱۸۸۸ . (۳) کلمات «غم وحزن» ماده تاریخ وفات اوست .

فصل چهارم

خلاصهٔ تاریخ ایران در دو قرن اخیر (۱۷۲۲ – ۱۹۲۲ م)

پس از تردید بسیار وامتحانات بیشمار بالاخره مصمم‌شدم که گزارش دوقرن از تاریخ ایران را در یك فصل جای بدهم . اگر این تألیف یك تاریخ سیاسی از ایران بود البتهٔ این اقدام بی‌تناسب می شد . زیرا که این مدت‌طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است : حملهٔ افغان وخرابی‌های آنها ـ ظهور برق‌وار و افول ناگهانی آن فاتح حیرت انگیزی که نادر شاه نام داشته ـ طلوع کریمخان زند که در میانه یك عالم اغتشاش و بدبختی وفقر قد برافراشت واورا عموماً از بهترین حکمرانان ایران میدانند ـ پیدایش جانشین او لطف علیخان که جوانی ظریف وزیبا وناکام بود ـ استقرار دولت قاجاریه در خلال این احوال ـ از جملهٔ حوادث مهمهٔ دیگر دو واقعهٔ قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود : ظهور ونشو ونمای مذهب بابیه تا سال ۱۸٤٤ وانقلاب سیاسی ۱۹۰٦ . این دو واقعه در حیات عقلانی وتوسعهٔ ادبیات ایران عمقاً تغییری حادث نموده وهریك از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل وبزرگ بشود و در یك فصل گنجایش نخواهد یافت . این کتاب نه از لحاظ سیاست بلکه از نظر ادبیات نگارش یافته‌است وتاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپائی حتی دانشمندترین آنان در جزء ذخایر اطلاعات خود شمهٔ از تاریخ مشرق‌را نیز محفوظ میداشتند شایستهٔ آن بود که این مختصر تاریخ هم حذف گردد . از این جهت لازم است راجع بادوار انتقال یا اعصاری که علم و فضل در ذروه ترقی بود بیشتر شرح و بسط داد تا نسبت باوقانیکه میان عقاید یا افکار متضاد یاطبایع جاه طلب جدال و رقابت بیفایده بر پای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعهٔ ماست از جنس قسمت دوم محسوب میشود . در این عصر زبان ادبی (که بطور تحقیق در قرن ۱٤ میلادی صورت ثابتی یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگر نه بواسطهٔ حسن عدیم النظیر او بود میتوانستیم بگوئیم دیروز ساخته شده است) تغییر مهمی نکرد . تا اواسط قرن نوزدهم معدودی از اشکال جدیده شعری و شیوه‌های

ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که جنون تشیع عهد صفویه را تغییری بدهد تاهنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸٤٤ . اما تأثیر واهمیت آن مذهب باز ازلحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰٦ بود . بعلاوه تفصیل هجوم افغانها و طلوع نادر شاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است . واسم بعضی از کتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد محاسن آنها بقدری است که امروز بزحمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد وهر گاه بخواهیم مختصر بیان کرده و بقالب این تألیف در آوریم ضایع وناقص خواهند گردید . از این رو بهتر دانستم که در این فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دوقرن اخیرا کتفا نمایم .

هجوم افغانها ۱۷۲۲ ـ ۱۷۳۰ م

اخلاق افغانها

بر خلاف اعراب ومغولهاوتاتارها وترکها که ایران را مقهور بیگانگان میساختند ، افغانها هرچند از جنبهٔ مادی با ایرانیان اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی واز خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند در سر تا سر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است جیمس دارمستتر ملاحظه کرد که در لهجهٔ معمولی آنها موسوم به پشتو اصول وبقایای زبان اوستائی کتاب مقدس زردشتیان موجود است . ازایرانیان جسورتر وجنگجوی تر و خشن ترند وکمتر از ایرانیان هنرمندی وتربیت دارند . سنی معتصب هستندوهمین صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید و بواسطهٔ همین تعصب بود که افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنگ مذهبی بپوشانند .

شرح اغتشاش قندهار

قندهار که در میانه سلاطین صفویه وپادشاهان مغولی هندوستان همواره علت نزاع بود در سنهٔ ۱۷۰۷ دولت ایران در آن تصرف داشت وحکومت آنجا را بیکنفر گرجی موسوم بگرگین خان محول نموده بود که بطرزی بسیار مستبدانه حکمفرمائی میکرد . میرویس یکی از رؤسای افغانی که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان محبوس دولتی باصفهان تبعید گردید . مشارالیه در این شهر علی الظاهر آزادی تام داشته ودر دربار شاه حسین بیمانع پذیرفته میشده

است . وچون فراست ودقت نظر کامل وقوهٔ دسیسه کاری بسیارداشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری را که رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کمال وضوح شناخته وتشخیص دادو با مهارت وزرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر وحاکم ایرانی در معرض خطر آن واقع بود، دامن زدن گرفت این سوء ظن البته نسبت بیك نفر عیسوی واز نجبای گرجستان زودتر وآسان تر از هر کس ممکن بود شعله‌ور گردد هر چند هم ظاهراً وعملاً هیچ دلیلی برای عصیان و خیانت او در دست نباشدخاصه‌اگر در حق او بگویند که فلان بیشتر مایل بتجدید حیات ملت خوداست تاسعادت وقوت ایران!

میرویس در مکه

بعداز آنکه میرویس این تخم بدگمانی راکاشت وکاملا مورد توجه دربار ایران شد، رخصت یافت که به‌حج برود . در ایام توقف مکه‌برای پیشرفت مقصود خود باقدام مهم دیگری مبادرت ورزید وازعلمای بزرگ استفتا کرد که آیارعایای سنی مذهبی که تحت سلطهٔ پادشاه رافضی (شیعه) باشندمجبورباطاعت اوهستند یادرهنگام فرصت مختارند باوی مقاومت کرده‌اگرلازم باشد بزورشمشیرازخوددفاع نمایند. فتوای علماء مطابق شق ثانی وموافق منظوراو بودمیرویس آن‌را باخود باصفهان وازآنجا بقندهار برد زیرا که‌درسال ۱۷۰۹ دولت باواجازه داد که بمحل خود بر گردد ودر حق او بگرگین خان توصیهٔ کامل نمود . اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فسادی کرد وهنگامیکه عدهٔ کثیری از قشون ساخلو ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میرویس و همراهانش وقت را غنیمت دانسته ودر موقعیکه بقیه لشگر از قلعه خارج بود حمله آورد وخود گرگین خان و بسیاری از لشگریان را مقتول نمودوشهر رامتصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میرویس خیلی‌مفید واقع شد و بواسطهٔ آن‌تردید و ندامت وجدانی پیروان ضعیف القلب خود را که بدواً در تمرد وعصیان نسبت بحکومت ایران تعلل کرده بودند برطرف ساخته بلکه‌آنها را با هموطنان پرهیجان دیگر خود متحد کرد تااو را بشاهی قندهار وسرداری لشکر ملی انتخاب نمودند .[1]

ظفر یافتن عاصیان

دولت ایران بعد از آنکه چند بار باکمال کمدلی اقداماتی برای غلبهٔ بر شهر و یاغیان حصاری نمود ، خسرو خان

(۱) کرونسکی صفحه ۷۲

برادرزادهٔ گرگین خان مقتول را با ۳۰٫۰۰۰ نفر بتسخیر قندهار فرستاد هرچند در بدو امر غلبه نصیب شد وافغانها شرایطی برای تسلیم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسروخان بهیچوجه قبول ننمود وعاصیان مجبور شدند با نومیدی تمام مجدداً جد وجهدی کنند نتیجه این شد که سرداراردو بدرودزندگانی گفت ولشگر ایران بطور قطع شکست خورد واز تمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفر رهائی یافت . دوسال بعد یك لشگر دیگر بسرداری رستم خان ازایران آمد وهمچنین مغلوب یاغیان گردید وتمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان در آمد .

میر محمود پسر میرویس جانشین پدر میشود

میرویس که بطریق مذکور در ظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را ممهد ساخت در ۱۷۱۵ وداع زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبدالله ریاست یافت وچون بنا برشرایطی سلطنت ایرانیان راپذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میرویس او را کشته بلافاصله خود را پادشاه خواند.

شورشهای دیگر بر ضد دولت ایران

چون باین ترتیب ضعف دولت ایران از پرده بیرون افتاد دیگران نیز بافغانهای قندهار تأسی نمودند . از جمله افغانهای ابدالی هرات وازبکهای ماوراء النهر و کردها ولگزی هاو اعراب بحرین شوریدندهرچند صفی قلی خان با ۳۰٫۰۰۰ نفر موفق شد که ۱۲٫۰۰۰ ازبك را در هم شکند لیکن بلافاصله بدست افغانهای ابدالی مغلوب گردید .

تصرف افغان ها کرمان را

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحمله نمود از صحرای سیستان گذشته کرمان را تصرف کرد اما چهار ماه بعد لطفعلی خان سردار ایرانی اورا از آنجا بیرون راند وخود بشیراز رفته به تنظیم « لشگری که سالها مانند آن در ایران دیده نشده بود » همت گماشت . میخواست افغانها را درهم شکسته مجدداً قندهار را مسخر کند بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی از دسایس درباری که با شتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید وچون محبوسان باصفهانش بردند . وسپاهی که مشارالیه باین زودی وبا این دقت جمع ومنظم کرده بود پراکنده شد و بهمان نسبت افغانهاجانی تازه گرفتند . فتح وغارت شماخی بتوسط لکزیها وظهور علائم عجیب وغریب درآسمان بیش ازپیش موجب رعب ایرانیان گردید وحکم عمومی

شاه حسین برای توبه واستغفار وانابه، نتیجه اش فقط این شد که بر ضعف قلب و ترس عامه افزود.

اتحاد زردشتیان وافغانها

سنهٔ مشئومهٔ ۱۷۲۲ بامحاصرهٔ ثانویه وفتح کرمان بدست میرمحمود شروع شد. واقعهٔ معتنابهی که مربوط باین قضیه می شود این است که عدهٔ از زردشتیان با میرمحمود همراه و متحد شدند این ها [۱] بقایای معدودهٔ ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین زردشت پایدارند و بیشتر در یزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند. چرا این قوم غیر مسلم با مسلمانان خارجی متحد شده و باهموطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند؟ مشکل است جز این جوابی مقنع پیدا کرد که تعصب و سختگیری ملاهای شیعه موجب گردید که قوم مزبور باین اقدام فوق العاده مبادرت بنمایند. اگرحقیقت داشته باشد عجیبتر اینست که بنا برقول هانوی از بهترین سرداران میرمحمود یکنفر زردشتی بود که هرچند نصرالله نام داشت. واین از اسامی مسلمانان است، لیکن برحسب بیانات مؤلف مذکور: [۲]

« از پرستندگان آتش بود زیرا که سلطان دو نفر هیربد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش شعلهٔ مقدس را افروخته نگاهدارند »

پیشرفت افغانها بجانب اصفهان

میر محمود از کرمان راه یزد را پیش گرفت ولی شهر مزبور رانتوانست بحمله مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان راند و مستهزآنه ۱۵/۰۰۰ [۳] تومانی را که بعنوان پیشکش و بشرط مراجعت بوی تقدیم نمودند رد کرد و عاقبت گلون آباد را که در سه فرسخی پایتخت صفویه واقع است لشگر گاه ساخت پس از مباحثات و عرض عقاید مختلفه بالاخره سپاه ایران ازاصفهان بیرون آمد در ۷ مارچ وروز بعد بالشگر افغان مقابل شد و بیشتر بعلت خیانت والی عربستان شکست فاحشی براو وارد گردید.

جنك گلون آباد ۸ مارچ ۱۷۲۲

جنك گلون آباد که در یکشنبهٔ ۸ مارچ ۱۷۲۲ در میان ایرانیان و افغانان واقع شد چنان کار سلسلهٔ صفویه را از روی قطع خاتمه داد که حرب قادسیه در ۶۳۵ میلادی کار ساسانیان را

---

(۱) انقلاب ایران تألیف هانوی جلد اول صفحهٔ ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنا برحساب هانوی درآنوقت معادل مبلغ ۳۵،۵۰۰ لیره بوده است (صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور)

و جدال لشگر خلیفه با سپاه مغول درخارج بغداد بسال ۱۲۵۸ مسیحی کار دولت عباسی را بانجام رسانید . درمیان این سه‌جنگ یك‌نقطهٔ شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت وجلال مدافعین وحقارت و ضعف ظاهری مهاجمین است .

یك مقایسهٔ عجیب

مشابهت میان جنگ قادسیه و حرب بغداد در یك صفحه از کتاب الفخری مذکور است [۱] و شرح ذیل که از قلم هانوی تراوش یافته [۲] هرگاه با آن مطابقه شود بسیار جالب توجه خواهد بود :

« آفتاب تازه در افق ظاهر شده بود که دو لشگر بادقتی که از خواص این موقع دهشت انگیز است بنظارهٔ یکدیگر ایستادند . سپاه ایران با درخشان ترین زیورهای درباری خود درامزین‌ساخته ازشهر بیرون‌آمد چنانکه گوئی بنمایشی یابجشنی میرود نه بمیدان قتال . گرانبهائی و رنگارنگی سلاح ولباس وزیبائی اسبان و طلا و جواهریکه بعضی از زین هارا مستور کرده بود وجلال وشکوه خیام لشگر تمام اینها اردوگاه ایران را بسیار مجلل و آراسته جلوه میداد

«ازطرف دیگر عدهٔ خیلی کمتری مبارز که‌خستگی وحرارت آفتاب رنگشان را دیگر گون و پوستشان را خراشیده بود انتظار می کشیدند . لباسشان بقدری کهنه و دراین‌سفر دراز چنان پاره‌پاره شده بود که بزحمت آنهارا ازسرما محفوظ میداشت . زینت اسبانشان فقط از چرم و برنج بود و هیچ چیز براق و درخشانی نداشتند مگر سنان و شمشیر . » .

مشابهت ومباینت هجوم عرب و مغول وافغان

این سه‌جنگ بزرگ و قطعی از چند جهة بیکدیگر شباهت داشتند . درهرسه‌مورد یك‌سلسلهٔ جلیله تاریخیه که درجهٔ انحطاط معنویش در زیر پردهٔ جلال ظاهری مستور مانده و چون تا آنوقت بلا معارض بوده صورة قوت و شکوهش جلوهٔ داشت از حملهٔ قومی سلحشور و جسور که تا آنزمان بزحمت نامشان بگوش میرسید یا کمی ازوحشی بهترشان میدانستند مضمحل و ناپدید

---

(۱) برای ترجمهٔ این‌قسمت‌رجوع کنید بصفحه ٤٦٢ جلددوم تاریخ ادبی‌ایران تالیف من - وبرای متن مراجعه نمائید بصفحهٔ ۸ - ۹۷ خود کتاب چاپ اهلوارد Ahlwardt (۲) انقلاب ایران (چاپ لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ٥ - ۱۰٤

گردیده است و در هر سه مورد فساد و انحطاط در یك مدت کم و بیش طولانی ریشهٔ مملکت‌را خورده آخرین واقعه را نه فقط ممکن بلکه حتمی میساخت . فساد و انحطاط مزبور اگرچه درجه شدت وضعف ودائرهٔ وسعتش تاروزی که آخرین تیر مهلك بنشانه نخورد کاملا معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و روشن‌است . وبرحسب اخلاق وچابکی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف‌میگشت .عرب‌در قرن هفتم میلادی دولتی عظیم تشکیل داد که‌شش قرن برپای مانده و درآب وخاك وسکنهٔ ممالکی که تحت اختیارشان‌آمد تغییرات‌عمیقه حادث کردند . دائرهٔ فتوحات مغول حتی از عرب هم وسیعتر بود زیرا که از چین و تبت تا آلمان و روسیه رامسخر ساختند امادرجه ارتباط و التصاق آن دولت بزرگ خیلی کمتر از سلطنت عرب بود . غلبهٔ افغانها که اکنون موضوع بحث ماست کمی با ایلغار و نهب و غارت تفاوت داشت و نتیجه اش قریب ۷۵ سال اغتشاش وهرج ومرج شد (۱۷۲۲ - ۱۷۹۵ م) این مدت‌را دورهٔ سلطنت برق آسای‌نادرشاه درمدت کمی روشن ساخت ایام سلطهٔ افغان ها بر ایران عملا فقط هشت یانه سال دوام داشت . [۱]

پس ازهفت ماه که ازجنگ گلون‌آباد گذشت سلطان حسین بر گشته بخت بانهایت خفت بطور ترحم انگیزی تسلیم شد . گویند ایرانی ها دراین جنگ‌تمام توپخانه و بار و بنه وخزاین خود را از دست داده و ۱۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفر لشگر خودرا درصحنه‌مصاف کشته گذاشتند . در۱۹ مارچ میرمحمود قصر محبوب پادشاه وتفرج گاه فرح آباد را که فقط ۴ میل از اصفهان دور بود متصرف شد و این مکان را اردوگاه خود ساخت . دو روز بعد افغانها محلهٔ ارمنی نشین جلفارا گرفتند و مالیاتی عبارت از مبالغی وجه نقدوعدهٔ از دوشیزگان مأخوذ داشتند و از آنجا قصد کردند که بحمله اصفهان‌را صاحب شوند اما پس ازآن که در ۱۹ و۲۱مارچ دومرتبه‌عاجز گشتند بمحاصرهٔ شهر همت گماشتند .

فرار شاهزاده طهماسب میرزا از اصفهان بقزوین

سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور گریخته بجانب قزوین رهسپار گردید ومرچند

---

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود و در ۱ اکتبر همان سال اصفهان‌را مسخر ساخت پسر عمویش اشرف که جانشین‌او گردید در ۱۷۳۰ بدست بلوچها مقتول شد .

توفیق کامل نیافت لیکن در آنجا بجمع آوری لشگر وتهیهٔ وسائل کمك باصفهانیان مشغول شد .

قحط در اصفهان

کمی بعد قحط شروع شد و مردم اصفهان را بتنگ آورد همه تقاضانمودند که بیرون رفته بر محاصرین حمله کنند اما خروج نومیدانهٔ آنها بواسطهٔ خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید . این شخص در تمام آن ایام تاریك فی المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود . درباریان ایران را نیز گوئی فی الحقیقه نوعی ازجنون عارض شده بود که بخیانتکاران اطمینان بسته و بر صاحبمنصبان شجاع و وطن پرستی چون لطفعلی خان سوء ظن برده و آنان را تنزل رتبه داده و منفصل مینمودند . در عرض سه یا چهار ماه قبل از تسلیم شدن اهل شهر بقحطی فوق العاده دچار بودند چنانکه کار بخوردن سگ و گربه و حتی جسد مردگان منجر شد و خلقی کثیر تلف گردید . تفصیل رقت انگیز این وقایع در کتب کروسینسکی هانوی و در شرحی که همان اوقات مأمورین کمپانی هلندی موسوم به Dutch East India که آنوقت مقیم اصفهان بوده اند نوشته اند بدست میآید متن اصلی این نوشتهٔ اخیر را دنلاپ H. Dunlop در کتاب زیبای خود موسوم بایران Persie نقل نموده است [هارلم ۱۹۱۲ صفحهٔ ۲۴۲ - ۲۵۷] .

تسلیم شدن اصفهان ۲۱ اکتبر ۱۷۲۲

درآخر سپتامبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خود پایتخت را بمهاجمین تسلیم نماید اما میر محمود برای اینکه بوسیلهٔ محاصره وتحطی عدهٔ محصورین را تقلیل داده وقوای فکری آنهارا ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگو را بدرازا کشید بقسمی که در ۲۱ اکتبر بالاخره اجازه دادند شاه پیاده بفرح آباد که پیش از این تفرجگاه مطلوب و دلپسند او بود و در این موقع دشمنان سنگدل و جفا کارش در آنجا اردو گاه داشتند رفته تاجی را که میر محمود شش روز بعد برسر نهاد تقدیم نماید .

چون طهماسب میرزا درقزوین خبر استعفای پدر را استماع کرد . تاج شاهی برسر گذاشت اما در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم بامان الله خان که در عرض، راه قم و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند .

استمداد طهماسب از روس و عثمانی

دراین موقع طهماسب بیك وسیلهٔ بی اثر و نکبت آمیزی که عبارت بود از استمداد از روس و

عثمانی دست زد. این دو دولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محتضر ایران دوخته و یکی گیلان و دیگری تفلیس را فرو گرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهدهٔ بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب در مقابل بیرون کردن افغانها ازایران وتجدید استقرار سلطنت ولایات گیلان ومازندران و گرگان وشهرهای باکو و دربند و مضافات را بروسیه واگذار مینمود. چیزی نگذشت که ترکها ایروان نخجوان و خوی وهمدان را تصرف کردند اما از تبریز رانده شدند. درجولای ۱۷۲۴ در اسلامبول قرار دادی میان روسیه و عثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید. [۱]

قضاوت وسفاکی افغانها

مقارن این احوال میر محمود در اصفهان مشغول سفاکی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجبا و رؤسای شهررا درخون کشید و قساوت را بجائی رسانید که دویست طفل از خانوادهٔ مقتولین را نیز کشت. همچنین نزدیك سه هزار نفر از قراولان خاص شاهی را با جمعی از اشخاصیکه نسبت بآنها سوء ظن داشت یا از نفوذ و قدرتشان میترسید هلاك کرد. در سال بعد (۱۷۲۴ م) یکی از سرداران افغانی موسوم به زبردست خان بگرفتن شیراز که همکار سابقش نصرالله [۲] ازعهدهٔ تسخیر آن برنیامده بود موفق گردید. در اواخر سال میر محمود خود را مهیا ساخت که بیزد حمله ببرد زیراکه تا آنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر از ترس اینکه مبادا زردشتیان یزد نیز بهم مذهبان کرمان خود تأسی نموده وبافغانها ملحق شوند عدهٔ کثیری از آنها را عرضهٔ هلاك ساختند.

کشتن محمود بازماندگان خانواده سلطنتی را و قتل خود او بدست اشرف

در این اوقات میر محمود از عصیان و نافرمانی روز افزون پسرعم خود اشرف مشوش شده وعلی‌المشهوراز قساوت‌هائی که کرده بودوجدانش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را بریاضت وا داشت؛ اما این اعمال برسوء خلق و مالیخولیای او افزود بطوری که در ۷ فبراری ۱۷۲۵ تمام باز ماندگان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دو کودك بسیارخردسال او بقتل رسانید، پس ازاینوقت اختلال امورش دائماًروی‌بافزایش نهاد تا اینکه در ۲۲ آپریل

---

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرار داد مذکور رجوع شود بجلد اول صفحه ۱ - ۲۰۰ ازانقلاب‌ایران تالیف هانوی. (۲) بصفحات قبل‌همین کتاب‌رجوع شود

۱۷۲۵ پسرعمش اشرف اورا کشته و برتخت شاهی جلوس کرد ، میرمحمود درموقع مرگ بیست و هفت سال داشت و در حق او می‌نویسند که مردی میانه بالا و سفاك بود گردنش بقدری کوتاه بود که تصور میرفت سرش از روی دوش رسته است صورتی باریك و بینی پهن و ریشی نازك وسرخ‌رنگ داشت نظر و منظرش وحشیانه وسیمایش خشك ونامطبوع بود ، دیدگان‌احول و آبی رنگ خودرا مثل‌اشخاصی که در دریای فکر غوطه‌ورند معمولا بزمین میافکند .

وفات پطر کبیرو هجوم‌عثمانیان بایران

در این موقع روسیه بسبب فوت پطر کبیر همسایهٔ کم خطری شده بود اما عثمانیان دائماًجلو می‌آمدند وعاقبت در۳۱ گست ۱۷۲۵ بفتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان رسیدند ، ولی‌قبل ازوصول بشهر مزبور مراجعت کردند وبترتیب قزوین و مراغه را در سنهٔ ۱۷۲۶تصرف نمودند لیکن درنزدیکی کرمانشاه ازاشرف شکست یافتند مقارن این‌احوال عبدالعزیزخان فرستادهٔ اشرف باسلامبول رفته بود و با غرورتمام ادعا میکرد که خداوندگارش خلیفهٔ شرق و سلطان عثمانی باید خلیفهٔ غرب باشد این اظهارات او موجب تکدر درباریان عثمانی گردید ولی مشارالیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد .

گفتگوی عثمانیها وافغانها

سپاهیان و ملت عثمانی‌خیلی از این جنگ تنفرداشتند زیرا نمیدانستند بچه‌مناسبت باید باسنیان همکیش خود مصاف‌داده و در نتیجه یك سلسله رافضی شیعه را مجدداً بر تخت خود مستقر سازند . از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بودند که تجزیهٔ خلافت برای حفظ اسلام مضر است ، معذلك عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷ [۱] صلحنامه‌تهیه شدو در همدان بامضاء رسید .

قیام نادرشاه

این خطر هنوز رفع نشده بود که سانحهٔ بزرگتری رخ داد ودرقلیل زمانی برای افغانها مشئوم و وخیم گشت خطرمزبور عبارت بود از ظهور نادرقلی که کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی ازنوابغ فوق‌العاده و بیباك و سفاکی است که نظیرش در ایران دیده نشده است ، تا اینوقت

(۱) برای ملاحظه مفاد آن که درهٔ مادهٔمندرج‌است رجوع شود بجلد اول صفحه ۵-۲۵۴ کتابهٔ سابق‌الذکر تألیف هانوی

که قریب چهل سال ازعمر او میگذشت بهیچوجه چیزی ازوی شنیده نشده بود . اما دراین سال از مکمن خود که حصاری طبیعی است و بعد از آن تاریخ بکلات نـادر [۱] معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و بنام شاه طهماسب نیشابور را بتصرف درآورد طهماسب در این اثناء بطور موقت در فرح آباد مقام داشت و رئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بغرور وتکبر از وی پذیرائی و حمایت میکرد .

قتل فتحعلی خان قاجار

بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمودو مراحم اورا بخود جلب کردو درقایل مدتی شاه را ازفتحعلی خان قاجار بد گمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب و نادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند .

فتح نیشابور

در این اوقات نادر را طهماسبقلی خطاب میکردند که بمعنی غلام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمـال شادمـانی نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد وازآنجا بهرات رفتند ، همچنین سفیری باسلامبول فرستاد و در مقابل شخصی موسوم بسلیمان افندی از آنجا بایران آمد .

شکست اشرف در دامغان

مقارن این احوال اشرف که یزدو کرمان را مسخر کرده بود سپاهی بالغ بر سی هزار نفرجمع آورده روی بخراسان نهاد تا با شاه طهماسب مقابله کند اما در دوم اکتبر در دامغـان از نادر شکستی قطعی یافت جنـگ سخت دیگر نیز سال بعد درمورچه خوار نزدیك اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشتند ویك عدهٔ دوازده هزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد .

تخلیهٔ اصفهان وقتل شاه حسین بدست افغانها

اما اشرف قبل ازتخلیه شهری که بدست اورو بخرابی نهاده بود شاه سلطانحسین بدبخت را کشته و اغلب زنان حرم شاهی و خزینهٔ سلطنتی را با خود برد . وقتی که شاه طهماسب ثانی در ۹ دسامبر وارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

---

(۱) این قلعه را که در نگاهداریش کمال مراقبت روا میدارند . لرد کرزن دیده وبا نهایت میلی که بدخول آن داشته از ورود در آن محروم ماند رجوع کنید بکتاب «ایران» مشارالیه جلد اول صفحه ۱۲۵ — ۱۴۰ خاصه نظر اجمالی که در ۱۳۴ مندرج است .

بلباس کنیزان فرار کرده و پنهان شده بود و از مشاهدهٔ خرابیها و غارتهائی که آثار آنها بنظرش میرسید شاه را در هر قدم آب در دیدگان میگشت .

شکست افغانها در نزدیکی پرسپلیس و مرگ اشرف ۱۷۳۰م

نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت که بامضای خود مالیات بگیرد از پی افغانها بجانب جنوب راند و در نزدیکی پرسپلیس بآنها رسید . و مجدداً مغلوبشان نمود اشرف از شیراز بولایت خود گریخت اما سرما و گرسنگی و خصومت تسکین ناپذیر سکنه ولایاتیکه در معبر او واقع بود قوای اورا بتحلیل برده و مجبورش ساخت که اسراء و خزاین را بجای گذارد. عاقبت بدست یکی از قبایل بلوچ کشته شد و دورهٔ شوم سلطهٔ افغانها در ایران که هشت سال طول کشید باین ترتیب در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت .

دورهٔ نادر

تا زمان قتل او درسال ۱۷۴۷م

هرچند نادرشاه تا سال ۱۷۳۶ مسیحی موقع را برای قبول عنوان سلطنت مقتضی ندید ولی از همان سنه ۱۷۳۰ حکمران حقیقی ایران بشمار میرفت . اینجا لازم نیست که از مبداء حقیر و جدالهای ابتدائی او سخن برانیم . شرح آن در تألیفات هانوی و ملکم و سایر مورخین ایران ملاحظه خواهد گشت .

بی لیاقتی طهماسب

ازروز اول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه نالایقی است و تنها اقدام مستقلی که برای ابر از لیاقت شخصاً مبادرت کرد حملهٔ بود که بر لشگر عثمانی نمود و آن نیز منجر بشکستی فاحش شد و تبریز و همدان از دست رفت و در جانوری ۱۷۳۲ معاهدهٔ بسیار ناشایستهٔ باتر کها منعقد ساخت بموجب آن گرجستان و ارمنستان را بعثمانیان وا گذاشت مشروط بآنکه دولت مزبور اورا در اخراج روسها از گیلان و شروان و دربندیاری بدهند .

پادشاهی عباس ثالث

نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان باز گشت و حیلهٔ اندیشیده طهماسب را گرفتار و محبوس نمود و طفل اورا که در اینوقت بیش از شش ماه نداشت باسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل از هر کار نامهٔ تهدید آمیزی باحمد پاشای بغداد فرستاد و درماه اکتبر اعلان جنگ داد .

در آپریل سال بعد (۱۷۳۳) نادر بعد از فتح کرمانشاه با هشتاد هزار نفر نزدیك شهر بغداد آمد اما در ۱۸ جولای شکستی باو رسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبور شد تا همدان عقب بنشیند ، در پائیز شروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست و توپال عثمان را که جوانی ظریف و پاکرای بود بقتل رسانید . شورشی را که برای تجدید سلطنت طهماسب مخلوع در فارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳٤ به گرجستان لشگر کشید تفلیس و گنجه و شماخی را مسخر نمود و گیلان و شروان و دربند و باکو و رشت را از روسها پس گرفت در سال بعد (۱۷۳۵) مجدداً ترکها رادر نزدیکی ایروان شکست دادوشهر مزبور و بلده ارزنةالروم راتصرف نمود.

انتخاب شدن نادر بپادشاهی

در نوروز سال بعد مطابق ۲۱ مارچ ۱۷۳٦ نادرشاه وفات شاه عباس ثالث را باعیان لشگر و نمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت وآنها را دعوت کرد که درظرف سه روز یا شاه طهماسب مخلوع را مجدداً بسلطنت بردارند یاسلطان دیگراختیار کنند مقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران سپاهش مطابقه داشت معلوم بود. واقلیت انجمن که میل نداشتند مجبور وروگیر شدند و بالاتفاق تاج ایران را باو تقدیم داشتند. نادر بسه شرط قبول نمود (۱) سلطنت در خانواده‌اش موروثی باشد (۲) بهیچوجه از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعضای دودمان مذکور راکه مدعی سلطنت باشدیاری و پناه ندهد (۳) صب خلفای سه گانه وتعزیه‌داری امام‌حسین وسایر اعمال مختصهٔ بشیعیان موقوف و متروك گردد . شرط اخیرازهمه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد وچون نادر ازرئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه در کمال بی باکی آنرا « مخالف مصالح مؤمنین حقیقی » معرفی کرد . این جسارت بقیمت زندگانی اوتمام شد زیراکه نادر فوراً امرداد اوراخفه نمودند . نادر باین هم اکتفا نکرد و چون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط و عواید آن را بمصرف قشون رسانید و گفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد . درپایان همان سال باعثمانیان عهدی بست وبرحسب آن تمام ولایات ازدست رفته‌را مجدداً صاحب‌شد . دردسامبر همان‌سال باصدهزار نفر بافغانستان و هندوستان روی آورد و پسر خود رضاقلی را نایب‌السلطنه ایران کرد .

دوسالی که بعد از این تاریخ پیش آمد (۹ ـ ۱۷۳۷ م) شاهد بزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود ، فتح هندوستان تسخیر لاهور و دهلی ومراجعت بایران با غنیمتی جنسی و نقدی که از اموال هندیان واژگون بخت بدست آمده و هانوی[1] مقدار آن را ۸۷٫۵۰۰٫۰۰۰ لیره تخمین میزند در این دوسال اتفاق افتاد .

فتح نادر در هندوستان ۱۷۳۷-۱۷۳۹ م

در سنهٔ ۱۷۳۸ قندهار وکابل و پیشاور را بتصرف درآوردو در اوائل سال بعد، از رود سند گذشته لاهوررا مسخر نمود و در فبراری ۱۷۳۹ سپاه محمد شاه را که تقریباً مرکب از دویست هزار نفرمرد جنگی بوددر دشت کرنال درهم شکست .

دهلی بدون جنگ بچنگ آمداما چند روز بعدشورشی اتفاق افتاد وجمعی ازسپاهیان ایران تلف شد نادر بانتقام آنها فرمان قتل عام دادو از ساعت هشت قبل از ظهرتا ساعت سه بعد از ظهر که مدت کشتار بود ۱۱۰٫۰۰۰ نفر بقتل رسید . نادرهرگز توقع نداشت که هند را در تصرف خود نگاهدارد پس از برد شتن غنیمت عظیمی که میزان آن فوقاًمذکورشدتاج و تخت را بمحمدشاه برگشته بخت واگذاشت و اورا بیم داد که درصورت لزوم مراجعت خواهد کرد . در ماه می بایران باز گشت ودر راه برای تنبیه ازبکیه خیوه و بخارا از خط سیر خود منحرف شد و در ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد .

درغیاب نادرشاه رضاقلی طهماسب بدبخت را با بیشتر اعضاء خانواده اش در سبزوار کشته و شروع باظهار این آرزو کرده بود که پس از مراجعت پدرهم مقام خودرا از دست نداده سلطنت را علی الدوام برای خود نگاه خواهد داشت

طغیان رضاقلی وکورشدنش

چون نادررا خبردادند که پسرقصد جان تورا داردفرمان داد اورا از حلیه بصر عاری کردند اما بعد از این ابراز شقاوت بخت و اقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه بود اوراترك گفت ، بی رحمی روزافزون وظلم وجوروحرص وازهمه‌مهمترقصد برقرار کردن مذهب تسنن در ایران رفته رفته اورا منفور ساخت . ازجمله تجدداو ترجمه‌قرآن

---

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را در یکصدو بیست میلیون پوند تخمین زده و عدهٔ تلفات را دویست هزار نفر مینویسد (ایضاً صفحه ۱۹۷)

و تورات و انجیل بزبان فارسی بود توراة و انجیل راکه جمعی ازعیسویان به ترجمهٔ آن مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند ودر حین استماع از روی استهزاء آن را تأویل و تفسیر نمود و گفت

نظرنادر نسبت بدین

در موقع فرصت ومجال (شاید بتقلید اکبر) دین جدیدی تشریع خواهد کرد که جانشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد ، [1] نقشه‌های نظامیش‌هم بی‌تأثیر گردید. جنگی که با لزگی ها درسنهٔ ۲-۱۷۴۱ کرد نتیجه نبخشید و درحرب عثمانیان که در سنهٔ ۱۷۴۳ بآن سر گرم شد نتوانست ،وصل را بگیرد و از اینجهت اورا مغلوب باید شمرد، انقلاباتی که در فارس و شروان بظهور رسیدبا اشکال تمام و خونریزی بسیار تسکین یافت .معذلك شورش طایفهٔ قاجاررا در استراباد در سنهٔ ۱۷۴۴ فرونشاند و در آگست ۱۷۴۵ ترکهارا درحدود ایروان شکست داد و در ۱۷۴۶ صلحی کامیابانه نمود . سال بعدنادرشاه بکرمان‌رفت و خسارات وخرابی بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخر می ۱۷۴۷ بآنجا وارد گشت ، در اینشهر خیالی فاسد برای او پیدا شد که تمام سرداران و سربازان ایرانی خودرا بقتل رساند(زیرا که اکثرقشون‌اوازتر کمان وازبك یعنی سنیها بودند)

قتل‌نادر ۲۰ جون ۱۷۴۷

امایکنفرغلام گرجی این‌راز را نزدبعضی‌ازسرداران ایران فاش کرد و آنها هم‌عزم کردند که برطبق مثل دلپذیر فارسی « پیش از آنکه بر آنها چاشت کنند بر وی شام خورند »

یکنفر صالح بیك [2] نام باچهار نفر همدست خود شبا هنگام وارد خیمه نادر شده مملکت خود را از شخصی که هرچند دربدو امر و برحسب ظاهرایران را از یوغ افغان خلاص کرد امادر آنموقع رفتاری دهشتناك و بد عاقبت پیش گرفته بود درهائی بخشید در وقت مرگ نادرشاه‌شصت ویکسال داشت و یازده‌سال وسه‌ماه سلطنت کرده بود(۴۷-۱۷۳۶)

---

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران سرجان‌ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلددوم ص ۱۰۴ (۲) مطابق تاریخ بعد نادریه(چاپ اسکارمان درلندن ۱۸۹۱ صفحه ۱۵ و مابعد) که بتفصیل تمام ازاین مسئله سخن میراند چهارنفر سردار موسوم به محمدخان قاجار - موسی‌بیگ افشار - خواجه بیگ گند زلو و محمد صالح خان باهفتادنفرجوان‌داوطلب‌واردسیسه بودند اما فقط چهار نفر جرأت ورود بچادر نادرشاه راداشته‌اند قتل نادر در یکشنبه ۱۱ جمادی‌الثانیه ۱۱۶۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷۴۷) واقع گردید .

هرج و مرج بعد از وفات نادر

نوه اش علی قلی خان ملقب بعادل شاه جانشین او گشت اما سال بعد برادرش ابراهیم او را مغلوب و مقتول ساخت یکسال پس از آن او نیز بنوبهٔ خود در دست یکی از هواخواهان شاهرخ نوهٔ نادرشاه کشته شد شاهرخ پسر رضاقلی خان بدبخت و از بطن یکی از شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دختر شاهسلطان حسین بود در اینموقع بر تخت جلوس کرد ، جوانی و جمال و رحم طبیعی [1] و خلق خوش هیچکدام اورا از بخت بد حفظ ننمود و قلیل زمانی بعد ازجلوس سید محمد نامی که ازجانب مادر بشاهسلیمان ثانی ازسلاطین صفویه میپیوست اورا کور ومعزول کرد. سید نیز بنوبت خود مقتول شدائد و بی قانونی عمومی شد که در این دوره بر ایران حکمفرمائی داشت . شاهرخ دوباره تاج بر سر نهاد اما دیگربار معزول وباز منصوب گردید و در مشهد اسماً پادشاه خراسان شد . این ولایت را احمد خان ابدالی بانی دولت حالیه افغانستان (که بعد ها باحمد شاه درّانی معروف گردید) قبل از بیرون رفتن از ایران استقلال اسمی بخشید تا میان ایران و مملکت او یکقسم مانع و حائلی باشد ، بقیه ایام سلطنت شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید و تا ۱۷۹۶ ادامه یافت بدون هیچ واقعه و سانحه طی شد .

سلسلهٔ زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴)

اخلاق حسنه کریمخان زند

سرجان ملکم گوید [2] تاریخ ایران از وفات نادرشاه تازمان آغا محمد خان هیچ نکتهٔ برجسته در نظر ما عرض نمیدهد مگر حالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخندهٔ این پادشاه را با دورهٔ سلطنت سابقین و لاحقین او مقابله نماید. همان حالت را احساس خواهد کرد که یکنفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد و مأمون از حوادث و پر عیش وعشرت برسد ، شرح اعمال شخصیکه در طبقهٔ پست تولد یافته و بدون هیچ جنایتی بالاترین مقام رسیده وقدرت خودرا باعدل و نصفتی کامل بکار برده باشد در چنان عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت و عدالت خواهی کریمخان مگر در غرابت با او برابری کند . »

---

(۱) تاریخ ملکم جلددوم صفحهٔ ۱۱۱ (جلددوم صفحه ۵۸ ازترجمهٔ فارسی مترجم) (۲) جلددوم ۱۱۵

حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت و در آبادی و تزئین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروزهم نام وی در آن شهر باحترام برده میشود، کریمخان هیچوقت برسر تاسر ایران حکمفرمائی نکرد و ابداً عنوان پادشاهی بر خود ننهاد و بنام وکیل یا نایب السلطنه قناعت نمود. در بدو امر وی ویکی ازرؤسای بختیاری موسوم بعلی مردان خان مشترکا نایب السلطنه شخصی شدند که «راست یادروغ اورا نوهٔ شاه سلطانحسین میگفتند» [1] و بنام او اصفهان را گرفتند و درآنجا برتختش نشاندند، بعد ازقلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید. رقبای او یکی آزاد افغان بود که درشمال غربی و آذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغامحمد خان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر درابتدای ظهور خود اورا بقتل رسانید محمد حسن خان در اینوقت بر ولایات ساحل بحرخزر مسلط بود.

دورقیب کریمخان

حذف شدن آزادافغان از جمع رقیبان

آزاد نخستین رقیبی بود که ازرأس مثلث رقابت برداشته شد. این شخص بدواً کریمخان را مغلوب و مجبور نمود نه تنها اصفهان بلکه شیراز راهم تخلیه کند. اما هنگامیکه بی محابا در تنگهٔ کماریج یا کمارج از دشمن تعاقب میکرد بدام افتاد و گروهی از پیروان خود را از دست داد و خود فرار کردوپس ازپناه بردن بپاشای بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت «خود را بدامن فتوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و در میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارزانی داشت و چنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را محب موافق ساخت» [2]

غلبه کریمخان بر رقیب قاجار خویش

در ۱۷۵۷ تقریباً چهار سال بعد از جنگ کماریج کریمخان مورد حملهٔ سختی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشارالیه بعداز کامیابی بدوی بداخله مازندران رانده گشت و بعد ها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی خان در ۱۷۶۰ مغلوب و مقتول گردید. از اینوقت تا سال ۱۷۷۹ که پیك اجلش دررسید کریمخان رسماً بر

---

(۱) ر. چ. واتسن تاریخ ایران ص، ٤٤ (۲) رجوع شود بجلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان ملکم. دوصفحه قبل ازصفحهٔ مذکور حاوی شرح دقیقی است ازجنك کماریج که دونفر ازاشخاص حاضرواقعه برای مؤلف نقل نموده‌اند.

کریم خان زند

روبروی صفحه ۱۱٤

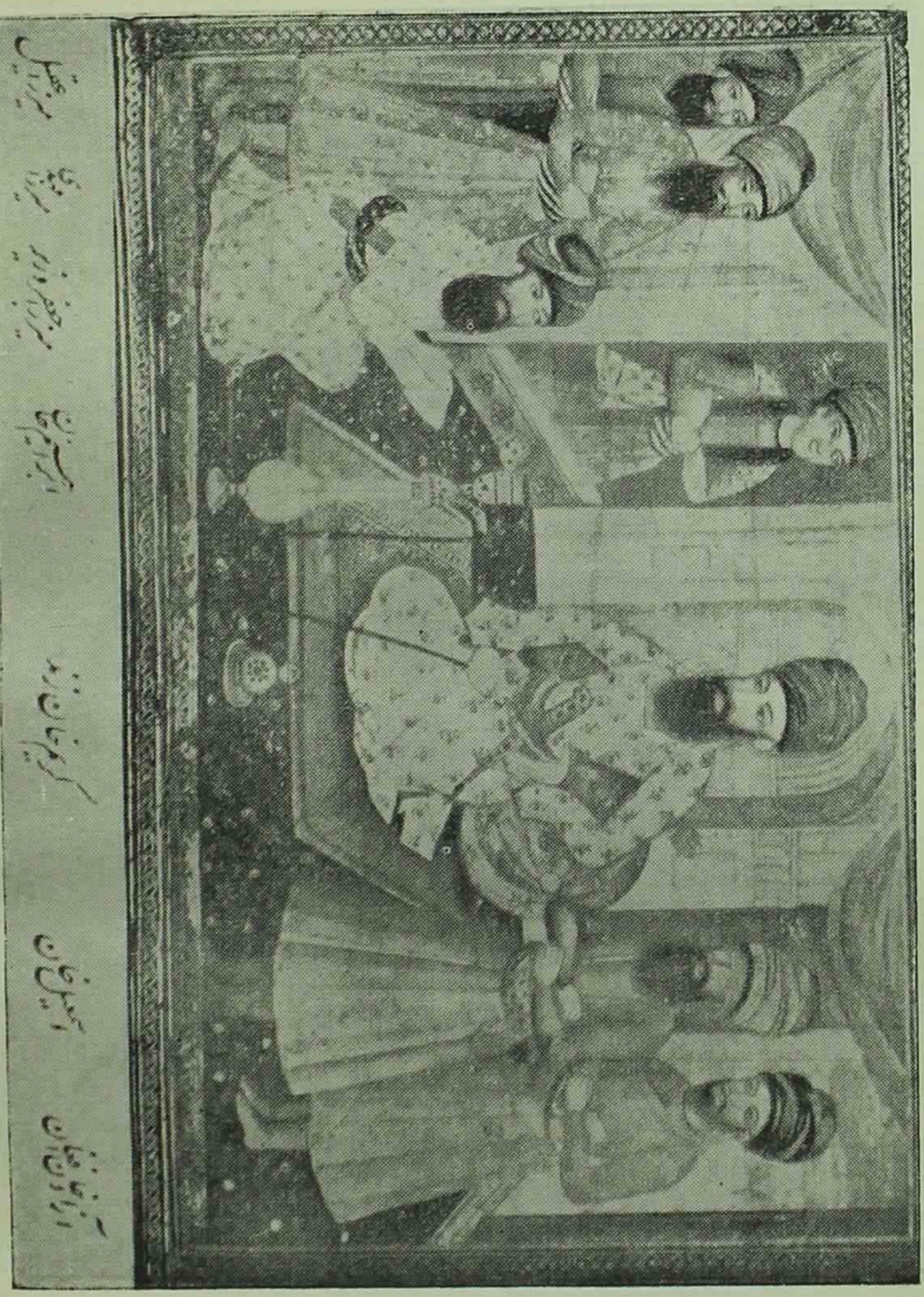

روی صفحه ۱۱۵

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تمام ایران حکمروائی داشت باستثنای خراسان که شاهرخ اعمی بدون‌هیچ خطری برای همسایگان خود اسماً در آنجاسلطنت میکرد .مهمترین لشکر کشی‌های‌عهد این پادشاه انتزاع بصره بود از دست عثمانیان در سال ۱۷۷۶ .

فتح بصره بدست ایرانیان

صادق‌خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تاوفات برادر بر آنجا حکمرانی داشت ولی در اینموقع بصره را بعثمانیان گذاشته خود بایران آمد ودرنزاع خانوادگی و برادرکشی های آن‌ایام شرکت نمود [۱]

وفات کریمخان و فرار آغا محمدخان ۲ مارچ ۱۷۷۹

«اگرمأخذ مقایسه رانتیجه بعدیه‌قرار بدهیم مهمترین واقعه‌ای که پس از وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندین سال محبوس وتحت نظر درشیراز میزیست» [۲] در ایام طفولیت بفرمان عادل شاه [۳] نوهٔ نادراورا مقطوع‌النسل کرده بودند و از اینجهت مشارالیه را آغا می نامند که مخصوص خواجگان است . بعدازشکست و وفات پدرش محمدحسن خان در سنه ۱۷۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیرازآورد .

اما در کمال‌رأفت وعطوفت با او رفتار مینمود وتا حدی که‌باحالت محبوسیت او مناقضت نداشت نسبت باو اظهار فتوت و مروت میکرد.حتی باواجازه داده شده بود که دراطراف شیراز آزادانه شکار کند بشرط آنکه شب‌ها قبل از بسته شدن دروازه بشهر باز گردد . چون در عصر ۱۲ صفر ۱۱۹۳ (۱ مارچ ۱۷۷۹) بشهر مراجعت مینمود . خواهرش که از ساکنین عمارات سلطنتی بود اورا آگاهی‌داد که کریمخان در حال نزع است ، آغا محمد خان یکی از مرغان شکاری محبوب خودرا رها کرد و فرار آن را بهانه قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد بامدادان دوساعت بعد ازسحر [٤] چون شنید که کریمخان نفس‌آخرین راکشیده است اختلال اوضاع را غنیمت دانسته بجانب شمال راهسپر شد و چنان بسرعت‌طی مراحل کرد که روز سوم خود را باصفهان رسانید [٥] سپس بداخله مازندران

---

(۱) تاریخ زندیه تألیف علیرضا دیده‌شود (چاپ ارنست بیرلیدن ۱۸۸۸) صفحه ۸ (۲) سرجان‌ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲۶۳ (٤) تاریخ زندیه صفحه ۱۰۱ (٥) تاریخ سرجان ملکم‌جلدثانی صفحه ۱۵۸

راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال منجر بانهدام دودمان زندیه و تصرف سلطنت و قدرت شد .

در اینجا لازم نیست که برادر کشی‌های خوانین زندیه را شرح بدهیم که چگونه در ظرف ده سال (۸۹ - ۱۷۷۹) ریشهٔ قدرت سلسلهٔ زندیه بیرون آمد و چگونه در طی این مدت آغامحمد خان با خویشتن داری باور نکردنی و دقت نظر سیاسی خود قوای قاجاریه را متحد و مرتبط میکرد .

جانشینهای کریمخان

در همان سال وفات کریمخان چهار نفر از خانوادهٔ او یکی پس از دیگری بر تخت سلطنت بالارفتند از اینقرار: پسرش ابوالفتح - نوه‌اش علیمراد - پسرش محمد علی - و برادرش صادق ، علیمراد که مجدداً بسلطنت رسید درمارچ ۱۷۸۲ صادقخان را باتمام اولاد او غیرازجعفرخان بقتل رسانید ، خود علی مرادهم در جانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات یافت و جعفر بجای او نشست تاریخ جلوس جعفر را حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی [1] دراین ماده تاریخ بدیع ذکر نموده است .

بضبط سال جلوس مبارك میمون که هست مبداء تاریخ عشرت دوران
نوشت کلك صباحی ز قصر سلطانی علی‌مراد برون شد نشست جعفرخان

حروف قصر سلطانی (۵۵۰) است چون (۳۵۵) را که عدد علیمراد است از آن تفریق نمائیم ۱۹۵ میماند و پس از آنکه عدد جعفر خان را که [۱۰۰۴] است بر آن بیفزائیم ۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است و با ۱۷۸۵ میلادی مطابقه میکند .

لطفعلی خان آخرین سلطان سلسله زندیه

جعفرخان در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ (۲۳ جانوری ۱۷۸۹) کشته شد و پسرش که همان لطفعلی خان زیبا و بدبخت باشد بجای او نشست سر هارفوردجانس بریج ازشخص وجمال اوشرح دلپذیری میدهد [2] که ذیلا نقل میشود: « اگروقایع عهد سلطنت و مصائب وارده و بدبختی‌های لطفعلی خان را بیش از اندازه معمول شرح میدهم امید است که خواننده مرا عفو کند . وقتیکه بر تخت نشست نسبت بمن محبت و توجه بسیار ابراز داشت وچون متواری وفراری بود این افتخار نصیب من شد که در زیر

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲۴-۲۵ (۲) صفحه (CXXI) از کتاب سلسله قاجار وغیره .
سر . ه . ج . بریج Sir H. g. Bridges « شیراز را نخستین بار در ۱۷۸۶ دیدار کرد »

چادر محقری با وی بریك نمدزین بنشینم ! خصال پسندیده‌اش اورا درچشم رعایاعزیزتر میساخت . شجاعت و ثبات و جرئت وچالاکی که در ایام بدبختی از خود بروز میداد مضمون قصاید و غزلیاتی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند. در روزگار عزت و نعمت مردانه و دوست داشتنی ودلربا و دراوان بدبختی ومصیبت بقدری بزرگوار و جدی بود که طبیعت بشری کمتر بآن پایه تواند رسید. جوانی باابهت و خونسرد و ثابت قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخارمملکت خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت بیفتد ـ و با تحقیر واهانتی که هر انسانی را میلرزاند روزگارش بپایان برسد ـ و پسر کوچکش از آلت رجولیت محروم گردد ـ و دخترانش بحجلهٔ خاك سپرده شوند ـ وناموس وشرافت زنش برباد رود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگرچه ما نمیتوانیم در مقابل محکمهٔ پروردگار از آن شکایت و باآن معارضه کنیم ولی رخصت دادیم که‌بنظر عبرت بآن بنگریم .»

شجاعت و مردانگی و مصائب لطفلی خان

اسباب خوشوقتی است که چنین مدح بیغرضانه از لطفعلیخان بیچاره که‌در میان سلاطین ایران آخرین پهلوان ناکام محسوب میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را نوشته اند طبعاً پس از کامیابی رقیب سخت گیر وعدوی خون آشام او آغا محمدخان بنوشتن مبادرت ورزیده‌اند بنابراین احساسات وعقاید حقیقی آنها هر چه بوده جرئت نداشته‌اند که کلمهٔ مساعدی درمدح پادشاه مقتول برقلم برانند چه در اینصورت گرفتارغضب آن قجر بیرحم میگشتند هرچندسلسلهٔ زندیه دوامی نداشت اماباشرافت شروع شد و با شرافت بپایان رسید شخص اول این سلسله یکی از بهترین وآخرین مردان آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عریض وطویل سلاطین ایران بوده‌اند .[۱]

سلسلهٔ قاجاریه از ۱۷۹۶ ببعد

چون تفصیل تمام تاریخ قاجاریه در دسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

۱ــ در صفحه ۱۱۳ سطر اول و صفحهٔ ۱۱۵ سطر ۱۱ وصفحه ۱۱۶ سطر ۹ بجای لفظ نوه برادر زاده صحیح است و درصفحهٔ ۱۲۵ سطر ۲۲ نیریز صحیح است (مصحح)

ما بخواهیم آنرا خلاصه کنیم دراین کتاب بی‌تناسب وغیرلازم خواهد بود . [۱]
آغا محمدخان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تاج برسرننهاد و درسال بعد بقتل رسید از اینقرار فقط پانزده ماه دیهیم پادشاهی ایران‌را برسرداشت [۲] اما عملا ابتدای سلطنت اورا باید از روز وفات کریمخان یعنی سال ۱۷۷۹ دانست ولی «خود همیشه میگفت تا تمام ایرانیانی که درداخله سرحدات قدیمه مملکت مسکن دارند باطاعت من سرفرود نیاورند نام پادشاهی برخود نخواهم نهاد » [۳] باین‌لحاظ فقط بعداز تسخیر گرجستان راضی شد عنوان شاهی را بپذیرد سرجان ملکم صورت وسیرت اورا با کمال قدرت قلم دراین عبارت بیان کرده است : [۴] آغا محمد خان در شصت و سه سالگی کشته شد زیاده بر بیست سال دراغلب بلاد ایران فرمانروا بود اما مدت قلیلی بلامعارض درتمام خطهٔ ایران حکمرانی کرد . اندامش چنان لاغروباریك بود که‌از دور پسری چهارده یا پانزده‌ساله مینمود . چهرهٔ بی موی ضعیفش به صورت چین خوردهٔ پیرزنی شباهت داشت و صورتش اگرچه هیچوقت مطبوع نبود هنگامیکه ابرغضب برآن سایه می‌افکند (و این حالتی بود که‌غالباً او را دست میداد) کیفیتی مهیب می‌یافت . خود نیز این نکته را میدانست و ازاینجهت نمیخواست هیچکس باو نگاه کند . در عنفوان شباب در حق او عداوتی سخت کردند چنانکه گوئی رفتار و کردار بقیه زندگانیش مبتنی برتذکر آن ایام فلاکت

---

(۱) کتاب سلسلهٔ قاجاریه ترجمه ازمتن خطی فارسی (لندن ۱۸۳۳) تالیف سرهارفورد جانس بریج با یك‌مقدمهٔ بسیارنفیسی که ازصفحه XIII تا صفحه CXCI فرامیگیرد متن کتاب‌اصلی موسوم بماثرالسلطانیه در رجب ۱۲۴۱ (مارچ ۱۸۲۶) در تبریز چاپ گشته وبوقایع این سال ختم‌میشود اما ترجمهٔ‌بریج Brydges تا سنهٔ ۱۲۲۶/۲—۱۸۱۱ میرسد ومخصوصا درقسمت اخیر با متن چاپی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سرجان ملکم بوقایع سال ۱۲۳۰/۱۸۱۴ منتهی میگردد . کتاب عالیقدر ر . ج . واتسن Watson بسال ۸—۱۸۵۷ خاتمه می‌یابد تاریخ ایران سرپرسی مولسورث سایکس که از همه مؤخر است (چاپ‌دوم لندن۱۹۲۱)تا سالی که بچاپ رسیده است کشیده میشود . (۲) او نیز مثل نادر در دشت مغان در بهار ۱۷۹۶ تاجگذاری کرد و در ۱۷ جون ۱۷۹۷ مرگش فرارسید (۳) تاریخ‌ملکم جلد دوم صفحه ۲۸۷ انگلیسی (٤) ایضا صفحه ۳۰۰-۳۰۲

و روزگار بدبختی و خطاکاری بود . نخستین هوس او میل بقدرت و دوم‌هوس خست و لئامت و سوم انتقام بود . دراین سه هوس افراط میکردو هریك از آنها متمم دیگری محسوب میشد اما دو هوس اخیر وقتیکه با شهوت اقتدار مصادف میشدند خودرا کنار کشیده و راه را برایش باز میگذاشتند ودر شناسائی اخلاق و احساسات دیگران قدرتی بکمال و در اخفای سرایر خود مهارتی بینهایت‌داشت و بهمین دو سبب بردشمنان خویش مظفر و برآرزوهای خودکامیاب‌شد در مناسبات خود باخصم تاکار بحیلت از پیش‌میرفت بزور توسل نمی‌جست و درمیدان جنگ تدبیرش بیش‌از شمشیر تأثیر می‌بخشید . وقتی که از معتمدترین ولایقترین‌وزرائش[1] سئوال شد که آغامحمدخان خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب‌داد : « دردلیری او شکی‌نیست . اما بخاطرندارم که مجال وفرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سرش هرگز برای دستس کاری باقی نمیگذاشت »

فتحعلی شاه
۱۷۹۷ – ۱۸۳۴

بعداز آغا محمدخان برادر زاده او فتحعلیشاه که مردی مطیع زنان و طالب کثرت اولاد بود[2] بسلطنت رسید . مشارالیه شخصی مهمل و لئیم‌وخارج از اندازه مفتون زیبائی صورت و ریش‌بلند خود بوداماطبعی خونخوارنداشت (یعنی نسبت‌بعموی‌مرحومش) و میگویند که هرچند علی‌الرسم مجبور بود درموقع سیاست بد کاران حاضر شود ولی همیشه صورت را برمیگرداند تا حالت احتضارمحکوم بدبخت را نبیند . قدری در شاعری دست داشت وغزلیات بسیار بتخلص خاقان از وی باقی است .

---

(۱) اشاره بحاجی ابراهیم خان است که عقیدهٔ مذکور را سرجان ملکم از خود او شنیده است .

(۲) مطابق مندرجات ناسخ التواریخ عدهٔ اولاد فتحعلیشاه در ٤٧ سالگی که پس‌از بلوغ او میگذشت از پسر و نوه بدوهزار بالغ میگردید و مؤلف تاریخ مزبور گوید اگر در بیست‌و یکسالی که‌از رحلتش تا حال تحریر میگذرد زنده میماند اولاد و احفادش بده هزار میرسید بنا برحساب مورخ مذکور ٥٧ پسر و ٤٦ دختر بعداز خودش‌درقیدحیات بودند و ۲۹٦ نوهٔ ذکور و ۲۹۲ نوهٔ اناث و ۱٥۸ زن داشت که از بطن آنها طفل بوجود آمد بود ر.ج . واتسن در تاریخ ایران خود (صفحه ۲٦۹) فرزندان او را ۱٥۹ مینویسد . علی‌ای حال عدهٔ آنها بقدری زیاد بود که عبارت فارسی معروف را « شتر و شپش و شاهزاده همه جا پیداست تائید مینمود .

از نظر سیاست مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود. از جانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هارفرد جانس بریج و ازطرف فرانسه ژوبر و ژنرال گاردان (۱۸۰۰ - ۱۸۰۸) بایران آمدند خطر روز افزون روسیه بمعاهدات مصیبت بار گلستان (۱۸۱۳ م) وترکمان چای (۱۸۲۶ م) منجر شد و و جنك با عثمانی (۱۸۲۱) درسنهٔ ۱۸۲۳ بمعاهده ارزنةالروم خاتمه یافت. سایر سوانح مهمه این سلطنت بقرار ذیل است: خواری ومرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کن شدن خانواده او در حدود سنهٔ ۱۸۰۰ [1] و قتل گریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ۱۱ فبراریے ۱۸۲۹ [2] و وفات نا بهنگام عباس میرزا فرزند شاه در سن ٤٦ سالگی ۱۸۳۳. پدرش فقط قریب یکسال بعداز او زنده ماند و بسن ٦٨ سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳٤ بدرود زندگانی گفت و ۵۷ پسر و ٤٦ دختر بعداز خود بجای گذاشت که برمرگ او سوگواری کنند.

محمد شاه
۱۸۳۵ – ۱۸۴۸

جانشین فتحعلیشاه نوه‌اش محمدشاه پسر عباس‌میرزا شد که در ۳۱ جانوری ۱۸۳۵ تاجگذاری نمود محمدشاه را دو رقیب و مدعی بود یکی عمویش ظل‌السلطان دیگر برادرش فرمانفرما این رقبارا لشکرایران بسرداری سرهانری لیندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مقهور کرد و هرچند شاه جوان حق داشت که از انگلیس و روس متشکرو ممنون باشد که اسباب عروج اورا بر تخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق در کار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشئوم وسابقهٔ خطرناکی برای ایران شد. درهمین‌سال عزل وقتل میرزا ابوالقاسم معروف بقائم مقام [3] که قویترین وزیر پادشاه بود و هنوز هم هموطنانش اورا ابلغ مترسلین میدانند اتفاق افتاد بعداز او حاجی میرزا آقاسی معروف صداعظم‌شد که

---

(۱) رجوع شود به ر. ج. واتسن (تاریخ ایران صفحه ۱۲۸ — ۱۲۹)

(۲) ایضا صفحه (۲٤۷ — ۲۵٦) (۳) پدرش میرزا عیسی فراهانی هم همین لقب را داشت راجع بهر دوشخص مذکور در جلددوم مجمع‌الفصحاء صفحه ۸۷ و ٤۲۵ شرحی‌مستور است. درضمن ذکر نثر نویسان عهد قاجاریه نسبت بمقام ادبی او شمهٔ مذکور خواهد شدرجوع شود بقسمت سوم این مجلد

حاج میرزا آقاسی

رو بروی صفحه ۱۲۰

حکیم شفائی

روبروی صفحه ۱۲۱

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هنوز هم حکایات مضحك نسبت باو در ایران شایع است[1] راجع بمحاصرهٔ طولانی و بی نتیجه که ایرانیان از هرات نمودند ورقابت روس و انگلیس که بآن سبب ظهور یافت چیزی لازم نیست گفته شود ؛ همچنین درباب سر .ج . ماك نیل که از ۱۸۳۸ تا ۱۸٤۱ وزیر مختار انگلیس درایران بود و دراین سال احضار شد و منازعات عثمانی و ایران درخصوص تعیین حدود در ۱۸٤۲ و قتل عامیکه عثمانیان در سال ۱۸٤۳ از ایرانیان مقیم کربلا کردند سخنی نمیرانیم ، این وقایع را ر ، ج ، واتسن و سایر مورخین ایران بتفصیل نگاشته‌اند و از نقطهٔ نظرما هیچیك باندازهٔ شورش اسمعیلیه در ۱۸٤۰ وظهور مذهب بابیه در ۱۸٤٤ جالب توجه نیست .

اسمعیلیه در قرون جدیده

راجع باصل طایفهٔ اسمعیلیه یا سبعیه وعقاید آنها نکاتی درجلد اول[2] این کتاب مندرج است واضمحلال آن سلسله بدست هلا کو خان در وسط قرن سیزدهم میلادی مجملا درجلد دوم سمت تحریر پذیرفته است[3] اما هرچند درایران قوت آنها روی بضعف نهاد بکلی مضمحل نشدند و گاه گاه درصفحات تاریخ ایران ظهوری داشته‌اند درجلد قاجاریه ناسخ التواریخ اشارات بسیار بآنها دیده میشود ، اول درضمن وقایع سال ۱۲۳۲-۱۸۱۷ که مربوط است بمرگ شاه خلیل‌الله پسر سید ابوالحسنخان که در آن اوان در یزد ریاست طایفه‌را داشته‌است ، درعهدزندیه ابوالحسنخان حکمران کرمان بوده و پس ازانفصال درمحلات قم عزلت گزید ، پیروان بسیار او ازهند و آسیای وسطی مالیات ونذر ونیاز میفرستادند میگویند اشخاصیکه نمیتوانستند شخصاً ارمغان ونذر خودرا بخدمتش بیاوند آنها را بدریا می افکندند باین اعتقاد که بدست امامشان خواهد رسید ، اما درصورت امکان بحضورامام شتافته وثواب و افتخار میدانستند که شخصاً اوراخدمت نمایند ، حتی بنوکری وغلامی او تن در دهند .

---

(۱) رجوع شود بکتاب گوبینو موسوم به ادیان ومذاهب فلسفی درآسیای وسطی (جلد دوم پاریس ۱۸٦٦ صفحه ۱٦۰ – ۱٦٦) وکتابی که من بعنوان « یکسال درمیان ایرانیان» نوشته‌ام (صفحه ۱۱٦–۱۱۷) شمهٔ ازاخلاق اورا ر . ج . واتسن در تاریخ ایران خود صفحه ۲۸۸-۲۸۹ ذکر کرده است . (۲) تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۹۱-٤۱۵ و غیره (۳) ایضا جلد دوم صفحه ۱۹۰–۲۱۱ و ٤۵۳-٤٦۰

قتل شاه خلیل الله ۱۸۳۲ — ۱۸۱۷

پسرش شاه خلیل‌الله محل اقامت خودرا دریزد قرار داد اما پس از دوسال توقف درنزاعی که میان اتباع او و شیعیان آن شهر بتحریك ملا حسین نامی واقع شد بقتل رسید شاه محرك این واقعهٔ موهنه را سیاست کرد و یکی از دخترانش را به آقاخان فرزند وجانشین امام‌مقتول اسمعیلیه دادو اورا حکمران قم وبلوکات نواحی آن ازجمله محلات گردانید.

طغیان آقاخان در سنه ۱۸۳۹ یا ۱۸۴۰

جای دیگر درضمن وقایع سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ یا ۱۲۵۶/۱۸۴۰ از این آقا خان ذکریے رفته است[1] گویا بر اثر اخلاق متکبرانه و بی اعتناعی حاجی عبدالمحمد محلاتی که‌حاج میرزا آقاسی اورا تحریك کرده بود آقاخان شورشی کرد و قلعهٔ بم را متصرف شداما مجبوراً به‌فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم گشت فیروزمیرزا اورا عفو وبطهران گسیل نمود. حاج میرزا آقاسی او را در مرکز خوب پذیرائی کرد و مجدداً بحکومت قم ومضافات برقرار نمود آقاخان محض اینکه آزاد و فارغ‌البال باشد عیال و اموال را از راه بغدادبکربلا فرستاده بود سپس شروع کرد بخریدن اسبان قوی و چالاك و استخدام سواران شجاع و فداکار و چون تدارکاتش بانجام رسید از راه صحرا بجانب کرمان رهسپار شد باین عنوان که ازخط بندرعباس خیال‌دارد بمکه عازم گردد و والی کرمان باین امر رضایت داده‌است

شکست او بدست بهمن میرزا و فرارش به هندوستان از راه لار

شاهزاده بهمن‌میرزا بهاءالدوله که از قصد او اطلاع داشت ویرا تعاقب کرد در حالتیکه بجانب شهر بابك و سیرجان رهسپار بود بوی رسید جدالی میان دو دسته بوقوع پیوست و هشت سوار ازطرف شاهزاده و شانزده نفرازجانب آقا خان کشته شد. بعدازیك جنگ خونین دیگر آقاخان مغلوباً بسوی لار گریخت وبعد ازآنجا بهند رفت. در این مملکت یکی از اخلاف او موسوم باقاخان[2] امروزه در کمال‌وسعت و باکثرت ثروت زندگانی نموده ومحل اقامتش بمبئی

---

(۱) ر. ج. واتسن در تاریخ ایران خود از شورش فوق شرح نسبةً کاملی میدهد (صفحه ۳۳۱-۳۳٤) (۲) سلطان محمد شاه G.C.I.E.etc. در ۱۸۷۵ متولد شد. رجوع شود بکتاب « Who'sWho » مقاله آقاخان. خاتمه مقاله استانیسلاس گویارد موسوم به « یکی از رؤسای بزرگ ملاحده در زمان صلاح‌الدین » در مجله آسیائی ۱۸۷۷

است مگر اوقاتی که در اسفار پی‌درپی و دور و دراز خود باشد .

جنبش بابیه

نهضت طایفهٔ بابیه یا مذهب بابی که درسالهای آخرعمر محمد شاه شروع شد یکی از وقایع بسیار مهم و جالب توجه‌بود و موضوع یکرشته ادبیات حجیم ومفصل است [۱] نه فقط در فارسی و عربی بلکه بفرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی و سایر السنهٔ اروپائی . چون نمیتوان‌در این مجلد شرح کاملی ازتاریخ پر سانحه و توسعهٔ محیرالعقول آن درج کرد وچون در زبان انگلیسی امروزه مواد بسیار برای کسب اطلاع و مطالعه موجود است (ومبلغین آن در امریکا بوسیله زبان انگلیسی بیشرفت یافته اند) دراین کتاب تاریخ آنهارا تکرار نخواهم کرد . سید علی‌محمد باب در کتاب بیان خود که بفارسی‌است تاریخ ظهور خویش را ۲۳ می ۱۸٤٤ (٥ جمادی‌الثانیه ۱۲٦۰) یعنی درست هزار سال بعداز غیبت امام دوازدهم مهدی‌ع معین میکند و مدعی است که نسبت بآن امام بمنزلهٔ « باب » است . دراین اظهار نه فکر و نه طرزبیان تازگی نداشت امام مهدی‌ع چهار « باب » داشته است که هنگام غیبت صغری یکی بعداز دیگری واسطهٔ مابین او و امت بوده‌اند و شیخیه که باب نزد آنها .تحصیلات دینی خودرا تعقیب‌نمود معتقد بیکنفر«شیعهٔ‌کامل» بودند که واسطه یا جدول‌رحمت میان امام غایب ومؤمنین است و باب ازاین عقیده شیخیه تقلید نمود . بعدها باب باصطلاح پیروانش « بالاتر رفت » و ادعا کرد که « نقطهٔ اعلی » یا «نقطهٔ بیان» است سپس‌مدعی شد که خود قائم آل‌محمد است بعد گفت مؤسس شریعت‌جدیدی است و بالاخره گفت من مظهر خدا ومهبط روح پروردگارم بعضی از پیروانش بالاتر رفتند و خودشان را خدا و او را خدا آفرین خداند و یکی‌از آنها در حق بهاءالله گفت [۲]

---

(۱) برای اطلاع بر ادبیات این طایفه تاسنهٔ ۱۸۸۹ بجلد دوم از کتاب « بیانات یکنفر سیاح در کشف واقعهٔ باب » که این جانب نوشته‌ام و در کمبریج بسال ۱۸۹۱ طبع گردیده است رجوع شود صفحهٔ ۱۷۳ — ۲۱۱ و برای ادبیات بعداز سنهٔ ۱۸۸۹ بکتابی که بنام « مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابی » تالیف کرده ام مراجعه شود (کمبریج ۱۹۰۱۸) صفحه ۱۷٥ — ۲٤۳

(۲) این شعر در ورق (a ۲٤٤) نسخهٔ خطی هشت بهشت ثبت و منسوب است به نبیل زرندی که‌در روز وفات بهاءالله ۲۸ می ۱۸۹۲ درعکا خودرا کشت :

«خلق گویندخدائی‌و من‌اندر غضب آیم پر بر داشته میسند بخود تنك خدائی »

هرچند نهضت بابیه باعث خونریزی بسیار شد اما تقریباً تمام آن‌خونریزی ها بعداز وفات محمدشاه (د سپتامبر ۱۸٤۸) صورت وقوع یافت . باب این‌هنگام دریکی‌او قلاع ماکو محبوس بود و در خراسان و مازندران وسایر نقاط دستجات مسلح از پیروان او حرکت کرده ظهور مهدی منتظر و رجعت ائمه راخبرداده و باین ترتیب حملات دشمنان خودرا که بواسطه وفات شاه و اغتشاشات وهرج‌و مرج مملکت‌رو بازدیاد گذارده بود دفع میکردند و دشمنان را مرعوب میساختند.

ناصرالدین‌شاه ۱۸۴۸—۱۸۹٦

هنگام وفات محمدشاه افق تاریك بود . ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز مقام داشت در غیاب او مادرش مهد علیا از روز وفات شـاه تا ورود ناصرالدین میرزا درطهـران برتق‌وفتق‌امور پرداخت‌حاج میرزا آقاسی که‌کاملا منفورعامه بود نه‌تنهاازصدارت‌افتاد بلکه‌مجبورشدبزاویهٔ شاه‌عبدالعظیم رفته پناهنده شود[1] درپایتخت اغتشاش‌شروع گشت‌و انقلابات‌سخت‌در بروجرد، کرمانشاهان، کردستان،شیراز، کرمان،یزدوخراسان‌رویداد

میرزاتقیخان امیرنظام

شاه که در این موقع ۱۷ سال بیش نداشت[2] عاقبت در ۲۰ اکتبر ۱۸٤۸ بمرکز وارد شد وهمانشب تاج برسرنهاد ومیرزاتقیخان معروف بامیرنظام راصدراعظم نمود. این‌شخص علی‌رغم پستی‌نسب (پدرش سابقاً آشپز قائم‌مقام بوده)[3] یکی‌از بزرگترین رجال و با شرفترین و لایقترین و هوشیارترین وزرائی است که ایران درعهودجدیده داشته‌است، واتسن[4] با شوق تمام فریادمیزند که : «نمیتوان نسل جدید ایران را سست و فاسد گفت زیرا که لایق‌بوده‌است‌مردی مثل‌امیرنظام‌بظهوربرساند»وربرت‌ـ کرزن Hon. Robert Curzon در کتاب‌موسوم بارمنستان‌وارزنةالروم‌درحق‌اومیگوید: «این‌شخص ازتمام مأمورین عثمانی وایران و روسیه وبریتانیای کبیر که اینوقت در ارزنةالروم حضور داشتند جالب توجه‌تر بود و با هیچیك از آنها قابل مقایسه نبود

---

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران ۰ ر ۰ ج واتسن صفحهٔ ۸ — ۳۵۷ (۲) در ۱۷ جولای ۱۸۳۱ تولد یافت ۰ (۳) شرحی ازاین پدر و پسر معروف که هردو لقب‌قائم‌مقام داشته‌اند در ضمن احوال نثر نویسان مشهور جـدید در قسمت سوم این مجلد دیده خواهـد شد

(٤) تاریخ ایران صفحه ۲٦٤

درسه‌سالی که شاغل مقام صدارت بود کارهای بزرگ و نمایان برای ایران کرد اما ستاره درخشانیکه درافق زندگانی اوطالع شده بوددرا برحسدوتزویر رقبایش پنهان گشت

قتل حزن انگیز میرزاتقیخان ۹ جانوری ۱۸۵۲

واقعهٔ غم‌انگیز قتل او که با کمال بیرحمی وقساوت در موقعیکه درعمارت قشنگ فین نزدیك کاشان تبعید بود بوقوع پیوست بیش ازآن مشهور است که حاجت بتکرارداشته باشد [۱] اما وفاداری زنش را که خواهر منحصر بفرد شاه بود نمیتوان مسکوت گذاشت واتسن [۲] میگوید : « هیچیك ازبانوانی که در دربار پادشاهان اروپا تربیت یافته و تاریخ عالم‌احوال آنهاراضبط کرده باشد باوجود ملاحظه درخشان ترین نمونهٔ زناشوئی و تقوی و بزرگواری شوهرهای خود بیش ازاین محبت و ایثارنشان نداده اندکه زن‌امیر کبیر نسبت بشوهر بدبختش نشان داد» معذلك برخلاف مواظبت خستگی ناپذیری که داشت‌ازحاجی علی‌خان حاجب‌الدوله فریب خورد این شخص با آنکه زائدالوصف مرهون‌توجهات وزیر بود بالاخره در ۹ جانوری ۱۸۵۲ زندگانی اورا خاتمه داد .

نهضت بابیه در ۱۸۴۹-۱۸۵۰

بابی‌ها بهیچوجه میرزا تقیخان را دوست، نداشتند ودرقتل‌اوهم نهایت کوشش را کرده بودند و مرگ ناگهانی اورامعجز و انتقام خدائی میدانستند زیرا علاوه بر اقداماتیکه برضدآنها کرده بود مشارالیه مسئول قتل باب محسوب میشد که در تبریز در۹جولای ۱۸۵۰ کشته شد اماباب که‌محبوسی بیچاره بیش نبود شعله‌ای‌روشن کرد که‌تا کنون‌خاموشی نپذیرفته است و مخصوصاً شعاع تیره و مدهش آن‌چهار سال اول‌سلطنت ناصرالدین را روشن گردانید .

گوبینو

تاریخ کار های بابیه را در شیخ طبرسی مازندران و زنجان و یزد و تبریز و سایر نقاط درسنوات ۱۸۴۹-۱۸۵۰ بهتر و دقیق تر از آنچه کنت گوبینو در کتاب بی نظیرخودموسوم به**ادیان ومذاهب فلسفی درآسیای مرکزی** شرح داده و با تحقیق فوق العاده بیان کرده است نمیتوان برشتهٔ تحریر درآورد ، من شخصاً راجع بایران بیش ازهر مأخذی ازآن کتاب استفاده کرده ام زیرا که هم ازاین کتاب وهم ازیك ملاقاتیکه برحسب اتفاق و ازبخت نیك در

(۱) واتسن‌صفحه ۳۹۸ - ۴۰۶ (۲) ایضاً صفحه ۴۰۳

اصفهان نسوده ام بر چگونگی مذهب بابیه و سرگذشت تاریخی آنها آگاهی یافته‌و باین واسطه درجمع مستشرقین اولین باب شهرت بر رویم گشاده شد. گوبینو مدتها در فرانسه مثل پیغمبریکه درولایت خود باشد بیقدر بود امابعد از آنکه فرانسه‌مدتها اورا فراموش کرد آلمان یك مجمع اتحاد گوبینو تشکیل داد [۱] و چند کتاب در شرح احوال و تألیفات او [۲] منتشر شد.

سوء قصد

دورهٔ جنگجوئی و خونریزی بابی ها ازوقتی شروع شد که سه نفر از آنها در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ قصد کشتن ناصرالدین شاه نمودند ودر نتیجه قتل عامی شروع گردید که در آن ۲۸ نفر از رؤسای بابیه که کم و بیش دارای اهمیت بودند کشته شدند از جمله قرة العین شاعرهٔ معروف و صاحب‌حسن منظر وطبع‌سرشار درشکنجه سخت بدرود زندگانی گفت. [۳] بیشتر رؤسای بابی که باقی ماندند یا جلای وطن کردند یا ببغداد تبعید شدند و ازآن پس هرچندمذهب مذکور رو بترقی گذاشت لیکن مرکز تبلیغات در خارج‌سرحد ایران یعنی بغداد ادرنه و قبرس و عکا بود.

جنگ‌ایران وانگلیس ۱۸۵۶-۷

دراینجا لازم نیست که ازعلل وچگونگی جنگ کوتاه ایران وانگلیس (۱۸۵۶-۷) که علتش تصرف هرات بتوسط ایرانیان بود ذکری برود.

این جنگ ازتسخیر جزیرهٔ خارك خلیج فارس در ٤ دسامبر ۱۸۵٦ بتوسط انگلیسها شروع شد و بامعاهدهٔ پاریس مورخه ٤ مارچ ۱۸۵۷ که میان‌لرد کاولی وفرخ خان منعقد شد خاتمه‌پذیرفت هرچند بواسطهٔ نواقص وسائل استخبار یکماه بعدازمعاهده

(۱) تاریخ تاسیس ۱۸۹٤ است. (۲) من‌دوجلد ازآنها را در دست‌دارم که تالیف اودویگ شمان‌است یکی Eine Biographie ودیگری Quellen und unterchungen (استراسبورغ ۱۹۱۳و ۱۹۱٤)مجله ماهیانهٔ اروپا شمارهٔ ۷ مورخه ۱ اکتبر ۱۹۲۳ یك شمارهٔ مهمی‌مخصوص احوال کنت گوبینو انتشار داده که در صفحهٔ ۱۱٦ الی صفحهٔ۱۲٦ آن مقالهٔ بسیارخوبی بقلم ولادیمیرمینیورسکی تحت عنوان گوبینو و ایران مندرج است بعد از آن مقاله صفحه (۱۲۷ - ۱٤۱) صورتی از تالیفات منتشره و غیر منتشره او نوشته شده وتاریخ زندگانی او تحریر یافته و شمهٔ از نهضت طرفداران گوبینو در آلمان و فرانسه مسطور است.

(۳) رجوع شود بدو کتاب ذیل تالیف اینجانب « بیانات یکنفر سیاح » جلد دوم صفحه ۳۲٦-۳۳٤ و « موادلازمه برای مطالعه مذهب بابی » صفحه ۲٦۵-۲۷۱

هم خصومت ادامه داشت . ختم این جنگ برای انگلیس خیلی بموقع بود زیرا که مقارن وقت مبادلهٔ عهدنامه ها شورش هندوستان شروع شد .

تأسیس تلگراف

ازتجربه این جنگ معلوم گردید که لازم است میان انگلستان وهند روابط استخباریهٔ بهتری موجود باشد و بهمین واسطه در ۱۸٦٤ در ایران تلگراف دائر گشت ودر سنوات ۱۸۷۰ و ۱۸۷۲ توسعهٔ کامل یافت بنابرقول سرپرسی مولسورث سایکس (که تاریخ ایرانش [۱] کتاب منحصر بفردی است که اوضاع این مملکت را ازسال ۱۸۵۷تاسنه ۱۹۲۱ دربردارد) ایجاد این مؤسسات مهمترین عامل انقلاب [۲] ایران محسوب میشود .

عوامل تجدد آوردیگر

ازجمله عواملی که درتجدد اوضاع ایران تأثیر کرد توسعه چاپخانه بود (که نخستین دفعه عباس میرزا در حدود سال ۱۸۱٦ یکدستگاه آن را درتبریز دائر نمود) واز نتایج آن تعمیم و ترویج ادبیات و روزنامه نگاری است که از سنه ۱۸۵۱ [۳] بآهستگی شروع شد ودرایام انقلاب ۱۹۰٦ تا ۱۹۱۱ و بعداز انقلاب روسیه توسعهٔ کامل گرفت دیگر تأسیس دارالفنون وترویج علوم و تعلیمات اروپائی و دیگر سفر سه گانهٔ شاه باروپا در سنوات ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ و۱۸۸۹ . امادراین تردید هست که آیاخود سلطان یاهمراهانش ازمشاهداتی که هنگام گردش دراروپا کردند اینقدر استفاده نمودند که ادبیات ایران از شرح سفرنامه اوانتفاع ادبی برد ؟

قتل ناصرالدین شاه ۵ می ۱۸۹٦

ناصرالدین شاه هنگام جلوس ۲٤ ذوالقعده ۱۲٦٤ (۲۰ اکتبر ۱۸٤۸) کمی بیش از ۱۷ سال داشت و ۵ می ۱۸۹٦ که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری واقع میشد سال پنجاهم سلطنت او بود چهار روز قبل ازاین تاریخ هنگامیکه تدارکات لازمه برای جشن سال پنجاهم پادشاهی او مهیاشده بودبه تیر میرزا رضای کرمانی یکی ازشاگردان سیدجمال الدین افغانی درحرم شاه عبدالعظیم مقتول گردید . و قایعیکه منجر باین حادثه شد و علل

---

(۱) مخصوصاً مراجعه کنید بچاپ دوم که اضافاتی دارد ودر سال ۱۹۲۱ نوشته شده است درجلد دوم صفحهٔ ۵۲٦ مؤلف ماه مارچ را تاریخ تحریر کتاب نوشته است . (۲) کتاب مذکور جلد دوم صفحه ۳٦۹ (۳) رجوع شود بصفحه ۱۰ از کتاب اینجانب موسوم به «شعر ومطبوعات درایران جدید» که در این موضوع کاملاً بحث شده است .

واهمیت آنهارادر کتاب: تاریخ انقلاب ایران ۱۹۰۵—۱۹۰۹ بتفصیل ذکر کرده‌ام.

نطفهٔ انقلاب

بذر انقلاب ازتاریخ آخرین سفرشاه بفرنگستان پاشیده‌شده و حتی روئیده بود زیرا که در سفر مزبور امتیازات مضره تفویض گردید واین امتیازات خاصه امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) وسیلهٔ تحریك ناخشنودی های سیاسی گردید و نخستین نمایش این عدم رضایت درشورش تنباکو (۱۸۹۱) شروع شد ودرانقلاب ۱۹۰۵ بدرجهٔاعلی رسید. روابط سیاسی ایران بادول خارجه مخصوصاً روس و انگلیس ماده و مرکز تاریخهای پلتیکی از قبیل تاریخ سرپرسی مولسورس سایکس است اما ما اگر ازآن صرف نظر نمائیم عهد ناصرالدین شاه را بطریق ذیل میتوانیم خلاصه کنیم. چهار سال اول سلطنت او (۱۸۴۸ — ۱۸۵۲) بواسطهٔ جوشش مذهبی بابیه اهمیت داشت وشش سال آخر دورهٔ پادشاهی اواز ۱۸۹۰ تا۱۸۹۶ بسبب غلیان پلتیکی دارای اهمیت بود ودرعهد جانشین‌او باانقلاب‌عمومی‌منجر گردید اما سالهای وسط عهد ناصرالدین شاه علی‌الظاهر دورهٔ امن‌وآسایش نسبی بود. ازخوشبختی من در اواخر این عهد بایران سفر کردم (۸ — ۱۸۸۷) وموفق‌شدم که بقایای‌اعصار متوسطهٔتاریخ‌ایران را تماشا کنم. هیچ واقعهٔ نامطبوعی اتفاق نیفتاد میگویند این امنیت در بدو امر بواسطهٔ تنبیه و سیاست سخت و دهشت انگیز بدکاران و دزدان باین پایه رسید ولی موقع مسافرت من دیگر از آن قسم تنبیهات مشاهده نمی گشت و در تمام مدت توقفم در ایران هیچ واقعهٔ خاصی از این‌قبیل نشنیدم. اما در خارج شهر شیراز ستونهای عفریت آسائی از صاروج بنظرم رسید که استخوان انسانی از خلال آن نمایان بود و از دورهٔ حکمرانی سخت و خشن فرهاد میرزای معتمد الدوله عموی شاه شهادت میداد. لیکن خود شاهزاده را من‌مردی مؤدب و ظریف و دانشمندی فریفتهٔ کتاب یافتم. چنانکه گفتم محیط محیط قرون وسطی بود: بزحمت سخنی از سیاست و ترقی مسموع می افتاد و مذاکرات غالبا بعرفان و الهیات وادیان متوجه میشد. باحرارت ترین گفتگوهای پلتیکی راجع بود به جانشینان محمد رسول‌الله ص٤ یعنی سیاست قرن هفتم میلادی. فقط بواسطهٔ خواندن روز نامه های ایران و اطلاع و جریدهٔ اختر منطبعهٔ اسلامبول که بیشتر محرك و مهیج بود میل ضعیفی برای فهمیدن حوادث خارجه تولید

سالهای پرحادثه ابتداء وانتهای‌عهد ناصرالدین شاه

یافته بود . اما در کرمان فقط هفتهٔ یك چاپار ما را بادنیای خارج مربوط میساخت .

سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ ببعد

چقدر این اوضاع با اغتشاش ۱۸۹۱ وطوفان خشمناك ۱۹۰۵ الی ۱۹۱۱ وخطر روسیه که در عید فصح همین سال شروع شد و عموم اوضاع را بفلج مرگ دچار کرد و جنگ بین المللی که ایران را عرصهٔ تاخت و تاز سه سپاه خارجی و میدان دسائس بی انتها کرد متفاوت و متغایر بود ! سقوط امپراطوری روسیه ایران را از کابوسی که یکقرن بروی فشار میآورد رهائی داد و بنظر ها چنین آمد که انتقام بی احترامی است که روسها در آپریل ۱۹۱۲ نسبت بمرقد مطهر رضوی نمودند . از طرفی هم بهم خوردن قرار داد ایران وانگلیس که در نتیجه آن فشون ومستشاران انگلیس خارج شدند ایران را بخود واگذاشت تا چنانکه میتواند و میخواهد آتیه خودرا تمشیت و ترتیب دهد .

جانشینان ناصر الدین شاه

پس از آنکه ناصر الدین شاه بضرب ششلول از پای درآمد پسرش مظفرالدین شاه بر تخت ایران جای گزید (۱۸۹۶ - ۱۹۰۷) و مشروطه را بملت داد و نوه اش محمدعلی شاه که سعی کرد اساس مشروطه را منهدم سازد در ۱۶ جولای ۱۹۰۹ بدست ملیون فاتح خلع شد و اکنون در نواحی اسلامبول زندگی میکند .

بعد از قتل ناصر الدین شاه سلسله قاجار ضعیف شد و اختیارات از قاجاریه منتزع و بدست ملت افتاد .

---

(۱) یکسال درمیانهٔ ایرانیان (لندن: ac. Black ۱۸۹۳) این کتاب سالهاست از طبع خارج شده وامروز خیلی کمیاب است .

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بخش دوم

شعر فارسی در چهار قرن اخیر

فصل پنجم

ملاحظات کلیه راجع باشعار اخیره خاصه ابیات مذهبی

ثبات و تغییرناپذیری زبان ادبی ایران

چهار صد سال پیش از این زبان فارسی من حیث المجموع و از هر جهت همان بود که امروز هست (مقصود لفظ قلم است والا زبان بازاری و آنچه امروز میان طبقات بیسواد رایج است ظاهراً در ضمن این مدت متداول گردیده است و قدمتی نداردامااشکال ادبی جدیدی که امروز موجود است اینقدرها قدیم نبوده و آغاز آنها از اواسط قرن نوزدهم دورتر نمیرود در سه جلد مقدم بر این مجلد بعداز هرفصل تاریخی بلا فاصله فصلی راجع بادبیات آن دوره نوشته میشد . اما در این مجلد بعلت مذکوره لازم ندیدیم که رشتهٔوقایع تاریخی‌را از هم بگسلیم وبهتر دانستیم که بخش اول کتاب را بتاریخ مختصری از تمام دورهٔ مطلوبه مخصوص کرده بخش دوم و سوم رابرای توصیف ادبیات نظمی و نثری بگذاریم که از حیث طبقات هر یك دارای تقسیماتی خواهند بود .

توجه بی اندازه نسبت بشعر

طرز ترتیب دادن این تقسیمات مسئلهٔ است که مدتی افکارمرا بخود مشغول نمود . تقریباً عموم اشخاصی که راجع بادبیات ایران چیز نوشته اند بیش از حد لزوم توجه خود را بشعر فارسی معطوف نموده اند وعموماً از یك زمینه های دیگری که هر چند قدری پست تر وخشکتر است اما مثبت تر خواهد بود غفلت ورزیده‌اند مثلا تاریخ وشرح احوال

رجال و الهیات و علوم دینیه را متروك و مسکوت گذارده اند . اگر ما ادبیات را به ساده ترین معانی آن در نظر بیاوریم و آنرا فقط بر نوشتجاتی اطلاق کنیم اعم از نثر و نظم که دارای شکل مصنوع و زیبائی باشند بلاشك نظریهٔ نویسندگان سابق الذکر که فقط بشعر و نثر بدیع اهمیت داده اند معقول بنظر خواهد آمد اما بالعکس اگر ادبیات را بمعنی وسیع آن گرفته و مظهر روح و فکر یك ملتش بدانیم قضیه طور دیگر خواهد بود لیکن نظر برای غالب پیش از تحقیق در اجزاء مختلفه ادبیات جدید ایران بدواً تااندازهٔ هم راجع بشعر این دوره سخن خواهیم راند .

طبقات شعر فارسی در اینجا لازم است شش نوع شعر تشخیص بدهیم (۱)اشعار طرز قدیم (۲) اشعار اتفاقی یا موقعی (۳)ابیات مذهبی از ترجیعات مبسوطه مانند هفت بند محتشم کاشانی گرفته تا اشعار عامیانه که در مجالس تعزیهٔ محرم خوانده میشد (٤) اشعار قلیل اما پرهیجانی که بابی ها از ۱۸۵۰ ببعد سروده اند و میتوان آن را شعبهٔ مخصوصی از نوع سابق الذکر قرار داد . (٥) تصنیفاتی که مطربها و رامشگران سروده اند و مشکل است مبداء و تاریخ قدمت آنهارا تعیین نمود (٦) منظومات سیاسی که جدیداً بعد از انقلاب ۱۹۰۶ ایجاد شده و در کتاب دیگر خود مفصلا بشرح آن پرداخته ام [۱] در این فصل بیشتر به بیان اشعار مذهبی مبادرت ورزیده ابیات غیر مذهبی را به فصول بعد میگذارم .

۱ــ اشعار طرز قدیم

این نوع شعر فارسی که همه جا شکل و منظور معنوی آن یکسان است در مدت پنج شش قرن تقریباً به یك حالت مانده است چنانکه گوئی مهر و قالب مخصوصی دارند که تغییری در آن رخ نمی دهد . بقسمی که اگر ذکری از وقایع و اشخاص عهد در آن نباشد و تاریخ گفتن آن معلوم نشود . مشکل است بعد از خواندن یك قصیده یا غزل یارباعی حدس بزنیم که گوینده از اهل زمان جامی (متوفی ۱٤۲۰) بوده یا یکی ازشعرای معاصر از قبیل قاآنی و غیره . راجع باوصاف تصنعی این قسم شعر در یکی از مجلدات سابقه بحث کرده ام [۲] وعقیدهٔ

(۱) مطبوعات وشعر در ایران کمبریج ۱۹۱٤ (۲) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۹-۸۳

ابن خلدون اینست که : « صنعت شعر و نثر فقط با الفاظ سروکار دارد نه با افکار[1] » امامعذلك دراشعاری که جدیداً باین سبك سروده شده است اشاراتی ندرة باختراعات ورسوم جدیده ازقبیل چای خوردن- سیگار یا قلیان کشیدن - راه آهن - تلگراف و روزنامه[2] می یابیم . بعضی ازشعرای بزرگ عصرجدید مانند قاآنی و داوری وامثال آنها هنرشاعری خودرا دراشکال جدیده نظم از قبیل مسمط سرائی[3] که بعدازقرن یازدهم ودوازدهم مسیحی دیگر بمورد استعمال نمی آمده ظاهر کرده اند .

انتقاد ادبی که ایرانیان از آن غفلت داشته‌اند

ظاهر أعباراتی که درابتدای قسمت فوق گفته شد خیلی مغلق است و توضیحاتی لازم دارد زیرا که فضلای ترك و هند معتقدند که بعضی ازشعرای اخیر ایران یك قسم ابتکار یا «تازه گوئی» داشته اند که درتوسعهٔ صنعت وتقسیم ازمنهٔ ادبی مشخص و مبشر یك عهد جدیدی میباشند. اما خود ایرانیها با انتقاد ادبی آشنائی ندارند شاید همانطور که مردم وقتی بصحت مزاج خود عطف توجه میکنند که صحتشان ازدست رفته باشد همانطورهم ملل وقتی وارد انتقاد و کنجکاوی دقیق درادبیات میشوند که دیگر قابل نباشند و نتوانندازخود ادبیات خوب ایجاد نمایند . بنا بر قول گیب[4] جامی وامیر علیشیر نوائی و عرفی شیرازی و فیضی هندی و صائب اصفهانی یکی پس از دیگری درشعر عثمانی نفوذکامل پیدا کرده قائد ادبی آنها شده اند و راجع بآن اساتید منتقدین عثمانی مطالب بسیار نوشته اند . بهترین و کاملترین انتقادیکه از گفتار اعاظم شعرای ایران ازقدیم تا اواخر قرن هفدهم نوشته شده است بعقیدهٔ من کتابی است که (متأسفانه) بزبان اردو یا هندوستانی تحریر یافته است و نام آن شعرالعجم ومؤلف آن شبلی نعمانی است ، جلدسوم این مجموعه که در (۱۳۲۴-۵) مطابق (۱۹۰۶-۷) مدون شده ازهفت شاعر ایرانی سخن میراند که درقرن شانزدهم و هفدهم میلادی میزیسته اند که اسم وتاریخ وفاتشان از اینقرار است : فغانی [۱۵۱۹/۹۲۵] ؛ فیضی [۱۵۹۵-۶/۱۰۰۴] ، عرفی (۱۵۹۰-۱/۹۹۹) ، نظیری (۱۶۱۲-۳/۱۰۲۱) ، طالب

---

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۴۲۵ فصل فی ان صناعة النظم والنثر انما هی فی الالفاظ لا فی المعانی (مترجم)

(۲) گیب تاریخ ادبیات عثمانیها جلد چهارم صفحه ٤ نظیر این تلمیحی دراشعار نعیم هست که در قسمت اخیر همین فصل مسطور شده هرچند عموماً سبك شعر مزبور هم تقلید قصاید قدیم است (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحه ۲-۴۱ (٤) تاریخ ادبیات عثمانیان جلد سوم صفحه (۴۸ — ۲۴۷)

آملی (۱۰۳۶/۷--۱۶۲۶)، صائب (۱۰۸۰/۱۶۶۹ یا ۱۶۷۰) و طالب کلیم (۱۰۶۱/ ۱۶۵۱) . تمام این شعرا ایرانی بوده اند و بواسطهٔ تشویق و سرپرستی جوانمردانهٔ سلاطین مغولی بهندوستان جلب شده اند باستثنای فیضی که شبلی درحق او گوید . از امیر خسرو بگذریم تنها شاعر هندی است کـه اشعار فارسی اورا باابیات شعرای ایرانی الاصل نمیتوان فرق نهاد . عرفی وصائب معروفترین هفت شاعرفوقند امامعذلك درهندوستان بیش از مملکت خود عزت وشهرت یافتند [۱] یکی ازآشنایان ایرانی من علت این پیش آمد را چنین بیان نمود کـه گـفتار شعرای مذکور را خارجیها بآسانی میفهمند وبنابراین شهرت می یابند درصورتیکه بهترین اشعار وعالیترین گفتار شعرای معروف ایران را خارج از دست رس افهام خود میبینند . با نهایت خجلت اعتراف میکنم کـه در این مورد ذوق من نیز باخارجیها همراه وموافق است وصائب را مخصوصاً خیالی جاذب و جالب می یابم چه ازلحاظ سادگی عبارات و چه از حیث صنایع حسن تعلیل وارسال المثل [۲] تقریباً چهل سال قبل [سنهٔ ۱۸۸۵] قسمت فارسی کتاب خرابات [۳] را کـه مجموعهٔ غزلیات منتخبهٔ فارسی و عربی و هندی است و ابیات منفردهٔ نیز دارد مطالعه میکردم و بعضی اشعار را کـه بنظرم خوب میآمد بدون رعایت گوینده شعر خارج نویس میکردم و دردفتری مینگاشتم . وهرچند گوینده ۴۴۳ غزل و ابیات منفرده کـه بیرون نویس کرده ام غالباً معلوم نیست امابیش ازیك عشر مجموع آنها [۴۵] از صائب است .

جلب کردن هندوستان شعرای ایران را درعهد اولین پادشاهان مغولی

هندوستان در قسمت اعظم قرن شانزدهم وهفدهم میلادی بنا بر پذیرائی و تشویق همایون واکبرو جانشینان آنهاتا عهداورنگ زیب کـه مردی متعصب ومحزون بود و همچنین نجبا و بزرگانی ازقبیل بیرام خان خانان و پسرش عبدالرحیم کـه بعد ازقتل پدر در سنهٔ ۱۵۶۱ دارای لقب مذکور شد عدهٔ کثیری ازشعرای هنرمند ایرانی را بسوی خود جلب کرده است ادبای مزبور درهندوستان عزت و افتخاری یافتند کـه در وطن خویش ازآن محروم

---

(۱) رضاقلی خان صراحة راجع باین دوشاعر می نویسد کـه سبك آنهارا ایرانیان این عصر نمی پسندند .

(۲) منتخبات التواریخ (کلکته ۱۸۶۹) جلد سوم صفحه ۱۷۰-۳۹۰ (۳) شعرالعجم صفحه ۵ این کتاب بهمت فضلای افغانستان بفارسی ترجمه شده است (مترجم)

بودند بداونی [۱] قریب یکصد و هفتاد نفر را میشمارد که بیشتر ایرانی الاصل بوده اند هرچند بعضی از آنها درهند تولد یافته‌اند ، [۲] شبلی پنجاه ویکنفر رااسم می برد که در عهد اکبر ازایران بهند رفته و دردربار پذیرفته شده اند اسپرنگر نیز صورت مفصلی ترتیب داده است ازاشعار ذیل که شبلی ذکر میکند معلوم میشود چقدر آرزوی هند رفتن و درآنجا به نعمت و عزت رسیدن درمیان شعرای ایران رواج داشته است [۳]

مثلا صائب میگوید :

همچو عزم سفرهند که در هر دل هست رقص‌سودای‌تودرهیچ‌سری‌نیست که‌نیست

و ابوطالب کلیم گوید :

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم کجاخواهدرساندن‌پرفشانی‌مرغ‌بسمل[٤]را
بایران میرود نالان کلیم ازشوق‌همراهان بپای‌دیگران‌همچون‌جرس‌طی‌کرده‌منزلرا
زشوق‌هندزان‌سان‌چشم‌حسرت‌درقفادارم که روهم گربراه آرم نمی‌بینم مقابل را

همچنین در این باب علیقلی سلیم گوید :

نیست درایران‌زمین‌سامان‌تحصیل‌و کمال تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

درویش‌اسمی شاعر ایرانی بیادتربیت ومرحمت خان‌خانان نسبت بشعراء گوید :

زیمن‌مدح‌توآن نکته سنج شیرازی ، رسید صیت کمالش بروم از خاور
بطرز تازه زمدح تو آشنا گردید، چوروی خوب که یابد زماشطه زیور
ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو بتیغ هندی اقلیم سبعه را یك سر
ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر رسیده است بجائی که شاعران دگر
کنند بهر مدیحش قصیدهٔ انشاء که خون رشك چکد ازدل‌سخن پرور
سوادشعر شکیبی چوکحل اصفاهان به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر
زمدحت توحیاتی حیات دیگر یافت بلی مقوی طبع عرض بود جوهر

---

(۱) فهرست کتابخانه پادشاه اود جلد اول صفحه ٥٥ الی ٦٥ (۲) شعرالعجم جلدسوم صفحه ۱۰ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۱۳ (٤) وقتیکه یکنفر مسلمان مرغی‌رابرای مصرف خود میکشد و تیغ بر گلوی او میگذارد بایستی بسم‌الله بگویند و از این رومرغی راکه درروی زمین می‌طپد و دست و پامیزند مرغ بسمل یا نیم بسمل گویند

حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من چو زنده اند بمدح تو تا دم محشر
زنعمت تو به نوعی رسید آن مایه که یافت میر معزی زنعمت سنجر

این شعرای قرون شانزدهم و هفدهم ایران سبکی ایجاد کردند که مرحوم پرفسراته در کمال مناسبت آنرا بهار هندی شعر در ایران نامیده است و تازمانیکه فارسی زبان ادبی و محترم هندی‌ها بشمار میرفت عدهٔ کثیری از گویندگان هندی مقلد اساتید مذکور بودند ، راجع باین مقلدین هندی که در بکار بردن لغات خارجی مهارت کامل داشتند چیزی نمی نویسم و ازتمام شعرای ایرانی الاصلی هم که درایران یا هندوستان زندگانی میکردند عدهٔ قلیلی را میتوان دراین صفحات نام برد .

خشکی ادبیات در قرن هیجدهم

قرن هیجدهم مسیحی خاصه زمانیکه فاصله انقراض صفویه و تأسیس سلطنت قاجاریه بود (۱۷۲۲-۱۷۹۵) ازحیث ادبیات فقیر ترین ازمنه است . بعد ازاین عصر درقرن نوزدهم شعرائی مانند قاآنی یغما - فروغی - وصال و اولادش ظهور کردند که بابزرگترین شعرای ما قبل خود همدوش بوده اند .

۲ — ابیات اتفاقی یا موقعی

نمونه اشعار اتفاقی یا موقعی

ازجمله مفیدترین اشعار آنهائی را باید شمرد که حتماً از آثار شعرای مشهور نبوده و مخصوصاً درمواقع معین سروده نشده است اشعار مزبور را دردواوین معمولی شعراء یا درصفحات تواریخ معاصر نمیتوان بدست آورد . محض نمونه ابیات ذیل ازاحسن التواریخ که هنوز طبع نشده است استخراج میشود .

درسال ۹۶۱/۴-۱۵۵۳ سه نفر ازسلاطین هند وفات یافت . محمود سوم از گجرات . اسلام شاه پسرشیرشاه افغانی ازدهلی و نظام الملك ازدکن . این اتفاق و تاریخ وقوع آن در اشعار ذیل ثبت گردیده است .

سه خسرو راقران آمد بیك سال ، که هند از عدلشان دار الامان بود ،
یکی محمود شاهنشاه گجرات، که همچون دولت خود نوجوان بود، [۱]
دوم اسلام شه سلطان دهلی ، که درهندوستان صاحب قران بود، [۲]

(۱) رجوع شود بتاریخ لین پول (سلسله های اسلامی) ص ۳۱۳ (۲) ایضاصفحه ۳۰۰ و ۳۰۳

سیم آمد نظام الملك بحری ، که در ملك دکن خسرو نشان بود، [۱]
ز من تاریخ فوت آن سه‌خسرو، چه میپرسی زوال خسروان بود،

ابیات ذیل که مولانا قاسم ساخته‌است مادهٔ تاریخ وفات همایون است (۹۶۲/ه-۱۵۵٤)

همایون پادشاه ملك معنی ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر خود افتاد ناگاه وزو عمر گرامی رفت برباد
پی تاریخ او قاسم رقم زد همایون پادشاه از بام افتاد [۲]

این اشعار را حیرتی که در سنه ۹۶۱/٤-۱۵۵۳ در کاشان افتاد و بسرای دیگر شتافت در هجو اهل قزوین گوید :

وقت آن آمد که آساید سپهر بی‌مدار، چون زمین در سایه‌ات ای سایهٔ پروردگار
پادشاها مدت نه ماه شد کین ناتوان مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح وزار
یافتم رسم تسنن در وضیع و در شریف دیدم آثار تخرج در صغار و در کبار
در معابر پای شسته از فقیر و از غنی در مساجد دست بسته از یمین وازیسار
در زمان چون تو شاهی دست بستن در نماز هست کاری دست بسته‌ای شه عالی تبار
قاضی این ملك نسل خالد ابن الولید مفتی این شهر فرزند سعید نابکار
کشته گردیده زتیغ شاه غازی هردو را هم برادرهم پدرهم یار هم‌خویش وتبار
خود بفرما ای شه دانا که اکنون این گروه داعی خصمند یا مولای شاه کامکار
قتل عامی گر نباشد قتل خاصی میتوان خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار
نیستند اینها رعایائی که باشد قتلشان موجب تخفیف مال و مانع خرج دیار
بلکه هریك مبلغی ازمال دیوان میخورند سربسر صاحب سیورغالند وهم‌ادرار دار

نقص این اشعار اتفاقی آن است که ما غالباً چون نمیدانیم تحت تأثیر چه‌عواملی و برای چه منظوری بنظم درآمده اند کاملا بر معانی و تلمیحات آنها اطلاع حاصل

---

(۱) شك دارم که کلمه بحری صحیح باشد ممکن است برهان باشد که اسم دومین نظام شاه احمد نگر است که از ۹۱٤ تا ۹۶۱ هجری مطابق (۱۵۰۸ -۱۵۳۳ میلادی) سلطنت کرد . (۲) درنسخهٔ من « گاهی » نوشته شده و من آنرا قاسم کردم . برای اطلاع ازوقایع زمان وفات همایون رجوع شود بتاریخ **هند درعصر دو پادشاه نخستین ازخانوادهٔ تیمور** یعنی بابر و همایون (لندن ۱۸۵٤) جلد دوم صفحه ۸ - ۵۲۷ تألیف ارسکین این ماده تاریخ اتفاقاً وبرخلاف معمول طبیعی و ساده وصحیح است .

نمیکنیم . آیا اهل قزوین باشاعر فوق چه معامله کرده بودند که مشارالیه باین سختی و تلخ زبانی بدشمنی آنها قیام کرده است ؟ قاضی ومفتی که مخصوصاً بهجو آنها پرداخته که بوده اند ؟ چگونه اقوام واقربای آنها بدست شاه کشته شدند و طرفدار و مروج کدام دشمن بوده‌اند ؟ چون نمیدانیم این اشعار درچه زمان ساخته‌شده‌است آیا درزمان شاه‌طهماسب و اخلاف او یا در عهد شاه اسمعیل؟جوابی مقنع بسئوالات فوق نمیتوانیم بدهیم . اما این نکته قابل توجه است که دروقت سرودن این اشعار مذهب تسنن درقزوین غلبه داشته است .

۳ ـ اشعار مذهبی

اشعارمذهبی محتشم و پیروان او

ازشعرای کشیری که‌دردورهٔ صفویه‌طبع خود را وقف‌سرودن اشعاری‌درذکرمصائب و اخلاق وصفات‌حمیدهٔ ائمه نموده‌اند محتشم‌کاشانی متوفی بسال (۱۵۸۸/۹۹۶) اهمیتش بیشتراست درایام شباب بگفتن ابیات عاشقانه مشغول‌بود امادرزمان کهولت ظاهراً قوای‌خود را صرف خدمت بمذهب کرد . رضاقلی خان درمجمع‌الفصحا(جلددوم‌صفحه۳۶-۳۸) نمونهٔ ازهر دوقسم‌شعرا ودرج نموده‌است ولیکن ما دراینجا فقط بنوع دوم کار داریم

بی‌اعتنائی شاه‌طهماسب‌نسبت بمداحان

صاحب عالم‌آرای‌عباسی درضمن‌شرح حال‌شعرای عهدشاه‌طهماسب‌می نویسد . دراوائل حال‌حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طبقه بود . . . و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه میفرمودند چون این طبقه علیه را وسیع‌المشرب شمرده ازصلحاء و زمرهٔ اتقیا نمیدانستند زیاد توجهی بحال ایشان نمیفرمودندوراه گذرانیدن قطعه وقصیده نمیدادند مولانامحتشم کاشانی قصیدهٔ غرا درمدح آنحضرت و قصیدهٔ دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده‌از کاشان‌فرستاده‌بود بوسیله شهزادهٔ مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح وثنای من آلایند قصاید درشأن شاه ولایت‌پناه وائمهٔ معصومین علیهم‌السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات وبعدازآن ازماتوقع نمایندزیراکه بفکردقیق ومعانی بلندواستعاره های دوراز کاردررشتهٔ بلاغت درآورده بملوك نسبت میدهند که بمضمون(ازاحسن اوست اکذب

او) اکثر در موضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست ومحتمل الوقوع است غرض که جناب مونالا صله شعر از جانب اشرف نیافت . » و بنا بر این محتشم هفت بند معروف خود را ساخت واین بار چنانکه سزاوار بود صله یافت شعرای زمان بتقلید او همت گماشتند چنانکه در مدت نسبتاً قلیلی چندین هفت بند شیوع گرفت . این اشعار در اغلب جنگهائی که آثار محتشم را قید کرده مندرج است خاصه خرابات [1] تألیف ضیاء پاشا (جلد دوم صفحه ۱۹۷ - ۲۰۰) ترکیب بند مزبور دارای دوازده بند است هر یك مرکب از ۷ شعر و در آخر هر بند بیتی است با قافیهٔ مخصوص و متفاوت مجموع اشعار آن ۹۶ است . در این ترکیب زبان شاعری محتشم فوق العاده ساده و صریح است و از تصنعات بدیعیه و زبان بازی های مبالغه آمیز که بعضی از اروپائی ها را اینقدر بخشم میآورد عاری و منزه است و مترجم احساسات صادقانهٔ مذهبی است . میخواستم جا بیشتر از این بود تا تمام ترکیب بند را قید میکردم زیرا که نمونهٔ از اشعار بسیاری است که بتقلید آن ساخته اند

احساسات طبیعیه که در این قسم اشعار مندرج است

خواه اشعار محتشم را از جملهٔ اشعار خوب فارسی بدانیم خواه ندانیم مسلم این است که از نمونه های برجستهٔ اشعار تعزیت ومرثیت بشمار است وحکایت از تاثر شیعیان درتذکر مصائب امام مینماید اشعار محتشم مثل قصاید ناصرخسرو که قریب پنج قرن پیش از شاعر کاشانی میزیسته دارای صفت صمیمیت وخلوص است و برخلاف تصنیفات مصنوعه وخوش ظاهر اغلب شعرای ایران که در مملکت خودشان خیلی بیش از محتشم معروفند گفتار این شاعر خیلی طبیعی و احساسی وصمیمی است .

دیگر از مراثی که برای امام حسین ساخته شده قصیدهٔ است که یکی از بزرگترین شعراء وسست اخلاق ترین گویندگان عهد اخیر ایران یعنی قاآنی متوفی بسال (۱۸۵۳) ساخته است ومن هم بواسطهٔ تازگی شکل قصیده و هم بسبب بیدینی گویندهٔ آن . از ذکر آن صرف نظر نمی نمایم [2] .

---

(۱) در این جا مؤلف ۳ بند را ذکر کرده بود چون برای خوانندگان ایرانی این اشعار بسیار معروف است محض اختصار حذف شد (مترجم)

(۲) این قصیده نظر بکثرت نسخ و برای اختصار حذف شد (مترجم)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

باردچه؟خون! که؟دیده،چسان؟روزوشب،چرا؟
از غم ، کدام غم ؟ غـم سلطان کربلا ،

اشعار مذهبی که بیشتر عامیانه است

تذکر مصائب وارده برامام حسین ع علاوه برمراثی مذکوره نظماً ونثراً موجد آثار بسیاری گـردیده است کـه بیشتر بازاری وعامیانه است . سو گواری ماه محرم نه فقط منحصر است بتعزیه یا نمایش مذهبی کـه لا اقل چهل قسم آن بنظر رسیده است (و بعضی از آنها مربوط بشخص پیغمبر یا اولیاء ومقدسین قبل از اسلام است) بلـکه بیشتر روضه خوانی یا ذکر وقایع حزن انـگیز کربلاست . گویندوجه تسمیه روضه خوانی آن است که قدیمترین و معروفترین کـتابی از این سنخ روضة الشهداء نام داشته و تألیف حسین واعظی کاشفی [1] است سابقاً قرائت این کـتاب را روضه خوانـی می گـفته اند بعد ها این اصطلاح بر خواندن کـتب دیگر از قبیل طوفان البکاء یا اسرار الشهاده نیز اطلاق شده است . این مجالس را در ماه محرم غالباً اغنیـاء و اعیان و نجبا و مأمورین دولتی یا تجار فراهم آورده و چند نفر روضه خوان را دعوت کرده و بعد شامی،مفصل یا مختصر میدهند . مثنوی کوچکی دارم موسوم به « کـتاب السفره فی ذم الریا »[2] در این کـتاب رجز خوانی میزبان و حرص مهمانان را با نیش های زننده مسخره کرده است ۳۰

عزاداری محرم در چشم اروپائیان

چند نفر از محققین اروپائی که از لحاظ روانشناسی بایـن نمایش های مذهبی نـگریسته اند تصدیق کرده اند که در کمال مهارت تدوین شده تعزیه خوان ها از روی اخلاص واطلاع از فن خود نمایش میدهند سرلویس پلی Sir Lewis Pelly ۳۷ مجلس تعزیه را ترجمه کرده و در مقدمهٔ آن می نویسد اگر مقیاس هنرمندی نویسنده تیاتر را تاثیری بدانیم که در خوانندگان و شنوندگان می کـند هیچ تراژدی از اینها بالاتر

---

(۱) در سال ۹۱۰ / ۵ — ۱۵۰۴ وفات یافت رجوع شود بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطهٔ تاتار تالیف اینجانب صفحهٔ ۴۴۱ و صفحهٔ ٤ — ۵۰۳ (۲) اسم مؤلف ترکی شیرازی قید شده است این کتاب کوچک که دارای ٤۸ صفحه است در سنه ۲/۱۳۰۹ — ۱۸۹۱ در بمبئی چاپ شده است . (۳) مؤلف اشعاری ازین کتاب درج کرده بود چون خیلی سست و سخیف بود حذف آنرا جایز شمردم (مترجم)

نیست . ماتیوار نولد در کتاب تجربه و انتقاد با ظرافت کامل تاریخ اجمالی این تیاتر مذهبی را شرح داده است ماکولی Macauly در « امتحان راجع بلرد کلیو » تمجید بسیار از این نمایشها کرده است گیبون Jibbon که شخص خورده گیرو بی اعتقادی است گوید :«بعضی ازاین نمایشها در سخت دل ترین مردم هم‌تاثیر دارد.»

توسعه روایت

نوشتن تاریخ تحقیقی و قعهٔ کربلا از روی نخستین اسناد تاریخی مانند طبری و غیره که چندان مفصل هم ننگاشته اند کاری مشغول کننده و مفید است امـا از حدود این کتاب خارج خواهد بـود ریشه این روایت غم انگیز در اقوال ابومخنف لوط بن یحیی که در نصف اول قرن دوم هجری (۷۵۰ میلادی) میزیسته دیده شده است از بعضی وقایعی که در این تاریخ داخل شده معلوم میگردد که شیعیان ایران بلا اراده بامسیحیان در برخی اعتقادات سهیم هستند از آنجماله اعتقاد بشفاعت است که شهادت امام حسین رامثل عیسی برای طلب بخشایش گناه و شفاعت کردن در روز قیامت ضرور می دانند از شواهد این همفکری اسلام آوردن ایلچی فرنگی در بارگاه یزید است که در تعزیه ها دیده ام تعزیه خوانها وقتی که یکنفر اروپائی را در میان تماشائیان به بینند این‌قسمت را خیلی با آب و تاب بازی میکنند . از مطالب جالب توجه آمدن پادشاه مشرك هندی و آمدن شیر وحشی است بیاری امام حسین و این نکات را مخصوصاً آورده اند تاقساوت قلب قاتلین اهل بیت را برجسته تر نمایند زیرا که کافر وجانور رحم کردند و مسلمانان شفقت نیاوردند . [۱]

٤ ـ اشعار بابیه

حوادث کربلا را ازبس باشکال مختلف روضه خوانها ذکر کرده اند همه زنان و دهقانان از تفاصیل واقعه مطلعند و چنانکه رسم عوام است در هر باب‌چنان مبالغه کرده اند که اکثر اوقات از حقایق دور شده اند حتی سر گذشت اشخاص را که نام میبرند نمیدانند مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره بـرای

(۱) مؤلف اشعاری از کتاب سرباز و سایر بیاض های تعزیه نقل کرده کـه شاید ترجمه آنها در انگلیسی تاز گی داشته است ولی ازلحاظ ادبی برای‌ایرانیان خالی‌ازوهن وابتذال نبود حذف شد (مترجم)

جلوگیری از مبالغهٔ شدید و غلو کفر آمیز عوام الناس زحمت ها کشیده ورسالات ساده عوام فهم بفارسی نوشته اند و هموطنان را از حقایق آگاه کرده اند تا اطلاع از ماوقع منحصر بطلاب زبان عربی یا فقها نباشد .

ایرانی شجاع است

اما از آنجا که ایرانیان فطرة شجاع وطالب شنیدن سرگذشت ابطال هستند توجهی برسالات تاریخی فوق نکرده و این وقایع را با آب و تاب بسیار روایت نموده اند حتی بعضی جماعت ها خواسته اند بآن شهداء تاسی کنند اشخاصی که از خواندن کتاب حاجی بابا تألیف موریه Morier گمراه شده و ایرانیان را مردمی کم جرات وخجول پنداشته اند ازحقیقت بسی دورند اگر در اروپا کسی بخواهد از صفت شجاعت ایرانیان آگاه شود باید بکتاب های مامورین مخصوصی مراجعه کند که کارشان تحقیق احوال قاطبهٔ مردم است زیرا که این اشخاص در این رشته متخصص میشوند و گفتارشان بیش از قول سایر دانشمندان حجت است مثلا هیچکس از اروپائیان مانند ناپیه ملکم شجاعت و ثبات بعضی از ایرانیان را موافق عدل و انصاف شرح نداده است کتابش موسوم است به پنجسال در یکی از بلاد ایران [یزد]

دلیری عرب وایرانی

ویلفرید بلونت راجع باعراب قدماء گوید [1] : « شجاعت این طایفه از جنسی خاص است و شاید با آنچه در میان ما شجاعت خوانده میشود متفاوت باشد دلیری عرب نتیجهٔ اشتعال احساسات آنهاست که در اثر تمجید و تحسین تماشائیان یا بواسطهٔ تلقینات شخصی و رجز خوانی خودشان برافروخته میگردد »

این تعریف در بارهٔ ایرانیان هم صادق است زیرا که آنها هم قومی حساس هستند ومخصوصاً از شعر تحریك میشوند ایرانیان شعر را سحرحلال می شمارند زیرا که بقول صاحب چهار مقاله :

« شاعری صناعتی است که شاعر معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد نیکو را در صنعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و بایهام قوت های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طبایع

(۱) هفت قصیدهٔ زرین اعراب جاهلی (لندن ۱۹۰۳) ص ۱۲

را انقباض و انبساطی بوده و امور عظام را در نظام عالم سبب شود»

مقصود این است که چون مردم ایران فطرةً دلیر هستند همیشه میل‌دارند قصه پهلوانان را بشنوند وچون بسیار حساس هستند با شعر بهتر تحریك میشوند از این جهت همواره اشعار حماسی وجنگی رواج داشته است بعضی از پیروان باب خواسته اند وقایع کربلا را سر مشق اعمال خود کنند از آنهااشعاری شنیده‌ام که در مواقع سخت میخوانده اند و حکایت از ثبات قدم آنها دارد

یکدست جام باده و یکدست زلف یار　　رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

ای‌خوش آن‌عاشق‌سرمست که‌درپای‌حبیب　　سر و دستار نداند که کدام اندازد

اشعاری را نسبت بقرة العین شاعره میدهند که در قتل عام اگست ۱۸۵۲ کشته شد این بیت از آن جمله است

من و عشق آن مه خوب رو که چو شد صلای بلا برو
بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا [1]

مذهب بابی وتشیع

مذهب بابی در ابتداء یك نوع تشیع بسیار شدید و مبالغه آمیزی بوده است سید علی محمد خود را باب امام غایب مهدی ع میخواند رفته رفته خود را امام و پس از آن نقطه و مظهر حقیقی واجب الوجود گفت شاگردانش مدعی شدند که ائمه شیعه هستند ورجعت نموده‌اند [2] و میگفتند تمام واقعهٔ کربلا مجدداً در قلعه شیخ طبرسی مازندران واقع گردیده‌است نوزده فصلی که اولین قسمت کتاب بیان را تشکیل داده سراسر راجع باصل رجعت است بیان کتابی است فارسی و از همهٔ تالیفات باب منظم‌تر وقابل فهمتراست در این فصول میگوید جمیع بزرگان و مبلغین اسلام رجعت کرده و با این نشئه باز گشته‌اند در کتاب نقطة الکاف حاجی میرزا جانی مورخ بابی شرحی راجع بمقایسه قلعهٔشیخ طبرسی با کربلا مندرج‌است

مقصود این است که بابی ها در اول کار خود را بتشیع نزدیك کرده و تابع تاثیری بودند که روضه خوانی در ایران رواج داده بود .

---

(۱) بعضی این شعر را جزء غزل صحبت لاری میدانند (مترجم)　(۲) راجع باصل رجعت در کتاب مواد لازمه . . . . . و در کتاب تاریخ‌جدید شرحی نوشته ام .

اشعار بابیه

من در کتابی که بنام **مواد لازمه برای مطالعهٔ مذهب بابیه** نوشته‌ام (ص ۵۸ — ۳۴۱) منتخبی از اشعار این طایفه و فرقهٔ بهائیه را درج کرده‌ام در ۱۹۰۲ میرزا نعیم سدهی قصیدهٔ برای من بخط خود فرستاده مشتمل بر ۱۳۳ بیت که در بهار ۱۸۸۵ ساخته بود و در خصوص حالات خود نوشته بود که من در ۱۲۷۲ / ۱۸۵۵ در سده نزدیك اصفهان تولد شده و در ۱۳۰۴ / ۷ — ۱۸۸۶ بطهران سفر کرده ام. از قصیدهٔ او اشعاری ذیلا درج میکنیم

مرا بود دل و چشمی ز گردش گردون — یکی چو دجلهٔ آب و یکی چو لجّهٔ خون
چرا ننالم سخت و چرا نگریم زار — که از مضیق جهان‌ره نمیبرم بیرون
درون دائره مقصود خود نمی یابم — مرا نه پای برون باشد و نه جای درون
مرا چه فایده از جاه اگر شوم قارن — مرا چه عایده از مال اگر شوم قارون
چو می‌نهم چه‌ثمر میدهد ضیاع و عقار — چو بگذرم چه اثر میکند بنات و بنون
مرا چه فخر که نوشم عقار یا جلاب — مرا چه فضل که پوشم حریر یا اکسون
چو ملک و مال نماند چه‌محتشم چه فقیر — چو روزگار نپاید چه شادو چه محزون
بعقل نازم و هر جانور از آن مملو — بروح بالم و هر جایگه از آن مشحون
مرا از این چه که گویم چه کرد اسکندر — مرا بدین چه که دانم که بود ناپلئون
مرا چه کار که مه شد هلال و بدر از آنك — بقدر تابش خود بروی است چهره‌نمون
چه فایده است کسوف و خسوف را دانم — که خور ز ماه و مه از ظل ارض نیلی گون
چه لازم است که گویم ثوابت و سیار — همه شموس و کرا تند درخم گردون
مرا از این چه که دانم کرات گرد شموس — معلقند و دوان وز دو جذبه اند زبون
مرا چه کار که باد آن هوا که موج زند — خفیف خشگ بفوق و ثقیل ترسوی دون
چه گویم آنکه قمر بر زمین زمین بر شمس — هم او به شمس دگر میچمد به پیرامون
چه گویم این رمل سالم است یا محذوف — چه گویم این رجز مطوی است یا مخبون
ز صرف و نحو و حروف و قرائت و تجوید — ز وقف کوفیین وز وصل بصریون
ز اشتیاق بدیع و معانی و انشاء — بیان وخط وعروض و قریض شعر و فنون
رجال و فقه و اصول و جدال و استنباط — حدیث رجعت و تفسیر و سنت و قانون
ز رسم و هیئت و جبر و مناظر و تاریخ — حساب و هندسه جغرافی از جمیع شئون

سیاست مدن وشرع وزرع وکان ولغات حقوق ملت وخرج وخراج وقرض وقشون
طب و علائم و تشریح و نبض وقاروره خواص جملهٔ ادویه مفرد و معجون
طلسم و دعوت و تعبیر کیمیا و حیل نجوم طالع واعداد ورمل وجفر وفسون
علوم فلسفه ومنطق از قدیم و جدید تحاشیات حواشی تسفسطات متون
بدین علوم هلا تقد عمر خویش مده کزین معامله گشتند عالمی مغبون
ازاین علوم سوی علم دین حق بگرای که غیر معرفت حق همه فریب وفسون
فسون فلسفه مشنو که سر بسر سفه است فنون دهری و کلبی تمام جهل وجنون
چرا ظنون طبیعی شمردهٔ تو علوم چرا علوم الهی گرفتهٔ تو ظنون
مقال این حکما چیست جملگی مشکوك کلام این جملا چیست سر بسر مظنون
علومشان پی دفع حیا و صدق وصفا فنونشان پی فسق وفساد و مکر ومجون
همه اباحهٔ ارض است و اشتراك حظوظ همه اشاعهٔ فسق است و امتلاء بطون
خیالشان همه کوتاه وچشمشان همه تنگ فنونشان همه و هم و شئونشان همه دون
نبود سد شریعت اگر براین یأجوج نبود هیچکس از عرض ومال وجان مأمون
بحق حق سخن این گروه ظاهر بین بجسم ملت وملك است بدترین طاعون
شوی زعلم الهی سلالهٔ کونین شوی زحکمت کلبی نبیرهٔ میمون [1]
هرآنچه گفت نبی این زمان ببین مشهود هرآنچه گفت حکیم اینزمان ببین مطعون
علومشان همه از انبیا ولی ناقص فنونشان همه از اولیا ولی ملحون
ولیکن از در انصاف در جهان انسان بعلم و دانش ممتاز باشد از مادون
بعلم وحکمت ره میبرد بذات قدیم بعقل وفکر برد ره بحضرت بیچون
تعلم است که فرموده افضل الاعمال تفکر است کز او ساعتی به از سبعون
مقر ذات قدیمش حکیمهای بزرگ چو سوقراط وچو بقراط ارسطو وزینون
چو بوعلی و چو اقلیدس وچو بطلمیوس چو طالس وچو فلاطون چو هرمس وشیلون [2]
یقدسون له بالعشی والا شراق یسبحون اذا یصبحون اذا یمسون
جهان سری که حکیم اندرو بجای خرد زمان تنی که علوم اندر او بجای عیون
ولی توسست عنان توسن فنون سرکش ولی توخام ضعیف ابرش علوم حرون

(١) اشاره است بقول داروین (٢) معنی لفظ شیلون مشکوك است شاید قصد سولون باشد

نخوانده سطری ریب آوری برب قدیم زهی مزاج که قبض آورد زانتیمون
زمهد تا بلحد علم جو واو بالصین زعلم حق که بر آنست اعتمادور کون
حقایق حکمش را حکیمها مبهوت جوامع کلمش را ادیبها مرهون
طبایع اند چو اجسام در ظهور و بروز حقایق اند چو ارواح در خفا و کمون
زتنگ ظرفی درین فضای نا محدود بود عوالم بیحد بیکدیگر مدفون
امور عاریه را عام دید و خاصهٔ خاص بقدر خود و هو اعلم بما یصفون
بکنه پست ترین صنع حادثش نرسد چه جای ذات قدیمش هزار افلاطون
بحکم حق متحرك بود سپهر و نجوم بلی زجان متأثر بود عیون و جفون
زامر نیست پس از کیست جنبش اجرام زآب نیست پس ازچیست گردش طاحون
یکی بچشم تأمل زروی عقل ببین درین سراچه که ربعی ازآن بوده مسکون
بهر یکی زجماد و نبات و از حیوان هزار عالم نادیده ظاهر و مکنون
ورای عقل تو عقل دگر بود غالب درون جان تو جان دگر بود مکمون
ببین بدانه که آن دانه باازل همدوش ببین به بیضه که آن بیضه با ابد مقرون
نهان و ظاهر از این صد جهان طیور وفروخ قدیم وحادث از آن صد چمن ثمار وغصون
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
چنانکه بینی فیض حیات از این عالم بطفل از مدد مام میرسد ببطون
زماورای طبیعت اگر مدد نرسد بدین جهان بخدا این جهان شود وارون
زماورای طبیعت در این مضیق جهان عوالمی است خدا را زحد وعد افزون

پیشرفت وتجدد بی‌اهمیتی که‌دراشعارعرفانی‌عهد اخیر دیده میشود

ممکن است انتظار رود که در این قسمت شمهٔ از اشعار عرفانی صوفیه عهد اخیر را هم شرح بدهم. اما اگرچه این نوع شعر هنوز هم گفته میشود دولی هیچ شعری ندیده‌ام که با گفتار سنائی وعطار وجلال‌الدین رومی ومحمود شبستری وجامی وسایر عرفای بزرگ که درمجلدات سابقه مفصلا تحت بحث قرار گرفته‌اند مقابله و همدوشی نماید. شاید در این باب چیز تازه خیلی کم بدست می آمد و طریقی که بهتر از سابق مقصود را بیان نماید کمتر پیدا میشد مخصوصاً در عهد صفویه اوضاع برای پرورش این قسم افکار ومعانی مناسبت نداشت. بنابرآنچه من اطلاع یافته ام ترجیع بند دلپسند هاتف که در پایان فصل آینده نوشته خواهد شد سرآمد تمام اشعار صوفیانه است که در قرن هیجدهم سروده شده است. این جالازم

است که توجه خوانندگان باشعار صفی علی شاه و تفسیر منظوم او از قرآن جلب شود ت ز (شرح حال ومنتخب اشعار او نه در مجمع الفصحاء و نه در ریاض العارفین و نه بستان السیاحه وسایر فهرست هائی که در دسترس دارم مرقوم نیست .)

٥ـ تصنیف

تصنیف یا اشعار محلی

این نوع شعر مثل ابیات محلی و آواز های مضحك ما در ادبیات اثر ضعیف و بسیار خفیفی بجای گذارده است ناچار اکنون که طرف توجه ما واقع شده مطابق انتظار نتیجه بدست نمی آید از جملهٔ تصنیف ذیل که راجع بصاحب دیوان ساخته اند وقسمت اولش این است .

دلـگشا را ساخت زیر سر سر ک دلـگشا را ساخت با چوب و فلك

حیف دلـگشا حیف دلـگشا

قدمت احتمالی تصنیف

هنگامی که در تابستان ۱۸۸۸ [1] درشیراز بودم معمول ترین تصنیفها بود اما محتملا امروز همان قدر درخاطر ها مانده است که یکی از اهالی انگلیس راجع بفلان عضو معروف پارلمان که « در حالتیکه شیر را از چلسی بخانه میبرد آنرا ریخت » شکی ندارم که تصنیف یا سرود های عامیانه از ازمنهٔ بسیار قدیم حتی قبل از اسلام نیز درایران وجود داشته است . گویا باربد و نکیسا هم در هزار و سیصدسال قبل همین قسم تصنیفات برای خسرو پرویز ساسانی میسروده اند ومحققاً رودکی نیزچهارصد سال بعد درحضور پادشاه سامانی ممدوح خود [2] همین قسم اشعار خوانده است . قسمتی از تصنیفی (که آنرا «حراره» میگفتند) در موقع قتل احمد بن عطاش [3] که از اسماعیلیه بود در اصفهان رواج داشت این تصنیف در تاریخ سلجوقیه موسوم براحة الصدوروآیة السرور تألیف ابوبکر نجم الدین احمد الراوندی نقل شده است ،

گوینده این تصنیف ها ندرة معلوم میشود وخیلی کم درجائی ثبتشان میکنند رفیق مرحوم من جرج گراهام وقتی که درسال ۱۹۰۵ قنسول شیراز بود ازروی نهایت

---

(۱) رجوع کنید به « سالی در میانهٔ ایرانیان » تالیف من صفحهٔ ۲۸۳ (۲) رجوع شود به «جلد اول تاریخ ادبی ایران » تالیف من صفحهٔ ۱٤ - ۱۸ (۳) تاریخ ادبی ایران جلد دوم صفحهٔ ۳۱۳ - ۳۱٦ و راحة الصدور (سلسله جدیدهٔ اوقاف گیب جلد دوم) وصفحهٔ ۱٦۱ وحاشیه راجع به « حراره »

محبت دستور داد که چهل تصنیف از جملهٔ تصانیفی که در شیراز واصفهان ورشت و تبریز وغیره معروفتر ومتداولتر است انتخاب نموده برای من بنویسند .

ترجمهٔ انگلیسی دوازده فقره تصنیف دوازده تصنیف که حتی الامکان با نوت پیانو وفق داده شده در حدود ۱۹۰٤ طبع گردید عنوانش چنین است :

دوازده فقره تصنیف عامیانه فارسی که برای خواندن و زده شدن با پیانو توسط بلیرفیر چایلد منتخب ومرتب گردیده است . ترجمه تصنیفات مزبوره را آلمااسترتل عهده دار شده اند . (نواو و کمپانی لندن ونیویورك) دراین کتابچه بسیار عالی تصنیفها در نهایت استحسان مرتب و بانگلیسی ترجمه شده است وهر چند آنطوریکه باید ترجمه نگشته ولی کاملا مفهوم است و عبارات ذیل که از دیباچه مختصر آن گرفته شده معلوم میکند که جامع آن تصنیف ها تاچه حد فریفته لذت و تأثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است .

« اما برای اینکه شخص کاملا بداند که این تصنیفها چیست باید در مشرق زمین اقامت گزیند : شب گرم، وروشن ایران ، شعاع چراغها که برلباس براق ورنگارنگ حضار افتاده . تاریکی اطراف که شبح های تیره فام در آن پرواز و رقص میکنند ؛ نوای عجیب موسیقی ؛ آهنگهائی که گاهی بسیار دلپذیر است و باتشابه و تکرار دائمی اوج گرفته وفرود می آیند ؛ ـ تمام اینها قابل ترجمه نیست اما تأثیری که در شخص می کنند بقدری زنده ومحسوس وباندازهٔ سحّار وفتان است که شخص آرزو میکند بهر شکلی هست آن را ثابت وپایدار نماید » .

اغلب این تصنیفها ابیات عاشقانه است که اشعاری از حافظ و سایر شعرای معروف گاه گاه در آن وارد میکنند . انواع تصنیفهای هجائی و جدلی یا محلی خیلی کمتر از نوع عاشقانه است ولی موضوع آنها بیشتر جالب توجه و بیشتر در معرض زوال وفراموشی هست .

لازم است خوانندگان را بمجموعهٔ تصنیفات فارسی که و . ز کوسکی گرد آورده و بروسی ترجمه نموده است و در سن پطرزبورع در ۱۹۰۲ بطبع رسانیده است متوجه نمایم . همچنین برزین نیز نه تصنیف با ترجمه انگلیسی آنها انتشار داد باین قصد که باموسیقی اروپائی موافق گردد (ت . ز .)

نمونه این اشعار در دومین قطعه شعری که در کتاب « مطبوعات وشعرجدید

ایران » صفحهٔ ۹–۱۷٤ درج نموده ام بنظر میرسد بدیهی است که در تصنیف مقام و آهنگ همانقدر اهمیت دارد که معنی کلمات و برای مطالعهٔ کامل در آهنگ تصنیفها اطلاع دقیق از موسیقی فارسی لازم است که بدبختانه من از آن بی بهره ام و گمان میکنم عدهٔ قلیلی از اروپائیان باشند که عملا و نظراً در آن مهارت داشته و حتی بتوانند دوازده مقام و ۲٤ شعبه [1] آنرا بشمارند .

٦ — اشعار سیاسی جدید

در کتاب « مطبوعات و شعر جدید ایران » (کمبریج ۱۹۱٤) بقدری در این مبحث بسط مقال داده ام که علاوه بر آن در اینجا ذکر نکتهٔ را لازم نمی بینم اشعار مزبور زائیدهٔ انقلاب ۱۹۰۵ و سالهای بعد از آن است و بنظرم حاکی از ابتکار حقیقی ولیاقت وزندگی طبع گویندگان است اگر مجال باشد شاید وقتی که از روزنامه نگاری جدید بحث میکنم نمونه های چندی از این اشعار هم‌درج نمایم باید دانست که جریده نگاری با این قسم اشعار شریك و همکار است و ایجاد این از برکت وجود آن بوده است . مهمترین گویندگان این نوع اشعار عارف و دخو قزوینی واشرف گیلانی و بهار مشهدی هستند وتاحدی که من مطلعم‌مشارالیهم هنوز زنده اند ودو نفر نخستین نسبة جوانند . در کتاب سابق الذکر تصویر تمام آنها و شمهٔ از احوالشان مندرج است .

---

(۱) یکی از واضح ترین وصحیح ترین تالیفی که در اینباب دیده ام رسالهٔ بهجة الارواح است که دریك نسخهٔ خطی که سابقاً متعلق بکتابخانهٔ مرحوم سرهوتم شیندلر بوده (و اکنون بمن تعلق دارد) مندرج است .

فصل ششم

شعرای قبل از قاجاریه که بطرز قدما شعر میگفته اند

(۱۵۰۰ ـ ۱۸۰۰ م)

شیوع قریحهٔ شاعری در ایران

غالب ایرانیان با سواد میتوانند اشعار قابل شنیدن بسازند واکثر آنها باین کار مبادرت میورزند وعدهٔ اشخاصی که عادهٔ مدت مدیدی از وقت خود را وقف این فن می کنند وصاحب دیوان میشوند در هر زمان خیلی زیاد بوده است. بعلاوه این قسم اشعار کلیة بقدری با تصنع ساخته شده و در عصری که تحت مطالعه است طرز بیان چنان ثابت ویکنواخت مانده که هر گاه از صد شاعراین چهار قرن اخیر صد غزل اختیار کنیم و اشعاری را که اشاره بوقایع زمان یاتخلص گوینده دارد حذف نمائیم

تشخیص شعراء لایق از شعراء عادی دشوار است

هیچ شعر شناس و صراف سخنی از روی سبك نمیتواند آنها را با تقریب بسیار بترتیب تاریخی منظم نماید. یاغزل یکی از شعرای زمان شاه اسمعیل صفوی را از غزل یکی از متغزلین عهد ناصری تمیز بدهد. تذکره های شعراء هم ما را در انتخاب کمك نمی کنند چه مؤلف تذکره در ذکر شعرای معاصر بیشتر مایل است که احوال رفقای خود را بیان نموده و آنان را که طرف نفرت وبغض او هستند از نظر دور داشته و اشخاصی را که شعرشان پسند او نمی افتد حذف نماید. باین ترتیب ناظمین و قافیه پردازان صاحب نفوذ یا دوست تذکره نویس غالباً مذکور شده و شعرائی که قریحهٔ بازتر وذوق سرشارتر دارند امادرمذهبشان حرفی است یا هجو میسرایند یا نزد مؤلف منفورند یا نسبت بمؤلف بی اعتنائی کرده اند در تذکره محل ذکر نمی یابند. وقتیکه رضا قلی خان هدایت مؤلف

تذکرهٔ بزرگ شعرای معاصر موسوم به مجمع الفصحاء [۱] از گویندگان زمان سخن میراند غالباً باین قبیل عبارات بر میخوریم که « با منش ارتباطی خاص بودو مرا بجنابش اخلاص » [۲] « در شیرازش دیدم » [۳] خدمتش مکرر دست دادی و ابواب صحبت بر روی این ضعیف گشادی » [٤] گاهی صحبتش دست میداد » [٥] « و چندی نیز بفارس پا گذاشته در آن وقت مؤلف نیز در فارس توقف داشته اغلب شرف صحبتش دست دادی و ابواب مسرت بر روی احباب گشادی » [٦] « وقس علیهذا » — آیا چند نفر از ۳۵۹ شاعری که در این کتاب [۷] مذکورند بواسطهٔ نظر شخصی اشعارشان درج گشته نه از روی لیاقت و شایستگی حقیقی ؟ یکروز بارفیق قدیم و بزرگوار خود حاج میرزا یحیی دولت آبادی که دارای فضائل بسیار است واز شعر فارسی اطلاع وسیع دارد و شاید هزاران بیت از حفظ داشته باشد فهرست مجمع الفصحاء را باز کرده و مطالعه نمودیم از او پرسیدم کدام از این شعراء را واقعاً مهم و قابل اعتناء میدانید . از ۳۵۹ شاعر مذکور فقط پنجنفر را طبقهٔ اول شمرد صبای کاشانی فروغی بسطامی قاآنی شیرازی مجمر اصفهانی ونشاط اصفهانی ؛ وصال شیرازی وخود مؤلف (هدایت) راطبقهٔ دوم ؛ سروش اصفهانی و وقار شیرازی را طبقهٔ سوم محسوب داشت . بعبارهٔ اخری از هرچهل نفر شاعری که در فهرست بود یکنفر را شایستهٔ اسم شاعری و دارای عنوان خاص دانست .

محک انتخاب

درهرحال بنابر بیانات فوق انتخاب را باید باکمال دقت و احتیاط نمود . مخصوصاً شعرائی را باید یافت که خوبی اشعارشان منحصر بشکل ظاهر نیست و در ترجمه تاحدی محاسنشان محفوظ و باقی میماند . و در اختیار این شعراء آنهائی را در نظر گرفته ام که در وطن خود دارای شهرتی بوده اند یا درضمن مطالعه بنظر رسیده و در طبع من تأثیر خاص کرده اند (این

---

(۱) در ۱۲۸٤ / ۸ – ۱۸٦۷ تالیف یافته و در ۱۲۹٥ / ۱۸۷۸ در دومجلددرطهران چاپ سنگی شده است . (۲) جلد دوم صفحه ٦٤ راجع بآگه شیرازی . (۳)جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ٦۷ در احوال آزاد . (٤) ایضاً احوال میرزا ابوالقاسم شیرازی صفحه ٦۸ . (٥) ایضاً صفحه ٦۸ امید کرمانشاهی (٦) ایضا صفحهٔ ۷۲ الفت کاشانی.
(۷)این شعراء از صفحه ٥۸ تاصفحه ٦۷۹ جلد دوم را فرا می گیرند اما همگی بطور تحقیق معاصر او نبوده اند بعضی از آنها در نصف اول قرن هیجدهم میزیسته اند .

شعرای اخیر عدهٔ بسیار قلیلی هستند) در این حرف هست که یکنفر خارجی تا چه اندازه برای انتقاد وصرافی اشعار فارسی صلاحیت دارد ممکن است بگوید که شخصاً فلان شاعر را می پسندد یا دوست ندارد اما بنظرم حق ندارد اظهار عقیده را تاجائی برساند که آن شاعر را جزء شعرای خوب یا بد قرار بدهد.

اختلاف ذوق خارجیان باسلیقهٔ اهالی بومی

حتی سلیقهٔ ترکها وهندیها هم که خیلی بیش ازما باشعر فارسی آشنا هستند با ذوق خود ایرانیان تفاوت دارد و بدیهی است که درمورد ادبیات خویش صلاحیت دارترین قضات خودشان هستند بمناسبت این موضوع دقت خوانندهٔ را بقصه‌ذیل جلب مینمایم که پ . ج . هامرتن در **حیات‌عقلانی** [1] نقل کرده است . یکنفر فرانسوی زبان انگلیسی را از روی کتاب آموخته بود بدون اینکه بتواند حرف بزند یا صحبت دیگران را بفهمد . « و بدرجهٔ رسید که در مورد یکی از السنهٔ مرده اگر بآن پایه میرسید نهایت اطلاع بود . اما در مورد مصنفین خاصه شعرای ماذوقش با انتقاد واحساس مخصوص انگلیسها بقدری تفاوت داشت که مسلماً میتوانستیم بگوئیم فهم ما راجع بآثار مزبور باهم شباهت ندارد . دوچیز مخصوصاً این مطلب را ثابت میکرد مشارالیه غالباً نطقهای خطابی خیلی عادی وپست را از جملهٔ اشعار بلند مرتبه میشمرد اما ازطرف دیگر گوشش ازدرك ایقاعاتی که در شعر خوش آهنگ شعرائی‌مانند بایرون وتنی سن موجوداست عجز داشت . چطور میتوانست موسیقی این اشعاررا بداند کسی که تمام آهنگ های انگلیسی برایش مجهول و غریب بود ؟ » حال بجای این فرانسوی یکنفر ترك یاهندی را گرفته وزبان فارسی را انگلیسی شمرده وقاآنی را در عوض بایرون وتنی سن محسوب بدارید آنوقت مطالب و نکات فوق درحق هندی یاترکی که شعر فارسی را می سنجد صدق خواهد کرد .

از شعرائی که در فاصلهٔ ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ وفات یافته اند لااقل دوازده نفر شایستهٔ مختصر ذکری هستند . همچنین از شعرائی که تاریخ رحلتشان از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ است قریب همان میزان لایق نام بردنند از آنهائی که از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ بدرود جهان گفته اند فقط یك یا دو نفر را میتوان نگاشت از اشخاصی که بین ۱۸۰۰ و ۱۸۸۵ دنیا را وداع کرده‌اند قریب بیست نفر را باید شمرد . شعرائی که

---

(۱) چاپ جدید لندن ماکسامیلان و کمپانی ۱۹۸۰ صفحهٔ ۸۶-۹۴

بعد از سنهٔ اخیره نیز در حیات بوده اند جزء گویندگان جدید جداگانه تحت بحث قرار خواهند گرفت اسامی ذیل از شعرائی است که میخواهیم بطور اختصار از آنها ذکری نمائیم وآنها را بترتیب تاریخ فوت در چهار عهدی که فوقاً ذکر شد مرتب کرده ام (زیرا تاریخ تولد کمتر معلوم است) .

I مابین ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ م (۹۰۶ ـ ۱۰۰۹ هـ ق)

بعضی از شعرائی را که فی الحقیقه مربوط باین عهد هستند در **تاریخ ادبی ایران تحت سلطهٔ تاتار** نام برده‌ام مثلا : امیرعلیشیر نوائی (متوفی بسال ۱/۹۰۶ - ۱۵۰۰) صفحهٔ ۶ـ۵۰۰ ؛ حسین واعظی کاشفی (متوفی بسال ۹۱۰/۵-۱۵۰۴) صفحهٔ ۴-۱۵۳ ؛ بنائی که در قتل عام قارشی مقتول شد (۳/۹۱۸ - ۱۵۱۲) صفحهٔ ۴۵۷ ؛ هلالی که بفرمان عبیدالله خان ازبك و در راه تشیع کشته گشت (۹۳۶/۳۰-۱۵۲۹) (صفحهٔ۴۵۹) فقط از شاعر اخیرالذکر لازم است اینجا چیزی گفته شود .

(۱) هاتفی متوفی بسال ۹۲۷ دسامبر ۱۵۲۰ یا جانوری ۱۵۲۱

مولانا عبدالله هاتفی خرجردی خراسانی بیشتر معروفیتش از آن است که خواهر زادهٔ جامی بزرگ بوده‌است بنابرحکایت معروف [۱] جامی برای طبع آزمائی اورا واداشت که اشعار ذیل را که فردوسی درهجو [۲] سلطان محمود غزنوی سروده استقبال نماید .

درختی که تلخ است ویرا سرشت ، گرش درنشانی بباغ بهشت [۳]
ور از جوی خلدش بهنگام آب ، به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ،
سر انجام گوهر بکار آورد ، همان میوهٔ تلخ بار آورد ،

هاتفی ابیات ذیل را عرضه‌داشت وجامی بطریق مطایبه گفت که نیك گفتهٔ ولی چند جا بیضه گذاشتهٔ [۴]

---

(۱) علاوه برتذکره های فارسی رجوع کنید **بتذکره احوال شعرای ایران** تالیف سر گوراوسلی (لندن ۱۸۴۶) صفحهٔ ۵ - ۱۴۳ (۲) ان هجا در آخر مقدمهٔ فارسی شاهنامه چاپ ترنرماکان موجود است (کلکته ۱۸۲۹) این ابیات درصفحه ۶۶ II ۷-۵ است (۳) محتملا نهر سلسبیل مقصود است که دربهشت جاری است (۴) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۵۴ اشعار هاتفی در آخرین صفحه جلد سوم خرافات ضیاء بیك صفحه (۴۳۶) مسطور است .

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت ، نهی زیر طاوس بـاغ بهشت ،
بهنـگـام آن بیضه پروردنش ، ز انجیر جنت دهی ارزنش ،
دهی آبش از چشمهٔ ساسبیل ، بدان بیضه دم در دهد جبرئیل ،
شود عـاقبت بیضهٔ زاغ زاغ ، برد رنج بیهوده طاوس باغ ،

هاتفی از جملهٔ شعرای بسیاری است کـه در ساختن خمسه بتقلید نظامی گنجوی رنج برده اند ، دو کـتاب از خمسهٔ او عیناً مثل نظامی لیلی و مجنون [۱] وشیرین وخسرو نام دارد وهفت منظر تقلید هفت پیکر و تیمورنامه [۲] بجای اسکندر نامه است تفاوتی کـه هست این جااست کـه بنابر تفاخری کـه هاتفی میکند [۳] تیمورنامه مبتنی برحقایق تاریخی است نه افسانه وقصص . هاتفی یك مثنوی دیگر نیز دروقایع تاریخ عهد شاه اسمعیل شروع کرد اما بانجام نرسید پادشاه هنـگام مراجعت ازیکی از لشگر کشی های خراسان ۲/۹۱۷ - ۱۵۱۱ غفلة بملاقات او شتافت . این مثنوی بسبك ووزن شاهنامهٔ فردوسی است وشاهنامهٔ حضرت شاه اسمعیل نام دارد [٤]

هاتفی مثل بسیاری ازاساتید صنعت وادب کـه دراوایل عهد صفویه میزیسته اند متعلق است بانجمن فضلائی کـه در خدمت آخرین سلاطین تیموری هرات بوده اند

۲-بابافغانی شیرازی (متوفی بسال ۱۵۱۹/۹۲۵)

فغانی (۹۲۵-۱۵۱۹)

ظاهراً فغانی از جملهٔ شعرائی است کـه در هندوستان خیلی بیش از وطن خود مشهور ومحترمند . زیرا درحالتیکه شبلی در شعرالعجم (جلد سوم صفحهٔ ۲۷-۳۰) و واله درریاض الشعراء [۵] اورا خالق سبك جدیدی در شعر میدانند ، رضا قلیخان در ریاض العارفین مختصر اشاره باو میکند [٦] ودر تذکرهٔ بزرگتر خود مجمع الفصحاء کاملا اورا حذف می نماید .

---

(۱) چاپ کلکته بتوسط سر و . جونز سنه ۱۷۸۸ (۲) در ۱ کتبر ۱۸٦۹ در لکنو چاپ سنگی شده قریب ٤۵۰۰ شعر دارد . (۳) فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزهٔ بریتانیا تألیف ریو ص ٦۵٤ (٤) مثنوی دیگر بهمین اسم وشبیه بهمین کتاب قاسمی ساخته است رجوع شود به B.m.P.C. صفحه ۱-٦٦۰ در کتابخانه مدرسه شاهی کمبریج نیز نسخهٔ ازاین کتاب اخیر موجوداست «مجموعهٔ پرت نمرهٔ ۲۳۸» (۵) رجوع شود بفهرست فارسی ریو صفحهٔ ٦۵۱ (٦) درسال ۱۳۰۵/۸-۱۸۸۷ درطهران چاپ شده صفحهٔ ۱۲۲

وحتی در آتشکده و تحفهٔ سامی نیز احوال او در کمال اجمال مذکور گشته‌است . مشارالیه از طبقهٔ پست و پسر یکنفر سیاف [۱] یا بنا بر قول دیگر پسر میفروشی بوده و ظاهراً مانند درویش لا ابالی زندگانی میکرده است . چون از شیراز به خراسان رفت مردم چندان قدر او را ندانستند حتی شاعر بزرگ جامی نیز وی را اکرام نکرد امادر تبریز سلطان یعقوب آق‌قوینلو اورا معزز داشت دراواخر عمر توبه کرد و در مشهد عزلت گزید چنانکه شاید این بیت او دیگر در بارهٔ خودش مورد استعمال نمی یافت .

آلوده شراب فغانی بخاك رفت ، آه ارملایکش کفن تازه بو کنند ، [۲]

مفصل ترین انتخابی که از اشعار او شده در مجالس المؤمنین بنظر رسید اما بیشتر قصیدهٔ مدح علی ٤ است که ظاهراً در اواخر ایام حیاتش ساخته شده و هر چند برای معرفی او باینکه شیعهٔ خالص است اشعار مذکور بی فایده نیست ولی بزحمت بریی اثبات فضل او در شاعری کفایت میکند .

۳- امیدی طهرانی متوفی بسال ۱۵۱۹/۹۲۵ یا ٤/۹۳۰ - ۱۵۲۳

امیدی ۹۲۵ / ۱۵۱۹

از امیدی جز این چیزی نمیدانم که ارجاسب نام داشته [۳] و شاگرد حکیم معروف جلال الدین دوانی بوده است در قصیده سرائی مهارت داشته نه در غزل و با اهل شهر خود میانه اش درست نبوده و اهاجی بسیار برای آنها سروده و در نزاعی که بر سر قطعهٔ زمینی رخ داد به تحریك قوام الدین نور بخشی در طهران کشته شد یکی از شاگردانش موسوم بنامی این قطعه را در تاریخ وفاتش سرود .

نادر عصر امیدی مظلوم — کو بنا حق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود — کای زحال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس [٤] — آه از خون نا حق من آه

---

(۱) بهمن سبب بدواً اشعاری بتخلص سکاکی سروده است (۲) مبادا از بوی شراب بدانند که شرابخوار است . (۳) شخص از اسمش خیال می کند زردشتی است اما من امارات دیگر برای اثبات این فرض نیافته ام . (٤) این ماده تاریخ سال ۹۲۵ را معین می کند اما سام میرزا وفات او را در ۹۳۰ مینویسد و صاحب احسن التواریخ سال مرگ او را ۹۲۹ / ۳ - ۱۵۲۲ دانسته و نویسنده هفت اقلیم از ان تقلید و تبعیت کرده است .

سابقاً گفتیم که قصیدهٔ در ستایش نجم ثانی ساخته است علی‌الظاهر بیشتر اشعارش در مدح بوده اگرچه ساقی نامهٔ نیز گفته است که تقلید و رونویس شعرای قبل است . نسخهٔ اشعارش خیلی کمیاب است اما در موزهٔ بریتانیا [۱] یك جلد هست مشتمل بر ۱۷ ورق این اشعار قلیل هم مدتی بعد از وفات او بفرمان شاه صفی جمع آوری شده معذلك اغلب تذکره نویسان احوال او را نوشته اند ودر آتشکده ۲٤ شعر از ساقی نامه و ۷۰ بیت از قصایدش ضبط است از جمله ابیات ذیل است که در مجمع الفصحاء نیز دیده می شود (جلد دوم صفحه ۸ — ۷)

رواق مدرسه گرسرنگون شود سهل است تصور میکده عشق را مباد قصور
بنای مدرسه ازجنس عالی وسافل خراب گشت وخرابات همچنان معمور

تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو از من آسان کارمن از تو مشکل
تو پا نهی بمیدان من دست شویم از جان توخوی چکانی از رخ من خون فشانم ازدل
دنبال آن مسافر از ضعف و نا توانی برخیزم و نشینم چون گرد تا بمنزل
کوبخت آن که گیرم مستش زخانه زین و آن ساعد بلورین در گردنم حمایل
خنجر کشی و ساغر اهل وفا سراسر خون خورده در برابر جان داده درمقابل
مداحیم چو شد طی بشنو حکایت ری ویرانه است دروی دیوانه است عامل
ویرانهٔ که تدبیر در وی نکرده تأثیر دیوانهٔ که زنجیر او را نکرده عاقل
دیوانه است پر فن دیرنیه دشمن من از وی مباش ایمن وز من مباش غافل
بر داور سخندان این نکته نیست پنهان کاندیشه پریشان نبود بنظم مایل
طبعم زهر که بودی گوی سخن ربودی اما اگر نبودی در خانه ام محصل

اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی

٤ و٥- هر دو اهلی

این دو شاعر هم اسم یکی اهل ترشیز خراسان (و فاتش در سنه ۹۳٤ / ۸- ۱۵۲۷) و دیگری شیرازی است و در سنه ۹٤۲/٦-۱۵۳۵ وفات یافته اسمشان بیشتر از کتابشان معروف

---

(۱) 3642 ورق ۱۸۰ - ۱۹۷ . رجوع شود بمتمم فهرست فارسی ریو صفحه ۲٦۹ صاحب هفت اقلیم که هفتاد سال بعد از امیدی بنوشتن تذکره مبادرت ورزیده و با او هم شهری یا ظاهراً قوم و خویش بوده گوید: در آنزمان اشعار معروفش عبارت بوده است از ۱۷ قصیده ۳ غزل و چند قطعه وساقی نامه

و متداول است و چنانکه ریو اشاره کرده است [۱] بایستی از هم تفکیك شوند رضا قلی خان هر دو را از قلم انداخته است اهلی ترشیزی از جمله شعرائی است که در دربار سلطان حسین و میر علیشیر نوائی در هرات گرد آمده بودند واهلی از حیث فکر وذوق مقلد شعرای مزبوراست. سبك ایندسته ازشعراء که ظهوری ترشیزی متوفی بسال (۱۰۲٤ - ۱٦۱۵) نیز از آنها پیروی میکرده است ظاهراً هیچوقت در ایران مقبولیتی نداشته و بالعکس در هند شهرت و احترام زیادی را حائز است . مشارالیه صاحب نثری مصنوع ومطنطن است ودرهند بهمین جهة شهرتی فوق العاده و بعقیدهٔ من بی مورد یافته است اما در ایران اسمش هم معروف نیست . اهلی شیرازی مخصوصاً در تجنیس و سایر صنایع پر زحمت بدیعی مهارت داشته است .

٦ هلالی مقتول در سنه ۹۳۵ ۹ - ۱۵۲۸

هلالی (وفات ۹۳۵ / ۱۵۲۸

هلالی اگر چه در استراباد تولد شده اما از نسل ترکان جغتائی است و در ایام شباب تحت نظر تربیت میر علی شیر نوائی میزیسته است . مثنوی معروف او شاه و درویش یاشاه و گدارا بابر شخصاً در کمال خشونت انتقاد کرده [۲] و بعد ها اسپرنگر [۳] نیز از آن عیب جوئی نموده است اما اته باحرارت تمام ازوی دفاع ومثنوی مزبوررا بشعر آلمانی ترجمه نموده است [٤] هلالی مثنوی دیگر بنام صفات العاشقین و چندین غزل سروده است [٥] رضاقلیخان گوید [٦] : « درخراسانش رافضی ودرعراقش سنی خواندندی » بدبختانه عبیدالله خان که سنی معتصب بود عقیدهٔ نخستین را پیروی کرد وامرداد «بجرم تشیع» اورا کشتند ونظر باین واقعه خیلی عجیب است که صاحب مجالس المؤمنین اورا در ردیف شعرای شیعه نیاورده است . شاید چنانکه در هفت اقلیم دیده میشود سبب قتل اوحسد دو نفر از رقبای او موسوم ببقائی وشمس الدین کوهستانی که در دربار از بکیه مقام

---

(۱) فهرست فارسی صفحهٔ ۸ - ٦٥٧ همچنین رجوع شود بفهرست فارسی ایندیا افیس تالیف اته مجموعهٔ ۷۸۵ نمرهٔ ۱٤۳۲ که در آن شرحی از یك نسخه ذیقیمت بخط مولف مرقوم شده است نسخه مزبور در سال ۹۲۰ / ۱۵۱٤ تحریر یافته است (۲) رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران در زمان سلطهٔ تاتار صفحهٔ ٤٥۹ (۳) فهرست او و صفحهٔ ٤۲۷ (٤) (صفحهٔ ۲۸۲ - ۱۹۷) ، masgenlaândische studian, Leibgig ۱۸۷۰ (٥) مجمع الفصحاء جلددوم صفحه ٥٥
(٦) در مجمع الفصحاء لیلی مجنونی هم باو نسبت داده شده است (مترجم)

داشته اند بوده است نه عقاید مذهبیش . روایت می کنند که عبیدالله خان بلافاصله از کشتن او نادم شد . ابیات ذیل دلالت بر تشیع او دارد .

محمد عربی آبروی هر دو سرای — کسی که خاك درش نیست خاك برسر او
شنیده‌ام که تکلم نمود همچو مسیح — بدین حدیث لب لعل روح پرور او
که من مدینه علمم علی درست مرا — عجب خجسته حدیثی است من سگ در او

(۷) لسانی متوفی بسال ۹۴۰/٤ — ۱۵۳۳

لسانی (وفات در سال ۹۴۰/۱۵۳۳)

لسانی شیرازی آخرین شخص از ۲۲ شاعر شیعه است که در مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطهٔ صمیمیتی که نسبت بمذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا بسبب رتبهٔ شاعریش . زیرا که هر چند میگویند متجاوز از ۱۰۰۰۰۰۰ شعر سروده گفتار او خیلی کم معروف است و بزحمت پیدا میشود[1] واگر چه در آتشکده و هفت اقلیم نام او مسطور است ولی رضا قلیخان اسمش را از قلم انداخته است بیشتر ایام عمر را در بغداد وتبریز بسر برد و کمی قبل از غلبهٔ سلطان سلیمان بر تبریز وفات یافت مؤلف مجالس المؤمنین گوید « بواسطهٔ اخلاصی که بحضرات ائمه علیهم السلام داشت تاج دوازده ترك شاهی[2] را از سر نمی نهاد تا آنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او بمولانا رسید اتفاقاً در آنوقت مولانا در مسجد جامع تبریز بتعقیب نماز مشغول بود استماع آن خبر نمود دست برداشت و دعا کرد که خدایا این متقلب بتبریز میآید ومن تاج از سر نمیتوانم نهاد ومشاهدهٔ استیلای او بخود قرار نتوانم داد مرا بمیران وبدرگاه رحمت خود واصل گردان این مضمون گفت وسر بسجده برد ودرآن سجده جان بجان آفرین سپرد»[3]

گر بند لسانی گسلد از بندش — در خاك شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزند — جز مهر علی و یازده فرزندش

درجمع اشعار خود توجهی نداشت آثار اورا پس ازمرگ شریف تبریزی که از شاگردانش بود جمع آورد . اما مجموعهٔ مزبوره بقدری بد بود که بنا برقول آتشکده بسهو اللسان شهرت یافت .

---

(۱) نسخهٔ ازدیوان او در موزهٔ بریتانیا بعلامت 307 ضبط است. فهرست فارسی ریوص ۷-۶۵۶ (۲) راجع باین کلاه سرخ که ایرانیان را بقزلباش معروف کرده بود بصفحات قبل رجوع شود (۳) مجالس-المؤمنین مجلس دوازدهم ص ٥٤١ (چاپ طهران ۱۲۹۹ ه. ق.) مترجم

۸ فضولی بغدادی وفات سنه ۹۷۰/۳—۱۵۶۲

فضولی [۱] را بیشتر از جمله شعرای ترك میدانند و گیب در جلد سوم تاریخ عظیمی که برای شاعری عثمانیان نوشته مفصلًا در این باب بحث کرده است (فصل چهارم صفحهٔ ۷۰ الی صفحهٔ ۱۰۷) اینکه مشارالیه تبعهٔ عثمانی شد علتش آن بود که در سال ۹۴۰ / ۱۵۳۵ عثمانیها ـ مسقط الرأس او بغداد را که تقریباً تمام عمرش در آنجا گذشت از دست ایرانیان گرفتند گیب میگوید [۲] « فضولی در کمال سهولت بترکی و فارسی و عربی شعر میگفت » و همین مستشرق او را [۳] چنین وصف میکند « نخستین آن چهار شخص عالیمقداری است که در قدیمترین عهد ادبی عثمانیها مقامی بس ارجمند دارند و در هر عهدی و میان هر قومی که باشند نامشان در جریدهٔ مردمان جاویدان ثبت میشود » اگر رتبهٔ او در قصر ادبیات ایران اینقدر پست افتاده است نه بعلت نقصان لیاقت و فهم اوست در زبان فارسی [٤] بلکه از آن جهة است که در مجلس مزبور رقبای بزرگتر و نمونه‌های بهتری در حسن مقال موجود است . ارتباط او با مذهب از چندین شعر او نمایان و از حدیقة السعداء [٥] که بتقلید روضة الشهداء حسین واعظی کاشفی در شهادت امام ع ساخته هویداست »

چون بکتاب بزرگ گیب راجع بشاعری عثمانیان اشاره شد لازم است تردیدی را که در یکی از بیانات [٦] او دارم اظهار کنم و آن چنین است که گیب مدعی است اشعار معروف « بشهر انگیز » از مخترعات عثمانیان است « ودر ادبیات فارسی این نوع شعر موجود نیست . » اما سام میرزا در تحفهٔ سامی (که در سنهٔ ۹۵۷/ ۱۵۵۰ تألیف شده) دو نفر شاعر را نام میبرد یکی وحید قمی دیگر حریفی اصفهانی که آن یك در تبریز و این دیگر در گیلان بگفتن آن قسم شعر مبادرت ورزیده اند وهر چند تاریخ سرودن این اشعار بعد از شهر انگیز ترکی

---

(۱) در تذکرهٔ ابوطالب وفات اورا ۹۷۶ در عتبات نوشته‌است.(مترجم)(۲) فصل مذکور صفحه ۷۲ (۳) ایضا صفحه ۷۱ (٤) فضولی دیوان کاملی بزبان فارسی دارد که نسخهٔ خطی آن بعلامت (Add ۷۷۸۵) در موزهٔ بریتانیا موجود است و در تبریز هم چاپ شده است بفهرست کتب فارسی ریو صفحه ٦٥٩ رجوع شود . (٥) رجوع شود بفهرست ترکی ریو صفحه ۳۹ - ٤٠ (٦) جلد دوم صفحه ۲۳۲

است که مسیحی شاعر در ادرنه سروده است ولیکن هیچ دلیلی در دست نیست که شیوع آن قسم شعر را در ایران تجددی یافته و طرز تازه دانسته باشند. اشعار حریفی که شهر آشوب نام داشته ظاهراً خیلی تند و پر نیش بوده است زیرا که در نتیجهٔ سرودن آن شاعر بیچاره را زبان بریدند چنانکه سام میرزا گوید: « شهر آشوبی جهة آنجا (یعنی گیلان) و مردم آنجا گفته و او را با مویدی متهم ساخته زبانش را بریدند. اما این جایزه او را از برای اشعار دیگرش می بایست نه جهة هجو اهل گیلان »

۹- وحشی بافقی متوفی بسال ۹۹۱ / ۱۵۸۳

وحشی ۹۹۱ / ۱۵۸۳

وحشی اگر چه در بافق که از توابع کرمان است متولد شد ولی بیشتر ایام حیات را در یزد بسر برد. در عالم آرای عباسی و آتشکده ومجمع الفصحاء ستایش بسیار از فرهاد وشیرین وغزلیات او بنظر میرسد. قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربارش ساخته است و صاحب مجمع الفصحاء بمناسبت مدایح وحشی گوید:[1] «قصاید این شعرای متوسطین باقصاید متقدمین جلوه نیارد و پایه ندارد » وحشی موفق نشد که مثنوی فرهاد وشیرین را بپایان برساند و قرنها بعد از او (در سنهٔ ۱۲۶۵ / ۹ - ۱۸۴۸) وصال آن را خاتمه داد. دو مثنوی دیگر نیز دارد یکی خلد برین و دیگر ناظر و منظور هم چنین غزلیات و قطعات بسیار که منتخبی ازآن‌ها در مجمع الفصحاء وآتشکده (صفحه ۱۱۱-۱۲۰) مندرج است[2] مربع ذیل که درهر دو تذکرهٔ مذکوره ضبط شده هم قشنگ است و هم تازگی دارد.

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصهٔ بی سر وسامانی من گوش کنید گفتگوی من وحیرانی من گوش کنید
شرح این قصهٔ جانسوز نهفتن تا کی
سوختم سوختم این راز نگفتن تا کی
روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عربده جوئی بودیم
دین و دل باخته دیوانه روئی بودیم بستهٔ سلسله سلسله موئی بودیم

(۱) جلد دوم صفحهٔ ٤-۱ه مجمع الفصحاء (۲) رجوع شود بفهرست نسخ فارسی ریو صفحه ٤-٦٦٣

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یك گرفتار از این جمله که هستند نبود

نرگس غمزهٔ زنش اینهمه بیمار نداشت　　سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
این همه مشتری و گرمی بازار نداشت　　یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

اول انکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او　　داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه کردم همه جا شرح دلارائی او　　شهر پر گشت زغوغای تماشائی او

این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد
کی سرو برگ من بی سرو سامان دارد

چون چنین است پی کار دگر باشم به　　مرغ خوش نغمه گلزار دگر باشم به
عندلیب گل رخسار دگر باشم به　　چند روزی پی دلدار دگر باشم به

نو گلی کو که شوم بلبل دستان سازش
سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه از خاطر وحشی هوس روی تو رفت　　وز دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
شد دل آزرده آزرده واز کوی تو رفت　　با دل پر گله از ناخوشی روی تو رفت

حاش لله که وفای تو فراموش کنم
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

۱۰ ـ محمود قاری یزدی وفات ۹۹۳ / ۱۵۸۵

۱۱ ـ محتشم کاشانی وفات ۹۹۶ / ۸ - ۱۵۸۷

احوال محمود قاری یزدی که بشاعر البسه معروف است و

محمود قاری یزدی و محتشم کاشانی

دو سال بعد از وحشی و سه سال پیش از محتشم وداع جهان گفت . در جلد قبل از این کتاب [۱] بمناسبت ذکر دو نفر شاعر هجاو و هزال موسوم به عبید زاکانی و ابواسحق اطعمهٔ شیرازی

(۱) تاریخ ادبیات ایران در زمان سلطه تاتار ص ۲۵۷ و ۳ - ۳۵۱ در آتشکده ، وهفت اقلیم و مجمع الفصحاء اسمی از محمود نیست از زندگانی او چیزی نمیدانم و تاریخ وفات او را هم باید مشکوك دانست .

سبق ذکر یافته است . و راجع بمحتشم که شاعری مهم تر است در فصل گذشته بمناسبت اشعار مذهبی که شهرتش مبنی بر آن است بتفصیل سخن رانده شد [۱] از اشعار عاشقانهٔ او و قصاید مدح شاه طهماسب نمونه های خوبی در آتشکده نقل گشته اما آن ابیات نه‌درعلو مرتبه و نه‌دراختصاصات شخصی بپای مراثی که‌درمقتل امام حسین ع وسایر ائمه ع ساخته‌است نمیرسد [۲] ازاین مراثی بیشتر آنچه درمجمع الفصحاء هست نقل شد [۳]

۱۲- عرفی شیرازی (متوفی بسال ۱/۹۹۹ - ۱۵۹۰ وپیروان او)

عرفی شیرازی

عرفی اگر چه دروطن خود کمتر ازعثمانی وهند قدرومقام دارد گمان میرود که از هر جهت مشهور ترین و مردم پسند ترین شعرای قرن خود باشد [۴] هرچند درشیراز تولد و تربیت یافت بیشتر ایام عمرخودرادرهندوستان بسر برد وهمانجادرسال (۱/۹۹۹ - ۱۵۹۰) بسن۳۶ سالگی بدرود جهان گفت بروایتی بمرض اسهال درگذشت و بقولی مسموم شد . عرفی یکی‌ازسه شاعر معروف قرن خود است که شبلی نعمانی در شعرالعجم [۵] راجع بآنها بحث کرده است . دو نفر دیگر یکی بابافغانی همولایتی اوست که احوالش مرقوم افتاد دوم فیضی برادر ابوالفضل وزیر معروف اکبر که بعقیدهٔ شبلی دومین شاعری است که شعر فارسی را چنان نظم میکرده که با گفتار اهل ایران فرق گذاشته نمیشده است . [۶] بنا برقول عبدالقادر بداونی درزمان او عرفی وسنائی بیش ازسایر شعرای ایران وهند شهرت داشتند . و نسخهٔ خطی دیوان آنها در هر بازار وهردکان کتابفروشی پیدا میشد درصورتیکه فیضی هرچند مبالغ کلی صرف کرده‌بود که اشعارش را بخط خوش تحریر و تذهیب کنند کمتر جستجو میگشت . گیب [۷] میگوید بعد ازجامی دونفر شاعر درادبیات عثمانی صاحب نفوذ محسوب میشوند .

---

(۱) بصفحات قبل رجوع کنید . (۲)درتذکرهٔ ابوطالب‌سه‌دیوان موسوم به‌صبائیه وشبابیه وشابیه باومنسوب وتاریخ وفات او ۱۰۰۰ هجری‌است (مترجم) (۳) جلد دوم صفحه ۳۶ — ۳۸ .
(٤) رجوع شود بفهرست کتب فارسی تألیف ریو ص ٦٦٧ (٥) جلد سوم صفحه ۸۲ — ۱۳۳ (٦) شاعر دیگر غیر ازعرفی امیرخسرو دهلوی است (۷) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول صفحه ٥ و ۱۲۷ و ۱۲۹

یکی عرفی و دیگری فیضی اما بعدها صائب از آنها سبقت جست.

اشتهار عرفی و فیضی در هندوستان و عثمانی

تازگی که در سبک اوهست عبارتست از ایراد اصطلاحات جدید متعدد در لغات و مضامین شعری و خلع سلطنت ادبی از علم بدیع و بر تخت نشاندن بیان بلند بجای آن » [1] ضیاء پاشا در قسمتی از مقدمهٔ منظومی که بر کتاب خرابات نوشته نسبت بشعرای ایران اظهار نظر میکند و بعد از ستایش جامی راجع به عرفی و فیضی چنین گوید :

فیضی ایله عرفی همعناندر — سرجملهٔ آخر الزماندر
فیضیده بلاغت و طراوت — عرفیده عذوبت و حلاوت
فیضیده مواعظ آتشیندر — عرفیده قصیده لرمتیندر
اما آرا نورسه اولیّت — فیضیده قالورینه فضیلت
فیضی معجم ایکن سراپا — تفسیرینه نقطه قو نماز اصلا
بولدی اویگانه فضیلت — شاگردی یدی ایله شهادت

وفات فلاکت آمیز فیضی ۱۰۰۴/۱۵۹۵

راجع بنکتهٔ اخیر هیچ دلیلی بدستم نیامد و این مسئله با نوعی که بداونی در کمال شعف [2] وفات پررنج و فلاکت اورا [3] شرح میدهد متضاد است . هرچند ورم چهره و سیاه شدن لبانش که دشمن سخت او یعنی بداونی حکایت میکند طبعاً باعث این سوء ظن میشود که اورا مسموم کرده باشند . همان نویسندهٔ متعصب چندین ماده تاریخ بی ادبانه ذکر میکند که سنیان بیادگار وفات او که مردی سخت بیدین بوده است ساخته اند مثلا :

فیضی بیدین چو مرد سال وفاتش فصیح — گفت: سگی ازجهان رفته بحال قبیح

ساده ترین مادهٔ تاریخها این است « بود فیضی ملحدی » و « چه سگ پرستی مرد» و « قاعدهٔ الحاد شکست » تمام آنها سال ۱۰۰۴ مطابق (۱۵۹۵) را بدست میدهد بداونی گوید برای آنکه در نظر خلق اساس متزلزل مذهب خودرا مستحکم سازد تفسیری بر قرآن نگاشت که تماماً از حروف بی نقطه بود و با کمال بیمهری میگوید که فیضی هنگام تحریر آن تفسیر مست بوده و طهارت شرعی نداشته است .

---

(۱) تاریخ شاعری عثمانیان صفحه ۱۲۹ (۲) منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۲۹۹ — ۳۱۰ خاصه صفحه ۳۰۰ (۳) این واقعه در ۱۰ صفر ۱۰۰۴ (۱۱۵ کتبر ۱۵۹۵) واقع شد بفهرست فارسی ریو رجوع شود ص ۴۵۰ که منابع عمده را مشروحا ذکر کرده است .

مؤلف مجمع الفصحاء [۱] راجع باین تفسیر که فقط شهرت آنرا شنیده بود گوید : « کلفتی بی حاصل کشیده » و نسبت باشعار او هم عقیدهٔ خوشی اظهار نمیدارد اما صاحب آتشکده باملایمت ورأفت گوید . «اشعارش بد نیست» مفصلترین شرح ذیقیمتیکه ازاحوال او دیده‌ام درشعرالعجم [۲] شبلی نعمانی است بتقلید نظامی خمسهٔ ساخت که عنوان مثنویاتش چنین است : مرکزادوار- سلیمان و بلقیس - نل و دمن (که ازهمه مشهور تر است) - هفت کشور واکبرنامه اما بعضی ازآنها نا تمام مانده است ، قصاید وغزلیات بسیار سروده وچندین ترجمه از زبان سانسکریت کرده است . ازاشعاری که شبلی نقل کرده هیچیك مثل ابیات ذیل که راجع بمرگ فرزند میسازد بنظرمن تأثیر بخش ولطیف نیامد .

اشعارفیضی دروفات فرزند

ای روشنی دیده روشن چگونهٔ — من بی تو تیره روز تو بی‌من چگونهٔ
ماتم سراست خانهٔ من درفراق تو — تو زیر خاك ساخته مسکن چگونهٔ
برخاروخس که بستروبالین خواب تست — ای یاسمین عذار سمن تن چگونهٔ

کتابخانهٔ فیضی

فیضی مردی بود صاحب اطلاعات مختلفه وعاشق دلباختهٔ کتاب درکتابخانهٔ او چهارهزاروششصد نسخهٔ خطی منتخب موجود بود که اغلب آنها بخط مؤلف یا استنساخ‌هائی بود که مدةالعمر بآن اشتغال داشت [۳] شخصی مهمان نواز و جوانمرد بود و از جمله اشخاصیکه مدتی از خوان نوالش بهره می‌یافت عرفی شیرازی است که اکنون بشرح حالش می‌پردازیم .

راجع بعرفی

جمال‌الدین محمد عرفی ابن بدرالدین درشیراز تولدوتربیت یافت اما درایام صبی بهندوستان هجرت کرد وچنانکه گفته‌شد ازملتزمین خدمت فیضی گشت امابزودی باوی طرح جدال وخصومت افکند. بداونی گوید : [٤] یکروز عرفی برفیضی وارد شد دید سگ کوچکی را نوازش میکند سؤال کردمخدوم‌زاده‌را نام چیست گفت « عرفی » مشارالیه فوراً گفت«مبارك باشد» وقصدش پدر فیضی بود که شیخ مبارك نام داشته است .

---

(۱) جلد دوم صفحه ۲٦ . بنابرقول‌شبلی نعمانی (فصل مزبور صفحه ٦٥) تفسیرمزبور را نام سواطع‌الکلم بود . (۲) جلد سوم صفحه ۳۱-۸۱ (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۵۰ و منتخب‌التواریخ جلد سوم صفحه ۳۰۵ (٤) منتخب‌التواریخ جلد سوم صفحه ۲۸۵

سپس عرفی طرف توجه حکیم ابو الفتح گیلانی [۱] شد و بوسیلهٔ او بخدمت مرد بزرگ و نجیب وحامی علم و ادب یعنی عبد الرحیم خان خانان در آمد این لقب را مشار الیه بعد از پدرش بیرام خان که در سنه ۱/۹٦۸-۱۵٦۰ کشته شد صاحب گردید . پس از آن عرفی با کبر شاه معرفی شد و درسال ۹/۹۹۷-۱۵۸۸ باوی بکشمیر سفر نمود .

اخلاق تند عرفی

باوجود بخت مساعد وطبع توانا غرور و کبر عرفی را از اشتهار وقبول عامه مانع شد و دشمنان بسیار برایش تهیه دید رضاقلی خان مختصری ازحالات اورا ذکر میکند [۲] گوید «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست » کسیکه بیت ذیل را میگوید البته انتقادو سرزنش مردم را بسوی خود جلب می کند [۳]

نازش سعدی بمشت خاك شیراز ازچه بود گر نمیدانست باشد مولد و مأوای من

این مورد منحصری نیست که عرفی غرور و خود پسندی خود را ابراز داشته است زیرا که بهمین طریق مدعی برتری برانوری وابو الفرج و خاقانی وسایر شعرای بزرگ ایران گردیده است همین غرور واخلاق ناپسندیده سبب شد که هموطنانش بچشم عنایت درونمی نگرند زیرا که فی الحقیقه ایرانیان راضی نمیشوند نسبت به بزرگان ادب این قسم بی احترامی ها بشود .

اما درعثمانی چنانکه گفتیم شهرت ونفوذفوق العاده داشت همچنین درهند بقسمی که شبلی ۵۵ صفحه (۸۲ - ۱۳۳) ازشعر العجم خودرا وقف احوال واشعار او کرده یعنی کمی بیش ازفیضی وخیلی زیادتر ازهریك ازهفت شاعری که درجلد سوم کتاب مزبور مذکور شده اند . حتی خود شبلی هم موافقت دارد که غرور و کبر عرفی را ازنظر مردم انداخته بود گویا خود شاعرهم ازاین اوضاع اطلاع داشت زیرا که درابیات ذیل [٤] ازاظهار محبت دوستان منافق وریاکاری که هنگام التزام بستر وحمالهٔ خطرناك بعیادتش آمده بودند شکایت نموده است .

تن اوفتاد در این حال ودوستان فصیح بدور بالش و بستر ستاده چون منبر
یکی بریش کشددست وکج کند گردن که روزگار وفا با که کرد جان پدر

---

(۱) ایضا منتخب التواریخ جلد سوم صفحهٔ ۱٦۷ وفاتش درسال ۹/۹۹۷-۱۵۸۸ اتفاق افتاد

(۲) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۵-۲٤ (۳) شعر العجم جلد سوم صفحه ۸۸ (٤) شعر العجم جلد سوم صفحه ۳-۹۲

بجاه و مال فرومایه دل نباید بست کجاست دولت جمشید و نام اسکندر
یکی بنرمی آواز و گفتگوی حزین کند شروع و کشد آستین بدیدهٔ تر
که جان من همه‌را این رهست و باید رفت تمام راهروانیم و دهر راکب بر
یکی به چرب زبانی سخن طرازشود که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر[1]
فراهم آی و پریشان مدار دل زنهار که نظم و نثر تومن جمع میکنم یکسر
پس از نوشتن و تصحیح میکنم انشاء بمدعای تو دیباچهٔ چو درج گهر
چنانچه هستی فهرست دانش وفرهنگ چنانچه هستی مجموعهٔ صفات و هنر
بنظم و نثر در آویزم وفرو ریزم اگرچه حصر کمال تو نیست حد بشر
خدای عز وجل صحتم دهد بینی[2] که این منافقکان را چه آورم بر سر

گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که مطالعات مفیده و کاملی راکه شبلی از این شاعر نموده است مفصلا نقل کنیم. نویسندهٔ مشارالیه اشعار عرفی را دارای شش صفت می‌داند: زور کلام ـ تازگی و ابتکار لغات ـ تشبیهات و استعارات ظریفه ـ تسلسل مضامین ـ غیر از رساله کم شهرتی در تصوف موسوم بنفسیه که به نثر نوشته تمام آثارش منظوم است و بنا بر قول شبلی عبارت است از دو مثنوی بتقلید مخزن ـ الاسرار و شیرین و خسر و نظامی و دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که در ۱۵۸۸/۹۹۶ سه سال قبل از وفات جمع آوری نموده است.
ماده تاریخ ذیل سال جمع آمدن دیوان را معین میکند: ۳

این طرفه نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت اول دیوان عرفی شیرازی

یکی ازقصاید بسیار معروف عرفی درمنقبت علی ابن ابیطالب ع است، و ۱۸۱ بیت دارد در جلد اول خرابات صفحه ۱۶۹ - ۱۷۴ مندرج و مطلع آن چنین است.

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهرودیار ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار

عرفی جزء شعرای شیعه که احوالشان در مجالس المؤمنین ذکر شده نیست

---

(۱) گمان میکنم کلمات « انقلاب خبر » ماده تاریخ باشد از اینقرار مرض مزبور درسال ۹۸۶/۹-۱۵۷۸ طاری شده پس قول شبلی راکه در (فصل مزبور صفحه ۹۲) این مرض را مرض مرگ عرفی‌دانسته نمیتوان قبول کرد زیرا که وفات عرفی در سال ۹۹۹/۱-۱۵۹۰ اتفاق افتاده. (۲) شعر اخیر را شاعر باخود گفته است (۳) شعرالعجم جلد سوم صفحه ۹۵

رای سخت مسترویین سنت سمیت

راجع بعلما و فقها و حکما و شعرای ایرانی که مجذوب دربار درخشان اکبر شده‌اند جلد سوم منتخب التواریخ بداونی معدن و منبع اطلاعات است اما مثل همیشه گنجایش کتاب اجازه نمیدهد که از سرحد مملکت ایران قدمی فراتر بگذاریم. مسترویین سنت در تاریخ اکبر شاه [۱] نسبت باین شعراء سختی و خشونت های ناشایسته کرده است : (ص ۶ - ۴۱۵)

« نظم بافان یا بقول خودشان شعراء بسیار بودند. ابوالفضل بما میگوید که هر چند اکبر بآنها توجه نمیکند اما علی الدوام هزاران شاعر در دربار حاضرند و خیلی از آنها دیوان (مجموعهٔ قصاید ساختگی و غیرطبیعی و پر تصنع) یا مثنوی ترتیب داده‌اند. سپس مؤلف آنها را نام برده و ۵۹ نفر از اجله شعراء مقیم دربار را انتقاد می کند و ۱۵ نفر را می‌شمرد که بدربار حاضر نشده و از ایران [۲] مدایح مختلفه به پیشگاه اعلیحضرت می‌فرستاده‌اند ابوالفضل بسیاری از آثار منتخبه ۵۹ نفر شاعر مزبور را ذکر میکند و من آن آثار را بلباس لفظ انگلیسی دیده و هیچ فکر لایق ذکری در آنها نیافته ام اگر چه منتخبات مذکور شامل صفحاتی از آثار برادرش فیضی ملك الشعراء هم هست که ابوالفضل آنهارا « جواهر افکار » نامیده است »

مطالب گرانبهای کتاب بداونی

جلد سوم منتخب التواریخ بداونی سراسر مخصوص احوال شعراء و فضلای دربار اکبرشاه است و حاوی ذکر ۳۸ نفر از مشایخ ۶۹ نفر از فضلا و ۱۵ حکیم و طبیب و قریب ۱۶۷ شاعر است اغلب این اشخاص اگرچه بفارسی چیز نوشته و حتی در ایران هم متولدشده اند در مملکت خودشان کسی اسمشان را هم نمیداند.

از جمله اشخاص عالیمقداری که تا اندازهٔ مربوط بقرنی هستند که ما بپایان آن رسیده ایم شیخ بهاءالدین عاملی - ملامحسن فیض کاشانی- میرداماد ومیرابوالقاسم فندرسکی است که بیشتر شایسته خواهد بود اگر احوالشان درضمن فقها و حکما مذکور گردد.

---

(۱) اکبر شاه خانواده مغول کبیر هند ۱۵۴۲-۱۶۰۵ (اکسفرد ۱۹۱۷) (۲) آئین اکبری ترجمه ح. بلاک من و ح. س. جارت (چاپ کلکته ۱۸۷۳ -۱۸۹۴ درسه جلد) جلد اول صفحه ۵۴۸ و ۶۱۱

II از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ «۱۰۰۸ ـ ۱۱۱۱ ه ق»

چهار نفر از هفت شاعری که شبلی درجلد سوم شعرالعجم مفصلًا احوالشان رادرج کرده‌است درعصری بوده‌اند که‌فاصلهٔ میان دوتاریخ فوق است. نظیری(متوفی بسال ۱۰۲۱/۱۳-۱۶۱۲) طالب عاملی (متوفی بسال ۱۰۳۶/۷-۱۶۲۶) ابوطالب کلیم (متوفی بسال ۱۰۶۱/۱۶۵۱) وصائب (متوفی بسال ۱۰۸۸/۸-۱۶۷۷)[1] رضاقلی‌خان درضمن بیان احوال بزرگان زمان سلاطین صفویه در پایان ملحقات روضة الصفای میرخوند هیچیك از این شعرا را نام نبرده و از این دوره فقط ظهوری (متوفی بسال ۱۰۲۴/۱۶۱۵) و شفائی [متوفی بسال ۱۰۳۷/۱۶۲۷] را ذکر میکند. شاعر دیگری که این دو صاحب تذکره اورا از قلم انداخته اند اما در عثمانی معروف و عالیقدر است شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/۶-۱۶۹۵ است بنا بر قول کیب[2] « اختری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمائی میکرد. » و « در حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت علاوه براین هفت شاعر و باستثنای چهار پنج شاعر[3] دیگر که در حکمت بیشتردست داشته وجزء طبقهٔ حکما مذکور خواهند شدما بذکر شش نفر ذیل اکتفامیکنیم و این شش تن مختصری از رقبای بیشمار خود معروفتر و محترم ترند سحابی استرابادی (وفات ۱۰۱۰/۲-۱۶۰۱) زلالی خونساری (وفات در حدود ۱۰۲۴ ۱۶۱۵)جلال اسیر(وفات ۱۰۴۹/۴۰-۱۶۳۹) قدسی مشهدی (وفات ۱۰۵۶/۷-۱۶۴۶) سلیم طهرانی (وفات ۱۰۵۷/۸-۱۶۴۷) امانی مازندرانی (وفات ۱۰۶۱/۱۶۵۱) هرچند بعقیدهٔ من این عبارت ریو : « بالاتفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است »[4] خالی از مبالغه نیست اما بدون‌شبهه اعظم‌شعرائی است که درقرن هیفدهم مسیحی طلوع کرده اند وبنظرم تنها کسی است که در این کتاب لایق شرح مفصل است . برخلاف عقیده رضاقلی خان که

---

(۱) سنوات دیگر هم برای تاریخ وفاتش معین شده است از جمله ۱۰۸۰/۷-۱۶۶۹رجوع شود بفهرست ریو ص ۶۹۳ (۲) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول ص ۱۳۰ همچنین رجوع کنید بجلد چهارم صفحهٔ ۹۵ . (۳) مقصودمیرداماد ـ شیخ‌بهاء الدین ـ ابوالقاسم‌فندرسکی ـ محسن فیض ـ عبدالرزاق لاهیجی‌معروف بفیاض است . (۴) فهرست فارسی ۶۹۳

گوید « باری در طریق شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست »

ذیلا شرح احوال هیفده شاعر مذکور را بترتیب تاریخ وفات درج مینمائیم با رجوعات مختصری بکتب و مدارك مختلفه تاهر کس طالب تفصیل باشد از روی علامات مندرجه بکتب مفید رجوع نماید . منابع مزبوره باستثنای فهرست بی نظیر ریو عبارتند از جلد سوم شعرالعجم شبلی (بعلامت ش .) ؛ آتشکده (بعلامت آ ك) هفت اقلیم که فقط نسخهٔ خطی آن بدست می آید (بعلامت ه . ا .) ؛ روضة الجنات (ر . ج .) ؛ روضة الصفا (ر . ص .) ؛ مجمع الفصحاء (م . ف .) ؛ ریاض العارفین « ر . ع . » ،

(۱) سحابی استرابادی « متوفی بسال ۲/۱۰۱۰ ـ ۱۶۰۱ »

سحابی استرابادی

ریو صفحهٔ ۶۷۲ آ . ك . صفحهٔ ۲-۱۴۱ ؛ ه . ا . در قسمت استراباد ؛ م . ف . جلد دوم صفحهٔ ۲۱ ؛ ر ، ع ، صفحهٔ ۶-۸۵

چهل سال از عمر را در نجف مجاور بود وغیر از غزل رباعیات بسیار سروده است که گویند شش هزار از آن هنوز باقی است ،

(۲) نظیری نیشابوری (متوفی بسال ۱۰۲۱ ـ ۳ - ۱۶۱۲)

نظیری نیشابوری

ریو صفحه ۸ - ۸۱۷ ؛ ش ، جلد سوم صفحه ۶۴ - ۱۳۴ ؛ آ . ك . صفحه ۳ - ۱۳۱ ؛ ه . ا . در قسمت نیشابور (شرح مفصل) ؛ م . ف ، جلد دوم صفحهٔ ۹ — ۴۸ ؛ ر . ع . صفحه ۷ - ۲۳۶ . سی سال اخیر عمر را در هند بسر برد مخصوصاً در احمد آباد گجرات و هم در اینشهر وفات یافت . نظیری یکی از شعرای بسیاری است که در ظل توجهات عبدالرحیم خان خانان مقضی المرام می زیست و در مقابل قصیدهٔ بمطلع ذیل خرج سفر مکه را از ممدوح خود دریافت کرد سنه ۴/۱۰۰۲ — ۱۵۹۳ .

زهنر بخود نگنجم چو بخم می مغانی بدرد لباس برتن چو بجوشدم معانی

همه عیش این جهانی بعنایت تو دیدم چه عجب اگر بیابم بتو زاد آنجهانی

در امور مذهبی تعصب داشت و بر ضد ابوالفضل که مردی ملحد بود اشعاری سروده و ابیاتی در وصف تنباکو ساخته است که بعضی از آنها را شبلی نقل کرده است (صفحه ۱۳۴)

۳ — زلالی خونساری متوفی بسال ۱۶۱۵/۱۰۲۴

زلالی خونساری

ریو صفحهٔ ۸-۶۷۷؛ ه ، ا ، در قسمت خونسار « شرح حال مفصل» ؛ مداح میرداماد بود وهفت مثنوی ساخت که یکی‌از آنها موسوم بمحمود وایاز در سال «۱۰۰۱/۳-۱۵۹۲» شروع ودر «۱۶۱۵/۱۰۲۴» کمی قبل از وفاتش خاتمه یافت این مثنوی از همه تألیفاتش معروف تر است ، دو مثنوی دیگر که ریو نام میبرد یکی میخانه است ودیگر ذره وخورشید ،

٤— ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۶۱۵/۱۰۲۴

ظهوری ترشیزی

ظهوری‌و پدرزنش ملك قمی که‌هم ازشعراء است درشورشی که در دکن واقع گردید کشته شدند . ریو صفحهٔ ۹ - ۶۷۸ آ ، ك ۰ صفحهٔ ۷۰-۶۸؛ ر . ص ، در آخر جلد هشتم ، چنانکه ریو میگویدظهوری در ایران کمتر مشهور است ودر هند بالعکس خیلی معروفیت دارد و او را ازنثر نویسان معتبر وخوش سلیقه میدانند ، صاحب آ ، ك ، گوید بعقیدهٔ او ساقی نامه این شاعر برخلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تعریفی ندارد .

٥— بهاء الدین عاملی متوفی بسال ۱۶۲۰-۱/۱۰۳۰

اورا معمولا شیخ بهائی می گویند مهارتش بیشتر در فقه وحکمت وریاضیات بود اما دو مثنوی کوچك نان وحلوا وشیر و شکر ازو باقی است در م ، ف، جلد دوم صفحه ۱۰-۷۹۸ ، ع : صفحه ۹- ٤٥ منتخبی از هر دو مثنوی و چند غزل و رباعی مندرج است علاوه برتألیفات ریاضی ونجومی بهترین کتب نثری‌او کشکول است که در بولاق چاپ سربی ودر ایران چاپ سنگی شده است ، مجتهد معروف ملا محمد تقی مجلسی « متوفی بسال ۱۶۶۰-۱۰۷۰» ازجمله شاگردان درجهٔ اول اوست .

٦ — طالب عاملی متوفی بسال ۱۶۲۶ - ۷/۱۰۳۶

طالب‌عاملی

ریو صفحهٔ ٦٧٩ ؛ ش ، جلد سوم ۱۸۸-۱٦٥ ؛ آ، ك .صفحهٔ ٦-۱٥٥ ، در این کتاب مسطور است که طالب صاحب سبك شعری خاصی است که پس ازوی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته اند ، در اوائل عمر بهندوستان رفت و احترامش بجائی رسید که جهانگیر وی را ملك الشعراء

خویش گردانید « ۱۶۱۹/۱۰۲۸ » بهیچوجه خفض جناح نمیکرد و مدعی بود که قبل از بیست سالگی هفت علم [۱] را بخوبی آموخته است .

کمالات ادعائی طالب

پا بر دومین پایه اوج عشراتم — وینك عدد فنم ازآلاف زیاد است
بر هندسه ومنطقی وهیئت وحکمت — دستی است مرا کش ید بیضازعباداست
وینجمله چوطی شد نمکین علم حقیقت [۲] — کاستادعلوم است برین جمله مراداست
درسلسله وصف خطاین بسکه زکلکم — هر نقطه سویدای دل اهل سواداست
پوشم نسب شعر چو دانم که تودانی — کاین پایه مرا ثامن این سبع شداداست

در رباعی ذیل که شبلی نقل کرده (ص ۱۶۸) بقصد سفر خود بجانب هندوستان اشاره نموده و بخت سیاه خود را در ایران گذارده است زیرا که هندو بهندوستان تحفه بردن کار خردمندان نیست .

طالب گل این چمن بستان بگذار — بگذار که میشوی پریشان بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند — بخت سیه خویش بایران بگذار

محبت طالب به خواهر خود

خواهری داشت از خود بزرگتر که صمیمانه باو علاقه‌مند بود بعد از هجران مدید خواهرش از ایران به‌آگره آمد تا از وی دیدار کند و بهمین جهة طالب از امپراطور جهان گیر بوسیلهٔ ابیات ذیل استجازه کرد [۳]

صاحبا ذره پرورا عرضی — بزبان سخن ور است مرا
پیر همشیره است غمخوارم — که باو مهر مادر است مرا
چارده‌سال بلکه بیش گذشت — کز نظر دور منظر است مرا
دور گشتم زخدمتش بعراق — وین گنه‌جرم منکراست مرا
او نیاورد تاب دوری من — که بمادر برابر است مرا
آمداینك بآگره وازشوقش — دل‌طپان‌چون کبوتراست مرا
میکنددل بسوی اوآهنگ — چه کنم شوق رهبر است‌مرا
گر شود رخصت زیارت او — بجهانی برابر است مرا

اشعار عاشقانه در فارسی خیلی زیاد است اما چون ابیاتی که از محبت

(۱) این اشعار از کتاب شبلی ص ۱۶۶ نقل شده
(۲) مقصود تصوف است بنابر تعبیر شبلی
(۳) شبلی فصل مزبور صفحه ۱۷۹-۱۸۰

عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کند نسبة قلیل است این اشعار بنظر مهم و قابل ذکر آمد .

۷ ـ شفائی متوفی در ۱۰۳۷/۱۶۲۷

شفائی

در موزهٔ بریتانیا بعلامت (ورق ۷ a، ۱۳۷۲) تصویری از این شاعر و سیزده‌بند او موجود است [۱] (ورق ۱۳٤-۱٤۰ر۵٦۰ر۱۲Add) رجوع کنید بفهرست ریو صفحه ۷۸٦ و ۸۲۲ در نسخهٔ عالم آرای عباسی که در دست دارم نه درضمن احوال شعرا و نه درردیف اطبای دربار شاه‌عباس شرحی را که ریو بآن اشاره میکند نمیتوانم بیابم اما راجع باو درم . ف. (جلد دوم صفحهٔ ۲۱-۲۳) شرح مفصلی هست ودر آ . ك . صفحه ۹-۱٦۸ همچنین . اسم او حکیم شرف‌الدین حسن و طبیب خاصه و ندیم شاه عباس اول بود . رضاقلی خان گوید. «فضل حکیم را طبابت و طبابت اورا شاعری محجوب داشته » علاوه بر غزلیات وهجویات یك مثنوی ازو باقی است موسوم بنمکدان حقیقت که بتقلید حدیقةالحقیقه حکیم سنائی سروده است

۸ـ میرمحمدباقر داماد استرابادي متوفی بسال ۱۰٤۰/۱-۱٦۳۰

میرباقر داماد

لقب دامادفی‌الحقیقه‌متعلق بپدر اوست که صهر مجتهدمعروف شیخ علی بن عبدالعال‌العاملی بوده است . میرداماد که بتخاص اشراق‌شعر میگفت درفقه وحکمت بیش‌ازشاعری‌شهرت داشت‌رجوع شود بفهرست ریو صفحه ۸۳۵ ، م . ف جلد دوم صفحه ۷ ؛ ر . ع صفحه ۷-۱٦٦ ؛ آ . ك صفحه ۱۵۹ ، در روضات الجنات (صفحه ۱۱٤-۱۱٦) و درعالم آرای عباسی که در سنهٔ ۱٦۱٦/۱۰۲۵ یعنی درزمان حیات او نوشته شده شرح مفصلی ازوی مندرج است و در بیشتر علوم اورا صاحب قدرت و مهارت شمرده اند مخصوصاً درحکمت و لغت و ریاضیات وطب وفقه‌وتفسیروحدیث‌ودوازده تألیف از کتب نثری او مذکوراست‌مشار الیه یکی از معلمین حکیم بزرگ ملاصدرای شیرازی بوده است .

۹ـ میرابوالقاسم فندرسکی متوفی درحدود ۱۰۵۰/۱-۱٦٤۰

میرابوالقاسم فندرسکی

او نیز درحکمت بیشتر شهرت دارد تا درشاعری‌اما در م.ف. جلد دوم صفحه ٦-۷ ودر ر . ع صفحهٔ ٦-۱٦۵ و در آ. ك صفحه ٤-۱٤۳ ودر فهرست ریوصفحه ۸۱۵ و ۸۱٦ مذکور

(۱) بنظرم وجه تسمیه آن بسیزده بند آن‌است که دارای سیزده قسمت است

است. درتمام تذکره هایکی ازقصاید او که باستقبال ناصرخسرو ساخته مندرج است وبنا براین اگر بهترین نباشد ازمعروفترین آثاراو هست . چند شعراول آن چنین است

چرخ بااین اختران نغزوخوش و رعناستی صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

ابوالقاسم فوق‌العاده نسبت بلباس ظاهر بی اعتنا بود مانند درویشان خرقه می پوشید و ازصحبت اغنیاء و محترمین کناره میگرفت و بابی سر وپایان و بدنامان معاشرت میفرمود . روزی شاه عباس محض اینکه اورا ازاین قبیل مصاحبت های پست ملامت نماید باو گفت : « میشنوم بعضی ازعلماء با اجامر واوباش معاشرند وبازی های ناشایست آنها تماشا میکنند » میرابوالقاسم فندرسکی جواب داد : « من همیشه در جمع آنان بوده ام و هیچیك ازعلمارا آنجاندیده‌ام » سفری بهند رفت ودرآنجا مطابق مندرجات دبستان [1] تحت نفوذ یکی ازشاگردان آذر کیوان واقع شد وافکاو زردشتی وهندی یا بودائی در وی تأثیر کرد چنانکه اظهار داشت که هر گز بطواف مکه نخواهم رفت زیرا که مستلزم قتل حیوان بیگناهی است هر چند رضا قلیخان مقام او را خیلی بالا برده است اما از شرح حال کوتاه آمده شاید باین جهة که چون بیشتر حکیم بوده است تا شاعر و بیشتر درویش بوده است تا فیلسوف بطور تحقیق او را جزء هیچیك از آن زمره‌ها محسوب نداشته وسزاوار دیده‌اند که از تذکرهٔ خاص هر یك از آن طبقات او را حذف کنند .

از جمله شعرای کوچك این عهد اشخاص ذیل را باید شمرد : جلال اسیر (متوفی بسال ۱۰۴۹ / ۱۶۳۹) قدسی (متوفی بسال ۱۰۵۶ / ۷ - ۱۶۴۶) سلیم طهرانی (متوفی بسال ۱۰۵۷ / ۸ - ۱۶۴۷) ابوطالب کلیم وامانی مازندرانی که هر دو در سال ۱۰۶۱ / ۱۶۵۱ وفات یافته اند ؛ محمد طاهر وحید (متوفی بسال ۱۱۲۰ / ۹ - ۱۷۰۸) وشوکت بخارائی (متوفی بسال ۱۱۰۷ / ۶ - ۱۶۹۵) غیر ازصائب که در سال ۱۰۸۸ / ۸ - ۱۶۷۷ وفات یافته بزرگترین این شعرا فقط شخص چهارم و ششم و آخرین است که مستحق شرح حال جداگانه می باشند .

(۱) ترجمه شی وتردیرز جلد اول صفحه ۱ — ۱۴۰

۱۰ ـ ابوطالب کلیم متوفی بسال ۱۶۵۱/۱۰۶۱

ابوطالب کلیم

در همدان متولد شد اما تا وقتی که بهندوستان سفر کرد بیشتر در شیراز و کاشان بسر میبرد (و از این جهت غالباً وی راکاشانی گفته اند) . رضا قلی خان در م . ف . جلد دوم صفحه ۲۸ شرح بسیار مختصری ازو می نگارد . اما شبلی در شعر العجم جلد سوم صفحه ۲۰۵ — ۲۳۰ مفصلا احوال او را تحت بحث قرار داده است . در حدود ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ از وطن خود دیداری کرد پس از قریب دوسال اقامت بهندوستان باز گشت و بمقام ملك الشعرائی شاه جهان نائل شد . با این سلطان بکشمیر رفت و چنان فریفتهٔ هوای آن ملك گردید که تا وقت وفات آنجا را ترك نگفت . مردی با هوش و منزه از حسد بود و از این رو رفقای شاعر وی قلباً او را دوست داشتند ازجمله صائب و میر معصوم دوست مخصوص وی بودند وصائب در حق او گفته است .

بغیر صائب و معصوم نکته سنج وکلیم دگر که زاهل سخن مهربان یکدگرند

ابوطالب بمناسبت وفات ملك قمی شاعر ماده تاریخ ذیل را سروده است .

ملك آن پادشاه ملك معنی که نامش سکهٔ نقد سخن بود
چنان آفاق گیر از ملك معنی که حد ملکش از قم تا دکن بود
بجستم سال تاریخش ز ایام بگفتا او سراهل سخن بود

اغلب شعرای ایرانی که در طلب ثروت یا معاش یومیه بهندوستان میآمدند بنا برقول شبلی [۱] جز بدی از آن مملکت نمی گفتند اما کلیم از آنجا قدردانی و احترام کرده گوید : [۲]

توان بهشت دوم گفتنش باین معنی که هر که رفت ازین بوستان پشیمان شد

وقتی سلطان عثمانی نامه بشاه جهان امپراطور هند نوشته و متکبرانه اورا ملامت کرد که چرا خودرا شاه جهان نام نهاده و حال آنکه حکمران هند بیش نیست کلیم از جانب ممدوح خود جوابی نغز تهیه کرد و این شعر را ساخت .

هند وجهان [۳] زروی عدد هر دو چون یکیست شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

---

(۱) شعر العجم جلد سوم صفحهٔ ۲۰۹ . (۲) ازاغلب همولایتیهای خود بیشتر از آثار بومی هند اطلاع حاصل نمود . رجوع شود بقصیدهٔ که شبلی نقل نموده (صفحهٔ ۲۱۱) که پراست از کلمات هندی . (۳) این دو کلمه هریك عدداً ۵۹ است .

شبلی ازهنرمندی کلیم شرح مشبعی مینگارد و ازاشعار او امثلهٔ بسیار انتخاب کرده است ازجمله هنرهای او یکی مضمون آفرینی دیگر خیال هندی و دیگرمثالیه را دانسته است درصنعت اخیر که ارسال‌المثل‌خوانده میشودکلیم بسبك صائب معروف نزدیك شده است محض نمونه اشعار ذیل را ذکر میکنیم .

روزگار اندر کمین بخت ماست　　دزد دایم درپی خوابیده است

دل گمان‌دارد که‌پوشیده‌است رازعشقرا　　شمع‌رافانوس پندارد که‌پنهان کرده‌است

از خاك برگرفته دوران چونی سوار　　دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد

ازهنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر　　همچوویرانه که‌از گنج‌خودآبادنشد

سفله ازقرب بزرگان نکند کسب‌شرف　　رشته پر قیمت از آمیزش گوهر نشود

دست‌هر کس‌را بسان‌سبحه بوسیدم‌چه‌سود　　هیچکس نگشود آخرعقدهٔ کار مرا

با من‌آمیزش اوالفت موجست و کنار　　دمبدم بامن وپیوسته گریزان ازمن

چوهست‌قدرت‌دست ودل توانگر نیست　　صدف گشاده کفست آنزمان که گوهرنیست

بیت اخیر خیلی شبیه‌است باین شعر صائب :

شکوفه‌باثمرهرگز نگردد‌جمع‌دریکجا　　محال‌است‌آنکه باهم نعمت و دندان شودپیدا

دیگر از اشعار کلیم :

واصل زحرف چون وچرا بسته است لب　　چون ره تمام گشت جرس بی زبان‌شود

گر بقسمت قانعی بیش و کم دنیا یکیست　　تشنه‌چون یکجرعه‌خواهد کوزه‌ودریا یکیست

ماز آغاز و زانجام جهان بی‌خبریم　　اول و آخراین کهنه کتاب افتاده است

زود رفت آنکه‌زاسرار جهان آگه شد　　از دبستان برود هرکه سبق روشن کرد

غزل ذیل راکه شبلی نقل کرده [1] نمونه ذوق کلیم است وباذکر آن شرح حال اورا خاتمه میدهیم .

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت　　ضعف تن ازتحمل رطل گران گذشت

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست　　روپس نکردهر که‌ازاین‌خاکدان گذشت

از دست برد حسن تو برلشگر بهار　　یك نیزه خون گل زسرارغوان گذشت

طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی　　یا همتی که ازسر عالم توان گذشت

درکیش ما تجرد عنقا تمام نیست [2]　　درفکر نام ماند اگر از نشان گذشت

---

(۱) شعرالعجم جلدسوم صفحه ۲۹۹　(۲) مرغ موهوم وافسانهٔ که‌عربها عنقا وایرانیان سیمرغش مینامند غالباً باین عبارت ازوی تعریف مینمایند « موجودالاسم ، مفقودالجسم »

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت
بد نامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یك روز صرف بستن دل شد باین و آن روزی دگر بکندن دل زین و آن گذشت

۱۱ــ محمد طاهر وحید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰/۹-۱۷۰۸)[۱]

وحید قزوینی

گویند جاهد وزحمت کش بود نه شاعری بزرگ. رضاقلی خان هدایت[۲] گوید «نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحتی نداشت» چند بیت از بهترین اشعار اورا نقل کرده واز جمله رباعی ذیل که دلالت بر تشیع او دارد.

از مهر علی طینت هر کس که سرشت هرچند بود همیشه در دیر و کنشت
در دوزخ اگر در اورندش بمثل جا گرم نکرده می برندش ببهشت

گزارش عمدهٔ ایام حیات وحید را ریو[۳] ذکر کرده است منشی دو نفر از وزراء ایران بود که یکی بعد از دیگری بصدارت رسیدند میرزا تقی الدین محمد و خلیفه سلطان. در ۱۰۵۵/۶-۱۶۴۵ مورخ رسمی دربار شاه عباس دوم گردیدودر سنهٔ ۱۱۰۱/۹۰-۱۶۸۹ بوزارت رسید و هیجده سال بعد بکنج عزلت رخت کشید ودر حدود سنهٔ ۱۱۲۰/۹-۱۷۰۸ بدرود زندگانی گفت. ریو شرحی از پنج نسخه تاریخ او میدهد یکی از آنها که تحت علامت (or ۲۹۴۰) ضبط شده تا سال دوم سلطنت شاه یعنی ۱۰۷۳/۴-۱۶۶۳ میرسد. این که صاحب آتشکده گوید: اگر خوف منصب نبود از هیچکس تحسین نمیشنود شاید مقرون بصواب باشد بنا بر قول اته وحید از دوستان صائب بوده است.

۱۲ــ شوکت[۴] بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/۶--۱۶۹۵

هنوز هم در ایران مشهور نیست در مجمع الفصحاء ابداً ذکری از او دیده نمیشود و در ریاض العارفین دو شعراو با مختصر شرح حالی ذکر شده و احوال

---

(۱) تاریخ وفاتش بتحقیق معلوم نیست بمتمم فهرست فارسی ریو (صفحهٔ ۴۰ و ۴۱) و فهرست مجموعهٔ نسخ فارسی ایندیا افیس تالیف اته رجوع کنید. (۲) مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۵۰
(۳) فهرست فارسی صفحهٔ ۱۸۹-۱۹۰ و متمم آن درحاشیه ماقبل آخر ذکرشد. (۴) ریو فهرست نسخ فارسی صفحه ۶۹۸. اته فهرست فارسی ایندیا افیس مجموعه ۲-۸۹۱

عجیب وی را بنقل از شیخ محمد علی لاهیجی معروف بحزین که معاصر وی بوده چنین بیان میکند که در وسط زمستان سر و پا برهنه نمد پاره‌ای بردوش افکنده بهر طرف میگشت سرش از برف پوشیده بود و بیقیدی را بجائی رسانیده که حتی برف را ازروی سرخود پاك نمیکرد .

شوکت فقط از این جهت قابل ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده ودر ادبیات ترك نفوذی عظیم داشته است و گیب در تاریخ شاعری عثمانیان ازاین نفوذ مشارالیه شرحهای مبالغه آمیز داده است . [۱]

صائب تبریزی [۲] (متوفی بسال ۱۰۸۸/۸-۱۶۷۷) [۳]

صائب تبریزی

شبلی [۴] اورا آخرین شاعر بزرگ ایران میداند و در ابتکار معانی ویرا برتر از قاآنی که معروفترین و بزرگترین شعرای جدید است میشمارد زیرا که بنا بر رأی او قاآنی مقلد فرخی و منوچهری است و صائب دارای ابتکاراست . از طرف دیگر رضاقلی خان [۵] میگوید «درشاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست » بالجمله صائب نیز مثل عرفی یکی از گویندگانی است که هرچند در عثمانی و هند مورد توجه هستند دروطن خود قدر ومرتبه ندارند . امامن چند صفحه قبل عقیدهٔ شخصی خودرانسبت بهنرمندی و مقام صائب اظهار کرده ام

بنا برمندرجات آتشکده [۶] میرزا محمد علی صائب در قریه عباس آبادنزدیك اصفهان متولد شد . پدر و اقوامش سابقاً بامر شاه عباس از تبریز بقریه مزبور آمده بودند پس ازتکمیل تحصیلات در پایتخت ایران درعنفوان جوانی شاید قبل از سال ۱۰۳۹/۳۰-۱۶۲۹ بدهلی وسایر بلاد هند سفر کرد وطرف توجه ظفرخان و سایر نجبای هند گردید . پس از دوسال توقف در آن سر زمین پدرش هرچند پیری هفتاد ساله بود از پی پسر روان شد تاویرا یافته بایران باز گرداندصائب

---

(۱) جلد اول صفحه ۱۳۰ جلد چهارم صفحه ۷-۹۶و۱۸۵ (۲) اگر چه در تبریز متولد شد اما در اصفهان تربیت و تعلیم یافت بنا براین غالباًاورا اصفهانی میخوانند (۳)مؤلف درتاریخ وفات صائب مسامحه کرده وچند تاریخ مختلف ذکرنموده (مترجم) (۴)شعرالعجم جلد سوم صفحهٔ ۱۸۹(۵) م . ف . جلد دوم صفحه ۲۴ (۶)چاپ بمبئی۱۲۷۷/۱-۱۸۶۰صفحه ۳۰-۳۱

نیز محض اطاعت پدر از ممدوح خود ظفرخان بطریق ذیل رخصت خواست : [۱]

شش سال بیش رفت که از اصفهان بهند — افتاده است توسن عزم مرا گذار
هفتاد ساله والد پیر است بنده را — کز تربیت بود بمنش حق بیشمار
آورده است جذبه گستاخ شوق من — از اصفهان باگره ولاهورش اشکبار
زان پیشتر کز اگره بمعموره دکن — آید عنان گسسته تر از سیل بیقرار
این راه دوررا زسرشوق طی کند — با قامت خمیده و با پیکر نزار
دارم امید رخصتی از آستان تو — ای آستانت کعبهٔ امید روزگار
مقصود او ز آمدنش بردن منست — لب را بحرف رخصت من کن گهرنثار
با جبههٔ گشاده تر از آفتاب صبح — دست دعا ببدرقهٔ راه من برآر [۲]

بعد از مراجعت باصفهان صائب درخدمت شاه عباس دوم احترام و مقام ارجمند یافت اما بدبختانه خاطر شاه سلیمان را که بعد از عباس بتخت نشست رنجه کرد. خلاصه صائب بعد ازطی عمری کم حادثه در سنه ۱۰۸۰/۷۰-۱۶۶۹ دراصفهان بدرود جهان گفت عبارت (صائب وفات یافت) تاریخ مرگ اوست [۳]

پسندیدن صائب شعر همکاران هندی خودرا

ازجملهٔ امتیازات صائب که شبلی نقل میکند یکی اینست که از شعرای هندی بسیار تکریم میکرده و اشعار آنهارا خیلی دوست داشته است واین حالتی است که درمیان شعرای ایران کمتر دیده میشود شبلی ۱۳ بیت ذکر میکند که صائب از گویندگان ذیل پسندیده و تضمین نموده است : فیضی - ملك - طالب عاملی - نوائی - اوحدی - شوقی - فتحی - شاپور - مطیع - اوجی - ادهم - حاذق - راقم. درابیات ذیل صائب اشخاصی را ملامت کرده است که از گفتار یکدیگر عیبجوئی و ابراز رقابت میکنند.

خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند — زجوش فکرمی ارغوان یکدگرند
نمیزنند بسنگ شکسته گوهر هم — پی رواج متاع دکان یکدگرند
زنند بر سرهم گل ز مصرع رنگین — زفکر تازه گل بوستان یکدگرند
سخن تراش چو گردند تیغ الماسند — زند چوطبع بکندی فسان یکدگرند
بغیر صائب و معصوم نکته سنج وکلیم — دگر که زاهل سخن مهربان یکدگرند

---

(۱) شعرالعجم شبلی جلدسوم صفحه ۱۹٤ (۲) شبلی گوید اگر این اشعاردرسنه ۱۰٤۱/۲-۱۶۳۱ یا در حدود آن سال سروده شده باشد لازم میاید که صائب در حوالی سال ۱۰۳۵/٦-۱۶۲۵ بهند آمده باشد (۳) اما مجموع این کلمات عدد ۱۰۸۱ است نه ۱۰۸۰

صائب گفتارحافظ را بی اندازه گرامی میداشت و از دواستاد خود رکنا و شفائی نیز بسیار تمجید میکرد . نسبت بشخص اخیر گوید :

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب کنون که نبض‌شناس سخن‌شفائی نیست

صائب نظیری را در شعر نه تنها بر خود ترجیح میداد بلکه از عرفی هم بالاتر میدانست شبلی گوید : « تا اینجا حرفی نیست اما وقتیکه صائب بمتابعت ذوق عامه و انعکاس شهرت ظهوری وجلال اسیر . . . را نیز مدح میگوید دیگر نمیتوان تحمل نمود - این اولین قدمی است که صائب در بدذوقی برداشته و راه را برای دیگران گشوده است . بقسمیکه بعدها مردم در مقابل گفتار ناصر علی و بیدل وشوکت بخاری نیز سرتعظیم فرود آوردند . . . بنای ظلم در جهان اول اندك بوده است و هر که آمد بر او مزیدی کرد تا بدین غایت رسید » [۱]

اگرچه صائب در تمام شعب شاعری طبع آزمائی کرد اما استادیش درغزل سرائی بود در بدیهه گوئی نیز مهارت داشت . یکی از شاگردانش روزی این مصراع بیمعنی را سرود .

از شیشهٔ بی می می بی شیشه طلب کن

و صائب فوراً این مصراع را ساخت که شعر درست و با معنی شد

حق را زدل خالی از اندیشه طلب کن

وقت دیگر یکی از رفقای صائب مصراع بیمعنی ذیل را ساخت وظاهراً استاد را بگفتن مصرع دوم ومعنی بخشیدن بآن دعوت نمود

دویدن رفتن استادن نشستن خفتن و مردن

صائب مرتجلا نیم شعر ذیل را گفته و پیش از مصراع فوق قرار داد

بقدرهر سکون راحت بود بنگر تفاوت را

صائب بدقت تمام در آثار گذشتگان مطالعه میکرد . خواه متقدمین و خواه شعرای متوفای همان عصر . وجنگی از بهترین اشعار پیشینیان جمع آورد که بنا بر قول شبلی [۲] نسخهٔ آن درحیدر آباد دکن موجود است وظاهراً والهداغستانی وسایر تذکره نویسان از مندرجات آن استفاده کرده اند .شبلی صائب را بابوتمام تشبیه میکند که او نیز جنگی بزرگ از گفتار شعرای عرب جمع آورده وحماسه

---

(۱) از گلستان سعدی نقل شده از حکایت نوشیروان که صیدی کباب میکرد و نمك خواست (باب اول) (۲) صفحهٔ ۲۰۱ از جلد مذکور .

نام نهاده است و گوید پایه ذوق او بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم ومعین میشود تا از ابیاتی که خود سروده است .

چند شعر منتخب از صائب

فردهای ذیل از اشعاری است که چندین سال [۱] قبل از کتاب خرابات استخراج کرده و در دفتری یادداشت کرده‌ام آن زمان که من در زبان فارسی مبتدی بودم از این ابیات بسیار خوشم آمد و اکنون نیز بنظرم خیلی دلپذیر میآیند و امیدوارم بعضی از آنها خوانندگان کتاب مرا نیز پسند گردد .

چو شد زهر عادت مضرت نبخشد — بمرگ آشنا کن بتدریج جان را
ریشهٔ نخل کهن سال از جوان افزونتر است — بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را
هر سری دارد دراین بازار سودائی دگر — هر کسی بندد بآئین دگر دستار را
تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل — که خضر از آب حیوان تشنه باز آرد سکندر را
سبحه بر کف توبه بر لب دل پر از شوق گناه — معصیت را خنده میآید ز استغفار ما
مقام گوهر شهوار در گنجینه می باید — بیاض از سینه باید ساخت شعر انتخابیرا
گفتگوی کفر و دین آخر بیکجا میکشد — خواب یك خوابست اما مختلف تعبیرها
از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد — پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
چاره ناخوشی وضع جهان بیخبری است — اوست بیدار که در خواب گرانست اینجا
شکوفه باثمر هرگز نگردد جمع در یکجا — محالست آنکه باهم نعمت و دندان شود پیدا
ده در شود گشاده اگر بسته شد دری — انگشت ترجمان زبان است لال را
ساده لوحان زود میگیرند رنگ همنشین — صحبت طوطی سخنور میکند آئینه را
گردش اقبال دارد لغزش ادبار ها — یکدو خطوه باز رفتن پر دهد و ثاب را
موج از حقیقت گهر بحر غافل است — حادث چگونه درك نماید قدیم را
معیار دوستان دغل روز حاجت است — قرضی برسم تجربه از دوستان طلب
در میان اهل دنیا مردم دانا غریب — همچو انگشت شهادت در کف ترسا غریب
چه سود از آنکه کتبخانه جهان از تست — نه علم هرچه عمل میکنی همان از تست
هستی دنیای فانی انتظار مردن است — ترك هستی زانتظار نیستی وارستن است
ترا زجان غم مال ای عزیز بیشتر است — علاقه تو بدستار بیشتر زسر است

(۱) در ٤ سپتامبر ۱۸۸۵ از استنساخ این ابیات فراغت حاصل شد .

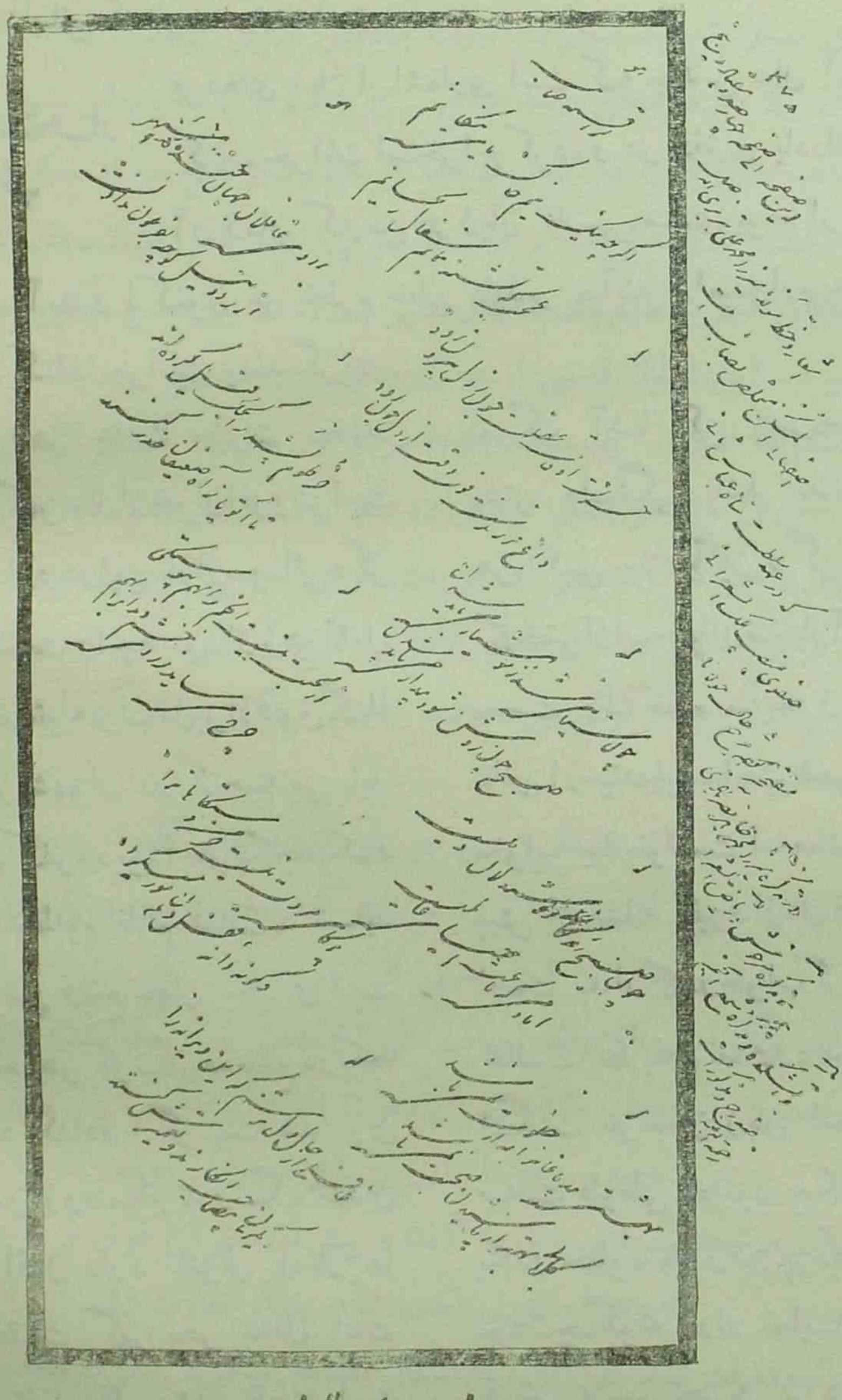

خط صائب تبریزی

با کمال قرب از جانان دل ما غافل است
زنده از دریاست ماهی و ز دریا غافل است

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست
صبح نزدیکست در فکر شب تار خود است

رفتن از عالم پر شور به از آمدن است
غنچه دلتنگ بباغ آمد و خندان برخاست

اگر میان دو دل هست دوستی بقرار
نمی شوند بآمد شد خبر محتاج

آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد
خواب دروقت سحر گاه گران میگردد

خموشی حجت ناطق بود دریای گوهر را
که از غواص در دریا نفس بیرون نمی آید

یا سبو یا خم می یا قدح باده کنند
یك کف خاك در این میکده ضایع نشود

حریص را نکند نعمت دو عالم سیر
همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

پیرانه سر همای سعادت بمن رسید
وقت زوال سایه دولت بمن رسید

شد مهربان سپهر بمن آخر حیات
در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید

از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم
لب بدندان میزنم اکنون که دندانم نماند

میشود غارتگر جان چون کمان افتد زیاد
شاخ نازك بشکند چون بیشتر بار آورد

اگر مجنون منم پس کیست در روی زمین عاقل
اگر عاقل توئی دیوانه در عالم نمیباشد

مرا بروز قیامت غمی که هست این است
که روی مردم عالم دوباره باید دید

لامکانی شو که تبدیل مکان آب و گل
نقل کردن باشد از زندان بزندان دگر

نگویمت که دل از حاصل جهان بردار
بهرچه دسترست نیست دل ازآن بردار

انجام بت پرست بود به زخود پرست
در قید خود مباش و بقید فرنگ باش

گر پشت پا بعالم صورت نمی زنی
تا حشر درشکنجه این کفش تنگ باش

درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است
قدم برون منه از حدّ خویش وسلطان باش

گر سجود گل کنم برسنت بلبل خطاست
من که در آتش پرستی امت پروانه‌ام

چون شمع هر که افراشت گردن بافسر زر
در اشك خود نشیند بسیار تا بگردن

پیش ازاین برفتگان افسوس میخوردند خلق
میخورند افسوس در ایام ما برماندگان

یا زسیلاب حوادث رو نباید تافتن
یا نباید خانه در صحرای امکان ساختن

هر لوح مزاری ز فرامشکده خاك
دستی است برون آمده بهر طلب تو

شد از فشار گردون موی سفید و سر زد
شیری که خورده بودم درروزگار طفلی

دروطن گر میشدی هر کس بآسانی عزیز
کی زآغوش پدر یوسف بزندان آمدی

III مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی [۱۱۱۱-۱۲۱۵ هـ.ق]

فقر قرن هیجدهم

از لحاظ ادبیات گویا این قرن فقیرترین قرنهای تاریخ ایران باشد زیرا تا آنجائیکه من اطلاع دارم شعر قابل ذکری که

از آن یادگار مانده است فقط ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است که چندصفحه بعد از آن سخن خواهیم راند .

دومجموعهٔمهم که‌در آن عصر تألیف شده‌است

از این زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست هست که مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمد های ناگواری بوده اند که هنگام سلطهٔ افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است .

این دو مصنف شرحهای نسبة روشن و مفصلی ازعهدمضطرب ومغشوش خود داده‌اند مصنفین مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۶۹۲/۱۱۰۳ . تاریخ وفات ۱۱۸۰/ ۷ – ۱۷۶۶) دیگر لطف‌علی بیگ متخلص بآذر (سال تولد۱۷۱۱/۱۱۲۳ و تاریخ وفاتش ۱۷۸۱/۱۱۹۵) هردوشاعر بوده‌اند مخصوصاًشیخ‌علی‌حزین که شعر بسیار دارد وسه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطهٔ نظر ما نثر آنها خیلی بیش از شعرشان قیمت دارد .

شیخ علی‌حزین

شیخ علی حزین که نام اصلیش محمد بن ابیطالب گیلانی است بیشتر شهرتش بواسطهٔ کتاب تاریخ احوال اوست که در سال ۱۷۴۱–۲/۱۱۵۴ در هند تألیف نموده است یعنی بیست و دوسال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید. متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی این کتابرا ف . س . بلفور در ۱۸۳۰ - ۱ انتشار داده. خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند . شیخ علی حزین بنابر قول خودش در دوشنبهٔ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۱۰۳(۱۹جانوری ۱۶۹۲) در اصفهان متولد شد و بهیجده پشت نسبش مستقیماً به شیخ زاهد گیلانی که احوال او را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می پیوندد خانوادهٔ او در گیلان و آستارا و بعد در لاهیجان مقام داشته است تااینکه شیخ ابوطالب پدرش در سن بیست‌سالگی برای ادامهٔ تحصیلات باصفهان آمد و در آنجا متأهل و مقیم شد . مشارالیه درشصت و نه سالگی وفات یافت (۱۷۱۵/۱۱۲۷)و سه پسر بجای گذاشت که بر فقدان‌او نوحه کنند [۱] شیخ علی حزین‌ارشد اولاداو بود . از اخلاق و هنر های پدر بسیار تعریف میکند و چند بیت از مرثیه راکه دروفات پدرساخته است نقل مینماید و گوید ازجمله نصایح و وصایائی که پدرم کرد عبارت ذیل است [۲] « اگر ترا ممکن شد دراصفهان دیگر توقف مکن شاید یکنفر از دودمان ما باقی ماند . » مؤلف گوید . « درآن

---

(۱)پسر چهارم در طفولیت مرد ـ مادرشان دو سال بعد از پدر درحیات بود. (۲) چاپ بلفور صفحهٔ۱۶ وترجمه صفحه ۱۴

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

وقت من معنی این قسمت ازخطاب او را درك ننمودم وفقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش و خرابی اصفهان واقع شد »

تذکرهٔ شیخ علی حزین

چون تذکرهٔ شیخ علی حزین راخوانندگان انگلیسی میتوانند مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلا راجع بآن بحثی کرده یا آنرا دراین کتاب تجزیه نمائیم . و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب درآن است که صورت-حوادث زمان مؤلف رانمایش میدهدو چند نکته ادبی رانیز از آن استخراج کنیم. درسال ۱۱۳۵/۳-۱۷۲۲ شروع کرد بجمع آوری مجموعهٔ ادبی که ظاهراً خیلی شباهت دارد بکشکول شیخ بهاءالدین عاملی اسم این مجموعه رامدة العمر نهاد[1] اماچندماه بعد این نسخه وسایر کتب کتابخانهٔ اودرموقع غارت اصفهان بدست افغانها از بین رفت درهمین اوقات یا کمی زودتر علاوه برچند تفسیر وحواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دومین دیوان شعر خودرا جمع کرده انتشار داد وقدری بعد ازاین تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود . [2]

هجوم افغان ومصائب وارده برایران خاصه براصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تامدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید: [3] . « القصه دراواخرایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد وهردو برادر وجده و جمعی ازاهل خانه در گذشتند وآن منزل خالی شده منحصر بدوسه کس خادمه عاجزه گشت تاآنکه بیماری من روی بانحطاط نهاد » . بعدازقدری بهبودی دراوائل محرم ۱۱۳۵ (اکتبر ۱۷۲۲) از اصفهان گریخت واین چند روز قبل ازتسلیم اصفهان و ورود افغانها بپایتخت ایران بود . درمدت ده سالیکه بعدازاین واقعه گذشت شیخ علی حزین دربلاد ایران روزگار را بسرگردانی میگذرانید تقاطیکه دیده یا درآن مقام کرده است خرم آباد لرستان و همدان ونهاوند ودزفول وشوشتر است ازاینجا ازراه بصره دفعه ای بمکه سفر کرد وهنگام مراجعت بیمن رفت،همچنین کرمانشاه وبغداد وعتبات ومشهد و کردستان وآذربایجان و گیلان وطهران . ازاینشهرمجدداً باصفهان باز گشت بنابرقول خودش

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ٤- ۹۳ ترجمه بلفور که ازاین پس به آن اشاره خواهیم نمود. نسخهٔ خطی ازاین کتاب در موزهٔ بریتانیا است رجوع بفهرست نسخ فارسی ریوصفحهٔ ٤۸۳ که دو کتاب دیگر از تألیفات علی حزین ذکر شده است یکی راجع بشراب واوزان ودیگر راجع بحیوانات شکاری

(۲) ترجمه بلفور صفحه ۱۰٦ و ۱۱۱ دیده شود راجع بدیوان چهارمش که چندی بعدمنتشر شد رجوع شود بصفحهٔ ۱۷٦ (۳) ایضاً صفحهٔ ۱۲۸

« آن شهر معظم را باوجود بودن پادشاه [۱] بغایت خراب دیدم وازآن همه مردم و دوستان کمتر کسی باقیمانده بود» همچنین راجع بشیراز که شش ماه بعد گذارش بآنجا افتاد گوید : « وازآن همه دوستان من [۲] کسی برجانبود جماعتی از اولاد ومنسوبان آنهارا پریشان حال وبی‌سرانجام یافتم » ازشیراز بطریق لار عازم بندر عباس شد باین مقصود که ازآنجا دریك کشتی فرنگی خودرا بحجاز برساند « چون سفاین وجهازات آنها بغایت وسیع ومکانهای شایسته دارد ودر دریا نیز بالدتر و از هر قوم ماهرترند » [۳] اما بعلت مرض وفقر ازاجرای منظورخود باز ماند زیرا که املاك موروثی او در گیلان ازدست رفته ومالیاتها وعوارض هنگفت وطاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود. دفعه دیگر دریك کشتی هلندی سوار شده خودرا بمسقط رسانید اما این محل را بقدری کثیف و بدآب وهوا یافت که بعدازدوماه باز به‌بندر عباس مراجعت نمود . سپس بکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت خراب را بسبب شورش جماعت بلوچ وحوادث [٤] دیگر چنان متصل دید که بزودی به بندر عباس بر گشت و انتظار فرصت کشید که بار دیگر خودرا ببغداد رساند .

تنفر شدید شیخ علی حزین ازهند

چون بواسطهٔ اعمالی که نادرشاه برضد ترکها انجام میداد و جنگهائیکه پیش می‌آمد این نقشه را قابل اجراء ندید و در خود توانائی این‌را نیافت که بازهم شاهد خرابی ومصائب وطن باشد در ۱۰ رمضان ۱۱٤٦ (۱٤ فوریه ۱۷۳٤) بعزم هندوستان در کشتی نشست و برخلاف تنفری که ازاین مملکت داشت ٤٥ سال بقیهٔ عمر را مقدر بود آنجا بسر برد خود او گوید : و من این مدت اقامت را دراین مملکت از زندگانی محسوب نداشته همانا آغاز رسیدن بسواحل این ملك انجام عمروحیات بود » [٥] کمی بعد گوید « واصلا طبع را ملایمت و طاقت بر تحمل اوضاع واطوار اشخاص این دیار نبود » وچند سطر بعد مینویسد « دیدن این مملکت زیاده برهمان مقدار بغایت مکروه وپیوسته امیدوار نجات بوده عوارض احوال ایران برخاطر گوارا شد و همت مصروف بمعاودت بود » [٦] اگر چه بدبختانه بآرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیهٔ عمر

---

(۱) ترجمهٔ بلفور صفحه ۲۰۵ یعنی بعد از رانده شدن افغانها بتوسط نادرشاه (۲) ایضاً ص ۲۰۷
(۳) ترجمه بلفور صفحه ۲۱۵ دیده شود (٤) ایضاً صفحهٔ ۲٤۰ (٥) ایضا صفحه ۲٥۳
(٦) ترجمه بلفور صفحه ۲٥٥

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

درازرا دراین «دیار کدورت آثار شنعت اطوار» [۱] که «به‌قبایح وفضایح‌احوال واوصاف» متصف است. [۲] بسر ببرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بهیچوجه درتذکره ذکری ننمود مگر در موقعیکه مربوط بوقایع مهمهٔ تاریخی باشد ازقبیل لشگر کشی نادرشاه وقتل عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد. باین ترتیب هرچند تذکرهٔ او درآخرسال ۱۱۵٤ [۳] هجری مطابق آغاز سنهٔ ۱۷٤۲ میلادی تحریرشده است مندرجاتش بیشتر مربوط بسوانح عمری مؤلف قبل‌ازحرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش ازتاریخ تحریر تذکره شرح حال علما وادبای معاصر (که غالباً دراوان محاصرهٔ اصفهان در۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته)و مؤلف باآنها آشنائی داشت یکی ازامتیازات واختصاصات مهمهٔ این کتاب دلپذیراست.

تذکرهٔ معاصرین تألیف‌شیخ علی حزین

یازده سال بعد [۱۷۵۲/۱۱٦۵] تذکرهٔ از احوال یکصد نفر تقریباًازشعرای‌معاصرخودترتیب‌دادوآن‌رابتذکرةالمعاصرین موسوم کرد. این تذکره درجزء کلیاتش درلکنهوربسال ۱۸۷٦/۱۲۹۳ چاپ شده ونسخهٔ خطی آن درموزهٔ بریتانیای کبیر وجاهای دیگر به دست میآید.

لطفی بیك آذر
تولد ۱۷۱۱/۱۱۲۳
وفات ۱۷۸۱/۱۱۹۵

تذکرهٔ دیگر ازشعرای این عهد که بیش از تذکرهٔ حزین رایج است قسمت اخیر آتشکده لطفعلی بیك آذر است بیشتر این کتاب راجع است باحوال شعرائی که قبل ازمؤلف میزیسته اند وبترتیب اسامی بلاد وازروی حروف تهجی منظم شده اند علاوه برشهرهای ایران ولایت توران وهندوستان نیز مذکور شده است. بعد ازاین قسمت شرح حال ٦۰ نفر ازشعرای معاصر مؤلف ذکر شده است ودر مقدمهٔ آن شمهٔ ازتاریخ پنجاه‌ساله اغتشاش وبدبختی ایران ازحملهٔ افغان تا موقعیکه‌امنیت وانتظام درایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرار داشت. [٤] مؤلف اقرار میکندکه دراین عهد قحطی شعرا و ادباست وعلت آن را فلاکت و تزلزل اوضاع مردم دانسته و گوید «تفریق بال‌واختلال‌حال بحدی است که کسی‌را حال‌خواندن شعر نیست تا بگفتن چه رسد»

---

(۱) ترجمهٔ بلفور صفحه ۲۵٦ (۲) ایضا صفحه ۲٦۱ (۳) ایضا صفحهٔ ۲۵۷
(٤) رجوع شود به فهرست نسخ فارسی ریو صفحهٔ ۳۷۲ و فهرست اسپرنگر صفحات ۱٤۱/۱۳۵ که مندرجات کتاب مفصلا شرح داده شده است. دوست عزیزم پرفسور محمد

راجع باغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصلترین شرح مربوط است بگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی که در ۱۱۵۵ ۳-۱۷٤۲ در نودسالگی بدرود زندگانی گفته است [۱] وملا حسین رفیق اصفهانی وسیدمحمد شعله اصفهانی سید محمد تفرشی ومیرزاجعفرصافی اصفهانی وجوانی که ازرفقای مؤلف است موسوم بسلیمان که متخلص بصباحی بوده و بیش از ۱۳ صفحه ازآتشکده منحصر باشعار اوست و میرزا محمد علی صبوح اصفهانی وآقا تقی صهبای قمی وسیدعبدالباقی طبیب که پدرش میرزا محمدرحیم نام ازاطبای دربار شاهسلطانحسین بوده وخودش ازاطباء دربار نادر شاه و طوفان هزار جریبی که مؤلف وفات اورا درماده تاریخی ذکر کرده‌است دیگرآقامحمد عاشق اصفهانی (سنهٔ ۱۱۸۱/۸-۱۷٦۷) که‌مؤلف‌هشت صفحه را باو تخصیص داده است و برادرجوان‌مؤلف موسوم باسحق بیك که عذری تخلص داشته و در ۲/۱۱۸۵ - ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخ وفات اوست : «بادا در بهشت جاودان اسحق بیك»

سایر شعرائی که نام میبرد ازاینقرارند محمد علی بیك پسر ابدال بیك که جدّ او نقاش فرنگی بود وبدین اسلام مشرف شد . سید محمد حسین‌غالب که چهارده سال از ایام جوانی را درهند بسر برد ودختر نواب سرافرازخان را بحبالهٔ نکاح در آورد . میرسید علی مشتاق اصفهانی . سید محمد صادق برادرزاده میرزا محمد رحیم طبیب درباری سابق‌الذکر که چند مثنوی بمضامین کهنه مندرس از قبیل‌لیلی ومجنون‌و خسرووشیرین‌و وامق وعذراء ساخته وتاریخ دودمان‌زندیه را مشغول [۲] تألیف بوده است میرزا نصیر پسر میرزاعبدالله طبیب (متوفی۱۱۹۲/۱۷۷۸) وسید احمد هاتف که مهمترین شعرای مذکور است و بعد از این ازحال او شمهٔ خواهیم نگاشت .

لطفعلی بیك آذر آتشکده را با شرح حال خود ختم میکند مطابق نگارش

شفیع معلم مدرسه‌شرقیه‌لاهور درسپتامبر۱۸۹۳ نسخهٔ‌از کلیات‌شیخ‌علی‌حزین‌چاپ کان‌پور(۱۸۹۳) برای اینجانب فرستاد . کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است واین تذکره ازصفحه ۹۳۱ تا ۱۰۲۵ را فراگرفته است عدهٔ‌که درآن مذکور شده‌اند ۹٦ نفرند وازآنهافقط چهار نفر شاعر هستندکه حتی اسمشان را نشنیده‌ام ازاینقرار طاهر قزوینی‌وشوکت بخاری وشفیعای اثرشیرازی ولطفعلی بیك شامی (۱) در آتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱٦٦ ذکر شده است «مترجم» (۲) «پادشاه بی‌نظیر جوانبخت ابوالنصرسلطان کریم.»

خودش در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۱۲۳ [۱] (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمر را درقم بسر برد زیرا که خانواده اش ازبیم افغانها بشهر مزبور مهاجرت کرده بودند. دراول جلوس نادری پدرش بحکومت لار وسواحل بحر فارس منصوب ودرشیراز مقیم شد. دوسال بعد وفات یافت بعد ازمرگ پدر به اتفاق عمویش حاجی محمد بیك [۲] بمکه تشرف حاصل کرد وپس از طواف خانهٔ خدا و عتبات بایران مراجعت نمود وهنگام مراجعت لشگر نادر ازهندوستان درمشهد اقامت داشت. بعداز آنکه باسپاه نادر بمازندران [۳] رفت باصفهان مراجعت نمود وپس از قتل نادرشاه تامدتی درخدمت علیشاه ـ ابراهیم شاه ـ شاه اسمعیل وشاه سلیمان مشغول بود. وچنان مینماید که ازاین تاریخ ببعد گوشه‌ای گرفت وازمعاشرت خلق احتراز کرد وبرحسب تعلیم میرسیدعلی مشتاق اوقات را بنظم شعرصرف نمود. درآخر آتشکده عده کثیری ازاشعار یوسف زلیخای او مندرج است [٤]

اگر چه سید احمد هاتف اصفهانی معاصر ودوست لطفعلی بیك آذربوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالغه آمیزی ازو دیده میشود زیرا که مینویسد: «درفن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر وتالی انوری و ظهیراست» تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما از تمام آنها فقط ترجیع بند دلپذیر معروف اورا اختیار میکنیم که بواسطهٔ آن نامش جاودان مانده است.

بند اول

ای فدای تو هم دل و هم جان — وی نثار رهت هم این و هم آن
دل فدای تو چون توئی دلبر — جان نثار تو چون توئی جانان
دل رهاندن ز دست تو مشکل — جان فشاندن بپای تو آسان
راه وصل تو راه پر آسیب — درد عشق تو درد بی درمان

---

(۱) درآتشکده خطی اینجانب. صبح شنبه ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۱۳٤ (۲) درآتشکده خطی من محمودبیك نوشته شده «مترجم» (۳) باتفاق اردو ازراه مازندران بهشت نشان حرکت و به آذربایجان رفته ازآنجا عزیمت عراق کرد» آتشکده خطی «مترجم» (٤) آتشکده چاپ بمبئی مورخهٔ ۱۸٦۰/۱۲۷۷ دردست اینجانب بوده است دراین چاپ سه عیب هست عدد صفحات درصفحه ۱۸۹ قطع میشود. تواریخ غالبا حذف شده وعبارات متن نیزخیلی مشکوك وناصحیح است. «مؤلف»

بند گانیم جان و دل در کف — چشم برحکم و گوش برفرمان
گر سرصلح داری اینك دل — ور سرجنگ داری اینك جان
دوش ازشور عشق وجذبهٔشوق — هر طرف میشتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم — سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم — روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب — دید در طور موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی — بادب گرد پیر مغبچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار — همه شیرین زبان وتنگ دهان
عود وچنگ ونی و دف وبربط — شمع ونقل و گل ومی وریحان
ساقی ماهروی و مشگین موی — مطرب بذله گوی وخوش الحان
مغ و مغ زاده مؤبد و دستور — خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی — شدم آنجا بگوشهٔ پنهان
پیر پرسید کیست این گفتند — عاشقی بیقرار و سر گردان
گفت جامی دهیدش از می ناب — گرچه ناخوانده باشداین مهمان
ساقی آتش پرست آتش دست — ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماندو نه هوش — سوخت هم کفرازآن وهم ایمان
مست افتادم و در آن مستی — بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن میشنیدم از اعضا — همه حتی الورید و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

(بند دویم)

از تو ایدوست نگسلم پیوند — ور به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود زماصد جان — وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم — که نخواهد شداهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ای کاش — که زعشق تو میدهندم پند
من ره کوی عافیت دانم — چکنم کاوفتاده ام بکمند
در کلیسا به دلبری ترسا — گفتم ای دل بدام تو دربند

ای که دارد بتار زنارت — هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی — ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید — که اب وابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود وبا من گفت — وزشکر خند ریخت ازلب قند
که گر از سر وحدت آگاهی — تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد از لی — پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار او را — پرنیان خوانی وحریر و پرند
ما درین گفتگو که از یکسو — شد زناقوس این ترانه بلند

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

(بند سوم)

دوش رفتم بکوی باده فروش — زاتش عشق دل بجوش وخروش
مجلسی نغز دیدم و روشن — میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف — باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و میکشان گردش — پارهٔ مست و پارهٔ مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی — دل پر از گفتگو ولب خاموش
همه را از عنایت ازلی — چشم حق بین و گوش راز نیوش
سخن این بآن هنیئاً لك — پاسخ آن باین که بادت نوش
گوش برچنگ وچشم برساغر — آرزوی دو کون در آغوش
بادب پیش رفتم و گفتم — ای ترا دل قرار گاه سروش
عاشقم درد مند و حاجت مند — دردمن بنگر و بدرمان کوش
پیر خندان بطنز بامن گفت — ای ترا پیر عقل حلقه بگوش
تو کجا ما کجا ای از شرمت — دختر رز نشسته برقع پوش
گفتمش سوخت جانم آبی ده — واتش من فرو نشان از جوش
دوش میسوختم از این آتش — آه اگر امشبم بود چون دوش
گفت خندان که هین پیاله بگیر — ستدم گفت هان زیاده منوش
جرعهٔ در کشیدم و گشتم — فارغ از رنج عقل ومحنت هوش

چون بهوش آمدم یکی دیدم　　مابقی را همه خطوط ونقوش
نا گهان در صوامع ملکوت　　این حدیثم سروش گفت بگوش

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

(بند چهارم)

چشم دل باز کن که جان بینی　　آنچه نادیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری　　همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل این زمین بمراد　　گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد　　وآنچه خواهد دلت همان بینی
بی سر و پا گدای آنجا را　　سر زملك جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه قومی را　　پای بر فرق فرقدان[1] بینی
هم در آن سربرهنه جمعی را　　بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هریك را　　بردوکون آستین فشان بینی
دل هر ذرهٔ که بشکافی　　آفتابیش در میان بینی
هر چه داری اگر بعشق دهی　　کافرم گرجوی زیان بینی
جان گذاری اگر بآتش عشق　　عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری　　وسعت ملك لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی　　وآنچه نادیده چشم آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی　　از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورزی ازدل وجان　　تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

---

(۱) فرقدان دوستاره است در صورت دب اصغر Ursa minor که آنها را نگاهبان Guardians هم میگویند و این کلمه از لغت اسپانیولی Guardare می آید که بمعنی حفظ کردن است ووجه تسمیه اش فوایدی است که ملاحان از آنها میبرده اند ودر کشتی رانی فوق العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم به سفر نامه یك نفر سیاح صفحه ۱۲۵

(بند پنجم)

یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولو الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند — روز بس روشن وتودر شب تار
گر زظلمات خود رهی بینی — همه عالم مشارق انوار
کور وش قائد و عصا طلبی — بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین — جلوه آب صاف در گل وخار
زآب بیرنگ صد هزاران رنگ — لاله و گل نگر درین گلزار
پا براه طلب نه و از عشق — بهر این راه توشهٔ بردار
شود آسان زعشق کاری چند — که بود پیش عقل بس دشوار
یار گو بالغدو والاصال — یار جو بالعشی و الابکار
صد رهت لن ترانی ار گویند — باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد — پای اوهام و دیدهٔ افکار
بار یابی بمحفلی کانجا — جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن‌زاد راه وآن منزل — مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنهٔ مرد راه چون دگران — یار میگوی و پشت‌سر میخار
هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانند شان و گه هشیار
از می و جام ومطرب وساقی — از مغ و دیر و شاهد وزنار
قصد ایشان نهفته اسراری است — که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی — که همین است سرّ آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو .

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فصل هفتم

شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر

بعد از دورهٔ سلطنت کوتاه و خونین آغامحمدخان خواجه [1] که بار دیگر گرجستان و تفلیس را گرفت برادر زاده اش فتحعلیشاه (۱۷۹۷-۱۸۳۸) باملایمت حکومت کرد . رضاقلیخان در مقدمهٔ مجمع الفصحاء تجدید حیات ادبی و بهبودی وسلامت ذوق شعری را از تشویق فتحعلیشاه دانسته است . خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود وعدهٔ کثیری از شعرا را در دربار گرد آورد . راجع بشرح حال این شعراء چندین تذکره تدوین شده است از قبیل زینت المدایح- انجمن خاقان- گلشن محمود- سفینة المحمود وتذکرهٔ محمدشاهی . ریو در متمم فهرست نسخ خطی فارسی موزهٔ بریتانیا (صفحهٔ ۸٤ - ۹۱) شرح مفصلی [2] نسبت بهریك از کتب مذکوره داده و بیشتر آنها در دست رضا قلیخان مشارالیه بوده است . یکی از آنها موسوم به گلشن محمود شرح حال و منتخب اشعار ٤۸ نفر از پسران فتحعلیشاه را داردچندی بعد از همین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصر الدین شاه بود (۱۸٤۸ - ۱۸۹٦ م) أما این تراوش های طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است وارزش دارد که کلام الملوك را ملوك الکلام میدانند .

بازگشت بسبك شعرای متقدم

شعرای اوائل این عهدرامیبایستی در فصل سابق میگنجاندیم اما آن فصل بیش از حد مفصل شده بود و گنجایش نداشت نقطهٔ افتراق و اختلاف این گویندگان با شعرائیکه بلا فاصله پیش از آنها زندگی میکرده اند اینست که یکباره بتقلید استادان متقدم پرداخته و بسبك عرفی و صائب و شوکت وغیره پشت پا زدند .

---

(۱) هر چند عملا مدت ۱۸ سال (۱۷۷۹ - ۱۷۹۷) فرمانفرمای ایران بود اما تا سال ۱۷۹٦ تاجگذاری نکرد و سال بعد بقتل رسید .

اختلاف ذوق صرافان سخن ایرانی و هندی

این نکته از دو راه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر شد گوید شعر فارسی از رودکی شروع و بصائب ختم گردید و شعرای متأخر مثل قاآنی وغیره مقلد اساتید قدیم بوده‌اند خاصه فرخی ومنوچهری . رضاقلیخان نیز همین نظررادارد اما طور دیگر تعبیر می نماید . بنا بر رای او [۱] شعر فارسی از چند قرن باینطرف رو بتنزل نهاده و در آخر دورهٔ ما قبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای اوائل این عهد با عدم متابعت از سبك آنها و بازگشت بطرز گویندگان قدیم کاری پسندیده و لازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین میشمارد که مخصوصاً طرف تقلید واقع گردیدند .

خاقانی ـ عبدالواسع جبلی ـ فرّخی ـ منوچهری ـ رودکی ـ قطران ـ عنصری مسعود سعد سلمان ـ سنائی ـ جلال الدین رومی ـ ابوالفرج رونی ـ انوری ـ اسدی فردوسی ـ نظامی ـ سعدی ـ ازرقی ـ مختاری ـ معزی ـ لامعی ـ ناصر خسرو ـ ادیب صابر . تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان وهجوم مغول (وسط قرن ۱۳ م) بدرود زندگانی گفته اند [۲] از جمله شعرای متأخر فقط حافظ بود که در چشم هموطنانش مقام ارجمند خود را بدون ذرهٔ نقصان حفظ نمود . وحتی مشکوك است که تا چه پایه سر مشق شعراء واقع شده است و اینکه شعرا کمتر از و تقلید کرده اند بیشتر بواسطهٔ تقلید ناپذیری خود اوست و نباید تصور کرد که مثل جامی و عرفی و صائب که شهرت و مقام پیشوائی ادبی خود را گم کرده ودیگر بدست نیاوردند سبك حافظ نیز در این زمان متروك و بیمقدار گردید بلکه کسی را قوهٔ جولان در عرصهٔ پرواز او نبوده است پس از این ببعد در میان سبکهای هندی وترکستانی از طرفی و ذوق شعرای ایران از طرف دیگر اختلاف وتباین شدت گرفت و حکام انگلیسی در هندوستان [۳] زبان اردو را جانشین فارسی قرار داده آن را لسان ادبی و لفظ قلم ساختند (۶ ـ ۱۸۳۵) و باین ترتیب هند از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جدید جدا و محروم ماند .

---

(۱) پنجمین صفحهٔ بی‌نمره مقدمهٔ مجمع الفصحاء . (۲) غیر از سعدی و ملای رومی (مترجم).
(۳) درهمین اوقات از بذل وجوه برای نشر کتب شرقی خود داری کردند و از این روی لطمهٔ بزرگی برشرقشناسی وارد ساختند .

باوجود تذکره‌های سابق الذکر وآنچه بعد ها در شرح احوال شعراجمع آورده اند خیلی سهل خواهد بود که‌ما شمهٔ از حال یکصد یا دویست نفر از شعرای دورهٔ قاجاریه را در اینجا درج نمائیم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده دوازده نفر ازشعرای مزبور که‌پیروان سبك قدیم بوده اند کافی‌خواهد بود هر چند لازم است این‌شعرارا بترتیب تاریخ‌نام بریم‌لیکن واجب نیست که‌بمناسبت پادشاهانی که ممدوحشان بوده‌اند یادر عهدشان میزیسته اند آنهارا بطبقاتی‌تقسیم‌نمائیم

وصال وخانواده‌اش

در بهار سال ۱۸۸۸ [۱] از حسن اتفاق چند نفر از اعضاء خانواده بزرگ وصال (میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچك) از جمله فرهنگ‌وبرادرش یزدانی را در شیراز ملاقات نمودم . همراه یزدانی پسرش و فرزند برادر مرحومش متخلص بهمت نیز بودند . وصال سه پسر بزرگتر از این ها داشته یکی وقار که رضا قلیخان [۲] در ۱۲۷٤ / ۸ - ۱۸۵۷ او را در سن ٤۲ سالگی در طهران ملاقات کرده است . و دیگر میرزا محمود طبیب متخلص بحکیم که در سنهٔ ۱۲٦۸ / ۱۸۵۱ بدرود زندگانی گفت سوم داوری که نمونهٔ از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبی خود صفحهٔ ٤۱ - ٤۲ ترجمه ودرج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش معلوم نیست . چون علی الظاهر اشعارش طبع و نشر نشده‌من متن فارسی ترجمهٔ سابق الذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم . این اشعار استخراج از رسالهٔ خطی کوچکی است حاوی منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلی خان له فریفتهٔ آثار و حامی شاعر مزبور بود در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ در طهران بمن داد .

ای بچه عرب صبحك الله بخیرا صبح‌است صبوحی بده‌آن‌ساغرمی‌را
زآن‌می که‌بقطب‌اربدهی‌جرعهٔ‌ویرا برپات بساید سرا کلیل جدی را
گردند بناتش بفدا چون تو بنی را
چون چرخ زنی گردخم‌باده‌جدی‌وار
گر نیست ترا باده یکی شیشه بمر کش برخیز وعبا راعربی‌وار بسر کش
همچون‌عربان دامن خود تابکمر کش یکدست‌عباشیشه بدان دست دگر کش
بادامن ترمنت از آن دامن تر کش
وز خانه برو تا بدرخانهٔ خمار [۳]

---

(۱) رجوع شود بکتاب‌من «یکسال درمیان‌ایرانیان» صفحهٔ۸-۲٦۷ وصفحهٔ۱۱۹ (۲)مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ٥٤۸ (۳)تمام مسمط مشتمل برهشت بند است که فقط دوبندش اینجا ذکر گردید.

صلهٔ مختصر

تذکر دوست مهربانم نواب واقعهٔ غریبی را بخاطرم میآورد که در اوائل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او بودم اتفاق افتاد . و از این پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعری در ایران امروز نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را بپاداش شعری که در ممدوح مؤثر و در خاطر او جای گیر میشد از طلا می انباشتند چقدر بیفایده و ثمر است شاعری حقیر که اسم او را فراموش کرده ام و شاید اصلا نمیدانسته ام روزی بخانهٔ نواب آمد وپس از استجازه قصیدهٔ که در مدح او سروده بود قرائت کرد . بعد از اتمام یکتومان (در آن زمان ٦ شیلینگ تقریباً)باو دادند و شاعر با سیمائی نا راضی از خانه بیرون رفت . و بلا فاصله یکی از رفقای نواب او را ملامت کرد نه ازقلت صله بلکه از این روی که میگفت اخلاق شاعر را فاسد کرده واو را معتقد ساخته اید که از طریق شاعری میتوان باشرفانه امرار معاش کرد ! بلا شك این یکی از عللی است که سبك قدیم شاعری خاصه قصیده سرائی را متروك ساخته است .

علت دیگر انحطاط قصیده سرائی

علت دیگر مقامی است که بعد از انقلاب (٦ - ۱۹۰۵) مطبوعات در جامعه احراز کرده اند . زیرا که شاعر روز بروز بیشتر خودرا وقف ملت کرده و برای مصالح او چیز مینویسد و از توجه بممدوحین خاص اعراض مینماید . بهترین نمونهٔ این انتقال را میرزا جهانگیرخان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریدهٔ هفتگی صوراسرافیل که میوهٔ لذیذ و جالب توجه انقلاب بود باید شمرد . شرح زندگانی ووفات او و کارهای ادبی اورا که مربوط به نهضت ملی است در کتب سابق خود موسوم به انقلاب ایران ومطبوعات وشاعری ایران جدید نگاشته ام تااین اواخر اورا من یك شاعر و نویسنده انقلابی می شناختم تا اینکه رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت که یکی از مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تا حال از این مملکت بایران فرستاده شده ۲۹۲ صفحه بی عنوان و بی ابتدا وبی اسم از یك نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این قطعه کتاب حاوی احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیراز بود شعرای مزبور بعضی در آن سال (۱۹۱۰) هنوز زنده بودند وبرخی درظرف ٤۰ سالی که تاآنزمان میگذشت بدرود جهان گفته بودند . از جمله ذکری هم ازمیرزا

جهانگیرخان[ص۷۴-۷۷] در برداشت و نمونهٔ از اشعار قبل از دورهٔ انقلاب اورا حاوی بود . یکی از اشعار او قطعهٔ است خطاب برفقای شیرازی که از طهران فرستاده و کاملا بسبك قدیم است واثری ازاختصاصات جدیده در آن دیده میشود. دو نفر شاعر انتقالی دیگر نیز در این مجموعهٔ مفید و فوق‌العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن‌میرزا ملقب بشیخ الرئیس که در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ متولد شده وبمقالات فلسفی و پلتیکی شهرت گرفته و از مبلغین جدی عالم اسلام محسوب‌میگشت این شخص حیرت تخلص میکرده و اشعارش بیشتر محلی و موقعی وبسبك‌قدیم‌است.

شعرای انتقالی عهد انقلاب

دیگر جریده نگار عالیقدر ادیب الممالك [1] متخلص بامیری فراهانی(متولد درسال۱۲۷۷/۱-۱۸۶۰) که بسه‌واسطه بقائم‌مقام منتسب میگشت(صفحه۳۹-۵۰ نسخهٔ خطی من). ازاینقرارشعرای جدیدعهد انقلاب باستثنای‌جوانانی که‌بعد ازآن واقعه حادثه زای‌ظهور کرده‌اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه‌ای شور و نرمی در طبع آنها وجود داشته که گفتار خودرا بااوضاع جدید وفق میداده اند .

برای سبکهای‌قدیم بیم فراموشی وترك شدن نمیرود

اماخودایام‌انتقال با ازمنه‌سابقه کاملا متفاوت وحدودش‌نمایان است و این حادثه تاریخی نیز مثل‌نظایرخودخط فاصل‌میان قدیم وجدید بشمار میرود وخط مزبور در سنوات۷-۱۹۰۶ رسم شده است طبعاً هنوز هم مقدار کثیری شعر بسبك قدیم سروده میشود بمناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲)مجموعه حاوی اشعار ۱۶ نفر از شعرای معتبر زمان بافتخار من ارسال گردید . بعلاوه عمادالکتاب نیز که بن‌ونوتوسلینی ایران‌جدیدش باید خواند [2] قصیدهٔ‌جداگانه برای من‌فرستاد هیچ دلیلی نداریم که بر خاموشی و فراموشی سبك های قدیم بیمناك باشیم شاید قصاید مدحیه (در مقابل قصاید عرفانی و اخلاقی) بعللی که ذکر شد رو بتقلیل و

---

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۷و۳۹ کتاب من «مطبوعات وشاعری‌جدیدایران» (۲)بن‌ونوتوسلینی Benvenuto Sellini حکاك وخطاط ومجسمه ساز وزرگر معروف ایتالیااست وکارهایش بهترین نمونه و سر آمد زرگری آن مملکت درقرن شانزدهم محسوب میشود. از ۱۵۰۰ تا ۱۵۷۱ میلادی حیات داشته . (مترجم)

نقصان گذارد اما مثنوی و غزل ورباعی تا زمانی که عرفان وعشق و امثال درمردم ایران مؤثر است باقی خواهد ماند .

تذکرهٔ شعرای جدید

بعد ازتمهید این مقدمات کلیه راجع بشاعری آخرین دورهٔ ادبیات ایران باید بذکر بعضی از نمایندگان معتبر آن پرداخت .اطلاعات من نسبت بگویندگانی که تقریباً قبل از سال ۱۸۷۰ میزیسته اند بیشتر ازسه کتاب ذیل تألیف رضاقلیخان متخلص بهدایت که نویسندهٔ فعال وخستگی ناپذیری بودمأخوذاست:

مجمع الفصحاء و ریاض العارفین وملحقات روضة الصفا

مجمع الفصحاء که تذکرهٔ عمومی و بزرگی است از کلیهٔ شعرای ایران . و ریاض العارفین که تألیفی مختصر تر ومخصوص شعرای عارف است وملحقات روضة الصفای میرخوند که دنبالهٔ آن تاریخ مشهور را تاسال ۱۸۵۷ ادامه میدهد این تاریخ هنگامی که مؤلف آن در ۶/۱۲۷۲ - ۱۸۵۵ از سفارت خوارزم بازمی گشت قریب باتمام بوده شرح این مسافرت رضاقلیخان در کتاب سفارتنامه که متن فارسی آنرا مسترچ . شفر باترجمه فرانسه در ۹-۱۸۷۶ [1] طبع ومنتشر نموده مندرج است . در آخر جلد نهم (جلد دوم ملحقات) که بآخر سلطنت فتحعلی شاه منتهی میشودچندین صفحه مخصوص ازاحوال اعیان دولت و شعراء و علماء و سایر مردمان بزرگ آن دوره دیده میشود که حاوی نکاتی است راجع بزندگانی آنها که در مجمع و ریاض بنظر نمیرسد اما صفحات مزبور چون نمره ندارد متأسفانه نمی توان خوانندگان را صحیحاً بآن مراجعه داد .

تذکرهٔ دلگشا

مطالب آتیه بیشتر از مندرجات سه کتاب مذکور استخراج گردیده اما نسخهٔ خطی نایابی موسوم به تذکرهٔ دلگشا تألیف میرزاعلی اکبرشیرازی متخلص به بسمل نیز دردست داشته‌ام این نسخه ظاهراً خط مؤلف است ودر ۲/۱۲۳۷ - ۱۸۲۱ تألیف شده وحالات شعرای معاصر را شرح میدهد . این نسخهٔ خطی زیبا که بخط نسخ جلی و درشت با سرلوح و عنوان‌های معین تحریر یافته سابقاً بمرحوم سر آلبرت هوتم شیندلر تعلق داشته و اکنون در کتاب خانه من است . رضا قلیخان از این تذکره و مؤلف آن هم

---

(۱) شرح مختصراین تالیفات وسایر مصنفات مطبوعهٔ مؤلف مزبور در فهرست مهم مستر ا.ا ادواردس که موسوم است به « فهرست کتب مطبوع فارسی موجوده در موزهٔ بریتانیا (لندن ۱۹۲۲) » ستون ۲-۶۳۱ ملاحظه خواهد شد .

در مجمع الفصحاء (جلد دوم ۳ - ۸۲) و هم در ریاض العارفین (صفحهٔ ٤ - ۲٤۳) نام میبرد و مینویسد « در آن هنگام که بتحریر تذکره مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گاهی بخدمتش میرسید »

۱ـ سحاب متوفی درسال ۱۲۲۲/۸ـ۱۸۰۷

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هاتف است که در پایان فصل گذشته اورا تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم. رضاقلیخان در مجمع الفصحاء (جلد دوم ص ۱۱-۲۰۷) می نویسد سحاب « در حضرت ... خاقان کمال اعتبار و احترام داشته » و علاوه بر قصاید بسیار تذکره (ظاهراً از شعراء) موسوم بر شحات سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد. دیوانش فقط قریب پنجهزار بیت بوده است تذکره اورا تاکنون من ندیده ام این ابیات او که در ذم غرور و اغراق شاعران سروده بیفایده نیست.

کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست — وان را که حسن حال نباشد کمال چیست
شعرست هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر — درحیرتم که در سر هیچ این جدال چیست
یك تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ — ای ابلهان بیهنر این قیل و قال چیست
از بهر مصرعی دو که مضمون دیگریست — چندین خیال جاه و تمنای مال چیست
شعر اصلش از خیال بود حسنش از محال — تا از خیال این همه فکر محال چیست
از چند لفظ یاوه نزد لاف برتری — هر کس که یافت شرم چه وانفعال چیست
صد نوع از این کمال بر اهل رای و هوش — باحسن ذات عامی نیکو خصال چیست
گیرم که نظم بحر درو کان گوهرست — با نثر کلک داور دریا نوال چیست

۲ — مجمر متوفی درسال ۱۲۲۵/۱۱ـ۱۸۱۰

احوال سید حسین طباطبائی اردستانی را که لقب مجتهد الشعرائی داشته رضاقلیخان در سه کتاب سابق الذکر خود درج نموده است . ورود او بدربار پادشاه بوسیلهٔ همشهری او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بود که ۱۸ یا ۱۹ سال بعد از رفیق خود بدرود زندگانی گفته است . ظاهراً مجمر در ایام شباب وفات یافته زیرا که رضاقلیخان پس از تمجید و ستایش اشعار او که مجموعهٔ قلیلی از آن در دست است گوید : «اگر دیر زیسته بود همانا ترقی کلی می نمود » اما در هر حال او نیز یکی از پنج شاعری است از شعرای این دوره که رفیق کامل و دوست دیرین من حاج میرزا

یحیی دولت آبادی در طبقهٔ اول قرار داده [۱]

اشعارمجمر نایاب است [۲] اما در موزهٔ بریتانیا نسخهٔ از کلیاتش دیده میشود از اشعاری که رضاقلی خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی بینم امادولغزذیل را راجع بباد و قلم که از تذکرهٔ دلگشا نقل میشود میتوان نمونه قرار داد ،

لغزباد

چیست آن پیك مبارك مقدم فرخ جناب — روز و شب اندر تحرك سال و مه اندر شتاب
نافه‌اش در دامن واندر گریبانش عبیر — عنبرش در جیب و اندر آستینش مشگ ناب
رهروی بی پاوسر دیوانهٔ بی عقل وهوش — عاشقی بی خان ومان آوارهٔ بیخورد وخواب
کس نمیداند که ازعشق که باشد بیقرار — کس نمی یابد که ازهجر که دارد اضطراب
آب از او چون دل عشاق از زلف بتان — گاه باشد درسلاسل گه بود در پیچ وتاب
مرده گه ازاو زمین وزنده گه ازاو جهان — چون قوی از پیری وهمچون طبیعت از شباب

لغزقلم

گلبن باغ نفس ناطقه را — من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکرریز وهم عبیرافشان — لب دلدار و زلف جانانم
دردرافشانی و گهرریزی — طبع دستور ودست سلطانم

۳ـ صبا (متوفی بسال ۱۲۳۸/۳-۱۸۲۲)

فتحعلی خان کاشانی متخلص بصبا ملك الشعرای فتحعلی شاه بود. رضاقلی خان که احوال اورا در هر سه کتاب سابق الذکر درج کرده گوید تقریباً از هفتصد سال باین طرف هیچ شاعری نظیر او در ایران بوجود نیامده و بعضی از صرافان سخن شهنشاه نامهٔ اورا بر شاهنامهٔ فردوسی تفضیل و ترجیح میدهند [۳] تالیفات دیگر او خداوند نامه ـ عبرت نامه ـ گلشن صبا است دیوانش نیز حاوی ده الی پانزده هزار بیت بوده است زمانی حکومت قم و کاشان داشته اما در اواخر حال همت بخدمت سلطان انحصارداد در جوانی شاگردی همشهری خود صباحی شاعر میکرده. صباحی ازمعاصرین هاتف وآذر بوده و بنا برمندرجات مجمع الفصحادر ۱۲۰۶/۲-

---

(۱) چهار نفر دیگر از طبقهٔ اول فروغی و صبا (نه صفا) نشاط و قاآنی بودند ووصال ورضا قلیخان هدایت ازطبقهٔ دوم ووقار وسروش در طبقه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است (مترجم) (۳) ریاض العارفین صفحه ۲٦٤ شاهنشاه نامه در بمبئی چاپ سنگی شده است ۱۸۹۰

۱۷۹۱ بدرود زندگانی گفته است بعد از فتحعلی خان پسرش میرزا حسینخان متخلص بعندلیب بجای پدر لقب ملك الشعرائی یافت . اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر مارا پسند می‌افتد اماخیلی خوش آهنگ‌و عذب البیان است .

٤ـ نشاط متوفی بسال ۱۲٤٤/۹-۱۸۲۸

چون ازمیرزا محمدقلی افشار متخلص بالفت (متوفی ۱۲٤۰/٥-۱۸۲٤)وآقا علی افشار متخلص بآگاه (متوفی ۱۲٤٤/۹-۱۸۲۸) که برادر کوچك بسمل شاعر بوده است و رضاقلی خان هدایت هر دورا شخصاً میشناخته، بگذریم بمیرزا عبد - الوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط همانقدر در خط و ترسل معروف است که‌در شاعری شهرتی‌دارد درزبان‌عربی وفارسی وترکی نیز نهایت تسلط داشته‌است بعداز آنکه تقریباً دارائی‌خودرا بباددادوازبس شعراودراویش وادباء رانواخت وپذیرائی نمود بکلی تهی دست گردید ، منظور نظر فتحعلیشاه و ملقب بمعتمدالدوله شد . در غزلسرائی قدرتی بکمال داشته معروفترین تألیفاتش گنجینه‌است ماده تاریخ ذیل‌سال وفات‌اورا معین می کند :«از قلب جهان نشاط رفته».

٥ ـ میرزا ابوالقاسم قایممقام مقتول در ۱۲٥۱/۱۸۳٥

دو نفر ازمردمان بزرگ که پدر وپسر بوده‌اند همین لقب داشته اند . نخستین میرزا عیسی فراهانی معروف بمیرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس‌میرزا بود ودر سال ۱۲٤۷/۲-۱۸۳۱ وفات یافت . دوم‌پسرش‌میرزاابوالقاسم که‌پس‌ازمردن فتحعلیشاه مغضوب شد ومحمد شاه‌اورا در ۲٦ جون ۱۸۳٥ [1] بقتل رسانید ازنقطهٔ نظرادبی قائم مقام دوم بیشتر اهمیت دارد . و هرچند اشعاری به تخلص ثنائی ساخته شهرتش بیشتر درنثر است هموطنانش مراسلات متعدده منتشره اورا سرمشق حسن‌عبارت میشمارند مجموعهٔ از آثار نظمی ونثری او دردست دارم که بامر فرهاد میرزا در ۱۲۸۱/٥-۱۸٦٤ گرد آمده و در تبریز بسال ۱۲۸۲/٦-۱۸٦٥ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاغذ هائی است خطاب باشخاص مهم وغیر مهم معاصر وبندرت‌تاریخ دارند . [2] بسیاری ازآنهااسناد سیاسی‌است که کمابیش دارای‌اهمیت

---

(۱)رجوع شود بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ۲-۲۷۱ و صفحه ۸-۲۸۷ شرحی که اواز اخلاق وصفات این‌وزیر نگاشته با بیانات رضاقلی خان‌خیلی‌تفاوت دارد . (۲) قدیمترین تاریخی که من‌یادداشت کرده ام شوال ۱۲۳۸ (جون وجولای۱۸۲۳) است .

تاریخی اند مثلا نامهٔ مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش در طهران (۱۱ فبراری ۱۸۲۹) [۱] به تزار روس نوشته وعین آن را دراینجا نقل میکنیم نمونهٔ بهترین نثر قائم مقام است .

نامهٔ شاهنشاهی بامپراطور اعظم درباب گذشتن خون ایلچی بآنطور که خواهش کرده بودند

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع وپروردگاروحی و توانا

وجودی بی مثل ومانند مبرااز چون وچند که عادل وعالم است وقاهر هرظالم پاداش هرنیك وبدرا اندازه وحد نهاده بحکمت بالغه خود بدکاران رازجر وعذاب کند و نیکوکاران را اجروثواب بخشدودرود نامعدود بر روان پیغمبران راست کاروپیشوایان فرخنده کردار باد[۲] وبعد برأی حقایق نمای پادشاه ذی جاه انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار بازیب وفرشهریار بحر و بر برادر و الا گهرخجسته اخترامپراطور ممالك روسیه ومضافات که دولتش با جاه و خطر است ورایتش با فتح و ظفر مخفی ومسطور نماناد که ایلچی آن دولت را درپایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر وغوغای کسان او با جهال شهر آسیبی رسید که تدبیر و تدارك آن بر ذمهٔ کارگذاران این دوست واقعی واجب ولازم افتاد لهذا اولا برای تمهید مقدمات عذر خواهی وپاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرومیرزا را بپای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد ، حقیقت ناگاهی این حادثه وناآگاهی امنای این دولت را در تلونامهٔ صادقانه مرقوم ومعلوم داشتیم وثانیاً نظر بکمال یگانگی واتفاق (که)مابین این دوحضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که راازاهالی وسکان دارالخلافه که گمان میرفت که دراین کارزشت وکردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت باندازهٔ استحقاق مورد سیاست وحدواخراج بلد نمودیم حتی داروغهٔ شهر وکدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبردار شده وقبل ازوقوع این حادثه ضابطهٔ شهر ومحله رامحکم نداشته اندعزل وتنبیه وترجمان کردیم ، بالاتر ازاینها همه پاداش

---

(۱) شرح این حادثه درتاریخ ایران ر . ج واتسن سابق الذکرمندرج است صفحه ۲۴۷ — ۲۵۷

(۲) چون خطاب بیکنفر عیسوی است ستایش محمد «ص» مبدل بستایش عموم پیغمبران شده است

(۳) رجوع کنید بتاریخ ر. ج واتسن صفحه ۲۵۴ — ۶ خسرومیرزا پسر عباس میرزا ونوه فتحعلیشاه بوده .

و سزائی بود بعالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبهٔ اجتهاد در دین اسلام و اقتفا واقتدائی که زمرهٔ خواص وعوام باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائلهٔ ایلچی در دائرهٔ او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم وشفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطهٔ درحق او مقبول نیفتاد، پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکوسیر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی علامه پرداخته اعلام تفاصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفق نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید ازدرگاه پروردگار داریم که دمبدم مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی وازدیاد باشد وروابط دوستی حضرتین پیوسته بآمد و شد رسل و رسائل متأکد و ومتضاعف گردد. والعاقبة بالعافیه . تحریرا فی شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۲٤٥.

این مکتوب اگرچه رسماً ازطرف فتحعلیشاه فرستاده شد ولی فی الحقیقة از قائم‌مقام بود . البته نوشتن مراسله باین ادب وملایمت وفروتنی بروسها برای اوخیلی ناگوار و تلخ بوده زیرا درضمن اشعاریکه بیاد غلبه عباس میرزا ولشگر ایران بر عثمانیان و روسها ساخته گوید : [1]

روم شوم وروس منحوس از دوجانب قصدشان تسخیر آذربایجان شد

و بعد ازانجام مصالحه باروس (محتملا در ۱۸۲۸/۱۲٤۳) دریکی ازمراسلاتی که بمیرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میکند که دیگر جرئت ندارد از روس منحوس سخن بمیان آورد : «تالان سیم که درمقدمه روس میترسم بگویم منحوس ».

میرزا تقی خان امیر کبیر

یکی از وزرای دیگر ایران که بعد ازقائم مقام و بزرگتر وباتقوی تر ازو بوده ولی بهمان درجه بدبخت و بد عاقبت شد میرزاتقیخان امیر کبیر [2] است که بیش از پیش در تسهیل مکاتبات رسمی کوشش نمود اما ترسل قائم مقام هرچند ممکن است اشخاصی را که با سبك تحریر مسجع و مغلق قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه نسازد اما نشانهٔ پیشرفت عظیمی است درادبیات زیرا که نثر را از عبارت پردازی و سجع بافی تنفر انگیزی که سالیان دراز فصاحت واعجاز محض شمرده میشد خلاصی بخشیده و دور کرده است وظاهراً بهمین جهة است که انشاء قائم مقام درذوق وفکر ایرانیان بزرگ

---

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ ۸۸ (۲) برای آگاهی کامل از محاسن اخلاق او رجوع کنید بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ٦ — ٤۰٤

معاصر مقامی باین ارجمندی احراز کرده است . اگر مجموعهٔ از این مراسلات با نوت وانتقاد کامل چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی وتاریخی فوق العاده میداشت و البته محاسن آن بیش از پیش ظاهر میگردید خاصه برای طلابی که دائره تحقیقاتشان بازمنهٔ خیلی قدیم تاریخ ادبی ایران محدود ومحصور نیست .

٦ــ وصال (متوفی بسال ۱۸٤٦/۱۲٦۲) وفرزندانش

سابقاً نامی از وصال برده وبیان کردم که بعضی از اولاد و نوه های اورا خوشبختانه در بهار سنهٔ ۱۸۸۸ درشیراز ملاقات نموده‌ام . عموماً هموطنانش اورا یکی از بزرگترین شعرای جدید می دانند رضاقلی خان درسه کتاب سابق الذکر و بسمل شاعر در تذکرهٔ دلگشا شرح مفصلی از احوال او مینگارند وشخصاً باوی آمیزش داشته‌اندمخصوصاً بسمل که دوست صمیمی او بوده است .

اصلش ازشیراز واسمش میرزا (محمد) شفیع بود ولی معمولا اورا میرزا کوچك میخواندند بسمل در بارهٔ او مبالغه بسیار کرده ومهارت اورا درخط وموسیقی وشعر فوق العاده می‌ستاید . خاصه در شعر که ویراعدیم المثال می نویسد واخلاق ووفای اورابی اندازه تعریف می کند . اما گوید « اندکی زود رنج » است رضاقلیخان هم درروضة الصفا باین حالت او اشاره کرده وگوید وقتیکه شاه اورا « باسراف کمالات نسبت داد » خیلی رنجیده خاطر گشت . از قرار مذکور . ۱۲ هزار بیت شعر از غزل وقصیده و مثنوی ساخته است « فرهاد و شیرین وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته » از آثار او یکی مثنوی بزم وصال است دیگر ترجمهٔ اطواق الذهب زمخشری . بسمل که مدعی است تمام اشعار اورا خوانده فقط معدودی از ابیات اورا نقل می کند و مجموع اشعاری که ازو نقل نموده از ۲۱۳ بیت تجاوز نمی کند. از منتخبات مزبور شعر ذیل نمونهٔ خوبی از ذوق اوست و مثال نیکوئی است از صنعتی که علمای بدیع فارسی « المدح بمایشبه الذم » می‌خوانند زیرا که مطلع قصیده این است .

هر کس شهاز بحر و بر و چرخ و اختر است اقرار می کنند که خسرو ستمگر است

و محض این ساخته شده که درباریان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما در ابیات بعد توضیح میدهد که نالهٔ بحر از این سبب است که شاه از جود خود او را در تشویر و تشویش افکنده و فریاد کوه از آن راه است که دفاین و معادن

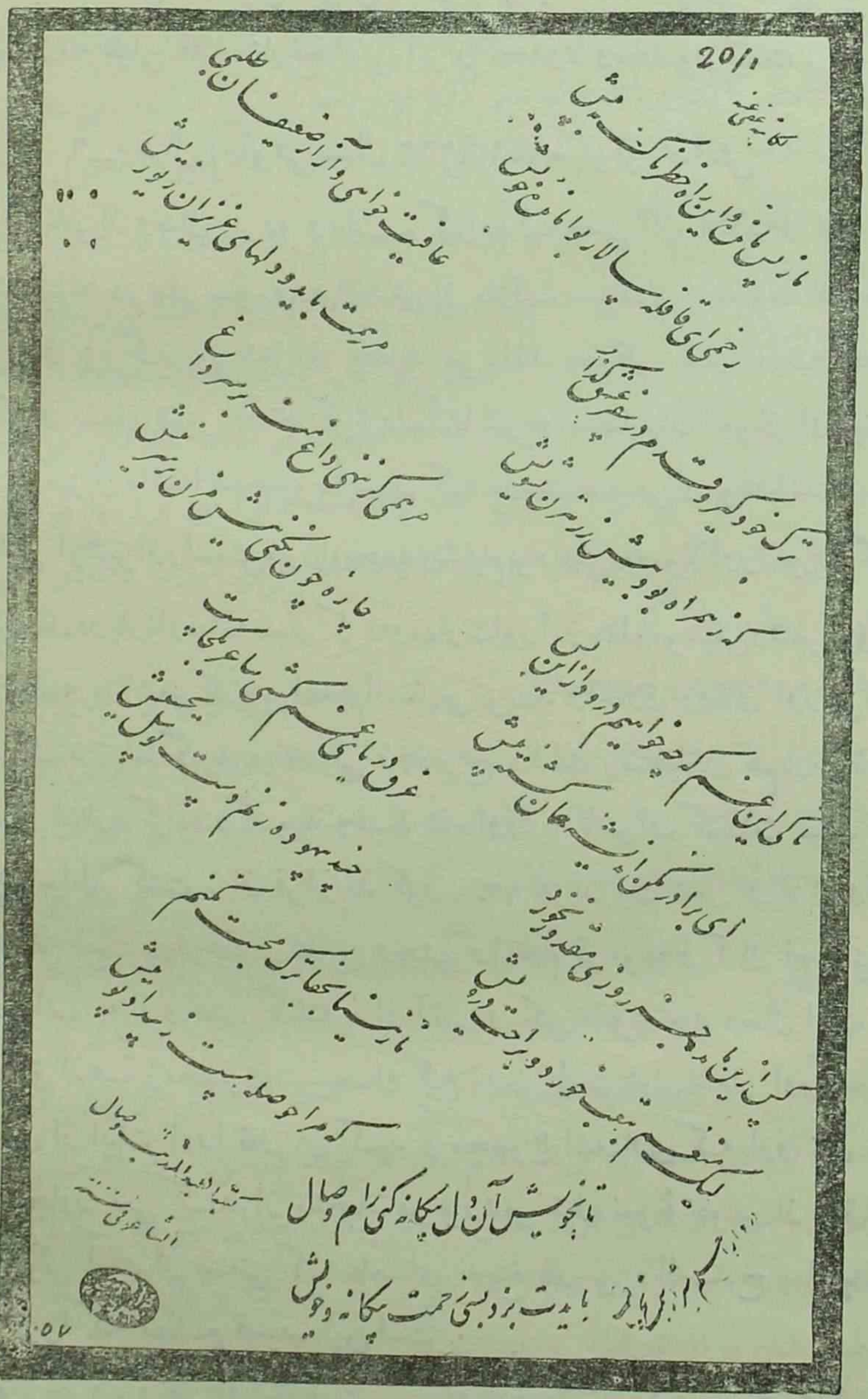

خط وصال شیرازی

زر و گوهر اورا از بخشش خود باخاك برابر کرده . و ستار گان از آن جهة شکایت دارند که زوار و مهمانان شاه هم در عدد و هم درشکوه و جلال آنهارا درخسوف افکنده اند و قس علی ذلك . چون این مبالغه هاو لفـاظی هارا دشوار است که در لباس ترجمه جالب و مطبوع ساخت فقط بنقل چند بیت از اصل اکتفامی کنم .

هر کس شهاز بحر و بر و چرخ واخترست — اقرار میکنند که خسرو ستمگرست ،
زآنها یکی است بحر که نالد زدست شاه — کآبم ازو برفت و کنون خاك برسرست
اندخته ام تمام بپردخت و خود نگفت، — کاین سنگریزه نیست که مرجان و گوهرست
دریا نشست و کوه برآورد سر که داد — زین شاه جود پیشه مرا دل پر آذرست
برمن هر آنچه رفت زدریا زشه نرفت — مرجان کجا بپایهٔ یاقوت احمرست
لعلی که جز برافسر شاهان حرام باد — بی آب تر زافسر شاهانش بردرست
زر مراندیدی و آن عزتی که داشت — باخاك ره ز جود وی اکنون برابرست
کوه است وسنگ خویش کنون از سخای شاه — وآن نیز پیش حلم وی از کاه کمترست
افراخت چرخ سر که مرا شکوه بیشتر، — برفش فزونترست که بامش فزونترست
اختر مرا شمارنه و پیش لشکرش — اختر مگو که مهرهٔ چندم بشش درست
خورشید را که چشم وچراغ زمانه بود — آتش بدل زمجمر شاهش چو مجمرست
تا کرد شیررایتش آهنگ آسمان — شیر من از هراس چوروباه لاغرست
از پیش نسر گرسنه چشمم بباز شاه — صد عجز نامه بیش ببال کبوترست
این شاه نیست دشمن بحرست ومعدنست — این شاه نیست آفت چرخ است واخترست

فرهاد و شیرین وصال چاپ سنگی شده و نخبهٔ مفصلی ازاشعارش در ریاض العارفین (۳۳۷ ـ ۳۵۰) و مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحهٔ ۵۲۸-۵۴۸) منـدرج است

اولاد وصال وقار

در تذکره اخیر شرح کشافی از احوال پسر ارشدش وقار که در سنهٔ ۱۲۷۴/۸-۱۸۵۷ در طهران بخدمت ناصر الدین شاه رسیدمسطور است و مؤلف تذکره گوید بعد از بیست سال جدائی ملاقات او دست داد .

فرهنگ داوری

در همان تذکره شمهٔ ازحالات برادران اصغر وقار موسوم بمیرزا محمود طبیب متخلص بحکیم (متوفی بسال ۱۲۶۸ / ۲ - ۱۸۵۱)صفحه ۵ - ۱۰۲ و میرزا ابوالقاسم فرهنگ مذکور گشته ولی از سه برادر دیگرش داوری و یزدانی و صحبت اشاره نشده است در اوائل سال ۱۸۸۸

وقتی که در منزل مرحوم نواب میرزا حسنعلی خان در طهران بودم مسمط دلپذیر ذیل را که از آثار داوری است و شرح یکی از شکار های پادشاه در آن ذکر گشته برای خودم استنساخ نمودم وچون هنوز چاپ نشده و مطلع نیستم که در تمام اروپا نسخه‌ای از آن موجود باشد . نمیتوانم خود را از تصمیم بدرج منع کرده و آنرا حیات پایدار نبخشم چه تا حال وجود و بقایش بسیار متزلزل بود زیرا که برروی نیم صفحه یادداشت پاره و جدائی نوشته‌شده و همین‌الان در حالتی که از پی چیز دیگر میگشتم اتفاقاً بآن مصادف شدم .

یك چند جدا از برم آن شوخ پسر بود از وی نه نشان بود مراونه خبر بود
با موکب منصور همانا بسفر بود از حسرت او آتش شوقم بجگر بود
شبهای فراقم زشب گور بتر بود
روزم زغم هجر سیه تر زشب تار

دوشینه همان زاول شب نا شده پاسی زنگی شب افکنده برخ تیره پلاسی
باقیر بیندوده و پوشیده لباسی مه برسر گردون شده چون سیمین طاسی
آمد زدر آن دلبر بی ترس و هراسی
یکباره ببرد از دل من انده و تیمار

بر بسته میان وزده خنجر بکمر بر مسکین دلم از خنجر تیزش بحذر بر
سرداری سنجاب به پوشیده ببر بر چوخای خراسانی آن را بزبر بر
از بس هوس دیدن من داشت بسر بر .
از ره سوی من آمده باچکمه وشلوار

پرخاك سر و زلف و رخ از گرد سپاهش خشکیده دو عناب تر از صدمهٔ راهش
از بس نزده شانه بزلفین سیاهش درهم شده وریخته بر گرد کلاهش
چون کاسهٔ خون سرخ شده چشم سیاهش
از صدمهٔ بی خوابی و از زحمت بسیار

یکدسته گل سرخ ره آورد سفر داشت ازسنبل تر نیز یکی دسته بسر داشت
از لعل بدخشانی یك حقه گهر داشت از حقه‌عجبتر که یکی تنگ شکر داشت
چون از دل بیمار من خسته خبر داشت
در تنگ شکر داشت دوای دل بیمار

گفتم صنما گرچه بسی رنج کشیدی صد شکر که شادآمدی و نیك رسیدی

جان رهی از دست غمان باز خریدی بر گو که دراین راه چه کردی وچه دیدی
در موکب منصور چه دیدی و شنیدی
چون بود سرانجام وچه شد عاقبت کار

گفتا که نبودی و ندیدی که چه سان بود! نخجیر گه شاه یکی لاله ستان بود
هر گوشه زخون دجلهٔ بغداد روان بود تاچشم همی کار کند تیر و کمان بود
تا ابر همی جای دهد گوز و سنان بود
نه دشت پدیدار بد از لاش نه کهسار

دلها همه آسوده زرنج وز حزن بود دردشت و بیابان همه گل بود وسمن بود
کبك دری از هر طرفی قهقهه زن بود نخجیر گه از آهو چون دشت ختن بود
اینها همه از بخت شه شیر شکن بود
کاقبال وی افزوده بود بختش بیدار

بخ بخ چه تماشائی ووه وه چه شکاری آراسته صحرا و بیابان چو نگاری
گیتی بزمستان شده چون تازه بهاری هر گوشه زآهو وزنخجیر قطاری
هر آهوئی آویخته از ترك سواری
چون لاش بقناره قصاب نگونسار

این مسمط فقط مطنطن و پر تشبیه و نقاشانه است . مثلا وصف ملازم درباری که تازه از شکارگاه زمستانی واز خدمت شاه باز گشته و چنان شتابی در ملاقات دوست خود دارد که با چکمه و شلوار و گیسوان پریشان و پرغبار وارد میشود و هنوز چشمانش از تابش آفتاب و زحمت شکار و کمخوابی خونین است و تنها راه آورد سفرش گل سرخ و سنبل (گونه و زلف) و یاقوت بدخشان (لبانش) و حقه گوهر (دندانهایش) است . یك پردهٔ پر آب و رنگ نقاشی محسوب میشود . شرحی که در این مسمط از کشتار شکار داده شده ما را بیاد کتاب جاودانی مستر بونگر Bunker موسوم به باواریان باتو [1] Bavarian battue میاندازد باید دانست قتل عامی که چنگیز خان مغول در قرن سیزدهم ازحیوانات صیدی نموده و شهرتش تا اندازهٔ هنوز انعکاس دارد بقدری عظیم و فوق العاده است که در اروپا نمیتوان نظیرش را یافت و اگر مقایسه شود بدرجات ما فوق هرشبیه و مثالی خواهد بود [2]

---

(۱) رجوع نمائید بکتاب ج . استوارکلوستون موسوم به لوناتیك ات لارج Lunatic at Large (طبع شیلینگ ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۱) (۲) مراجعه نمائید به تاریخ مغول تالیف بارون دوسون d' Ohsson (هاگ اند آمستردام ۱۸۳۴) جلد اول صفحهٔ ۵ - ۴۰۴

توصیف فرهنگ از پاریس

در سنهٔ ۱۸۸۷ یکسال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داوری را در شیراز ملاقات کنم دو فقره از قصاید چاپ نشدهٔ او در لندن بمن رسید واستنساخ نمودم . یکی قصیدهٔ در مدح ملکهٔ ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید دیگر قصیدهٔ که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰٤) سروده شده در وصف شهر پاریس هرچند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبة شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد . خیلی با اشعار فرهنگ مندرجه در مجمع الفصحاء (جلد دوم صفحهٔ ۸ ـ ۳۸٤) متفاوت و پر است از لغات فرانسه که علی الظاهر از روی عمد محض خنده و فکاهت در آن آورده است . این قصیده ۷۸ بیت است و نمی توان تمام آن را درج کرد و من اینجا فقط قسمت ابتدا و انتهای آن را مینگارم .

چشم بکشا بیا ببین انوار — سوی پاریس از در و دیوار
دیدهٔ راز بین خود بگشای — تا ببینی ز هر طرف اسرار
سر آزادگان و آزادی — حق نموده برایشان اظهار
همگی خواجه های آزادند — نیست مملوك جمله شان احرار
همهٔ شهر پادشاه وشند — هم زن و مرد و هم صغار و کبار
همه دارای مکنت و ثروت — همه با مال و دولت بسیار
همه دارای شغل و کارخودند — نیست در ملك یکنفر بیکار
همگی صاحبان منصب وشغل — همه سر کرده و همه سالار
شهری آراسته چو خلد برین — باغی آراسته چو باغ بهار
شب ز بس مشعلست و شمع و چراغ — نیست فرقی میان لیل و نهار
ماد رویان و گلعذاران را — بنگر از هر طرف قطار قطار
کوچه هائی همه چو باغ ارم — هر طرف بر نشسته سرو و چنار
در خیابان و کوچه ها بینی — کرسی و صندلی دویست هزار
همه کالسگه های پر دلبر — همه واتورها[1] پر از دلدار
وه چه کالسگه ها چو حجلهٔ حور — وه چه واتورهای خوش رفتار
از ترم وا [2] و امنبوس [3] بسی — هست چندانکه ناید او بشمار
ز اول شهر تا بآخر شهر — در خیابان و کوچه و بلوار [4]

۱ Voiture ۲ Tramway ۳ Omnibus ٤ Boulevard

گوئیا حجلهٔ زقصر بهشت — می برندش همی یمین و یسار
حجلهٔ پر ز حوریان بهشت — در آن حجله برنشسته قطار
هرطرف بگذری گل و نسرین — هرطرف بنگری گل و گلزار

از گل وعطرو بوی ریحانها — گشته پاریس طبلهٔ عطار

تا نیائی و خود نبینی تو — نکنی بر کلام من اقرار

راست گویندوراست کردارند — راستیشان شده همیشه شعار
هرچه گیرندوهرچه بفروشند — راست گویند در همه بازار
کس نگوید کلام نامربوط — نشنود کس کلام نا هنجار
مهربانی ولطف وخوشخوئی — همه با یکدگر کنند ایثار
همهٔ خلق عیسوی مذهب — همهٔ ملك عیسوی آثار
همه روحانی و مسیحائی — همه در کیش ودین خود هشیار
درکلیسا برای خدمت دین — هر کشیشی نموده استظهار
آن یکی طیلسان کشیده بسر — آن یکی بسته بر کمر زنار
در کلیسای نتردام [1] دیدم — معتکف مرده‌ی نماز گزار
صورتی نقش کرده برلوحی — شکل عیسی کشیده برسردار
سجده گاه همه همان صورت — قبله گاه همه همان دیوار
از سرصدق وازسر اخلاص — همه در دین خویش برخوردار
همه پاك و منزه وخوشخوی — همهٔ عیسی صفت همه احرار
همه در کار خویشتن محکم — همه درشغل خویشتن مختار
همه در مشورت بهم بهم رأی — همه در گفتگو بهم همکار
همه با عقل و هوش و باتدبیر — همه باعلم و دانش و افکار
لیك بااین همه صنایع و علم — رمز کی گویمت بکن اقرار
حکمت و طبشان دروغ بود — کس ندیده که به شود بیمار

۱ Notre-Dame

قومی از عاقلان و دانایان — متفق میروند در دربار
محفلی منعقد برای همه — می نشینند متحد گفتار
گفتگو میکنند در هرامر — مشورت میکنند در هرکار
مجلسی منعقدز هفت‌صد تن — همگان عاقلان کار گزار
متفق قول و متفق کارند — متفق رای و متفق گفتار
نام این‌جمع و نام این مجلس — گشته جمهور در همه‌اقطار
همهٔ دولت فرانسه را — قوم جمهور میدهند مدار
بعد لوئی فیلیپ وناپلیان — کس نکرده بسلطنت اقرار
همه سلطان دولت خویشند — همگی پادشاه ملك مدار
از ره علم و از ره دانش — نیست کاری برایشان دشوار
هرچه‌این گوید آن دگرشنود — نبودشان بقول هم انکار
گفتم این شعرها مه شعبان — سال‌هجری‌هزاروسیصد وچار

تنگی‌مجال مرا مجبور میکند که بعضی شعرای قابل ذکر را ترك نمایم. از قبیل آقا محمد حسن زرگر اصفهانی که درسال ۱۲۷۰/٤-۱۸۵۳ [1] رحلت کرده و آقا محمد عاشق اصفهانی که درسن‌هفتاد سالگی بسال ۱۲۸۱/۱۸٦٤ [2] بدرود زندگانی گفت. و میرزا محمدعلی سروش سدهی ماقب به شمس‌الشعراء که در ۱۲۸۵/۹-۱۸٦۸ [3] وفات یافته و آقا محمدعلی جیحون یزدی که ازتاریخ‌حیاتش چیزی نمیتوانم بدست بیاورم جزآنچه ازاشعار خودش مستفاد میگردد ولی مسلم‌است که علاوه برقصاید متنوعه بسیار کتاب نثری موسوم بنمکدان بتقلیدگلستان تألیف کرده است کلیاتش در ۱۳۱٦/۱۸۹۹ دربمبئی چاپ شده ومشتمل است بر ۳۱۷ صفحه

اشخاص دیگر که جزء شعراء محسوب شده‌اند شهرتشان بیشتر درشقوق و فنون دیگر بوده است مثلا رضاقلی خان هدایت [4] مورخ که دراین فصل چند بار نام اورا ذکر کرده ایم (تاریخ ولادت ۱۲۱۵/۱۸۰۰ تاریخ وفات ۱۲۸۸/۲-۱۸۷۱) ومیرزاتقی سپهر کاشانی [5] ملقب بلسان‌الملك مؤلف ناسخ‌التواریخ و براهین‌العجم. وحاج ملاهادی‌سبزواری فیلسوف که‌درسنهٔ ۱۲۱۲/۸-۱۸۹۷تولدیافته‌ومقدارمختصری

---

(۱) رجوع شودبمجمع‌الفصحاء جلد دوم صفحه ۲ — ۱۵۱ (۲) ایضاً ۹ — ۳٤٦ (۳) ایضا صفحه ۹۵ — ۱۸٤ (٤)شرح حالش درپایان جلد دوم مجمع‌الفصحاء است (۵) ایضا جلددوم صفحه ۱۵٦ — ۱۸۱

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
آرشیو ملی اسناد ایران

شعر بتخلص اسرار سروده و در ۱۸۷۵/۱۲۹۵ [۱] رحلت کرده است وغیره ازمیان بقایای دبستان قدیم درعهد جدید قاآنی مهمترین همه‌است و پس از وی یغما وفروغی و شیبانی که هریك جداگانه مذکور خواهند گشت :

۷ ـ قاآنی وفات ۱۲۷۰/٤ – ۱۸۵۳

قاآنی باتفاق‌عموم‌مهمترین‌شاعری‌است که‌درقرن‌نوزدهم‌ازایران برخاسته‌تولدش در ۱۲۲۲/۸-۱۸۰۷ در شیراز اتفاق افتاد زیرا مطابق اشعاری که در پایان کتاب پریشان درج شده و تاریخ ختم کتاب ۲۰ رجب ۱۲۵۲ (۳۱ اکتبر ۱۸۳۶ است) در این هنگام دو سه ماه کمتر ازسی سال داشته است .

شکر که ازیاری یزدان من — جمع شد اوراق پریشان من
نیست درو عاریت هیچکس — خاص‌منست آنچه دروهست و بس
جز دو سه‌بیتی‌زعرب و زعجم — کامده جاری بزبان قلم
خاصه که درطی‌عبارت همی — رفته بدان جمله اشارت همی
تا ز حسودان نرسد دق مرا — سخرهٔ باطل نشود حق مرا
رفته ز ماه رجب ایام‌بیست — پنجه و دوسال و هزار ودویست
کم بودازسی دوسه مه‌سال‌من — لیك بسی خسته بود حال من
بسکه ز غم گوژتراز هاله ام — راست چو پیران نود ساله‌ام
لیك غم من‌غم عشقست وبس — زانکه جز او نیست کسم دادرس
شادی عالم همه دراین‌غمست — عاشق ازاین غم بجهان‌خرم است
غم‌اگراینست فزونترخوش‌است — بر صفت قند مکرر خوش است
هرکه‌ازاینغم‌بدلش‌پرتوی‌است — درنظرش ملك دوعالم جوی‌است
یارب‌ازاین غم دل‌من‌شاد کن — وز غم دنیا دلم آزاد کن

دربدوامرحبیب تخلص داشته

اسمش حبیب است وسابقاً همان‌را تخلص‌قرار داده ودراشعار اوائل عمر بکارمیبرده‌است بعدها که او و میرزا عباس بسطامی که بدواً مسکین تخلص داشته بخدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه‌والی خراسان‌و کرمان‌رسیدند شاهزاده‌مزبور بمناسبت‌اسم‌دوفرزند خود اکتای

(۱) رجوع کنید بصفحه ٤ — ۱۳۱ کتاب من‌موسوم به « سالی درمیان ایرانیان » و صفحه ۲ — ۲٤۱ ریاض‌العارفین که تولد اورا در ۱/۱۲۱۵ — ۱۸۰۰ قید میکند ومینویسد درحال‌تحریر ۲/۱۲۷۸ — ۱۸۶۱ حکیم مزبور ٦۳ سال دارد .

قاآن و فروغ‌الدوله [۱] یکی را قاآنی و دیگری را فروغی تخلص داد .

پدرش گلشن

قاآنی درشیراز تولد یافت پدرش میرزا محمد علی نیز شاعر بود وگلشن تخلص میکرد . اگرچه هنگام وفات پدر قاآنی خرد سال بود اما اینکه در کتاب پریشان [۲] مینویسد « هرچند سی سال تمام از مرگ پدرم میگذرد الحال تصور میکنم دو هفته بیش نگذشته است » با عبارتی که قبلا بآن اشاره شد ومؤلف درموقع ختم کتاب پریشان سن‌خودرا نزدیك بسی سال بیان مینمود وفق نمیدهد . درتذکرهٔ دلگشا شرحی راجع بپدر وفرزند مسطوراست اما متأسفانه درنسخهٔ خطی من دو رقم آخر تاریخ وفات گلشن سفید مانده و درشرح خیلی مختصری هم که در مجمع‌الفصحاء [۳] دیده میشود بکلی محذوف است .

راجع بحیات کم حادثه وآرام قاآنی چیز زیادی نمیتوان گفت ظاهراً بیشتر ایام عمر را درشیراز گذرانیده ومن در بهار ۱۸۸۸ که مقیم شهر مزبور بودم درخانه نواب حیدر علی خان همان اطاقی را مفتخراً منزلگاه خود قرار دادم که قاآنی عادة در آن می‌نشست . چنانکه گفتیم مشارالیه چندی هم‌در کرمان اقامت‌داشته . سال های‌آخر عمرش درطهران گذشت دراین هنگام خودرا کاملاشاعردرباری مسلم‌معرفی کرد . وفاتش نیز درهمین شهر اتفاق افتاد (۱۲۷۰/٤-۱۸۵۳) آخرین قصاید او گویادوقصیده است درتهنیت ناصرالدین‌شاه‌ازاینکه‌در ۱۵ ا لست ۱۸۵۲ ازسوء قصد سه نفر بابی که کمر بقتلش بسته بودند آسیبی ندیده است این واقعه را در کتاب خود موسوم به « بیانات سیاح » ذکر نموده ام [٤]

هنرهاوعیوب قاآنی

قاآنی یکی ازخوش آهنگ ترین وعذب‌البیان ترین شعرای ایران است و تسلط او برلغات حیرت انگیز است لیکن همت و نیت عالی واصول نجیبه شریفه در گفتارش نیست . نه تنها مردمان مقتدر را هنگام توانائی می‌ستاید و بانها تملق میگوید و چون ضعیف ومعزول‌شدند بدگفته ونکوهش میکند بلکه حاضراست ایهام و کنایات قابل سرزنش‌استعمال کرده حتی خشن ترین هجو وقبیح ترین دشنام نیز در گفتار خود وارد سازد . در قصاید متعدده مفصلا محامد صفات و فضائل اخلاق حاج‌میرزا آقاسی [٥] صدر اعظم محمد شاه را ستوده

---

(۱) مجمع‌الفصحاء جلد دوم ص ۳۹٤ (۲) کلیات قاآنی چاپ سنگی طهران مورخ ۱۳۰۲/ ۵ — ۱۸۸٤ صفحهٔ ۳۵ (۳) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحهٔ ٤۲٦ (٤) جلد دوم صفحه ٦ — ۳۲۵ (۵) دیوان قاآنی چاپ طهران سنه ۱۳۰۲/۵ — ۱۸۸٤ صفحات ۱۹ — ۳۵ — ٤۰ — ٤۱ — ٤۳ — ۷۰ — ۸۲ — ۹٤ — ۹۵ — ۱۱۵ — ۱۲۳ — ۱۳۰ و غیره .

اما بعداز او قصیدهٔدرمدح امیر کبیر ساخته و اشاره بوزیر معزول کرده گوید :

بجای ظالمی شقی نشسته‌عادلی تقی — که مؤمنان متقی کنند افتخارها

از کنایات او قصیده ذیل نمونهٔ خوبی است .

خندان خندان دویده پیش من آمد — دوخت دولب برلبم که بوسه بزن‌ها
الحق شرم آمدم بدین‌لب منکر — بوسه زدن برلبی چولالهٔ حمرا
کاین لب همچون‌زلوی‌من نه‌سزا بود — بر لبکی‌سرخ توز خون مصفا
گفتمش‌ای‌ترك‌داده گیر دوصد بوس — کز لب لعل تو قانعم بتماشا
روی ترش کردو گفت کبر فروهل — کز توتولانکو بود نه تبرا
شاعر و آنگاه رد بوسه شیرین — کودك و آنگاه ترك جوز منقا
مادح شاهی تورا رسد که بروبد — خاك رهت را بزلف تافته حورا
بوسه بزن مرمرا ز لطف‌و گرنه — نزد بتان سرشکسته گردم و رسوا
در همه عضوم مخیری پی بوسه — از سرم‌اینك بگیرو بوسه بزن‌تا....
بوسه چه باشد که مستحق کناری — شاکرم اینك ببوسهٔ تو و لی‌با....
روی‌و لبم‌هر دو نیك‌درخور بوسند — این من‌و اینك تو یا ببوس‌لبم‌یا....
گفتمش‌ای‌ترك‌ترك‌این‌سخنان گوی — بس کن‌ازاین‌غمزورمزوعشوه‌وایما

لطف زبان قاآنی طبعاً وقتی محسوس خواهد بود که اشعارش‌رادر اصل زبان بخوانند خوشبختانه امروز بسهولت میتوان دیوان اورا بدست آورد زیرا که مکرر بطبع رسیده است [1] من بیشتر بچاپ طهران مراجعه کرده‌ام (۱۳۰۲/۵ -۱۸۸٤)وگاهی هم بنسخهٔ طبع تبریز (۱۲۷۳/۱۸۵۷) و به « منتخباتیکه مخصوص امتحانات فارسی و اخذ درجهٔ افتخار » در کلکته بسال (۱۹۰۷م) چاپ شده‌رجوع نموده ام . قاآنی هم‌مثل اغلب شعرای دورهٔ قاجاریه در قصیده وترکیب بندمهارت داشته است .

غزل [2] ذیل فوق‌العاده دلپذیر و خوش آهنگ افتاده است .

یارکی مراست رند و بذله گو — شوخ و دلربا خوب‌وخوش‌سرشت
طره اش عبیر پیکرش حریر — عارضش بهار طلعتش بهشت
نقش بند روح گوئی از نخست — صورت و لبش تا کشد درست

---

(۱)رجوع شودبفهرست نسخ‌چاپی موزهٔ بریتانیا (تالیف ا . ادواردس سنه۱۹۲۲) ستون۹-۱۳۷
(۲)چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحهٔ۳۵۵

لعل پاره را زآب خضر شست پس نمود حل با شکر سرشت
در قمار عشق ازمن آن پسر برد عقل و دین جسم و جان و سر
هوش و صبرو تاب مال و سیم وزر قول لوطیان هرچه بود گشت
پیش از آنکه خط رویدش زروی بود آن پسر سخت و تند خوی
و ینك از رخش سر زدست موی تاازآن خطم چیست سرنوشت
چون خطش دمید خاطرش فسرد کان صفای حسن شد بدل بدرد
نکهت رخش باغ ورد ببرد غنچه از لبش داغ و درد هشت
موی عارضم داشت رنگ قیر در فراق او شد برنگ شیر
در جوانیم عمر گشت پیر دهر پنبه کرد چرخ هرچه رشت
خواهم از خدا در همه جهان یك قفس زمین یکنفس زمان
تا بکام دل می خورم در آن بی حریف بد بی نگار زشت
خوش دهد بهار نشأ سرخ مل گه کنار رود گه فراز پل
گه بزیر سرو گه بپای گل گه بصحن باغ گه بطرف کشت
مرد چون شناخت مغز را زپوست هرچه بنگرد نیست غیر دوست
هر کجا رود ملك ملك اوست خواه در حرم خواه در کنشت
چون ملك مرا گفت کای (حبیب) یك غزل بگو نغز و دلفریب
پس از آن غزل او برد نصیب زرع زآنکس است کز نخست کشت
زین عابدین زیب مجد و جاه بندهٔ امیر نیکخواه شاه
ملك را شرف خلق را پناه هم ملك لقا هم ملك سرشت

همچنین اشعاری که در مدح مهد علیا سروده از حیث وزن و لطافت حیرت انگیز است [1]

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها ویا گسسته حور عین ززلف خویش تارها
زسنگ اگر ندیدهٔ چه سان جهد شرارها ببرگهای لاله بین میان لاله زارها
که چون شراره میجهد زسنگ کوهسارها

و ابیاتی که در مدح میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته بهمان پایه میرسد [2]

نسیم خلد میوزد مگر زجویبار ها که بوی مشك میدهد هوای مرغزارها
فراز خاك وخشتها دمیده سبز کشتها چه کشتها بهشتها نه ده نه صدهزارها

(۱) چاپ طهران ۱۳۰۲ صفحهٔ ۳۰۹ (۲) ایضا صفحهٔ ۱٦

بجای مبالغه های دور از ذهن و غالباً غیر مفهومی که پیش شعرای ایران عزیز و گرامی است قاآنی ترجیح میدهد که شعر خود را بنکات عادی ورسوم متداوله زینت بدهد مثلا در ابیات ذیل [۱] بآداب ورسوم مختلفهٔ که عامهٔ خلق در عید نوروز مجری میدارند اشاره میکنند :

عید شد ساقی بیا در گردش آور جامرا — پشت پازن دور چرخ و گردش ایام را
سین ساغر بس بودای ترك مارا روز عید — گو نباشد هفت سین [۲] رندان درد آشام را
خلقرا برلب حدیث جامهٔ نو هست و من — از شراب کهنه میجویم لبالب جام را
هر کسی شکر نهد برخوان و برخواند دعا — من ز لعل شکرینت طالبم دشنام را
هر تنی را هست سیم و دانهٔ گندم بدست — مایلم من دانهٔ خال تو سیم اندام را
سیر برخوانست مردم راومن ازعمر سیر — بی دلارامی که برده است ازدلم آرام را
پسته و بادام نقل روز نوروزست ومن — بالب و چشمت نخواهم پسته و بادام را
عوداندرعیدمیسوزندومن نالان چوعود — بی بتی کز خال هندو ره زند اسلام را
یکدگررا خلق میبوسند ومن زین غم هلاك — کز چه پرسد دیگری آنشوخ شیرین کام را
سر که بر دستارخوان خلق همچون سر که دوست — میکند بر ماترش رنگین رخ گلفام را
خلق رادرسال روزی عیدومن ازچهر شاه — عید دارم سال وماه وهفته صبح وشام را
لاجرم این عید خاص من که بادا پایدار — کرو فرش بشکند بازار عید عام را

قاآنی یکی ازشعرای معدودی است که اوضاع عصر و اختصاصات زبان را عمداً در گفتار خود درج نموده حتی بعضی لهجه‌ها و تلفظات ناقص را نیز نمایش داده است مثلا مکالمهٔ میان پیر و کودك خرد سال که زبان هردو نیم لال بوده است. عین این اشعار را ذیلادرج میکنیم [۳]

اشعار گنگیه قاآنی

پیر کی. لال سحر گاه بطفلی الکـن — میشنیدم که بدین نوع همی راندسخن
کای ززلفت صصصبحم شاشاشام تاریك — وی زچهرت شاشاشامم صصصبح روشن
تتتریـاکیم و از ششششهد للـبت — صصصبر و تاتاتابم رررفت از تتتن

(۱) چاپ طهران صفحهٔ ۱۴ - ۱۵ (۲) هفت سین . معمول است که در عید نوروز هفت چیز را که نام آنها بحرف سین شروع شود فراهم میاورند از قبیل سنبل - سیب - سوسن - سیم - سیر سرکـه و سپند . (۳) مراجعه شود بکتاب من « سالی درمیان ایرانیان » صفحه ۱۹-۱۱۸ و صفحهٔ ۶-۳۴۵ از کتاب سابق الذکر قاآنی

طفل گفتا مممن را توتو تقلید مکن — گگگمشو زبرم ای کککمتر اززن
میمیخواهی مممشتی بککات بزنم — که بیفتد مممغزت میمیان ددهن
پیر گفتا وووالله که معلوم است این — که که زادم من بیچاره ز مادر الکن
هههفتاد وههشتادو سه‌سال است فزون — گگگنگ و لالالالم ببخلاق زمن
طفل گفتا خخداراصصصد بارششکر — که برستم بجهان از مللال و ممحن
مممن‌هم گگگنگم مممثل توتوتو — توتوتو هم گگگنگی مممثل مممن

کتاب پریشان

قاآنی علاوه بر دیوان اشعار مجموعهٔ حاوی قصص و پند و نصایح بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است و در خاتمه ۳۳ فقره نصایح خالی از اساس و دور از وجدان و مبنی بر خیانت و دغل بپادشاه و شاهزادگان درج نموده است . کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیز هست در کلیات چاپ طهران از صفحهٔ ۱ تا صفحهٔ ٤۰ را فرا گرفته و چندین چاپ دیگر دارد که مستر ادواردس درفهرست[1] خود از آنها نام میبرد .

۸— فروغی — متوفی بسال ۱۸۵۸/۱۲۷٤

سابقاً اشاره بمیرزا عباس فرزند آقا موسی بسطامی کردیم و گفتیم که بدواً مسکین و بعدها فروغی تخلص مینمود . گویند قریب بیست هزار شعر گفته اما پنجهزار بیت از آن‌را انتخاب نموده و در پایان کلیات قاآنی چاپ طهران (۱۳۰۲/۵-۱۸۸٤) ملحق ساخته اند .

تمایل بتصوف

درحقیقت همان رابطهٔ که میان دوشاعر بوده اکنون میان دیوان آنها موجود است . علی الظاهر بعکس قاآنی فروغی بغزل میل داشته در هرحال منتخبات سابق‌الذکر تمام غزلیات است مطابق شرح حال مختصری که بغزلیات منتخبه اش افزوده اند در پیروی طریقه تصوف مثل بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج درعهود سابقه بذل همت و کوشش کرده‌است واز این جهت طرف سوء ظن و تعقیب متشرعین گردید .

سه بیت از اولین غزلیکه درمنتخبات دیوانش دیده میشود بنظرم برای معرفی او کافی باشد :

(۱) ستون دوم ۹-۲۳۷

کی رفتهٔ ز دل که تمنا کنم ترا　　کی بودهٔ نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکردهٔ که شوم طالب حضور　　پنهان نگشتهٔ که هویدا کنم ترا
باصد هزار جلوه برون آمدی که من　　باصد هزار دیده تماشا کنم ترا

۹ــ یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر بواسطهٔ افراط درهزل اشتهار دارد و فحش مخصوص او عبارت زن قحبه بود. آخرین شاعری است که صاحب مجمع الصفحاء [۱] قبل از شروع بشرح حال خود ازاو ذکری میکند. یغما مدتی منشی مردی تند خو و هرزه دهان موسوم به ذوالفقار خان سمنانی بود و گویند محض مشغولیت خاطر و جلب رضای او این غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریه را سروده و مجموعهٔ آن‌را سرداریه نام گذارده‌است [۲] هرچند یغما مقدار کثیری اشعار جدی و مراسلات دلپذیر وشیوا ازخود بیادگار گذاشته وهمه درکلیات بزرگ او درسال ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ درطهران بطبع رسیده‌لیکن شهرت نام یاننگ اومبتنی برهزلیات اوست.

مؤلف تذکرهٔ دلگشا [۳] فقط سه سطر ازاحوال اومینویسد و اورا «شخصی مهربان و دوست داشتنی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثار خود نیست» معرفی مینماید. قاآنی بسبك خاص خود بر یغما حمله برده و اشعار افراط آمیز پراغراق ذیل را درحق وی سروده است [۴]

محتویات کلیات یغما

کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای ذیل است:

الف ــ نثریات (ص ۲ــ۱۴۵) که عبارت است از مکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان متأسفانه تا حدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند. مطالعهٔ دقیق این مراسلات البته نکات بسیار راجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان و اقوام نامعلوم است و بعضی از آنهابه پسرانش میرزا اسمعیل متخلص به هنر و میرزا احمد صفائی و میرزا محمدعلی‌خطر و میرزا ابراهیم دستان نوشته شده است و قسمتی‌هم بر جالی که کمابیش شهرت

---

(۱) جلد دوم صفحهٔ ۵۸۰　(۲) این اشعار که درکلیات چاپ طهران ۱۲۸۳/۷ — ۱۸۶۶ از صفحهٔ ۲۰۴ تا ۲۱۷ را فرا میگیرد معذلك قسمتی از هزلیات یغماست.　(۳) نسخه خطی من　(۴) صفحهٔ ۳۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۳۰۲/۵ — ۱۸۸۴ چون مشتمل برهجو بود حذف شد (مترجم).

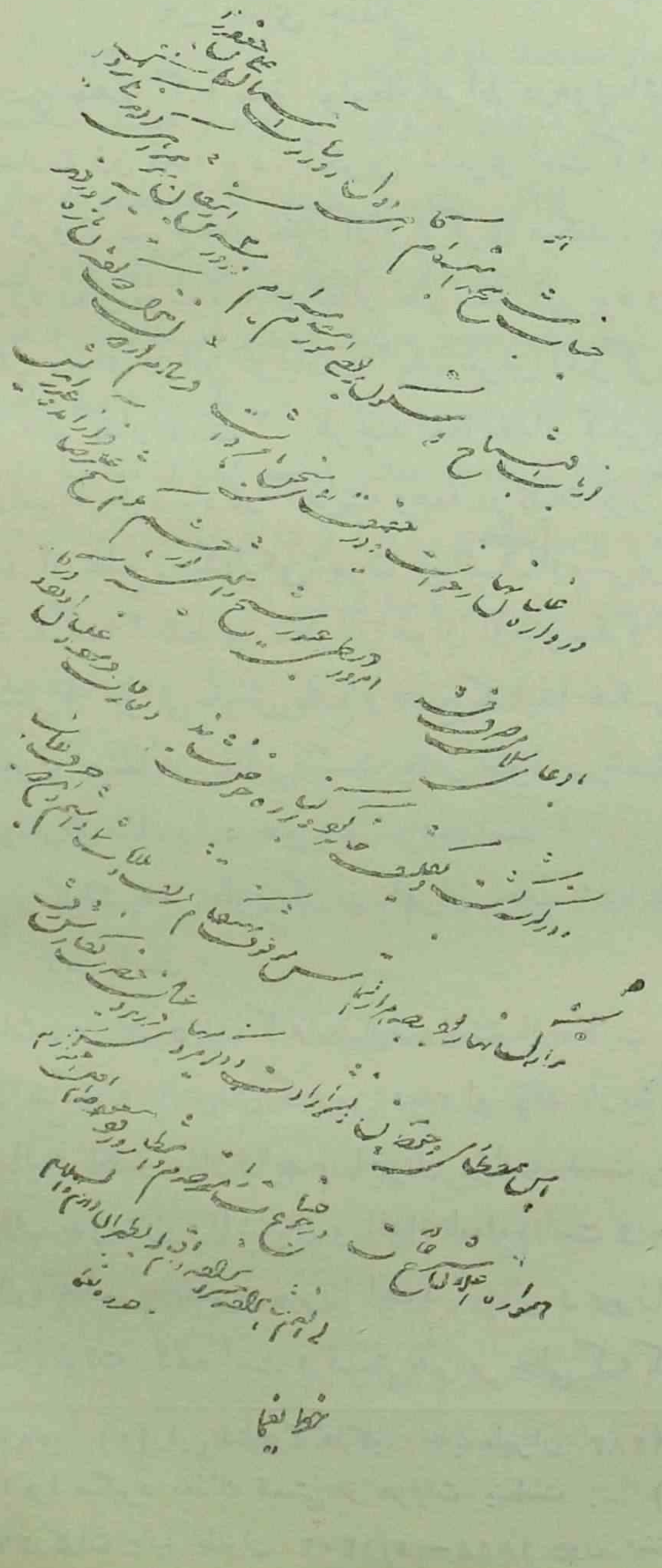

خط نسخ

و قدرتی داشته اند نگاشته شده و اسم آنها مذکور است در خیلی از این مراسلات سعی نموده که بپارسی خالص نامه نگاری کند و از لغات عربی اجتناب بنماید و برخی از مکتوب ها که موسوم به نامهٔ بسیط هستند باسلوبی بسیار ساده نوشته شده اند.

ب ـ شعر :

۱ ـ غزلیات قدیمه (ص۱٤٦ ـ۱۸۳)

۲ ـ غزلیات جدیده (ص۱۸٤ ـ ۲۰۳)

۳ ـ سرداریه که سابقاً ذکر کردیم (۲۰٤ ـ ۲۱۷) بشکل غزل و باتخلص سردار ساخته شده است.

٤ ـ قصابیه (ص۲۱۸ ـ ۲۳۱) که از حیث شکل ومحتویات باسرداریه شباهت دارد و بتخلص قصاب سروده گشته.

٥ ـ کتاب احمد (۲۳۲ ـ ۲٤۷) شبیه بدو قسمت سابق الذکر بتخلص احمد.

٦ ـ مثنوی خلاصة الافتضاح (صفحه ۲٤۸-۲٦٥) درشرح یك واقعهٔ بد نامانه و قبیحی که در حاشیه صفحهٔ ۲٤۸ کیفیت آن یادداشت شده است.

۷ — مثنویی شکوك الدلیل (صفحه ۲٦٦ ـ ۲۸۰) بوزن شهنامه که ظاهراً مدح و باطناً هجو سید قنبر نام روضه خوان است که یغما اورا رستم الساداة می خواند.

۸ ـ مراثی در مصیبت ائمهٔ هدی علیهم السلام (صفحه ۲۸۲ ـ ۳۰۱)

۹ — ترجیع وترکیب بند (صفحه۳۰۲ـ ۳۳۱) که بیشتر موضوعهای پست ودنی را تشریح مینماید.

۱۰ ـ قطعات (۳۳۲ ـ ۳٥٥) اکثر هجو و هزل و شرح مطالب قبیح است.

۱۱ ـ رباعیات (صفحهٔ ۳٥٦ ـ ۳۸۹) که همچنین پست ووقاحت آمیز است

غزلیات جدید وقدیم ومراثی ومصیبت نامه هائی که در نمرهٔ

هجویات یغما

۱ ـ ۲ ـ ۸ ذکر شد قسمت جدی و معتبر دیوان یغما را تشکیل میدهد و تقریباً یك ثلث کلیات او میشود. اما باستثنای نمرهٔ ۷ که بزحمت میتوان آنرا پذیرفت بقیهٔ دیوانش نه قابل چاپ و نه سزاوار ترجمه است. عبارت زن قحبه که فحش مخصوص شاعر است و حتی خودش هم معمولا بآن صفت خوانده میشود هر چند عبارت مطبوع ولطیفی نیست امّا نسبت بلغات دیگر که بکار میبرد

مطبوعیت ولطافت محض محسوب است . ازطرف دیگر اشعار جدی ومراثی او دلالت دارند که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد وقدرت او در عالم الفاظ از قاآنی بیشتر بوده اما آهنگ ولهجهٔ او را فاقد است.

مراثی مذهبی یغما

یغما ظاهراً مبتکر سبکی درمرثیه سازی است که آن رانوحهٔ سینه زنی میگویند تا چندی پیش گمان میکردم این یکی از سبکهائی است که بعد ازانقلاب ۱۹۰۵/۶ درایران ظهوریافته ودر کتاب خودموسوم به « مطبوعات و شاعری ایران جدید » نمونه های چندی از آن ذکر نمودم . اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که یغما به همان طرز ساخته است .

نوحهٔ سینه زنی

میرسد خشک لب ازشط فرات اکبرمن سیلانی بکن ای چشمهٔ چشم تر من
نوجوان اکبر من نوجوان اکبر من
کسوت عمر توتا این خم فیروزه نمون گیتی ازنیل عزا ساخت سیه معجر من
لعلی آورد بخون نوجوان اکبر من
تاابد داغ تو ای زادهٔ آزاده نهاد از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من
نتوان برد زیاد نوجوان اکبر من الخ

وله ایضاً

شکوه ازچرخ ستمگرچکنم گر نکنم گله ازگردش اختر چکنم گر نکنم
چکنم گر نکنم چکنم گر نکنم
غم عباس بلا کش چه کشم گر نکشم ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکنم
چه کشم گر نکشم چکنم گر نکنم الخ

وله ایضاً

درشبت پوشیده بینم روز محشر آفتاب وز صباحت آشکارا شام دیگر آفتاب
آفتاب باز سر کش آفتاب آفتاب بازسر کش آفتاب
سست ازین سخت ابتلاذرات را بالاوپست شرم کن آخر نه از ذره کمتر آفتاب
هرچه هست پازراه ازکاردست آفتاب بازسر کش آفتاب الخ

وله ایضا

کوه وصحرا خصم وشاه کم سپه تنها دریغ قلب ایمان را شکست ونصرت اعدا دریغ
وادریغ نصرت اعدا دریغ وادریغ نصرت اعدا دریغ

آه کز بی دولتان دین بدنیا باخته پادشاه کشور دین خسرو دنیا دریغ
تاخته گشت کارش ساخته وادریغ نصرت اعدا دریغ الخ

وله ایضاً

محشری بینم عیان درهفت کشور آسمان شام عاشوراست این یاصبح محشر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر آسمان باچنین دوران نگردی کاش دیگر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان الخ

وله ایضاً

زین مصیبت نه همین ازخاکیان ماتم بپاست چارارکان شش جهة تا نه فلك ماتم سراست
کی رواست سرنگون گردی فلك کی رواست سرنگون گردی فلك
نعرهٔ جن و ملك در ماتم فخر امم از ثری تا هم ثریا از ثریا تا ثراست
از قدم تادم شام عدم کی رواست سرنگون گردی فلك

وله ایضاً

هفته کین مه شر سال دغل قرن دغاست شب غم روز ستم شام الم صبح عزاست
خون هدر مال هباست خون هدر مال هباست
فتنه بیدار و امان خفته و خصم از در کین دسته بی شحنه و خوان چیده و فرمان یغماست
ترکتازان بکمین خون هدر مال هباست ، الخ

وله ایضاً

زادهٔ زهرا بکام زادهٔ مروان نگر این بخواری آن بعزت این ببین و آن نگر
آه آه گردش دوران نگر آه آه گردش دوران نگر
آل مروان تیغ بر کف آل یس نقدجان نفی حق اثبات باطل کفر بین ایمان نگر
زین و آن گر نظر داری عیان آه آه گردش دوران نگر، الخ

این آخرین قسمت از حیث شکل خیلی نزدیك است به نمرهٔ ۱۹ که در کتاب « مطبوعات وشعر ایران جدید» خود درج کرده ام . اشعار فوق از لحاظ شکل دارای اهمیت هستند. نوحهٔ معمولی ذیل که ترجیع ندارد وقسمتی از آن بزبان عادی ومکالمات رایجه ساخته شده خیلی ساده و زیبا است . از ۱۹ شعر آن فقط ٦ بیت انتخاب می نمایم.

دلم از زندگانی سخت سیره　　بمیرم هرچه زودتر باز دیره
زنان را دل سرای دردو ماتم　　تن مردم نشان تیغ و تیره
پسر درخون طپان دخترعزادار　　برادر کشته و خواهر اسیره
بکام مادران لخت جگر خون　　بحلق کودکان خوناب شیره
اسیران را بجای اشك و افغان　　شرر در چشم و آتش درضمیره
خروش تشنه کامان زیر و بالا　　ز خاك تیره تا چرخ اثیره

هجوسرائی و تقدس

جای حیرت است که شعرائی هجّاو و هزال مثل یغما و قاآنی دارای اینقدر ارادت و اعتقاد نسبت به پیشوایان دین خود بوده باشند. علامت اعتقاد ومحبت آنها درعدهٔ قلیلی ازقصایدشان ظاهراست شایدورلن[1] نزدیکترین نظیری باشد که در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت.

سپهر وهدایت و شیبانی

ازسایرشعراء زمان ناصرالدین شاه که قتلش (اول می ۱۸۹۶) نخستین شکوفهٔ انقلابی بود که ده سال بعدکاملا ثمرداد. دو نفر را بایستی شمرد. یکی میرزا محمد تقی کاشانی متخلص بسپهر دیگرمیرزارضاقلی خان هدایت اما این دونفرهم بیشتر شهرتشان درتاریخ نگاری است لهذا درفصل بعد احوالشان را خواهیم نگاشت هرچند درمجمع الفصحاء اسم هر دو مذکور است[2] شاعر دیگر که ی اهمیت نیست ابوالنصر فتح الله خان شیبانی کاشانی است که نخبهٔ اشعار اورا دراختراسلامبول بسال ۱۳۰۸/۱—۱۸۹۰[3] بطبع رسانیده اند وشرح مفصلی ازاحوالش درمجمع الفصحاء مسطور است (۲۲۴-۲۴۵) اگر گنجایش بود عدهٔ کثیری برجمع این شعراء میتوانستیم بیفزائیم. اما فقط بذکر مهمترین آنها اکتفا شده وحتی حق آن چند نفرهم ادا نگردیده است.

---

(۱) ورلن Verlaine شاعر فرانسوی که از ۱۸۴۴ تا ۱۸۹۶ میلادی زندگانی میکرده‌است «مترجم»　(۲) رجوع کنید بجلد دوم صفحه ۱۸۱/۱۵۶ شرح حال سپهر — وصفحهٔ ۵۸۱ — ۶۷۸ شرح حال هدایت. این مجموعهٔ بزرگ در ۱۲۸۸/۲—۱۸۷۱ خاتمه یافته‌است.
(۳) بسعی اسمعیل ناصری قراچه‌داغی چاپ وباهتمام میرزا رضاخان که بعدها ارفع الدوله لقب یافت نشر گردیده است عدد صفحاتش ۳۱۲ است.

دبستان جدید شعرای بعد از انقلاب

راجع بدبستان جدید ادبی که شعرای آن مولود انقلاب ۱۹۰۶ وسالیان بعد هستند در کتاب جداگانه موسوم به « مطبوعات و شاعری ایران جدید » [1] سخن رانده ام و درآنجا تفصیل بقدری است که دراین کتاب گنجایش نقل نیست .

دخو ، عارف ، اشرف بهار

مهمترین این شعرای معاصر عبارتند ازدخو [دهخدا] قزوینی- عارف قزوینی — سید اشرف گیلانی — بهار مشهدی — دخوظاهراً جوانتر ومهمتر ازهرچهاراست اگرچه گمان ندارم این اواخر شعر زیادی گفته باشد قوت قریحهٔ شعری او ازدوقطعهٔ که در نمرهٔ ۳ و۱٤ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود می افتد . یکی ازآنها بردیف« آ کبلای» است و دیگری که بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی صاحب جریدهٔ صوراسرافیل سروده شده قطعهٔ نخستین درجریدهٔ صوراسرافیل مورخهٔ ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده ودومین در ۸ مارچ ۱۹۰۹ منتشر گردیده است. بهار ملقب بملك الشعراء صاحب جریدهٔ نوبهار (که بعداز توقیف بنام تازه بهار مجدداً انتشار یافت) گویندهٔ چندین قصیدهٔ زیباست که (تحت نمرهٔ ۲۰ و ۳٤ و ۳٦ و ٤۷) در کتاب سابق الذکر چاپ شده است . اما اشعارعارف درنمرهٔ ۳۳ و گفتار اشرف درنمرات ٤ - ۷ - ۹ - ۱۳ - ۱٦ - ۱۹ - ۲۷ مندرج است . گمان ندارم که آثاراین شعراء وسایر گویندگان بعد ازانقلاب مستقلا درمجموعهٔ طبع شده باشد . فقط گاه گاهی درجراید مختلفه خاصه صور اسرافیل و نسیم شمال ونوبهار انتشار یافته و بایستی از آنها جمع آورد. جراید کنونی هم یك ستون مخصوص بعنوان ادبیات دارند که این قبیل اشعار درآنها درج میگردد . سابقاً بتفصیل این نکتهٔ مهم را روشن ساختم که شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن درذوق دائم التزاید عامه سروده شود و افکار روزافزون ملت را منعکس سازد و بمدح ممدوحین انفرادی وستایش شاهزادگان و وزراء ونجبا اختصاص نیابد . [2]

مرحوم ادیب الممالك

دراینجالازم است راجع بیکی ازشعرائیکه جدیداً فوت کرده وآثارش در نظر هموطنانش قدر و قیمتی عظیم دارد اما

---

(۱) چاپخانهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۱٤ صفحه XI + ۳۵۷ با پنج صفحه دیباچه فارسی

(۲) رجوع شود بصفحهٔ ۳۰۲ قبل .

در دسترس نیست کلمهٔ چند گفته شود. این شاعر میرزا صادق نوادهٔ قائم مقام[1] معروف است لقبش ادیب الممالك و تاریخ وفاتش، ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵[۲۱ فوریه ۱۹۱۷] است . سه منبع برای کسب اطلاع ازاحوال اودردست دارم ، (۱)شرحی که در نسخهٔ خطی من بعلامت J ۱۹[2] راجع بشعرای جدید ایران مندرج است (صفحه ۳۹-۵۰)(۲)شمهٔ که در نمرهٔ بیستم دورهٔ قدیم کاوه مورخه ۱۵ آپریل ۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رسالهٔ که درچاپخانه کاویانی بتاریخ ۱۹۲۲/۱۳٤۱ توسط خان ملك حسینی ساسانی پسر عم ادیب الممالك بطبع رسیده و در آن اعلام گردیده که ناشر رساله میخواهد اشعار اورا جمع و نشر نماید و تقاضا دارد هر کس نسخهٔ از اشعار ادیب الممالك را که دراین رساله مندرج نیست دارا باشد نزد او بفرستد که بطبع برساند .

خدمات اودر روزنامه نگاری

مختصری ازحالات ادیب الممالك را در کتاب « مطبوعات و شعرایران جدید » بمناسبت ذکر جرایدی که بقلم اونشر میشده درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه طبع گردیده عبارتند ازادب منطبعهٔ تبریز (۳۷-۳۸) و مشهد (صفحه ۳۸)وطهران (صفحه ۳۹) کهازسنهٔ ۱۳۱٦ تا ۱۸۹۸/۱۳۲۲-۱۹۰۵ را شامل است . دیگر روزنامهٔ ارشاد منطبعهٔ باکو که بترکی و فارسی بکمك احمد بیك آقایف قراباغی منتشر میشده است . دیگر روزنامهٔ ایران سلطانی(صفحه ۸۸-۹۱) کهدرسنهٔ ۱۳۲۱ ٤-۱۹۰۳ در آن شرکت جسته است . دیگر عراق عجم صفحهٔ ۱۱۸ - ۱۱۹ که در سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ نشر میداده و بالاخره روزنامهٔ مجلس (صفحه ۳ - ۱۳۲) که درسال ۱۹۰٦/۱۳۲٤ درآن چیز مینوشته است یکی از مشهور ترین اشعارش هم درصفحهٔ ۳۰۰-۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است .

ادیب الممالك درسال ۱/۱۲۷۷-۱۸٦۰ متولد شد نسبش بسه درجه بمیرزا عیسی قائممقام وبسی وپنج درجه بامام زین العابدین [ع] می پیوست در سال ۹۰/۱۳۰۷-۱۸۸۹ درتبریز بخدمت حسنعلی خان امیر نظام گروسی رسیده و بمناسبت نام اوتخلص

---

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۳۱۱-۳۱٦ قبل (۲) بعد از تحریر این قسمت دوستم میرزا سلمان اسدی مرابیك مقاله متوجه کرد که راجع باحوال ادیب الممالك در مجله ارمغان «شماره اول سال سوم صفحه ۱۵-۲۵ » مندرج است .

خودرا از پروانه بامیری مبدل ساخت: در ۱۳۱۱/٤-۱۸۹۳ باتفاق امیر نظام بکرمانشاهان و کردستان سفر کرد . در ظرف دوسال بعد ازآن تاریخ (٦-۱۸۹٤) در طهران جزء اجزاءدارالترجمه دولتی بود امادرصفر ۱۳۱٤ (جولای اگست۱۸۹٦) باز باامیر نظام بآذربایجان مراجعت کرد ودر آنجاکلاهرا بعمامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لقمانیه تبریز گردید . و روزنامهٔ ادب را شروع کرد و چنانکه گفتیم در مشهدو طهران آنرا ادامه داد . در ظرف سال ۲۰-۱۳۱۸/۰۲-۱۹۰۰ در قفقاز و خوارزم (خیوه) سفر نمود و سپس بمشهد مسافرتی کرد و در آخر سال ۱۳۲۰ (مارچ ۱۹۰۳) بطهران مراجعت نمود در دوسال بعد۲-۱۳۲۱/۵-۱۹۰۳ نویسندهٔ مهم و محرر درجه اول روزنامهٔ ایران سلطانی گردید . در سنه ۱۳۲۳/٦-۱۹۰۵ مدیر جریده ارشاد باکوشد . در۱۹۰٦/۱۳۲٤ نویسنده روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود . و در ۱۹۰۷/۱۳۲۵ روزنامهٔ عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجمین واحرار شرکت جست. و بریاست عدلیه عراق منصوب شد. بعد ها همین سمت را در سمنان یافت . دختر منحصر بفردش در ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ بدرود زندگانی گفت . دو سال بعد بمدیریت روزنامهٔ نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳۵ / ۱۷ - ۱۹۱٦ ریاست عدلیهٔ یزد را باو دادند. اما چیزی نگذشت که بطهران آمد ودر سن۵۸ سالگی وداع جهان گفت[1]

سنجش شاعری او

بنا بر رأی خان ملك که پسر عم و همصحبت اوست اهمیت خاص اشعار او نه فقط در سبك بدیع و مبتکرانه اوست بلکه در حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران درسنوات پرحادثه ۱۹۰٦-۱۹۱۲ میکند . گویند پس از سوزنی سمرقندی [2] که از قدماست تا حال کسی در هجو بادیب الممالك نرسیده است . خان ملك در رسالهٔ که منتشر ساخته مطلع تمام قطعاتی را که از ادیب الممالك در دست دارد طبع نموده و عدد ابیات هر قطعه شعر را نیز درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که دردسترس او نیست دعوت نموده که قبل از جمادی الاولی ۱۳٤۲ (دسامبر ۱۹۲۳) نزداو بفرستند تا در تاریخ معین بطبع دیوان نسبة کاملی اقدام نماید . روز نامهٔ کاوه

---

(۱) این تواریخ از رسالهٔ خان ملك گرفته شده است صفحه ٤ - ٦ (۲) رجوع کنیدبجلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۳- ۳٤۲

ابیات ذیل را از یکی از قصاید او که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است ومفاد آنرا بامضمون قصیدهٔ شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست مغول [۱] سروده و اشعار انوری راجع بحملهٔ طوایف غز [۲] و گرفتارحافظ نسبت بهحرص وطمع تیمور [۳] مقایسه نموده است .

چون بره بیچاره بچوپانش نپیوست — از بیم بصحرا درنه‌خفت ونه‌بنشست
خرسی بشکار آمد و بازوش فروبست — شد برهٔ ما طعمهٔ آن‌خرس زبردست
افسوس برآن برهٔ نوزادهٔ سرمست — فریاداز آنخرس کهن‌سال‌شکمخوار

در نسخهٔ خطی من بعلامت ۱۹ J صفحهٔ ٤٤ دوازده فقره تألیف او نام برده شده‌است که‌ازجمله دیوان عربی و دیوان فارسی ومجموعهٔ مقامات و فرهنگ منظوم‌وسفرنامه‌ها وچندین کتاب در نجوم وجغرافی وعروض‌وسایر علوم است .

---

(۱) جلددوم تاریخ‌ادبیات‌ایران‌صفحه ۲۹-۳۰ (۲) ایضاصفحه ۹-۳۸٤ (۳) اشاره‌است بشعر معروف حافظ

« فغان کین‌اولیان‌شوخ‌شیرین کارشهرآشوب — چنان بردندصبرازدل که ترکان خان یغما را »

ولی این کنایه خیلی مبهم و تردید پذیر است

فصل هشتم

مذهب شیعه و مقتدایانش

مجتهدین و ملاها

مذهب شیعه

یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعهٔ مذهب شیعه درعهد صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاها بود که سیاحان اروپائی غالباً از آنها بطایفهٔ کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست اما باز استعمالش در بارهٔ ملاهای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تا در حق علماء سنی زیرا که این زمرهٔ اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باوامر قرآنی و آگاه از قوانین شرعی و مثل ملاهای شیعه مدعی هیچ قدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند .

اصل اجتهاد

اختلاف عملی بزرگی که فیمابین علماء سنی و شیعه دیده میشود در موضوع اجتهاد است . که عبارت باشد از کشف و ترویج آمرانه حقایق جدیدهٔ مذهبی مبتنی بر فهم کلام الله مجید و احادیث و اخبار که باسعی و جهد فوق العاده بآن نائل گردیده باشند جملهٔ اخیر معنی تحت اللفظی کلمهٔ اجتهاد است در عربی[1] کسی که باین مقام نائل شده باشد مجتهدش می نامند . ورتبه اش تقریباً بپایه یکنفر کاردینال در مذهب کاتولیك مقابل میگردد . اما در میان اهل تسنن این قبیل مقامات وجود ندارد و معتقد ند که بعد ازوفات مؤسسین چهار گانه مذاهب آنها باب الاجتهاد (بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسسین یاائمه مشارالیهم از اینقرارند : ابوحنیفه (وفات ۷۶۷/۱۵۰) مالك ابن انس [وفات درحدود ۷۹۵/۱۷۹] الشافعی [وفات ۸۲۰/۲۰۴] و احمد بن محمد بن حنبل [وفات ۸۵۵/۲۴۱] از اینقرار باب اجتهاد که بعقیدهٔ شیعیان هنوز هم بر روی خلق گشاده است بعقیدهٔ اهل سنت متجاوز از هزار سال است که انسداد یافته . و مذهب تشیع اگرچه ازجهات

---

(۱) باصطلاح علمای شیعه اجتهاد استفراغ وسع است در تحصیل ظن باحکام شرعیه ازادله اربعه (کتاب و سنت و اجماع ودلیل عقل) مترجم

دیگر نسبت بتسنن محدود تر و سخت تر است اما از جهة اجازهٔ اجتهادخیلی بیشتر از تسنن قابل انعطاف و مستعد توافق و تطابق است .

جلب کردن علوم دینیه مردمان صاحب قریحه‌وجاه‌طلب‌را

بطوریکه در طی این فصل مبرهن خواهد شد قدرت ومقامی که این ملاها در عهد صفویه احراز کرده‌بودند جوانانی‌را که در خود قریحهٔ ذاتی و استعداد لازمه برای شعروادب و سایر علوم میدیدند از آن راه بر گردانده و بعلوم دینیه مشغول مینمود . تاحدی قلت شعراء و کثرت علماء دینی در زمان صفویه منوط و منتسب باین نکته است . مجالی برای اهل‌العمائم پیدا شد . پادشاهان صفویه که خود را با کمال شعف«کلب آستان ائمهٔ اطهار یاخادم مذهب اثنی عشریه» لقب میدادند مدارس متعدده بنا گذارده و دائر کرده بودند وهرطالب‌العلم‌فقیروگرسنه که بیکی از مدارس مذکوره آمدو رفت داشت بلاشك‌منتظر بودبالاخره‌مجتهدی بزرگ گشته‌کلید حیات وممات خلق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شود که تقریباً با جلال پادشاهان تساوی داشت .

دست‌نیافتن بر روحانیون

هیچ طبقهٔ ازطوایف اجتماعی ایران بقدر ملاها از دسترس خارجیان دور نیست‌هر کس زبان فارسی‌خوب بداندخواهد توانست نه تنها با طبقهٔ حاکمه و صاحبمنصبان دولتی که باعادات و افکار اروپائیان انس و الفتشان بیش از سایرطبقات است آمیزش کند بلکه باتجارو کسبه‌وصنعتگران و ملاك و دهقانان و درویشان‌و بابیان و بهائیان‌و متصوفین و غیره نیز خلطه‌ومعاشرت بیابد اما قلیلی از اروپائیان توانسته‌اند که‌با روحانیون صمیمیت وآمیزش پیدا کنند.

قصص‌العلماء

برای فهم زندگانی خاص وعزلت گزینی و معاش این‌طبقه تا جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط‌القدر و جدیدالتألیف موسوم بقصص‌العلماء[1] نمیتوان بدست‌آورد . مؤلف این کتاب‌محمد بن سلیمان تنکابنی است که در ۱۲۳۵/۲۰–۱۸۱۹ تولد یافته وقصص‌العلماء را درظرف سه ماه وپنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰/۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ بانجام رسانیده است . این تألیف شامل شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء شیعه از قرن چهارم تاقرن

(۱) من دونسخه چاپ سنگی از این کتاب دارم یکی دومین‌چاپ طهران مورخه‌صفر ۱۳۰٤ (نوامبر ۱۸۸٦) دیگری مورخه ۱۳۰٦/۹ –۱۸۸۸ چاپ‌لکنهور (ظاهراً)

سیزدهم هجری [قرن دهم تا نوزدهم مسیحی] است و هیچ ترتیب صحیحی ندارد نه بسیاق الفباء اسامی مرتب گردیده است نه بر حسب تقدم زمانی.

- مصنف شرح حال خودرا در مرتبهٔ چهارم قرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و ۱۶۹ جلد از مؤلفات خود را نام برده غیر از شروح و تحریرات مختلفه دیگر. سابقاً قسمتهائی از این کتاب را که راجع بشیخیه و بابیه بوده مطالعه کرده بودم و در ایام تعطیل عید پاك سال ۱۹۲۳ یکبار آن کتاب را از اول تا آخر خواندم و ازمیان مطالب بیهوده وخزعبلات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبها کسب کردم که در کتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هر چند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل از اینکه دنبالهٔ کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی می نگارم

علم الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان وقائدین ونقله و روات اخبار] قسمت مهمی ازعلم فقه راتشکیل میدهد. زیرا که این قسم معلومات برای پی بردن بصحت و سقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری در دست است.

علم الرجال

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال را که عبارت باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ الطایفه [متوفی بسال ۱۰۶۷/۴۶۰] چاپ کرده [۱] و چهار کتاب دیگررا هم دارای همان درجهٔ اهمیت میشمارد. از اینقرار اسماء الرجال تألیف شیخ احمد بن علی النجاشی [۲] [متوفی بسال ۱۰۶۳/۴۵۵] - معالم العلماء تألیف محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی [متوفی بسال ۱۱۹۲/۵۸۸] - ایضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف بن مطهر الحلی [تاریخ تولد ۱۲۵۰/۶۴۸ تاریخ وفات ۱۳۲۶/۷۲۶] و لؤلؤة البحرین [۳] که دارای جنبهٔ اخصی است و موضوعش احوال علماء بحرین و مصنفش یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرینی است [متوفی بسال ۱۱۸۷/ ۴- ۱۷۷۳]. کتاب دیگر که ازجهت اختصاص بیك محل نظیر تألیف سابق الذکر است. امل الامل فی علماء جبل عامل تألیف محمد بن حسن بن علی... الحر العاملی است که درسال ۱۰۳۳/۴-۱۶۲۳ تولد یافته و کتاب خودرا در ۱۶۸۶/۱۰۹۷ برشتهٔ تحریر کشیده است. تمام این کتب بعربی است. اما یکی ازقدیمترین کتب

---

(۱) چاپ بیبلوتکا ایندیکا (۲) دربمبئی بسال ۱۳۱۷/۱۹۰۰-۱۸۹۹ چاپ سنگی شده در کشف الحجب تاریخ وفات مؤلف درسنهٔ ۴۰۵/ ۱۰۱۴ ثبت شده رجوع کنید بصفحات بعد. (۳) چاپ سنگی بمبئی n. d.

رجال بفارسی است و در ۱۵۸۲/۹۹۰ تألیف شده و بهیچوجه شایسته نیست که از نظر دور گردد.

مجالس المؤمنین

این کتاب موسوم است بمجالس المؤمنین سید نورالله بن ـ شریف المرعشی شوشتری که بجرم ثبات عقیده در مذهب تشیع در ۱۰۱۹ / ۱۱ ـ ۱۶۱۰ بقتل رسید. این کتاب هم مفصلتر و هم عوام فهم تر از سایر کتب مذکوره است زیرا که در دوازده مجلس شرح حال عدهٔ کثیری از بزرگان شیعه نه تنها فقها بلکه ازهر طبقه را ذکر نموده است و نه تنها تابعین مذهب اثنی عشریه را حاوی است بلکه تمام اشخاصی که معتقد بوده اند علی علیه السلام بلافاصله بایستی پس از پیغمبر بخلافت میرسید در آن مندرج است.

روضات الجنات

از کتب جدیده که در همین موضوع از شصت سال باین طرف تألیف شده علاوه بر قصص العلماء که سبق ذکر یافت سه کتاب دیگر را باید شمرد. کتاب مفصل روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات [1] بزبان عربی تالیف محمد باقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخونساری که شرح حال خودش در صفحهٔ ۸ ـ ۱۲۶ جلد اول در سال ۱۲۸۶ / ۱۸۶۹ مندرج است. شرح حالهائی که در این کتاب به ترتیب الفبائی مرتب گشته شامل علماء مسلمین از هر دوره هست و منحصر باحوال فقها یا پیروان مذهب شیعه نیست. مثلا حالات عرفای بزرگ مثل بایزیدبسطامی وابراهیم ادهم وشبلی و حسین بن منصور الحلاج و احوال شعرای عرب مثل ذوالرمه، فرزدق، ابن الفرید، ابونواس و المتنبی و ذکر شعرای ایران از قبیل سنائی وفرید الدین عطار و ناصر خسرو و جلال الدین رومی. و فضلا و دانشمندان مثل البیرونی وثابت بن قره وحنین بن اسحق و ابوعلی سینا وغیره. علاوه بر این ها ذکر فقهای شیعه تا زمان نسبة نزدیکی در آن کتاب منظور است و همین نکته کتاب مزبور را در نظر ما دارای اهمیت خاصی میسازد

نجوم السماء

کتاب مهم دیگری که در همان سال تألیف روضات الجنات تنظیم یافته (۱۲۸۶ / ۷۰ - ۱۸۶۹) اما بفارسی نوشته شده نجوم السماء است [2] این کتاب مخصوص احوال علماء و فقهای شیعه است در

---

(۱) یك نسخه چاپ سنگی بسیار عالی (چهار جلد تقریبا دارای ۷۵۰ صفحه و ۷۱۳ شرح حال) در طهران بسال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بطبع رسید. (۲) چاپ سنگی اکنبر ۱۳۰۳ ـ ۱۸۸۵ صفحه ۴۲۴

قرون یازدهم ودوازدهم وسیزدهم هجری (۱۵۹۲-۱۸۸۲ میلادی) و بترتیب تاریخی مرتب شده است . مؤلف محمد بن صادق بن مهدی نام دارد مثل سایر تألیفات متشابهه فقدان فهرست الاعلام یا حتی فهرست مندرجات نقص بزرگی برای این کتاب شده است . ولی رویهمرفته مقدار زیادی اطلاعات مفیده در آن میتوان یافت .

کشف الحجب

سومین کتابی که مایلم اینجا جداگانه از آن سخن برانم کشف الحجب والاستار عن اسماء الکتب والاسفار است در این کتاب ذکر کتب در درجه اول اهمیت واقع شده ولی مقدار زیادی مواد راجع باحوال اشخاص نیز در آن دیده میشود . در تألیف مزبور اسم و موضوع ۳٤۱٤ کتاب شیعیان به ترتیب الفباء و زبان عربی مندرج است مؤلف **سید اعجاز حسینی** است که در سنهٔ ۱۲٤۰ / ۱۸۲۵ متولد و در ۱۲۸٦ / ۱۸۷۰ متوفی شده است . ناشر و طابع کتاب موسوم بمحمد هدایت حسین اصل نسخهٔ خطی را در کتابخانهٔ گرانبهای بانکیپور یافت وبه تشویق سرا . دنیسن راس مندرجات کتاب را برای طبع حاضر ساخت و بنفقهٔ انجمن آسیائی بنگاله [1] به چاپ آن مبادرت ورزید .

یك تذکره از شعرای شیعه

لازم است شرحی هم ازیك کتاب عربی که در ذکر احوال شعرای شیعه موسوم به نسیمة السحر فی من تشیع و شعر بقلم یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی تحریر یافته در اینجا بنگاریم این نسخهٔ کمیابی است وتاحدیکه اطلاع دارم هنوز طبع نشده و خوشبختانه نصف یك نسخهٔ آن (از حرف ط تا یاء) [2] بدست من آمده است فقط مخصوص ذکر شعرائی است که بعربی شعر سروده اند .

مقایسه تالیفات مذکور

از میان این کتب روضات الجنات عالمانه تر وقابل استفاده تر است اما اشخاصی که فقط بازبان فارسی آشنا هستند مطالب مهمه زیاد و بعضی قسمتهای مشغول کننده و مضحک از مجالس

---

(۱) در مطبعه باپتیست میشن در کلکته چاپ شده تاریخ طبع ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ است و حاوی ٦۰۷ صفحه میباشد . (۲) برای اطلاع از کیفیت نسخ دیگر این کتاب رجوع کنید به فهرست نسخ عربی برلن تالیف آلوارد Ahlwardt جلد ششم صفحه ۳ - ۵۰۲ نمرهٔ ۷٤۲۳

المؤمنین و نجوم السماء و قصص العلماء بدست خواهند آورد. کتب قدیمهٔ رجال مثل کتاب الطوسی والنجاشی عموماً خیلی خشک وخشن هستند و برای مراجعه بیشتر مفیدند تا برای مطالعه. چون نظر ما بیشتر در اینجا محدود بفقهاء زمان صفویه و بعد آن است بکلمهٔ چند راجع بعلماء قدیم شیعه اکتفا مینمائیم. هر چند طلاب علوم شرقی فرنگستان با اسم ولقب وتاریخ تقریبی حیات علمای مزبور آشنائی دارند.

مؤسسین فقه شیعه محمدهای سه‌گانه وکتب اربعه

مهمترین علماء قدیم در اخبار سه محمد نامند [1] الکلینی (محمد بن الیعقوب متوفی بسال ۳۲۹ / ۹٤۱) ـ ابن بابویه (محمد بن علی بن موسی متوفی بسال ۳۸۱ / ۲ - ۹۹۱) و طوسی (محمد بن حسن متوفی بسال ٤٦۰ / ۱۰٦۷) که سابقاً از او اشاره رفت. نخستین مؤلف کافی و دومین مؤلف من لایحضره الفقیه و سومین مؤلف استبصار و تهذیب الاحکام است شیعیان عموماً این کتب را کتب اربعه [2] می خوانند اسم کتاب من لایحضره الفقیه تقریباً شبیه باین عبارت متداولهٔ ماست. «هر کسی قاضی خود Every man his own lawyer» راجع باین کتب چهارگانه شرح مفصلی در کشف الحجب که سبق ذکر یافت مندرج است.

سه نفر محمد نام در قرون اخیره

ازمنه اخیره نیز سه عالم محمد نام بخود دیده است. از این قرار محمد بن حسن بن علی . . . الحر العاملی (مؤلف کتاب امل الامل که سابقاً ذکر شد) ـ محمد بن المرتضی که معمولا او را ملا محسن فیض می نامند تاریخ وفاتش در حدود ۱۰۹۰ / ۱٦۷۹ است و محمد باقر مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ ـ ۱٦۹۹) [3] هر کدام از این سه شخص کتابی بزرگ و مبسوط از خود بیادگار گذارده اند نخستین وسائل دوم وافی و سوم بحارالانوار که رویهمرفته آنها را کتب ثلاثه عهود اخیره باید نامید

زبان عربی وسیله تحریر کتب دینیه است

تمام این هفت جلد کتابی که اساس فقه و اصول واحادیث واخبار شیعه بشمار میرود مثل کلیهٔ تألیفات علماء و فقهاء اسلام بزبان عربی نوشته شده. زیرا که لسان مزبور در اسلام بمنزلهٔ لاتینی است در نوشته های عیسویان کاتولیك. این کتاب گنجایش ندارد که راجع بکتب مذکوره بیش از این شرح وبسط بدهیم و لازم است از رسالات

---

(۱) رجوع کنید بقصص الانبیاء صفحه ۲۲۱ چاپ لکنهو راجع بمحمد باقر مجلسی (۲) الاصول الاربعه رجوع کنید بنجوم السماء صفحهٔ ۷۵ (۳) بصفحات قبل مراجعه نمائید

فارسی که درموضوعات دینیه نوشته ومنتشر میشده سخن برانیم زیرا که این قبیل رسالات وسیلهٔ معمولهٔ فقهاء زمان صفویه برای ترویج عقاید مذهبی خود بوده وکامیابی آنها بیشتر باین قبیل رسالات ارتباط داشته است توصیف نشریات فارسیه مزبور اگرچه وظیفهٔ خاص ماست لیکن نخواهیم توانست شرحی شایسته از آنها نیز درج کنیم . صاحب روضات الجنات [1] نسبت بکمال الدین حسین اردبیلی معروف بالالهی معاصر شاه اسمعیل اول گوید« نقل انه اول من صنف فی الشرعیات علی مذهب الشیعه بالفارسیه »

کتب شرعیه در ازمنهٔ اخیره

قلت کتب فقهی شیعه در اوائل زمان صفویه

پیش ازاین دیدیم که شاه اسمعیل هنگام فتح تبریز در پیدا کردن معلم و کتاب برای ترویج وتعلیم مسائل واصول عقاید آن مذهبی که میخواست درسرتاسر مملکت خود مستقر سازد بچه مشکلاتی مصادف گردید . واین نکته هرچند غالباً مورد توجه قرارش نمیدهند اما غریب نیست که بهمین ملاحظه علماء وفضلای متشیع عرب را بایران دعوت کرده باشند . زیرا که این قبیل دانشمندان فقط در آن نقاط وجود داشتند .

دعوت علماء شیعه از خارجه بایران

اغلب علماء مزبور یا از بحرین بر خاسته اند که در خلیج فارس است یا ازجبل عامل که درشامات است [2] چنانکه گفتیم راجع بعلمائیکه از هریك از دومحل مذکور طلوع کرده اند کتابی مستقل تصنیف شده است یکی لؤلؤة البحرین و دیگری امل الامل بعضی از آنها وقتی بایران آمدند کاملا از زبان فارسی بیگانه بودند .مثلا سید نعمت الله الجزایری چون ابرادرش واردشیرازشد ازیکی ازآشنایان عبارت « مدرسه منصوریه را میخواهم » طوطی وار آموخت و خود وبرادرش هر یك قسمتی از این عبارت را بخاطر سپردند و یکی بعد از دیگری بزبان میراندند [3]

---

(۱) جلد اول صفحه ۱۸۵ . (۲) رجوع کنید بکتاب « شامات در زمان تسلط مسلمین» تالیف جلیسترنج صفحه ۶-۷۵و۴۷۰ (۳) قصص العلماء « چاپ لکنهور صفحه ۲۲۹ - چاپ طهران صفحه ۳۳۳ » :

«. . . پس با پای برهنه آن راه راطی کردیم و من یازده ساله بودم ودر وقت نماز صبح بشیراز رسیدیم پس بخانهٔ آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود وما میخواستیم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی ازاقارب مادر آنجا بود پس آن

شرح حال یکنفر از طلاب علوم دینیه

در ضمن شرح احوال همین سید نعمت الله الجزائری بنا بر روایت قصص العلماء مابنکات دقیقه وغیر متر قبه بر میخوریم که نمونهٔ زحمات وصدمات وارده بر طلاب آن زمان است مشارالیه درسال ۱۰۵۰/۱-۱٦٤۰ متولد شده و شرح مذکور را درسی ونه سالگی نوشته و گوید : « دراین عمر قلیل چقدر ازمصائب بمن روی داده است!» شروع این مصائب ازوقتی بود که درسن پنجسالگی موقعیکه با رفقای کوچك خود بازی میکرد پدرش رسیده و گفته بود : « ای پسرك من با من بیا تا بنزد معلم برویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجهٔ اعلا برسی ».

قدمهای نخستین در راه تحصیل

با وجود گریه و اعتراض و التجا بردن بمادر سید نعمت الله مجبورشد بمدرسه برود ومحض اینکه زودتر آزادشده وببازی خود بر گردد با کمال دقت وتوجه مراقب دروس خود شد چنانکه در سن پنجسال و نیم قرآن راختم کرده وچندین قصیده را خوانده بود . اما این پیشرفت در وضع زندگانی او تغییری نداد و اورا ببازیهای کودکانه باز نگردانید زیرا که اورا بیکی از صرفیون اعمی سپردند تا امثله و تصریف زنجانی را بیاموزد. سید نعمت الله دستکش وراهنمای این معلم کور شدومعلم دیگری نصیبش گردید اورا مجبور میکرد برود علف برای چهارپایانش ببرد و برگ تود برای کرمهای ابریشمش تهیه نماید . سپس مدرس دیگر بدستش آمد و بتحصیل کافیه ابن-الحاجب پرداخت این شخص مردی فاضل و سفید پوش و دارای عمامه عظیم «مثل گنبد کوچکی » بود واز عهدهٔ جواب سئوالات شاگرد خود بر نمیآمد .وطفل باو گفت: « بعد از اینکه این صیغه را ندانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی ؟» حاضران خندیدند ومعلم شرمسار گشته برخاست ورفت .سید نعمت الله گوید: «این کار مرا بر آن داشت که درصیغ صرف کوشش کنم و من اکنون بنزد خدا استغفار مینمایم از سؤال کردن از آنمرد مؤمن لیکن حمدمیکنم خدایرا که این امر قبل از

شیخ گفت که این راه را بگیرید وبگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم وما فارسی نمیدانستیم پس مارفتیم وسخن را تقطیع کردیم . پس یك کلمه رامن ضبط کردم و کلمه دیگررا آن دیگری ضبط کرد پس هر که را که می دیدیم یکی میگفت مدرسه منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهیم تا به آن مدرسه رسیدیم . »

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت . »

مشقات سفر در طلب علم

بعد از آنکه تحصیلات خودرا نزد چند معلم دیگر ادامه داد از پدر رخصت یافت که بحویزه پیش برادر بزرگش برود پس در کشتی نشسته از جداول تنگی که دوجانب آن مستور ازنی بود گذشت سید گوید « از آب هم پشهٔ بسیار بیرون میآمد هریك مانند زنبوری» و جز شیر گاومیش هیچ غذائی برای سد جوع نداشت . این غذا نخستین بار بود که مرارت سفر و شدت مصائبی را که در راه یکنفر محصل وجود دارد برای او محسوس گردانید ، شرح جامی و شرح جار بردی برشافیه را نزد استادی درس خواند این استاد خدمت بسیار از او میگرفت و امر کرده بود که هریك ازشاگردان بقضاء حاجت بجانب شط بروند دو سنگ یا دو آجر باخود بیاورند تا شیخ خانه بنا گذارد. وهروقت بحویزه عتیقه میرفتند استاد باری بردوش هریك ازشاگردانش میگذاشت از قبیل سمك عتیق و اشیاء دیگر ؛ اگر حاشیه میخواستند از او نقل کنند اذن نمی داد لیکن بسا بود که کتاب رابدون اطلاع او برده و حواشی را نسخه میکردند سید گوید «این احوال او با ما بود و با این حال ما راضی بودیم بنهایت رضا که اورا خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم . »

تحصیل با مشقت

« دراکثر اوقات در مدرسه برای مباحثه تا ظهر مکث می نمودیم چون بمنزل آنمرد میرفتیم از غذا فارغ شده بودند پس تا شب بی غذا میماندیم و رفیق من بپوست خربزهٔ بر زمین ریختهٔ خاك آلوده قناعت میکرد واز من احوال خودرا مستور میداشت از راه خجالت و حیا ومن هم مانند او میکردم پس روزی رفیقم رادر آن حال دیدم خندیدم گفت چرا خندیدی گفتم مرا هم همین حالت است گفت پس هر روز باهم این پوست خربزه را جمع کنیم و باب بشوئیم و بخوریم . مطالعه را بروشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالك و کافیه و غیره پس در شبهائیکه ماه داشت مطالعه را بنور ماه مینمودم و در شبهای بدون ماه متون محفوظه را مکرر میکردم تا فراموش نکنم و محض احتراز از مزاحمت اهل مجلس که با من صحبت نکنند اظهار میکردم که درسرم صداعست و سررا در میان دو زانوی خود میگذاشتم و این متون را قرائت میکردم »

از بصره بشیراز

پس از چهار روز توقف نزد اهل خود مصمم شد بشیراز برود پس با کشتی از راه شط العرب ببصره رفت و بقدری میترسید که مبادا پدرش او را طلب کرده و بباز گشت مجبور نماید که غالب اوقات جامهٔخودرا کنده در آب نازل میشد و سکّان کشتی‌را نگاه‌میداشت تا کسی اورا نبیند و کشتی هم حرکت کند چون مسافتی دور و مطمئن شدند بکشتی‌سوار گشت وجامه بپوشید در اثناءطریق جمعی‌را در کنار شط‌دیدند شیخی ازهمراهان از میان شط فریاد کرد شما از اهل سنت هستید یاشیعه‌آن جمع گفتند از اهل‌سنت پس آن شیخ بخلفای ثلاثه لعن فرستاد و دشنام گفت و آن جماعت نیززبان بفحش گشوده از کنار شط بکشتی سنگ پرا کندند .

در مدرسه شیراز

سید نعمة الله و برادرش مدت قلیلی در بصره ماندند حاکم بصره حسین پاشا بود پدر شان آمد که آنها را بجزائر برگرداند ایشان نیز اظهار رغبت کردند اما غفلة بکشتی نشستند و چنان که گفتیم راه شیراز پیش گرفتند و در مدرسه منصوریه قرار یافتند . در اینوقت سید نعمة الله بیش از یازده سال نداشت . پس بزیارت استادی رفتند که الفیه‌ابن مالك درس میگفت . چون فارغ شد و از احوال آنها اطلاع یافت برخاست وسید را به پشت ستون مسجد برد وگوشش را بشدت فشار داد و گفت « ایفرزند مبادا که نفس خودرا شیخ عرب گردانی و ریاست را دوست داری . پس وقت راضایع مکن اگرنه مردی فاضل نخواهی شد »

رنج سرماوگرسنگی

در این مدرسه هم روز گار شان سخت و معاش یومیه شان قلیل و محقر بود برادرش میل کرد بجزائر برگردد و از تنگی معاش خلاص شود اما سید نعمة الله عازم شد که بماند و با اجرت کتابت زندگی کند و در وقت گرمای تابستان که طلاب بر بالای سطح و بام‌مدرسه می خوابیدند و می نشستند او در حجره بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشت و غذا باو نمیرسید در روشنائی ماه کتاب میخواند و با گرسنگی مقاومت‌میکرد و در زمستان از شدت سرما در موقع کتابت حواشی خون از انگشت هایش جاری میشد [1] تا سه سال بر این‌منوال گذشت و باوجود ضعف چشمی که‌عارض

(۱) وقوع چنین سرمائی آن هم در شیراز از عجایب است (مترجم)

او شده بود شروع کرد بتألیف مفتاح اللبیب در شرح تهذیب شیخ بهـاء الدین محمد [1] و شرحی بر کافیه . این هنگام دائرهٔ تحصیلات خود را از نحو وصرف عربی تجاوز داد و در حوزهٔ درس معلمین واساتید بزرگ از اهل احساء و بغداد و بحرین حاضر شد که از جملهٔ آنها شیخ جعفر البحرینی است .

یك معلم سختگیر

روزی اتفاق افتاد که خبر فوت جماعتی از اقارب و اعمام بآنها رسید و در عزای ایشان نشستند و بدرس نرفتند استاد از حالشان پرسید باو گفتند که از اهل مصیبت میباشند . چون روز دیگر بدرس رفتند راضی نشد بآنها درس بگوید و گفت : « خدایتعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا دیروز نیامدید » چون سید نعمةالله حکایت باز گفت استاد جوابداد « سزاوار آن بود که شما بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید . » تا شاگردان قسم یاد نکردند که دیگر درس را قطع نخواهند نمود و هر مصیبتی هم اتفاق بیفتد غائب نخواهند شد استاد راضی بدرس گفتن نگشت . اما بعد چنان طرف توجه این معلم سختگیر شد که استاد دختر خود را خواست باو تزویج کند اما سید از قبول این افتخار عذر خواست و گفت « اگر خدا بخواهد پس از آنکه عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد » چیزی نگذشت که آن شیخ بهند سفر کرد و مدار حیدر آباد هند براو شد .

زندگانی یکنفر طلبه در شیراز

سید نعمة الله نه سال در شیراز ماند و اکثر اوقات چنان بسختی و تنگدستی گرفتار بود که جز آب چیزی برای سد جوع خود نمی یافت . او را رفیقی بود که در کنار شیراز منزل داشت وسید نزد او میخوابید برای اینکه در روشنائی چراغ اومطالعه کند . و در اواخر شب بایستی در سر درس حاضر باشد و محل درس در آخر شهر بود بر میخاست وبه تنهائی در تاریکی راه را پیش میگرفت و از میان بازارهای تاریك و خالی گذشته در نزدیك دکان های بقالی بصدای بلند شعر می خواند تاسگ ها گمان نکنند دزد است وباهرسگی حیلهٔ میکرد تاخلاص میشد بالاخره قبل از

(۱) رجوع کنید بکشف‌الحجب صفحهٔ ۱٤٦ نمره ۷۲۵ مؤلف در۱۰۳۱ / ۲ - ۱٦۲۱ وفات یافت یکی ازبزرگترین فقهاء زمان شاه عباس اول بود و عموما او را درایران شیخ بهائی میگویند

طلوع بمسجد جامع میرسید و در درس حضور می‌یافت . پدرو مادرش اصرار ها کردند تا بجزائر باز گشت وزنی تزویج نمود . امامرد فاضلی که بدیدنش رفته‌بود ویرا ملامت کرد که چگونه ازدواج کرد و علم حدیث را تکمیل ننموده است . سید نعمةالله عیال و خانواده را گذاشت وبااینکه سه هفته بیش از عروسی‌اونگذشته بود بمدرسهٔ منصوریه شیراز عودت کرده . یکماه بعد مدرسهٔ منصوریه آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب‌هم طعمهٔ حریق شد . مقارن این حال خبر فوت پدرش نیز رسید . این دو بدبختی و سایر پیش آمدها اورا مجبور کرد که شیراز را ترك گفته عازم اصفهان شود .

باملامحمدباقرمجلسی آشنا میشود

در روزهای اول‌توقف‌اصفهان باز دچار همان تنگدستی و فقری بود که سالها با آن انس داشت و عمداً غذاهای‌شور میخوردتاآب بسیار خورده باشد و اشیاء ثقیله تناول میکرد پس از آن بخت یاری کرد و بمعرفت ملا محمد باقر مجلسی که یکی از بزرگان و متعصبین علماء و شاید مقتدر ترین ملاهای شیعه است نائل گردید . مجلسی اورا بخانهٔ خود پذیرفت و چهار سال از وی نگهداری نمود و علم حدیث تعلیم داد [1] اما انس و علاقهٔ آنها مانع از احترام و ترس نبود سید نعمةالله در انوار النعمانیه گوید اگرچه کاملا طرف توجه این‌عالم بزرگ بودم‌لیکن‌هروقت‌مرا بکتابخانهٔ خود احضار میکرد تا با او صحبت بدارم یا در تألیف کتاب بزرگ بحارالانوار با او کومک کنم قبل ازدخول‌در کتابخانه‌مجبور بودم مدتی در پشت در ایستاده‌ونفسی تازه کنم تا بتوانم وارد شوم .

دراصفهان رتبهٔ‌مدرسی می‌یابد

نظر بمساعدت این‌حامی مقتدر سید نعمةالله‌مدرس مدرسهٔ گشت که میرزا تقی نام نزدیك حمام‌شیخ بهائی دراصفهان جدیداً بنا گذارده بود . تقریباً هشت سال در این کارباقی بود پس بعلت اشتداد ضعف چشم و عدم‌قدرت کحالان اصفهان برای معالجهٔ‌اودوباره مجبور بسفر شد . سامره و کاظمیه و سایر اماکن متبرکه عراق را زیارت کرده

---

(۱) چنانکه درصفحات‌قبل گفتم این‌ملای مقتدر یکی از محمدهای سه‌گانهٔ عهد اخیر است و کتاب بزرگی که در احادیث‌واخبارشیعه نوشته وبحارالانوارنام دارد هنوز هم‌در ایران معتبرترین کتابی است که در این باب تحریر یافته .

از راه شوشتر باصفهان مراجعت نمود . در سال ۹/۱۰۷۹ - ۱۶۶۸ برادرش فوت شد و ده سال بعد که این شرح حال را از خود می‌نوشته هنوز از این فقدان متأثر بوده‌است . بعد از زیارت مشهد بحویزه مراجعت کرد و عزلت گزید و درموقع تحریر این احوال (۹/۱۰۸۹-۱۶۷۸) از یك زندگانی آرام و ملایمی برخوردار بوده است . از سر گذشت سید نعمة الله بعد از این سال چیزی نیافتیم اما تاریخ وفاتش معلوم است که در سال ۱۷۱۸/۱۱۳۰ بوده یعنی چهار سال قبل از واقعه هائلهٔ که سلسلهٔ صفویه را منقرض گردانید .

قدروقیمت این شرح احوال شخصی

من بطورخلاصه تمام این شرح حال مفید و شیرین رادرج کردم . این قبیل اسناد شخصی در کتب فارسی خیلی کم است این گزارش حالات نیز هرچند اصلا عربی بود و در سابق نیز بآن اشاره کردم اما تلخیص و درج آنرا لازم دانستم زیرا زندگانی طلاب علوم دینیه را که با مختصر تغییری بزندگانی محصلین اروپائی در قرون وسطی شبیه است بخوبی واضح و روشن میسازد می بینیم که در ایام طفولیت از بازیها و مشغولیتهائی که مخصوص طفلان است پیش از وقت ممنوع گشته و بتحصیل کتب مشکل و خشک و دور ودراز عربی وادار گردید و بآموختن صرف ونحوهای عربی که اشکال وابهامشان دائم التزاید است مجبورشده و بمطالعهٔ شرح‌ها و شرح بر شرح هاو تفاسیر وحواشی گماشته شده است . میبینیم که باوجود صغر سن از آتش عشق تحصیل مشتعل گردیده و درتکمیل اطلاعات خود درعلوم دینیه وقوانین اسلامیه میکوشیده باجوع و سرمای زمستان و گرمای تابستان بسر برده و نور بصررا محض مطالعهٔ متون بدخط و پیچیده در نورلرزان ماه صرف کرده وقوای هاضمه را بااغذیه بی ترتیب و نامناسب ضایع ساخته وطعام راپس از گرسنگیهای فوق الطاقه صرف نموده واز زندگانی خانوادگی وروابط خویشاوندی گسسته دراقیانوسی ازظاهرسازی وتعصب افتاده‌است می بینیم که او خود نیز حواشی وشروحیکه بجای ایضاح مطالب متن براشکال وابهام آن میافزایند برعدهٔ حواشی کتب اضافه نموده وبالاخره می بینیم که برحسب اتفاق طرف توجه یکی از ملاهای مقتدر شده ومدرس یا متولی یا مجتهد محلی گردیده است .

هرچند طریقه طالب العلمی سخت ومشکل بود و بندرت کسی را بسرمنزل مقصود میرسانید ولی اگر اقبال مساعدت میکرد پاداش بزرگ درمقابل داشت .

مقام مجتهدین در زمان صفویه و جانشینان آنها

در نظر سلاطین صفویه یکنفر مجتهد نایب امام منتظر بود یعنی امامیکه هروقت نام او برده میشود عبارت عجل اللّه فرجه را برزبان میرانند . مجتهد برجان و تن مردم صاحب اختیار بود حاج سید محمد باقر بن محمد تقی رشتی ملقب بحجة الاسلام را حکایت میکنند که شخصاً چندین نفر را بجرم زندقه و معاصی مختلفه بقتل رسانیده است . درنخستین بار چون کسی را نیافت که فرمان اورا اجرا کند شخصاً اولین ضربت را بمحکوم نواخت ولی چندان کار گر نیفتاد سپس مردی بیاری اورسید وسر محکوم را جدا نمود آنگاه مجتهد نماز میت خواند واز شدت اضطراب مدهوش گشت [1]

مجتهد دیگر آقامحمدعلی معاصر کریمخان زند از بس عرفا ودراویش را محکوم به قتل کرد «صوفی کش» لقب یافت . [2]

یکی از ملازمان شاه‌عباس که قتلی کرده بود ملااحمد اردبیلی معروف بمقدس (متوفی بسال ۱۵۸۵/۹۹۳) را شفیع قرار داد که شاه را برسرمرحمت آورد او نیز عبارات ذیل را برشته تحریر درآورد [3] :

«بانی ملك عاریه عباس بداند که اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه ازتقصیر او بگذری شاید حق سبحانه وتعالی ازپارهٔ تقصیرات توبگذرد.

کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی»

خریدن مقامی در بهشت

غریب تر ازاین قصه ذیل است که درقصص العلماء (چاپ لکنهور صفحه ۳۲) درج شده ازاینقرار که شاهزاده محمد علی میرزا دوهزار تومان بدو نفر مجتهد داد درعوض دعائیکه نوشته ومهر وامضا کرده ووعدهٔ محلی در بهشت باو داده بودند یکی ازآنها (سیدرضابن سیدمهدی) دراقدام باین امر تردید کرد اما شهزاده گفت : «توقباله دراین باب بنویس وعلماء کربلاو نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و ازخدای تعالی آن را خواهم گرفت»

خیلی ازاین قبیل پیش آمدها را میتوان ذکر کرد که مثل کرامات دیگر به اغلب علماء ومجتهدین منسوب است اما آنچه گفته شد کافی است قدرت زائد الوصف

---

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور صفحه ۱۳۸ (۲) ایضا صفحهٔ ۲۱۰ (۳) این حکایت و حکایت بعد ازقصص العلماء نقل شده (چاپ طهران ۲٦۰ چاپ لکنهور صفحهٔ ۱۳۲)

علماءرا خاطر نشان نماید . اقتدار آنهاخیلی بیش ازیك وزیر بوده . واگریکی از وزراء مقرب کمترین رفتار آنهارا تقلیدمیکرد حتماً بسخط وغضب شاه دچارمیگشت این نکته منحصر بزمان قدیم نیست قصهٔ الغای امتیاز توتون وتنباکو در ۱۸۹۰-۱ معروف است .

ازنکات فوق ثابت میشود که مجتهدین وملایان قوهٔ بزرگی داشتند هرچندفعلا اقتدارشان روبضعف نهاده است این مجتهدین درجمیع کارها وتکالیف انسان از کوچك ترین اعمال طهارت شخصی تا بزرگترین امور سیاسی دخالت میکنند . هر مسلمان شیعی مذهبی میتواند مسائلی راکه حلش مربوط بمذهب میشود (و عملا درهرموردی بمذهب مربوط میگردد) بیکنفر مجتهد عرض نماید . و تصمیم شرعی یا فتوای اورا برطبق مذهب شیعه تقاضا کند ، توقف علماء و مجتهدین در کربلا و نجف و خارج ازقلمرو ایران بیشتر برمصونیت آنها افزوده بود . در هم شکستن یا ضعیف ساختن آنها منظور و آمال بسیاری ازسلاطین ایران قبل وبعداز صفویه بوده است اما اقدامات آنها کمتر بنتیجه مطلوبه رسید .

فتوی

جنبه مستحسن روحانیون

تحصیلاتشان هرچند عموماً در دائرهٔ تنگی محصور است اما درهمان دائره مقرون بصحت و دقت و تا درجهٔ انتقادی است دقیق ترین فضلای ایرانی که من میشناسم میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی است که اطلاع کامل ازطرز انتقادی متداوله درانگلستان وفرانسه وآلمان بدست آورده وآن را بر اساس تحصیلات مذکوره درفوق استوارساخته است .

جنبهٔ ناشایست آنها حسد ورفتار زشت

ازطرف دیگر علاوه برفساد وتعصب بعضی ازملاها دستخوش حسادتهای نالایق ومشغول تخریب کاریکدیگرند حکایت معروفی که درتاریخ ایران ملکم [۱] وقصص العلماء [۲] مسطوراست نشان میدهد که علمای بزرگ مثل میرداماد و شیخ بهاءالدین العاملی میتوانسته اند خودرا مافوق این قبیل احساسات وهوسهای ناشایسته قرار بدهند اما چنانکه مؤلف قصص العلماء گوید همکاران این علماء که باندازهٔ آنها دارای همت وطبع بلند نبوده

---

(۱) « چاپ ۱۸۱۵» جلد اول صفحه ۹-۲۵۸ (۲) چاپ لکنهور قسمت دوم ۷-۲۶-چاپ طهران صفحهٔ ۱۸۱ .

اند مضایقه نداشتند که یکدیگررا سفیه وحمارخطاب کرده وبطبقهٔ خود توهین وارد آورده موجبات سرور مردمان بیدین ولامذهب را فراهم سازند . این فحاشی ووقاحت ها هرچند گاهی درلباس استعارات و درلفافهٔ معمیات پیچیده میشد ولی باز خشونت و درشتی خودرا از دست نمیداد ازجمله در این شعر [۱]

ولست جديراً ان تكون مقدماً و ما انت الا نصف ضدالمقدم

ضد مقدم مؤخر است نصف دوم مؤخر است اگرخوانندگان بخواهند بدتروسخت تر ازاین را ببینندرجوع کنند بمطایبات ملامیرزامحمدشیروانی ترك وآقاجمال اصفهانی که درقصص العلماء نقل شده است [۲] درهمین کتاب [۳] واقعهٔ شیرینی از جمال الدین محمدبن حسین خونساری منقول است که نشان میدهد چگونه بعضی ازملاهامحدودیت فکر دیگران را تشخیص داده و به تنگی فکروقریحهٔ خودپی نمیبرند [٤] آقاجمال هرسال چهار هزارتومان ازشاه میگرفت که قضاوت کند روزی چهار نفر پی درپی خدمتش آمدند وچهار سؤال ازونمودندآقادرجواب همه گفت « اکنون نمیدانم» آنکسیکه ازاعیان دولت بود گفت شما سالی چهارهزار تومان می گیرید که بدانید و دراین مجلس هرکس ازشما سؤال میکند شما جواب میفرمائید نمیدانم آقاجمال گفت من آن چهارهزارتومان را برای آنچیزهائی که میدانم میگیرم واگربرای آنچه نمیدانم بگیرم خزینهٔ پادشاه وفا بآن نمیکند .

اخباریها واصولیها

فقه وعقاید وعلوم متعلقه بآن که همه‌مستلزم عربیت کامل است مواد اصلی تحصیلات آخوندها را تشکیل میدهد . لیکن بعد از معلومات مقدماتی هرطبقه میل بتخصصی میکند مثلا قاضیان بیشتر متوجه فقه میشوند واصولیین متمایل باصول . همچنین فیمابین اصولیها که امروز قوی هستند واخباریها که اکنون منزلت و مقامی ندارند امتیاز و افتراق کامل موجود بوده خصومت

---

(۱) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت دوم ص ۱٦٥ و چاپ طهران ص۲۸۱ (۲)ایضاًچاپ لکنهور قسمت دوم ص ٥۲ و چاپ طهران ص ۱-۲۰۰ (۳) ایضا چاپ لکنهور قسمت دوم ص ٥۰ و چاپ طهران ص ۱۹۹ (٤) آقاجمال خونساری مؤلف کتاب معروفی است درعقاید سخیفه نسوان موسوم به « کتاب کلثوم ننه » پدرش آقاحسین خونساری را استادالکل فی الکل مینامیدند وعلاوه برلطائف وظرائف بسیار شروحی برشرح لمعهٔ شهید ثانی نوشته است

فوق‌العاده حکمفرمائی داشته است . اصولی‌ها چنانکه اسمشان دلالت دارد پیروان اصول کل مستخرجه از کلام‌اللّه‌واحادیث‌معتبره هستند و برای‌وصول به‌نتایج‌استنباطاتی دارند. اخباریها فقط تابع اخبارند وقیاس را باطل میدانند ملا محمد امین‌بن محمد شریف استرابادی متوفی بسال ۱۰۳۳/٤ - ۱۶۲۳ را عموماً مؤسس مذهب اخباری میشناسند و برطبق مندرجات لؤلؤة‌البحرین [1] « اول کسی بود که باب ملامت‌را را بـر روی مجتهدین گشود بقسمیکه فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشـریه بدو شعبه منقسم شد اخباریها و مجتهدین » کـتاب ملامحمد امین‌موسوم به‌فوائدالمدنیه [2] بیشتر راجع است بملامت و سرزنش مجتهدین و آنها را بتخریب وتضییع دین حق متهم میسازد یکی دیگر از علماء اخباری کـه درازمنهٔ‌بعدمیزیسته‌میرزا محمد اخباری بحرینی‌است وحکایت ذیل نمونهٔ تنفر اوست از مجتهدین :

قتل ژنرال روس

« وقتی فتحعلیشاه و سلطان روس در مقام مخاصمه بر آمدند و اشپختر سردار روس بعضی‌ولایات سرحدی را گرفت و بهر شهری میرسید خراب میکرد‌فتحعلیشاه رااضطراب حاصل‌شد میرزا محمداخباری که درطهران اقامت‌داشت نزد فتحعلیشاه رفت و گـفت من سر اشپختر را چهل روزه برای‌تو بطهران حاضر‌میسازم‌مشروط باینکه مذهب مجتهدین رامنسوخ ومتروك سازی‌و بن و بیخ‌مجتهدین را قلع وقمع نمائی ومذهب اخباری‌را رواج دهی فتحعلی‌شاه‌قبول کرد میرزا محمد یك اربعین بختم نشست و ترك حیوانی کرده وصورتی از موم درست نمود و در اثناء شمشیر بگردن آنصورت نواخت چون روز چهلم شد فتح‌علیشاه بسلام عام نشست‌وسراشپختررا همان روز بحضورآوردندسلطان باامناءدولت مشاورت نمود اعیان دولت متعرض‌شدند که مذهب مجتهدین مذهبی است که اززمان ائمهٔ‌هدی [ع] الی الان بوده‌و برحقند ومذهب اخباری مذهب نادر و ضعیفی است. و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذهب بر گردانید و این شاید مایهٔ اختلال حال و دولت سلطان شود. علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما تقاری پیدا کند و با خصم شما ساختگی کند و با شما همین معامله نماید که با

---

(۱) چاپ بمبئی ص ۱۲۲ (۲) رجوع شود بکشف‌الحجب صفحهٔ ٤۰٦ مؤلف کتاب را دوسال قبل از وفات درمکه نوشت .

اشپختر روس نمود [1] مصلحت آنستکه باوخرجی داده و معذرت ازاو خواسته‌حکم بفرمائید بعتبات‌رفته در آنجاها سکنی نماید که وجود چنین کسی درپایتخت‌مصلحت دولت نیست و سلطان این رأی را پذیرفت »

آخوندهای قشری

اهل ایران‌ملاهای خیلی خشك و متعصب و محدودالفکررا « قشری » مینامند . واخباریهامخصوصاً از این طبقه هستند همچنین عده ای از اصولی‌ها از قبیل میرزا ابراهیم پسر ملا صدرای معروف یکی از استادان‌سید نعمةالله جزائری این شخص همیشه در مقام‌مدح خود میگفت که‌اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و همچنین آخوندملا علی نوری حکیم که همیشه میگفت خداوند امر ابر اعتقاد عوام بمیران [2]

وسعت شرب

اما از طرف دیگر علمائی را می توانیم بشماریم که دارای افکار باز تر بوده اند و عقاید دینی خود را چاشنی حکمت یاعرفان داده اند این طبقه‌را متکلمون می نامندوسعی داشته اند که فلسفهٔ و دین‌را توافق بدهند وخیلی به (مدرسیون) School-men قرون وسطی شباهت دارند علاوه بر این دو زمرهٔ فلاسفه‌هم بوده اند که حقیقة لایق اسم فیلسوف هستند از قبیل ملا صد رای شیرازی و غیره که هرچند آخرین نتیجهٔ افکار و استدلالشان باشرع کاملا مطابقه نمیکرده اماطرز تعلیم و نوع‌معلوماتشان همان‌معلومات علماء بوده و غالباً از همان طبقه ظهور میکرده‌اند .

---

(۱) قصص العلماء چاپ طهران ص ۱۳۲ چاپ لکنهور ص ۹-۱۸۸ اسم سردار روسی اشپختر نوشته شده وچنانکه‌رفیق‌من مسیو مینورسکی میگوید این کلمه محرف اینس پکتر Inspector است که در روسی Ispextor تلفظ میشود وشاید شکل این کلمه بواسطهٔ وجه تسمیه که عوام‌الناس به آن داده بودند باین صورت در آمده و آن وجهی است که ترکهای آذربایجان‌ذکر کرده و گفتند «ایشی پخ دور » (در ترکی عثمانی ایشی بوق‌در)بنا بر قول مسیو مینورسکی این سردار تسیت سیانوف از اهل گرجستان بوده و عبارت«مگر سر اشپختررا آوردی »هنوز هم معمول است و بکسی گفته میشود که شتاب و اضطراب تمام داشته باشد چنانکه گوئی‌ازپی کاری‌مهم و بزرگ رهسپار است . (۲) قصص‌العلماء چاپ طهران ص ۲٤۸ چاپ‌لکنهور قسمت ثانی ص ۱۰۷

آثار مکتوبه طبقهٔ علماء

طبعاً مقدار آثاری که از این طایفه بزرگ و فعال خواه بفارسی و خواه بعربی برجای مانده زیاد است اما بقدری تاریك و کسل کننده و فنی است که خواندن آنها جز برای مردمان خیلی بیکار میسر نخواهد بود. صاحب قصص العلماء گوید [1] که علماء عمر طولانی میکنند وچون علی القاعده و برحسب عادت مردمان منزوی و مشغول بمطالعه هستند و مقدار کثیری از عمر خود راصرف تحریر مینمایند پس عجبی نیست اگر هریك از آنها صد یا دویست تألیف از خود بیادگار گذارده خواه کتب و خواه رسالات و برای مثال صاحب قصص العلماء ۱٦۹ نسخه از تألیفات خودرا میشمارد و این عده غیر از شروح و حواشی و تحریرات مختصراست [2] و از آثار ملامحسن فیض ٦۹ کتاب نام میبرد و گوید مجموع تصنیفات او قریب دویست است [3] واز تألیفات محمد بن علی . . . ابن بابویه ملقب بصدوق ۱۸۹ کتاب بحساب میآورد [4] وقس علی ذلك بسیاری از این تألیفات حقیقة بیقدر و قیمتند و عبارتند از یادداشتها و شرحها و تفسیرات نحوی و منطقی وقضائی وغیره ومتونی که در معرض این حواشی بی ترتیب و پر زحمت قرار گرفته اند بیش از پیش تاریك وغیر مفهوم گردیده اند. ومرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و رئیس الازهر که یکی از بزرگترین ومنور - ترین علماء زمان ما بود در بارهٔ همین آثار میگفت که باید تمام را طعمهٔ آتش ساخت زیرا برای کسب علم مانع محسوب میشوند نه کومك ووسیله.

فقه

کتب فقهی نیز حتی بهترین آنها عموماً برای اشخاص غیر مسلم لایفهم است آنچه در مدارس عالیه انگلستان باسم « فقه اسلامی » تدریس میشود فقط قسمتی از موضوع فقه است که در ممالك اسلامی مجری و متداول است و اصطلاحات آنرا احکام و فرایض میگویند فقه نه فقط شامل حقوق مدنی و جزائی است بلکه حاوی شرح تکالیف فردی مثل نماز و روزه وحج و جهاد نیز میباشد که آنها را عبادات نامند [5] و همین قسمت عبادات با شعب مختلفه و شقوق پیچ در پیچ و فروعیکه از آنها استخراج میشود تقریباً نصف کتب

---

(۱) چاپ لکنهور ص ٦۵ (۲) ایضا صفحهٔ ۸۵-۷۷ (۳) ایضا قسمت دوم ص ۱٦-۱۱۲ (٤) ایضاً قسمت دوم صفحهٔ ٦-۱۸۳ (۵) فقه برچهار قسمت تقسیم میشود عبادات عقود و ایقاعات - احکام - فرائض (مترجم)

فقهی را فرا میگیرد . جای حیرت است که باوجود غفلت فضلای فرنگستان از شرعیات شیعه یکی از بهترین کتب اروپائی راجع بفقه اسلامی از قوانین آن مذهب بحث می نماید این کتاب تألیف مسیو آمده کری Amédée Querry موسوم بحقوق اسلامی و منتخب قوانین راجعه بمسلمانان شیعی مذهب است [1] و خوانندگان اروپائی که مایلند از این موضوع اطلاعی حاصل کنند و از تفصیلات پیچ در پیچ آن که در چشم اروپائیان غالباً بیمعنی و لاطائل مینماید مستحضر شوند . لازم است باین کتاب معتبر رجوع نمایند اساس کتاب مسیو کری شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام تألیف عالم معروف شیعه نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن الحلی المشتهر بمحقق الاول است که در ٦٧٦ / ۸ - ۱۲۷۷ رحلت کرده مسیو کری برای تهیهٔ این کتاب به تصنیفات معتبره که در مقدمه کتاب خود از آنها نام می برد و همچنین بفقهای مشهور زمان رجوع نموده و بواسطهٔ ۲۲ سال توقف در ایران و عثمانی و احراز مقامات رسمی از قبیل شغل مشاورت در سفارت فرانسه طهران و غیره بخوبی موفق شده است که این کار پر زحمت طاقت فرسا را بانهایت مهارت و استادی بانجام برساند فهرست اصطلاحات علمی که بعربی در آخر گنجانیده بی اندازه بر قیمت و اهمیت کتاب افزوده است .

سؤال و جواب

در این موضوع لازم است اشاره کنیم برسالهٔ سؤال وجواب فارسی [2] که راجع بمسائل فقهی نوشته شده است مؤلف آن مجتهد معروف حاجی سید محمد باقر است که شرح سختگیری او را نسبت بحدود شرعیه و اجرای حکم قتل در باره مقصرین و اشخاص مهدور الدم سابقاً ذکر نمودیم [3] رسالهٔ سؤال و جواب بعد از سال ۱۲۳٦ / ۱۸۲۰ تحریر یافته

---

(۱) در هر دو جلد بترتیب از صفحه YIII ۷٦۸ و ٦٦۹ (پاریس مزن نو ۲ - ۱۸۷۱) (۲) ازاین قبیل رسالات بسیار بنام رسالهٔ عملیه ومسئلهٔ نخبه و غیره در قرن اخیر تالیف شده و ظاهراً قریب صد نسخه از آنها بطبع رسیده است یکی از جمله بهترین رسالات جامع الشتات میرزا ابوالقاسم بن الحسین الرضوی القمی صاحب کتاب القوانین است (ت . ز) برای احوال مؤلف اخیر الذکر رجوع شود بفهرست کتب چاپی فارسی تالیف ادوارد ٦۰ و ٦۱ (مولف) (۳) رجوع کنید بصفحات قبل تاریخ حیاتش بتفصیل تمام درقصص العلماء مسطور است چاپ لکنهور ص ۱۲۹ — ۷۸

و در ۱۲٤۷ / ۱۸۳۲ بطرزی مطبوع چاپ شده است . [۱] ظاهراً محل طبع آن اصفهان و مباشر چاپ میرزا زین العابدین تبریزی بوده که این صنعت را او بایران وارد نموده است . این تألیف مشتمل بر ۱٦۲ ورق بطول ٦ – ۲۹ و عرض ٥ – ۲۰ است وهر ورقی ۲۸ سطر دارد حروف س و ج در سر تا سر کتاب میان هلالین سرخ جای داده شده است . من فقط یك جلد از آن دارم وقاعدة بایستی جلد دوم نیز داشته باشد لیکن نمیدانم تهیه شده یا خیر [۲] مباحث کتاب بترتیب عددی مرتب شده است بدواً بشرح عبادات مثل طهارت . صلوة ، صدقه . صوم . و حج پرداخته ودر آخر قسمتی بنام کتاب الودایع راجع باشیاء یا اموالی که امانت سپرده میشود جای داده شده است یك مقدمه راجع باصول در ابتدای مباحث است و درهر بابی از ابواب بطور سئوال و جواب مسائل مختلفهٔ راجعهٔ بآن مبحث با عقیدهٔ مؤلف قید گردیده است مثلا در مقدمه بدون هیچ اطنابی در حمد ومنقبت و دعا و غیره بلافاصله شروع بمسائل ذیل میکند .

س – اگر کسی مقلد یکی از مجتهدین حی باشد آیا پس از وفات آن مجتهد جائز است که باز از وی تقلید کند و بنا بر قول اورفتار نماید یانه ؟

جواب این سئوال که تقریباً یك صفحه را فرا میگیرد خلاصه اش اینکه تقلید میت جایز نیست و باید بیکی از مجتهدین زنده مراجعه کند . ادله و شواهد کثیره در تایید این قول ذکر نموده واز جمله اقوال محمد باقر (ظاهراً المجلسی) وسید محمد مهدی و الشهید الثانی و المحقق الثانی را نقل میکند .

ابواب این کتاب ازحیث تفصیل خیلی مختلف است باب صلوة تقریباً هفتادورق را فرا گرفته اما سایر ابواب باین تفصیل نمیرسند مثلا کتاب الودایع که باب آخر است بیش ازنیم صفحه نیست عیناً محض نمونه نقل میشود.

---

(۱) درطهران چاپ دیگر هم در ۲٤ ذیحجه ۱۲٥۸ شده و در پایان آن می نویسد چون طالب زیاد بود جلد اول بطبع رسید جلد دوم بعد منتشر خواهد شد اکن جلد ثانی مطبوعاً بنظر نرسیده است(مترجم) (۲) در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نیز فقط همین یك مجلد هست رجوع شود بفهرست ادوارد (۱۹۲۲) مجموعهٔ ٤٥۸ . صاحب قصص العلماء سال ۱۲۲۷ / ۱۸۱۲ را تاریخ تالیف قرار داده اما در ورق 28 b خود کتاب (صفحه۲) محرم ۱۲۳٦ / ۱۸۲۰ را تاریخ تصنیف کتاب نوشته اند

کتاب الودیعه

س ـ زید امانتی را نزد امینی میفرستد که بفلانکس بده بعد ازوصول امانت بامین یقین میداند که امانت مرسوله نزد او مال عمرو است وید مرسل وغیره یدعاریه وغصب است و عمرو نیز مدعی بر امانت گردیده میگوید که این امانت مرسوله نزد تو مال من است و امین نیز اقرار بر حقّیت ومال او دارد و میگوید نزدمن فرستاده که بفلان کس بدهم بتو نمیدهم آیا عمرو شرعاً تسلط بر اخذ مال دارد که از امین بگیرد یا نه وامین امانت را بکه باید بدهد که برائت ذمه بجهت او حاصل شود .

ج ـ فی الحقیقه اگر آنچه قلمی شد مطابق واقع باشد یعنی آن شخص امین عالم بوده باشد که مال عمرو است وید مرسل مال ید غصب و عدوان بوده بر آن شخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالك آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالك بدهد یا نه و این کلام از شخص امین باعلم او بر اینکه مال از عمرواست که من بتو نمیدهم نظر باینکه مرسل مال گفته است که بفلانکس بده نه بتو منافی با امانت او و مطابق باشریعت مطهره نیست .

س ـ هرگاه زید امانتی در نزد عمروا گذارده باشد و قریب به ۱۷۰ سال بطول انجامیده باشد و آنچه عمرو بزید تاکید نموده که امانت را ببرید زید اهمال نموده و امانت مزبوره بدون افراط و تفریط تلف شده آیا بر عمرو غرامتی هست یا نه .

ج ـ در صورتیکه مراتب مرقومه مطابق واقع باشد بعمرو غرامتی نخواهدبود

عقاید عوام شیعه

اکنون باز میگردیم بموضوع مهمتری که عبارت است از شرعیات شیعه که تاحال کمتر جلب دقت شرقشناسان اروپائی را کرده است و ما در این کتاب شمهٔ از آن مینگاریم و کافی است که بطور اختصار عقاید جاریه عامه را تحت بحث قرار داده از تاریخ تکامل

---

(۱) عمرو وزید در فقه مسلمین جانشین جان دو John Doe وریچارد رو Richard Roe کتب حقوقی انگلیسی است ودر صرف ونحو نیز عمرو و زیدقائم مقام بالبوس Balbus و کایوس Caius است و در صحبتهای عادی جانشین توم Tom دیك Dick وهاری Harry است (مؤلف)
پیش ازاسلام ظاهراً بجای عمرو و زید بهمن وفرخان میگفته اند از لفظ بهمن بهمان مانده است چنانکه گویند فلان و بهمان (مترجم)

و تطور آن صرف نظر نمائیم و نیز کافی است که از مهمترین کتب دینی که درعهد صفویه یا پس از آن زمان تألیف شده ذکری بمیان آوریم برای تهیهٔ این شرح مختصر من بکتب بزرگ و مشهور و معتبری مثل حق‌الیقین ملا محمد باقر مجلسی رجوع نمی کنم بلکه مطالب لازمه را از کتاب کوچکی موسوم به عقایدالشیعه استخراج مینمایم.

کتاب عقایدالشیعه

این کتاب در زمان محمد شاه (پیش از نیمه قرن نوزدهم میلادی) توسط علی اصغر بن علی اکبر نامی تألیف شده و در ایران بدون تعیین محل یا تاریخ طبع چاپ شده است این تألیف که مشتمل بر ۴۳۸ صفحهٔ بی نمره است دارای یك مقدمه و پنج قسمت (مشکوة) و یك خاتمه است محتویات آن بطور خلاصه از اینقرار است .

مقدمه

«خداوند عبث این خلق را خلق نفرموده بلکه از برای عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده تا جزای اعمال خود را درآخرت دریابند . و پیغام آورانی فرستاده است با کتابها که آنچه خواسته و در آن کتابها نوشته از برای مردمان بیان نمایند و خاتم و اعظم پیغام آوران را محمد بن عبدالله قرار داده است و اوقرآن و ائمهٔ اطهار را در میان امت گذارد تا مردمان را هدایت فرمایند و در این زمان غیبت کبری[1] لازم است رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمهٔ اطهار پس آنچه از اینها معلوم میشود حکم خداوندسه چیز است[2] اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و دانستن احکام یا از اجتهاد است یا از تقلید .

دررد عقاید باطله

پس مردم یا باید مجتهد باشند یا مقلد در آخر مقدمه مؤلف چندین مورد کفر وزندقه راذکر کرده ومردم راباحتراز از آنها نصیحت میکند از جمله وحدت وجود — اتحاد و حلول — جبر — سقوط عبادات — ریاضات — اباحات [3] و غلو در حق ائمه — انکارحشر و نشر جسم و حیات اخروی — حلال دانستن انواع تغنیات و مسکرات — تناسخ — وتشبیه وغیره

---

(۱) ابتدای غیبت کبری از ۲۶۰/۴-۸۷۳ است در این تاریخ امام دوازدهم غائب شده و در آخر زمان ظهور خواهد فرمود . (۲) کذافی الاصل شاید مراد ایمان باشد (مترجم) (۳) مذهب اباحه درزمان ساسانیان (قرن ششم مسیحی) توسط مزدك در ایران شایع شد از آن عهد تا زمان ظهور بابیه این تهمت را بچندین شعبه از فرق مذهبی زده اند .

مشکوة اول(صفحهٔ ۷ - ۲۸) مشتمل بر چهار مصباح
در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوندی است

ذات وصفات

« توحید بر چهارقسم متصور میشود مصباح اول توحید ذاتی: خداوند واحد و یکتا و بی شریك و همتاست و ذاتی است مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و مبرا از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است . از اجزائی و اعضائی مرکب نیست نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه خارجیه و نه داخلیه نه از مجردات و بسائط و نه از غیر مجردات مثل نور و غیر نور . نه جوهر است نه عرض نه محل است نه متولد از کسی است نه فرزند دارد نه زن و پدر در دنیی و آخرت نامرئی است [1] حتی در چشم پیغمبران وائمه واولیاء اما شناخته میشود از آثار قدرت بعقل و بچشم قلب. خداوند محتاج نیست و نمی خورد و نمی آشامد و نمیپوشد غم وغصه والم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد تغییر وتبدیلی وترقی وتنزلی ندارد و بر یك طریق بوده و هست غنی مطلق و قدیم است صفات ذاتیه خداوند عین ذات اوست و زیاد بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد وصفات ذاتیه او چیزی دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشند . این صفات تمام جنبهٔ منفی دارند و آنها را صفات سلبیه می گویند . »

رد برصوفیه

این جا باز مؤلف از موضوع خارج شده و برضد عقاید صوفیه شرحی مینگارد خاصه راجع باینکه بعضی گویند خدا درخوش صورتان بیشتر حلول کرده وجلوه از آنها بیشتر نموده است و راجع بعقیدهٔ وحدت وجود که گویند مثل نسبت اشیاء بوجود مطلق همان نسبت امواج است بدریا و نظیر نور شمس است از پس پنجره که دارای شیشه های رنگارنگ باشد .

توحید صفاتی

مصباح دوم: توحید صفاتی صفات بر دو قسمند [2] ازاینقرار اول صفات ذاتی [3] مثل حیات و قدرت که تکلم هم جزء آنست و از شعب علم ادراك بسمع و بصر است و بعضی از علماء باین شش صفت ازلی بودن و صادق بودن را اضافه کرده اند اما این دو صفت نیز مثل تکلم و اراده و

---

(۱) یکی ازخرده گیران حافظرا از گفتن این شعر ملامت نموده

این جان عاریت که بحافظ سپرده اند روزی رخش ببینم وتسلیم وی کنم

(۲) دراصل چنین است (مترجم) (۳) یا صفات ثبوتیه یا صفات کمال

ادراك صفات درجهٔ دوم هستند و باصفات حیات وقدرت وعلم دریك رتبه نیستنددوم صفات سلبیه که آنها را صفات جلال گویند که مقابل صفات کمـال و جمال باشد هفت صفتند و خداوند از آنها مبرا و منزه است اول اینکه مرکب نیست دوم جسم ندارد سیم مرئی نیست چهـارم محل نیست پنجم بی شریك است ششم معانی است یعنی صفات ذاتی الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات اوست هفتم محتاج نیست سوم صفات فعلی صفاتی هستند که جائز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جائـز باشد سلب آنها از خـدا مثل رازق خالق رحمن رحیم جواد و غیره . در ایـن قسمت اشاره به مذاهب و معتقدات اشاعره و معتزله و کرامیه و البلخی و النجار و ابوالحسن البصری نیز شده است .

توحید خلقی

مصباح سوم در توحید خلقی ـ خدا یکتا و بیهمتاست خـلق میفرماید هرچه را که میخواهد پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است خداوند بوسیلهٔ اسباب هر ـ چیزیرا خلق میکند و قدرت خلاقی خود را بملائکه و سایر موجودات می تواند تفویض کند . « واما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب وعقاب میشوند باختیاریکه دارند و بخواهش خود بخود میکنند آنها را که خداوند امر و نهی نموده است اگرچه ایشان هم بقدرت و قوتی که ندارند بایشان عطا فرموده است می کنند لیکن چون اختیار را هـم بایشان داد پس ثواب و عقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کنندهٔ اوست باری چون (این) رساله بجهة عوامست محل کلام ما اینجا نیست»

رد غلاة

سپس مؤلف میپردازد برد عقاید غـلاة شیعه مثل اشخاصیکه گویند امیر المؤمنین ع امر خالق است و اشیاء را او بی اذن خدا خلق کرده است غلط است و قول آنکه آنحضرت باذن عالم را خلق کرده بی دلیل است وقول باینکه امیر المؤمنین قاسم الارزاق است دلیل بر اینمطلب نیست و قول باینکه خـدا از امیر المؤمنین اذن گـرفت در خلـق نمودن عالم وآنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان و زمین را بیرون آورد و انداخت از اغـلاط جعالین غلاة است اما معذلك بر طبق اخبار کثیره واجب است اعتقاد کردن براینکه در روز حساب خداوند حساب خلایق را بامیر المؤمنین و سائر ائمه محول میکنند

و شفاعت آنها را میپذیرد و غیر ذلك و از این سبب است که علی ع ملقب بوجه الله و یدالله و باب الله و غیره شده است .

و واجب است اعتقاد نمودن ببداء یعنی هرچه خدا بخواهد میکند و اعتقاد باینکه خدا هرچه اراده داشته باشد بی ماده و مده بوجود میآورد .

توحید عبادتی

مصباح چهارم در توحید عبادتی است بدانکه عبادت مختص ذات پاك الهی است و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صفات فعلی و اسماء الهی غلط است . هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره کافر است و هر کس عبادت کند اسم و ذات هردورا مشرك است ومشرك بردوقسم است جلی وخفی نخستین عبارت است ازعبادت غیر خدا در ظاهر وآشکارا مثل عبادت بت وسگ و ماهی ودرخت و ستاره و آفتاب و ماه و آتش و آدم و خواه شکل باشد مثل صلیب وخواه صورت باشد بشکل پیغام آوری یاامامی یا شکل غیر از اینها اما شرکت خفی عبارت است ازپرستیدن چیزهای دیگر مثل دنیا و مال دنیا و زن و فرزندوهوای نفس و ریا و غیر از اینها اما زیارت خانهٔ کعبه و قبرهای ائمه ازقبیل شرك عبادتی نیست و تعظیم انبیاء و اولیاء و ائمهٔ هدی [ع] وعلماء وسلاطین حقه بی عیب است مادامی که عبادت نباشد و بحد سجود نرسد» .

مصباح ششم از مشکواة چهارم [1]

در بیان اعتقادات متعلقه بظهور و رجعت امام دوازدهم است

غیبت امام

مصباح اول - درغیبت آنحضرت . بدانکه حضرت سه غیبت دارد یکی صغری و یکی کبری و یکی اصغر غیبت صغری از ۸ ربیع الاول ۲۶۰ (اول جانوری ۸۷٤) شروع شده و ٦۹ سال طول کشید . آخر زمان غیبت صغری وقتی بود که چهارمین و آخرین و کیل رحلت کرد ۳۲۹ /۱-۹٤۰ این وکلا واسطه بودند میان امام غائب و شیعیان [2] از این تاریخ غیبت کبری

---

(۱) در کتاب عنوان چنین است ولی بعقیدهٔ من باید عنوان خاتمه در اینجا باشد .

(۲) این اشخاص را باب یا ابواب هم میگویند و اینکه مؤلف آنهارا باب نگفته بنظرم تعمد کرده باشد زیرا که اودر ۱۸٤۷/۱۲٦۳ این کتاب را نوشته و درست همین موقع میرزا علیمحمد خودرا باب میخواند و در ایران انقلابی بزرگ ایجاد کرده بود رجوع کنید بسفرنامهٔ یکنفر سیاح تالیف من جلد دوم صفحهٔ ۲۲٦-۳٤ و صفحهٔ ۸-۲۹٦

شروع گردید . و دیگر کسی بخدمت امام غائب نرسید [1] زمانی که ما در آن زندگانی میکنیم جزء دورهٔ غیبت کبری محسوب میشود . اما غیبت اصغر آنحضرت از ظهر جمعه است که گردن خطیب مکه را میزنند وغائب میشوند تاصبح پنجشنبهٔ عاشورا

علائم آخر زمان

که ظهور میکنند غیبت آنحضرت ازجمله اسرار الهی است لیکن علائم بسیار دارد و در این کتاب فقط ٤٨ یا بیشتر ذکر گردیده که اهم آنها خروج سفیانی است که مردی بدصورت وابله و شریر است ولشکر او عاقبت در زمین میروند ؛ و ظهور صورتی در قرص آفتاب ؛ بسیار شدن فقهاء ضلالت وخیانت و بسیارشدن شعراء . زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد ؛خروج دجال که برخرخودسوار است ؛ واجتماع ۳۱۳ نفر درطالقان خراسان برای کمك بامام زمان و مانند این علائم اما از ظهور حضرت تا شهادت او هفتاد سال خواهد کشید آنگاه بدست زنی ملیحه نام مسموم خواهند گشت و امام حسین [ع] رجعت خواهند کرد وآنحضرت را غسل میدهند و کفن میکنند این اول قیامت صغری است

قیامت صغری

و پیغمبر وتمام ائمه و غاصبین و ظالمین آل محمدظاهر خواهند شد و ائمه با همه جنگ میکنند و همه را میکشندو باید دانست که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین باشند رجوع نمیکنند آنگاه کسی از رسول خدا و ائمهٔ هدی دیگر در دنیا نمی ماند و تاچهل روز دنیا هرج ومرج میشود در این وقت سدیأجوج ومأجوج گشاده میگرددو بیرون میآیند و بهر زمین که میرسند اهل آنرا میکشند و میخورندآنچه گیاه و علف و خوراکی در روی زمین است و بهر دریائی میرسند خشك میکنند .

قیامت کبری

این اول قیامت کبری است و خداوند بندگان را مبعوث میفرماید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند مثل خشتی که آنرا خراب کنند و باز خشت سازند که خاك خشت دوم عین خشت اول است بدانکه قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن چهار مرتبه است یکی بجهة بیرون

---

(۱) نکات بسیاری راجع بغیبت وابواب و ادعای آنها راجع باینکه میان خلق و امام غائب واسطه اند وشیخیه وبابیه پیروآنها هستند ومؤلف عقایدالشیعه دررد آنها قلمفرسائی کرده در کتاب موسوم بشرح مسافرت یکنفر سیاح درج نموده ام (خاصه در یادداشتهای و . ا . وا) آخر جلد دوم آن کتاب خوانندگان بان تالیف مراجعه فرمایند .

آمدن ارواح اهل زمین از بدنهای ایشان و جذب شدن در شاخ صور اسرافیل همهٔ اهل عالم قبض روح میشوند غیر از چهارده معصوم . و پس از آنکه ابدان آنها مجدداً تشکیل یافت اسرافیل بار دیگر نفخه درصور میکند و ارواح مثل زنبور از سوراخهای صور بیرون آمده هر یك بکالبد خود وارد میشود . تمام حیوانات را هم برای حساب و باز پرس از تشدد و قساوتی که نسبت بهم کرده اند زنده میکنند آنگاه میزان که مخصوص سنجیدن اعمال نیك و بد خلق است نصب میشود وخداوند امر میفرماید بآن دوملك موکل که در دنیا اعمال خوب و بداورا نوشته اند و اسم یکی سائق و دیگری شهید است که طومار اعمال نیك و بد اورا در ترازو بگذارند .

هفت دوزخ

هفت دوزخ عبارتند از جهنم — سعیر — جحیم — لظی حطمه — هاویه — اولی برای مسلمینی است که با گناه و بی توبه مرده باشند وبعدازتنبیه خلاص خواهند شد . دوم جای یهودانست وسوم مکان نصاریست چهارم محل صابیون است و پنجم جای مجوس است و ششم برای مشرکین عرب است و هفتم مخصوص تمام منافقین است و باید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد درجهنم میباشند و بیرون نمی آیند و بعضی از کفار درجهنم مخلد می مانند اما چون صاحب تقوی وصفات حمیده بوده اند عذاب نمیشوند مثل خسرو انوشیروان برای عدالتش و حاتم طائی بواسطهٔ جود وسخاوتش .

پل صراط

بعد توصیفی ازپل صراط ذکر شده که ازمو باریکتر و از شمشیر برنده تر و ازآتش سوزاننده تراست صراط پلی است بر روی جهنم وهمه کس حتی پیغمبران و امامان و اولیاء باید ازروی آن گذشته به بهشت بروند .

اعراف

بعد شرح مفصلی ازیك بهشت مادی مینویسد که درپایان آن ذکری هم ازاعراف که میان بهشت وجهنم واقع است دیده میشود.

اعراف چراگاه خوبی است یاموضع بلندی است برسر پل صراط و محل مستضعفین ازمردها وزنها میباشد و کسانیکه قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم نمی باشند مثل ولدالحرام والزنا که گناه نکرده باشند .

بهشت

بشفاعت پیغمبر یاائمه بعضی ازساکنین اعراف ببهشت میروند نعمای بهشتی ازقبیل آب کوثر وسدرة المنتهی ودرخت طوبی

نیز توصیف شده‌است وقتیکه هرروحی در بهشت و جهنم و اعراف بجای خود مستقر شد مرگ را بصورت گوسفند سیاه درمیانه بهشت وجهنم سر میبرند ومنادی ندا میکند که مردنی برای اهل بهشت و جهنم نخواهد بود .

خاتمه صفحه ۱۳۲ - ۱۳۸

نور دوم درمعنی کفر وایمان است

کفر وایمان

در کلام خدا کفر به پنج معنی آمده است و دردنیا کفر بر سه قسم‌است قلبی وقولی وفعلی ، همچنین‌ایمان بر سه‌نوع‌است و ایمان را غیر ازاسلام باید دانست سنی ها وشیعیان غیر اثنی‌عشری مسلمانند اما مؤمن نیستند نجس نیستند امادرآتش جهنم مخلد خواهندبود . و مرتدین واجب القتلند و توبهٔ آنها دراین عالم قبول نمیشود اما بعضی ازعلماء گفته اند که درآخرت توبهٔ آنهاقبول خواهد گشت لیکن ازاشخاصیکه دین اسلام را گرفته‌اند وبعد مرتد شده‌اند توبه مقبولست . واگر زنی مرتد شود کشتنی نیست باید اورا حبس کرد و آنقدر ضرب‌زد که توبه کند یا بمیرد اینجا کتاب با ذکر وشرح پنج قسم ایمان و شش نوع توبه باتمام میرسد . [۱]

---

(۱)مؤلف‌تمام این رساله راکه مشتمل بره مشکوة و یك خاتمه است عینا نقل وترجمه کرده بود اما ما فقط مشکوة اول ومصباح ششم وخاتمه راگذاشتیم بدوعلت یکی آنکه مرادمؤلف نشان دادن عبارت بندی علماء وفارسی نویسی ملاها بوده وازهمین‌مقدارهم مقصودحاصل است دیگر آنکه اکثر مطالب مشکوة‌ها برای خوانندگان ایرانی توضیح واضحات بود مثل‌تعداد ائمهٔ اطهار و احوال بهشت و دوزخ و صراط و قبر و مباحث مختلفه راجع بعدل و امامت و غیره که دراکثر رسالات مذهبی بتفصیل مذکور و اذهان عامه مردم ازآن کاملا مسبوق است‌بعلاوه سبب دیگری برای حذف این‌رساله بود وآن کثرت عقاید سخیفه عوامانه‌واعتقادات پیرزنان بود که اگر حذف نمی شد علاوه بر بیفایدگی اهانت بمذهب محسوب میگردید و خلاف تحقیق تاریخی هم بود زیراکه حقیقت مذهب شیعه غیرازآنهاست و جایز نیست‌تخلیط شود و آنچه عقیده عوام وعجایز است باصل مذهب نسبت داده شود . ازآنچه ضرورة برای‌نمونه باقی گذاشته‌ایم لزوم حذف آن رساله واضح میگردد (مترجم)

خلاصهٔ عقاید شیعیان امروزی ایران همین بود که بطور عامیانه و بصورت ساده مذکور گردید البته خیلی جالب توجه بود که ما سلسلهٔ تکامل وتطور این عقاید را ازروزگار قدیم تا حال شرح میدادیم وتا حدیکه مواد معتبره و اسناد صحیحه اجازه میدهند روایات تاریخی و جعلیات را با یکدیگر مقابله میکردیم و معتقدات اصولی و فروعی سنیان و شیعیان را بتفصیل مقایسه می نمودیم اما اگر هم کتاب مقدماتی که برای چنین بحثی لازم است تدوین شده بود باز کتاب ما گنجایش ورود در این مبحث را نداشت . حتی ملاها ومجتهدین قشری هم عقایدشان اینقدر خام و کودکانه نیست که فوقاً مذکور افتاد ولی مصلحت چنین میدیده‌اند که عوام را به عقیده خود واگذارند و خود را درزحمت نیفکنند زیرا که اگر باب بحث را بر روی ملتیکه حاضر و آمادهٔ شك وارتداد است میگشودند خطرهای بزرگ تولید میگشت .

تقسیمات کلی افکار مذهبی ایرانیان

بالجمله هرگاه افکار شرعی و فلسفی ایرانیان را بطور خلاصه بخواهیم تقسیم کنیم درهریك ازآنهاسه طایفه تشخیص خواهیم داد طبقه علماء تقسیم میشود بسه دسته : اخباریها واصولی‌ها یا (مجتهدین) وشیخی ها . حکما منقسم میگردند بسه زمره متکلمون و حکما (که فیلسوفان ساده و خالص هستند) وعرفای صوفیه .

تقسیمات گوبینو

شرحیکه گوبینو [1] راجع باین طبقات مینویسد روشن ترین وزنده ترین و موجزترین تعریفاتی است که در زبانهای اروپائی تاکنون بنظر من رسیده است . هرچند نمیتوان مطلقا تصدیق کرد که صحتش باندازهٔ وضوحش باشد . مثلا اخباریها عموماً خشک ترین ومحدودترین طوایف شیعه هستند اما گوبینو آنها را دارای وسعت مشربی میشمارد که خودشان هم مدعی آن نیستند . و درحق شیخیه گوید که «معاد جسمانی را کاملا انکار نمیکنند» درصورتیکه مخصوصاً اعتقاد بجسم حور قلیائی [2] بود که آنهارا هدف تیر تکفیر ساخت . بعلاوه عقاید شیخیان برای پیشرفت افکار بابیه که خیلی تند تر است راه‌را بطورقطع باز نمود. بابیه خارج ازحدود اسلامیند درحالتیکه شیخیه درداخلهٔ آن

---

(۱) کتاب ادیان ومذاهب فلسفی در آسیای مرکزی (چاپ دوم پاریس ۱۸۶۶) صفحه ۲۸ — ۳۳ . راجع بطبقات سه گانه علما وصفحات ۱۱۱-۶۳ (فصل ٤) همان کتاب راجع بفلاسفه و صوفیه (۲) رجوع کنید بسفرنامهٔ یکنفر سیاح جلد دوم ص ۲۳۶

اعمال نفوذ کرده و درطبقات عالیه و مقامات شامخه پیروان متنفذ داشته اند . راجع بفلاسفه وصوفیه مفصلا درفصل آینده سخن خواهیم راند اما درخصوص علماء بهتر آنکه گفتار گوبینورا عیناً نقل نمائیم : [1] «نبایدفراموش کرد که هرچند ممکن است بطور تقریب سه طایفه مزبوررا چنانکه من طبقه بندی کردم از یکدیگرمجزا نمودلیکن معذلك لازم است دراینجا بگوئیم که ندرة یکنفرایرانی رامیتوان یافت که درمدت عمر ازطبقهٔ بطبقه دیگر نرفته و درهرسه‌طایفه وارد نشده باشد .»

مجلسیها

ملامحمد باقر مجلسی یکی از بزرگترین و مقتدر ترین و متعصب ترین مجتهدهای عهد صفویه لازم دید ازپدر خود ملا محمد تقی مجلسی که ازعلماءمبرز زمان بوده ونسبت بصوفیه توجه داشته دفاع نموده وبگوید [2] : «مبادا گمان بد کسی بپدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیراکه من معاشر باپدرم بودم سراً و جهراً وازاحوال وعقاید اومطلع میباشم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لکن دربدو امرچون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلک ایشان منسلك شد تابااین وسیله دفع و رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نائره شقاوت ایشان را منطفی ساخت آنوقت باطن خود را ابراز نمود والا والدم بانهایت ورع وتقوی و زهد و عبادت و زهادت و تقاوت و تقاوت است .»

ملامحمد باقر مجلسی برخلاف تقید وتعصب و پشت کار فوق‌الطاقه که درچیز نویسی داشته و بفارسی بازبانی ساده وقابل فهم چیز می نوشته و مذهب شیعه را درمیان عامه ترویج می نموده . وصوفیه‌را باخشونت کامل قتل‌عام‌میکرده دارای‌اخلاق پسندیده نیز بوده وآثاری‌ازمهربانی‌و خوش فطرتی اودرقصص‌العلماء مذکوراست [3] شخصی پس از وفات اورا درخواب دیدازو پرسید : «احوال شما درآن نشأ بچه نحو است وباشما چه معامله کرده‌اند ؟» مجلسی جوابداد : «اعمال من هیچیك

---

(۱) فصل‌مذکور صفحه۳ — ۳۲ (۲) قصص‌العلماء چاپ‌لکنهور قسمت‌دوم‌ص۱۹۰ (۳)ایضا قصص‌العلماء قسمت اول صفحهٔ ۲۱۶ چاپ لکنهور مؤلف این قصه را که نهایت شیوع دارد از اغلاط مشهوره میشمارد اما راجع بقوه کتابت مجلسی درهمان صفحه گوید روزی : ۱۰۰۰ بیت (۵۰۰۰۰ کلمه) کتابت‌میفرموده .

برای من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیکنفر یهودی یکدانه سیب دادم او مرا نجات داد »

درقصص العلماء شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء دیده میشود و ما بذکر بیست و پنج نفر ازآنها که جالب توجه ومهمترند ذیلا اکتفا میکنیم : این۲۵ نفرراحتی المقدور بترتیب تاریخی مرتب کرده ایم . و عددی که در اصل کتاب مخصوص هریك از آنها بوده بعد ازذکر اسم در هلالین گذارده‌ایم [۱]

I — علماء قبل از صفویه

۱ ـ محمدبن یعقوب الکلینی (نمرهٔ ۹۶) ملقب به ثقةالاسلام مؤلف کافی متوفی بسال ۹۴۱/۳۲۹

۲ ـ محمدبن‌علی‌بن‌حسین‌بن‌موسی‌ابن بابویه قمی معروف به صدوق (نمرهٔ۹۵) متوفی بسال ۲/۳۸۱ - ۹۹۱ در قصص العلماءصدوهشتادونه جلد از مؤلفات اومذکور است که مهمترین آنها عبارتست از من لایحضره‌الفقیه که مثل کافی یکی از کتب اربعه است .

۳ ـ محمدبن‌محمد بن نعمان‌بن‌عبدالسلام‌الحارثی که معمولا اورا شیخ مفید می نامند [نمرهٔ۹۷] متوفی بسال ۱۰۲۲/۴۱۳ درقصص العلماءعدهٔ‌مؤلفات او ۱۷۱ نوشته‌شده.

۴ ـ سید مرتضی ملقب به‌علم‌الهدی [نمرهٔ۹۸] وفاتش بسال ۱۰۴۴/ ۴۳۶ نبیرهٔ امام هفتم موسی‌الکاظم (ع) است .

۵ ـ احمدبن علی‌النجاشی (نمرهٔ۱۳۲)وفاتش بسال۱۰۶۳/۴۵۵ یکی‌ازشاگردان شیخ مفید و مؤلف کتاب‌الرجال معروفست .

۶ ـ محمدبن حسن‌بن‌علی‌الطوسی ملقب به شیخ الطایفه (نمرهٔ ۱۰۰) وفاتش بسال ۱۰۶۷/ ۴۶۰ سومین محمد از محمدهای‌قدیم محسوب میشود (دو محمد دیگر نمرهٔ ۱ و ۲ سابق‌الذکرند) شیخ‌الطایفه مؤلف دو کتاب از کتب اربعه است یکی تهذیب‌الاحکام و دیگر استبصار بعلاوه فهرست معروفیکه راجع بکتب شیعه ترتیب داده است .

۷ ـ نصیرالدین طوسی ملقب به محقق که شهرتش در حکمت و علوم بیش‌از

---

(۱) درهردوچاپ قصص‌العلماء اسامی این اشخاص بترتیب ابجد مرتب گردیده مثلا کلینی صدو (۹۶) نجاشی قلب (۱۳۲) وغیره .

شرعیات است [نمرهٔ ۹۰] متوفی بسال ۱۲۷٤/٦۷۲ معروفترین تألیفاتش اخلاق ناصری است در اخلاق و زیج ایلخانی که برای هلاکوخان مغول تهیه نموده است وتجرید در الهیات که طرف توجه عدهٔ کثیری از شراح و صاحبان رسائل کلامیه است.

۸ ـ نجم‌الدین جعفر بن یحیی مشهور به محقق اول مؤلف شرایع الاسلام (نمرهٔ ۸۹) متولد در ۱/٦۳۸ - ۱۲٤۰ متوفی در محرم ۷۲٦/دسامبر ۱۳۲۵ وقتیکه جوان بود در شعر قدرتی نشان داد اما پدرش بسختی اورا مانع شد و گفت شعرا ملعونند و شاعری میخالف تقدس است.

۹ ـ حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی معروف به علامه حلی [نمرهٔ ۸۸] در همان ماه و همان سال که محقق اول وفات یافت بدرود زندگانی گفت. محقق مشارالیه ده سال از او بزرگتر بود. در قصص ۷۵ تألیف بنام او مذکور است علامه حلی از یك دودمان بزرگی از علماء بود که در مدت قلیلی ده نفر مجتهد از آن بوجود آمد. یکی از آنها پدر علامه بود و دیگری فخر المحققین پسرش [نمرهٔ ۸٦]

۱۰ ـ شیخ شمس‌الدین محمد بن مکی العاملی معروف به شهید اول [نمرهٔ ۸۲] در اواسط تابستان ۱۳۸٤/۷۸٦ [1] بفتوای دو نفر از قضاة برهان الدین مالکی و ابن جماعهٔ شافعی بقتل رسید،

II روحانیون عهد صفویه و بعد از صفویه

۱۱ ـ نورالدین علی بن عبدالعالی مشهور به محقق الثانی [نمرهٔ ۸٤] از کرك که مسقط‌الرأسش بود بایران آمد و مورد احترام و توجه شاه طهماسب اول شد وفاتش در ۹٤۰/ ٤ - ۱۵۳۳ اتفاق افتاد.

۱۲ ـ احمد بن محمد المدعو به مقدس الاردبیلی [نمرهٔ ۸۳] خیلی طرف احترام شاه عباس اول بود وفاتش در سنه ۱۵۸۵/۹۹۳.

۱۳ ـ میر محمد باقر داماد (نمره ۷۷) نوهٔ محقق ثانی همچنین خیلی در نظر شاه عباس احترام داشت در سال ۱۶۳۱-۲/۱۰٤۱ بدرود جهان گفت. یکی از شعراء راجع بکتاب صراط المستقیم او گوید:

صراط المستقیم میر داماد — مسلمان نشنود کافر مبیناد

خود او هم بتخلص اشراق شعر میسرودهٔ است.

---

(۱) این تاریخی است که در قصص ضبط شده امادر لؤلؤة البحرین ۹/۷۸۰ - ۱۳۷۸ مسطور است.

۱۴ - شیخ محمد بهاء الدین العاملی که عادة او را شیخ بهائی مینامند (نمره ۳۷) در شهرت ونفوذ واحترام بامیرداماد پهلو میزداین دو نفر ازعلمائی بودند که بیش از همه باعث شکوه و جلال دربار شاه عباس اول میگشتند ، شیخ بهائی در نزدیکی بعلبك بسال ۹۵۳/۱۵۴۶ متولد و در ۱۰۳۱/۱۶۲۲ وفات یافت هنرش منحصر بشرعیات نبود . در این باب مهمترین کتابش جامع عباسی است که درمیان عامهٔ ملت ایران رایج و در دسترس عموم است اما شیخ عمرش وفا نکرد که آنرا باتمام برساند .[1] از تألیفات او یکی کشکول است که در آن حکایات وقصص عربی را جمع آورده و خلاصه کتابی است که سابقاً تألیف نموده و کمتر شهرت داردموسوم بمخلات رسالاتی درریاضیات وهیئت ویک مثنوی بشعرفارسی موسوم بنان وحلوا تصنیف کرده است .

۱۵ - محمدبن مرتضی الکاشانی که معمولا اورا ملا محسن فیض میخوانند (نمرهٔ ۷۶) این شخص مبغوض شیخ احمد احسائی مؤسس طریقه شیخیه گردیده که اورا اخباری صرف دانسته و بجای محسن مسیئی خطاب میکرد واما ملامحسن فیض بیشتر در عرفان و حکمت دست داشت تا درشرعیات . علی الظاهر معروفترین کتب او ابواب الجنان باشد [2] که درسال ۱۰۵۵/۱۶۴۵ برشتهٔ تحریر درآمده است .

ده سال بعد از این تاریخ از کاشان بشیراز رفت و در مجلس ملا صدری بتحصیل حکمت پرداخت ودختر اورا گرفت ،فیض شاعرهم بود و درمجمع الفصحاء عدهٔ اشعار او شش الی هفت هزار نوشته شده است .[3]

۱۶ - میر ابوالقاسم فندرسکی هرچند در قصص العلماء احوالش دیده نمیشود

---

(۱) جامع عباسی مشتمل بر بیست فصل و مکرر بطبع رسیده است اما چهار فصل اول آنرا غالباً جدا چاپ میکنند که اطفالرا در فرائض مقدماتی مذهبی هدایت نماید (ت . ز) بنا برقول ادوارد (فصل مذکور ۸ - ۴۰۷) فصول ششم تا بیستم را فیما بعد نظام بن حسین ساوجی بر کتاب نا تمام شیخ بهائی اضافه کرده است (مؤلف) (۲) ابواب الجنان تالیف ملا محسن فیض نیست وچنانکه بنظرم میرسد از تصانیف ملاحسین واعظی کاشفی مؤلف انوار سهیلی مشهور است . (ت . ز) مؤلف حقیقی گویا محمدبن فتح الله رفیع الدین موسوم بواعظی قزوینی است (مؤلف) رجوع کنید بفهرست ادواردش ۶-۴۰۵ (۳) چاپ طهران ۱۲۹۵/ ۱۸۷۸ جلد دوم صفحهٔ ۶-۲۵

اما « بزرگترین فیلسوف و صوفی زمان خودمحسوب میگشت و شاه عباس اول خیلی اورا احترام میکرد و گویند شاه اورا ملامت نمود که چرا با اوساط الناس و مردمان فرومایه آمیزش و معاشرت میکند و بتماشای جنگ خروسان میرود . »[1] مدتی درزمان سلطنت شاه جهان در هند بسر برد ودر حدود ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰ در اصفهان رحلت نمود .

۱۷ـ ملا صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر به ملاصدرا بالاتفاق بزرگترین حکیم عهد اخیر ایران شمرده میشود منازعات دائمی او با متشرعین معروف است ولباس تقدس و روحانیتش بضخامت و استحکام معلمینش میر داماد و شیخ بهائی نبوده است از این جهة اگر در قصص العلماء فصل خاصی باحوالات او اختصاص نیافته جای تعجب نیست اما در کتاب بورو سایر کتب مثل لؤلؤة البحرین بتفاریق ذکر حال اودیده میشود . تعالیمش در متشرعین عموماً و شیخیه[2] خصوصاً تأثیر کرده است . در روضات الجنات تاریخ وفات اورا بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰ [3] ثبت نموده اند اما در لؤلؤة البحرین سال مرگ او بیست سال بعد نگاشته شده .

۱۸ ـ عبدالرزاق لاهیجی مثل ملامحسن فیض از شاگردان ملا صدراست . دو تألیف مشهور او که بزبان فارسی نوشته شده عبارتند از سرمایهٔ ایمان و گوهر مراد او نیز مثل شیخ طوسی صاحب مجمع البیان دلالت الفاظ راذاتی میدانست و میگفت که نسبت و رابطهٔ حقیقی فیمابین لفظ و معنی هر کلمه موجود است بقسمی که اگر شخص یك لغت غریبه رابشنود ممکن است تفکر کرده ومعنی آنراحدس بزند[4]

این شش نفریکه ذکرشان گذشت هم فیلسوف بودند و هم فقیه بلکه حکمتشان برفقه برتری داشت . امااشخاص ذیل باستثنای آخرین آنها یعنی حاج ملاهادی تمام از علمای شیعه و خیلی متعصب در مذهب بوده اند .

۱۹ ـ ملا محمد تقی مجلسی [نمرهٔ ۳۶] گویند اول کسی است که احادیث واخبار

---

(۱) فهرست نسخ فارسی ریو صفحه ۸۱۵ (۲) شیخ احمد الاحسائی بر کتاب مشاعر و سایر تألیفات او شرح نوشته است (روضات الجنات صفحه ۳۳۱) اما بنا بر مندرجات قصص العلماء (چاپ لکنهور صفحه ٤٨) اورا کافرمیدانست . (۳) این سال را صاحب قصص العلماء تاریخ وفات پسرش میرزا ابراهیم ثبت کرده از اینقرار سنهٔ ۱۰۵۰/۱-۱۶٤۰ بیشتر احتمال میرود که تاریخ وفات پدرباشد. (٤) قصص العلماء چاپ لکنهور قسمت ثانی ص ۱۲۳ این مطالب از روضات الجنات گرفته شده صفحه ۳۱ - ۱۲۹ آنچه در قصص العلماء دیده شد خیلی نقص دارد

[illegible]

بسم الله

السواد ذا مع صلة الشریف سبان

کتبه العبد الاقل محمد المشتهر بالصدر الشیرازی عفی عنه

این سجل خط و مهر جناب صدرالدین محمد بن ابراهیم القوامی شیرازی الشهیر بملا صدرا میباشد

که شرح حال ایشان در صفحه ۳۳۱ کتاب روضات الجنات در تاریخ

۱۳۰۶

یکهزار و سیصد و شش در طهران بطبع رسیده مندرج و وفات در شیراز سنه ۱۰۷۰

از بهر است

خط ملا صدرای شیرازی

فضائل شیعه راجمع آورده مدون ساخت وعلم حدیث و اخبار از محقق ثانی درعهد سلاطین صفوی باو رسید. بیش از این گفتیم که اورا بتصوف منسوب ساخته بودند. وفاتش در ۱۰۷۰/ ۶۰ - ۱۶۵۹ است و باتناسب ومهارت کامل دراین ماده تاریخ مندرج:

«افسر شرع اوفتاد بی سرو پا گشت فضل»

چون حرف شین را که تاج کلمهٔ «شرع» است برداریم وفا ولام را که سرو پای کلمهٔ «فضائل» حذف کنیم فقط حروف رع ض میماند (۸۰۰ + ۷۰ + ۲۰۰ = ۱۰۷۰)

۲۰ ـ ملا محمد باقر مجلسی [نمرهٔ ۳۳] پسر آخوند سابق الذکر است و در این فصل بارها از وی نام برده ایم. بدرجات از پدرش مشهور تر گردید. بحارالانوار که بزرگترین تألیفات اوست مجموعهٔ است بسیار مفصل از احادیث واخبار شیعه. مجلسی مؤلفات دیگر نیز دارد که کتب ذیل از آنها بفارسی است: عین الحیاة ـــ مشکوة الانوار ـــ حلیة المتقین ـــ حیات القلوب [که ناتمام است] ـــ تحفة الزائرین جلاء العیون [1] وغیره وفاتش چنانکه گفتیم در سال ۱۱۱۱/ ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹ واقعشد.

۲۱ ـ سید محمد مهدی بروجردی ملقب به بحرالعلوم [نمرهٔ ۲۷] درسال ۱۱۵۵/ ۳ - ۱۷۴۲ تولد یافت و ظاهراً در حدود ۵/۱۲۴۰ - ۱۸۲۴ رحلت کرد.

۲۲ ـ سید محمد باقر بن سید محمد تقی رشتی ملقب به حجة الاسلام [نمرهٔ ۲۶] است [2] که پیش ازاین ذکرش گذشت وسخت گیری او در اجرای حدود نسبت باشخاصیکه نقض شریعت کرده بودند مذکور افتاد سید محمد باقر ثروت و نفوذ کاملداشت وبنابر قول صاحب روضات الجنات [ص ۱۲۵] صدهزار دینار رایج در بنای مسجد بزرگ محله بیدآباد اصفهان بمصرف رسانید.

---

(۱) روضات الجنات صفحه ۲۴ ـ ۱۱۸ (۲) سید محمد باقر رشتی از حیث اهمیت دردرجه سوم یاچهارم است و ملا احمد نراقی ص ۱۱۴ درمرتبهٔ دوم واشخاص ذیل که از قلم افتاده خیلی مهم ترند:

۱ - آقای بهبهانی مؤسس مذهب اصولیین که در قرن دوازدهم هجری میزیسته.

۲ - شیخ جعفر عرب (ملقب به کبیر) معاصر فتح علیشاه

۳ - شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام که تالیف بزرگیست در ۶ جلد

۴ - شیخ مرتضی الانصاری مؤسس فقه و قوانین معمولهٔ شیعه واستاد جمیع مجتهدینی که از ۷۰ سال قبل تا کنون ظهور کرده اند باستثنای آقاشیخ هادی.

۵ - آقاشیخ هادی طهرانی که از علماء درجهٔ اول است.

تولدش در حدودسال ۱۱۸۰/۷-۱۷٦٦ بود در شانزده‌سالگی برای تکمیل تحصیلات خود بعراق رفت و در ۱۲۱٦ یا ۱۲۱۷ (۳-۱۸۰۱) باصفهان مراجعت کرد و در یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲٦۰ (۲۳مارچ۱۸٤٤) وفات یافت بنا بر قول سمی او صاحب روضات الجنات تمام‌مردم (البته فقط متدینین و مسلمین !) یکسال تمام برایش عزا داری کردند زیرا که پس ازوی کسی نبود که قانون شریعت را تااین پایه حفظ کند و پیشرفت دهد ازغرائب اتفاقات این بود که ظهور میرزا علیمحمد باب و نهضت فرقه بابیه که تا این حد اسباب ضعف علمای شیعه را فراهم آورد درست دوماه بعد از وفات سید محمد باقر بوقوع پیوست .

۲۳ ـ شیخ احمدبن زین‌الدین‌بن ابراهیم الاحسائی بانی طریقهٔ شیخیه بود و بیشتر ایام عمر را در یـزد بسر برد و از آنجا ازراه اصفهان عازم کرمـانشاهان گردید تازمان وفات محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه حاکم کرمانشاه دراین‌شهر باقی ماند شاهزادهٔ مزبور خیلی‌از وی احترام میکرد ووی را بتوقف در کرمانشاه وادار نمود . سپس بمشاهد متبرکهٔ عراق رفت‌و اغلب تألیفات کثیره‌خودرا درآنجا باتمام رسانید از جمله‌تصانیف مشهورهٔ او شرح‌الزیارةالکبیره و شرح الفوایداست. شیخ احمد احسائی با حرارت تمام بمخالفت ملا صدرا وملا محسن فیض و جماعت صوفیه برخاست اما خودش هم بنا برفتوای‌ملامحمد تقی قزوینی تکفیر شد ملامحمد تقی چون بدست بابیها در حـوالی سال ۱۸٤۷ مقتول گـردید شهید ثالث لقب یافت وفات شیخ احمد احسائی در ۱۲٤۳/۸-۱۸۲۷ واقع‌شد دراینوقت قریب نودسال‌از عمر او میگذشت [۱]

۲٤ ـ ملا احمد نراقی که در سال ۱۲٤٤/۹-۱۸۲۸ بمرض وبا مرحوم‌شد هم شاعر بود هم فقیه و اشعاری بفارسی ساخت بسبك جلال‌الدین رومی و عنوان آنرا طاقدیس قرارداد . تخلصش صفائی بود و درمجمع‌الفصحاء شرحی از احوالش مسطور است (جلد دوم صفحه ۳۳۰)

۲۵ ـ حاجی ملاهادی‌سبزواری [۲] کـه آخرین فیلسوف بزرگ‌ایران‌است اشعاری بتخلص « اسرار » ساخته است تولدش در ۱۲۱۲/۸-۱۸۹۷و وفـاتش در ۱۲۹۵/۱۸۷۸ بود .

---

(۱) اغلب اطلاعات مذکوره از روضات الجنات صفحهٔ ۷-۲۵ اخذ شده (۲) رجوع کنید بکتاب من « سالی در میان ایرانیان » صفحهٔ ۴۳-۱۳۱ که در آن شمهٔ از شرح حال اوبقلم یکی ازشاگردانش درج گردیده است .

فصل نهم

نثر نویسان (تاسال ۱۸۵۰م)

انواع نثر

ادبای مشرقی وآنهائی که‌در معانی و بیان دست دارند نثررا از حیث صورت بسه نوع‌تقسیم مینمایند عری مقفی ومسجّع .

ولی ما به تقسیمی ساده‌تر نثر را بدو طبقه تقسیم مینمائیم طبیعی وساختگی . در نظر ما نثر مصنوع بطورکلی ناپسند و نامطبوع می نماید . اما اجداد ما (در انگلستان) تااین درجه متنفر نبوده اند ودلیلش وجود افوئیست Euphuists های زمان الیزابت است در کتبی مثل مقامات حریری (عربی) یا انوار سهیلی (فارسی) که بیشتر بقصد مطبوع افتادن در گوش و نشان دادن فضل نویسنده نوشته شده اگر نثرمصنوع بنظر میرسد تاحدی قابل اغماض است اما کتابی که حاوی مطالب مهمه و محتاج الیه باشد هرگاه بانثر ساختگی ومتصنعانه نوشته شود بهیچوجه قابل تحمل نخواهد بود این خود مورد بحث است که کدام سبك نثر نویسی رامیتوان مطاقا خوب دانست و کدام را باید بد شمرد زیرا که ذوق ها و سلیقه ها در هر مملکتی وحتی در هر ولایتی و در هر زمانی از ازمنه متفاوت میشود چنانکه یکنفر نویسنده که درعهدی‌مشهورو سبکش مطبوع است در عهد دیگر چندان اعتباری بسبك و قول او نمی گذارند زیرا برطبق ضرب المثل عربی : « الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم »

عبارات مصنوعی در کتب تاریخی

اما اگر یکنفر مورخ جدی مطلبی را که بسهولت در دو سطر میتوان نگاشت در یکورق بنویسد ما حق داریم که از وی آزرده شویم زیرا که بواسطهٔ سبك بد وسلیقهٔ ناهنجار او مدتی ازوقت ما تلف شده‌است .

سادگی نخستین

قبل از هجوم مغول (قرن ۱۳ هجری) نثر فارسی عموماً ساده و مستقیم بود وهیچ نثری در ایجاز و اختصار بترجمهٔ بلعمی ازتاریخ بزرگ طبری وسیاست نامهٔ نظام الملك و سفر نامهٔ ناصر خسرو و قابوس نامه و چهار مقاله نمیرسد .

مغولها وتاتار ها و ترکها علی‌الظاهر برای ادبیات ایران مضر

فساد زبان در زمان مغولان و سایر ملل بیگانه

بوده اند زیرا از نثر مسجع و مطنطن وتملق آمیز ترویج میکرده اند . وصاف مورخ که در سنهٔ ۱۳۱۲ [۱] کتاب خود را بالجایتو تقدیم نمود [۲] نخستین مفسد بزرگ زبان است و بدبختانه عدهٔ کثیری مقلد و متابع او شده‌اند .

بهبودی نثر در عهد اخیر

درعهد جدید ترقیات بسیار در نثر رخ داد وعلتش چنانکه در مورد نظم ذکر شد یکی این بود که نویسندگان زمان اخیر بقدما مراجعه کردند و ازسبك محررین بعد ازمغول اعراض نمودند . ودیگر توسعهٔ جدیدفن روزنامه نگاری است که هرچند عموماً بیك شیوه بدیع و نغزی منجر نمیشود امامستلزم ایجاز و استقامت است . از لحاظ طرزوترتیب و بالاتر ازهمه از نظر استنادتاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی (۱۹۱۰/۱۳۲۸) را که متأسفانه بانجام نرسیده میتوان بدرجات بر تاریخهای بزرگ و پرمدعای رضاقلیخان ولسان الملك (متمم روضة الصفای میرخواند و ناسخ التواریخ) تفضیل نهاد در صورتیکه این دو کتاب بیش از پنجاه سال تقریباً بر وی تقدم نداشته‌اند

نمونهٔ عبارت پردازی بیمورد

در این کتاب من مایل نیستم که از نثر های مصنوعی که برای نشان دادن مهارت نویسندهٔ تحریر می یابد اسمی ببرم و باین وسیله نام آن نویسندگان را مخلد نمایم و بهمینقدر اکتفا میکنم که اگر معنی عبارات مزبور در کتاب تاریخ یا سایر کتب مفیدهٔ قابل ترجمه باشد هرگاه بخواهیم ترجمهٔ خود رالایق مطالعهٔ یکنفر اروپائی بسازیم بعقیدهٔ من باید تمام زیور و زینت عبارتی را از آن کتب برداشته آنرا تلخیص نمائیم . محض نمونه چند سطر از کتاب بسیار مفید و بسیار مصنوع احسن التواریخ را که در اوائل عهد صفویه (۹۸۵ / ۸-۱۵۷۷) تحریر شده و در فصول نخستین این کتاب مطالب بسیار از آن نقل نموده ایم می گیریم موضوع راجع است به جنگ محمد خان استاجلو باشاهرخ ذوالقدر که نابینا بوده است در بهار سال ۹۱۴ /۹-۱۵۰۸ :

---

(۱) رجوع کنید « بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ تاتار » تالیف من صفحهٔ ۸ - ۶۷

(۲) وصاف در ۷۰۲ کتاب خود را بغازان خان تقدیم کرد (مترجم)

در بهار که سلطان گل باحشمت و تجمل روی بتاخت الوس ریاحین آورده و بزخم پیکان خار جنود شتوی را ازگلزار منهزم گردانید

برآمدز کوس سحابی خروش درآمد سپاه ریاحین بجوش
رخ خویش را ابر درهم کشید بدعوی کمانهای رستم کشید[1]
بر آورد شاخ شکوفه علم ریاحین بیاراست خیل و حشم
ز ژاله پی فرق افراسیاب بدامان کشان سنگ هر سو سحاب

خان محمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود

تمام این عبارات واشعار را در یکسطر میتوانست بنویسد «هنگام بهار خانمحمد استاجلو به ییلاق ماردین نزول فرمود»

اشعار لطیف و خیالات شاعرانه در محل خود خوب و پسندیده است اما در تاریخ بیمورد و خشم انگیز است. سخن در اینجاست که متأسفانه چنانکه گفتیم تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخان یا شاعرند یا شعر شناس و شعر دوست و برای آنها سهلتر و لذت بخش تر است که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تا اشعار را بتاریخ زینت بدهند. چنانکه حتی در اشعار تاریخی نیز تاریخ حقیقی موجود نیست. پس در ضمن سخن راندن از نثر فارسی ازمنهٔ اخیره من اکتفا میکنم بذکر آثاری که فقط مطالب بدیعه و مفیده دارند واز تزئینات صوری احتراز جسته اند. واز لحاظ موضوع آنهارا بپنج نوع تقسیم مینمایم:

(۱) فقه
(۲) حکمت
(۳) علوم — ریاضی و طبیعی و علوم خفیه و غریبه
(٤) تاریخ — عمومی و خصوصی و محلی
(٥) رجال و تذکرهٔ احوال شخصی و سفرنامه ها.

I فقه

یک طبقه بی فائده از کتب

در دورهٔ که مورد بحث ماست یعنی ازاستقرار سلسلهٔ صفویه تازمان حاضر کتب فقهی در ایران منحصر است بعقاید واحکام شیعهٔ اثنی عشری و فرق شیخیه و بابیه و بهائیه. تمام آثار شرعیهٔ

(۱) در فارسی قوس قزح را کمان رستم نیز گویند.

اوائل این عهد بعربی نوشته شده و آثار اواخر نیز غالباً بهمان زبان تحریر یافته و بیشتر این کتب امروز در ممالك اسلامیه متروك و غیر مفهوم شده اند مگر برای معدودی اشخاص ذیفن و متخصص که از آنها میتوانند استفاده کنند و الا عموم مردم فائده از آن نمی برند . یکنفر مرد فاضل کتابی در فقه یاصرف و نحو یامنطق مینویسد و در مدرسه طلاب وحضور علمائی که مشغول تدریس بسبك قرون وسطی هستند شهرتی بکمال می یابد. دیگری پیدا شده و شرحی بر آنکتاب مینویسد. دیگری شرحی بر آن شرح می نگارد . شخص چهارم حاشیه براین شرح اخیر مینویسد . شخص پنجم یادداشتهائی راجع با ین حاشیه اخیر تحریر میکند . بقسمی که عاقبت نتیجهٔ که بدست می آید خیلی شبیه است بعبارت خواجه نصرالدین افندی که ترکی زیرك بوده و گوید: این آب آبگوشت خر گوش است[1] یعنی غذائی عاری از طعم وقوت که بکلی مواد اصلیه در آن مستهلك شده و نمیتوان ترکیب اصلی آن را دریافت . مرحوم شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر ومدیر مدرسهٔ الازهر که ظاهراً عالم اسلام در عهود جدیده نظیر اورا در نورانیت فکر وعشق بزبان و ادبیات عربی بخود ندیده است همیشه می گفت که تمام این مزخرفات را باید سوخت زیرا که قفسه های کتابخانه ها را پر کرده و جز غذا دادن بکرم و موریانه و تاریك ساختن علم حقیقی فائدهٔ بر آنها مترتب نیست . این عقیده یکی ازعلمای بزرگ اسلام بود وما در پیروی آن تردیدی نداریم . فی الحقیقه همانقدر که ما کثرت آثار مفید ودلپسند مسلمین را بدیدهٔ تکریم مینگریم همانقدر هم ازوجود این نوع نوشته ها متأثر وآزرده ایم .در روضات الجنات و قصص العلماء وغیره اسم عدهٔ کثیری از علماءرا می یابیم که هریك چهل پنجاه الی شصت جلد از این قبیل کتب تألیف کرده اند اماامروز کسی آنهارا نمیخواند . و جز شاگردانشان که بافشار و تهدید ممکن است آنهارا دیده باشند شاید هیچکس

---

(۱) شخصی خر گوشی برای ملا نصرالدین بهدیه آورد آنراپخته بایکدیگر بخوردند روز دیگر شخصی آمد دق الباب کرد ملا گفت کیستی گفت همسایه آنکه از برایت خر گوش آورده بود اورا بخانه آورد طعام خوراند باز روز دیگر شخصی آمد ملا گفت تو کیستی گفت من همسایه همسایه آنکه برایت خر گوش آورد گفت بسم الله و در وقت غذا خوردن قدری آب گرم پیش او گذاشت گفت این چیست گفت این آب آبگوشت آن خر گوش است

نقل از کتاب ملانصر الدین فارسی (مترجم)

بمطالعه آنها مبادرت نورزیده باشد .حتی تعداد وذکراسامی این کتب هم اگر در حیز امکان بود برای ما فایده نداشت .

فقه بزبان فارسی عامیانه

علمای شیعه دراواخر عهد صفویه ازقبیل مجلسی ها کار بزرگی که کرده اند همان تعمیم وترویج عقایدشیعه وتاریخ واحادیث و اخبار است که بزبان عوام نوشته و منتشر ساخته اند علمای مزبور دریافتند که برای رسوخ در قلوب عامه لازم است بزبان قوم سخن برانند و بطرزی ساده چیز بنویسند و پاداش خودرا نیز گرفتند زیرا که در نتیجه این اقدام عامه مردم نسبت بمذهب شیعه عشقی مفرط و علاقهٔ کامل پیدا کردند .

خدمات مجلسی ها

پیش ازاین گفتیم که درموقع ظهور شاه اسمعیل ورسمیت دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود وبنابر مندرجات روضات الجنات[1] ملا محمد تقی مجلسی « اول شخصی بود که بعد از استقرار سلسلهٔ صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت » پسرش ملا محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم بحار الانوار را بعربی نوشت وتصانیف ذیل را بزبان فارسی تحریر کرد[2] عین الحیات مشتمل برمواعظ راجع به ترك دنیا ـ مشکوة الانوار ـ حلیة المتقین در اخلاق واعمال ـ حیوة القلوب در سه قسمت نخستین راجع به پیغمبران قبل از محمد[ص] دویم راجع بمحمد رسول الله [ص] سوم راجع به دوازده امام اما فقط بخشی ازآن باتمام رسید ـ تحفة الزائرین ـ جلاء العیون ـ مقباس المصابیح درصلوة یومیه ـ ربیع الاسابیع ـ زاد المعاد ورسالات کوچك بسیار .

تالیفات ملا محمد باقر مجلسی

اماجای عجب است که درضمن این کتب نام یکی از مهمترین تالیفات او (حق الیقین) برده نشده است این کتاب در ۱۶۹۸/۱۱۰۹ تألیف شده و با کمال نظافت در ۱۸۲۵/۱۲۴۱ در طهران چاپ گردیده است . مرحوم م . ا . دوبی بوستین کازیمیرسکی عازم شد که این کتاب را بفرانسه ترجمه نماید اما ازخیال خود انصراف یافت و نسخهٔ اصل ترجمه خودرا نزد من فرستاده تقاضا کرد که کار اورا بپایان ببرم . اما متأسفانه هیچوقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم اگر چه بزحمتش می ارزید زیرا که هیچ ترجمه واضح و معتبری از عقاید شیعه درهیچ زبان اروپائی موجود نیست .

---

(۱) چاپ طهران ۱۸۸۸/۱۳۰۶ صفحه ۱۲۹ (۲) ایضا صفحه ۱۱۹

کتب اساسی مذهب شیعه که قرآن مجید و احادیث و اخبار باشندطبعاً همه بعربی است . رسالات و کتب مذهبی را که بزبان فارسی نوشته شده است باقدری اغماض میتوان بسه‌طبقه‌قسمت نمود اصول‌عقاید ـ تاریخ ـ قوانین وحدود اما درمقام عمل عقاید وتاریخ بهم مخلوط شده است خاصه در قسمت مربوط بامامت که مؤلفین سعی کرده اند ثابت نمایند که پیغمبر [ص] مایل بود علی [ع] جانشینش باشد وابو بکر وعمروعثمان حقوق اورا غصب کردند وائمه دوازده نفرند نه بیشتر و نه کمتر وهمان ها هستند که شیعیان اثنی عشری از آنها پیروی میکنند لاغیر . خلاصه در حالتیکه قسمت‌اول این کتب راجع بذات وصفات خداوندی‌است و نزدیك میشود بالهیّات قسمت‌اخیر آنها حاوی مطالب تاریخی یا تقریباً تاریخی و خاتمهٔ آنها مشتمل است بروصف و شرح بهشت و دوزخ و روز محشر وغیره .

طبقه‌بندی کتب‌عقاید که‌بزبان‌فارسی‌است

انشاء این کتب بطور کلی خیلی ساده و درست و عاری از صنایع بدیعیه است اما عموماً تقلید از عربی است و ترتیب کلمات و تشکیل جملات بسبك آن زبان است . نه فقط درعباراتی که ترجمهٔ مستقیم ازعربی است بلکه در سر تاسر کتاب‌این شیوه معمول است چنانکه گوئی علمای مزبور بقدری در آیات قرآنی و احادیث متبحر شده و دماغ خود را عادت داده اند که حتی در موقع فارسی نوشتن هم فکرشان تابع عبارات‌عربی میشود ـ سطور ذیل که ازابتدای جلد ثانی‌حق‌الیقین استخراج شده [1] بخوبی این صفت عجیب را نشان خواهد داد :

« مقصد نهم دراثبات رجعت‌است ، بدانکه ازجمله اجتماعیات بلکه‌ضروریات مذهب حق فرقهٔ محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم[ع] جمعی از نیکان بسیار نیك وبدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمهٔ‌خود دیدهای ایشان روشن گردد وبعضی ازجزای نیکیهای‌ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان ازبرای عقوبت وعذاب دنیاومشاهدهٔ اضعاف آن دولتی که‌نمیخواستند باهل بیت‌رسالت [ع] برسدو انتقام کشیدن شیعیان ازایشان. وسایر مردم در قبر ها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده‌است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان‌داشته باشدیامحض

(۱) چاپ طهران ۱۲۴۱/۱۸۲۵ ورق ۱۴۲ b

کفر اما سایر مردم پس ایشانرا بحال خود میگذارند . »

این عبارت که کاملا بشیوهٔ عربی نوشته شده ممکن است ترجمهٔ تحت اللفظی حدیثی باشد که اصل آن نقل نشده و ظاهراً ابتدای اصل حدیث باید چیزی شبیه باین باشد « لایرجع فی الراجعة الّا من له محض الایمان او محض الکفر » اما نفوذ نحو عربی در سر تا سر ترجمه هویدا و محسوس است .

۱- رد بر اهل تسنن

نوع دیگر از نوشته های مذهبی شیعه ردهائی است که بر اهل سنت و فرق : شیخیه و بابیه و بهائیه و نصاری نوشته میشود اهل تسنن بالطبع در هر رساله که راجع باصول عقاید بحث نماید کما بیش مورد حمله واقع میگردند . زیرا که از عهد نادرشاه تا زمان حاجی شیخ الرئیس (ابوالحسن میرزا) که یکی از دعاة اتحاد اسلام بود [۱] هیچ کس نتوانسته است مخالفت این دو شعبه بزرگ اسلام را به صلح و وفاق مبدل کند .

و اگر مسالمت و وسعت نظری در نسل جوان ایرانی امروز دیده میشود بیشتر از آن جهت است که این مسائل و مناقشات مذهبی کمتر محل بحث واقع میشود نه از لحاظ متحد شدن عقاید فرق مختلفه .

۲ - رد بر صوفیه

برضد صوفیه نیز در رساله های اصولی شیعه حملاتی دیده میشود خاصه در رد وحدت وجود چندین رسالهٔ مستقل نیز منحصراً در رد آنها دیده ام مثل رسالهٔ خیراتیه [۲] آقا محمد علی بهبهانی که باعث قتل عام شدید صوفیه و کشتن عدهٔ کثیری از مرشدین آنها مثل میر معصوم مشتاق علی و نور علیشاه گردید [۳] و مطاعن الصوفیه تألیف محمد رفیع بن محمد شفیع تبریزی که در سال ۱۸۰۶/۱۲۲۱ [۴] سمت تحریر یافته است . صاحب رسالهٔ اخیر الذکر برای اثبات مدعای خود حتی بانجیل هم متشبث گردیده است وقول مسیح را بیاد آورده که فرماید « برحذر باش از آنهائیکه در لباس

---

(۱) دعوة نامه او راجع باتحاد اسلام در بمبئی بسال ۱۳۱۲/۵-۱۸۹۴ طبع شد .

(۲) تاریخ تألیفش ۱۲۱۱/۷ — ۱۷۹۶ است رجوع کنید بشرح کامل و جالب توجهی که راجع باین رساله درفهرست ریو ص ۴-۳۳ مندرج است . (۳) برای اطلاع یافتن از تفصیل این وقایع بتاریخ ایران سرجان ملکم مراجعه کنید چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم صفحهٔ ۴۱۷-۴۲۲

(۴) ازاین رساله نسخهٔ خطی خوبی دارم که در ۲۲ جمادی الثانیه ۱۲۲۲ (۱۲۷ گست ۱۸۰۷) تحریر یافته است .

گوسفند [صوف] روبتو می آیند و در باطن گرگهای درنده هستند »

۳ - ردبرنصاری

اختلاف اسلام و مسیحیت نیز باعث تحریر مقدار زیادی رسالات فارسی شده است و پرفسور ساموئل‌لی در کتاب «رسالات بحثیه راجع بمسیحیت و اسلام» [کامبریج ۱۸۲٤] در این باب نتیجهٔ مطالعات خود را مشروحاً نگاشته است. چندین کتاب راجع بهمین موضوع در ربع اول قرن هیفدهم میلادی بقلم سیداحمد بن زین العابدین العلوی نوشته شده‌است یکی در رد «آئینه حق نما» تألیف گزاویه و دیگری برضد یهودیها. دراین‌اواخر نوشته‌های هانری‌مارتین که از دعاة و مروجین دین مسیحی بود میرزا ابراهیم و دیگران را واداشت جوابهائی بنویسند [1]

۴ - ردبرشیخیه

شیخیه منسوبند بشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی از اهل بحرین که بنابر مندرجات روضات الجنات [2] در سن نود سالگی در ۱۲٤۳ /۸ - ۱۸۲۷ وفات یافت بعد ازو سید کاظم رشتی ریاست شیخیه را یافت و از جمله شاگردانش سید علی محمد باب مؤسس بابیه و چند نفر از جانشینان او بوده اند و همچنین حاج میرزا کریمخان کرمانی نیز از شاگردهای او بوده که بعدها طریقهٔ شیخیه راوسعت بخشید این‌طریقه که در اصل همان تشیع است که بمنتهی درجهٔ شدت رسیده بر علمای شیعه پسند نیفتادوچند نفر ازمجتهدین بزرگ ازقبیل حاجی ملامحمدتقی قزوینی عمووپدر شوهر قرةالعین شاعرهٔ مشهوره بابیه بدفع آن‌همت گماشتند حاجی‌ملا محمدتقی مزبور ازبس باشیخیه و بابیه مخالفت ورزید جان خود را بر سر این کار گذاشت اما شیعیان اثنی‌عشری اورا ملقب بشهید ثالث ساختند. [3] شمهٔ از احوال شیخیه و تعریف‌مذهب آنها را در یادداشت‌نمرهٔ E [صفحهٔ ٤٤ - ۳۳٤] آخر جلد دوم کتاب خودم موسوم به « بیانات یکنفر سیاح[4]» درج کرده ام و همان شرح برای اشخاصیکه در مطالعه افکار ایرانیان مبتدی باشند کفایت می کند. شیخ‌احمد کتب بسیار تألیف کرده که

---

(۱) بفهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دارالعلوم کمبریج (۱۸۹٦) صفحه ۱۳-۷رجوع کنید (۲) صفحه ٦-۲۵ چاپ طهران ۱۸۸۸/۱۳۰٦ (۳) جلددوم بیانات‌یکنفر سیاح صفحهٔ ۸-۱۹۷ر ۱۲-۳۱۰ (٤) همچنین مراجعه نمائید برسالهٔ که ا. ل نیکولا راجع بشیخ تالیف نموده (پاریس ۱۹۱۰) صفحه ۷۲ فهرستی از تصانیف شیخ احمد نیز درآن کتاب هست.

گویا تمام‌عربی بوده‌صاحب‌روضات‌الجنات بعد از ذکر اسم تألیفات شیخ احمد(صفحه ۲۵) درضمن بعضی مطالب دیگر اظهار میدارد که شیخ مشارالیه باوجود عقاید یکه خود نیز راجع بروز قیامت ابراز میداشته باصوفیه ضدیت کامل میکرده است طبعاً وسعت مشرب و عقیدهٔ که این طایفه بوحدت وجود دارند موجبات تنفر متشرعین هرمذهبی را فراهم آورده است خواه اثنی عشری یا سنی خواه شیخی یا بابی یا بهائی و حتی مسیحی . هانری مارتین البته میدانست که باملاهای متعصب شیراز بیشتر تناسب و تجانس دارد تا با صوفیه که جماعتی رند ولا ابالی در مذهب هستند در این اواخر شیخیه و بابیه که خود از یك ریشه منشعب شده اند با یکدیگر مخالفت و مناقشتی خیلی سخت آغاز نهادند تا حدی که یکی از علماء و فقهائی که در اواخر سال ۱۸٤۷ بـاب را در تبریز محاکمه ومحکوم نمود ملامحمدممقانی بود که خود ازجملهٔ شیخیه محسوب میگشت [۱]

۵—ردبربابیه‌وبهائیه

نهضت بابیه و بهائیه که از ایران بخارجه هم سرایت کرده و امروز بامریکا نیز وارد شده است‌طبعاً موجب‌مناقشات قلمی بسیاری گردید که مطالعهٔ تمام آنها خود محتاج تحقیقی مخصوص است و من در جای دیگر بشرح آن پرداخته ام [۲] مهمترین این کتب (یعنی آنهائیکه بزبان فارسی است) دو کتاب از تألیفات خود باب است یکی بیان فارسی و دیگری‌دلایل سبعه. ایقان بهاءالله نخستین دفاعنامه است که با ذکر دلائل تدوین شده و تألیفش قبل از تاریخی است که بهاء الله ادعای من یظهره اللهی نمود اما الواح او که بیشتر بزبان فارسی است و بعد از ایقان نوشته شده از حساب بیرون است جالبترین و مهمترین آنها الواح سلاطین است تألیفات ازلی هانیزبسیاربدست میآید و بطور کلی هر شعبه از مذاهب مختلفه موجد رسالات بسیار و جدالهای قلمی بیشمار گردیده اند . راجع برد بابیه و بهائیه مهمترین رسالاتی که بزبان فارسی‌موجود است احقاق الحق آقا محمد تقی همدانی [۳] (تاریخ تألیف ۱۳۲٦ / ۱۹۰۸) و منهاج الطالبین [٤] حاجی حسین قلی است که ارمنی بوده و بدین اسلام در آمده

---

(۱) به بیانات یکنفر سیاح رجوع کنید صفحه ۲۷۸ از جلد دوم (۲) بیانات یکنفرسیاح جلد ثانی صفحه ۱۷۳ - ۲۱۱ و کتاب « مواد لازمه برای استحضار از مذهب بابیه » صفحهٔ ۱۷۵ - ۲٤۳ (۳) « مواد لازمه » صفحهٔ ۹۰ - ۱۸۹ (٤) ایضا صحفه۸ - ۱۹٦

است این رساله در ۱۳۲۰ / ۱۹۰۲ در بمبئی چاپ شد بابیه و بهائیه طرز و شیوهٔ خاصی در زبان فارسی پیش گرفته اند که خیلی قابل ملاحظه وتوجه است بعضی از الواح بهاء الله که در جواب سئوالات زردشتیان تحریر یافته بفارسی خالص است و یك لفظ عربی ندارد اما مهمترین کتب آنها از قبیل کتاب اقدس بزبان عربی است از لحاظ ادبی چه در عربی چه در فارسی بهاءالله انشاء بهائی ها را قدری ترقی داد زیرا که سبك تحریر میرزا علی محمد باب چنانکه گوبینو می نویسد : « تاریك و خشك و کدر » بود .

۲ - فلسفه

تقسیمات فلسفه

مسلمین حکمت را چنین تعریف میکنند « علم بحقایق اشیاء بقدری که انسان را میسر است » حکمت بدو شعبه منقسم میشود نظری و عملی . شعب حکمت نظری ریاضیات و علم الطبیعه و ماوراء یابعد یا فوق الطبیعه است و شعب حکمت عملی تهذیب الاخلاق و تدبیر المنزل و سیاست المدن است . سه کتاب مشهور فارسی درحکمت عملی عبارتند از اخلاق ناصری اخلاق جلالی و اخلاق محسنی [1] و تمام اینها زمانشان قبل از دورهٔ است که در این کتاب بحث میشود و بنظرم نمیآید در این دوره هیچ کتاب مهم فارسی راجع بحکمت عملی تصنیف شده باشد پس اینجالازمست که بذکر حکمت نظری اکتفا کنیم وبدواً بشرح ماوراءالطبیعه بپردازیم که ازطرفی مربوط بعقاید دینی است وازجانبی متعلق بعلوم [2]

شیعه و معتزله

این نکته متفق علیه است که در اوائل عهد و زمان عباسیه شیعیان اثنی عشری ومعتزله [3] ارتباط کامل باهم داشته اند ومعلوم است که مذهب معتزله منورترین وفاسفی ترین مذاهب اسلامی بود واز مختصات معتزله اعتقاد اختیار و مخالفت باجبریون بود اما بعدها مذهب جبری پیش رفت وترقی و توسعه فکری عالم اسلام را دچار وقفه ساخت . بنا بر آنچه گذشت کتبی که راجع

---

(۱) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران در زمان سلطهٔ تاتار تالیف من صفحه ٤ - ٤٤٢

(۲) ظاهراً مرادش الهیات بمعنی الاخص باشد (مترجم) (۳) رجوع کنید بتاریخ فلسفه اسلام تالیف و. بوئر Buer ترجمه ا . ر . جانس (لندن ۱۹۰۳) صفحه ۳۳ ، ٤٤ ، ۷۲ ، ۸٤ و کتاب گلدزیهر موسوم به Vorles ungen über der Islam صفحهٔ ۲۳٤ و ما بعد . (Heidelberg 1910)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بذات و صفات خداوند بقلم علمای شیعه نوشته شده خیلی بیش از تألیفات سنیان دارای جنبهٔ فلسفی است .

قرض فلاسفهٔ اسلام به یونانیان

فلسفهٔ مسلمین نیز مثل علوم آنها تقریباً بالتمام مرهون یونانیان است و خودشان هم باین نکته اقرار دارند . از اوائل عهد عباسیان (اواسط قرن هشتم میلادی) بعضی کتب معاریف فلاسفه و حکمای یونان بزبان عربی ترجمه شد تاریخ فلسفه اسلام از آن وقت تا زمانیکه از هجوم قوم مغول ضربتی مهلك بر عالم اسلام وارد گردید و بغداد و خلافت عباسی زیر و رو شد . (وسط قرن ۱۳ میلادی) چندین بار بقلم مستشرقین اروپائی تحریر شده است . محض اطلاع بر تاریخ مجمل حکمت اسلامی و خدمات فلاسفهٔ بزرگ و مذاهب مختلفه آنها کتاب «تاریخ حکمت اسلامی » تألیف دکتر ت. ج . بوئر و ترجمهٔ انگلیسی آن بتوسط ا . ر . جانس بهترین کتب است وعامه قارئین میتوانند از آن استفاده نمایند . در اینجا لازم است اشاره شود که فقط یکی از اشخاصیکه در آن کتاب ذکر شده زمانش بعد از انقراض خلافت عباسیان بوده و آن ابن خلدون است (تولدش در تونس ۱۳۳۲ و وفاتش در قاهره ۱۴۰۶) و این شخصی فوق العاده و بی نظیر بود « نه سابقی داشت و نه لاحقی» . [۱]

اشکالی که در تعیین طرز و مقام فلسفی ایرانیان در عهد اخیر موجود است

سئوالیکه اینجا باید جواب گفته شود اینست : ایران که در قرون اول هجرت این همه فلاسفه« معروف به حکمای عرب » [۲] بوجود آورده آیا بعد از اول قرن شانزدهم میلادی هم هیچ حکیم الهی تولید کرده است ؟ برای جواب باین سئوال شخص باید علاوه بر اطلاع کامل از زبان عربی و فارسی وقوفی از تاریخ فلسفهٔ عرب و یونان (خلاصه تمام فلسفهٔ عمومی) داشته باشد و من ابداً مدعی این احاطه نیستم . و برای سنجیدن و قضاوت کردن در آثار علمیه مسلمین نیز همین اشکال پیش می‌آید . آیا چند نفر از عشاق رباعیات عمر خیام بامستر ویپك Woepecke هم عقیده شده ورسالات عربیه خیام را که در علم

---

(۱) کتاب دکتر بوئر فصل مذکور صفحه ۲۰۸ (۲) علت تسمیهٔ آنها بحکمای عرب این است که عموماً بزبان عربی چیز می نوشته اند و حتی امروز هم تا درجهٔ لسان علمی مسلمین عربی است چنانکه سابقا لاتینی زبان علمی عالم مسیحیت بشمار میرفت .

جبر است خواهند پسندید ؟ عربی دانستن کافی نیست که شخص بگوید الرازی در طبابت مقدم بوده یا ابن سینا . درآلمان راجع باین شعبه که تخصص کامل میخواهد خیلی بیشتر ازسایرممالك زحمت کشیده شده مثلا کتاب دکتر ا . ویدمن Weidemann از اهالی ارلانکن (راجع بمناظر و مرایا و فیزیك وغیره) و کتاب دکتر جولیوس هیرشبرك Hirschberg از اهالی برلین (درباب کحالی) کتاب دکتر ماکس شیمون (در تشریح) وغیر ذلك اما موضوعات بسیار مانده که هنوز دست نخورده است و کمتر مستشرقی قابل اقدام بآن دیده‌میشود درخصوص حکمت ایران ازسیصدوچهار صد سال باین طرف آنچه میتوان گفت همین است که‌قریب

شش فیلسوف معروف ایران درازمنهٔاخیره

شش نفر ازمتفکرین ظهور کرده‌اند که فیما بین هموطنان خود شهرتی بکمال کسب نموده‌اند اما تا چه پایه این معروفیت شایسته و بجا بوده مسئلهٔ است که تا کنون جواب کافی بآن داده نشده است . اسامی این متفکرین بترتیب قدمت تاریخی از اینقرار است : ۱ ـ شیخ بهاءالدین العاملی (متوفی بسال ۱۰۳۱ / ۱۶۲۲) ۲ — میر داماد (متوفی بسال ۱۰۴۱ /۲ - ۱۶۳۱) ۳ - ملا صدرا (متوفی بسال ۱۰۵۰/۱-۱۶۴۰) ٤ — ملا محسن فیض (متوفی بعد از سال ۱۰۹۱ / ۱۶۸۰) ٥ ـ ملا عبدالرزاق اللاهیجی ٦ - حاج‌ملا هادی‌سبزواری که زمانش خیلی نزدیك بماست و تاریخ وفاتش سنه ۱۲۹۵ / ۱۸۷۸ است .

حکمت و کلام

حکمای اسلام دو طبقه اند بعضی فلسفهٔ خود را تابع دین قرار داده اند و برخی باین حدود محدود نیستند . طبقهٔاولی را متکلمون یا اهل کلام می نامند The Schoolmen or Dialecticians [1] طبقه ثانیه حکما یا فلاسفه هستند . از شش نفر سابق‌الذکر ملاصدرا تحقیقاً و حاجی ملاهادی محتملا جزء طبقهٔ ثانویه بوده اند ولی چهار نفر دیگراز طبقهٔ اولی محسوب میشده‌اند و هر چند از لحاظ فلسفه رتبهٔ آنها به بلندی دو نفر سابق نیست اما از حیثیات‌دیگر آنها را ادبا ونویسندگان بزرگی باید دانست [2]

شرح حال این‌شش نفر باستثنای حاجی‌ملا هادی که زمانش متأخر است درروضات

---

(۱) رجوع کنید بکتاب بوئر ۳ - ٤۲ (۲) فیض ولاهیجی در فلسفه مقام عالی دارند و از آنها بالاتر میر داماد است که در بعضی مسائل حکمت منفرد است و ملا صدرا مکرر بعظمت مرتبه او اشاره کرده است (مترجم)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

الجنات وقصص العلماء مسطور است و ما غیر از آنچه سابقاً راجـع بآنها نوشته ایم مطالب ذیل رانیز از آن کـتاب استخراج کرده می نگاریم .

پنج نفر نخستین تقریباً همه معاصر و تا حدی با یکدیگر مربوط بوده انـد شیخ بهاء الدین و میر داماد نفوذ فوق العاده داشتند و طرف محبت شاه عباس اول بودند معذلك بنابر روایت سورجان ملکم [۱] رقابت و حسادتی نسبت بیکدیگر ظاهر نمیساختند . ملاصدرا شاگرد این دو نفر بود [۲] و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی هر دو شاگرد و داماد ملاصدرا بودند .

۱ — شیخ بهاء الدین العاملی

شیخ بهائی
تولد ۹۵۳ / ۱۵۴۶
وفات ۱۰۳۱ / ۱۶۲۲

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی الهمدانی الجبعی یکی از علمای شیعه بود که از جبل عامل شامات بایران آمدند و نسبت عاملی که بآن شهرت یافته از اینراه است اما ایرانیان او را عادة شیخ بهائی میخوانند پدرش شیخ حسین از شاگردان شیخ زین الدین شهید ثانی بود بعد از آنکه استادش بجرم تشیـع بدست ترکها مقتول گردید بایران آمد و شیخ بهائی همـراه او بود پس از ورود با سعی و جد بلیـغ بتحصیل علوم دینیه و ریاضیات و طب همت گماشت .

معلمین او

معلمین او غیر از پدرش عبارت بودند از : ملاعبدالله یزدی شاگرد جلال الدین دوانی صاحب اخلاق جلالی که او نیز از تلامذهٔ سید شریف جرجانی بود و ریاضیات را نزد ملا علی مذهب و ملا افضل قائنی و طب را در خدمت علاء الدین محمود [۳] تحصیل کرد چندی نـگذشت که شهرتی فوق العاده در قضا تحصیل نمود و صدر یا شیخ الاسلام اصفهان شد . بعد از چندی آرزوی طواف مکه بروی استیلا یـافت و در مراجعت از حج ملبس بلباس درویشی شده تمام عراق و مصر و حجاز و شام را سیاحت کـرد و با علما و فضلای بسیار آشنائی یافت و عرفای بزرگ را ملاقات نمود .

---

(۱) تاریخ ایران چاپ (۱۸۱۵) جلد اول صفحهٔ ۹ - ۵۵۸ این حکایت در قصص العلما و روضات الجنات نیز هست ص ۱۱۵ (۲) روضات الجنات ۳۳۱ (۳) در جلد اول تاریخ عالم آرای عباسی جزء مردمان بزرگ عهد شاه عباس شمهٔ از حال او هست و بعضی قسمتهای راجع بشیخ بهائی و میر داماد که در این فصل دیده میشود از همان عالم آرای عباسی منقولست

شیخ بهائی روز ۱۷ محرم ۹۵۳ (۲۰ مارچ ۱۵٤٦) در بعلبك شام تولد یافت و در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ (۲۰ اگست ۱٦۲۲) وفات نمود.[۱] کتب معتبره اش عبارتند از جامع عباسی که حاوی فتاوی شرعیه است . و زبده و مفتاح الفلاح و تشریح الافلاك و خلاصة الحساب و کشکول شامل حکایات بسیار و نصایح و اشعاری متفرقه که بعضی از آنها بزبان فارسی است [۲] و یك مثنوی فارسی موسوم بنان و حلوا حاوی سر گذشت مؤلف در سفر مکه و مثنوی دیگر بنام شیر و شکر منتخبی از این دو مثنوی و از غزلیات او در مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۱۰ - ۸ مسطور است .

۲ — میر داماد

میر محمد باقر استرابادی متخلص باشراق المشتهر بداماد تحصیلات ابتدائی را در مشهد شروع کرد اما قسمت اعظم ایام حیات را در اصفهان بسر برد وچنانکه دیدیم طرف احترام شاه عباس واقع گردید و هنگامیکه صاحب عالم آرا بتحریر تاریخ خود اشتغال داشت ۱۰۲۵ / ۱٦۱٦ میر داماد دراصفهان میزیست لقب داماد فی الحقیقة از القاب پدرش سید محمد بود که دختر شیخ علی بن عبدالعالی از فقهای معروف را بحبالهٔ نکاح در آورد . وفات میر محمد باقر در ۱۰٤۱ / ۲ - ۱٦۳۱ اتفاق افتاد بیشتر تصنیفاتش بزبان عربی بود اما اشعاری بفارسی تحت تخلص اشراق دارد

ملاحظه عادات مگس نحل

ظاهراً ذوقی برای تحقیق در حکمت طبیعی داشته و بنا بر مندرجات قصص العلماء میر گفت برای زنبور عسل بیتی از شیشه درست کردند تا ترتیب تولید عسل را به بیند و بر اعمال زنبور آگاهی حاصل نماید و همچنین در قصص مسطور است که ملا - صدرا میر را در خواب دید و ازو سئوال کرد که : « مردم مرا تکفیر کردند و شما را تکفیر نکردند با اینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست علت چیست ؟ » میر داماد در

میر داماد از ملاصدرا محتاط تر بود

---

(۱) مزارش درجوار حرم حضرت رضا (ع) درمشهد طوافگاهست ماده تاریخ وفاتش بنا بر قول محمد طاهر نصر آبادی این مصراع است « افسر فضل او فتادبی سرو پا گشت شرع » بنا بر این جمع حروف : ض + ل + ر سنه ۱۰۳۰ میشود . این مصراع را با تغییر محل کلمات شرع وفضل ماده تاریخ مجلسی قرار داده اند (مترجم) (۲) در چاپ مصر این اشعار را حذف کرده اند (چاپ ۱۳۰۵ / ۸ - ۱۸۸۷) اما در چاپ طهران (۱۳۲۱ / ٤ - ۱۹۰۳) دیده میشود .

جواب گفت: «من مطالب حکمت را چنان نوشته ام که علماء از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آنها را نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان نمودی که اگر ملا مکتبی کتابهای ترا به بیند مطالب آن را میفهمد ولذا ترا تکفیر کردند ومرا ننمودند »

۳ ـ ملا صدرای شیرازی

ملاصدرامتوفی بسال ۱۰۵۰ /۱-۱۶۴۰

صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی الشهیر بملا صدرا فرزند منحصر بفرد مردی پیر بود . پس از رحلت پدر از شیراز باصفهان سفر کرد و چنانکه گفتیم در خدمت شیخ بهائی و میر داماد بتحصیل اشتغال یافت و از هر دو اجازه گرفت که کتب آنها را شرح نماید . سپس بیکی از قراء قم [1] رفت و گوشهٔ اختیار نمود و بقناعت روزگار گذاشت و بتفکر وتعمق در فلسفه مشغول شد . گویند هفت مرتبه پیاده بزیارت خانهٔ خدا رفت و در پایان سفر هفتم چون ببصره رسید بدرود زندگانی گفت سنه ۱۰۵۰ / ۱ ـ ۱۶۴۰ از ملا صدرا پسری ابراهیم نام باقی ماند که از طریقه پدر پیروی نکرد و بالعکس باوی ابراز مخالفت نمود و باین مباهات کرد که « اعتقادش اعتقاد عوام است » این مختصر شرح حال ملا صدرا مأخوذ است از روضات الجنات (ص ۲ ـ ۳۳۱) و قصص العلماء و علاوه

تاثیر مذهب ملاصدرا در عقاید شیخیه وبابیه

بر این اطلاعات فقط میتوانم بیفزایم که بنا بر اشارهٔ که در مقدمهٔ اسفار می نماید از علماء متشرعین زحمت بسیار بر او واردآمده وشیخ احمداحسائی مؤسس مذهب شیخیه شروحی بر دو کتاب حکمت العرشیه و مشاعر او نگاشت . پس شیخ محمد اقبال در این قول محق است که میگوید :[2] « فلسفهٔ ملا صدرا منبع و منشأ الهیات اولیه فرقه بابیه است » و نیز او گوید « ریشهٔ حکمت این فرقهٔ عجیبه را باید در افکار شیخیه تجسس کرد زیرا که شیخ احمد احسائی بانی آن مذهب با شوق و دلباختگی هرچه تمامتر فلسفهٔ ملا صدرا را تحصیل می‌نمود و بر کتب اوشرحهائی نگاشته‌است» [3]

---

(۱) قریه کهك قم (مترجم) (۲) توسعهٔ فلسفهٔ ما بعد الطبیعه در ایران (اوزاك لندن ۱۹۰۸) ص ۱۷۵ (۳) شیخ احمد الاحسائی از معتقدین و متابعین ملا صدرا نبود بلکه اعداعدو او بشمار میرفت ت . ز در میان حکمای ایران میرزا ابوالحسن جلوه را نباید فراموش کرد (ت ز) من او را در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ در طهران ملاقات نموده‌ام رجوع کنید به کتاب من « یك سال در میان ایرانیان » ص ۱۴۹ (مؤلف)

کتب عمده ملاصدرا

مؤلفاتش تا حدی که من مطلعم بعربی است ومشهورترین آنها اسفـار اربعه [1] وشواهدالربوبیه است کتاب اسفار بقطع بزرگ در ۱۸۶۵/۱۲۸۲ و شواهدالربوبیه بانضمام حاشیه حاجی ملاهادی سبزواری بدون تاریخ درطهران چاپ گردیده‌است . ازجملهٔ آثارملاصدرا که من هنوز ندیده‌ام بنا بر مندرجات روضات الجنات (ص ۳۳۱) کتب ذیل را باید شمرد: شرح اصول کافی و کتاب شرح الهدایه وحاشیه برالهیات شفای ابوعلی سینا و شرحی برحکمت الاشراق (که گویا مقصود کتاب شیخ شهاب الدین سهروردی مشتهر بالمقتول است که بتهمت زندقه کشته شد و ازبزرگان معروف و مظلوم است) و کتاب واردات القلبیه و کسراصنام الجاهلیه و چند تفسیر راجع ببعضی سور قرآنیه است وغیرذلك .

بیانات گوبینو راجع بملاصدرا

باوجود شهرت ورواج فلسفه ملاصدرا در ایـران فقط دو خلاصهٔ خیلی سطحی و ناقص ازطریقه فلسفی اودرالسنهٔ اروپائی دیده‌ام . کنت گوبینوچند صفحه راجع بعقایدملاصدرا نگاشته [2] اما معلومات او ظاهراً بالتمام از دروس شفـاهی معلمینش مأخوذ بود و معلمین مزبورهم علی الظاهر اطلاع کاملی نسبت بآن عقاید نداشته اند . خلاصه گوبینو در پایان شرحیکه راجع بملاصدرا نوشته گوید : « طریقه حقیقی ملاصدرا عیناً متخذ از ابوعلی سیناست » درصورتیکه صاحب روضات الجنات صراحة راجع بملاصدرامینویسد: «کان . . . منقحاً اساس الاشراق بمالا مزیدعلیه ومفتحاً ابواب الفضیحه علی طریقة المشاء والرواق» ومعلوم است که ابوعلی سینا ازپیروان ارسطو وتابع طریقهٔ مشائیون بوده‌است.

عقیده شیخ محمد اقبال

تعـریفی مختصر تر ولی جدی تر وصحیح تر که از مذهب ملاصدرا نموده اند آنستکه شیخ محمد اقبـال کـرده است . مشارالیه یکی ازشاگردان سابق دکـترمك تاگرت Mc Tagart

---

(۱) گـوبینو در معنی اسفار که جمع سفراست « یعنی کتاب » اشتباه کرده وآنرا جمع سفر گرفته و در کتاب « مذاهب و فلسفه های آسیای وسطی ۱۸۶۶ ص ۸۱ » می‌نویسد : « بعلاوه ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع بمسافرت (سفر نامه نوشته است) همچنین در ترجمهٔ عنوان یکی از کتابهای نخستین باب اشتباه کرده است و آن کتاب زیارتنامه است گوبینو آنرا « کتابی راجع بزیارت خود» ترجمه میکند(مؤلف). (رجوع شودبملحقات مترجم) (۲) مذاهب وفلسفه‌ها وغیره «۱۸۶۶» ص۹۲ — ۸۰

بود که درهمین دارالعلوم کمبریج بتحصیل اشتغال داشت و امروز خودش یکی از متفکرین معتبر ومبتکر هندوستان بشمار میرود و درحق ملاصدرا در کتاب کوچك و بسیار عالی خود موسوم بتوسعهٔ حکمت الهی درایران: جزئی ازتاریخ فلسفهٔ مسلمین ص ۱۷۵ [۱] شرحی می‌نگارد اما درباب حاجی ملاهادی سبزواری بیشتر تفصیل داده (ص ۹۵ — ۱۷۵) و وی را جانشین ملاصدرا میشناسد. چنانکه بعد مذکور خواهد شد حاج ملاهادی برخلاف ملاصدرا مطالب‌را بفارسی نگاشته وگرد عبارات عربی نگشته است. [۲]

نفوذ شیخ محیی الدین العربی

دراینجا لازم‌است گفته شود که ملاصدرا احترام واعتقاد بسیار نسبت بشیخ محیی‌الدین ابن‌العربی مغربی‌معروف ابرازمیداشته‌است وهرچند مغربی ایرانی نبوده اما نفوذش درمسالك و مذاهب افراطی فلسفه وعرفان ایران ازاغلب حکماوعرفا بیشتر است.

٤ — ملامحسن فیض کاشانی

ملامحسن فیض
تاریخ‌وفات‌درحدود
۱۶۸۰/۱۰۹۱

محمدبن‌مرتضی الکاشانی که اورا محسن متخلص بفیض‌مینامند ازاهل کاشان وچنانکه گفتیم شاگرد خاص ومحبوب وداماد ملاصدرا بود. درروضات الجنات (۹ - ۵۴۲) وقصص العلماءاز احوال او بیشتر از استادش نقل‌نموده اند. وچون نه تنهافقیه و حکیم بوده بلکه درشعر نیز دست داشته‌احوالاتش در ریاض‌العارفین (ص۶-۲۲۵) و مجمع‌الفصحاء (جلددوم ص ۶-۲۵) مسطوراست.

فعالیت خارق‌العاده
او در تألیف وتصنیف

فعالیت اودرراه تحقیق‌وتحریر فوق‌العاده بوده‌بنابرمندرجات قصص‌العلماء قریب دویست کتاب ورساله تألیف کرد و کمتر کسی ازمعاصرین یا متقدمین در کثرت تصنیفات از او سبق

---

(۱) لندن‌لوزاك‌و کمپانی۱۹۰۸ Developement of metaphysics in Persia : a contribution to the History of Muslim Philosophy محمد اقبال فلسفه شخصی خودرا دریك مثنوی‌فارسی موسوم به اسرار خودی‌بیان کرده (وبنابرفهم و استنباط من عقیدهٔ او نوعی از افکار وفاسفهٔ نیچه Nietzsche است بلباس‌مشرقی) این مثنوی درمطبعهٔ دارالعلوم لاهور چاپ‌شده ورفیق و همکار من دکتر ر. ا نیکلسون آنرا ترجمه بانگلیسی نموده «لندن ما کمیلان و کمپانی ۱۹۲۰»

(۲) کتب عربی‌هم داردمثل منظومه وشرح اسماء (که شرح جوشن کبیر و دعای صباح است) و حواشی بر اسفار و غیره. (مترجم)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

الشرطية في الواقع وتحقق الملازمة الكاذبة فيه بعد ثبوت محالية مقدمها بناء على ما قررنا وفصلنا والحاصل ان ما ذكرنا من ان العقل
لا يجزم بالملازمة بين المحال وبين امر آخر اريد به انه بعد اخذ المحال محالا لا يجزم بالملازمة بينه وبين امر آخر وان
وجد فيهما النسبة التي لو وجدها بين ممكن وبين امر آخر يجزم بالملازمة بينهما قطعا بناء على ما تقدم من ان الحكم بالملازمة
حاصله الحكم بانه لو وجد كذا لوجد كذا وعلى تقدير وجود المحال يجوز ان يتبدل الاوضاع الواقعية فلا يمكنه الجزم
بهذا الحكم لانه لا اطلاع له الا على عالم الواقع واطواره واما اذا فرض انه اخذ المحال بعنوان الامكان وبنى الامر على امكانه
حتى يظهر الحال انه هل هو هكذا ام لا الزاما اما على النفس واما على الغير اذ لا فرق بينهما كما لا يخفى على ما هو طريق استعمال البراهين
الخلف فحينئذ لا بد من الاعتراف بصدق الشرطية المستعملة فيها والحكم باستلزام مقدمها لتاليها بناء على الاخذ
المذكور ولا مجال لانكارها ومنعها لاحتمال المذكور آنفا اذ هو لا يجامع الاخذ المذكور ويكون عين الاعتراف بالمقصود
وبعد الاعتراف بصدق الشرطية ينضم اليها ان التالي محال في الواقع فيعلم ان المقدم ايضا كذلك في الواقع ويظهر ان
الاخذ المذكور لما كان مطابقا لنفس الامر واما على الغير وثبت ايضا ان تلك الشرطية لا جزم للعقل بها بحسب الواقع
على القول المذكور اي العقل لا يمكنه الجزم باستلزام المحال لشيء آخر من دون لزوم محذور ومفسدة في شيء من هذه الامور
اصلا وهو ظ بلا خفاء ولا ارتياب فتثبت وكن على نهج الصواب

كتبه العبد المسيء محمد محسن غفر له

خط ملا محسن فيض

برده اند مگر ملا محمد باقر مجلسی . درقصص العلماء اسم ٦٩ کتاب او نوشته شده که آخرین آنها شرح الصدر [1] در احوال خود مؤلف است اما در روضات (٦-٥٤٥) راجع بتألیفات اوشرح مفصلتری مسطور وسال تألیف اغلب آنها نیزمذکور است (تاریخ تألیف این کتب درفاصلهٔ سنوات ١٦٢٠/١٠٢٩ و ١٦٨٠/١٠٩٠ بوده است ٠) درسال ١٠٩٠ که بعضی آنرا تاریخ وفاتش میدانند هشتاد و چهار سال از[2] سنین عمرش میگذشته است . از اینقرار تولدش درحدود ٨/١٠٠٦ - ١٥٩٧ واقع میشود ازمفاتیح الشرایع تألیف ملامحسن یك نسخه دردست دارم که علی الظاهر خط مؤلف است تاریخ تحریرش سنهٔ ٣/١٠٤٢-١٦٣٢ است

فال مناسب

هنگامیکه ملامحسن عازم شد که خانواده خود را در کاشان ترك کرده بشیراز رفته و درمجلس درس سید ماجدبحرینی عالم معروف حاضر شود پدرش اجازه نداد وعاقبت‌موکول بتفأل‌قرآن واشعارمنسوبه بعلی‌بن ابیطالب (ع) نمودند درتفأل باقرآن سورهٔ ذیل آمد (سورهٔ نهم آیه ١٢٣) «فلولا نفرمن کل فرقة منهم‌طائفة لیتفقهوا فی‌الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» واز اشعار امیرالمؤمنین ابیات ذیل آمد که کلمات « صحبة ماجد » بسیار مناسب افتاد زیرا که اشاره باسم سید ماجد سابق‌الذکر بود .

تغرب عن‌الاوطان فی طلب‌العلی — وسافر ففی‌الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة — و علم و آداب وصحبة ماجد
فان قیل فی‌الاسفار ذل و محنة — و قطع الفیافی و ارتکاب‌الشدائد
فموت الفتی خیر له من قیامه — بدار هوان بین ذل و حاسد

بعد ازاین امر صریح‌دیگر پدر ملامحسن رامانع نشد واجازه داد که‌بشیراز برود ملا محسن هم ببلدهٔ مزبوره رفت ونزد سید ماجدمشارالیه‌وملاصدری بتحصیل مشغول گردید . درقصص العلماء تاریخ این مسافرت سنهٔ ٥/١٠٦٥ - ١٦٥٤ ثبت شده ولی قابل قبول نیست زیرا که دراینصورت در سن شصت سالگی باید بطورجدی مشغول تحصیل شده و دختر ملاصدری را گرفته باشد .

---

(١) این کتاب در ١٠٦٥ / ٥ — ١٦٥٤ تحریر یافته است رجوع کنید به روضات‌الجنات ص ٥٤٦ درچاپ هندوستان قصص‌العلماء بخطا آنرا شرح‌الصور نگاشته اند .

(٢) روضات‌الجنات ص ٥٤٢ و ٥٤٩

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ضدیت شیخ احمد احسائی باملا محسن

صاحب قصص العلماء ملا محسن را اخباری صرف و صوفی و از معتقدین شیخ محیی‌الدین‌ابن العربی دانسته است شیخ احمد احسائی که بنا بر آنچه گفتیم [1] شروحی بر دو جلد از کتب ملا صدرا نگاشته خیلی از ملا محسن متنفر بوده و او را بجای «محسن» «مسیئی» میخوانده و شیخ محی الدین بزرگ را ممیت الدین میگفته است ، در قصص العلماء حکایتی شبیه بافسانه دیده میشود از اینقرار : « در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه فرنگ فرستاد که ایرانیان را بدین نصاری هدایت نماید . و آنرسول کارش آن بود که هر که چیزی در دست میگرفت اوصاف آن شیئی را بیان میکرد . [2] ملا محسن تسبیحی از تربت سید الشهداء علیه السلام بدست گرفت آن شخص در دریای فکر غوطه‌ور شد و چون اصرار کردند که باری چیزی بگو گفت : « عاجز نمانده ام ولی بقاعدهٔ خود چنان می بینم که در دست توقطعهٔ از خاك بهشت است و الان فکر کردن من از این بابت است که خاك بهشت چگونه بدست تو رسیده است » ملا محسن گفت راست گفتی و بیان کرد که چه در دست داشته و او را متقاعد کرد که دین اسلام بپذیرد و بنا بر قول صاحب کتاب آن شخص بدین اسلام در آمد . ملا محسن اگرچه در بسیاری مواقع نهایت تقدس و تقوی ابراز میداشت بر خلاف فقها غنا را جائز میدانست . بهترین تألیف فارسی او ظاهراً ابواب الجنان است که در ۱۰۵۵ / ۱۶۴۵ تدوین شده و موضوعش [3] صلوة و لزوم آن است [4] اما از تألیفات کثیرهٔ او عدهٔ قلیلی بطبع رسیده و اکنون متداول است و در این عصر اسم او را مردم بهتر از تألیفاتش می شناسند . [5]

غلبه ملا محسن بر شخص عیسوی

---

(۱) حاشیه ۲۶۱ این کتاب (۲) این را خبی و ضمیر گویند بترجمهٔ که از چهار مقاله کرده‌ام رجوع کنید صفحه ٦٤ و نمرهٔ ۲ ازاوراق ملصقه وص ۱-۱۳۰ (مؤلف) بحواشی چهارمقاله صفحه ۲۰٦ رجوع شود (مترجم) (۳) ظاهراً صلوة جمعه و عیدین اضحی و فطر مقصوداست (مترجم) (٤) این کتاب را باتألیف متأخری که دارای همین اسم وموضوعش اخلاق‌است نباید اشتباه کرد (مؤلف) رجوع شود بحاشیه صفحهٔ ۲٦۰ که انتساب ابواب الجنان بفیض تردید شده است (مترجم) (٥) یکی از بهترین کتب ملا محسن فیض کلمات مکنونه است (ت . ز)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

۵ - ملا عبدالرزاق لاهیجی

ملا عبدالرزاق لاهیجی

احوال شخصی که موضوع این قسمت است با ملا محسن فیض خیلی شباهت دارد زیرا که شاگرد ملا صدرا بود و در شعر فیاض تخلص میکرد ولی آثارش هرچند کمتر از فیض است امروز بیشتر رواج و طالب دارد. گویا معروف ترین کتب او یکی گوهر مراد باشد که بزبان فارسی و راجع بحکمت است ودیگری سرمایهٔ ایمان که هم چنین بفارسی تحریر یافته و هر دو به چاپ رسیده‌اند. شرحی که درروضات الجنات (ص ۳ - ۳۵۲) و قصص العلماء ازو نوشته اند مختصر و غیر کافی است صاحب قصص با تأسف میگوید که مؤلفاتش تمام بروفق شرع بود اما معلوم نیست که تا چه حد با اعتقاد شخصی خودش مطابق می‌آید و تا چه میزان محض تقیه و احتیاط این قسم چیز هارا مینوشته است و این قول صاحب قصص تا حدی مؤید عقیدهٔ گوبینو است.

گوهر مراد

میر ابوالقاسم فندرسکی

بیش از آنچه قبلا راجع بمیر ابوالقاسم فندرسکی گفته ام در اینجا چیزی نمی نگارم و در باب این وجود مبهم که گوبینو وی را یکی از سه معلم ملا صدرا دانسته است باختصار میکوشم. زیرا که علاوه بر شرح مختصری که در ریاض العارفین [1] و مجمع الفصحاء از احوال او دیده می شود. وشعری که در هر دو تذکره مزبور عیناً تکرار یافته. وشمهٔ که در دبستان [2] راجع باو مسطور است وویرا بموافقت و مشارکت با شاگردان کیوان و پرستش آفتاب منسوب می سازد دیگر نسبت به احوال وطریقه فلسفی او چیزی بدست من نرسیده است. علی الظاهر بهتر است که او را قلندر بنامیم تافیلسوف وگویا در فضای اصفهان که مرکز شیعهٔ اثنی‌عشری بود حوصله بر وی تنگ شد و مجبوراً از آنجا رخت بهندوستان کشید و اگر بقول صاحب ریاض العارفین که گوید مزارش در اصفهان معروف و معلوم است اعتماد بتوان کرد فندرسکی دراواخر عمر باید ازهند بایران مراجعت کرده باشد.

گوبینو (ص ۱۱۰ - ۹۱) چند نفر از حکمائی را که بعد از ملا صدرا ظهور کرده اند تا زمان توقف خودش درایران اسم میبرد اما اغلب دارای

---

(۱) ص ۶ - ۱۶۵ (۲) ترجمه شی و ترویر «لندن ۱۸۴۳» جلد اول ص ۱ - ۱۴۰.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اهمیت و ابتکار خاصی نبوده اند و ما در اینجا فقط بشرح یکنفر دیگر از حکما می پردازیم که در زمان گوبینو حیات داشته است و مشارالیه در حقش می نویسد « شخصی مطلقا بی نظیر » است

۶ ـ حاجی ملاهادی سبزواری

حاجی ملا هادی سبزواری
ولادت ۱۲۱۲/۸-۱۷۹۷
وفات ۱۲۹۵/۱۸۷۸

لازم نیست که مفصلا راجع باین حکیم عهد جدید بحث نمائیم زیرا که شیخ محمد اقبال در آخر کتاب خود موسوم به «توسعهٔ الهیات درایران»[1] عقاید فلسفی او را مفصلا نگاشته است . و من هنگامی که در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ درطهران نزد یکی از شاگردانش تحصیل می - کردم شمهٔ از حالات استاد را یادداشت نموده و ترجمهٔ انگلیسی آنرا در کتاب خود « سالی میان ایرانیان » درج و نشر کرده ام . [2] مطابق این شرح که قسمتی از آن نقل قول پسر حاجی ملا هادی است حکیم مزبور پسر مهدی بوده و در ۱۲۱۲ / ۸ – ۱۷۹۷ تولد یافته و بدواً در مسقط الرأس خود سبزوار شروع بتحصیل کرده سپس بمشهد و اصفهان رفته نزد ملا علی نوری تلمذ کرده است . بعد از حج گذارش بکرمان افتاد و از آنجا زنی گرفت و بسبزوار رفته و بقیه ایام حیات را در این شهر بسر برد و در ۱۸۷۸ / ۱۲۹۵ بدرود جهان گفت .

آثار حاجی ملاهادی

مؤلفات مشهوره فارسیهٔ او عبارتند از اسرارالحکم وشرح لغات و عبارات مشکله مثنوی و بعربی منظومهٔ در علم منطق و منظومهٔ در حکمت سروده و تفسیری بر دعای صباح و جوشن کبیر نگاشته . و حواشی متعدده بر شواهد الربوبیه و سایر مصنفات ملا صدرا تحریر کرده است در شاعری اسرار تخلص داشته و صاحب ریاض العارفین (۲ – ۲۴۱) مختصری از احوالش را نگاشته و میگوید در حال تحریر (سنه ۱۲۸۷ / ۲ - ۱۸۶۱) شصت سال از عمر شریفش میگذرد . اغلب تألیفاتش در ایران چاپ سنگی شده است .

۳ علوم - ریاضیه وطبیعیه وفنون غریبه خفیه

تطور علوم عرب و نسبت آن باحکمت

چنانکه گفته شد ریاضیات وطبیعیات وماوراء الطبیعه (یاما بعدالطبیعه) اجزاء فلسفهٔ نظریه محسوب میشوند . و اینکه فلاسفه اسلام قبل از هر تجربه واستقراء و تحقیقی در عوامل و حوادث

(۱) ص ۵۹ — ۱۷۵ (۲) ص ٤ - ۱۳۱

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

طبیعی اظهار نظر و اتخاذ عقیده میکرده اند گویا سببش همین است که آنها را جزء فلسفهٔ نظریه میدانسته اند وبآن نظر در وقایع طبیعی می نگریسته اند.علومی که موسومند بعربی یا اسلامی کلیة میراث یونان هستند دورهٔ مشعشع علوم در قرن نخستین خلافت عباسیان بوده (۷۵۰- ۸۵۰) و خلفا خاصه منصور وهارون ومأمون بذل جهد و صرف وجه میکردند که مؤلفات فلاسفه و طبیعیون و اطبای یونانی در نهایت خوبی و دقت بعربی ترجمه شود و خدمت بزرگی که بانسانیت کرده اند اینست که علوم یونانی را درایام مظلم قرون وسطی حفظ کرده بزمان تجدد بزرگ (رنسانس) انتقال داده اند

عربها بر میراث یونانیان چه افزودند ؟

اینقدر متیقن است امامسئله مشکلتری باقی است که هنوز حل نشده وآن اینست که آیا عرب ها فقط حامل وناقل علوم یونانی بوده اند یا تغییر وافزایشی هم در آن روا داشته اندواگر تغییر و اضافه در آن شده آیا نسبت باصل ترقی و تکامل محسوب میشود یانه .راجع باین مسائل خاصه آنچه مربوط بطب است من در کتاب « طب عربی »[1] بحث کرده ام اما چون اطلاع کامل از کتب اصلی یونانی بدست نیاوردم خیلی بزحمت افتادم . اگر کسی بخواهد در زمینهٔ طب و ریاضیات و طبیعیات و نجوم و شیمی مسلمین سخن براند باید دارای سه صفت باشد که کمتر در یکنفر جمع تواند شد اولا آشنائی با علمی که تحت مطالعه قرار میگیرد . ثانیا دانستن زبان عربی (وبرای فهم کتب اخیره دانستن زبان فارسی وترکی نیز) ثالثاً دانستن زبان یونانی .درخصوص طب من اینطور نتیجه گرفتم که ابوبکر محمد بن زکریا-

مقام تحقیق محمدبن زکریاالرازی

الرازی درطب خیلی بالا تر از ابوعلی سینا که از او مشهور تراست بوده و گویا بزرگترین طبیب عالم اسلام است.(عقیدهٔ دکتر ماکس نوبورگر Neuburger هم در کتاب مهمی که بنام تاریخ طب[2] نوشته قبل ازمن همین بوده است) یادداشتهائی که راجع بامراض وحالات مختلفه مرضی در کتاب بزرگ « الحاوی » ثبت کرده امروز هم مفید و معتنی به است و علاوه بر فوائد تاریخی و ادبی منافع عملی نیز دارد . و از روی مطالب آن یادداشتها حتی ممکن است طرز عمل ومعالجات اورا تشخیص داد . ابوعلی منطقی تر ومنظمتر وفلسفی تر بود

---

(۱) صفحهٔ VIII + ۱۳۸ مطبعهٔ دارالفنون کمبریج ۱۹۲۱ (۲) جلد دوم قسمت اول ص ۱۶۸ وما بعد .

اما تحقیقات و تفحصات بقراطی را که سلف بزرگوارش داشت فاقد بود .

انحطاط علوم پس ازهجوم مغول

در کتاب طب عربی تاریخ ظهور وتطور این فن را درمیان مسلمین از ابتدای قرن هشتم میلادی تا قرن دوازدهم بطور اجمال نوشته ام ولی تاریخ مزبور را تازمانیکه در این کتاب مطرح است امتداد نداده‌ام بنحویکه بارها گفته ومبالغه کرده ام علوم مسلمین در قرن سیزدهم بواسطه حملهٔ مغول چنان صدمه و ضربت مهلکی دید که هنوز هم بهبودی نیافته است هرچند کتب طبی و علمی بعد از مغول هم برشته تحریر در آمد اما یقین نداریم که بپایه کتب اوائل عهد عباسیان تا قرن یازدهم وحتی قرن سیزدهم میلادی رسیده باشند . و ابداً نمیتوان احتمال داد که بعداز مغول چیز تازه وصحیحی بعلوم اضافه شده باشد ولی باز هم اقرار میکنم که بدقت در اینخصوص مطالعاتی ننموده‌ام صورت مفصلی ازاسامی این کتب درتألیف بسیار مفید کتر ادلف فونان موسوم به‌آثارطبی ایرانیان [1] (Quellenkunde der Persischen Medizin) مندرج است و برای اشخاصی که بخواهند در اینراه تحقیقاتی بکنند راهنمای خوبی بشمار میرود . مشهورترین و مهمترین کتب اخیره گویا تحفة المؤمنین تألیف محمد مؤمن حسینی باشد که در ۱۶۶۹ م برای شاه سلیمان صفوی نوشته است نسخ بسیار چه خطی و چه چاپی از این کتاب در دست است و بترکی و عربی نیز ترجمه گشته است . [2]

علمای اسلام تاچه پایه مطالعات شخصی داشته‌اند.

آنچه راجع بطب گفتیم برحیوان‌شناسی و گیاه‌شناسی و شیمی وغیره کاملا تطبیق میشود. وراجع بریاضیات ونجوم ومعدن شناسی تا درجهٔ صدق میکند ، ارباب تخصصی که از زبان عربی نیز کاملا مطلع بوده‌اند . در این موضوعات کتب محققانه نگاشته‌اند مثلا ویپك Woepecke در جبر ومقابله وویدمان در مکانیك وهیر- شبرك Hirschberg در کحالی ازطبقهٔ جوانان هلمیارد Holmyard در شیمی . بنظرمن تمام نویسندگان مذکور باین نتیجه رسیده اند که مقام علمای اسلام اگر از آنچه گفته اند بالاتر نباشد پست تر نیست . اما مشکل است که خود را متقاعد سازیم باینکه ملاحظه و تجربهٔ مستقیم در تعیین خواص اشیاء و حوادث طبیعی چنانکه باید

---

(۱) لیپزیك ۱۹۱۰ صفحه V + ۱۵۲ (۲) رجوع کنید بکتاب فرنان ص۹۱-۸۹ همچنین رجوع کنید به B.M.P.C صفحهٔ ۷-۴۷۶

تحقیقات جاحظ راجع بشعور مورچه

مداخله داشته‌است . دکتر بذل الرحمن که اکنون معلم عربی مدرسهٔ شرقیه لاهور است وقتی که در دارالعلوم ما بتحقیق اشتغال داشت موضوع تفحصات خود را کتب جاحظ قرارداد وجاحظرا بمناسبت کتاب بزرگ « الحیوان » پیشرو علمای طبیعی عرب میدانند[1] دکتر بذل الرحمن که جوانی فعال ولایق است بنا بر تقاضای من توجه خاصی باین مسئله معطوف داشت که آیا در کتب جاحظ دلیلی میتوان یافت که صاحب کتاب شخصاً در عواید وزندگانی حیوانات مطالعات و تحقیقاتی کرده باشد یانه . بالاخره عبارتی بنظر رسید که قضیه را حل کرد . در موضوع شعور حیوانات جاحظ گوید وقتیکه مورچه غلات را ذخیره میکند بطوری سر وته دانه‌ها را قطع مینماید که دیگر نرویند . بعد اززحمات وتفحصات برای تحقیق این قول بالاخره بنا بر قول مستر هوراس دینس ثورپ که یکی ازاساتید علم مورچه شناسی انگلستان است برمن مسلم شد که جاحظ بخطا نرفته است و امیدوار شدم که همین مطلب دلیل است که آن محقق قدیم عرب شخصاً نکتهٔ را در حیات حیوانات مطالعه کرده که اغلب علمای جدید از آن بیخبر بوده‌اند . اما متأسفانه همین موضوع را بعدها در کتاب پلی نی [2] پیدا کردم و از این جهة گمان میکنم این اطلاع جاحظ مبنی بر سماع وروایت بوده نه بر تحقیق شخصی و مطالعهٔ مستقیم در حیات مورچگان .

علوم جدیدهٔ اروپائی در ایران

در هریك از علوم عرب همین سؤال پیش میآید وجوابش رافقط کسی میتواند بگوید که در کتب علمیه قدماتبحر کامل داشته باشد . آیا در کتاب بزرگی که ابن البیطار بزبان عربی راجع به نباتات طبی نوشته مطلبی هست که در کتاب دیوس کوریدس[3] نباشد؟

---

(۱) مثلا : درتاریخ Aerzte و علمای طبیعی عرب (گوتین گن ۱۸٤۰) تالیف وستنفیلد صفحه ٦-۲۵ (نمره ٦۵) نظریه دکتر بروکلمن صحیح است (تاریخ ادبیات عرب جلد اول صفحه ۱۵۲) اما انتقادیرا که از ملاحظات دکتر . ل . لوکارك کرده بزحمت میتوان پذیرفت (تاریخ طب عرب جلد اول صفحه ۳۱٤) (۲) پلینی عالم طبیعی رومی است کتابی در تاریخ طبیعی در ۳۷ مجلد نگاشته که بهترین مجموعه علوم عهد قدیم است درسنه ۷۹ بعدازمیلادهنگام آتش فشانی کوه وزوو برای رها کردن بیچارگان و مطالعهٔ احوال طبیعی آتش فشان نزدیك محل انفجار رفت و بواسطهٔ بخارات مسموم خفه شد (مترجم) (۳) Dioscorides ازاطبای یونانی است که درقرن اول میلادی میزیسته (مترجم)

جواب سؤال مزبور هر چه باشد این نکته مشکوك می‌ماند که آیا علمای مسلمین در قرون اخیره از اسلاف خود پیش رفته حتی برتبه و پایهٔ آنها رسیده اند یانه؟ در این اواخر خاصه بعد از تاسیس دارالفنون یعنی اوایل عهد ناصرالدین شاه چندین ترجمه یااقتباس از کتب علمی اروپائی شده امااین ترجمه‌ها عموماً بانشائی غریب است و بزحمت اسم آنهارا میتوان در ادبیات ایران داخل نمود . عدهٔ از آنهارا در کتاب « مطبوعات و شاعری ایران جدید» صفحهٔ ٦٦-١٥٤ نام برده ام و عنوان این قسمت چنین‌است : « تاثیرات تجددآور درعالم مطبوعات غیر ازمجلات و جرائد » اما از ایرانیانی که بعد ازاواسطقرن سیزدهم هجری در مدارس‌اروپا تحصیل کرده وباخذ درجهٔ علمی نائل شده‌اند هیچکس‌را نمیشناسم که در اختراع وابتکار کشفیات جدیده کسب افتخار و شهرتی کرده باشد . [1]

علوم خفیه

در خاتمه لازم است کلمهٔ چند راجع بعلوم خفیه بنگاریم این علوم شامل نجوم و کیمیا نمیشوند زیراکه در مشرق زمین نجوم‌و کیمیارا ازهیأت و شیمی جدا نمیدانند در عربی و در فارسی شیمی را کیمیا میگویند واسم‌چهار علم‌دیگررانیز که از طلسم وجادو ونیرنگ بحث‌مینماید بهمان شکل درست کرده اند آنهارا لیمیا و هیمیا و سیمیا و ریمیا میخوانند و حروف اولیه این پنج علم ازکلمات « کله سر » مأخوذاست یعنی این علوم تمام سری است و کتاب‌موسوم باسرارقاسمی [2] که فارسی است و کتاب شمس‌المعارف [3] تألیف

---

(۱) دکتر محمد کرمانشاهی معروف بکفری که در سال ۱۹۰۸/۱۳۲٦ وفات یافت‌در امراض قلبی متخصص شد و اول کسی بود که دقت‌اطباء را بیك طپش خفیف قلبی متوجه‌ساخت این صدا را بفرانسه آمپیولمان Ampiolement مینامند و از عوارض و خواص آمبولیسم — Embolism است که‌دکتر محمد در آن باب‌رسالهٔ بزبان فرانسه منتشر نموده است دکترمشار-الیه چندین کتاب طبی راجع بامراض نسوان و اطفال بزبان فارسی نوشته است . ت . ز

من‌نتوانستم ازاین کشفی که بدکتر محمد نسبت‌داده اند اثری بیابم و حتی کلمهٔ‌فرانسوی که بااین‌معنی مناسب باشد نیافته‌ام و حدس میزنم شاید آمپی لمان«Empilement»باشدودر این باب با دو نفر از معاریف اطبا نیز مشاوره نموده ام و ایشانهم اطلاعی نداشته اند (مؤلف)

(۲) چاپ سنگی در بمبئی بسال ۱۸۸۵ و ۱۸۹٤ (۳) نسخهٔ چاپ ۱۹۰۰/۱۳۱۸ در دست‌من‌است اماچندچاپ دیگر هم از این کتاب در هند و مصر منتشر گشته است

شیخ البونی معروف که عربی است نمونهٔ این قبیل مؤلفات بشمار میروند . و ازاین قسمت ادبیات حکایت میکنند . تا جائی که من اطلاع دارم ابن خلدون تنها نویسندهٔ است از مسلمانان که سعی کرده است یك اساس فلسفی و عقلانی باین علوم ادعائی بدهد و پرفسور دنکان بلاك مکدونال با کمال مهارت در کتاب جالب وشیرین خود موسوم به «اوضاع وحیات دینی دراسلام» The religious Attitude and Life in Islam [1] افکار و آراء ابن خلدون را باتحقیقات روحی عهدجدید مطابقه ومقایسه کرده است. من همیشه در مقابل قوت و قدرتیکه جن گیران و جادو گران ادعا میکرده اند نظری باز و خالی از تعصب داشته ام و هروقت ممکن بوده از طریق خود منحرف شده و مدتی در پی تحقیق و تفتیش اعمال آنهاصرف وقت نموده ام و همیشه نومید بر گشته‌ام مگر دردو مورد یکی در تابستان ۱۸۸۸ هنگام توقف در کرمان که جادو گری را دیدم که در ضمن اظهارات بیجا و بی اساس خود کاری کرد که بکلی از فهم آن عاجز مانده متحیر شدم [2] دیگر شیخ حبیب احمد مؤلف کتاب انگلیسی حیرت بخشی موسوم به اسرار اصوات و اعداد [3] را دیدم که اگر تمام مدعیات اورا قبول نکنم لااقل باید گفت که درخواندن سرائر و ضمائر نهایت مهارت و قدرت را داشت .

٤ تواریخ ــ عمومی واختصاصی ومحلی

با کمال تأسف وبرخلاف میل قلبی بایداذعان کرد که در تالیف کتب تاریخی ایرانیها خیلی ازعرب عقب مانده و قوم اخیرالذکر در این رشته ادبی گوی سبقت ربوده اند . وقایع نگاران قرون اولیه اسلام مثل طبری عباراتشان عیناً نقل قول شهودی بوده که بچشم خود وقایع را دیده و اخبارشان با اهتمام و دقت تمام از میان سلسلهٔ روات بمورخ میرسیده است

تفوق عرب برایرانیان ازحیث تاریخ نویسی

این وقایع نگاران نه تنها مطالب را بر طبق حقیقت نقاشانه ترسیم میکرده اند بلکه از آن ازمنهٔ بعیده موادتاریخی مفیدی دردسترس ما گذاشته اند که بنا براسناد مندرجه صحت و سقم آنها را میتوانیم مورد بحث و تحقیق قرار بدهیم هرچند راجع بصحت قول روات و استحکام سلسلهٔ اخبار رأی ما بامسلمین متفاوت است مورخین عرب که بعد ها آمدند این اقوال و اسناد گرانبها و خستگی

---

(۱) مطبعهٔ دارالعلوم شیکاگو ۱۹۰۹ (۲) رجوع کنید بکتاب من «سالی درمیان ایرانیان» صفحه ٥ — ٤٥٣ (۳) لندن نیکلس و کمپانی ۱۹۰۳ صفحهٔ XIV + ۲۱۱

آورا خلاصه کردند و فشردند و پاك نمودند ولی عبارتشان لطافت وایجاز سابقین را از دست نداد و مثل عبارات وقایع نگاران عهد قدیم نقاشانه و متقاعد کننده بود. بهترین مورخان زبان فارسی هم تا قرن سیزدهم اگرچه در لطافت و کشندگی به پایهٔ عربها نمیرسند لیکن مردمان لایق و قابل اعتمادی بوده اند. [۱] بی‌ذوقی و کج سلیقگی سلاطین وحکام مغول و ترك اسباب فسادو خرابی تاریخ را فراهم آورد وانشاء مطالب را ضایع کرد. این حالت در تاریخ جهانگشای

تأثیر مضر تاریخ وصاف

جوینی (که در حدود ۱۲۶۰/۶۵۸ تألیف گشته) [۲] ودر تاریخ وصاف که در ۱۳۱۲/۷۱۲ بانجام رسیده ودنبالهٔ تاریخ جوینی محسوب میگردد نمایان است سابقاً گفتیم که تاریخ وصاف چه اثر بد ومخربی در تاریخ نویسی قرون بعد نموده است. درمیان تواریخ اخیرهٔ فارسی کمتر کتابی دیده ام که بپایهٔ تاریخ تجارب السلف تألیف هندوشاه بن سنجر ابن عبدالله الصاحبی الکیرانی که در ۱۳۲۴/۷۲۴ برای نصرة الدین احمد اتابك لرستان نوشته شده است برسد. و اتفاقاً این کتاب هم تقلید ورونویس تاریخ عربی است که صفی الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی (درسال ۱۳۰۲/۷۰۱) تألیف کرده ومعمولا آن را کتاب الفخری میگویند [۳] اما در اینجا موسوم است به منیة الفضلا فی تواریخ الخلفاء والوزراء. کتاب تجارب السلف در ذوق اهل این عصری که تحت بحث است مقبول نیفتاد زیرا که نه تنها تاکنون بزیور طبع آراسته نشده بلکه تا جائی که اطلاع دارم جز دونسخهٔ آن موجود نیست یکی نسخهٔ من که علامت G. 3 دارد و درسنهٔ ۱۸۷۰/۱۲۸۶ نوشته شده ودیگر نسخهٔ

---

(۱) البته مؤلف مقصودش از مورخان عرب که برتر از ایرانیان هستند اشخاصی است که بزبان عربی تاریخ نوشته اند که کتابشان بر تواریخ فارسی مرجح است اعم از ایرانی نژاد و عرب نژاد و الا طبری و ابوریحان و حمزه و ابوالفرج واکثر اشخاصیکه تاریخشان بزبان عربی است اصلا ایرانی بوده اند (مترجم) (۲) جهانگشا از کتب بسیار معتبر اوایل عهد سلطهٔ مغول است و درسال ۶۵۵ بپایان رسیده و انشاء آن در کمال استادی و بلاغت است (مترجم) (۳) دفعهٔ اول آلوارد Ahlwardt از روی نسخهٔ پاریس آنرا در گوتا درسنهٔ ۱۸۶۰ بطبع رسانید امانسخهٔ مصحح این کتاب در ۱۸۹۵ در پاریس بتوسط درنبورك H. Derenbourg چاپ شده ولااقل دو مرتبه هم در نهایت خوبی درمصر بطبع رسیده است. ترجمه فرانسهٔ آنهم بقلم امیل امادو بتوسط «جمعیت مطالعات راجعهٔ بمراکش» در ۱۹۱۰ درپاریس منتشر گردید.

کتابخانهٔ ملی پاریس [1] که تاریخ تحریر آن ۱۳۰٤/۷-۱۸۸٦است . [2]

بعضی از تواریخ معتبره عصر اخیر

موجب ملال وعاری ازفایده خواهد بود که تمام کتب تاریخی چهارقرن اخیر ایران‌را نام بریم . تواریخ مربوطه بزمانهای خاص را درقسمت نخستین این کتاب نام برده بلکه بتفصیل وصف کرده ایم مخصوصاً صفوة الصفا در احوال شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی و حالات شاه اسمعیل بنقل از سرا . دنی سن راس در مجلهٔ انجمن همایونی آسیائی در ۱۸۹٦ صفحهٔ ۸۳ – ۲٦٤ . واحسن التواریخ حسن روملو که در ۸-۱۵۷۷ / ۹۸۵ تألیف شده و تاریخ عالم آرای عباسی اسکندر منشی که در ۱٦۱٦/۱۰۲۵ تدوین یافته است . غیر از اینها چندین تاریخ دیگر راجع باحوال اشخاص معین در اواخر عهد صفویه نوشته شده است مثل فوائد صفویه (۱۲۱۱/۷ — ۱۷۹٦)وتذکرهٔ آل داود (۱۲۱۸/٤ — ۱۸۰۳) که اگر دردسترس می بود برای تصنیف این کتاب بآنها رجوع مینمودم‌اما متأسفانه بدست نمی آید . درباب عهد بعد ازصفویه‌چندین کتاب اروپائی موجود است که مارا ازتواریخ فارسی تا اندازهٔ بی نیاز میکند.اما تواریخ فارسی بعضی از آنها مثل تاریخ زندیه [3] ومجمل‌التاریخ بعد النادریه [4] در اروپا طبع شده وبرخی درممالك شرقی درمطابع سنگی چاپ گردیده است ازقبیل درهٔ نادری میرزا مهدیخان استرابادی که بسهولت بدست توان‌آورد . این تواریخ اختصاصی غالباً حاوی مطالب سودمند است و اشخاصیکه راجع باین دوره مطالعاتی میخواهند بکنند ناگزیر ازمراجعهٔ آنها خواهند بود اما افسوس که طرز تدوین و تحریر آنها بسیار مغشوش ومغلق است و عبارت پردازی و اظهار فضل و ایراد لغات‌غیرمأنوسه فائدهٔ آنهارا تقلیل داده‌است ودر این باب پیش از این‌شکایت کرده ایم .

فقر اغلب تواریخ عمومی فارسی

درباب تواریخ عمومی این عصر مثل حبیب السیر خوند میر ۹۲۹ / ۱۵۲۳ و ملحقات روضة الصفا تألیف رضاقلی خان هدایت و ناسخ التواریخ لسان الملك و تاریخ کمیاب خلد برین (۱۰۷۱/ ۱ — ۱٦٦۰) چیز زیادی نمیتوان نوشت زیرا که تمام این تواریخ راجع بحوادث زمان مؤلف با تواریخ مختصه سابق الذکر

---

(۱) رجوع کنید به‌فهرست نسخ فارسی وغیره تالیف‌باوشه (پاریس ۱۹۰۵) جلد اول صفحهٔ ۲۵۱ شفر ۲۳۷ = تتمه فارسی ۱۵۵۲ (۲) این کتاب در ۱۳۱۳ بتوسط آقای اقبال آشتیانی درطهران طبع گردید (مترجم) (۳) چاپ ارنست پیرلیدن ۱۸۸۸ (٤) چاپ اسکارمان لیدن ۱۸۹۱

تفاوتی ندارند وراجع بوقایع قرون سالفه هم چندان اهمیتی برای آنها نمیتوان قائل شد زیراکه از کتب سابقین التقاطاتی کرده و در تشخیص اسناد وترتیب وقایع کمال بی مواظبتی بخرج داده‌اند بعلاوه این تواریخ تاریخ ملت ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب سر گذشت سلاطین وشاهزادگان وامرای خارجی است که پی در پی براهل ایران جابرانه سلطنت کرده ودر میدان غارتگری ازیکدیگر گوی سبقت ربوده اند . و سالنامهٔ خستگی آور خونریزی ها و چپاول ها و تطاول‌هائی است که بزحمت میتوان یك موضوع عمومی گرانبهائی ازآنها استخراج کرد [۱] فقط پس ازرنج فراوان و صبر بی پایان میتوانیم نکاتی از آنها بیرون بیاوریم که نورضعیفی براوضاع و مسائل مذهبی وسیاسی و اجتماعی بیفکند وهمین مطالب است که اگردردست مورخی مثل ابن خلدون میافتاد نتایج استادانه از آنها استخراج میکرد .

علائم ترقی در عصر جدید

معذلك در عصر جدید آثار امید بخشی در پیشرفت تاریخ مشاهده میگردد . میرزا جانی کاشانی که در۱۸۵۲ جزء مقتولین دفعهٔ اول بابیه کشته شد تاجری بود بی بضاعت ادبی و کتاب نقطة الکاف را [۲] در تاریخ بابیه با حرارت و تشدد و عصبیت نگاشت اما اطلاع کامل داشت و عباراتش ساده و عاری از اغلاق و عبارت پردازی های مطعون و منفور بود . تاریخ ناتمام بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی [۳] که ذکر اسناد کرده و نفوذ اشخاص را در وقایع سیاسی مورد بحث و توجه قرار داده بنظر من از جنس دیگریست و مقامش بالاتر از تمام تواریخ فارسی است که در شش یا هفت قرن اخیر تحریر یافته است .

---

(۱) رجوع نمائید بملاحظات صحیحه که مستر وین سنت اسمیت در این باب نموده ودرتاریخ اکبر شاه ۷ — ۲۸۶ منتشرساخته‌است . (۲) در ۱۹۱۰ چاپ شد وجلد پانزدهم سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب محسوب میگردد . (۳) این کتاب چاپ سنگی شده وجزوه‌جزوه انتشار یافت وتااندازهٔ که بدست من رسیده محتویاتش عبارتست از مقدمه ۲۷۳ صفحه جلد اول که در ۲۰ ذوالقعده ۱۳۲۸ (۲۳ نوامبر ۱۹۱۰) باتمام رسیده و رشتهٔ تاریخ را تا موقعیکه آنرا هجرت صغری (دسامبر ۱۹۰۵) نام گذارده ادامه میدهد عدهٔ صفحات جلد اول ۲۵۶ است . — جلد دوم در آخر صفر ۱۳۳۰ (۱۸ فبرایر ۱۹۱۲) خاتمه یافته و مشتمل بر ۲۴۰ صفحه است اما بهیچوجه اطلاع ندارم که این تالیف بانجام رسیده است یا نه .

۵ — احوال رجال — سرگذشتهای شخصی — سفرنامه ها

متداول بودن کتب رجال فیمابین مسلمین

نویسندگان اسلام همیشه رغبت فوق العاده بنگارش کتب رجال نشان داده اند و این کتب معمولا ازعموم بزرگان ازهرصنف و طبقه بحث نموده وحیات آنهاراشرح میدهدمثل وفیات الاعیان ابن خلکان و روضات الجنات که در قسمتهای اخیر این مجلد مطالب بسیار ازآن اقتباس نموده‌ام .وفیات الاعیان درقرن سیزدهم میلادی وروضات درقرن نوزدهم تألیف یافته و هردوبعربی است. دیگراز کتب رجال نامهٔ دانشوران است که جمعی از فضلا (قریب شش نفر) بتحریر آن همت گماشتند این کتاب بفارسی جدید است

انواع مختلفه کتب رجال

و طرح وسیع و مفصلی در آن پیش بینی شده لیکن ناتمام مانده و فقط جلد اول آن در ۱۲۹۶ / ۱۸۷۹ و جلد دوم در ۱۳۱۲ / ۵ - ۱۹۰۴ [1] در طهران چاپ سنگی شده‌است . غالباً این کتب مخصوص احوال طبقات معینه میشود از قبیل وزراءاطباء شعراء وعلماء وگاهی بترتیب جغرافیائی یا تاریخی نگاشته میشود و هم بنکات جغرافی و هم مطالب تاریخی آراسته میگردد. دستورالوزراء خواند میر [2] که بنا بر ماده تاریخی که در نام آن است در ۹۱۵ / ۱۰ - ۱۵۰۹ تألیف شده نمونهٔ از نوع اول است و درست در ابتدای دورهٔ که تحت بحث ماست قرار می گیرد . اما راجع بحکما و اطباء هیچ کتاب فارسی ندیده ام که با تاریخ الحکماء قفطی [3] و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه [4] برابری تواند کرد . این دو کتاب در قرن سیزدهم میلادی که زمان خاص این قبیل مؤلفات بزبان عربی بوده مدون گردیده اند . از طرف دیگر تذکرهٔ شعرا در زبان فارسی فراوان است مخصوصاً بعد از آنکه سام میرزا فرزند شاه اسمعیل تحفهٔ سامی را در سنهٔ ۹۵۷ / ۱۵۵۰ بمتابعت تذکرة الشعرای دولتشاه نوشت تذکره نویسی معمول شد . سید نورالله شوشتری که جهانگیر بتحریک سنی‌ها در سال ۱۰۱۹ / ۱۱ - ۱۶۱۰ بقدری او را تازیانه زد که جهانرا وداع گفت در میان هم مذهبان

---

(۱) بکتاب «شاعری و مطبوعات ایران جدید» تالیف من رجوع کنید جلد ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ درطهران چاپ شده است (مترجم) (۲) رجوع نمائید بصفحهٔ ۳۳۵ ریو (B.M.P.C) (۳) توسط پروفسور جولیوس لیپرت «لیپزیك ۱۹۰۳» چاپ شده است (۴) در قاهرهٔ مصر دردومجلد بطبع رسیده «۱۲۹۹/۱۸۸۲»

خود بشهید ثالث [۱] ملقب است مشارالیه مؤلف کتاب بسیار سودمند مجالس المؤمنین است که شرح احوال بزرگان شیعه عرب و ایرانی از هر طبقه و از هر زمره را از شاه تا شاعر حاوی است . آثار البلاد زکریا بن محمد بن محمود القزوینی [۲] و هفت اقلیم امین احمد رازی (تألیف ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹) نمونهٔ کتب جغرافی قدیم و شرح حال‌های مخلوط بجغرافی محسوب میشوند [۳] . تواریخ مختصهٔ بلاد و ایالات ایران نیز بسیار در دست است و غالباً حاوی شرح حال بزرگان اهل محل است . در این مجلد نکات بسیار از تذکره های جدید ایران اقتباس نموده ام مخصوصاً در فصل راجع بمذهب وعلمای روحانی کتاب عربی روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات خیلی مرا بکار آمد

روضات الجنات

این تألیف سودمند که لایق بیش از این معرفی است شامل ۷۴۲ شرح حال از فضلا و علمای اسلام و شعراء قدیم و جدید است مؤلفش محمد باقر بن حاجی امیر زین العابدین الموسوی خونساری و زمان تألیفش نیمهٔ دوم از قرن نوزدهم میلادی است . در ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بانهایت خوبی در طهران چاپ شد (جز اینکه حسب المعمول فاقد فهرست است) . تراجم احوال را بترتیب حروف تهجی مرتب کرده مثلا احمد علی محمد و غیره اما کاملا مراعات آن ترتیب هم نشده است این اسامی کمتر اتفاق می افتد که نام معروف آن شخص باشد بلکه بزرگان مزبور غالباً بالقاب واسامی دیگر شناخته میشده اند که در ترتیب الفبائی در بادی نظر بنظر نمیرسد . مثلا قسمت اعظم چهارمین و آخرین جلد مخصوص بزرگانی است که محمد نام داشته اند و تقریباً در ۱۴۳ مقاله مذکور شده اند این قسمت شامل احوال بزرگان علما از سنی و شیعه است که حالا تشان غالباً طرف رجوع و احتیاج میباشد از قبیل علمای بزرگ مثل کلینی ابن بابویه وشیخ مفید و مورخین از قبیل طبری وشهرستانی وعلماء مثل رازی وبیرونی وفلاسفه مانند فارابی وغزالی و محیی الدین ابن العربی و شعرای فارسی مثل سنائی فرید الدین عطار و جلال .

---

(۱) رجوع کنید بربو (B.M.P C) صفحه ۸-۳۳۷ (۲) بخط عربی توسط و ستیفنلد (گوتینگن ۱۸۴۸) چاپ گردید وسال بعد دیگری از مؤلفاتش یعنی عجایب المخلوقات بطبع رسید .

(۳) در هفت اقلیم قسمت شرح احوال غلبه دارد - این کتاب متاسفانه هنوز چاپ نشده مولوی عبدالمقتدر حواشی بسیار برآن نگاشته و شروع بطبع هم نمود اما تا جائی که من اطلاع یافته‌ام فقط جزء اول آن (صفحه دهم تا ۱۱۴) در کلکته بسال ۱۹۱۸ طبع شده است .

الدین رومی . در این کتاب هیچ شالودهٔ صحیح و معینی منظور نشده نه ترتیب تاریخی نه سیاق دیگری که از روی آن بتوان بسهولت اشخاص را یافت کسی که این کتابرا دارد خود مجبور خواهد بود که فهرستی برای آن مرتب کند

قصص العلماء

از جمله کتب دیگری که همیشه طرف مرور و رجوع من بوده است قصص العلماء محمد بن سلیمان تنکابنی است که در سنهٔ ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳ تألیف شده . در این کتاب تقریباً احوال ۱۵۰ نفر ازعلماء شیعه مندرج است وهرچند کمتراز روضات الجنات اطمینان بخش وصحیح است

نجوم السماء وسایر کتب احوال علماء

اما روشن تر و خوانا تر است دیگری از کتب مفیدهٔ فارسی که در همین موضوع بحث مینماید نجوم السماء تألیف میرزا محمد علی است که در ۱۲۸۶ /۷۰ - ۱۸۶۹ [1] تألیف شده و مشتمل برذکر احوال علمای شیعه در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (مطابق ۱۷ - ۱۸ -- ۱۹ میلادی) است همچنین دو کتاب دیگرمخصوص علمای بحرین و جبل عامل نوشته شده نخستین لؤلؤة البحرین تألیف شیخ یوسف الاحمد البحرانی است که در قرن هیجدهم میزیسته و دوم « امل العامل فی علماء جبل عامل » از مؤلفات محمد بن حسن بن علی . . . الحر العاملی که در قرن سابق زندگانی میکرده است .

خطاطان

لازم است شمهٔ هم از کتاب جدیدی که دارای اختصاص و امتیاز مخصوصی است ذکر نمائیم . این تألیف هرچند از آثار یکنفر ایرانی است اما بترکی تحریر یافته و اسمش خط و خطاطان است [2] در تاریخ فن خط و اهل خط مؤلفش دانشمند فاضل میرزا حبیب اصفهانی است که قسمت آخر عمر را در اسلامبول بسر برد و عضویت انجمن معارف یا آکادمی عثمانی را دارا بود .

تراجم شخصی

آنچه ذکر شد اسم چند کتاب مفید و گمنام بود و اگر کسی بخواهد بر تمام کتب رجال و تذاکر احوال اطلاع حاصل کند باید بفهرست های نسخ فارسی تألیف ریو، اته وغیره رجوع کند

---

(۱) چاپ لکنهور در سال ۱۳۰۳ / ۶ - ۱۸۸۵ (۲) چاپ بسیار منقحی از این کتاب در اسلامبول انتشار یافت (۱۳۰۵ / ۸ - ۱۸۸۷)

اما راجع بسر گذشت های شخصی مهم ترین همه تذکره احوال شیخ علی حزین است که یکی از منابع اولیه تاریخ هجوم افغان و سقوط اصفهان در ۱۷۲۲ بشمار میرود

سفرنامه

سفر نامه ها نیز یك قسم سر گذشت شخصی است وناصر-الدین شاه باین رشته توجه خاصی داشته است شرح سفارت فرخ خان امین الدوله بلندن و پاریس در پایان جنگ ۸ — ۱۸۵۷ ایران و انگلیس بقلم یکی از منشیان و همراهانش موسوم به میرزا حسین بن عبدالله نگاشته شده اما هنوز بطبع نرسیده است [۱] در خاتمهٔ این سفرنامه اطلاعاتی راجع بدوایر دولتی و مؤسسات ملی فرانسه نیز مسطور است .

بستان السیاحه

از اینها مهمتر و متنوعتر بستان السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی [۲] است که در تاریخ ۱۲٤۷ / ۲-۱۸۳۱ نوشته شده مؤلف در ضمن شرح شماخی حالات خود را چنین بیان می کند که در نیمه شعبان ۱۱۹٤ (۱۵ اگست ۱۷۸۰) متولد شد او را درپنج سالگی بکربلا بردندودر آنجامسکن گزید.سفرهای طولانی کرد بعراق و گیلان وقفقاز وآذربایجان و خراسان و افغانستان و هند ، کشمیر و بدخشان و ترکستان و ماوراءالنهر وخلیج فارس و یمن و حجاز و مصر و شام و عثمانی آسیا و ارمنیه و شهر های ایران از قبیل طهران همدان اصفهان و شیراز و کرمان سفر کرد . حاجی شیروانی شیعه و درویش نعمة اللهی بود و از این جهة بملاقات عدهٔ کثیری از علما و عرفا نائل شد ، هوشی سرشار ودقتی فوق العاده داشت ووقایع ومشهودات سفر خودرا بترتیب تاریخ مسافرت نمینگارد و آنهارا تحت عناوین ذیل مرتب میسازد .

باب اول ـ درشرح حال حضرت خاتم النبیین وائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

باب دوم — حالات بعضی ازعلماو عرفا وحکما وبعضی ازشعرا و دانشمندان .

باب سوم ـ در بیان بعضی مذاهب متشتته و عقاید مختلفه .

---

(۱) نسخهٔ خطی من (علامت K.V) درسال ۱۲۷٦/۱۸٦۰ برای شاهزاده بهرام میرزابهاءالدوله نوشته شده ومن جزء نسخ مرحوم شیندلر ابتیاع نمودم . در خصوص سفارت فرخ خان رجوع نمائید بتاریخ ایران واتسن ۱۸۰۰/۱۸۵۸صفحهٔ ٤٥٦ (۲) چاپ طهران ۱۳۱۰ / ۳ — ۱۸۹۲ رجوع کنید بربو (B.M.P.S) صفحه ۱۰۱ - ۹۹ و ۱۳۹ و ۱٤۰ . همچنین رجوع شود بکتاب ب . ورن موسوم به ملانژا . اکستره مخلوط ومنتخب جلد سوم ص ۵۰ — ۵۹

باب چهارم ـ در بیان اسامی و جغرافی امصار وقراء واقعه در خطه ایران و ترکستان و افغانستان و هندوستان و بعضی اروپا و چین و ختا و ممالك عثمانی از شامات و مصر و غیره بحروف تهجی .

سیر ـ در بیان مقدمات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است .

گلشن . در بیان بلدان واشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و تعداد آن تطابق دارد با حروف تهجی چنانکه گلشن اول در حرف الف و گلشن بیست- و هشتم درحرف یاء

این کتاب حاویے مطالب متفرقه جغرافیا و رجال است که چون ترتیب حروف تهجی در آن ها رعایت شده و فهرست مشروحی در ابتدای کتاب موجود است خواننده میتواند بسهولت استفاده نماید مؤلف خیلی متجسس و دقیق بود و هرچند نتوانست اروپارا سیاحت کندامااز معاشرت ومکالمه باسیاحان اروپائی غفلت نورزید و از مذاکرات آنها نکاتی راجع بممالك و آداب و رسومشان کسب نمود. در تحت عنوان فرنگ(ص ۷-۳۸۵) نسبت باحوال و اخلاق ممالک معظمهٔ اروپا بحث کرده فرانسه را اول و اطریش رادوم و انگلیس را سوم قرار میدهد وشرح مفصلی از مذاکرات بایکنفر انگلیسی که اورا مستروکلیس مینامد [1] و درعظیم آباد باوی ملاقات کرده مینگارد . همچنین بصحبت سفیر اطریش مقیم اسلامبول رسید که ویرا بسیاحت مملکت خود دعوت کردولی مینویسد : «چون هیچ فایدهٔ روحانی براین سفر مترتب نبود نپذیرفتم» گرانبهاترین قسمت های این کتاب مطالبی است که راجع بفرق و شعب مذهبی آسیا نگاشته ودرخلال مباحث مختلفه از احوال زردشتیان و مزدکیان و یهود و نصارا و هندو و صوفیه و غلات بحث نموده است .

در اینجا غیر ممکن است که از تمام کتب مفیده قابل رجوعی که درتاریخ و رجال و جغرافی ازنیمه قرن نوزدهم ببعد درایران نگاشته شده ذکری بکنیم . هر چند بیشتر آنها از کتب قدیمه عربی و فارسی استخراج و تلخیص شده اما در برخی مطالب مفیدهٔ جدیدی پیدا میشود که در سایر کتب نتوان یافت. فقط باید بعضی نکات مخصوصه که در این رشته ادبیات و کتب ایران جدید ملاحظه میشود خاطرنشان گردد .

(۱) شاید کلمهٔ ولکنس Wilkins باشد که مغلوط شده است .

معمولا اروپائیانی که فارسی تحصیل میکنند اگر در ایران زندگانی نکرده باشند اصطلاحاتی بکار میبرند که در کتب خطی دیده اند و اطلاعاتی از ادبیات اظهار میدارند که در فهرست بی نظیر دکتر ریو مندرج است اما بعد از دخول فن طبع و چاپ سنگی در ایران خاصه پس از ۱۸۸۰ اهمیت کتب خطی روز بروز کمتر شده است زیرا که کتب مهمه یا در چاپخانهٔ سنگی یا در مطابع حروفی از روی نسخ اصلی چاپ شده اند . این ادبیات مطبوعه هنوز آنقدر که ادبیات خطی مورد توجه قرار گرفته جلب دقت نکرده است . وغالباً غیر مقدور است که اطلاعات صحیحه راجع بمؤلف یا مندرجات یکی از کتب جدیده بدست بیاوریم انتشار فهرست کتب چاپی فارسی موزهٔ بریتانیا [1] که توسط مستر ادواردس جدیداً تهیه وطبع شده قدم بزرگی است در طریق تکمیل اطلاعات سابقه . اما یاد داشت هائی که راجع بهر کتابی ذکر کرده قهراً خیلی مختصر است و قاعدة جز کلیاتی راجع بمؤلفات مختلفه هیچ نکته مخصوصی ازاحوال مؤلفین ومصنفین را حاوی نیست . آنچه لازم است یکفهرست استدلالی مبسوطی است از کتب فارسی که در قرن اخیر تألیف و در ایران طبع شده است . زیرا که صورت کتب فارسی طبع عثمانی و مصر و هندرا بدلایلی که ذیلا خواهیم نگاشت بسهولت میتوان تحصیل کرد .

حقیقت اینست که تجارت کتب فارسی خیلی مغشوش و قرین هرج و مرج است ناشرین و کتابفروشان صاحب تمکن و باثبات وجود ندارند و فهرستی از کتب موجوده هرگز انتشار نمییابد . اغلب کتب قیمت معین و محل فروش ثابت ندارند . خیلی از آنها عدد صفحات را فاقدند . وکمتر کتابی بنظر میرسد که فهرست مندرجات یا جدول اسامی داشته باشد . غالباً کتبی که در چند جلد چاپ میشود در هر جلدی شکل و قطع و طرحش تغییر یافته و حتی موضوعش هم در طول سخن عوض میشود و خود مؤلف هم غالباً تغییرلقب میدهد . محض نمونه یکی از چند کتابی را که بنام میرزا محمد حسن خان پسر حاجی علی خان مراغهٔ ملقب بحاجب الدوله و اعتماد السلطنه نوشته شده نام میبریم خود محمد حسن خان هم پی در پی بالقاب صنیع الدوله مؤتمن السلطنه و اعتماد السلطنه ملقب شده است قبل ازهر چیز

---

(۱) لندن ۱۹۲۲ : ۹۶۸ ستون . این کتاب بترتیب نام مؤلفین ترتیب یافته اما یك فهرست عمومی القاب و یکفهرست مواد نیز تنظیم شده است .

باید گفت که بهیچوجه معلوم نیست این کتب را خود اعتمادالسلطنه نوشته باشد درافواه مشهور است که اعتماد السلطنه چند نفر از فضلای تنگدست را مجبور میکرد که این کتب را بنویسند وعنوان مؤلف را بخود اختصاص میداد [1] از این دوعمل نخستین را میتوان بیك تقریبی پذیرفت اما دومین قابل سرزنش و تقبیح است . باری در ۱۸۷۶/۱۲۹۳ جلد اول مرآت البلدان را که فرهنگ جغرافیای بلادوقراء ایران است و بیشتر اساسش روی معجم البلدان یاقوت حموی است و از حرف الف تاتاء را شامل است انتشار داد . ظاهراً این جلد دومرتبه چاپ شده طبع اول با ذکر تبریز خاتمه یافته و دارای ۳۸۸ صفحه‌است وچاپ دوم که درسال بعد (۱۲۹٤/ ۱۸۷۷) صورت گرفت ذکر طهران را نیز حاوی است و ٦۰٦ صفحه دارد .مؤلف بعد از اینکه بطهران رسیده مثل اینکه از جغرافی خسته شده کتاب خودرا باتاریخی ازدورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه (سلطان وقت) ادامه داده و درپایان آن جلدوسایر مجلدات یك تقویم وسالنامه اوضاع درباری افزوده است . جلددوم شامل وقایع پانزده سال اوائل سلطنت ناصرالدین شاه و دارای ۲۹۸ صفحه است غیر ازسالنامه مربوط بسنهٔ ۱۸۷۸/۱۲۹۵ که خود ٤۵ صفحه میشود . جلد سوم بهمین طریق ادامه یافته و اوضاع سلطنت را از سال شانزدهم تا سال سی و دوم در ۲٦٤ صفحه شرح داده و سالنامه‌اش به پنجاه صفحه بالغ میگردد . در اینجا ظاهراً مؤلف بیاد خیال و مقصود نخستین خود که ذکر مطالب جغرافی بوده افتاده و درجلد چهارم فرهنگ جغرافی را ادامه داده حرف تاء و جیم را باتمام رسانیده است . اما مجدداً وارد تاریخ شده شمهٔ ازوقایع سال تألیف (۱۸۷۹/۱۲۹٦) را ذکر نموده وسالنامهٔ معمولی را ضمیمه میکند . در این جلد بشادمانی صلح وصفائیکه میان تاریخ و جغرافیا صورت گرفته بر قطع کتاب افزوده میشود و از ۱۰ ۱/۲ اینچ طول و ٦ ۳/٤ اینچ عرض میرسد به ۱۳ ۱/۲ اینچ طول و ۸ ۱/٤ اینچ عرض .

در اینوقت مؤلف چنین بنظر می‌آید که از مرآت‌البلدان خسته و کسل‌شده زیراکه پس از یکسال استراحت به نشر کتاب جدید موسوم به منتظم ناصری همت گماشت سه جلد ازآن‌در سال ۱ - ۱۲۹۸ - ۱۳۰۰ مطابق ۳ - ۱۸۸۱ از طبع‌خارج شد . من فقط جلد اول و سوم این کتابرا در دست دارم نخستین شامل خلاصه‌تاریخ

(۱) رجوع کنید به « مطبوعات وشعردر ایران جدید » صفحه ۱۵٦ و ٦ - ۱٦٤

اسلام از سال اول هجرت الی سنهٔ ٦٥٦هجری(٦٢٢-١٢٥٨م) است یعنی تاریخ خلفا بضمیمه وقایع مهمه ایران واروپا درسال شمسی که ابتدایش مارچ ١٨٨٠است این قسمت از صفحهٔ ٥٧ -٢٣٩ را فرا میگیرد در آخر کتاب ٤٢صفحه تقویم وسالنامه دربارضمیمه است. جلد سوم حاوی تاریخ قاجاریه از سال ١٧٧٩/١١٩٤ تا سال ١٣٠٠/ ١٨٨٢ (صفحهٔ ٣٨٧ - ٣٢) بعلاوهٔ سالنامهٔ اخیر است .

مطلع الشمس
٣-١٣٠١ هجری
مطابق ٦-١٨٨٤ میلادی

سال بعد اعتمادالسلطنه تألیف جدیدیرا شروع میکند بنام مطلع الشمس در ابتدای این کتاب عذر خواهی بی‌اساس و عادی از ناتمام ماندن مرآت البلدان مندرج است وگوید چون بعد از حروف مندرجه درمرآت البلدان حروف حاء وخاء می‌آید و چون خراسان مهمترین ایالتی است که بحرف خاء شروع میشود و چون ناصرالدین شاه که مؤلف از بندگان مطیع اوست و تمام کتبش بنام او مزین شده اخیراً بآن ایالت سفر کرده تصمیم گرفته ام که این کتابرا مخصوص اوضاع آن ایالت نمایم و نظر باینکه خراسان در مشرق ایران واقع است کلمهٔ مطلع الشمس راعنوان قرار میدهم . پس در جلد اول که در سال ١٨٨٤/١٣٠١ تألیف شده وضع جادهٔ طهران بمشهدرا که از دماوند فیروزکوه بسطام و بجنورد و قوچان میگذرد وصف نموده. و احوال و اوضاع هریك از این بلادرا باقری و منازل بین راه شرح میدهد .جلد سوم که در سنهٔ ١٨٨٥/١٣٠٢ طبع شدوصف مشروحی از شهر و ابنیهٔ مشهد و گذارش تاریخی آن از سنهٔ ١٠٣٦/٤٢٨ تا ١٨٨٥/١٣٠٢ و بزرگان و اعاظم رجالی که در آنجا تولد یافته اند و احوال امام علی‌الرضا ٤ را حاوی است و در خاتمه [از صفحهٔ ٤٦٩ الی ٥٠٠] فهرست گرانبهائی از کتب کتابخانه آستانه ضمیمه است . در میان این مطالب جغرافیائی و تاریخی تذکرهٔ شاه طهماسب صفوی هم [از صفحه ١٦٥ تا ٢١٦] مندرج است. این همان تذکرهٔ است که در یکی از فصول قبل مطالب بسیاری از آن نقل نمودیم . جلد سوم [که در ١٨٨٦/١٣٠٣ منتشر شد] در شرح مراجعت شاه است از طریق معمولی زوار [نیشابور وسبزوار و دامغان و سمنان] با تاریخ و جغرافی و احوال رجال بزرگ هر یك از این بلاد ومنازل بین راه . درپایان هر جلدی تقویم و سالنامه در بار نیز ضمیمه است .

سایر مؤلفات محمدحسن خان

سایر تألیفات کثیره محمدحسن خان که بعد از مطلع الشمس نوشته شده دارای سالنامهٔ است که عدد صفحاتش خارج از کتاب است . فقط تاریخ زنان مشهور مسلمان که خیرات حسان نام دارد و در سه مجلد در سنوات ۷-۱۳۰٤ مطابق - ۹۰- ۱۸۸۷ چاپ شده سالنامه همراه ندارد اما در آخر مآثروالاثار که شرح کارهای بزرگ چهل سال از سلطنت ناصرالدین شاه است سالنامه منضم است کتاب مآثروالاثار برای اشخاصیکه بخواهنداز احوال مردمان بزرگ وتکامل اوضاع ایران تاسال تحریر آگاهی حاصل کنند بسیار واجب و لازم است یکنفر نویسندهٔ دیگر موسوم و معروف بمحمدتقیخان حکیم در سال ۸/۱۳۰۵-۱۸۸۷ فرهنگ کاملی از اسامی اماکن و بلاد ایران مشتمل بر ٥٧٤ صفحه تألیف نمود و آنرا گنج دانش نام نهاد یکی از محاسن امید بخش این کتاب آنستکه در ابتداء فهرست مفصلی ازمنابع و مأخذ و کتبی که طرف رجوع مؤلف بوده ثبت شده است از جمله عدهٔ از کتب اروپائی و مورخین قدیم یونان را نام می برد .

این کتب چاپی فارسی باوجود نواقصی که دارند ازحیث خط خوش وصحافی محکم و کاغذ اعلا ممتازند و مورث ملال خواننده نمیشوند بعضی از آنها مثل خط و خطاطان سنگلاخ ومثنوی کشف الابیات چاپ علاءالدوله واقعاً کتب دلپسند وزیبائی هستند و تقریباً تمام کتب چاپ ایران بر طبع هندوستان ترجیح بین دارند . امااین کتب را در اروپا بزحمت میتوان بدست آورد و گویا جز در طهران و تبریز و شاید اصفهان بسهولت نتوان نسخهٔ آنهارا تحصیل نمود . حتی مجموعهٔ کتب موزهٔ بریتانیا هم نواقص بسیار دارد اما مجموعهٔ متعلق بمن که بدواً در ایران[1] خریداری شده علت آنکه بالنسبه کامل شده آنست که مقداری کتب از دو کتابخانهٔ معتبر بدست آورده و بآن افزوده ام . یکی کتابخانه مرحوم شارل شفر دیگر کتابخانهٔ مرحوم سرهوتم شیندلر . چنانکه قبلا گفتیم بزرگترین خدمتی که بفضلای ایران شناس میتوانکرد تألیف یك فهرست صحیح و مشروحی از کتب چاپ ایران و نشر آن در بازار های کتابفروشان فرنگستان است .

از آنجائیکه چاپ سنگی مقدمات سهل و ساده دارد و مستلزم مهارت فنی

---

(۱) برای اطلاع از کتبی که من در ایران در پائیز ۱۸۸۸ خریده ام رجوع کنید بیك سال در میان ایرانیان » صفحه ۷-٥٥٤

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

یا مخارج هنگفت نیست غالباً فضلای تنگدست و کتابدوستان کم سرمایه بآن مبادرت میورزند وعدهٔ خیلی قلیلی کتاب چاپ می نمایند بطوریکه در مدت کمی نسخ تمام میشود باین جهة بسیاری از کتب چاپ سنگی را از حیث نایابی در ردیف نسخ خطی باید محسوب داشت نه درحکم کتب چاپی [۱]

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۱ کتاب «سالی در میان ایرانیان»

فصل دهم

ترقیات سالهای اخیر

(از ۱۸۵۰ میلادی ببعد)

نفوذهای تجدد آور

من درصدد اثبات این مطلب بر آمده ام که پس از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی ادبیات فارسی نثراً و نظماً روحی جدید یافته و نه فقط روی بفساد نگذارده بلکه بمرتبهٔ از تعالی وترقی رسیده که درچهارصدسال اخیر (تقریباً از ۱۵۰۰ — ۱۹۰۰ میلادی) که موضوع بحث این مجلد است بآن نائل نگردیده بود. اکنون علیحده بذکر سه چهار نوع از ادبیات جدید که در سنوات اخیره پیدا شده میپردازم میرزا محمد علیخان تربیت که مؤلف حقیقی کتاب من موسوم به « مطبوعات وشعر جدید ایران » است (درصفحات ٦٦—١٥٤) علت ایجاد آنها را تحت عنوان ذیل بیان نموده است : « عوامل تجدد آوری که درمطبوعات ایران مؤثر واقع شده اند غیرازجراید و مجلات » مشارالیه ازجملهٔاین مؤثرات جزوه های علمی مختلفی را میشمارد کهمعلمین اروپائی دارالفنون ومدارس نظامی وسیاسی طهران از ۱۸۵۱ ببعد مینگاشته اند .همچنین

دارالفنون

ترجمه‌هائی که از کتب‌اروپائی (خاصه از کتب فرانسه)شده مثلا تیاترهای مولیر و افسانه های ژول ورن وهمین ترجمه ها بود که اسباب مزید توجه‌مردم باروپا وتمایل بالسنهٔخارجه گردید . آقای تربیت‌صورت ۱٦۲ کتاب مترجم و رمانهائیکه‌ایرانیان مبتکراً بسبك اروپائی نگاشته‌اند تهیه نموده است . هر کس طالب این قبیل تحقیقات باشد ممکن است بآن صورت رجوع نماید .

ظهور انقلاب ۱۹۰٦ونوسعهٔ فوق‌العادهٔجریده نگاری که ثمرهٔ آن بشمار میرود وسهولتی که درطبع ونشر بواسطهٔ همین رواج مطبوعات حاصل گردید نهضت ادبی‌را پیشرفتی جدید ارزانی داشت . نهضت مزبور هرچند درایام جنگ بین‌الملل دچار

وقفه‌شد ولیکن پس‌ازجنگ حرکت‌وجنبش جدیدی‌پیدا کرد . دراین‌باب آنچه‌باید بگوئیم تحت سه عنوان قرار میگیرد نمایش ـ رمان ـ ومطبوعات اما راجع‌به‌نخستین ودومین تفصیلی نمیتوانیم داد .

نمایش (تیاتر)

نمایش

تنها نمایش بومی که میتوان نام برد همان تعزیهٔ ایام محرم است و راجع بآن در یکی از فصول سابقه سخن رانده ایم و حتی مسلم نیست که در تعزیه‌هم اثری ازتیاترهای اروپائی وارد نشده‌باشد . لااقل سه کتاب ازنمایش‌های مضحك مولیر فرانسوی بزبان فارسی ترجمه شده است (از اینقرار:طبیب‌اجباری گزارش‌مردم گریز میزانتروپ Misanthrope

ترجمه مولیر

ویکی دیگر که بفارسی آنرا نمایش‌خرنام نهاده‌اند و بنظرمن تیاتر Etourdi باشد)امانسخ این ترجمه ها کمیاب است ومعلوم میشود رواجی‌فیمابین عامه نداشته . من فقط نسخهٔ یزانتروپ را دارم که درمطبعهٔ تصویرالافکار اسلامبول درسال ۱۲۸۶/۷۰-۱۸۶۹ چاپ شده وعنوانش گزارش مردم گریز است اخلاق و حالات اشخاص این نمایش تغییر یافته است وصورت ایرانی بخود گرفته ومکالمات تمام منظوم وخیلی باصل نزدیك است : وگاه گاه اصطلاحات و امثال فارسی‌هم دیده میشود که بجای امثال فرانسوی گذاشته شده است . مثلا اشعار ذیل ترجمه سرود قدیمی است » که در پرده اول مجلس دوم کتاب مولیر بنظرمیرسد .

«Si le roi m'avait donné
Paris, sa grand'ville,
Et qu'il me fallût quitter
L'amour de ma mie,
Je dirai au roi Henri
Reprenez votre Paris
J'aime mieux ma mie, o gai !
J'aime mieux ma mie !»

گر بیك موی ترك شیرازی بدهد پادشه بمن شیراز
گویم ای‌پادشاه گرچه بود شهر شیراز شهر بی انباز
ترك شیراز کافی است مرا شهر شیرازخویش بستان باز

اگر اشعار فارسی ذیل را باپردهٔ دوم مجلس هفتم مقایسه کنیم نمونهٔ خوبی از طرز ترجمه بدست خواهد آمد اشخاص عبارتند از مونس [بجای Alceste] و فتینه [بجای Célimène] ولیلا [بجای Éliante] و ناصح [بجای Acaste] و نعیم بیك (بجای Philinte) و فراش [بجای یکی از قراولان Maréchaussée]

مونس (به پیش فراش میرود) . . . چه هست فرمایش ؟

بیا بمینم !

فراش دارم دوحرف باسر کار

مونس توان دوحرف خودت را کنی بلند اظهار

فراش رئیس دیوان آن را که بنده‌ام فراش
مرا بدست بدادست حکم حاضر باش

بتو...

مونس بکه ؟ بمن ؟

فراش آری بتو

مونس برای چه کار

ناصح بحرف مفت (امیدی) وحضرت سر کار

فتینه بناصح : چسان !

ناصح (امیدی) واو گشته اند دست و بغل
بچند شعر که نگذاشته است وقع ومحل
کنون زپیش بخواهند بست وارهٔ کار

مونس من و مداهنه هرگز نمیکنم اقرار

ناصح ولیك حکم چنین رفته هین بجنب از جا

مونس میان ما چه بخواهند داد صلح و صفا؟
بحکمهای بزرگان مگر بود تنسیق
که شعرهای بد مردمان کنی تصدیق؟
از آنچه گفته‌ام انکار نیست زان مرجو
بد است هرچه بخواهی

ناصح ولیك مضمون نو

مونس نمیتوان گذرم شعرها پروپوچ است
ناصح قبول رأی تو خواهند وجای خواهش هست
برو د ! . . . .
مونس میروم اما نمیتوان ابدا
زرأی خویش بگردم
ناصح برو تو خود بنما
مونس مگر بحکم شهی خاص گردد ومنسوب
که شعرهای ستیزیده یافت باید خوب
و گرنه فاش بگویم که شعرهاش بدند
بباید اینکه چنین شاعران بدار کشند
(به نعمان بیگ و نعیم بیگ همین که دید میخندند)
حقیقة که چنین سخره هم نبود گمان
که بوده باشم وهستم بکان !
ناصح روان شوهان
فتینه کجاشمارا باید .....
مونس روم ولی دردم
بیایم اینجا تا کش مکش برم ازهم

در نسخه من اثری از نام مترجم دیده نمیشود وهیچ مقدمه بنظر نمیرسد. جای تعجب است که در همین سال ۱۲۸۶/۷۰- ۱۸۶۹ که میزانتروپ ترجمه شده احمد وفیق پاشا نمایشهای ژرژ داندن وطبیب اجباری را[1] ترجمه ونشر نمود ولی تیاتر تارتوف کمی بعد ترجمه شد.[2]

نمایشهای میرزا جعفر قراچه‌داغی

در ۱۲۹۱/۱۸۷٤ در طهران هفت بازی فارسی دریك مجلد چاپ سنگی شده و بایك مقدمه در فوائد تعلیمی نمایش بقلم میرزا جعفر قراچه داغی انتشار یافت . این بازیهارا میرزا فتحعلی در بندی بدواً بترکی آذربایجانی نوشته و در حدود سنه ۱۸۶۱ در تفلیس

(۱) ا . ج . و . تاریخ شاعری عثمانیان تالیف گیب جلد پنجم ص ۱٤ (۲) ایضاً ص ۵۹ و نمرهٔ 1 ضمیمهٔ آن

چاپ نموده بود. پنج فقره از این نمایشها را با حواشی وترجمه و نوت های بسیار مجدداً در اروپا بطبع رسانیدند. از اینقرار: (۱)وزیر لنکوران متن ترجمه‌فهرست لغات و یادداشت . توسط و . ح . د . هاگاردوج . لواسترینج (لندن۱۸۸۲) .(۲)سه نمایش مضحك ترجمه از لهجه ترکی آذری وفارسی با حاشیه و توضیحات .... ناشر ث . باربیه‌ومنارو گویار (پاریس ۱۸۸۶) . (۳) مسیوژوردان باترجمه و نوت وغیره.... ناشرا. وارموند (وین ولیپزیك۱۸۸۹). سه تمثیل مضحکی که در قسمت (۲) گفته شدعبارتند ازخرسی قلدوروباسان و وکلای مرافعه وملا ابراهیم خلیل کیمیا گر . اما دو نمایش دیگر که هنوز در اروپا طبع و نشر نشده عبارتند از مرد خسیس و یوسف شاه‌سراج[1]

سه‌تیاتر پرنسی ملکم‌خان

سه تمثیل هم ازآثار پرنس ملکم‌خان وزیرسابق ایران در دربار لندن بنظررسیده که تاریخ تحریر آنهامعلوم نیست . سابقاً قسمتی از آنها در پاورقی روزنامه اتحاد تبریز در سال۱۹۰۸/۱۳۲۶ طبع گردید اما نسخهٔ کامل هرسه تیاتر در کتابخانهٔ دکتر ف . روزن دیپلمات و مستشرق معروف آلمانی بدست آمد و در سال ۱۹۲۱-۲/۱۳٤۰ در چاپخانهٔ کاویانی برلن طبع شد . این سه نمایش عبارتنداز . (۱) سر گذشت اشرف خان حاکم عربستان درایام توقف اودرطهران [سنهٔ ۱۸۱۷/۱۲۳۲] (۲) طریقه‌حکومت زمان خان بروجردی در سنهٔ۱۸۲۰ - ۱/۱۲۳٦(۳) حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سر گذشت ایام توقف چند روزه در کرمانشاهان نزد شاه مرادمیرزا حاکم آنجا .

جریدهٔ تیاتر

بالاخره در ۱۹۰۸/۱۳۲٦روزنامهٔدرطهران بنام تیاتر ایجاد شد که ماهی دومرتبه انتشار یافت و مندرجاتش عبارت بود از بازیهائیکه متضمل برذم و قدح اصول استبدادی باشد . من فقط بعضی نمرات‌این جریده را دارم که قسمتی‌از تیاتر موسوم به «شیخعلی‌میرزا حاکم ملایر وتویسرکان

---

(۱) تیاتر کیمیا گرراج . لواسترینج در مجلهٔ همایونی انجمن آسیائی مربوط بسال ۱۸۸٦(ص ۱۳۰ — ۱۲٦) ترجمه و چاپ نمود . تیاتر یوسف شاه در همین مجله بتاریخ ۱۸۹۵(ص٦۹-۵۳۷) بتوسط کلنل سرا.راس ترجمه و منتشر گردید متن همین تیاتر بتوسط ا . سل درمدرس بسال ۱۸۸۹ طبع شد رجوع کنید بفهرستا . ادواردس‌راجع بکتب چاپی فارسی‌موزهٔ بریتانیا۱۹۲۲ مجموعهٔ ۸-۲۰۷

و عروسی او با دختر پادشاه اجنه» درآن دیده میشود.

این بود تمام نمایشهای فارسی که تا حال بنظر من رسیده است [۱] عموماً نمایشهای مضحك (کمدی) و درهجو اصول اداری واوضاع اجتماعی ایران می باشد. در بازی وزیر لنکوران یك معاشقهٔ عامیانهٔ پستی هم با اصل حکایت آمیخته است اما کلیهٔ قسمت معاشقه از میان نمایشهای فارسی مفقود است. و قصد نویسندگان فقط همین است که نفرت و عداوت مردم را نسبت بطرز قدیم حکومت تحریك کنند. بعبارة اخری این تألیفات مثل سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك که بعد ها مختصری راجع بآن خواهیم نگاشت قبل از هر منظوری برای بیان نکات سیاسی نوشته شده اند و صورت بازی ندارند. و تقریباً هیچیك از آنها در صحنهٔ نمایش بازی نشده اند و هیچکدام از حیث تأثیر باتیاتر ترکی «وطن یاخود سیلیسترا» [۲] تألیف کمال بیك قابل مقایسه نیستند. خلاصه تیاتر هنوز موفق نشده است که در ایران محلی برای خود باز کند و حتی بقدر ترکیه هم رواج بیابد.

رمان

رمان در ایران حکایاتی بسبك الف لیله یاحسین کرد که بومی تر و رایج تر است بسیار دیده میشود اما راجع برمانهای حقیقی کمتر از آنچه در بارهٔ تیاتر گفتیم سخن میتوان راند اخیراً دو کتاب بنظر من رسیده که مؤلفین آنها سعی و هوس کرده اند وقایع و احوال ایران را در عهد رواج دین زردشت و قبل از ظهور اسلام بلباس رمان در آورند. یکی راجع است بکورس ودیگری بقباد وفرزند وجانشینش انوشیروان ومزدك زندیق بدعت گذار.

عشق وسلطنت رمان تاریخی زمان کورس رمان کورس (یا جلد اول آن که بنا بر دیباچه کتاب دو جلد دیگر نیز باقی دارد) در سنهٔ ۱۳۳٤ / ۱۹۱٦ باتمام رسید و در سنهٔ ۱۳۳۷ / ۱۹۱۹ در همدان چاپ شد. اسم

---

(۱) بعد از تحریر این قسمت نمایشی دیدم موسوم به «جعفرخان ازفرنگ آمده» تالیف حسن مقدم. این تیاتر دوسال قبل در طهران طبع شده است. (۲) گیب (در جلد پنجم ص ۱۵) در کمال اختصار اشاره میکند که از نمایش این تیاتر درنمایشگاه جدیق پاشاچه هیجان و شوری در مردم ایجاد گردید سلطان عبدالعزیز خیلی متغیر ومضطرب شد و کمال بیك را به فما گوستا در جزیرهٔ قبرس تبعید نمود.

آن عشق و سلطنت و مؤلفش شیخ موسی نامی است که مدیریت مدرسهٔ دولتی نصرت همدان را دارد و در جانوری ۱۹۲۰ از روی لطف نسخهٔ برای من فرستاد . در مقدمه بعبارت ذیل از کتاب خود توصیف میکند : « و میتوانگفت اولین رومانی است که در ایران بااسلوب مغرب زمین تألیف شده »

شالودهٔ کتاب بر این نهاده شده که یك رمان تاریخی باشد اما اسامی اعلام عموماً بشکل فرانسه آنها قید گردیده نه باصل پارسی قدیم مثلا « میترادات » (که صحیح آن مهرداد است) « اکباتان » (اکباتاناکه همان ها گماتانا (همدان) قدیم است) «آگرادات » « ایسپاکو (اسپاکو) و « سیاکزار » (سیاکسارس بجای هواخشاتارا) اما کامبیزس (کامبوجیا) بشکل « کامبوزیا » که میانه هر دو صورت مذکور است نوشته شده . توصیفات مشروحه از مناظر و مجالس واشخاصی که وارد متن حکایت شده و گفتگو های بسیاری که مبادله گشته طبعاً بتقلید نمونه‌های اروپائی است . اصل قصه که چاشنی از عشق و جنگ در آن داخل کرده‌اند اگرچه خیلی جذاب و سوزاننده نیست لیکن قابل خواندن است اما اعداد وسنین و یادداشتهای راجع بآثار عتیقه و اساطیر و ملاحظات مطول تاریخی که اساساً مبتنی برروایات هردوت واطلاعات مستخرجه از اوستاست برسنگینی کتاب افزوده است . بهیچوجه در استعمال زبان قدیم یاطرد و ترك لغات عربی سعی نشده امامؤلف جهد بلیغ نموده که‌در بیان وقایع وسنین ورسوم تاریخی دچار اغلاط فاحش نگردد عبارت مختصری که ذیلا از آن رمان نگاشته میشود مبرهن خواهد ساخت که تا چه پایه انشاء این کتاب باعبارت حکایات رایجه در ایران متفاوتست :

« بلی این تهیه تهیه عروسی است و گمان ندارم که عروسی جز برای کورس پادشاه با اقتدار پارس ومدی باشد چه که امروز کس جز او اینقدر در نزد اهالی اکباتان محبوبیت ندارد که مردم عروسی اورا چون عیدی بزرگ دانسته و بازارها را زینت کرده واز صمیم قلب اظهار سرور وشادمانی نمایند . »

نمیدانم این رمان تاریخی تا چه حد در ایران شهرت و رواج یافته است و جز همانکه مصنف برای من فرستاده بود تاکنون نسخهٔ از آن ندیده ام . با این کتاب مراسلهٔهم بتاریخ ٤ صفر ۱۳۳۸ (۳۰ اکتبر ۱۹۱۹) همراه بود مبنی براینکه راجع بکتاب در جریدهٔ تایمس چیزی بنگارم امیدوارم این شرح مختصر را که

برای معرفی کتاب ایشان در اروپا ازآن بهتر در قوهٔ من نیست بپذیرند . فی الحقیقه این تصنیف برای کسب اطلاعات قابل تمجید است و برای اشتغال خاطر هموطنان مصنف بسیار مفید و سبك و شیوهٔ در ادبیات ایران وارد می کند که تااین زمان سابقه نداشته است .

دام گستران یا انتقام خواهان مزدك

دومین رمان از رمانهائی که در ابتدای این قسمت اشاره کردیم در بمبئی بسال ۱۳۳۹ / ۱ - ۱۹۲۰ چاپ شدهٔ مؤلفش صنعتی زاده کرمانی و اسمش « دام گستران یا انتقام خواهان مزدك » است این رمان هم تا تمام مانده زیرا در آخر صفحه ۱۱۰ عبارت « جلد اول تمام شد » دیده می شود . و هیچ معلوم نیست که مؤلف تا کجا میخواسته است دنباله حکایت را بکشد و نمیدانم قسمت دیگرهم بر آن افزوده شده است یانه . در کلیات عبارات خیلی شبیه برمان عشق و سلطنت است اما اغلاط تاریخی و عتیقه‌شناسی بسیار دارد مثلا در صفحه ۱۰ نقش بهرام گور را بیان کرده و گوید « در تحت آن تصویر بخط میخی نوشته شده بود » !

قبل از آنکه از این موضوع بگذریم لازم است شرحی راجع بسر گذشت شرلوك خمس معروف بنگاریم مترجم میراسمعیل عبدالله زاده است که از روسی ترجمه کرده و در مطبعه خورشید طهران در سال ۶/۱۳۲۳-۱۹۰۵ بچاپ رسانیده است اسم آنهااز اینقرار است :

شرلوك خمس در ایران وعثمانی

واقعه نمایش‌های طلائی- شرح حال اگوستس میلورتن[1] و ارباب ده اسم‌هلمس بعد از آنکه بروسی ترجمه شده بشکل خمس یا خومس در آمده و از این حیث دکتر واتسن Watson خوش‌اقبال تر بوده است . انشاء این حکایات در نهایت سلاست و روانی است و برای مبتدیان زبان فارسی از بهترین کتب بشمار میرود اما شرطش اینست که بدست بیاید و این رمانها نادرالوجودند . در عثمانی شرلوك‌هلمس خیلی‌رواج

(۱) رجوع کنید بکتاب من « مطبوعات وشعر ایران»صفحه ۲۲ و ۱۶۴ متن فارسی درسه‌جلد چاپ شد نخستین در قاهره بی تاریخ ودومین در کلکته‌در سال ۱۳۲۳/ ۱۹۰۵ (اما تا سنهٔ ۱۹۰۷ چاپش باتمام نرسید .) سومین دراسلامبول در ۱۳۲۷/۱۹۰۹. ترجمه جلد اول به‌آلمانی توسط دکتر والترشولزدر لیپزیك بسال ۱۹۰۳ چاپ شد .

مطبوعات

رواج چاپ درایران

راجع بجرائد ایران که درظهور تجدد عاملی قوی بوده اند در کتاب دیگر خود [۱] بقدری مشروحاً سخن رانده ام که اینجا حاجت بهیچ تفصیلی نمی بینم فن چاپ قریب یکقرن پیش بتشویق عباس میرزا درایران رایج شد . و نخستین روزنامه در ۱۸۵۱ انتشار یافت . [۲]

پنج جریده مهم در آغاز امر

بعد از این جریده روزنامه های دیگر نیز منتشر گشت اما چون ازطرف دولت بوده‌اند رنگ وبوئی ندارند وحتی درسنهٔ ۸ – ۱۸۸۷ نیز که من درایران سفر میکردم تنها جریدهٔ قابل مطالعه زبان فارسی همان اختر بود که هفتهٔ یکبار در اسلامبول چاپ میشد . تاریخ تأسیس اختر ۱۸۷۵ ومدت انتشارش قریب بیست سال است . قانون پرنس ملکم خان هم در ۱۸۹۰ درلندن تأسیس وطبع ونشر می یافت اما نظر بحملات سختیکه بحکومت وشاه ووزراء ایران میکرد انتشار آن درمملکت ایران ممنوع گردید تاسیس حبل المتین کلکته در سال ۱۸۹۳ و ایجاد جریدهٔ ثریای قاهره در ۱۸۹۸ واقع گردید روزنامهٔ پرورش در ۱۹۰۰ به جای ثریا انتشار یافت . این پنج روزنامهٔ مهم فارسی بود که درخارج ایران طبع میشد وتا سال ۱۹۰۷ که انقلاب صورت گرفت و جدال میان شاه و ملت بحد کمال رسید جراید مستقل ومنتقد در داخلهٔ ایران منتشر نشد .

بهترین جریده بعدازانقلاب

از بهترین این جراید داخلی از نقطهٔ نظر ادبی صور اسرافیل و نسیم شمال ومساوات ونوبهار را باید شمرد . نخستین ودومین و چهارمین اشعار خوبی ازآثار دهخدا ، سید اشرف گیلانی و بهار مشهدی در بر داشتند و من از آنها استفاده ها برده و اشعاری برای

---

(۱) « مطبوعات و شعر درایران جدید » کمبریج ۱۹۱٤ (۲) قبل‌از ۱۸۵۱هم روزنامه در ایران بود مثلا درزمان سلطنت محمدشاه (۱۸۳۵ – ۱۸٤۸ م) وحتی درعهد فتحعلیشاه رجوع کنید بجریده کاوه مخصوصا شماره ٦ از دورهٔ جدید (ت . ز) مقالهٔ که بان اشاره میکنند درتاریخ ۸ جون ۱۹۲۱ در ص ۱٦ — ۱٤ کاوه انتشار یافته است . در این مقاله‌اشاره مبهمی بوجود یك جریدهٔ فارسی هست که دردهلی بسال۱۷۹۸ طبع شده است اما صریحاً مدلل میکنند که در ۱۲۵۳/۸-۱۸۳۷ درطهران هم یکروزنامه دایر بوده است .

کـتاب « مطبوعات و شعر ایران جدید» التقاط و انتخاب کرده ام . در ستون چرند پرند صور اسرافیل هم نمونه های بسیار خوب و مبتکری از نثر فارسی مندرج بود که ذیلاچند سطری‌ازآن را نقل میکنم زیراکه من تا حال نظیری برای آن درایران ندیده‌ام این قطعه از آثار قلم دهخداست این قطعه در نمرهٔ یك صوراسرافیل (۳۰ می ۱۹۰۷) چاپ شده است .

چرند پرند

بعد ازچندین سال مسافرت هندوستان ودیدن ابدال واوتاد ومهارت درکیمیا ولیمیا و سیمیا الحمدلله بتجربهٔ بزرگی نایل شدم و آن دوای ترك تریاك است اگراین دوا رادرهریک ازممالك‌خارجه کسی کـشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد انعامات میگرفت درهمهٔ روزنامه‌ها نامش ببزرگی درج میشد اما چکنم که در ایران قدر دان نیست !

عادت‌طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری‌عادت کرد دیگر باین آسانیها نمیتواند ترك کـند علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی بمرور زمان کم کـند تاوقتی کـه بکلی ازسرش بیفتد .

حالامن بتمام برادران مسلمان غیور تریاکی‌خود اعلان میکنم که ترك تریاك ممکن است باینکه اولادرامرتریاك جازم و مصمم باشند . ثانیاً مثلا یکنفر کـه‌روزی دومثقال‌تریاك میخوردروزی‌یك گـندم‌ازتریاك کم کرده‌دو گـندم مرفین بجای آن‌زیاد کند و کسیکه ده مثقال تریاك می کشد روزی یك نخود کم کرده دونخود حشیش اضافه نماید وهمینطورمداومت کـند تاوقتیکه دومثقال‌تریاك‌خوردنی بچهارمثقال‌مرفین و ده مثقال تریاك کشیدنی به‌بیست مثقال‌حشیش برسدبعد ازآن‌تبدیل خوردن مرفین بآب دزدك مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ وحدت بسیار آسان است برادران غیور تریاکی من در صورتیکه خدا کارهارا اینطور آسان کرده چراخودمانراازز حمت حرفهای مفت مردم و تلف کردن این همه مال‌ووقت نمی رهانید ترك عادت در صورتیکه باین قسم بشود موجب مرض نیست و کارخیلی‌آسانی است .

وهمیشه بزرگان‌ومتشخصین‌هم کـه میخواهند عادت زشتی ازسر مردم بیندازند

همینطور میکنند مثلا ببینید واقعاً شاعر خوب گفته است که عقل و دولت قرین یکدگر است مثلا وقتیکه بزرگان ما فکر میکنند که مردم فقیرند واستطاعت نان گندم خوردن ندارند و رعیت همه عمرش را باید بزراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گرسنه باشد به بینید چه میکنند .

روز اول سال نانرا با گندم خالص می پزند روز دوم در هر خرواریك من تلخه ، جو ، سیاه دانه ، خاك ارّه ، یونجه ، شن . . مثلا مختصر عرض میکنم . . . کلوخ ، چارکه . گلولهٔ هشت مثقالی، میزنند معلوم است دریکخروار گندم که صد من است یکمن ازین چیزها هیچ معلوم نمیشود روز دوم دو من میزنند روز سوم سه من و بعد از صد روز که سه ماه و ده روز بشود صد من گندم صد من تلخه ، جو . سیاه دانه ، خاك اره ، کاه ، یونجه ، شن شده است در صورتیکه هیچکس ملتفت نشده وعادت نان خوردن هم از سر مردم افتاده است .

واقعاً که عقل و دولت قرین یکدگر است

برادران غیور تریاکی من البته میدانید که انسان عالم صغیر است و شباهت تمام بعالم کبیر دارد یعنی مثلا هر چیز که برای انسان دست میدهد ممکن است برای حیوان ، درخت ، سنگ ، کلوخ ، در ، دیوار ، کوه ، دریا هم اتفاق بیفتد و هر چیز هم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست میدهد چرا که انسان عالم صغیر است و آنها جزو عالم کبیر مثلا اینرا میخواستم بگویم همان طور که ممکن است عادتی را از سر انسان انداخت همانطور هم ممکن است عادت را از سر سنگ وکلوخ و آجر انداخت چرا که میان عالم صغیر وعالم کبیر مشابهت تمام است پس چه انسانی باشد که از سنگ وکلوخ هم کم باشد .

مثلایك مریضخانهٔ حاج شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم برای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض در آنجا باشند تا حاجی شیخ هادی حیات داشت مریضخانه بیازده نفر مریض عادت کرد همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسر ارشدش گفتند ما وقتی تو را آقا میدانیم که موقوفات مریضخانه را خرج ما بکنی حالا به بینید این پسر خلف ارشد باقوت علم چه کرد ماه اول یکنفر از مریضها را کم کرد ماه دوم دو تا ، ماه سوم سه تا ، ماه چهارم چهار تا وهمینطور تا حالا که عدهٔ مریضها به پنج نفر رسیده وکم کم بحسن تدبیر

آن چند نفر هم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت پس به بینید که با تدبیر چطور میشود عادت را از سر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانهٔ که بیازده مریض عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت از سرش افتاد چرا ؟ برای آنکه آن هم جزو عالم کبیر است و مثل انسان که عالم صغیر است میشود عادت را از سرش انداخت (دخو)

ابتکار دخو در نظم و نثر

در ترجمه کما هو حقه از عهدهٔ بیان مطالب و مقاصد این مقالات که یکنوع تجدد در هجو و انتقاد فارسی است و بعبارتی عامیانه اما موجز وفصیح نوشته شده بر نتوان آمد. این مقالات هر چند بامضاهای مجهول و مختلف است اما گمان میکنم تمام بقلم دهخدا باشد . و بعقیدهٔ من دهخدارا باستناد همین آثار قلیل نثری و چند قطعه شعری [1] که ازو بنظر رسیده بایستی در رتبه نخستین ادبا و نویسندگان معاصر ایران جای داد . جای تأسف است که دهخدا با اینکه جوانست در این ده دوازده سال اخیر علی الظاهر هیچ اثری بمنصه ظهور نیاورده است.

دوازده سال اخیر ۱۹۱۲ / ۱۹۲۳

راجع بدوازده سال اخیر چیز بسیاری نمیتوانم بنگارم . در آغاز سال ۱۹۱۲ فشار و ظلم روسیه در ایران بذروهٔ کمال رسید و در آن موقع ابواب آزادی و ترقی ادبی مسدود گردید در ایام جنگ بین المللی ایران قربانی مطیع و منقاد سه قوهٔ خارجی متضاد شد و از پیشرفت هیچ یك از آنها روزنهٔ امیدی برای ایران پیدا نبود قلت ارزاق در هر جانب بظهور پیوست و قحط و غلا و غارت بایالات غربی روی آورد انقلاب روسیه برای ایران رحمت آسمانی بود و باز گشت قشون انگلیس بعد از بهم خوردن قرار داد (ایران و انگلیس) ایرانیان را تا اندازهٔ بکد خدائی خانهٔ خود باقی گذاشت . اما ایران از این موقع تنفس و فرصت فوق العاده تا چه پایه میتواند استفاده کند مطلبی است که بعد ها باید دید .

---

(۱) قطعه ای که بر گشتش آ کبلای است و مرثیه که برای میرزا جهانگیر خان سروده هر دو خوب است خاصه مرثیه اخیر الذکر که در زیبائی و تاثیر قلیل النظیر است. رجوع نمائید (بمطبوعات و شعر درایران جدید) ص۸۲ - ۱۷۹ و ٤ - ۲۰۰

ایران و آلمان

گاهی بعضی اظهار تعجب می کنند که هنگام جنگ بین المللی در ایران حزب بزرگی که بیشتر از دمو کراتها واصلاح طلبان معتبر بوده اند خود را بطرفداری آلمان معرفی نموده اند. حل این مسئله خیلی سهل است. روسیه امپراطوری هولناك و منفور بود طبعاً هر قوه که باعث انعطاف توجه او از شکار بیدست و پایش (یعنی ایران) میشد و موجبات تزلزل قدرت او را فراهم میساخت محبت عامه را بجانب خود جلب میکرد. و ایران بهیچوجه سابقهٔ عداوت و بیمی نسبت بآلمان نداشت زیرا که از سرحداتش دور است وهیچگاه استقلال آنرا تهدید نکرده است. البته آلمان هم از این احساسات استفاده کرد. وچنان تبلیغات شدیدی بکار انداخت که تاریخش قابل نوشتن وخواندن است.

روزنامهٔ کاوه دورهٔ قدیم ۱۹۱۶ / ۱۹۱۹

یکی از عوامل تبلیغ جریدهٔ کاوه بود که در برلن اسماً در هر پانزده روز یکبار منتشر میشد و از ۲۴ جانوری ۱۹۱۶ تا ۱۵ اگوست ۱۹۱۹ دوام کرد. میان شماره (۳۰-۲۹) که در ۱۵ جولای ۱۹۱۸ انتشار یافت و نمرهٔ (۳۱ — ۳۲) که در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ بیرون آمد همچنین میان شمارهٔ ۳۳ مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ و نمرهٔ ۳۴ اول مارچ ۱۹۱۹ فاصله خیلی زیاد شد. و از تاریخ انتشار شمارهٔ اخیرالذکر تا موقع نشر آخرین نمرهٔ دورهٔ قدیم که فوقاً ذکر شد پنج ماه و نیم طول کشید

دوره جدید کاوه ۱۹۲۰ / ۱۹۲۱

در ۲۲ جانوری ۱۹۲۰ نخستین شمارهٔ دورهٔ جدید از طبع خارج شد این بار بکلی از سیاست صرف نظر کرد وتوجه خود را بادبیات وعلوم معطوف داشت اما در طرز تدوین وسبك تحریر و حسن طبع میزان عالی سابق را از دست نداد. این دفعه جریده کاوه ماهی یکبار انتشار می یافت و دو سال دیگر دوام کرد آخرین شمارهٔ (نمرهٔ ۱۲) در تاریخ اول دسامبر ۱۹۲۱ چاپ شد و تقریباً دارای ۳۳ صفحهٔ بزرگ دو ستونی بود.

مقالات مهمه دورهٔ قدیم کاوه

در اوقاتی که کاوه جنبه تبلیغی داشت مندرجاتش بیشتر سیاسی بود و هر چند راجع بوقایع و حوادث ایران واعمال ملیون (کمیته دفاع ملی) مطالب سودمند درج میکرد اما در موضوعهای ادبی تا بعد ازمتار که جنگ جز در بعضی شماره‌ها وارد نمیشد مثلا در شماره

٤ (٤ مارچ ١٩١٦)یك قطعه شعر كردی دیده میشود [1] در نمرهٔ ٢٠ شرح حالی ازادیب بزرگوارسید محمد صادق قائممقامی ملقب بادیب الممالك ومتوفی در ٢٨ ربیع الثانی ١٣٣٥ (٢١ فبروری ١٩١٧) درج است . درشمارهٔ ٢١ مطالبی راجع بنتایج علمی حاصله ازمأموریت کاپیتن نی درمایر بافغانستان [2] مسطور است در نمرهٔ ٢٣ مقالهٔ از پروفسور میتوخ در بارهٔ رضای عباسی که از صنعتگران مشهور ایرانست درج گردیده . در شمارهٔ ٢٦ شرحی راجع بمحصلین ایران و آلمان دیده میشود . در نمرهٔ ٣٣ (١٥ نوامبر ١٩١٨) بمناسبت وصف کتاب جدیدی که موسوم است براه نو ولی بزبان آلمانی تحریر یافته شرحی راجع باقدامات و مساعی مختلفه که برای اصلاح یا تغییر خط فارسی شده است بنظر میرسد . در شمارهٔ ٣٤ (اول مارچ ١٩١٩) شمهٔ در باب تأسیس انجمن ادبی ایرانیان در برلن و مکتوبی از میرزا محمد خان قزوینی در خصوص نکتهٔ راجع باملای فارسی درج گردیده است . در نمرهٔ ٣٥ (١٥ اگست ١٩١٩) مقالهٔ مفصل وجالب توجهی بقلم میرزا محمد خان راجع به قدیم ترین شعر فارسی که بعد از فتح عرب باقی مانده مندرج است [3] .

مقام ارجمند دورهٔ جدید کاوه در ادب وانتقاد

دورهٔ جدید کاوه که در ٢٢ جانوری ١٩٢٠ شروع شد بالعکس تمام ادبی بود و مقالات بسیار گرانبها داشت ایرانیان مقیم برلن اگرچه معدود بودنداما چند نفر از متفکرین و دانشمندان معتبر فیما بین خود داشتند و اگر چه در وطن دوستی حرارتی فوق العاده داشتند اما از معایب ملت خود کاملا آگاه وباخذ و نشر بهترین آثار علم و معرفت اروپا شایق بودند از خواص طرز تحقیق آلمانها ایجاز و استقصا و دقت فوق العاده و امتحانات طاقت فرسا در استخراج مطالب است از تمام منابع وجمیع مآخذ . ایرانیان که همیشه حدسیات ماهرانه دار ندامانحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظر یاتشان ناپخته ونا مستحکم است . بیش ازهرچیز

---

(١) نقل ازجریدهٔ فارسی رستاخیز (٢) ترجمه ازشمارهٔ هفت جریدهٔ Die Jslamische Welt
(٣) این مقاله راجع بدو فقره شعر اوائل بحث میکند وهر دو منقول است از کتب معتبره عرب مثل کتاب الشعر و الشعراء ابن قتیبه و تاریخ بزرگ طبری زمان نخستین شعر در سلطنت یزید بن معاویه واقع میشود (٤-٦٠ هـ = ٤ — ٦٨٠ م)

محتاج به پیروی آلمان‌ها و سرمشق گرفتن از طرز تحقیق و استقصای آنان هستند صاحب جریده کاوه در مقالهٔ که دورهٔ جدید روز نامه بآن شروع میشود مقصد و مرام خود را چنین بیان مینماید :

دورهٔ جدید

« روز نامهٔ کاوه زائیدهٔ جنگ بودولهذا روش این روز نامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین المللی در رسیده کاوه نیز دورهٔ جنگی خود را ختم شده میداند و بیك دورهٔ صلحی شروع میکند و لهذا اساس و خط روش تازه ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامهٔ تازهٔ میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلك و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپائی است در ایران ، جهاد بر ضد تعصب ، خدمت بحفظ ملیت و وحدت ملی ایران ، مجاهدت در پاکیزگی وحفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض وخطرهای مستولیه بر آن و بقدر مقدور تقویت بآزادی داخلی و خارجی آن . . . . . بعقیدهٔ نویسندهٔ سطور امروز چیزی که بحد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن دوستان ایران با تمام قوی (تحت اللفظ) باید در آن راه بکوشند وآنرا برهر چیز مقدم دارند سه چیز است که هرچه در بارهٔ شدت لزوم آن مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده : **نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط وقید وتسلیم مطلق شدن باروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگانی و کل اوضاع فرنگستان** بدون هیچ استثناء (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خود پسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود و آنرا « وطن پرستی کاذب » توان خواند . دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه وتعمیم آن . سوم نشر علوم فرنگ واقبال عمومی بتأسیس مدارس وتعمیم تعلیم وصرف تمام منابع قوای مادی ومعنوی . . . . . در این خط . . . . .

این است عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور در خط خدمت بایران و همچنین برای آنان که بواسطهٔ تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده اند .

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

« ایران باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس . »

باید در خاتمه این بیان اصول عقاید این را نیز بگویم که بعقیدهٔ نگارنده شاید بزرگترین و مؤثر ترین کل خدماتیکه در این راه توانکرد نشر ترجمه های یکسلسله از کتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان در ایران »

برطبق مفادمرام فوق چند مقاله راجع بطرز تعلیم در آلمان واقدامات انجمن ایران و آلمان و تسهیلاتی که برای اقامت و تحصیل محصلین ایران در آلمان لازم است درج شده اما بیشتر مقالات به زبان و ادبیات ایران اختصاص دارد .

بعضی ازمقالات مهمهٔ دورهٔ جدید کاوه

مثلا در سال ۱۹۲۰ یك سلسله مقالات بقلم تقی زاده (بامضای محصل) راجع باحوال مهمترین شعرای قدیم ایران دیده میشود یك مقالهٔ مبتکرانه بقلم دکتر ارتور کریس تن سن کوپنهاکی راجع بوجود شعر در پهلوی — بحثی راجع به تطور زبان فارسی در قرن اخیر — مقالاتی راجع بمزدك — مقالاتی بعنوان مناظرهٔ شب و روز در مقایسهٔ طرز تحقیقات مشرقیان و مغربیان که بیشتر به تفضیل غرب بر شرق خاتمه می یابد — چهار دوره زبان فارسی بعد ازفتح عرب — محك ذائقه راجع باشعار پسندیدهٔ جدیده فارسی و اشعاری که نویسنده از شعر کربلائی میخواند — مأخذ شاهنامه از پهلوی و عربی و فارسی — و یك مقالهٔ جالب توجهی راجع بفارسی فصیح و فارسی خان والده [1] — در این مقاله نویسندهٔ تقلید کور کورانه بعضی جوانان ایرانی مقیم اسلامبول را ازاصطلاحات وجمله بندی ترکی استهزاء ونکوهش مینماید این مقالات در غالب موارد نشانهٔ فرط اطلاع و قدرت انتقادی و نهایت ابتکار نویسنده هستند بحدی که نظیر آنها را در زبان فارسی تا کنون ندیده ام وشایستهٔ توصیف و تجزیهٔ مفصلتری هستند که متأسفانه در این جلد مجالی برای آن نیست .

سال آخر کاوه ۱۹۲۱

کاوه در سال اخیر هم دارای همان مقالات عالیه بود و در تاریخ وادبیات مطالب سودمندی انتشار میداد که باتحقیقات مستشرقین اروپائی پهلو میزد . یك سلسلهٔ مقاله مهم تاریخی بعنوان « روابط ایران و روس در زمان آق قوینلو و سلسلهٔ صفویه تا اول سلطنت آغا محمد خان قاجار»

(۱) شماره ۱۲ ـ خان والده محلی است دراسلامبول که اغلب تجار ایرانی در انجا مسکن دارند

بقلم سید محمد علی جمال زاده هرماهه بطور ضمیمهٔ کاوه منتشر می‌شد . و نشان میداد که مؤلف کلیهٔ منابع صحیحهٔ شرق و غرب را از نظر گذرانیده و در آنها قضاوت کرده است . قطع شدن جریدهٔ کاوه بعد از دسامبر ۱۹۲۱ لطمهٔ بزرگی بفن ایران شناسی وارد ساخت .

ایرانشهر

در جون ۱۹۲۲ در برلن یك مجلهٔ علمی و ادبی و فارسی دیگری بنام ایرانشهر بمدیریت حسین کاظم زاده انتشار یافت این مجله اگرچه بعنوان پانزده روز یکشماره منتشر شد اما در عمل جز ماهی یك نمره بیرون نیامد . ایرانشهر نسبت بکاوه خیلی سبکتر و عوام فهم‌تر است . ومعلوم میشود بیشتر منظورش بحث در وقایع ایران قبل از اسلام ومسائلی است که جوانان کنونی ایران با آن مواجه هستند در شمارهٔ هفتم (دسامبر ۱۹۲۲) مقالهٔ مفصلی راجع باعزام محصل باروپا مندرج است و در قسمت سوم مقالهٔ مزبوره که در باب « محل و چگونگی تحصیل » شاگردان است (صفحه ٤ — ۱٦۲) صاحب مقاله مینویسد باید شاگردانرا بانگلستان و آلمان فرستاد نه بفرانسه بادلهٔ ذیل :

ترجیح تعلیمات آلمانی بفرانسوی برای محصلین ایرانی

« ما ایرانیان از حیث اخلاق و طبیعت و استعداد وتمایلات روحی بیشتر شباهت و موافقت با فرانسه ها یعنی نژادلاتینی داریم (باستثنای اهالی آذربایجان که طبیعت و اخلاق آنان بیشتر با طبیعت و اخلاق نژاد آنگلوساکسون میسازد) چنانکه حدت ذهن ، ذکاوت ، خود پرستی ، جوانی فکر ، ظرافت و لطافت حس ، حس امتزاج وآمیزش یاخوش مشربی ازیکطرف وبی ثباتی وتلون مزاج ، زود خسته شدن و بی‌متانتی و لاابالیگری و بیقیدی و افراط و تفریط در کارها از طرف دیگر از خصایص طبیعت اخلاق ما و فرانسه هاست »

گویا این نظرعموماً درایرانیان مؤثر واقع شد زیرا که در اگست ۱۹۲۲ هفتاد نفر ایرانی در آلمان بود و در ماه دسامبر عدهٔ آنها به یکصدو بیست نفر[1] بالغ گردید .

مطبوعات ایران بعداز جنگ بین المللی

در خود ایران هم بعد از آنکه مطبوعات در نتیجه هجوم روسها در سنه ۱۹۱۲ دچار وقفه و بحران گردید مجدداً روح تازه در آن دمیده شد خاصه پس از خاتمه جنگ

(۱) ایرانشهر شماره سوم صفحه ۵۵ و شماره هفتم صفحه ۱۵۳

بین المللی . اما نظر باختلال وسائل ارتباطیه و بی ترتیبی پست شخص باید باطلاعات ناقصی اکتفا کند . و از اطلاع کامل راجع بمطبوعات صرفنظر نماید . درشماره چهارم کاوه مورخه ۱۹۲۱ (ص ۱۶ - ۱۵) صورت مختصری از جراید و مجلات فارسی مندرج است که بعد از آغاز ۱۳۳٤ هجری (نوامبر ۱۹۱۵) تأسیس شده اند. این چهل و هفت جریده بترتیب حروف تهجی مرتب شده اند . محل انتشار ، اسم مدیر و تاریخ تأسیس هریك هم تعیین گردیده است طهران در درجهٔ اول است و هیجده جریده دارد بعد شیراز که دارای هفت روزنامه است تبریز و رشت هریك دارای چهار روزنامه میباشند . اصفهان و مشهد و کرمان و کرمانشاه و خوی و بوشهر و باکو وهرات وکابل و جلال آباد (این سه شهر اخیر درافغانستان واقعند)هریك دارای یك یا دو روز نامه هستند . بیش از نصف این جراید (۲۵ عدد) در ۱۳۳۸ شروع شده اند [یعنی سالی که ابتدایش ۲٦ سپتامبر ۱۹۱۹ بوده است] . اما این صورت کامل نیست باین جهة که از نه مجله فارسی که مدیرانشان یار فقای خودم نسخهٔ آنهارا برای من فرستاده بودند جز دو مجله در این صورت نام برده نشده یکی عالم نسوان و دیگری ارمغان . این مجله اخیر الذکر از بهترین مجلات مذکوره است زیرا که حاوی اشعار بسیار از مرحوم ادیب الممالك و گذارشات انجمن ادبی طهران است . دیگر روزنامهٔ بهار که خیلی تازه و فرنگی مآب است اما اشعار جالب دقت دارد و همچنین مجلات فروغ تربیت طهران و دانش که در مشهد منتشر میشده و ممات و حیات که بطور کلی مخصوص بیان اختراعات اروپائی و توصیف ترقیات مادی است . و مجله فردوسی که توسط فارغ التحصیلهای مدرسهٔ امریکائی طهران طبع و نشر میشود . و مجله پارس که نصفش فارسی و نصفش فرانسه است این مجله در ۱۵ آپریل ۱۹۲۱ در اسلامبول منتشر شد . و گنجینه معارف که نخستین شماره آن در ۲٤ اکتبر ۱۹۲۲ درتبریز انتشار یافت . اما هیچیك از اینها در خوبی مطالب و زیبائی شکل بایرانشهر نمیرسند و بطریق اولی باکاوه نیز برابری نمی کنند . اما از این حکم گویا میتوان مجله گل زرد را مستثنی دانست . این نامه در اواخر اگست ۱۹۲۰ در طهران تأسیس گردید و مدیرش میرزا یحیی خان ریحان اشعاری بتخلص ریحانی سروده و در آن طبع میکرد .

چاپخانه کاویانی در برلن

میرزا عبدالشکور و سایر ایرانیانیکه در برلن اقامت دارند محض تسهیل طبع کتب فارسی و اهتمام در صحت و پاکیزگی

مطبوعات ایرانی چاپخانه کاویانی را تأسیس نمودند و فی الحقیقة تأسیس این چاپخانه پیشرفت مهمی در تجدید حیات ادبی ایران بشمار میرود . وامروزهیچ مطبعه موجود نیست که از حیثیات مذکوره با او بتواند پهلو بزند مدیران این شرکت علاوه بر طبع نمایشهای جدید و رسالاتی راجع بموسیقی و فلاحت وغیره یا تجدید طبع کتب قدیم مثل گلستان سعدی وموش و گربه عبیدزاکانی بانهایت سلیقه وظرافت باین فکر افتادند که نسخ نادرهٔ نویسندگان بزرگ قدیم را بدست آورده چاپ کنند مثلا زادالمسافرین ناصر خسرورا که از آن فقط دو نسخهٔ خطی [نسخهٔ پاریس و مدرسه شاهی کمبریج] ظاهراً موجود بود . بطبع رسانیدندو اکنون که نوامبر۱۹۲۳است مشغول چاپ وجه‌الدین هستند که نسخهٔ منحصر بفرد آن اخیراً در پطرو گرادبدست آمده است . اما این قبیل کتب که عبارات مشکله و غریبه دارند وقیمت چاپشان زیاد میشود و خریدارشان قلیل است حتماً برای ناشرین و متصدیان خود ایجاد ضرر و خسارت خواهد کرد . مطبعهٔ کاویانی باداشتن شخصی مثل میرزا محمود غنی زاده دارای یکنفر محقق صلاحیت دار است زیرا که مشارالیه همان اسلوب انتقادی و کنجکاوی صحیحی را پیروی میکند که میرزا محمدخان قزوینی مبتکر آن است .

پایان کتاب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فهرست نام ها

حرف الف

آدام الیاریوس ۹۲
آدلف فرنان ۲۸۹
آذر (لطفعلی بیك)۱۸۲-۱۸۵—۱۸۶-۱۸۷-۱۹۹
آذر کیوان ۱۷۲
آزی ده آ ک ۱۰
آسام بی (به اوزون حسن رجوع شود)
آغا محمد خان ۱۱۳- ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶- ۱۱۷
۱۱۸-۱۱۹-۱۹۲-۳۲۱
آقا جمال ۲۴۲
آقاخان ۱۲۲
آقا رستم ۵۲
آق قوینلو ۱۶-۳۷-۴۱-۴۲-۴۴-۴۶-۵۱-۵۴
۵۵-۶۱—۳۲۱
آگاه (علی) ۲۰۰
آگه ۱۵۰
آل بویه ۱۴۱
آلمااسترتل ۱۴۷
آلوارد ۲۳۱ ۲۹۳
آلیس ۳
آمبروزیو کنتارینی ۷
آمده گری ۲۴۶
آنتونی جنگین‌سن ۷-۶۸-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴
آنتوبیو گودآ ۳-۷
آنژلیو ۱۷-۳۷-۳۹-۴۸
آنگلوسا کسن ۳۲۲
ابدال بیك ۱۸۶
ابراهیم ۲۵-۳۸-۲۸۰
ابراهیم ادهم ۲۷-۲۸-۲۳۰
ابراهیم‌خان ۷۱—۱۱۳
ابراهیم شاه ۱۸۷
ابراهیم میرزا ۷۹
ابن ابی اصیبعه ۲۹۶
ابن‌الاثیر ۹۶
ابن‌البزاز (توکل‌بن اسمعیل) ۲۶
ابن‌البیطار ۲۹۰
ابن‌الفرید ۲۳۰
ابن بابویه (محمد) ۲۳۲—۲۴۵-۲۵۸-۲۹۷
ابن بطوطه ۲۱
ابن جماعه ۲۵۹
ابن خلدون ۱۳۲-۲۷۵-۲۹۲-۲۹۵
ابن خلکان ۲۹۶
ابن‌قتیبه ۳۱۹
ابن کثیر ۲۴
ابن مالك ۲۳۵-۲۳۶
ابن سینا (بنام ابوعلی سینا رجوع شود)
ابواسحق‌اطعمه ۱۶۰
ابوالحسن‌خان ۱۲۱
ابوالخیرخان ۵۱
ابوالفتح ۲۶-۴۴-۱۱۶
ابوالفرج ۱۶۴-۱۹۳-۲۹۳
ابوالفضل ۱۳۶-۱۶۸
ابوالقاسم ۱۵۰
ابوالقاسم حمزه ۲۵
ابوبکر ۱۲-۴۲-۷۶-۸۳
ابوبکر (نجم‌الدین احمد) ۱۴۶
ابوحنیفه ۲۲۷
ابوطالب میرزا ۸۱
ابوعلی سینا ۱۷۲-۲۳۰-۲۷۶-۲۸۱
ابومسلم ۱۸
ابونصر ۱۷۲
ابو نواس ۲۳۰
ابی محمدالقاسم ۲۵
اته ۲۰-۱۳۵-۱۵۶

اثر (شفیعا) ۱۸۶
احمد (تخلص یغما) ۲۱۹
احمدبن عطاش ۱٤٦
احمدبن محمد ۲۲۷
احمدبیك ٤٦
احمدبیك آقایوف ۲۲٤
احمد پاشا ٥٦-۱۰۹
احمدخان ٦۰
احمد شاه درانی ۱۱۳
ادهم ۱۷۷
ادواردس ۱۹۷-۳۰۰
ادیب صابر ۱۹۳
ارسطو ٤٤-۲۸۱
ارسکین ٤٥-٥۱-٦۸-۷۳
ارفع‌الدوله (رضا دانش) ۲۲-۲۲۲
ارنست پیر ۲۹٤
ازبك ۱٤-٤۸-٥۳-۷۳-۷٤-۷٥-۸٤-۸٦-۸۸-
۱۰۱-۱۱۱
اسپرنگر ۱۰٦-۱۳٤-۲۲۹
استاجلو ٤۱
استانیسلاس گویارد ۱۲۲
استومار ۳۹
اسحق سیادوشانی ۸۸
اسدی ۱۹۳
اسرافیل ۲٥۳ ۲٥٤
اسکارمان ۲۹٤
اسکندر ۱۰-۳۸-۱٤۳- ۱٦٥-۱٦۷-۱۷۹
اسکندربیك ۷۹-۸۷-۸۸-۲۹٤
اسلام‌شاه ۱۳٥
اسمارت ۱۹٥
اسمعیل بنام شاه اسمعیل رجوع شود
اسمعیل ۲٥-۳۸-۳۹-٤۰
اسمعیل‌بن امین‌الدین ۲۹
اسمعیل ناصری ۲۲۲
اسمعیلیه ۱۲-۱۳-۱۲۱-۱۳۳
اسین علی (بحسن‌علی رجوع شود)
اشپختر (تسیت) ۲٤۳-۲٤٤
اشرف ۹٤-۱۰٦-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹
اشرف خان ۳۱۰
اعتمادالسلطنه(حسنخان‌صنیع‌الدوله) ۱٦۷-۳۰۱-۳۰۲
اعشی ۱۸۷
اغلان بن ایبوخواجه ٥۱
اغلان بن فولاد ٥۱
افراسیاب ۱۰
افشار ٤۱
افغان۷-۸۹-۹۳-۹٤-۹٦-۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۰۲
۱۰۳-۱۰٤
افلاطون ۱٤٤-۱٤٥
اقبال (عباس) ۲۹٤
اقلیدس ۱٤٤
اکبر شاه ۷٤-۱۳۳-۱۳٤-۱٦۱-۱٦٤-۱٦٦
اکتای قاآن ۲۱۱
الجایتو (خدابنده) ۱٤-۲٦٦
الطوسی (محمدبن‌حسن) ۲۳۲
الفت (محمد قلی) ۱٥۰-۲۰۰
القاس میرزا ٦٤-۷۰-۷۱-۷٤
القائم بالله ٤۳
المستنصر بالله ٤۳-۷۸
الملك الرحیم ٤۳
النجاشی (احمدبن‌علی) ۲۲۹-۲٥۸
الوند میرزا ٤۲-٤٤-٤٦-٤۹-٥۰-٥٥-٦٥
الهی ۸۸
الیاریوس ۷-۱۱-۲۲
الیاس بیك ٤٤
الیزابت ٦۸-۷٤-۲٦٥
الیس ٦٤

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
آرشیو ملی ایران

امام‌حسین ۱۳-۲۴-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۶۱-۲۵۳
امام رضا ۲۷-۵۲-۶۹
امامزاده‌سهل‌علی ۴۶
امام زین‌العابدین ۱۳-۲۲۴
امام‌محمدتقی ۳۶
امامقلی میرزا ۷۹
امام‌موسی کاظم ۱۴—۲۵-۲۷
امان‌الله خان ۱۰۵
امانی مازندرانی ۱۶۷-۱۷۲
امید ۱۵۰
امیدی (ارجاسب) ۴۸-۱۵۴-۱۵۵
امیر آمادو ۲۹۳
امیراسمعیل (بنام شاه اسمعیل رجوع شود)
امیرحسین معمائی ۶۵
امیر خسرو ۱۳۳-۱۶۱
امیر عبدالباقی ۶۱
امیر عبدالله ۲۹-۳۳
امیر علیشیر نوائی ۶۵-۱۳۲-۱۵۲-۱۶۵—۱۷۷
امیر کبیر(میرزاتقیخان)۱۲۴-۱۲۵-۲۰۲-۲۱۲-۲۱۴
امیرمعزی ۱۳۵
امیر نجم‌الدین ۴۷
امیر نظام (حسنعلیخان)۲۲۴-۲۲۵
امیری (صادق خان ادیب‌الممالك) ۱۹۶-۲۲۳-۲۲۴
۳۱۹-۳۲۲
امین احمد رازی ۲۹۷
امین‌الدین جبرئیل ۲۵—۲۸-۲۹
امین الدوله (فرخ‌خان)۲۹۹
امینی ۶۳
انوری ۱۶۴-۱۸۷-۱۹۳-۲۲۶
انوشیروان ۴۱-۷۷-۱۷۸-۲۵۴—۳۱۱
اوجی ۱۷۷
اوحدی ۱۷۷
اورنگ زیب ۱۳۳
اوزون حسن ۳۷-۳۸-۳۹-۴۱-۴۶
اوزون علی (به حسن‌علی رجوع شود)
او گوستس‌میلورآن ۳۱۳
اویس بیك ۶۱
اهلی ترشیزی ۱۵۵-۱۵۶
اهلی شیرازی ۱۵۵-۱۵۶
ایولین فیلیپ ۸۴

حرف ب

بابر ۵۲-۵۳-۶۸-۷۴-۱۵۶
بابیل ۳۳
بابینکر (فرانز) ۳۴-۳۶-۳۷-۳۸
بابیه ۹۸-۹۹-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۱
باربد ۱۴۶
باربیه ۳۱۰
بارون دوسون ۲۰۷
باریك پرناك ۴۴
بایرون ۱۵۱
بایزید بسطامی ۲۳۰
بایسنقر ۳۹-۴۶
بایندر ۵۵
بحرالعلوم(محمد مهدی) ۲۶۳
بداونی ۱۳۴-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۶
بدیع‌الزمان میرزا ۴۴-۵۲-۶۱-۷۹
بذل الرحمن ۲۹۰
برخواه ۵۱
برزین ۱۴۷
بروکامن ۴۵-۲۹۰
برهان ۷۷-۱۳۶
برهان‌الدین ۲۵۹
بساسیری ۴۳
بسمل (علی‌اکبر) ۱۹۷-۲۰۰-۲۰۳
بطامیوس ۱۴۴
بقائی ۱۵۶
بقراط ۱۴۴

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بگی آغا ۳۷
بلعمی ۲۶۵
بلفور ۹۳-۹۵-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵
بلوشه ۲۹۴
بلیر فیرچایلد ۱۴۷
بنائی ۵۰-۶۵-۷۵-۱۵۱
بن‌ونوتوسینی ۱۹۶
بوداق‌سلطان ۵۱
بوسبك ۸-۷۵
بوق‌العشق ۷۸
بوئر ۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶
بولقا ۵۱
بونکر ۲۰۷
بهاءالله ۱۲۳-۲۷۳-۲۷۴
بهار (محمدتقی‌ملك‌الشعرا) ۱۴۸-۲۲۳-۳۱۴
بهبهانی ۲۶۳
بهرام گور ۳۱۳
بهرام‌میرزا ۶۴-۷۰-۷۱-۷۹-۲۹۹
بهزاد ۱۹
بهمن میرزا ۱۲۲
بی‌بی‌فاطمه ۳۳
بیدل ۱۷۸
بیرام بیك ۴۵
بیرام خان ۱۳۴
بیرونی ۲۳۰-۲۹۳-۲۹۷

حرف پ

پارسن حسین (لقب شاه سلطان‌حسین) ۹۲
پاری ۷
پتی‌دولا کروا ۷
پررافائل ۷-۹۳-۹۴
پرزیه ۸
پریخان خانم ۶۴-۸۱-۸۲-۱۳۷
پطر کبیر ۱۰۷
پلینی ۲۹۰
پول‌هورن ۱۰-۶۷
پیترود ولاوال ۷
پیر زاده ۳۳

حرف ت

تاتار ۱-۸۲-۹۹
تاج‌الدین ۳۳
تاورنیه ۷-۹۰
تربیت (محمدعلی) ۳۰۶
ترك ۱-۷۲-۷۴-۷۵-۸۳-۸۴-۹۹
تروبنر ۲۷
تزار ۲۰۱
تقی‌الدین محمد ۱۷۵
تقی‌زاده (حسن) ۲۲-۳۲۱
تکسیر ۷۳
تکلو ۴۱
تنی‌سن ۱۵۱
توپال عثمان ۱۱۰
تیکزیرا ۷
تیمور ۱-۶-۲۰-۳۲-۳۶-۱۳۶-۲۲۶
تیونو ۷

حرف ث

ثابت‌بن قره ۲۳۰

حرف ج

جاحظ ۲۹۰
جامی ۱۹-۲۰-۳۱-۳۲-۵۶-۶۵-۱۳۱-۱۳۲
۱۴۵-۱۵۳-۱۵۴-۱۶۱-۱۹۳
جان دیویس ۹۲
جبلی (عبدالواسع) ۱۹۳
جرجانی ۴۷
جرج هام ۱۴۶
جعفر ۲۵
جعفرخان ۱۱۶
جلال اسیر ۱۶۷-۱۷۲-۱۷۸

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

جلال‌الدین رومی ۱۹- ۲۷- ۲۹- ۱٤٥- ۱۹۳-
۲٦٤- ۲۹۷
جلال‌الدین دوانی ٥٦-٦٥-۱٥٤-۲۷۷
جلال بیدین ۸٥
جلال منجم ٥
جلوه (ابوالحسن) ۲۸۰
جمال‌الدین محمد ۲٤۲
جمال زاده (محمد علی) ۳۲۲
جم ، جمشید ۲۳-۱٦٥
جوبر ۱۲۰
جوجی ٥۱
جولیوس هیرشبرگ ۲۷٦-۲۸۹
جونس ۲۷٥
جهانشاه ترکمان ۳۷
جهانگیر پادشاه ۱٦۹-۲۹٦
جهانگیر میرزا ٤٦
جیحون (محمد علی) ۲۱۰
جیمس دارمستتر ۹۹

حرف چ

چارلس گری ۳۸-۳۹
چارلیس استوارت ۷۳
چاسان چلیف ٥٦
چغاله زاده ۸٥
چنگیز ٥۱-۷٥-۲۰۷
چیسبویك ٤-۸٤

حرف ح

حاتم طائی ۲٥٤
حاتم کاشی ۸۸
حاج ابراهیم خان ۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰
حاجب‌الدوله ۱۲٥
حاج حسینقلی ۲۷۳
حاج رستم ٥٥
حاج زین‌العابدین ۲۹۹
حاج عبدالمحمد ۱۲۲
حاج محمدبیك ۱۸۷
حاج ملا محمدتقی ۲۷۳
حاج ملا هادی سبزواری ۲۱۰-۲٦۱-۲٦۳-۲٦٤
۲۷٦-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۷-۳۱٦
حاج میرزا آقاسی ۱۲۰-۱۲۲-۱۲٤-۲۱۲
حاج میرزا کریمخان ۲۷۲
حاج یحیی دولت آبادی ۱٥۰
حاذق ۱۷۷
حافظ شیرازی ۲۰- ۹۹- ۱٤۷ -۱۷۹ -۱۹۳-
۲۲٦-۲٥۰
حافظ احمد ۸۸
حافظ پاشا ۸٥
حافظ جلاجل ۸۸
حافظ مظفر ۸۸
حافظ هاشم ۸۹
حالتی ۸۸
حجة‌الاسلام (سید محمد) ۲٤۰
حجة‌الاسلام (سید محمد باقر) ۲٦۳-۲٦٤
حریفی ۱٥۸
حسابی ۸۸
حسن آقا ۷۲
حسن‌بن یوسف ۲۲۹
حسن بیك ۳۸-٦۱-۷۰-۷۱-۷۹-۸۰
حسن پاشا ٦۱
حسن خلیفه ٥٦-٥۷
حسن‌علی (اوزون علی) ۳
حسن مقدم ۳۱۱
حسین پاشا ۲۳٦
حسین خونساری ۲٤۲
حسین علی (اسین علی) ٤
حسین کیا ٤٤-٤٥

حسین واعظی کاشفی ۶۶-۹۷-۱۳۹-۱۵۲-۱۵۸
حکیم (میرزا محمود) ۱۹-۲۰۵
حلاج (حسین‌بن منصور) ۲۱۶-۲۳۰
حلیمه ۳۷
حمزه ۲۷
حمزه اصفهانی ۲۹۳
حمزه میرزا ۸۱—۸۲
حنین‌بن اسحق ۲۳۰
حیاتی ۱۳۴
حیدر میرزا ۷۸-۸۳
حیرت (ابوالحسن میرزا) ۱۹۶-۲۷۱
حیرتی ۷۷-۱۳۶

حرف خ

خادم علی‌پاشا ۵۷
خالدبن ولید ۱۳۶
خالدبیك ۶۱
خاقان (فتحعلی‌شاه) ۱۱۹-۱۹۲
خاقانی ۴۱-۱۶۴-۱۹۳
خان احمدخان ۷۷
خان خانان ۱۳۴
خان محمد استاجلو ۶۱—۲۶۶—۲۶۷
خان ملك ساسانی ۲۲۴—۲۲۵
خانیش خانم ۶۴
خدابنده (بنام سلطان محمد رجوع شود) ۸۹
خداویردی ۸۱—۸۲
خدیجه بیگم ۳۷
خرم ۷۱
خسرو پرویز ۱۴۶
خسرو خان ۱۰۰—۱۰۱
خسرو میرزا ۲۰۱
خطائی (شاه اسمعیل) ۹
خطیر (محمدعلی) ۲۱۷
خلیفه سلطان ۱۷۵
خلیل خان ۸۱
خواجه حسین ۸۸
خواجه علی ۱۴—۳۶
خواجه کلان ۷۷
خواجه کمال‌الدین ۵۲
خواجه مولانا ۶۲
خواجه نصیرالدین طوسی ۲۵۸
خواندمیر ۲۹۴
خیام (عمر) ۲۷۵

حرف د

داراب ۱۰
داعی (محمد مؤمن) ۸۸—۱۸۶
داوری ۱۳۲—۱۹۴—۲۰۵—۲۰۶
درن ۲۳
درنبورگ ۲۹۳
درویش شاعر ۱۳۴
درویش محمد ۵۲
دسپینا خاتون ۳۷
دستان (ابراهیم) ۲۱۷
دن خوان ۱—۳—۱۶—۸۱
دن دیگو ۳
دن سباستین ۷۴
دن فیلیپ ۳
دنکان بلاك ماکدونالد ۲۹۲
دنگارسیا ۷
دنگیزبیك ۴
دناپ ۷—۱۰۵
دولتشاه ۲۹۶
دها کاردوج ۳۱۰
دهخدا ، دخو (علی‌اکبر) ۱۴۸— ۲۲۳—۳۱۴—۳۱۵—۳۱۷
دهسون ۳۵
دین محمد ۷۴
دیوس کریدوس ۲۹۰

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حرف ذ

ذوالرمه ۲۳۰
ذوالفقار خان ۲۱۷
ذوالقدر ۴۱—۶۲

حرف ر

رابینو ۲۳
رازی ۲۷۶—۲۷۹
رافائل دودمانس ۱۵
راقم ۱۷۷
ربرت کرزن ۱۲۴
رستم ۳۹—۴۶
رستم السادات (قنبر) ۲۱۹
رستم خان ۱۰۱
رشیدالدین فضل‌الله ۲۵ —۲۶
رضاخان ۱۱
رضای کرد۲۳
رضای عباسی ۱۹ — ۳۱۹
رضا قلیخان هدایت ۳— ۵—۲۰—۲۲—۸۲— ۱۳۳
۱۳۸—۱۴۹— ۱۵۰-۱۵۳—۱۵۶—۱۵۷—۱۶۴
۱۶۷— ۱۹۲—۱۹۳—۱۹۴—۱۹۶—۱۹۷—۱۹۸
۱۹۹—۲۰۰—۲۰۳—۲۱۰—۲۲۲—۲۶۶
رضاقلی میرزا ۱۱۰—۱۱۱—۱۱۳
رفیق (ملاحسین) ۱۸۶
رکنا (رکن‌الدین مسیح)۱۷۸
رکن‌الدین مسعود ۷۷
رودکی ۱۴۶—۱۹۳
روزن ۳۱۰
روشن ۳۳
رومِلو ۱۱— ۳۷—۴۱
روهوس ۲۷
ریچارد لویس ۵۶
ریحان (یحیی) ۳۲۳
رئیس محمد ۴۴ —۴۵
ریو ۲۷—۳۶—۴۳—۴۵—۱۵۶—۱۶۱—۱۶۲—
۱۶۷—۱۶۸—۱۶۹—۱۷۱—۱۸۲—۱۸۵—۱۹۲—
۲۶۱—۲۹۸—۳۰۰

حرف ز

زبردست خان ۱۰۶
زردشت ۱—۷۶—۳۱۱
زرگر (محمدحسن) ۲۱۰
زکریا ۲۹۷
زلالی خونساری ۱۶۷—۱۶۹
زمان خان ۳۱۰
زمخشری ۲۰۳
زندیه ۱۱۳—۱۱۴—۱۱۶
زنون ۱۴۴
زینب خانم ۶۴
زین‌العابدین ۸۸
زهرا ۲۲۱

حرف ژ

ژنرال گاردان ۱۲۰
ژوردان ۳۱۰
ژوزا فوبار بارو ۷
ژوکوفسکی ۱۴۷
ژول ورن ۳۰۶

حرف س

ساسانیان ۱—۱۳—۲۵—۴۸-۱۰۲
سام‌میرزا ۱۹—۶۴—۸۹—۱۵۴—۱۵۸—۱۵۹—۲۹۶
ساموئل لی ۲۷۲
سبیعه ۱۲۱
سحاب (سیدمحمد) ۱۹۸
سحابی ۱۶۷—۱۶۸
سرآدو سرتی شرلی ۸۴
سرآنتونی شرلی ۳- ۷۴—۸۴
سرافراز خان ۱۸۶
سرباز ۱۴۰

سرپرسی سایکس ۷۳–۱۱۸–۱۲۷–۱۲۸
سرپول ریکوت ۵۶
سرتوماس هربرت ۷
سرتوماس شرلی ۸۴
سرجان شاردن ۹۱
سرجان ملکم ۲-۵–۶۲–۶۸–۷۳-۸۱–۸۹–۹۴
۱۰۹–۱۱۳-۱۱۵–۱۱۸–۱۱۹–۱۲۰-۲۷۷
سرخوش ۱۸۰
سردار (تخلص یغما) ۲۱۹
سردنیسن راس ۴۰–۵۱-۱۳۱-۲۹۴
سرر ابرت شرلی ۸۴
سرطوماس شرلی ۸۴
سرکلمانتز مرخام ۲
سرلوکاس کینگ ۵۱
سرلویس پلی ۲۳–۱۳۹
سرماك نیل ۱۲۱
سروش (محمدعلی) ۱۵۰-۱۹۹–۲۱۰
سرهارفورد جانس بریج ۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰
سرهانری لیندسی ۱۲۰
سرهوتم شیندلر ۳–۲۶-۳۸–۱۴۸
سعدالدین تفتازانی ۵۰
سعدالدین عنایت الله ۷۷
سعدالدین سلاك زاده ۵۸
سعدی ۲۹ — ۳۲ — ۳۳ — ۱۶۴ — ۱۹۳ —
۲۲۶ — ۳۲۴
سعید ۱۳۶
سقراط ۱۴۴
سلجوقیان ۱ — ۱۳
سلطان ابوسعید ۸۰
سلطان احمد میرزا ۴۷ — ۷۹
سلطان‌الفقرا ۸۸
سلطان‌بایزید ۶ — ۱۰ — ۴۵ — ۵۲ — ۵۳ — ۵۴ —
۵۵ — ۵۶ — ۵۸ — ۶۷ — ۷۱ — ۷۲
سلطان جنید ۱۵ — ۳۷ — ۴۰
سلطان حسن میرزا ۷۹
سلطان‌حسین ۴۴ — ۵۱ — ۵۲ — ۵۶ — ۶۱–۱۵۶
سلطان حمزه ۴۶
سلطان حیدر ۱۵
سلطان خلیل ۴۱
سلطان سلیم۶ — ۸ — ۹ — ۱۰ — ۱۵ — ۱۸ — ۱۹
۵۲ — ۵۴ — ۵۶ — ۶۰ — ۶۱ — ۶۲
۶۳–۶۵–۷۲ — ۷۴ — ۷۵ — ۷۹
سلطان سلیمان ۶ — ۸ — ۶۱–۶۳ — ۶۴ — ۷۰–۷۱
۷۳ — ۷۴ — ۷۵–۱۵۷
سلطان عبدالحمید ۱۰
سلطان علی ۱۶ — ۳۹ — ۴۱
سلطان علی‌بیك ۴۱
سلطان علی‌میرزا ۳۸ — ۷۹
سلطان غوری ۵۵
سلطان‌فیاض ۴۷
سلطان محمد ۱۰
سلطان محمد ثالث ۸۵
سلطان محمد چنگی ۸۹
سلطان محمد خدابنده ۷۸ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۲
سلطان محمد شاه ۱۲۲
سلطان محمد طنبور ۸۹
سلطان محمود ۱۵۲
سلطان مراد ۴۴ — ۴۶ — ۶۱ — ۶۵ — ۷۴
سلطان مراد چهارم ۸۵
سلطان میرمحمود ۹۴
سلطانوم خانم ۷۳
سلطان یعقوب ۳۹ — ۴۹ — ۱۵۴
سلیم (علیقلی) ۱۳۴
سلیم (محمد قلی) ۱۶۷ — ۱۷۲
سلیمان افندی ۱۰۸
سلیمان ۶۲

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سلیمان پاشا ۸۰
سنائی ۱۴۵ — ۱۶۱ — ۱۷۱ — ۱۹۳ — ۲۳۰ - ۲۹۷
سن بارتامی ۵۸
سندوك ۷۵
سنجر ۱۳۵
سوزنی ۲۲۵
سیاکزار ۳۱۲
سیاهك ۳۲
سیچیدر (بنام شیخ حیدر رجوع شود)
سید احمد اعرابی ۲۵
سید احمدبن زین‌العابدین ۲۷۲
سیدالشهدا ۲۸۵
سید اشرف‌الدین ۱۴۱ — ۲۲۳ — ۳۱۴
سید اعجاز ۲۳۱
سید جمال‌الدین‌افغانی ۱۲۷
سید رضا ۲۴۰
سید شریف ۴۷ — ۲۷۷
سید صالح ۲۸
سید علی رئیس ۷
سید علی محمد باب ۱۲۳ — ۱۴۲ — ۲۵۲ — ۲۶۴ — ۲۷۲
سید کاظم ۲۷۲
سید ماجد ۲۸۴
سیدمحمد ۱۱۳ — ۲۷۹
سیدمحمد تفرشی ۱۸۶
سیدمحمد صادق ۱۸۶
سیدمحمد کمونه ۱۱۳
سید محمد مهدی ۶۱
سیدنعمة‌الله ۲۳۳ — ۲۳۴ — ۲۳۶ — ۲۳۷ — ۲۳۸ — ۲۳۹ — ۲۴۴
سیده ۸۲

حرف ش

شاپور ۱۷۷
شاردن ۷ — ۱۵ — ۹۳
شاملو ۱۱ — ۴۱
شاه اسمعیل اول ۲ — ۹ — ۱۰ — ۱۱ — ۱۴ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۹ — ۲۵ — ۳۸ — ۳۹ — ۴۱ - ۴۲ — ۴۳ — ۴۴ — ۴۵ — ۴۶ — ۴۷ — ۴۸ — ۴۹ — ۵۰ — ۵۱ — ۵۲ — ۵۳ — ۵۴ — ۵۵ — ۵۶ — ۵۷ - ۶۰ — ۶۲ — ۶۴ — ۶۵ — ۶۶ — ۷۹ — ۸۱ — ۸۲ — ۹۰ — ۱۴۹ — ۱۵۳ — ۲۳۶ — ۲۶۹ — ۲۹۴ — ۲۹۶
شاه اسمعیل ثانی ۷۸ — ۷۹
شاه اسمعیل ۱۸۷
شاه جهان ۱۷۳ — ۲۶۱
شاه خلیل‌الله ۱۲۱ — ۱۲۲
شاه رخ ۳۵ — ۷۷ — ۲۶۶
شاهرخ نادری ۱۱۳ — ۱۱۵
شاه رستم ۶۱
شاه سلطان حسین ۶۷ — ۹۰ — ۹۱ — ۹۴ — ۹۹ — ۱۰۲ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۰۶ — ۱۰۸ — ۱۱۳ - ۱۱۴ — ۱۸۶
شاه سلیمان ۹۰ — ۹۱ — ۱۷۷
شاه‌سلیمان صفوی ۲۸۹
شاه سلیمان ثانی ۱۱۳
شاه شجاع ۸۱
شاه صفی ۸۹ — ۱۵۵
شاه‌طهماسب اول ۲ — ۶ — ۷ — ۱۴ — ۲۲ — ۲۶ — ۳۴ — ۴۰ — ۴۲ — ۴۵ — ۶۴ — ۶۷ — ۸۰ — ۶۹ — ۷۰ — ۷۱ — ۷۲ — ۷۳ — ۷۴ — ۷۷ — ۷۸ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۲ — ۸۵ — ۱۰۸ — ۱۰۹ - ۱۱۰ — ۱۱۱ — ۱۳۷ — ۱۵۹ — ۱۶۱ — ۲۵۹
شاه طهماسب ثانی ۹۱ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۰۶ — ۱۰۸ — ۱۰۹
شاه عباس اول ۱ — ۲ — ۳ — ۵ — ۷ — ۱۹ — ۲۲ - ۷۹ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۲ — ۸۳ — ۸۴ — ۸۵ - ۸۶ — ۸۷ — ۸۹ — ۹۰ — ۹۶ — ۱۷۰ — ۱۷۶ — ۲۳۷ — ۲۴۰ — ۲۵۹ — ۲۶۰ — ۲۶۱ — ۲۷۷ — ۲۸۵

شاه عباس دوم ۹۰ — ۹۱ — ۱۷۷ — ۱۸۰
شاه عباس سوم ۹۱ — ۱۰۹
شاه عبدالعظیم ۱۲٤
شاه قلی ۵۵ — ۵٦ — ۵۷ — ٦۰ — ۳۱۰
شاه مراد میرزا ۳۱۰
شاه نعمة‌الله ٦۱
شبلی ۲۳۰
شبلی نعمانی ۱۳۲ — ۱۳۳ — ۱۳٤ — ۱۵۳ — ۱٦۱ — ۱٦۲ — ۱٦۳ — ۱٦٤ — ۱٦۵ — ۱٦۷ — ۱٦۸ — ۱۷۰ — ۱۷۳ — ۱۷٤ — ۱۷٦ — ۱۷۷ — ۱۷۸ — ۱۹۳
شجاع‌السلطنه (حسنعلی میرزا) ۲۱۱
شرفشاه ۲۵
شرلوك هلمس ۳۱۳
شرمی ۸۸
شریف‌تبریزی ۱۵۷
شریف شیرازی ٦۱
شعله (سید محمد) ۱۸٦
شفائی(شرف‌الدین حسن) ۱٦۷ — ۱۷۱ — ۱۷۸
شفر (شارل) ٦ — ۷ — ۹۳ — ۹٤ — ۱۹۷
شکیبی ۱۳٤
شمخال خان ۸۱
شمس‌الدین ۱۵٦
شمس‌الدین برنیقی ۳٤
شمس شیپور غوثی ۸۸
شوقی ۱۷۷
شوکت ۱٦۷ — ۱۷۲ — ۱۷۵ — ۱۷٦ — ۱۷۸ — ۱۸٦ — ۱۹۲
شهرستانی ۱۱ — ۱۲ — ۲۹۷
شهسوار چارتاری ۸۸
شهید اول (شمس‌الدین محمد) ۲۵۹
شهید ثانی (شیخ زین‌الدین) ۲٤۷ — ۲۷۷
شهید ثالث (ملا محمدتقی) ۲٦٤
شهید ثالث (سید نورالله) ۲۳۰ — ۲۹٦
شیبانی (فتح‌الله) ۲۱۱ — ۲۲۲
شیبانی خان ۵۰ — ۵۱ — ۵۲ — ۵۳ — ٦۲
شیبك خان ۵٦ — ۷۵
شیخ ابوطالب ۱۸۲
شیخ احمد احسائی ۲٦۰–۲٦۱–۲۷۳–۲۸۰–۲۸۵
شیخ احمدبن زین‌العابدین ۲٦٤ — ۲۷۲
شیخ‌البونی ۲۹۲
شیخ‌الطایفه (محمدبن حسن) ۲۲۹–۲۵۸–۲۹۸
شیخ بدرالدین ۳٤ — ۳۸
شیخ بزغش ۲۳
شیخ بهائی ۲۱ — ۸۸ — ۱٦٦ — ۱٦۷ — ۱٦۹ — ۱۸۳ — ۲۳۷ — ۲۳۸ — ۲٤۱ — ۲٦۰ — ۲۷٦ — ۲۷۷ — ۲۷۸ — ۲۷۹ — ۲۸۰
شیخ پندار ۳۳
شیخ جعفر ۲۰۷
شیخ جمال‌الدین ٤۳
شیخ جنید ۳۷ — ٤۱
شیخ حبیب ۲۹۲
شیخ حرعاملی ۲۱
شیخ حسین ۲۷۷
شیخ حیدر ۳۷–۳۸–۳۹–٤۸–۵٤–۵٦
شیخ زاهد ۲۹ — ۳۰–۳۲–۳۳–۳٤–۹۳–۱۸۲
شیخ زین‌الدین ۲٦٤–۲۷۲
شیخ شاه ۳۷–٤۸–۷۷
شیخ شهاب الدین ۷۰
شیخ شهاب‌الدین سهروردی ۲۸۱
شیخ شمس ۲۹
شیخ‌صدرالدین ۲٦–۲۷–۳۰–۳۵–۳٦–۳۷
شیخ صفی‌الدین ۲–۱٤–۲۲–۲۵–۲٦–۲۷–۲۸–۲۹ ۳۲–۳۳–۳٤–۳۷–۷۰–۸۹–۹۳–۲۹٤
شیخ طبرسی ۱۲۵
شیخ طوسی ۱٦۱
شیخ علی‌بن عبدالعال ۱۷۱–۲۷۹
شیخ علی‌حزین ۹۳–۹۵–۱۷٦–۱۸۲–۱۸۳–۱۸٤– ۱۸۵–۱۸٦–۲۹۹

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شیخ علی‌خان ۱۱٤
شیخ علی‌عجمی ۳٦
شیخ مبارك ۱٦۳
شیخ محمد اقبال ۲۸۰—۲۸۷
شیخ محمد حسن ۲٦۳
شیخ محمد عبده ۲٤۵—۲٦۸
شیخ محمد کججی ۲۹
شیخ محمود شبستری ۲۹—۱٤۵
شیخ محی‌الدین ۲۹—۲۹۲—۲۹٤—۲۹۷
شیخ مرتضی ۲٦۳
شیخ مفید ۲۰۸—۲۹۷
شیخ موسی ۳۱۲
شیخ نجیب‌الدین ۲۹—۳۲
شیخ نجم‌الدین ۲۹
شیخ یوسف ۲۹۸
شیروانشاه ۳۲—۳۷—۳۸—٤۱—۱٦۰
شیلون ۱٤٤
شیندلر ۱۹۷—۲۹۹
شی وتردیرز ۱۷۲

حرف ص

صاحبدیوان ۱٤٦
صادق بیك ۸۸
صادق خان ۱۱۵—۱۱٦
صاری عبدالله ٦
صافی (جعفر) ۱۸٦
صالح ۲۵
صائب (محمدعلی) ۲۰—۱۳۲—۱۳۳—۱۳٤—۱٦۲—۱٦۷—۱۷۲—۱۷۳—۱۷٤—۱۷٦—۱۷۷—۱۷۸—۱۸۵—۱۹۲—۱۹۳
صبا (فتحعلی خان) ۹۹—۱۵۰—۲۰۰
صباحی (سلیمان) ۱۱٦—۱۸٦—۱۹۹
صبری ۸۸
صبوح (محمدعلی) ۱۸٦
صحبت ۱٤۲—۲۰۵
صدرالدین ۱٤—۳۳
صدرالدین محمد ۸۸
صفا ۱۹۹
صفائی (احمد) ۲۱۷
صفائی (محمد) ۲٦٤
صفی‌الدین محمد ۲۹۳
صفی علی‌شاه ۱٤٦
صفی قلیخان ۱۰۱
صلاح‌الدین ۱۲۲
صلاح‌الدین رشید ۲۵—۲۸—۲۹
صنعتی زاده ۳۱۳
صوفاوین ۳۸
صهبا (آقاتقی) ۱۸٦

حرف ض

ضحاك ۱۰
ضمیری ۸۸
ضیاء پاشا ۱۳۸—۱٦۲

حرف ط

طالب آملی ۱۳۲—۱٦۷—۱٦۹—۱۷۰—۱۷۷
طالس ۱٤٤
طاهر ۱۸٦
طاهره (به قرةالعین رجوع شود)
طبخی ۸۸
طبری (محمد) ۱۸۷—۲۹۲—۲۹۳—۲۹۷
طبیب (عبدالباقی) ۱۸٦
طغرل ۲٤—٤۳
طهماسبقلی (لقب نادرشاه) ۱۰۸
طهماسب میرزا ۸۱
طوفان ۱۸٦
طیفور (بنام ملك رجوع شود)

حرف ظ

ظفرخان ۱۷٦—۱۸۷
ظل‌السلطان ۱۲۰

ظهوری ترشیزی ۱۶۷–۱۶۹–۱۷۸
ظهیر فاریابی ۱۸۷
ظهیرالدین ۳۳

حرف ع

عادلشاه (علی قلیخان) ۹۴–۱۱۳–۱۱۵
عارف ۱۴۸–۲۲۳
عاشق (آقامحمد) ۱۸۶–۲۱۰
عباس (بنام شاه عباس رجوع شود)
عباس میرزا ۱۲۰–۱۲۷–۲۰۰–۲۰۲–۳۱۴
عباسیان ۱۸–۱۰۳
عبدالجبار ۸۸
عبدالرحمن ۵۷
عبدالرحیم خان خانان ۱۳۳–۱۶۴–۱۶۸
عبدالرزاق (بنام فیاض رجوع شود)
عبدالشکور ۳۲۳
عبدالعزیزخان ۱۰۷–۳۱۱
عبدالمحمد ۱۲۲
عبدالمؤمن خان ۸۴
عبدالله ۱۰۱
عبدالله زاده (اسمعیل) ۳۱۳
عبیدخان ۳۴–۶۲–۷۴–۷۵–۷۶–۷۷–۱۵۲–۱۵۶–
۱۵۷
عبید زاکانی ۱۶۰–۳۲۴
عثمان ۱۲–۴۲–۷۶–۸۳
عثمانی ۱۸–۲۱–۱۶۴–۱۷۶
عجم ۱۰
عذری (اسحق بیك) ۱۸۶
عرب ۱۰–۱۰۴–۱۴۱–۳۱۹–۳۲۱
عرفی(جمال الدین محمد) ۱۹–۱۳۲–۱۳۳–۱۶۱–
۱۶۲–۱۶۳–۱۶۴–۱۶۵–
۱۷۶–۱۷۸–۱۹۲–۱۹۳
عطار(فریدالدین) ۱۴۵–۲۳۰–۲۹۷
علامه حلی (حسن) ۲۵۹
علاءالدوله ۲۹–۴۶–۴۹–۶۲
علاءالدین محمود ۲۷۷
علم‌الهدی (سید مرتضی) ۲۵۸
علم‌شاه بیگم ۳۷
علی آقا ۷۲
علی ابوالفضل ۵۸
علی‌اصغر ۲۴۹
علی‌اکبر ۲۴۹
علی‌بن ابیطالب ۱۲–۱۳–۱۴–۲۲–۲۳–۲۵–۳۴–
۳۶–۳۸–۴۲–۴۷–۶۹–۱۵۷–۱۶۵
۲۳۰–۲۷۰–۲۸۴
علی‌بن علوی ۳۶
علی‌بیك ۴۶
علی پاشا ۵۶
علی‌رضا ۱۱۵
علی‌شاه ۱۸۷
علی قلیخان ۷۹–۸۳
علی مراد ۱۱۶
علی‌مردان خان ۱۱۴
عمادالکتاب ۱۹۶
عمر ۱۲–۲۳–۴۲–۷۶–۸۳–۲۷۰
عندلیب (حسینخان) ۲۰۰
عنصری ۱۹۳
عوض‌الخواص ۲۵–۲۸
عیسی ۱۴۰–۲۹۰

حرف غ

غازان خان ۱۴–۳۲– ۲۶۶
غالب (محمدحسین) ۱۸۶
غزالی ۲۹۷
غنی زاده (محمود) ۳۲۴

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حرف ف

فاطمه ۱۲–۱۳–۲۳–۲۵

فارابی ۲۹۷

فتحی ۸۹–۱۷۷

فتحعلی‌خان ۱۰۸–۱۱٤

فتحعلی شاه ۹۳–۱۱۹–۱۲۰–۱۹۲–۱۹۷–۱۹۸–
۱۹۹–۲۰۰–۲۰۱–۲۰۲–۲۴۳–۲۶۳
۲٦٤–۳۱٤

فتینه ۳۰۸–۳۰۹

فخرالدین ۲۹

فخرالمحققین ۲۵۹

فرخ خان ۱۲٦

فرخی ۱۷٦–۱۹۳

فرخ یسار ۱٦–٤۱–٤۸–۷۷

فردریک دوك هلستین ۹۲

فردوسی ۱۰–۱۵۲–۱۵۳–۱۹۹

فردینان ۸–۷۵

فرزدق ۲۳۰

فرمانفرما ۱۲۰

فرنگیس خانم ٦٤

فروغ‌الدوله ۲۱۲

فروغی(عباس) ۲۰–۸۸–۱۳۰–۱۵۰–۱۹۹–۲۱۱
۲۱۲–۲۱٦

فرهادپاشا ۸۳

فرهاد میرزا (معتمدالدوله) ۱۲۸–۲۰۰

فرهنگ (ابوالقاسم) ۱۹٤–۲۰۵–۲۰۸

فریدلدین احمد ۵۰–۵٦

فریدون ۱۰

فریدون بیك ٦–۹–۱۰–۵۳–٦۰–٦۱–٦۲–۷۰–۷۳

فضولی ۱۵۸

فغانی ۱۳۲–۱۵۳–۱۵٤–۱٦۱

فورستر ردانیل ۸

فولاد ۵۱

فون‌هامر ۵۸

فیاض (عبدالرزاق‌لاهیجی) ۱٦۷–۲٦۱– ۲۷٦ –
۲۷۷–۲۸٦

فیروزشاه زرین کلاه ۲۵–۲۷–۲۸

فیروز میرزا ۱۲۲

فیضی ۱۳۲ – ۱۳۳–۱٦۱–۱٦۲–۱٦۳–۱٦٤–
۱٦٦–۱۷۷

حرف ق

قاآنی (حبیب) ۱۳۱–۱۳۲–۱۳۵–۱۳۸–۱۵۰–
۱۵۱–۱۷٦–۱۹۳–۱۹۹–۲۱۱–۲۱۲
۲۱۳–۲۱۵–۲۱٦–۲۱۷–۲۲۰–۲۲۲

قارن ۱٤۳

قارون ۱٤۳

قازی یزدی (محمود) ۱٦۰

قاسم ۱۳٦

قاسم‌الانوار ۳۵

قاسم‌بیك ٤٤

قاسمی ٦٦

قاضی جهان ۷۳

قاضی محمد ٤٤–٤۷

قاضی نصرالله ٤۳

قاضی نور ۸۸

قائم‌مقام (میرزا ابوالقاسم) ۱۲۰–۱۲٤–۱۹٤–۲۰۰
۲۰۱–۲۰۲

قباد ۳۱۱

قدسی مشهدی ۱٦۷–۱۷۲

قره عثمان ٤٦

قرةالعین (طاهره) ۱٤۲–۲۷۲

قزلباش ۸–۱۱–۳۸–۵۵–۷۵–۷٦–۸۲–۸۳–۸۵

قصاب (تخلص یغما) ۲۱۹

قطب‌الدین احمد ۲۰۵–۲۸

قطران ۱۹۳
قفطی ۲۹۶
قوام‌الدین نوربخشی ۱۵٤
قوریال ۳۷
قیاس بیك ٦۱
قیصر ٦۳

حرف ك

کابالرو ۳
کاپیتن فی ۳۱۹
کاتروزینو ۷–۱۷–٤۸
کارت‌رایت ۷
کازیمیرسکی ۲٦۹
کاظم‌زاده (حسین) ۳۲۲
کاکا ۸۸
کالویونس ۳۷
کامبوجیه ۳۱۲
کبیر (جعفر عرب) ۲٦۳
کروصینسکی ۷–۱٦–۲۳–۹۰–۹۱–۹۳–۹٤–۹۷
۱۰۵
کرونسکی ۹٦–۱۰۰
کریزی ۸–٦۰–۷۱–۷۵
کریستن‌سن ۳۲۱
کریم خان زند ۹۸–۱۱۳–۱۱٤–۱۱۵–۱۱٦ –
۱۱۸–۱۸۵–۲٤۰
کفوی ۱۳۵
کلاویجو ۳۲–٤۵
کلمان هوار ۳۱
کلیم (ابوطالب) ۱۳۳–۱۳٤–۱٦۷–۱۷۲–۱۷۳–
۱۷٤–۱۷۵–۱۷۷
کلینی (محمد) ۲۳۲–۲۵۸–۲۹۷
کمال‌الدین حسین ۲۳۳
کمال‌الدین عربشاه ۲۸
کمال بیك ۳۱۱
کمنتی ۳۸
کورس ۳۱۱–۳۱۲
که‌نولس ۵۷–۵۸–۷۱
کیان ۱۰
کیخسرو ۱۰
کیسانیه ۱۲
کیوان چاووش ۵۵

حرف گ

گرگین‌خان ۹۹–۱۰۰–۱۰۱
گریبایدوف ۱۲۰–۲۰۱
گزاویه ۲۷۲
گش‌دارابلیت ٤۵
گلدزیهر ۲۷٤
گلشن (محمدعلی) ۲۱۲
گوبینو ۱۲۱–۱۲۵–۱۲٦–۲۵٦–۲۵۷– ۲۷٤–
۲۸۱–۲۸٦
گویار ۳۱۰
گیب ۱۵–۷۱–۱۳۲–۱۵۸–۱٦۱–۱٦۷–۱۷٦–
۳۱۱

حرف ل

لان گنس ۹۳
لرد کرزن ۷۳–۸۸
لرد کالوی ۱۲٦
لرد کلیو ۱٤۰
لرو ۷–۲۷–۳۱
لسان‌الملك (محمد تقی‌سپهر) ۲۱۰–۲۲۲–۲٦٦
لسانی ۱۵۷
لطفعلی خان زند ۹۸–۱۰۱–۱۰۵–۱۱٦–۱۱۷
لواسزرینج ۳۱۰
لودویك‌شمان ۱۲٦
لوط‌بن‌یحیی (ابومخنف) ۱٤۰
لوئی فیلیپ ۲۱۰
لیلا ۳۰۸

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حرف م

مارتا ۳۷
ماکدونالد ۳۱
ماکولی ۱۴۰
مالک‌بن‌انس ۲۲۷
مانیو آرنولد ۱۴۰
متنبی ۲۳۰
مجدالدین ۳۶
مجلسی (محمدباقر) ۲۱–۹۷–۱۴۰–۲۳۲–۲۳۸–۲۴۷–۲۴۹–۲۵۷–۲۶۳–۲۶۹–۲۷۹–۲۸۴
مجلسی (محمدتقی) ۱۶۹–۲۵۷–۲۶۱–۲۶۹
مجمر (سید حسین) ۱۵۰–۱۹۸–۱۹۹
محتشم ۲۲–۸۸–۱۳۷–۱۶۰–۱۶۱
محقق اول (نجم‌الدین ابوالقاسم) ۲۴۶–۲۵۹
محقق ثانی (نورالدین علی) ۲۴۷–۲۵۹
محمد ۲۵–۲۷–۶۳–۱۵۷
محمد اخباری ۲۴۳
محمد اقبال ۴۴
محمدالحافظ ۲۵–۲۸
محمد امین ۲۴۳
محمد ایاچی ۷۵
محمد باقر ۲۹۷–۲۳۰
محمد باقر میرزا ۷۹
محمدبن حسن ۲۲۹–۲۳۲
محمدبن‌سلیمان ۲۲۸–۲۹۸
محمدبن صادق ۲۳۱
محمدبن علی ۲۲۹
محمدتقی ۲۷۳
محمد حسن ۱۱۴–۱۱۵
محمد حسین ۸۸
محمدحسین‌میرزا ۷۹
محمد حنفیه ۱۳
محمد خرسند ۸۹
محمد رحیم ۱۸۶
محمد رسول‌الله ۱۲۸–۱۰۱–۲۰۳–۲۴۹
محمد رفیع ۲۷۱
محمد شاه ۱۲۰–۱۲۳–۱۲۴–۲۰۰–۲۱۲–۲۴۹–۳۱۴
محمد شاه هندی ۱۱۱
محمد شفیع ۱۸۵–۲۷۱
محمد شیروانی ۲۴۲
محمد صادق ۲۲۵
محمد صالح ۷۷
محمد طاهر نصرآبادی ۱۸۰–۲۷۹
محمدعلی بهبهانی ۲۴۰–۲۷۱
محمد علی‌بیک ۱۸۶
محمد علی زند ۱۱۶
محمد علیشاه ۱۲۹
محمد علی میرزا ۲۴۰
محمد علی میرزا (دولتشاه) ۲۶۴
محمد قزوینی ۲۰–۲۴۱–۳۱۹
محمد کرمانشاهی ۲۹۱
محمد کمانچه ۸۸
محمدمحسن‌میرزا ۴۴
محمد مؤمن [استاد] ۸۸
محمد مؤمن ۲۸۹
محمد هدایت حسین ۲۳۱
محمدی میرزا ۴۶
محمود آقا ۵۵
محمود افغان ۹۵–۱۰۱–۱۰۲–۱۰۴–۱۰۵–۱۰۶–۱۰۷
محمود سوم ۱۳۵
محمود میرزا ۷۹
مرادبیک ۴۴
مرشد قلی خان ۸۱–۸۳
مروان ۱۸–۲۲۱

مزدك ۲۴۹–۳۱۱–۳۲۱
مستعصم بالله ۳۲
مسعود ۴۴
مسعود سعد ۱۹۳
مسکین [تخلص فروغی بسطامی است]
مسیح (عیسی) ۲۷۱
مسیحی ۱۵۹
مشتاق (میرسیدعلی) ۱۸۶–۱۸۷
مشتاقعلی (میرمعصوم) ۲۷۱
مصطفی ۶۳–۷۹
مطهرالحلی ۲۲۹
مطیع ۱۷۷
مظفرالدین شاه ۱۲۹
مظفرسلطان ۷۷
مظفرعلی ۸۸
مظهری ۸۸
معاویه ۳۶–۳۱۹
معزالدوله (احمدبن بویه) ۲۴
معصوم ۱۷۷
معصوم کمانچه ۸۹
مغول ۱–۱۵–۲۰–۲۲–۳۲–۷۳–۷۴–۲۵۷–
۲۵۹–۲۶۵–۲۶۶–۲۸۹–۲۹۳
مقدس اردبیلی (احمد) ۲۵۹
مك‌تاگرت ۲۸۱
ملاابراهیم خلیل ۳۱۰
ملا احمد ۲۴۰
ملاافضل ۲۷۷
ملاحسین ۱۲۲
ملاصدرا (صدرالدین‌محمد) ۱۷۱–۲۴۴–۲۶۰–۲۶۱–
۲۶۲–۲۶۴–۲۷۷–۲۸۰–۲۸۱–
۲۸۲–۲۸۴–۲۸۶–۲۸۷
ملاعبدالله ۲۷۷
ملاعلی نوری ۲۴۴–۲۸۷
ملامحسن فیض (محمد مرتضی) ۱۶۶–۱۶۷–۲۳۲–
۲۴۵–۲۶۰–۲۶۱–۲۶۴–۲۷۶–
۲۷۷–۲۸۲–۲۸۳–۲۸۴–۲۸۵
ملامحمد ۲۷۳
ملانصرالدین ۲۶۸
ملك‌اشرف ۳۵
ملك اصلان ۶۲
ملك رستم ۴۷
ملك‌طیفور قمی ۸۸–۱۶۹–۱۷۲–۱۷۷
ملیحه ۲۵۳
منصور بیك ۳۹
منوچهری ۱۷۶–۱۹۳
موریه ۱۴۱
موسیلو ۱۱
مولیر ۳۰۷
مونس ۳۰۸–۳۰۹
مهد علیا ۱۲۴–۲۱۴
مهدی ۲۸۷
مهدی (امام) ۱۲۳–۱۲۴
مهرداد (میترارات) ۳۱۲
مهین بانو سلطانوم ۶۴
میتوخ ۳۱۹
میر ابوتراب ۷۵
میرابوالقاسم فندرسکی ۱۶۶–۱۶۷–۱۷۱–۲۶۰–
۲۸۶
میر احمد ۲۶
میرحسین ۴۵
میرحیدر معمائی ۸۸
میرخواند ۶۵–۱۶۷–۱۹۷
میرداماد (محمدباقراشراق) ۸۸–۱۶۶–۱۶۷–۱۶۹–
۱۷۱–۲۴۱–۲۶۰–۲۶۱–۲۷۶–۲۷۷
۲۷۹–۲۸۰
میرزا ابراهیم ۲۴۴–۲۶۱–۲۷۲
میرزا ابوالقاسم ۲۴۶

میرزا بزرگ ۲۰۲
میرزا تقی ۲۳۸
میرزا حبیب ۲۹۸
میرزا حسین ۸۹–۲۹۹
میرزا جانی کاشانی ۱٤۲–۲۹۵
میرزا جعفر ۳۰۹
میرزا جهانگیرخان ۱۹۵–۲۲۳–۳۱۷
میرزا رضای کرمانی ۱۲۷
میرزا زین‌العابدین ۲٤۷
میرزا عبدالله ۱۸٦
میرزا علی ٤۰
میرزا عیسی ۱۲۰–۲۰۰–۲۲٤
میرزا فتحعلی ۳۰۹
میرزا محمدعلی ۲۹۸
میرزا مسیح ۲۰۱
میرزا ملکم‌خان ۳۱۰–۳۱٤
میرزا مهدی ۲۹٤
میرزا نعیم سدهی ۱٤۳
میرزا نصیر ۱۸٦
میرطوطی ۷۵
میرعبدالله ۱۰۱
میرمعزی کاشانی ۸۸
میر معصوم ۱۷۳
میرویس ۹۵–۹۹–۱۰۰–۱۰۱
مینورسکی (ولادیمیر) ۱۲٦–۲٤٤

حرف ن

ناپلئون ۱٤۳–۲۱۰
نابیه ملکم ۱٤۱
نادرشاه ۸–۹۱–۹٤–۹۸–۹۹–۱۰٤–۱۰۷–۱۰۸
۱۰۹–۱۱۰–۱۱۱–۱۱۳–۱۱٤–۱۱۵–
۱۱۸–۱۸٤–۱۸۵–۱۸٦–۱۸۷–۲۷۱
ناصح ۳۰۸
ناصرالدین ٦۲
ناصرالدین شاه ۱۲٤–۱۲۵–۱۲٦–۱۲۷– ۱۲۸ –
۱۲۹–۱۹۲–۲۰۵–۲۲۲–۲۹۱–۲۹۹–۳۰۲
ناصرخسرو ۱۳۸–۱۷۲–۲۳۰–۳۲٤
ناصرعلی ۱۷۸
ناظم‌الاسلام ۲٦٦–۲۹۵
نامی ۱۵٤
نبیل ۱۲۳
نجم ثانی ٤۷–٤۸–۵۳–٦۵–۱۵۵
نرو ٤۹
نشاط (عبدالوهاب) ۱۵۰–۱۹۸–۱۹۹–۲۰۰
نصرالله ۱۰۲–۱۰٦
نصرةالدین احمد ۲۹۳
نظام‌الملك ۱۳۵–۱۳٦
نظام‌بن حسین ۲٦۰
نظامی گنجوی ۱۵۳–۱٦۳
نظیری ۱۳۲–۱۳٤–۱٦۷–۱٦۸–۱۷۸
نعیم بیك ۳۰۸–۳۰۹
نقطویه ۵
نکیسا ۱٤٦
نواب (حسنعلی) ۱۹٤–۱۹۵–۲۰٦
نواب (حیدر علی) ۲۱۳
نوائی (بنام امیر علیشیر رجوع شود)
نورالدین عبدالوهاب ٦۲
نورالدین طبیب ۷۳
نورعلیشاه ۲۷۱
نوعی ۱۳۵
نیازی ٦۳
نیچه ۲۸۲
نیکلا ۲۷۲
نیکولسون ۲۸۲
نیکولو کیوستی‌نیانی ۵۸

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حرف و

واتسن ۱–۱۱٤–۱۱۸–۱۱۹–۱۲۰–۱۲۱–۱۲۲
۱۲٤–۱۲۵–۲۰۰–۲۰۱–۲۰۲–۲۹۹–۳۱۳
وارموند ۳۱۰
والنر شولز ۳۱۳
واله ۱۵۳–۱۷۸
وحشی ۸۸–۱۵۹
وحید قمی ۱۵۸
وحید (محمدطاهر) ۱۷۲–۱۷۵
ورلن ۲۲۲
وستینفلد ۲۹۰
وصاف ۲٦٦
وصال (میرزاشفیع) ۱۳۵–۱۵۰–۱۵۹–۱۸٤–
۱۹۹–۲۰۳–۲۰٤–۲۰۵
وفیق پاشا (احمد) ۳۰۹
وقار ۱۵۰–۱۹٤–۲۰۵
ولی ۸۸
ویپك ۲۷۵–۲۸۹
ویدمن ۲۷٦–۲۸۹
ویکتوریا ۲۰۸
ویافرید بلونت ۱٤۱
ویلکنس ۳۰۰
وین سنتیودالساندری ٤۰–٦۸

حرف ه

هاتف ۱٤۵–۱۸۲–۱۸٦–۱۸۷–۱۹۸–۱۹۹
هاتفی (عبدالله) ۱۹–٦۵–۱۵۲–۱۵۳
هارلم ۱۰۵
هاکلویت ۳۲-۳۸–۳۹–٤۰-٤۵–٦۸–۷۱
هامرتن ۱۵۱
هانوی ۹۰–۹٤–۹۵–۹۷–۱۰۲–۱۰۳–۱۰۵–
۱۰۷–۱۰۹–۱۱۱
هانری مارتن ۲۷۲
هراکلیوس ۱۱٤
هرمس ۱٤٤
هلا کوخان ۳۲–۱۲۱–۲۵۹
هلاکی ۸۸
هلالی ۱۹-٦۵–۷۵–۱۵۲–۱۵٦
هلمیازد ۲۸۹
همایون ۲۲–٦۸–۷۳–۷٤–۱۳۳–۱۳٦
همت ۱۹٤
هندوشاه ۲۹۳
هنر (اسمعیل) ۲۱۷
هواخشاتارا ۳۱۲
هوارت ۲۷
هوتسما ۱۳–۳۷
هوراس وینستورپ ۲۹۰
هورن ٦۹–۷۰-۷۱–۷۲

حرف ی

یاجوج وماجوج ۲۵۳
یاقوت حموی ۳۰۲
یحیی پاشا ۵٦
یحیی دولت آبادی ۱۹۸
یزدانی ۱۹٤–۲۰۵
یزدگرد ۱۳
یزیدبن معاویه ۱٤۰–۳۱۹
یعقوب ۱۹–۳۹–٤٦–۵٤
یعقوب خان ۸۳
یعقوبی ۱۳–۲۷
یغما (ابوالحسن) ۲۰–۱۳۵–۲۱۱–۲۱۷–۲۱۸
۲۱۹–۲۲۰–۲۲۲
یوسف ۲۹
یوسف بن احمد ۲۲۹
یوسف بن یحیی ۲۳۱
یوسف شاه سراج ۳۱۰
یوسفی ۵
یونس پاشا ۵۷

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فهرست کتب

حرف الف

آتشکده ۶۹–۱۵۴–۱۵۷–۱۵۹–۱۶۱–۱۶۳–
۱۶۸–۱۶۹–۱۷۵–۱۷۶–۱۸۲–۱۸۶–۱۸۷
آثارالبلاد ۲۹۷
آثار طبی ایرانیان ۲۸۹
آئین اکبری ۱۶۶
آئینه حقنما ۲۷۲
ابواب‌الجنان ۲۶۰–۲۸۵
احسن‌التواریخ ۲ –۱۵–۲۲–۲۵–۳۴–۳۸–۴۳–
۴۵–۴۶–۵۰–۵۱–۵۲–۵۷–۵۸
۶۲–۶۳–۶۴–۶۵–۶۷–۶۹–۷۰
۷۱–۷۴–۷۵–۷۶–۷۷–۷۸–۸۰
۱۳۵–۱۵۴–۲۶۶–۲۹۴
احقاق‌الحق ۲۷۳
احمد ۲۱۹
اخلاق جلالی ۲۷۴–۲۷۷
اخلاق محسنی ۲۷۴
اخلاق ناصری ۲۵۹–۲۷۴
ادبیات ایران ۳۲–۳۵–۳۸
ادیان ومذاهب ۱۲۱–۱۲۵–۲۵۶
ارمنستان و ارزنةالروم ۱۲۴
استبصار ۲۳۲–۲۵۸
اسرار اعداد ۲۹۲
اسرارالحکم ۲۸۷
اسرارالشهاده ۱۳۹
اسرار قاسمی ۲۹۱
اسفار ۲۸۰–۲۸۱–۲۸۲
اسکندرنامه ۱۵۳
اسماء الرجال ۲۲۹
اطواق‌الذهب ۲۰۳
اقدس ۲۷۴
اکبرنامه ۱۶۳.
الحیوان ۲۹۰
الرجال ۲۵۸
الشعر والشعراء ۳۱۹
الفخری ۱۵۳–۲۹۳
الف لیله ۳۱۱
الفیه ۲۳۵–۲۳۶
القوانین ۲۴۶
الملل والنحل ۱۱–۱۲
امثله ۲۳۴
امل‌الامل ۲۲۹–۲۳۲–۲۳۳–۲۹۸
انجمن خاقان ۱۹۲
انجیل ۲۷۱
انقلاب ایران ۱۰۲–۱۰۶–۱۱۱
انوار السهیلی ۶۶–۲۵۵–۲۶۰
انوارالنعمانیه ۲۳۸
اوضاع ایران ۷–۱۰
اوضاع وحیات دینی ۳۱–۲۹۲
ایران ۷۳
ایضاح‌الاشتباه ۲۲۹
ایقان ۲۷۳

حرف ب

بابرنامه ۶۷
باواریان بانو ۲۰۷
برادران شرلی ۸۴
بحارالانوار ۲۳۲–۲۳۸–۲۶۳–۲۶۹
براهین‌العجم ۲۱۰
بستان‌السیاحه ۲۹۹
بهجة الارواح ۱۴۸
بیان ۲۷۳
بیانات یکنفر سیاح ۱۲۶–۲۱۲–۲۷۲–۲۷۳

حرف پ

پنجسال دریکی از بلاد ایران ۱٤۱
پریشان ۲۱۱–۲۱۲–۲۱٦

حرف ت

تارتوف ۳۰۹
تاریخ اجمالی ایران ۱
تاریخ ادبیات عرب ۲۹۰
تاریخ ادبی ایران ۱۳–۲٦–۳۲–۳۵–۳۸–٤۱–۵۱
۵٦–۱۰۳–۱۲۱–۱۳۱–۱۳۲–۲٦٦–۲۹۵
تاریخ اکبر شاه ۱٦٦–۲۹۵
تاریخ انقلاب ایران ۹٤–۱۲۸
تاریخ ایران ۵–٦۲–٦۸–۷۳–۸۰–۸۹–۹٤–
۱۱٤–۱۱۹–۱۲۰–۱۲٤–۱۲۷–۲۰۰–
۲۰۱–۲۰۲–۲۷۷–۲۹۹
تاریخ بی‌بدیل ۵۱
تاریخ بیداری ایرانیان ۲٦٦–۲۹۵
تاریخ جهانگشای جوینی ۲۹۳
تاریخ حکما ۲۹٦
تاریخ خلد برین ۲۹٤
تاریخ زندیه ۱۱۵–۱۱٦–۲۹٤
تاریخ سرجان ملکم ۳۷–۱۱۳–۱۱٤–۲٤۳–۲۷۱
تاریخ شاعری عثمانیان ۹-۱۵–۷۱–۸۵–۱۳۲–۱۵۸
۱٦۱–۱٦۲–۱٦۷–۳۰۹
تاریخ شاه اسمعیل ٤۰–٤۱–٤۲–٤۵–۵۲
تاریخ طب عرب ۲۹۰
تاریخ طبری ۱٤۰–۲٦۵–۳۱۹
تاریخ عثمانیان ۵٦–۷۲–۶۰–۷۱–۷۵–۸۵
تاریخ فلسفه اسلام ۲۷٤ — ۲۷۵
تاریخ کروسینسکی ۲
تاریخ گزیده ۹٦
تاریخ لین پول ۱۳۵
تاریخ مغول ۳۵–۲۰۷
تاریخ وصاف ۲۹۳
تاریخ هانری ۲
تاریخ هندوستان ٤۵–۵۱–۵۲–٦۸–۷۳
تجارب‌السلف ۲۹۳
تجربه و انتقاد ۱٤۰
تجرید ۲۵۹
تحفة‌الزائرین ۲٦۹
تحفة‌المؤمنین ۲۸۹
تحفهٔ سامی ۱۹–۷۰–۱۵٤–۱۵۸–۲۹٦
تذکرهٔ آل‌داود ۲۹٤
تذکرهٔ ابوطالب ۱۵۸–۱٦۱
تذکره خرابات ۱۳۳–۱۳۸–۱۵۲–۱٦۲–۱٦۵
تذکره دلگشا ۱۹۷–۱۹۹–۲۰۳–۲۱۲–۲۱۷
تذکره دولتشاه ۲۹٦
تذکره سرخوش ۱۸۰
تذکره شاه طهماسب ٦۷
تذکره شعرای ایران ۱۵۲
تذکره محمد شاهی ۱۹۲
تذکره معاصرین ۱۸۵
تذکرهٔ میخانه ۱٦۹
تذکره نصرآبادی ۱۸۰
تذکره هفت اقلیم ۱۵۵–۱۵۷–۱٦۰–۱٦۸–۲۹۷
توسعه حکمت ۲۸۲–۲۸۷
تهذیب‌الاحکام ۲۳۲-۲۵۸

حرف ج

جامع‌الشتات ۲٤٦
جامع عباسی ۲٦۰–۲۷۸
جعفرخان از فرنگ آمده ۳۱۱
جلاءالعیون ۲٦۳–۲٦۹
جواهرالکلام ۲٦۳

حرف چ

چهارمقاله ۱٤۱-۲٦۵

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حرف ح

حاجی بابا ۱٤۱
حالت ایران ۹۳
حبیب‌السیر ۵۰—۲۹٤
حدیقة‌الحقیقه ۱۷۱
حدیقة‌السعداء ۱۵۸
حسین کرد ۳۱۱
حق‌الیقین ۲٤۹—۲۷۰
حقوق اسلامی ۲٤٦
حکمت‌الاشراق ۲۸۱
حکمت‌العرشیه ۲۸۰
حایة المتقین ۲٦۳—۲٦۹
حیات‌القلوب ۲٦۳—۲٦۹
حیات عقلانی ۱۵۱

حرف خ

خداوندنامه ۱۹۹
خسرووشیرین ۱۸٦
خط‌وخطاطان ۲۹۸
خلاصة الافتضاح ۲۱۹
خلاصة‌الحساب ۲۷۸
خلدبرین ۸۰—۱۵۹
خمسه نظامی ۱۵۳—۱٦۳
خیرات حسان ۳۰٤

حرف د

دام گستران ۳۱۳
دبستان ۲۸٦
دره نادره ۲۹٤
دستورالانشاء ٦
دستورالوزراء ۲۹٦
دلائل‌سبعه ۲۷۳
دیوان سلطان‌سلیم ۹

حرف ذ

ذره وخورشید ۱٦۹

حرف ر

راحة‌الصدور ۱۳—٤٤—۱٤٦
راه نو ۳۱۹
ربیع‌الاسابیع ۲٦۹
رسالات بحثیه ۲۷۲
رسالات خیراتیه ۲۷۱
رساله سؤال وجواب ۲٤٦
رشحات سحاب ۱۹۸
رمان کورس ۳۱۱
روزنامه آفتاب ۲۲۵
روزنامه اختر ۱۲۸—۲۲۲—۳۱٤
روزنامه ادب ۲۲٤—۲۲۵
روزنامه ارشاد ۲۲۵
روزنامه ایران سلطانی ۲۲٤
روزنامه بهار ۳۲۳
روزنامه پرورش ۳۱٤
روزنامه تازه بهار ۲۲۳
روزنامه تایمس ۳۱۲
روزنامه تیاتر ۳۱۰
روزنامه ثریا ۳۱٤
روزنامه حبل‌المتین ۳۱٤
روزنامه رستاخیز ۳۱۹
روزنامه صور اسرافیل ۱۹۵—۲۲۳—۳۱٤—۳۱۵
روزنامه عراق عجم ۲۲٤—۲۲۵
روزنامه قانون ۳۱٤
روزنامه مجلس ۲۲٤—۲۲۵
روزنامه مساوات ۳۱٤
روزنامه نسیم شمال ۲۲۳—۳۱٤
روزنامه نوبهار ۲۲۳—۳۱٤
روضات الجنات ۱٦۸—۱۷۱—۲۳۰—۲۳۱—۲٦۱—
۲٦۳—۲٦٤—۲٦۸—۲٦۹—۲۷۲—
۲۷۳—۲۷٦—۲۸۰—۲۸۱—۲۸۲—
۲۸٤—۲۸٦—۲۹٦—۲۹۷—۲۹۸

روضة‌الشهدا ۲۲–۱۳۹–۱۵۸
روضة‌الصفا ۳–۵–۸۲–۱۶۷–۱۶۸–۱۹۷–
۲۰۳–۲۶۶
ریاض‌الشعراء ۱۵۳–۱۸۰
ریاض‌العارفین ۱۵۳–۱۶۸–۱۷۵–۱۹۸–۲۰۵–
۲۱۱–۲۸۲–۲۸۶–۲۸۷

حرف ز

زادالمسافرین ۳۲٤
زادالمعاد ۲۶۹
زبده ۲۷۸
زینت‌المدایح ۱۹۲

حرف س

سالی درمیان ایرانیان ۱۲۱–۱۲۹–۱۴۶–۱۹٤–
۲۱۱–۲۱۵–۲۶٤–۲۸۰–۲۸۷
سرداریه ۲۱۷–۲۱۹
سرگذشت اشرف خان ۳۱۰
سرمایه ایمان ۲۶۱–۲۸۶
سفارت بدربار تیمور ٤۵
سفارت نامه خوارزم ۱۹۷
سفرنامه ایران ۳
سفرنامه سرکلمانتس مرخام ۳۲
سفرنامه‌سیاحان ایطالیائی ۳۸–٤۰–٤۸–٤۹
سفرنامه شاردن ۷۸
سفرنامه ناصرالدینشاه ۶۷
سفرنامه ناصر خسرو ۲۶۵
سفرنامه یکنفر سیاح ۲۵۲–۲۵۶
سفینة‌المحمود ۱۹۲
سلسلة النسب ۳–۱۵–۲۵–۲۷–۲۹–۳۱–۳۳–
۳٤–۳۶
سلسله قاجاریه ۱۱۶–۱۱۸
سلیمان و بلقیس ۱۶۳
سواطع‌الکلم ۱۶۳
سه برادران ۸٤
سیاحت‌نامه ابراهیم بیك ۳۱۱
سیاحتهای نخستین ۷۱
سیاست‌نامه ۱۳–۲۶۵

حرف ش

شامات در تساط مسامین ۲۳۳
شاهنامه ۱۰–۱۵۳–۱۹۹–۲۱۹–۳۲۱
شاهنامه شاه اسمعیل ۱۵۳
شاه و درویش ۱۵۵
شبابیه ۱۶۱
شرایع‌الاسلام ٤۳–۲٤۶–۲۵۹
شرح احوال هیئت اعزامی ۱۱۷
شرح‌اسماء ۲۸۱
شرح‌اصول ۲۸۱
شرح‌الزیاره ۲۶٤
شرح‌الصدر ۲۸٤
شرح‌الفوائد ۲۶٤
شرح‌الهدایه ۲۸۱
شرح تاریخی تجارت انگلیس ۹٤
شرح جاربردی ۲۳۵
شرح جامی ۲۳۵
شرح مثنوی ۲۸۷
شعرالعجم ۱۳۲–۱۳۳–۱۳٤–۱۵۳–۱۶۱–۱۶۳–
۱۶٤–۱۶۷–۱۶۸–۱۷۳–۱۷٤–۱۷۶–۱۷۷
شفا ۲۸۱
شکوك‌الدلیل ۲۱۹
شمس‌المعارف ۲۹۱
شمع انجمن ۱۸۰
شواهدالربوبیه ۲۸۱–۲۸۷
شهرانگیز ۱۵۸
شهنشاه‌نامه ۱۹۹
شیروشکر ۱۶۹–۲۷۸
شیرین و خسرو ۱۵۳

حرف ص

صبائیه ۱۶۱

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

صحائف الاخبار ۸۵
صفات العاشقین ۱۵٦
صفوة الصفا ۲–۱٤–۲۵–۲٦–۳۱–۳۳–۲۹٤

حرف ط

طاقدیس ۲٦٤
طبیب اجباری ۳۰۷–۳۰۹
طوفان البکاء ۱۳۹

حرف ع

عالم آرای عباسی ۳۲–۳٤–۳۵–۳۷–۳۸–٤٦–
۷۰–۸۰–۸۱–۸۲–۸٦–۸۹–۱۳۷
۱۵۹–۱۷۱–۲۷۷
عبرت نامه ۱۹۹
عجائب المخلوقات ۲۹۷
عشق و سلطنت ۳۱۳
عقائد الشیعه ۲٤۹–۲۵۳
عین الحیاة ۲٦۳–۲٦۹
عیون الانباء ۲۹٦

حرف ف

فرهاد وشیرین ۱۵۹–۲۰۳–۲۰۵
فوائد المدنیه ۲٤۳

حرف ق

قابوسنامه ۲٦۵
قرآن ۲۷۰
قصابیه ۲۱۹
قصص العلما ۲۲۸–۲۲۹–۲۳۰–۲۳۲–۲۳۳–۲٤۰–
۲٤۱–۲٤۲–۲٤٤–۲٤۵–۲٤٦–۲۵۷–
۲۵۸–۲٦۰–۲٦۱–۲٦۸–۲۷۷–۲۸۰–
۲۸۲–۲۸٤–۲۸۵–۲۸٦–۲۹۷–۲۹۸
قواعد الاسلام ٤۳

حرف ك

کافی (کافیه) ۲۳۲–۲۳٤–۲۳۵–۲۳۷
کتاب السفره ۱۳۹
کتاب پرچاسس پیلگریمز ۸٤
کتاب حیات ۸
کسر اصنام ۲۸۱
کشف الحجب ۲۲۹–۲۳۱–۲٤۳
کشکول ۱٦۹–۲٦۰–۲۷۸
کلثوم ننه ۲٤۲
کلمات مکنونه ۲۸۵

حرف گ

گزارش مردم گریز ۳۰۷
گلستان ۱۷۸–۲۱۰–۲۱٦–۳۲٤
گلشن صبا ۱۹۹
گلشن محمود ۱۹۲
گنجینه ۲۰۰
گوهرمراد ۲٦۱–۲۸٦

حرف ل

لؤلؤة البحرین ۲۲۹–۲۳۳–۲٤۳–۲۵۹–۲٦۱–
۲۹۸
لیلی ومجنون ۱۵۳–۱۸٦

حرف م

مآثر السلطانیه ۱۱۸
مثنوی ۲۷
مجالس المؤمنین ٤۳–۱۵٤–۱۵٦–۱۵۷–۱٦۵–
۲۲۹–۲۳۱–۲۹۸
مجلهٔ ارمغان ۳۲۳
مجلهٔ انجمن همایونی ۱۰–۱٤–۲٦–۳٤–۳۵–
۳٦–۳۸–٤۰–۱۱۸
مجله ایرانشهر ۳۲۲–۳۲۳
مجله پارس ۳۲۳
مجله دانش ۳۲۳
مجله عالم نسوان ۳۲۳
مجله فردوسی ۳۲۳
مجله فروغ تربیت ۳۲۳
مجله کاوه ۳۱٤–۳۱۸–۳۱۹–۳۲۰–۳۲۱–۳۲۳

مجله گل زرد ۳۲۳
مجله گنجینه معارف ۳۲۳
مجله ممات وحیات ۳۲۳
مجمع البیان ۲٦۱
مجمع الفصحاء ٦—۲۰—۱۲۰—۱۳۷—۱۵۰—۱۵۳—
۱۵۵—۱۵۹—۱٦۰—۱٦۱—۱٦۳ —
۱٦٤—۱٦۸—۱۷۵—۱۹۲—۱۹۳ —
۱۹٤—۱۹٦—۱۹۷—۱۹۸—۱۹۹ —
۲۰۲—۲۰۵—۲۱۰—۲۱۲—۲۲۲ —
۲٦۰—۲٦٤—۲۷۸—۲۸۲—۲۸٦
مجمل التواریخ ۲۹٤
محمود و ایاز ۱٦۹
مخزن الاسرار ۱٦۵
مخلات ۲٦۰
مرآت البلدان ۳۰۲
مرآت الممالك ۷
مراسلات بوسبك ۸
مرکز ادوار ۱٦۳
مشاعر ۲٦۱—۲۸۰
مشکوة الانوار ۲٦۳—۲٦۹
مطاعن الصوفیه ۲۷۱
مطالعه در تذکره ۲۷
مطبوعات و شاعری ایران ۱٤۷—۱٤۸—۱۹۵—۲۲۰
—۲۲۱—۲۲۳—۲۲٤—۲۹۱
۳۰۲ — ۳۰٦ — ۳۱٤ —
۳۱۵—۳۱۷
مطلع الشمس ٦۷
معالم العلماء ۲۲۹
معجم البلدان ۳۰۲
مفاتح الشرایع ۲۸٤
مفتاح الفلاح ۲۷۸
مفتاح اللبیب ۲۳۷
مقامات حریری ۲٦۵
مقیاس المصابیح ۲٦۹
ملاذ آزیاتیك ۲۳
مناقب العارفین ۲۷—۳۱
منتخبات آثار فارسی ٦
منتخب التواریخ ۱۳۳—۱٦۳—۱٦٤—۱٦٦
منتظم ناصری ۳۰۲
منشآت السلاطین ٦-۱۰-۵۳-۷۳-۷٤-۷۵
منشآت رشیدی ۲۵
منظومه ۲۸۲
من لایحضر ۲۳۲—۲۵۸
منهاج الطالبین ۲۷۳
منیة الفضلا ۲۹۳
مواد لازمه ۱۲۳—۱٤۲—۲۷۳
موش و گربه ۳۲٤
میزانتروپ ۳۰۷—۳۰۹

حرف ن

ناسخ التواریخ ۱۱۹—۱۲۱—۲۱۰—۲۲٦
ناظر و منظور ۱۵۹
نامه دانشوران ۲۹٦
نان و حلوا ۱٦۹—۲٦۰—۲۷۸
نجوم السماء ۲۳۰—۲۹۸
نسب نامه ۲ — ۳
نسیمة السحر ۲۳۱
نفحات ۳۲
نقاشی و نقاشان ۵۱
نقطة الکاف ۱٤۲—۲۹۵
نمکدان ۲۱۰
نمکدان حقیقت ۱۷۱

حرف و

واردات القابیه ۲۸۱
وافی ۲۳۲
وامق و عذرا ۱۸٦

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وجه‌الدین ۳۲٤
وزیر لنگوران ۳۱۰
وسائل ۲۳۲
وضع ایران (باوضاع ایران رجوع شود)
وفیات‌الاعیان ۲۹٦

حرف ه

هدایه ٤٥
هفت بهشت ۱۲۳
هفت پیکر ۱۵۳
هفت کشور ۱٦۳
هفت منظر ۱۵۳

حرف ی

یوسف وزلیخا ۱۸۷

نام بلاد واماکن

حرف ا

آذربایجان ۳۷–٤۲–٤٤–۷۰–۷٤–۸۳–۱۱٤–
۱۸۳–۱۸۷–۲۰۲–۲۰۵–۲۹۹–۳۲۲–۳۲۳
آستارا ۱۸۲
آسیا ۲۹۹–۳۰۰
آسیای صغیر ۱۲–۱۵–۳٤–۵٤–۵۷–۸۵
آسیای مرکزی ٤۸–۵۱
آسیای وسطی ۵۱–۱۲۱
آگرادات ۳۱۲
آگره ۱۷۰–۱۷۷
آلمان ۳–۱۰٤–۱۲٦–۲٤۱–۲۷٦–۳۱۸–۳۱۹–
۳۲۰–۳۲۲
آلمه کولاغی ٦۵
آناطولی ۳۸–۰٦
آنقره ۱۱
ابرقو ٤٤–٤۵
ابیورد ۸۸
اپیروس ۵۷
احسا ۲۳۷
احمدآباد ۱٦۸
اخلاط ٤٦
ادرنه ٦۱–۱۲٦–۱۵۹
ارجوان (آستارا) ٤۱
ارجیش ٤٦–۷٤
اردبیل ۱٦–۲۲–۲۵–۲٦–۲۷–۲۸–۳۲–۳۵–
۳٦–۳۷–۳۸–۳۹–٤۰–٤۱–٤۸–۵٤–
٦٤–۷۰–۸۸
ارزنةالروم ۱۱۰–۱۲۰
ارزنجان ۱٦–٤۲–۵۰–٦۰–٦۱–٦۲
ارلانکن ۲۷٦
ارمنستان ۱۰۹–۲۹۹
اروپا ۱– ۲ –۳–۷٤–۷۵–۱۲۷–۱٤۱–۳۰۰–
۳۱۰–۳۱۹–۳۲۱
اسپانیا ۲–۳–٤–۵۸–۸۱
استراباد ٤٤–۸۸
اسفرنجان ۲۸
اسکاتلند ۳
اسلامبول ٦–٦۱–۷٤–۸۳–۱۰٦–۱۰۷–۱۰۸–
۱۲۸–۲۹۸–۳۰۰–۳۰۷–۳۱۲–۳۱٤
۳۲۱–۳۲۳
اشرف ۸۸
اصطخر ۳۹
اصفهان ۱–۲–۷–۱۱–٤۵–۷۳–۸٦–۸۸–۹۱–
۹۳–۹۵–۹۷–۹۹–۱۰۰–۱۰۲–۱۰٤–
۱۰۵–۱۰۷–۱۰۸–۱۰۹– ۱۱٤–۱۱۵–
۱۱٦–۱۲٦–۱۳٤–۱٤٦–۱٤۷–۱۷٦–
۱۷۷–۱۸۲–۱۸۳–۱۸۷–۲۳۸–۲۳۹–
۲٤۷–۲٦۱–۲٦۳–۲٦٤–۲۷۷–۲۸۰–
۲۸٦–۲۸۷–۳۲۳

اطریش ۸۵—۳۰۰
افریقا ٤۷
افغانستان ۱۹—۱۱۰—۱۳۲—۲۹۹—۳۰۰—۳۱۹
اکباتان ۳۱۲
الارهر ۲٤۵—۲٦۸
الموت ۷۱—۸۱
اماسیه ٦۱
اندخود ۸۸
انگلستان ۳—۲۳—۷٤—۸٦—۱۲۰—۱۲۱—۱۲٦—
۱۲۷—۱۲۸—۱۲۹—۱٤٦—۲٤۱—۲٦۵—
۲٦۹—۳۰۰—۱۷—۳۱۹
اهر ۳۹
ایروان ۸۸—۱۰٦—۱۱۰
ایطالیا ۳—۱۹٦

حرف ب

بابل ۹۰
باب‌الواد ۳٦
باکو ۸۸—۱۰٦—۱۱۰—۲۲۵—۳۲۳
بحرخزر ۳—٤۱—۵۰—۱۱٤
بحرین ۲۲۹—۲۳۳—۲۷۳—۲۹۸
بخارا ۵۱—۱۱۱
بدخشان ۲۹۹
برلن ۳—۳٤—۲۳۱—۲۷٦—۳۱۰—۳۱۸—۳۱۹—
۳۲۳
بروجرد ۱۲٤
بریتانیا (بانگلستان رجوع شود)
بصره ۱۱۵—۱۸۳—۲۳٦—۲۸۰
بعلبك ۲٦۰—۲۷۸
بغداد ۱۹—۲۳—۲٤—٤٤—٤٦—۷٤—۸۵—۹۰—
۱۰۳—۱۰۹—۱۱۰—۱۲۲—۱۵۷—۱۸۳—
۲۰۷—۲۳۷—۲۷٤
باخ ٤٤—٦٤—۸۸
باوچستان ۱۹
بم ۱۲۲
بمبئی ۲—۱۲۲—۱۸۷—۱۹۹—۲٤۳—۲۹۱—۳۱۳
بنارس ۹۳
بندر عباس ۱۲۲—۱۸٤
بنگاله ۲۳۱
بوشهر ۳۲۳
بهرام آباد ۱۰۲
بیبورت ٦۱
بیت‌المقدس ۸—۳٦
بیت محصبر ۳٦
بین‌النهرین ۱۹—۲۱

حرف پ

پارس ۳۱۲
پاریس ۷—۲۷—۳۱—۷۸—۱۲۱—۲۰۸—۲۹۳—
۲۹۹—۳۲٤
پتنه ۱۹
پرتغال ۲—۸۱—۸٦
پرسپلیس ۱۰۹
پطروگراد ۳۲٤
پلوپونز ۵۷
پیشاور ۱۱۱

حرف ت

تاشکند ۵۱
تبت ۱۰٤
تبریز ۱٦—۱۷—۳٤—۳۵—۳۹—٤۲—٤۹—٦۰—
٦۱—۷۱—۸۵—۸۸—۱۰٦—۱۰۷—۱۰۹—
۱۱۸—۱۲۷—۱٤٦—۱۵۷—۱۵۸—۱۷٦—
۲۰۰—۲۱۳—۲۲٤—۲۲۵—۲۳۲—۳۰۲—
۳۲۲
ترکستان ۲—۱۹—۲۹۹—۳۰۰
ترکمان چای ۱۲۰
تفلیس ۸۳—۸۸—۱۰٦—۱۱۰—۱۹۲—۳۰۹

توران ۱۰—۱۸۵
تونس ۱۷۵
تویسرکان ۳۱۰

حرف ج

جابانی دوم ۶۵
جبل عامل ۲۳۳—۲۷۲—۲۹۸
جزائر ۲۳۵
جسر چوپان ۶۱
جلال آباد ۳۲۳
جلفا ۱۰۴

حرف چ

چالدران ۶—۱۹-۴۵—۶۰—۶۱—۶۵
چهارسوق ۷۶
چهل ستون ۷۳
چین ۱۰۴—۳۰۰

حرف ح

حبرون ۳۶
حجاز ۱۸۴—۲۷۷—۲۹۹
حله ۴۳
حویزه (به هویزه رجوع شود)
حیدرآباد ۱۷۸—۲۳۷

حرف خ

خارك ۱۲۶
خان والده ۳۲۱—
ختا ۳۰۰
ختن ۲۰۷
خراسان ۴۴—۵۱—۵۲—۶۴—۷۶—۷۹—۸۱—۸۳—
۸۴—۱۰۸—۱۱۳—۱۱۵—۱۲۴—۱۳۴—
۱۵۵—۲۱۱—۲۵۳—۲۹۹
خرم آباد ۸۳—۱۸۳
خلخال ۴۱
خلیج فارس ۸۶—۱۲۶—۲۳۲—۲۹۹
خوار ۴۴
خوارزم ۱۹۷—۲۲۰
خوزستان ۶۴
خونسار ۱۶۹
خوی ۶۱—۱۰۶—۳۲۳
خیوه ۱۱۱—۲۲۵

حرف د

دارابگرد ۴۷
دامغان ۱۰۸
دربند ۳۸—۴۸—۸۸—۱۰۶
دریاچه استومار ۳۹
دزفول ۳۶—۴۷—۱۸۳
دکن ۱۳۵—۱۳۶—۱۶۹—۱۷۷
دهلی ۲۲—۷۳—۱۱۱—۱۳۵—۱۷۶—۱۸۵—۳۱۴
دیاربکر ۴۴—۴۶—۵۵—۶۴—۸۵

حرف ر

رشت ۴۰—۷۷—۱۱۰—۱۴۶—۳۲۳
رفسنجان ۱۰۲
رودس ۶۳—۶۴
روس ۲—۳—۹۲—۱۰۴—۱۰۵—۱۰۶—۱۰۷—۱۲۱
۱۲۴-۱۲۷—۱۲۸—۱۲۹—۲۰۱—۲۰۲—۲۲۶
۲۴۳—۳۱۷-۳۱۸
روم ۳—۴—۱۵—۱۷—۴۱—۶۳—۱۳۴—۲۰۲

حرف ز

زنجان ۱۲۵

حرف ژ

ژن ۳

حرف س

ساری ۵۲
سامره ۲۳۸
ساهیلان ۶۱
سبزوار ۸۴—۱۱۱—۲۸۷
ساطانیه ۷۰
ساماس ۸۵

سلیمانیه ۲۱
سمرقند ۵۱
سن پطرز بورغ ۱۴۷
سند ۱۱۱
سوریه ۱۳
سیرجان ۱۲۲
سیستان ۱۰۱
سیواس ۷ —۶۱—۸۵

حرف ش

شام ۲۸—۴۱—۶۲—۲۳۳—۲۷۷—۲۷۸—۲۹۹—۳۰۰
شرور ۴۲—۶۵
شط‌العرب ۲۳۶
شکی ۸۳
شماخی ۸۳—۱۰۱—۱۱۰—۲۹۹
شماسی ۳۹
شوشتر ۴۷—۱۸۳—۲۳۹
شهر بابك ۱۲۲
شیراز ۴۴—۸۳—۱۰۹—۱۱۴—۱۱۵—۱۲۸—۱۴۶—
۱۴۷—۱۶۳—۱۶۴—۱۷۲—۱۸۴—۱۸۷—۱۹۵—
۲۰۳—۲۱۲—۲۳۳—۲۳۶—۲۳۷—۲۳۸—۲۶۰—
۲۷۳—۲۸۰—۲۸۴—۲۹۹—۳۰۷—۳۲۳
شیروان ۴۸-۸۵-۱۰۹-۱۱۰
شیکاگو ۳۱-۲۹۲

حرف ط

طارم ۱۶ — ۴۱
طالقان ۲۵۳
طاهرآباد ۵۲
طبرسران ۳۸
طرابوزان ۳۷
طوس ۷۵
طهران ۳ — ۳۷ — ۸۴ — ۱۲۲ — ۱۲۴ — ۱۴۳—
۱۵۴—۱۸۳—۲۰۱—۲۰۵—۲۰۶—۲۱۲—۲۱۳
۲۱۷—۲۲۴—۲۲۵—۲۸۱—۲۸۷—۲۹۷—۲۹۹
۳۰۹—۳۱۰—۳۱۳—۳۱۴—۳۲۲—۳۲۳

حرف ع

عباس آباد ۱۷۶
عتبات ۱۸۳—۱۸۷
عثمانی ۲—۳—۶—۸—۱۹—۳۴—۴۵—۴۶—۴۸—۵۱
۵۳—۵۴—۵۷—۵۸—۶۲—۷۰—۷۱—۷۲—
۷۳—۷۴—۷۵—۷۸—۸۵—۸۶—۹۱—۱۰۵—
۱۰۶—۱۰۷—۱۲۰—۱۲۱—۱۲۴—۱۳۲—
۱۶۱—۲۴۶—۲۹۸—۲۹۹—۳۰۰—۳۰۱
عراق(عجم) ۴۴—۴۵—۴۸—۶۴—۱۸۷—۲۶۴—۲۹۹
عراق (عرب) ۲۳۸—۲۷۷
عربستان ۶۲—۱۰۲—۱۰۵—۳۱۰
عظیم آباد ۳۰۰
عکا ۱۲۳—۱۲۶

حرف غ

غجدوان ۵۳

حرف ف

فارس ۳۹—۴۴—۴۵—۴۷—۴۸—۶۳—۶۴—۸۰—
۱۱۰—۱۸۷
فرانسه ۳—۱۲۰—۱۲۶—۲۴۱—۲۴۶—۳۰۰—۳۱۲—
۳۲۲—۳۲۳
فرح آباد ۱۰۴—۱۰۵—۱۰۸
فرغانه ۵۱
فرنگستان (فرنگ) ۲۴۶—۲۸۵—۳۰۰—۳۲۰
فلسطین ۳۶
فماگوستا ۳۱۱
فیروزکوه ۴۴
فین ۴۴—۱۲۵

حرف ق

قادسیه ۱۰۲—۱۰۳
قارس ۸۳
قارش (قرش) ۵۰—۶۵—۷۵—۱۵۲
قاهره ۳۱۳—۳۱۴

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
آرشیو ملی ایران

قبرس ۱۲۶ — ۳۱۱
قرش ۵۰ — ۷۵
قزوین ۱ — ۷ — ۶۸ — ۷۱ — ۷۸ — ۷۹ — ۸۰ — ۸۳ — ۸۴ —
۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۰۷
قسطنطنیه ۸ — ۵۲ — ۷۰ — ۸۳
قصر زرد ۴۷
قفقاز ۲۲۵ — ۲۹۹
قلاع گل‌خندان ۴۴
قلعه استا ۴۴
قلعه شیخ طبرسی ۱۴۲
قلعه قهقهه ۷۱ — ۷۷ — ۷۸
قم ۲۳ — ۴۴ — ۸۰ — ۱۲۱ — ۱۲۲ — ۱۸۷ —
۱۹۹ — ۲۸۰ — ۲۸۱
قندهار ۴۴ — ۹۰ — ۹۵ — ۹۹ — ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۱۱
قهرود ۸۸
قیصریه ۱۷ — ۵۷ — ۶۱

حرف ک

کابل ۱۱۱ — ۳۲۳
کاراباس (قراباغ) ۳۹
کارامانیا ۳۸
کازرون ۴۴
کاشان ۴۴ — ۸۸ — ۱۰۵ — ۱۲۵ — ۱۳۷ — ۱۷۴
کاظمیه ۲۳۸
کانپور ۱۸۶
کربلا ۲۲ — ۲۳ — ۴۶ — ۱۲۱ — ۱۲۲ — ۱۳۹
۱۴۰ — ۱۴۲ — ۲۴۰ — ۲۴۱ — ۲۹۹ —
۳۱۰
کردستان ۲۱ — ۱۲۴ — ۱۸۳ — ۲۵۵
کرک ۲۵۹
کرماخ ۶۲
کرمان ۴۴ — ۶۴ — ۸۳ — ۹۵ — ۱۰۱ — ۱۰۲ —
۱۰۶ — ۱۰۸ — ۱۲۱ — ۱۲۲ — ۱۲۴ —
۱۲۹ — ۱۵۹ — ۱۸۴ — ۲۱۱ — ۲۱۲ —
۲۸۷ — ۲۹۲ — ۲۹۹ — ۳۲۳
کرمانشاهان ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۲۴ - ۱۸۳ - ۱۹۹ —
۲۲۵ — ۲۶۰ — ۲۶۴ — ۲۸۴ - ۳۱۰ - ۳۲۳
کرنال ۱۱۱
کریمه ۶۱
کشمیر ۱۷۳ — ۲۹۹
کعبه ۷۵
کلات نادری ۱۰۸
کلکته ۳۱۳ — ۳۱۴
کمارج ۱۱۴
کوتاهیه ۷۱
کهك ۲۸۰

حرف گ

گجرات ۱۳۵ — ۱۶۸
گرجستان ۸۳ — ۸۶ — ۱۰۰ — ۱۰۹ — ۱۱۰ —
۱۱۴ — ۱۱۸ — ۱۹۲ — ۲۴۴
گرگان ۱۰۶
گل‌خواران ۲۸
گلستان ۴۱ — ۱۲۰
گلون آباد ۱۰۲ — ۱۰۴
گنجه ۷۹ — ۸۳ — ۸۸ - ۱۱۰
گریك چای ۵۷
گیلان ۱۴ — ۲۸ — ۳۳ — ۳۵ — ۷۷ — ۸۳ —
۱۰۶ — ۱۰۹ — ۱۱۰ — ۱۵۸ — ۱۵۹ —
۱۸۲ — ۱۸۳ — ۱۸۴ — ۲۹۹

حرف ل

لار ۱۲۲ — ۱۸۴ — ۱۸۷
لاهور ۱۱۱ — ۱۷۷ — ۱۸۶ — ۲۹۰
لاهیجان ۱۶ — ۴۰ — ۴۱ — ۱۸۲
لایپزیك ۳۴ — ۳۱۰ — ۳۱۳
لتاکیه ۶۱

لرستان ٤٧ — ٨٣ — ١٨٣
لکنهو ١٨٥ — ٢٤٠ — ٢٤١ — ٢٩٨
لندن ٧٣ — ٧٥ — ٨٠ — ٩٣ — ٢٠٨ — ٢٩٠ — ٣١٤
لنگوران ٣١٠ — ٣١١
لهستان ٣
لیدن ١٣

حرف م

ماردین ٢٦٧
مازندران ٥٢ — ٨٨ — ١٠٦ — ١١٥ — ١٢٤ — ١٢٥ — ١٤٢ — ١٨٧
ماوراءالنهر ٥١ — ٧٣ — ٢٩٩
محلات ١٢٢
مدی ٣١٢
مدینه ١٨
مراغه ١٠٧
مرند ٦١
مرو ٥٢ — ٦٤ — ٦٥ — ٨٨
مسقط ١٨٤
مسکو ٣
مشهد ٢٣-٧٥-٧٩-٨٨-١٠٨-١١٣-١٥٤-١٨٣-١٨٧-٢٢٤-٢٢٥-٢٣٩-٢٨٧-٣٢٣
مصر ٨-١٠-١٨-١٩-٥٥-٦٢-٢٤٥-٢٦٨-٢٧٧-٢٧٩-٢٩١-٢٩٣-٢٩٩-٣٠٠-٣٠١
مغان ١١٨
مقدونیه ٥٧
مکه ١٨-١٠٠-١٢٢-١٨٣-١٨٧-٢٥٣-٢٧٧
ملایر ٣١٠
مورا ٦١
مورچه خوار ١٠٨-١١٦

حرف ن

نتردام (کلیسا) ٢٠٩
نجف ٢٣-٤٦-٦٨-٢٤٠-٢٤١
نخجوان ٦١—٧٤-٨٨-١٠٦
نسا ٨٨
نهاوند ١٨٣
نیریز ١٢٥
نیشابور ١٠٨

حرف و

والادولید ١٦
وان ٨٥
وزو و (کوه) ٢٩٠
ولگا ٣
ونیس ٣-٧-١٧-٣٨-٦٨-٦٩
وینه (وین) ٨-٣١٠

حرف ه

هرات ١٩-٣٥-٥٠-٥١—٥٦-٦٥-٧٥-٧٦-٧٧-٧٩-٨٠-١٠١-١٠٨—١٢٦-١٥٦-٣٢٣
هرمز ٨٦
همدان ٤٦-٦٥-٧١-٨٨-١٠٦-١٠٧-١٠٩-١١٠-١٧٣—١٨٣-٢٩٩-٣١١-٣١٢
هند ؛ هندوستان ٢-٧-١٢-١٩-٢٢-٩٣-٩٩-١١٠-١١١-١٢١-١٢٢-١٢٧-١٣٢-١٣٣-١٣٤-١٣٥-١٦١-١٦٣-١٦٤-١٦٨-١٦٩-١٧٠-١٧٣-١٧٦-١٨٤-١٨٥-١٨٦-١٨٧-١٩٣-٢٣٧-٢٦١-٢٨٢-٢٨٦-٢٩١-٢٩٢-٣٠٠-٣٠١-٣١٥
هویزه ٤٧-٢٣٥-٢٣٩

حرف ی

یافا ٣٦
یزد ٤٥-٧١—٩٥-١٠٢-١٠٦-١٠٨-١٢١-١٢٤-١٢٥-١٤١-١٥٩-٢٢٨-٢٦٤
یمن ١٨٣-٢٩٩
یونان ٢٧٥

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ب	۲۴	دفتر	نشر
ح	۱۲	حیات	حیات او
۱	۹	قرن نهم	قرن نوزدهم
۱۱	۵	ایران »	ایران » وامثال آن نبوده
۳۷	۲۰	شیخ علامت	علامت
۳۹	۳	۱۴۵۰	۱۵۰۰
»	۱۶	که با	که چون با
۵۰	۲۰	فارس	قرش
۵۳	۱۸	طبع کرده	تدوین کرده
۶۹	۱۱	بعد شاه	بعد بشاه
۷۱	۱۵	بهرامشاه	بهرام میرزا
۷۵	آخر	فارس	قرش
۷۹	۲۰	رفتار	طرز فوت
۸۱	۱۷	۹۹۸	۹۹۵
۸۵	۲۳	۹۲۷	۹۲۵
۸۸	۱۵	میرمحمد داماد	میرمحمدباقر داماد
۱۳۷	۵	شاه‌طهماسب‌واخلاف او	شاه طهماسب
۱۴۶	۱۳	اهالی انگلیس	اهاجی انگلیس
۱۵۲	آخر	خرافات	خرابات
۱۷۴	۲	خیال‌هندی	خیال بندی
۱۷۷	۱۸	طالب عاملی	طالب آملی
۱۸۴	۱۲	متصل	مختل
۱۸۵	۱۵	لطفی بیك	لطفعلی بیك
۲۰۲	۱	سزائی‌بود	سزائی‌بود که
۲۱۵	۱۳	پرسد	بوسد
»	۱۴	خاق	خاق و
۲۵۲	۹	مشرك	شرك
»	۱۲	شر کت	شرك
۲۶۱	۱۶	شیخ طوسی	شیخ طبرسی
۲۷۰	۱۹	اجتماعیات	اجماعیات

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ادبیات معاصر

تألیف

رشید یاسمی

استاد دانشگاه طهران

در طهران بسال ۱۳۱۶ شمسی طبع گردید

چاپخانهٔ روشنائی
طهران

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی
جمهوری اسلامی ایران

فهرست مندرجات

	صفحه
دیباچه	
اوضاع ادبی ایران درسالهای اخیر	۷–۱

فصل اول شعر

ادیب پیشاوری ـ ادیب نیشابوری ـ افسر ـ الهی ـ امیری ـ اورنگ ـ ابرج ـ بدیع‌الزمان ـ بهار ـ بینش ـ پروین اعتصامی ـ پژمان ـ تقوی ـ جلوه ـ حکمت ـ خسروی ـ دانش ـ دهخدا ـ رعدی ـ روحانی ـ سرمد ـ سعید نفیسی ـ سنا ـ شفق ـ شوریده ـ صفیعلیشاه ـ صورتگر ـ عارف ـ عبرت ـ عشقی ـ عطا ـ غمام ـ فرخ ـ فروغی ـ فلسفی ـ کمالی ـ مرآت ـ مسرور ـ مؤیدثابتی ـ نظام وفا ـ نیر ـ وثوق ـ وحید ـ یغمائی ـ یکتا ـ صورت دیوانها ۹۹ — ۸

سرود ـ تصنیف ـ قول ـ حراره ـ شیدا ـ عارف ـ بهار ـ جاهد ـ وحید ـ احمدی بژمان ۱۰۶ — ۱۰۰

فصل دوم نثر

فارسی خالص ـ فرهنگستان ـ ترجمه و تالیف رمان ـ صورت رمانها ـ صورت مترجمین تاریخ ـ صورت کتب تاریخ ـ تحقیقات تاریخی ـ اسامی محققین ـ حکمت و تربیت ـ کتب اخلاقی ـ صورت کتب علمی ۱۱۶–۱۰۷

روزنامه ـ صورت جراید ـ مجله ـ مجلهٔ بهار ـ مجله دانشکده ـ مجله ارمغان ـ مجله نوبهار مجله تعلیم‌وتربیت ـ مجله آینده ـ مجله ایران جوان ـ مجله کاوه ـ مجله ایرانشهر ـ مجله‌شرق مجله مهر ـ اسامی مجلات ـ سالنامه ۱۲۱–۱۱۷

نمایش ـ تقلید ـ تیاتر ـ صورت تیاترها ـ ۱۳۲–۱۲۱

فهرست تصاویر کتاب

ادیب پیشاوری ۱۰ ـ ادیب نیشابوری ۱۴ ـ افسر ۱۶ ـ امیری ۲۰ ـ اورنگ ۲۲ ـ ایرج ۲۳ ـ بدیع‌الزمان ۲۷ ـ بهار ۳۰ ـ پژمان ۳۵ ـ جلوه ـ ۳۸ ـ حکمت ۴۱ ـ خسروی ۴۵ ـ دانش ۴۸ ـ دهخدا ۵۰ ـ رعدی ۵۲ ـ سعید نفیسی ۵۷ ـ شفق ۵۹ ـ شوریده ۶۱ ـ صفیعلیشاه ۶۶ ـ صورتگر ۶۷ ـ عارف ۶۹ ـ عبرت ۷۰ ـ عشقی ۷۲ عطاء ۷۳ ـ غمام ۷۶ ـ فرخ ۷۸ ـ فروغی ۷۹ ـ فلسفی ۸۱ ـ کمالی ۸۲ ـ مرآت ۸۴ مؤیدثابتی ۸۷ ـ وثوق ۹۱ ـ وحید ۹۴ ـ یغمائی ۹۶ ـ یکتا ۹۸

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

دیباچه

ازآن پس که بترجمه و طبع جلد چهارم از تاریخ ادبیات پروفسور ادوارد برون که تاریخ ادبی ایران ازابتدای عهد صفوی تا آغاز عصر پهلوی است موفق شدم، ازآنجا که مندرجات آنرا نسبت بحوادث ادبی قرن حاضر محتاج تکمیل یافتم وبعلاوه دراین شانزده سال که فاصله زمان تألیف و زمان ترجمه است آثار بسیار درنظم و نثر پیدا شده بود، برآن شدم که ذیلی مشتمل برشرح حال شعرا و نام همه کتب مهمه عهد برآن بیفزایم.

اما چون مجال استقصای کافی نبود شرح حال همهٔ شعرا و نام همه کتب بدست نیامد و این ذیل محدودتر از آن شد که درنظر بود امید است در کتاب مبسوطی که در دست تألیف است جبران مافات بشود

باری چون این ذیل بهمین اندازه هم که رسیده است می تواند تاحدی معرف ادبیات این عصر باشد سزاوار دیدم که جداگانه آنرا تحت عنوان «**ادبیات معاصر**» منتشر کنم تا برای دانشجویان درحکم مدخلی باشد.

کاملا آگاهم که نگارش تاریخ ادبی معاصر از دشوارترین کارهاست ومقدار خرسندی که جلب میکند خیلی کمتراز ناخرسندی است زیرا که طبعاً نام بسی اشخاص سزاوار و کتب عالیمقدار ازقلم میافتد و در آنچه بقلم میآید ناچار اشتباه و غلط بسیار راه می یابد. اما با این همه مشکلات ازآنجا که تألیف آنرا مفید دیدم خودداری نکردم وچون با بیغرضی تام شروع و با بیطرفی محض ختم شده یقین دارم که در نظر ارباب انصاف وبصیرت نیکو جلوه خواهد کرد.

تیر ماه ۱۳۱۶

رشید یاسمی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در کتاب ادبیات معاصر اغلاط ذیل را اصلاح نمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۳	بتالیف آوردن	بتالیف
۱۳	۲۲	ایمنی	ریمنی
۲۵	۲۱	اندرون و	اندرون
۲۷	۱۹	۱۲٤۲	۱۳٤۲
۳۲	۱۱	بر گذشته	بر گذاشته
۳٤	۲۰	عهد	عمر
٤۳	۳	صدای	صلای
٤۷	۱۷	تارت	ثارت
٤۸	۱۸	نوشتن روان	نوشین‌روان
۵۷	۱٤	قابس‌و نامه	قابوسنامه
٦۳	۷	باز	باد
٦۳	۱۲	باد	بار
۸٤	۱٦	چهارم	سوم
۱۲۳	۲۰	شمر	شعر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اوضاع ادبی ایران در سالهای اخیر

پرفسور ادوارد برون چهار جلد تاریخ ادبی خود را طوری ترتیب داده است که هر جلدی بظهور شاعری توانا ختم میشود جلد اول از صدر تاریخ ادبی تاظهور فردوسی جلد دوم تاطلوع سعدی و جلد سوم تاعهد جامی لکن بنظر ما جلد چهارم طبیعی تر ازسایر مجلدات ختم شده است زیرا که بافصلی حقیقی از تاریخ ایران تصادف کرده است آخرین صفحات این کتاب با آخرین ایام دوره انحطاط کشور مقارنه دارد وبرفرض که مؤلف ازروزگار امان مییافت ومطالعات خودرا دوام میداد خواه وناخواه بایستی کتاب را بهمین جا ختم کند وباقی را در جلدی جدا گانه بنگارد از گفتار مؤلف در صفحهٔ ۱۲۹ بخوبی آشکار است که آنمرد ایران دوست چگونه ازمصائب وارده برایران متأثراست ویاسی که آن‌زمان براذهان غالب بود چگونه اورا نیز ازراه دور نسبت بکشور محبوب او ناامید کرده‌است حقیقة در آنروزگار هیچکس ازداخل وخارج چه‌نیك بین وچه بدبین نمیتوانست ایام بهبودی برای مملکت ایران بتصور آورد

دولت در کمال ضعف ، عشایر در خود سری باقی ، خزانه خالی و سپاه بی ترتیب بلکه معدوم امن وعدل وعلم وادب در گرداب فنا . . . ازایران جزنامی واز شوکت باستانی جزخیالی درخاطرها نبود درچنین وقتی معلوم است که بازار علم وشعر چقدر کاسد است کسی ازبیم جان وغم نان پروای دانش وفرهنگ نداشت تاچه رسد بظهور آثار بدیع و گفتار درخشان . فقر ویاس و مشاهده برادران ستمدیده و آبادیهای ویران‌شده وفقدان مردمان فداکاردلسوز هر کسی‌را خاصه طبقه شاعران و ظریفان حساس را گرفتار نومیدی شدید کرده بود چنانکه دراغلب آثار آن عصر جز نوحه و ناله ونفرین چیزی دیده نمیشود از توالی مصائب وتسلسل حوادث همه کس را باور شده بود که ایران نفرین کرده است وباید ابدالدهر درآتش بلا وانقلاب واغتشاش بسوزد مقالات بسیار واشعار بیشمار در نزد نگارنده هست که صریحاً یا تلمیحاً باین اعتقادات عامیانه اشاره کرده و

ایران را نفرین کرده ومحکوم به بیچارگی دانسته‌اند و بعضی چارهٔ کشوررا در ظهور دستی ازغیب وعده میدادند که برون آید وکاری بکند. شرح حوادث ناگواری که درآن ایام برای مردم ایران امرعادی شده بود بقدری مبسوط است که درخور کتب تاریخی بزرگ است وکسی نیست که منکر آن تواند شد درچنین روزگاری کتاب مزبور بپایان رسیده ودر واقع پرفسور برون با کمال حسرت این سرزمین محبوب خویش را درچهار موجه بدبختی رها کرده ودم فرو بسته است درآثار شعراء قبل ازظهور پهلوی اشعاربسیار درمژده طلوع مردی بزرگ که رهاننده کشور از مصائب ومضایق است دیده میشود

ادیب پیشاوری درایام جنك بین المللی گوید:

گرچه جهان سالها رفت که مردی نزاد — فتنه شد او بربنات مهر گرفت ازبنین
دارم دل پرامید نه ز مه و نه زشید — بل زخدا گونوید میدهدم کل حین
که چون فرانك کند مادر گیتی شکم — وین پدر گوژ پشت پشت کند آبتین
چون ستم ماردوش گشت ز اندازه بیش — لاجرم آرد برون کاوه سر از آستین
از افق شرق باز بردمد استاره‌ای — همچو سهیل یمن تیغ یمان در یمین

خسروی درهمان اوقات گوید.

شهی را برانگیزد از غیب داور — که چون روزروشن کند شام تارت
بر اندازد از بوستان بیخ ظلمت — بپردازد از گلستان خس و خارت
جهان پر زجورست وبیداد یارب — برانگیز آن دادگر شهریارت

خواست یزدان نگذاشت این کشور باستانی که برتمدن وادب بشری اینهمه منت‌دارد و مؤسس نخستین دولت شاهنشاهی جهان و مهد داناییان و سرایندگان عظیم‌الشانست یکباره درگرداب نیستی فرو رود وبوستان روزگار ازآوای بلبلان خوشنوای او محروم بماند یکی از رهانندگان بی همتا و فرزندان توانای او قدم بعرصهٔ سیاست نهاد اعلیحضرت شاهنشاه **رضا شاه پهلوی** بنیروی اراده و تدبیر وحسن نیت وشجاعت خویش کشتی طوفان دیده را بساحل نجات کشانید ودر اندك مدتی ازفرط کوشش وثبات واز بلندی همت وپاکی نیات موفق گردید که مجد و عظمت پیشین را بخوبترین صورتی باز گرداند نخست با تنظیم و تجهیز سپاهی بزرگ امنیت را دراقصای کشور واکناف مملکت برقرار کرد

امنیتی که بشهادت تاریخ درهیچ دوره نظیر آن دیده نشده است آنگاه بعمران ورفع ویرانیها وبهبودی اوضاع سیاسی و اجتماعی پرداخت . آنچه دراین پانزده سال برای این شاهنشاه نیکبخت دست داده است وآنچه دراین مدت وطن عزیز ازبرکت وجود این فرزند توانا تمتع برده است درتاریخ کشور بی نظیر است اگر این مرد بزرگ جزامنیت تامی که درایران برقرار کرده هیچ خدمتی انجام نداده بود هرشخص منصفی اورا درردیف بزرگترین مصلحان جهان قرار میداد لکن همت او باین پایه توقف نکرد وتا آنجا که استعداد کشور اجازه میداد متانت ودوامی حیرت انگیز درایجاد مؤسسات مفید وبرانداختن بدعتهای مضر واحیای رسوم سودمند وامحای آداب ناپسند کوشیده کشور ناتوان را از سموم جانگزای خودسری وهرج ومرج که بصورت نفوذ خوانین عشایری و قدرت اعیان ومتنفذین شهری وبهیئت عادات ورسوم عمومی جلوه میکرد ومانع هرپیشرفتی میشد رهائی داد صرف نظر ازنوابغ ادبی که ظهور آنها را کسی نمیتواند پیش بینی کند اوضاع عادی علم و ادب را هرگاه بنظر بیاوریم می بینیم که بشاهراه پیشرفت افتاده است زیراکه این ظهورات اجتماعی متکی بامنیت و آبادیست وچون دیرزمانی کشور آسوده شد و پلنگان خوی پلنگی از دست دادند رفته رفته گلزار ادب شادابی از سر خواهد گرفت طبعاً دراین چند سال که دورهٔ کوشش فوق‌العاده ملی بود وهمه چیز درپی جاذبه اراده شاهنشاهی تکاپو میکرد ازحیث شعر ونثر نمیتوان آثاریکه متناسب با سایر پیشرفتها باشد نشان داد پیوسته دورهٔ انتقال مهیا کننده ادوار آینده است مثلا نمیتوان گفت همان نهضتی که درکار وصنعت وغیره پیدا شده است درشعر هم رخ داده است زیرا که ضروریات همواره حجاب مستحبات میشود کشوری که باید تمام نیروی خود را درظرف پانزده سال برفع خرابی ادوار سلف وجلب منافع تمدن جدید مقصور کند وهمه چیزهای ضروری زندگی مادی را تقریباً ازنو ایجاد نماید امن وعدالت وراه ارتباط ولباس وآب ونان ومعارف ضروریرا یکان یکان احداث کند طبعاً مجالی برای پرواز بطبقات اعلای فکر وخیال ندارد پس ایندوره را که نسبت بقرنهای ماضی بمنزله ساعتی بیش نیست نباید مورد طنز و طعن

قرار داد که چون سعدی شاعری وچون بهزاد نقاشی وچون ملا صدرا حکیمی نداده است باوجود این باید گفت که دراساس معرفت نیز شالوده هایی استوار نهاده شده است وذوق ایرانی دراین ایام تحول هم ازکار بازنمانده است چنانکه از عده کتبی که دراین دوره طبع ونشر شده است چه تألیف وترجمهٔ جدید چه آثار معروف پیشینیان میتوان حرکت مستمرادبی را احساس کرد مادراین مختصر نمیتوانیم آنطور که شاید و باید حق پیشرفتهای این چند سال را در راه ادبیات بمعنی اعم ادا کنیم وتفصیل را بکتابی موکول مینمائیم که دراین باب دردست نگارش داریم وشاید گنجایش چنین بحثی را داشته باشد پس دراین صفحات قلیل بذکر فهرستی اکتفا باید کرد

مقدمة باید دانست که تغییرات عمیق اجتماعی که در احوال مرد وزن این کشور و در اوضاع تجارت و صناعت این اقلیم واقع شده است در ادبیات و افکار نسل حاضر ومستقبل تأثیر دارد روابط استواری که بامماليك اروپا پیداشده چه تجاری چه علمی وچه صنعتی موجب مزید اختلاط فرهنگ شرق وغرب خواهدشدو بشهادت تاریخ هیچ عاملی بیشتر ازلقاح وپیوند افکار ملل مختلف موجب تجدید بنیان ادب نخواهدبود وقتی که ازدیاد روابط موجب شد که حجاب بیگانگی ازمیان رفت وعلم وصنعت وطرز تفکر وتخیل مردم بیگانه باافکار وپندار اهل کشور آمیختگی تام پیدا کرد تحول ادبی حقیقی صورت خواهد گرفت ایرانیان درادوار گذشته آنچه ممکن بود ازآثار فکر وذوق خود در جهان پرا کندند ودر مقابل از همسایگان هرچه شایسته ومناسب دیدند گرفتند ودر سایه شمشیر اسلام که ملل گوناگون را تحت حکومت واحد قرار داد حدود و ثغور برداشته شد و ملل اسلامی فرهنگهای خویش را بوسیلهٔ زبان عربی که حکم رابط و قاصد داشت در یکدیگر آمیختند نتیجهٔ این ارتباط تام ادبیات وعلم وصنعتی شد که ازآغاز دورهٔ عباسی تاحمله مغول در کشور ما نورافشانی داشت هجوم وحشیان مغول این پیوند های ملل اسلامی را از هم گسیخت و مانع شد که باز هم ازتصادف افکار برقهای نورانی پیدا شود ناچار ایران خودرا مانند بازرگانی دید که انقلاب روزگار دست اورا ازبازارهای تجارت و خزاین و دفاین منتشرش بریده و مجبور است بذخیره خانه و اندوخته کاشانه خود قناعت کند این بود که بعد ازمغول جز تقلید گذشتگان که میتوان

آنرا بـه نشخوار ادبی تعبیر کرد کاری ازپیش نرفت همه کس درسیر آسیائی بدور خود می پیچید وباتبدیل صورت میراث گذشتگان را بنام خود ببازار می آورد وعاقبت چون تغییر بیان وتبدیل صور هم حدی‌دارد وافراط درآن‌چهره معنی‌را بکلی تیره میکند مقلدین کار را بوسوائی کشانیدند و آثاری بظهور آوردنـد که فی‌الحقیقة تنفر انـگیز وجانـگزای است فقط در روزگار انقلاب اخیر کـه حرکت اجتماعی تازه وفشار بی اندازه قریحه هارا جنبش بخشید ابیات دلپسندی میتوان یافت که چون از دل برآمده است بردل می‌نشیند ادبیات آئینهٔ احوال اجتماعی است وقتی که قرنها بـگذرد وتمدنی درحال رکود باشد و جزتقلید سلف کاری نـکند طبعاً ادبیات هم راکد وفاسد خواهـد گشت و صاحبان ذوق درروی زمینه های قدیم چندان پیرایه وزینت بیفایده می بندند که «گرتو به بینی نشناسیش باز» چنانکه بعضی ازآثار عهد صفویه وزندیه و قاجاریه نه فقط باذوق ساده قابل فهم نیست بلکه باتعمل عقلی وتأمل فکری هم نمیتوان معنای محصلی برایش یافت تجدد درادبیات تابع تجدد درمحیط زندگانی است هروقت شاعـر چیز ها دید که سلف ندیده بودند و چیز ها شنید که نیاگان استماع نکـرده بودند ولطایفی ادراك کرد که پیشینیان ازآن غفلت داشته اند آنزمان است که امید شعر تازه وسبك جدید و نهضت ادبی میتوان داشت واین احوال و مقدمات جز درعصر شاهنشاه **پهلوی** درهیچیك از دوره های پیش بنهایت قوت فراهم‌نیامده بود جنـگ بین الملل بعداز چهار سال آتش افروزی بنیانهای قدیـم را متزلزل کرد بسیاری از چیزهای خوب و بد را که تمدن بشری آنها را جاودانی می‌پنداشت دراروپا زیرو رو کرد درتعلیم و تربیت درصنعت درتجارت درآداب معاشرت درپوشیدن لباس در وسایل مسافرت و وسایط مخابره در امور بانك و معنی ثروت وطرز حکومت وعلاقهٔ فرد بدولت و پیوند ملك بملت و درسلیقهٔ ادبی وفکر علمی وهزاران چیز دیـگر انقلاب کرد نمیـگوئیم کـه آنچه آورد بهتر ازماسبق بود اما تازه‌های بسیار آورد وبشر که عاشق تجدد ودیوانهٔ تنوع‌است آنها را طوعاً و کرهاً گردن نهاد انعکاس این تغییرات که هنوز هم بسیاری ازمشـکلاتش‌لاینحل مانده است درشرق وغرب پیچید ایران نیز که سالها صدائی ازفرنـگستان می شنید واستعداد همصدائی نداشت ناگهان خودرا دربرابرتمدن

غرب دید زیرا که جنك وانقلاب تمام سدها را شکسته بود ووسایل ارتباط جدید کوه زمین را کوچکتر کرده وملل را دست بگریبان ساخته بود ، مصلح بزرگ ایران هم هرچه رابرای بهبود ایران نیکودانست جلب کرد و برخلاف زمامداران غافل باین ارتباط کمك نمود و موانع اجتماعی را برچید و با دیده بیدار مراقب شد تا ازنفوذ مضرات منع ودر دخول منافع سعی کند درزمانی اندك راه آهن سرتاسر ایران که خوابی وخیالی بیش نبود کشیده شد و در هر شهر کارخانها دایر گشت و تقریباً احتیاج مردم از مصنوعات اروپا منقطع شد ایران نیز همرنك مللی گردید که سالها مغبوط او بودند اعزام محصل ومطالعهٔ تشکیلات اروپائی که جز برای معدودی میسر نشده بود دراین عصر کاری عادی وآسان شد فوج فوج شاگردان بممالك مختلفه روانه و مأمور تحصیل شدند همهٔ این تغییرات درآثار ادبی تأثیر بخشید ونخستین تأثیرش ترك تقلید آثار بی فایدهٔ گذشتگان بود طبعاً وقتیکه شخص چیز تازه وخوبی می بیند پیش از گرفتن آن مدتی بترك آنچه دارد و بیفایده میداند میپردازد « دیو چو بیرون رود فرشته درآید » سکوتی که برشاعری ایران درچند سال اخیرحکمفرمائی دارد بمنزلهٔ پرهیزیست که طبیب تجویز میکند که گفته اند : « اول علاج مردم بیمار احتماست » اگر بدقت در احوال صاحبان ذوق بنگریم می بینم همه از طرز مقلدانه بی‌مغز سابقین آگاه شده ودرجستجوی راه جدیدی برای اظهار مافی‌الضمیر برآمده میخواهند برای آن قریحه روشن ملی که بزرگان ادب را در قرنهای گذشته بوجود آورد لباسی نو بیابند وعبارتی لایق بجویند معنای جدیدی که اززندگی مادی ومعنوی دریافته اند آنانرا از اتلاف عمر در تعقیب چیزهای بی‌سود باز میدارد توجه تامی که ازجانب شاهنشاه بامور معارفی مبذول شده وپرورش جسمانی که ازبرکت نظام وظیفه وتأسیس انجمنهای تربیت بدنی و ورزشهای مدارس توسعه یافته است طبعاً درمزاج واخلاق ساکنان این کشور اثر قوی خواهد بخشید و بار دیگر آن نیروی خاموش شده باستانی را بجنبش خواهد آورد چنانکه مقدمات آن درهمین ایام نمایان است وقتی که مصائب ناگوار که بر خلاف طبیعت است آنقسم تأثیر عمیق در احوال فرد وجامعه ودر اوضاع علم وادب داشته باشد که بآن اشاره کردیم پیداست که دوام روزگار نعمت ترقی که ملایم طبع و محرك

شوق است چه خواهـد کرد عدم امنیت وضعف استقلال واتکای بغیر آن کرد که دیدیم ثبات آسایش واستقرار قدرت و کمال استقلال کارها خواهد کرد که می بینیم پس جای تعجب نیست که همان امیدرا که بترقیات مادی مملکت داریم بپیشرفتهای ادبی وعلمی آینده داشته باشیم وزارت معارف باخدماتی که دراین سالهای اخیر کرده وشالوده هائیکه نهاده است این امید واریرا تأیید میکند تأسیس دانشگاه و ایجاد دانشسراهای سیار برای تربیت معلم و اصلاح برنامه «دستور تعلیمات» وساختن عمارات مناسب وزیبا برای مدارس واستخدام استادان خارجی و تهیهٔ لوازم علمی وجهد درتربیت بانوان وپرورش جسمانی شاگردان و مثل این خدمات زمینهٔ ترقی را روشن وراه پیشرفت را باز میکند

فصل اول

شعر

این دوره را که فاصلهٔ جنگ بین‌المللی وزمان تحریر این سطوراست میتوان عصر بیداری شاعران نامید زیرا اکثر اشخاص که دارای موهبت شاعری بوده‌اند ازتقلید گذشتگان حتی المقدور احتراز کرده و کوشیده‌اند که مضمونی جدید درقالب شعری قدیم وارد کنند. نباید تصور کرد که همه موفق شده اند و واقعاً چیزی‌بدیع وجدید آورده‌اند اما میل باین تجدد درآثار آنان آشکاراست درآغاز این دوره جماعتی از گویندگان بفکر انقلاب ادبی افتاده مدعی تجدید صورت و مضمون اشعار شدند ولی بحکم آنکه فکر تجدد هنوز پختگی نداشت کامیاب نشدند از حیث صورت قطعاتی انتشار یافت که وزن وقافیه دلپسند نداشت و بزودی متروك گردید ازحیث مضمون هم انقلاب ادبی منحصر به آوردن بعضی الفاظ فرنگی شد.

رفته رفته فکر تجدد ادبی پخته تر شد ومعلوم گردید که شکستن وزنهای فارسی وداخل کردن الفاظ اجنبی انقلاب ادبی نیست پس دستهٔ ازشعرا شکلهای خاصی ترکیب کردند و مضمونهای بکر وبدیع در گفتار خود جای دادند اما با این نظر که هرگز ازروح زبان وقواعد بیان فصحاء ایران عدول نکنند زیرا قائل‌بودند که بزرگان گذشته از هرجهة شاعریرا برتبه کمال رسانده و برای اظهار هرقسم مطلب‌جدیدی راه راباز نموده اند.

چنانکه گفته شد مضمون وفکر جدید را باید محیط جدید القاء کند شاعر باید چیز تازه ببیند تا خیال تازه بکند پس هر قدر دامنهٔ تجدد اجتماعی وسیعتر میشود امید تجدد حقیقی شعر وادب هم قوت میگیرد فعلا ازحیث مضمون وفکر نو جزقطعات معدودی درادبیات این دوره نمیتوان نشان داد.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اماتقلید قدماهم طرفدارانی دارد وبسیار قصیده‌وغزل استواردراین عصرمیتوان نشان داد که شایسته برابری با متقدمان است

ازحسن اتفاق راجع بشاعران ایندوره چند تذکره مبسوط و دقیق طبع شده‌است یکی ازآقای پرفسور محمداسحق معلم‌زبان وادبیات فارسی دردانشگاه کلکته است بنام **سخنوران ایران درعصرحاضر** که جلد اول آن بسال ۱۳۵۱ در دهلی چاپ شده و جلد دوم در تحت طبع است دیگری موسوم به **سخنوران عهد پهلوی** تألیف آقای دینشاه سلیسیتر که در بمبئی بطبع رسیده است

گذشته ازاین درمیان معاصران هم فضلائی هستند که از احوال یا آثار گویندگان این عصر کتابهائی گرد آورده اند ازآنجمله آقای پژمان بختیاری در کتاب **بهترین اشعار** آقای محمد ضیاء هشترودی در**منتخبات آثار** آقای سعادت نوری در**گلهای ادب** وآقای مطیعی مدیر روزنامه کانون شعرا در کتاب **اسرار خلقت** نمونه هائی ازاحوال و آثار سخنوران معاصر بدست داده اند بعلاوه اقایان عبرت نائینی وشمس‌الدین حقی وساعی نیز بتألیف آوردن تذکره های مشروحی مشغولند که بعداً انتشار خواهند داد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ادیب پیشاوری

۱۲۶۰-۱۳۴۹ هـ.ق

افضل شعرائی که دراین دوره در گذشته اند سید احمد ادیب پیشاوری فرزند سید شهاب الدین ازمردم پیشاوراست ا در بعضی اشخاص بسبب اغلاق و پیچیدگی مضامین وایراد

الفاظ غیر مانوس اورا چنانکه باید نشناسند و دیگران را ازحیث روانی اشعار بر وی ترجیح دهند از لحاظ جامعیت و کمال فضل واحاطه برعلوم متنوعه وتتبع درادبیات ایران وعرب هیچ یك ازشعرای معاصررا نمیتوان برتر ازوی شمرد در مجلسی که ادیب حضور داشت درهیچ فنی از فنون ادب و شعبهٔ از شعب علوم قدیمه کسی را یارای اظهار فضل نبود گفتار او درریاضی و الهی وتاریخ وشعر برهان قاطع بود زیرا که حافظه نیرومند او اندوخته هشتاد ساله را چنان حاضر وآماده داشت که گوئی کتابی منشور ولوحی مسطور است باندك التفاتی متن اسناد وعین اشعار رابخاطر آورده میسرود ودعوی راقرین فیصله می کرد .

ادیب درپیشاور مقدمات را آموخت چون میان ساکنان سرحدات غربی هند باقوای دولتی جنگی واقع شد پدر وبنی اعمام و خویشاوندانش بقتل رسیدند وادیب موفق شد که ازآن مهلکه خودرا بکابل برساند پس ازسالی اقامت دراین شهر بغزنین وهرات وتربت شیخ جام ومشهد سفر کرد درنزدفضلاء زمان بتحصیل

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مشغول شد پس ازسی‌سالگی در ۱۲۸۷ ه . ق درسبزوار بحلقهٔ درس استادالحکماء حاج ملاهادی سبزواری درآمد و دو سال آخر عمر این حکیم را درك کرد در زمان اقامت درمشهد مشهور بادیب هندی شد در ۱۳۰۰ ه . ق رخت اقامت بطهران کشید ودر سوم صفر ۱۳۴۹ پس ازیکماه ابتلا بسکته ناقص وفالج شدن شق ایمن بدرود حیات گفت جسدش را در امامزاده عبدالله (حضرت عبدالعظیم) بخاك سپردند وشعرا دررثای او اشعار بسیار سرودند (۱)

نویسندهٔ این سطور اواخر عمر ادیب را ادراك کرده و گاهی از برکات محضرش فایده میبرد ازاینرو اطلاعی مبسوط از کیفیات زندگانی او دارد ودریغ میآمد در ساعات معدودی که نعمت حضور او دست میداد باین قبیل سؤالات بپردازد وآنچه راجع بداستان حیات اوست از مقدمه دیوانش که بسعی آقای عبدالرسولی بطبع رسیده است اخذ شد

ادیب تمام عمر نود ساله را وقف تحصیل فضائل وتزکیه نفس کرده از زخارف دنیوی وعلایق خانوادگی آزاد بوده وازمال دنیا جزچند جلد کتاب نداشت که پارهٔ ازآنهارا هم مانند شفا واشارات واسفار وغیره بخط خود نسخه برداشته بود ودرسالهای اخیر بیشتر وقت را صرف مراجعه بخاقانی و ناصر خسرو وسنائی ومخصوصاً مثنوی مولوی میکرد ازاینجهة آثار زیادی ازخامه اوتراوش نکرده است معهذا ازنخستین اثرش که حواشی وتعلیقات بر تاریخ ابوالفضل بیهقی باشد احاطهٔ بسیط او برتاریخ و لغت آشکار میشود دیوان او مشتمل بر ۴۲۰۰ بیت فارسی و۳۷۰ بیت عربی بضمیمه ۲ رساله یکی دربیان قضایای بدیهیات اولیه دیگر درتصحیح دیوان ناصر خسرو بطبع رسیده است

قیصرنامهٔ او که ببحر متقارب وراجع بوقایع جنگهای بین‌المللی است متجاوز از ۱۴۰۰۰ بیت است که چاپ نشده است

دراین اواخر نیز بترجمهٔ فارسی اشارات شیخ الرئیس پرداخته‌بود که عمرش به تمام کردن آن وفا نکرد .

---

(۱) درمیان مراثی مذکور مخصوصا قصاید آقای وثوق و آقای اورنك درخور توجه است نگارنده را نیز در سوك آن بزرك مرد قصیدتی است که در منتخبات اشعار مندرج است و با این بیت آغاز میشود

سزد بسوك تو ای آفتاب فضل و ادب — جهان بپوشد مر روز را بجامهٔ شب

ادیب عدم تعلق ودلبستگی را بمراحل مادی چندان پیش برده بود که تاآخر مجرد زیسته وعمرگرامیرا صرف ادبیات نمود ولی نباید پنداشت که این بی نیازی و تجرد اورا نسبت بعوالم محبت بنوع وشفقت ببستگان ودلبستگان نیز بی اعتنا وغیر حساس ساخته بود طبع رقیق وقلب شفیق او ازمصائب دیگران بی نهایت غمناك ومتاثر میشد وبعد از ۷۰ سال که ازمصیبت وارده بر خاندانش میگذشت همواره بیاد آن بوده وبلکه تذکراین بلیه عظمی محرك طبع اودر سرودن اکثر قصاید وطنی وموجب انشادمثنوی قیصر نامه شد محبت او نسبت بایران و اسلام وعلاقه او بزبان فارسی وآثار گذشتگان بحدی بود که تقریباً هیچیك از قصائدش خالی ازچاشنی وطن‌پرستی و تحریض باستقلال وآزادگی نیست

برای کسیکه از ادبیات عربی وفارسی بی بهره نباشد مطالعهٔ اشعار ادیب بسیار لذت‌بخش است زیرا که اشارات و تلمیحاتی بقصص واخبار پیشینیان بکار میبرد ودر لفظی قلیل معانی کثیر برخواننده عرضه میدارد وشخص خودرا در مقابل مردی می بیند که ذخیره کامل آثار گذشتگان وخلاصه تمدن وادب ایران باستان بلکه مغرب آسیاست چنانکه بی تجشم کسب جدید وبی تصفح کتب ویادداشت‌ها میتوانست مناسب ترین گوهرهارا درجای خود نشانده وزیبا ترین لفظ ومعنی‌را برای ایراد مقصود انتخاب کند.

ادیب از ابتذال گریزان بود یعنی بهتر میدانست که کلامرا باپیچهای زائد ودر لباس الفاظ غریب برخواننده عرضه کند تااینکه بعبارات پیش پاافتاده مبتذل متوسل شود و حقاً اینکار رونق مخصوصی بسخن او داده و مهر شخصی او را بر گفتارش زده است که دست کمتر کسی بتقلیدآن میرسد وبرای کسانیکه درلغت دستی دارند نمکی که درمطاوی آن پنهانست ظاهر ومحسوس میشود

ناشر دیوان ادیب دراین باب تحقیقات و مطالعات نیکو دارد که بهتراست خوانندگان را بمقدمهٔ دیوان آن بزرگوار که اثر خامهٔ ناشر مذکوراست حوالت داده وباذکر غزلی وقطعهٔ از گفتار ادیب سخن را بپایان رسانیم

سحر ببوی نسیمت بمژده جان سپرم — اگر امان دهد امشب فراق تاسحرم
چوبگذری قدمی بر دوچشم من بگذار — قیاس کن که منت از شمار خاك درم
بکشت غمزه خونریز تومرا صدبار — من از خیال لب جانفزات زنده‌ترم

گرفت عرصهٔ عالم جمال طلعت دوست
بهر کجا که روم آن جمال می نگرم

برغم فلسفیان بشنو این دقیقه زمن
که غایبی تو و هرگز نرفتی از نظرم

اگر تو دعوی معجز عیان بخواهی کرد
یکی ز تربت من برگذر چو در گذرم

که سر ز خاك برآرم چو شمع و دیگر بار
بپیش روی تو پروانه وار جان سپرم

مرا اگر بچنین شور بسپرند بخاك
درون خاك ز شور درون کفن بدرم

بدان صفت که بموج اندرون رود کشتی
همی رود تن زارم در آب چشم ترم

چنان نهفتم در سینه داغ لاله‌رخی
که شد چو غنچه لبالب ز خون دل جگرم

درحسب حال خود گوید :

خرد چیره بر آرزو داشتم
جهانرا بکم مایه بگذاشتم

منش چون گرائیدزی رنك و بوی
لگام تکاورش بر کاشتم

چو هر داشته کرد باید یله
من ایدون گمانم همه داشتم

سپردم چو فرزند مریم جهان
نه شامم مهیا و نه چاشتم

تن آسائی آرد روان را گزند
گزند روان خوار بگذاشتم

زمانه بکاهد تن و بنده نیز
بر آئین او هوش بگماشتم

بفرجام چون خواهد انباشتن
بخاکش منش پیش انباشتم

بود پردهٔ دل در آمیختن
بگیتی من این پرده برداشتم

چو تخم امل بار رنج آورد
نه ورزیدم این تخم و نه کاشتم

زدودم زدل نقش هر دفتری
ستردم همه آنچه بنگاشتم

بعین الیقین جستم از چنك ظن
که بیهوده بود آنچه انگاشتم

ازیراست کاندر صف قدسیان
درخشان یکی بیرق افراشتم

هر آنکو بپالود از دیمنی
منش مهدی عصر پنداشتم

ادیب نیشابوری شیخ عبدالجواد فرزند ملا عباس نیشابوری در سال ۱۲۸۱ ۱۲۸۱–۱۳٤٤ ه . ق متولدشده درچهارسالگی یك‌چشمش بکلی‌از آبله کور گشته

وازچشم دیگر بقول خودش جز ربعی باقی نماند پدرش که از دهقانان متوسط الحال نیشابور بود بسبب کوری فرزند را ازتحصیل باز میداشت ولی چون قوت حافظه وشوق اوبدانش معلوم گردیداورا بمکتب سپرد ادیب تا ١٦ سالگی در نیشابور بخواندن مقدمات مشغول بود آنگاه بمشهد رهسپار شد در ۱۲۹۷ در مدرسهٔ خیرات خانی وبعد درمدرسه فاضل خان ومدرسه نواب منزل اختیار کرد فنون ادبی‌را چنانکه‌درسابق‌معمول بود فرا گرفت وباوجود ضعف چشم بیشتر اوقات را درمطالعه کتب ادبی عرب چون‌مقامات حریری و بدیع الزمان ومعلقات سبع و کتب تاریخ صرف میکرد حافظهٔ او بحدی بود که در هرموضوع ادبی هزاران شعر ومثل ازعربی‌وفارسی میخواند علاوه برفنون ادبی در معقول نیز صاحب‌نظر بود و فنون ریاضی را مانند نجوم وهندسه و هیئت وجبرومقابله میدانست ازطب وفقه و اصول ورجال بهره داشت .

ازآثار او چیزی بطبع نرسیده است رسالهٔ درجمع بین عروض فارسی و عربی ورسالهٔ درشرح معلقات سبع وچند جزوه درتلخیص شرح خطیب تبریزی برحماسه ابی‌تمام نوشته است

ادیب دارای اخلاق فاضله وشرافت ذاتی وقناعت ومناعت طبع بود تاپایان عمر مجرد زیست وجز بجمع نوادر وذخایر ادبی بفراهم آوردن مالی همت نگماشت عشق ومیل بسیار بتعلیم داشت غالباً محضر او از جوانان دانش طلب

پربود اکثر جوانان فاضل خراسان بواسطه یا بی‌واسطه در ادب شاگرد این ادیب بوده اند . مدت عمرش ۶۳ وفاتش در ۱۲ ذیقعده ۱۳۴٤ اتفاق افتاده است درآغاز بسبك قاآنی سخن میگفت ولی بعد شیوهٔ خراسانی را اختیار کرد درشعر فارسی وعربی از استادان مسلم زمان است . دیوانش قریب ۶۰۰۰ بیت جمع شده ولی بطبع نرسیده است . (۱)

غزل

کاشکی دلبر من بادل من داد کند — گاهگاهی بنگاهی دل من شاد کند
ترسم آن لیلی رخساربدان شیرینی — دل مجنون مرا روزی فرهاد کند
چون برآنروی وبرآنموی وزدبادهمی — دل من یاد زفرموده استاد کند :
«آنسیه زلف برآنعارض گوئی که همی — بپرزاغ کسی آتش را باد کند» (۲)
باده تلخ دهد بوسهٔ شیرین ندهد — داوری کو که میان من و اوداد کند

تا چند خو بخلوت و خاموشی — چندی بباغ چم بقدح نوشی
ساقی کجاست کزمی پیراری — از من برد خمار پرندوشی
آهوی مشك موئی و با آهو — همواره بینمت بخطا کوشی
مشك اندرون نافه بود واینك — مشك تو دوشی است و بنا گوشی

پریرخی که جزاو آفریدگار پری — نیافرید پری را به پیکر بشری
چوآفتابم گاه پگاه تافت بکاخ — به پیکر بشری بانهاد و خوی پری
فکنده برمه روشن کمند غالیه سای — نهفته دردل جوشن پرند شوشتری
شکن بمویش ازپنجه طرازش طبع — نشان برویش ازچشم مردم گذری

---

(۱) رجوع شود بخطابهٔ آقای محمد علی بامداد ومقاله آقای اشراق خاوری در مجله ارمغان سال هفتم آقای اشراق سال تولد ادیب‌را ۱۲۸٤ ضبط کرده است .

(۲) این بیت از محمد صالح مروی است که از فصحای متقدم بوده است (لباب‌الالباب)

افسر

محمد هاشم افسر فرزند نورالله میرزا جناب در ۲۱محرم ۱۲۹۷ ه . ق . درسبزوارمتولد شده ودرهمان شهربتحصیل

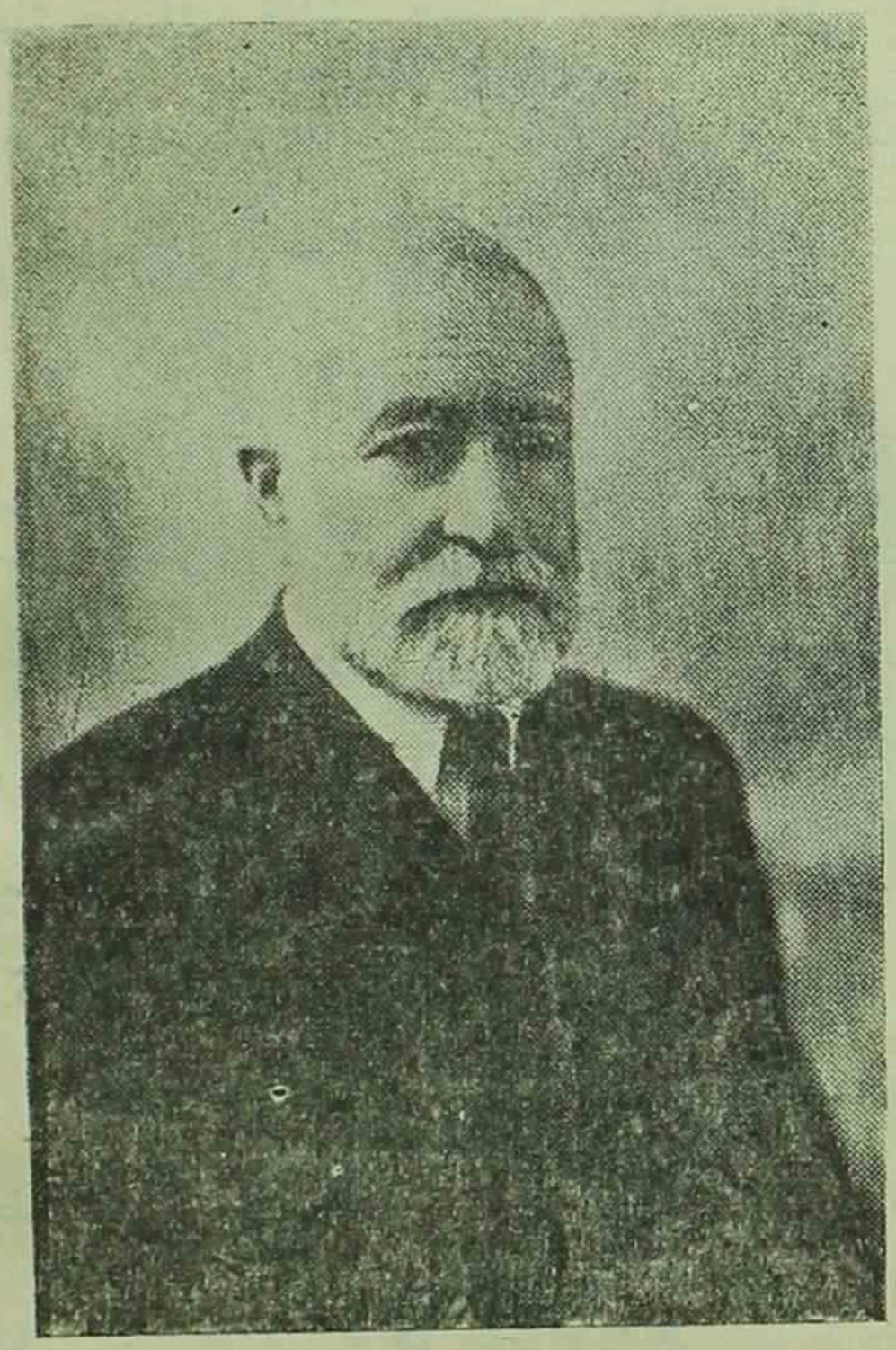

علوم قدیمه ازمنطق ومعانی‌وبیان وبدیع وحساب و هندسه پرداخته معقول ومنقول را در محضرحاج میرزا حسن حکیم داماد حاجی سبزواری و افتخار الحکماء و مرحوم حاج میرزاحسین‌سبزواری آموخته است

افسر درمجلس شورای‌ملی ازدوره دوم تادوره نهم نمایندگی داشته و مکرر عهده دار نیابت ریاست مجلس بوده است درشاعری تقلید از سبك خاصی نمیکند و بیش از چهار هزار بیت از گفتاراودردست نیست لکن کوشش او بیشتر درایراد مضامین نو و اختراع اوزان غیر مبتذلست افسر از مؤسسین انجمن ادبی ایران و سالهاست که عهده دار ریاست و ادارهٔ آنست این انجمن کـه بقای خودرا مرهون کوشش افسر میداند مجمعی است ازشعرا و فضلای طهران هفتهٔ یکبار تشکیل میشود حاضران هریك شعری یاخطابهٔ ایراد میکنند .

افسر درشعرشناسی ونقادی گفتار شعراء بصیرت و مهارتی کامل دارد وجوانان انجمن ازنظر دقیق او درترکیبات شعری ونثری فایده بسیارمیبرند

هیچ کس از قمار طرف نبست — زانکه بـرد قمار باختن است
هر که زین کار بهره برد بباخت — هر که زین دام دانه جست نرست
مرد خوش خوی را کند بد خوی — با حریفان پست چون پیوست
تهمت و نا سزا دروغ و قسم — از دوسر رایـج است در هردست
بهـر یك بستنی بگـاه قمـار — ای بسا عهد دوستی که شکست

از سر مال خویشتن برخاست — هر که در پای این بساط نشست
خود گرفتم که هیچیك نبود — زشت تر هم ازین دو کاری هست
که بری مفت دسترنج کسان — یا دهی دسترنج خویش از دست

مادر دانا تواند پرورد فرزند را — تندرست و پردل و جانسخت و باعزم ومتین
درتن سالم بود عقل متین وفکرخوب — کی توان از ناتوانان خواست اوصافی چنین
ناتوانی خیزد از ناتندرستی در جهان — هست آری تندرستی باتوانائی قرین
ای زن نادان مپرور بچه را ناتندرست — بچه نازادن به از ششماهه افکندن جنین

روزی که برفت آن بت عهد شکن — آهم زفلك گذشت و اشك از دامن
بگریستم و بگفتم ای دل بشکیب — خندید وبمن گفت شکیبائی و من

ای دل ره بیهوده چرا میپوئی — راهی که نمیروی چرا میجوئی
ایدل گفتی زعاشقی توبه کنم — کاری که نمیکنی چرا میگوئی

آنکسی را بستائید که اندر همه عمر — بهر آسایش مردم قدمی بردارد
نیك مرد آنکه نگردد دل او هرگز شاد — مگر از خاطر کس بار غمی بردارد

بروزگار جوانی بیازمای کسان — ببین فرشته خصالند یا که دیو ودند
برای خویش رفیق شفیق گلچین کن — زمردمی که هنر پیشه اند و باخردند
ملامتت نکنند اربدند خویشانت — باختیار برای تو منتخب نشدند
ولی به نیك و بد همنشین تو مسئولی — بهمنشینی مردم باختیار خودند
معاشران تو گرچند تن ز خوبانند — غمت مباد که ابنای روزگار بدند

اندیشهٔ تو گرچه بود در خوشاب — تابان نشود تا که نیاید بکتاب
گر طبع نشد بدست مردم نفتاد — بر روی زمین چهرهٔ روشن نگشاد

چون برق جهنده است وچون نقش برآب

الهی مهدی پسر ابوالحسن قمشهٔ در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در قمشه « شهرضا » متولد شده پس از آموختن مقدمات باصفهان سفر کرد وبتحصیل فقه واصول ومقدمات حکمت پرداخت در خراسان بحوزهٔ درس حکماء معروف مانند آقاشیخ اسدالله وآقا بزرگ درآمد ودر این رشته دقت نظر واحاطه کامل یافت پس ازورود بطهران در مدرسهٔ سپهسالار به تدریس حکمت پرداخت اکنون قریب دوازده سال است دراین مدرسه که اخیراً مبدل بدانشکده معقول ومنقول شده است مشغول تعلیم فلسفه ملا صدرا وسایر انواع حکمت وازاستادان رسمی دانشگاه است

تألیفاتش عبارتست از : ۱ ـ شرح رسالهٔ حکیم فارابی ۲ ـ رساله در سیر وسلوك ۳ ـ حاشیه بر مبدأ و معاد ٤ ـ رساله در فلسفه کلی ٥ ـ رساله درمراتب ادراك ٦ ـ رساله درمراتب عشق

بیتی چند ازقصیدهٔ که هنگام وفات کودك خرد سال خویش سروده است اختیار می شود .

مرگ فرزند

ای مرغ من ازچه زاشیان رفتی — استاره شدی بر آسمان رفتی
رخشنده ستارهٔ سحر بودی — زود ازبر منظر جهان رفتی
گل بودی و ناگهان خزان گشتی — جان بودی وسوی ملك جان رفتی
بس ناله چو بلبل سحر کردی — کاخر زقفس بگلستان رفتی
چون غنچه دولب بخنده بگشودی — خارت بشکسته در دهان رفتی
ای سوسن صد زبان هزار افسوس — نگشوده بکام دل زبان رفتی
در باغ جهان رخ ارغوان بودت — صد حیف برنگ زعفران رفتی
ای تازه شکوفه خوش زباغ من — لب خند زدی و ناگهان رفتی
ای سبز نهال باغ امیدم — رخ زرد زآفت خزان رفتی
ای مه دوسه مه چوعندلیب ازباغ — فریاد زدی فغان کنان رفتی
چون مرغ سحر فغان کند دردم — یاد آوردم که با فغان رفتی
شبهای سیه ز آتشین آهت — دود از سر من برآسمان رفتی
ای گوهر جان من گران در دست — افتادی و سهل رایگان رفتی

ژین منزل بی ثبات پر وحشت — سیاره بملك جاودان رفتی
بردامن مهر من مکان بودت — چون شد که بشهر لامکان رفتی
چون طایر تیر خورده بر دستم — ازبال شکسته خون فشان رفتی
در آتشم از فراق بنشاندی — زاغوش محبتم دوان رفتی
چون تیر زترکش جهان ناگاه — تا قامت من کنی کمان رفتی
شب تا بسحر بناله سر کردی — هنگام سحر چو کاروان رفتی
بودی دوسه روز میهمان ما را — ناخورده غذای میزبان رفتی
ننگ آمدت از نشان این گیتی — بی نام شدی و بی نشان رفتی
در باغ بهشت و قصر حورالعین — زین کهنه خراب خاکدان رفتی
از خاك حسام دین سرشتندت — کاندر بر وی بشهر جان رفتی
با او بمثال فرقدان بودی — گوئی که برسم فرقدان رفتی
فرمان قضا پیامی آوردت — ای جان نه بگفت این وآن رفتی
منزل نگرفته خوش سفر کردی — بردی همه سود و بی زیان رفتی
بودی بمثل حباب این دریا — هم برسر بحر بیکران رفتی
تغییر قدر طبیب نتواند — با حکم قضای آسمان رفتی
با توسن سخت سرکش گردون — درمانده منم توخوش عنان رفتی
سرگشته منم توسر گران بودی — ناکام منم تو کامران رفتی
من ماندم وخار غم در این صحرا — تو گل بهوای باغبان رفتی
من بستهٔ دام چرخ کج رفتار — تو رسته بملك راستان رفتی
از نحسی طالع و قران رستی — وز مکر سپهر در امان رفتی
از غارت بهمن و دی آسودی — وز کینهٔ ماه مهرگان رفتی
صیاد زمانه خوش رها کردت — وآسوده ز فتنهٔ زمان رفتی

تا چند الهی از غمت نالد
زانشهر که آمدی بدان رفتی

امیری
۱۲۷۷-۱۳۳۶ ه.ق

محمد صادق امیری ملقب بادیب الممالك فرزند حاجی میرزا حسین نوهٔ میرزا معصوم محیط برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر مشهور محمد شاه است در ۱٤ محرم ۱۲۷۷ متولد شده معلومات ادبی زمانرا درنزد اساتیدفن فرا گرفته در شاعری بر اکثر سخنوران عصر خویش پیشی جسته نخست پروانه تخلص داشته وچون ملقب بامیر الشعراء گردید تخلص خودرا امیری نهاد شرح حال او در کتابهای پرفسور برون ودر مقدمهٔ دیوانش که بسعی و اهتمام آقای وحیددر ۱۳۱۲ انتشار یافت مشروحاً ضبط شده است این استاد در

فنون سخنوری مقتدر ودر روانی طبع ، قوت حافظه ، تسلط برتواریخ عرب و عجم واحاطه برلغات ومضامین فارسی وعربی مسلم زمان بوده است دیوان بیست و دوهزار بیتی او مجموعه ایست تاریخی مخصوصاً راجع باوضاع اوان مشروطیت واحوال ادارات آن روزگار ومطالب گوناگون درباب اشخاص وحوادث آن عهد که قرائت آن ازهرجهت بویژه ازنظر شرح حالش که بقلم استادانه شخص اونگارش یافته است درخور توجه وشایسته نگاهداری است منتخبی نیز ازدیوان او بسعی آقای محمد خان بهادر فراهم آمده وبضمیمهٔ مجلهٔ ارمغان انتشار یافته است

ادیب الممالك در ۱۳۱٦ ه ، ق روزنامهٔ ادب را در تبریزودر ۱۳۲۰ در مشهد انتشار داده وضمیمهٔ فارسی جریدهٔ ارشاد بادکوبه نیز بخامه او نشر میشد بعلاوه سردبیری روزنامه مجلس را درطهران برعهده گرفته وخدماتی از اینراه بملك وملت نموده است خدمات اداری او در وزارت عدلیه بوده ودر ۱۳۳۵ که مأموریت عدلیه یزد بدو محول شده بود مبتلا بسکتهٔ ناقص گشته وسال بعد رخ درنقاب خاك کشید مدفنش درحضرت عبدالعظیم است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

چون دیوان کامل او دردسترس عموم است فقط بنقل یکی از قصائد وطنی او اکتفا شد .

مایه هرسعادتی علم است

تا کی ای شاعر سخن پرداز — میکنی وصف دلبران طراز
دفتری پرکنی زموهومات — که منم شاعر سخن پرداز
ذم ممدوح گه کنی زغرض — مدح مذموم گه کنی از آز
میزنی لاف گاهی از عرفان — وزحقیقت سخن کنی و مجاز
از پی وصف یار موهومی — گاه اطناب و گه دهی ایجاز
گوئی ای رشك دلبران طراز — گوئی ای قبله گاه اهل نیاز
طره ات در مثل بود طرار — غمزه ات در صفت بود غماز
متمائل رخت بود با ماه — متمایل قدت بود از ناز
تلخ از حسرت توام شد کام — فاش از محنت توام شد راز
از فراقت بر آتش حسرت — چند باشم همی بسوز و گداز
چیست این حرفهای لا طائل — چیست این فکرهای دورو دراز
می نگوئی که این چه ژاژ بود — که بمیدانش آوری تك و تاز
این سخن را اگر بری بازار — نخرند از تواش به سیرو پیاز
غصه قیس و قصهٔ لیلی — حرف محمود و سر گذشت ایاز
کهنه شد این فسانه ها یکسر — کن حدیث نوی زسر آغاز
بگذر ازاین فسون و این نیرنگ — دیگر از این سخن فسانه مساز
گر هوای سخن بود به سرت — ازوطن بعد ازاین سخن گو باز
هوس عشق بازی ار داری — با وطن هم قمار عشق بباز
از وطن نیست دلبری بهتر — بوطن دل بده ز روی نیاز
شاهد شوخ دلفریب قشنگ — با رقیب خطر شده دمساز
در اصول ترقیات وطن — شعر بر گو گزیده و ممتاز
پیش از وقت چاره باید کرد — که در فتنه بروطن شده باز
تا بکی در جهالت و غفلت — نشناسی نشیب خود زفراز
چیست اسلام در برکفار — طعمهٔ پیش روی خیل گراز

مایهٔ هر سعادتی علم است　　بخدای علیم بی انباز
کی ترقی کند کسی بی‌علم　　مرغ بی بال کی کند پرواز
علم تحصیل کن که سلم علم　　از نشیبت برد بسوی فراز

اورنگ

عبدالحسین اورنگ (شیخ‌الملك سابق) فرزند مرحوم آقاشیخ عبدالرسول (از علماء مازندران بود) است در ۱۳۰۵ه . ق متولد شده بعدازانجام تحصیلات درطهران وارد خدمات دولتی گردید وفعلا چند دوره است که سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را دارد سالها در محضر ادیب پیشاوری باستفاده مشغول بوده واغلب اشعار ادیب را ضبط وجمع میکرده و با طرز بدیعی که مخصوص اوست روایت و قرائت مینمود شیرینی روایت اورنگ موجب اشتهارسخن ادیب درمیان طبقات مختلف شد

از اشعار اوست

بس درطلبت خوردیم دردشت وبیابانها　　بر پای دل ازهر خار صد نیش چو پیکانها
ازهر که تراجستم صدگونه نشانی داد　　گر خار بیابان بود ورلاله بستانها
پیدائی ودلها را ازدرد وغم فرقت　　چون لاله همی باشد داغی زتو درجانها
هرکس بخیالی شادوزهردوجهان آزاد　　مائیم و سر کویت خلقند و گلستانها
هردیده که شد آماج بر ناوك خونریزت　　پوشد زجهان اوچشم ازدارو ودرمانها

ازچه رواین گنبد گردنده را آرام نیست　　وین عجائب نقشهارا آخر و انجام نیست
گلشنی یابی فلك را گر بشب بینی درست　　لیك ازین رخشنده گلشن هیچکس را کام نیست
ساقیان بزم گردون هرشبی ساغر بدست　　لیك جز زهر هلاهل اندرون جام نیست

بره گردون اگر اندر فلك بیدست و پاست خود حریف صولتش سر پنجهٔ ضرغام نیست
چون بدنامی کشد انجام خواهشهای نفس عشق را نازم که باوی هیچکس بدنام نیست
چون بخون عاشقان رنگین بود دیبای عشق این قبا زیبندهٔ هر قامت و اندام نیست
کیش عاشق در جهان خود عاشقی بر عالمست هر که این مذهب ندارد او نکو فرجام نیست

همچو اورنگ از دل و جان دوست باید داشت خلق
که جز این محصول عمر آدمی زایام نیست

ایرج
۱۲۹۱-۱۳٤٤

ایرج میرزا ملقب بجلال الممالك فرزند غلامحسین میرزا در رمضان ۱۲۹۱ هـ. ق درتبریز متولد شده ادبیات فارسی وعربی وزبان فرانسه رادرآنشهر آموخت ومانند اکثر فضلا و هنرمندان آن عهد ازتشویقات مرحوم حسنعلی خان امیرنظام گروسی بهره مند گردید

ایرج در ۱۹ سالگی بی پدرمانده وارد خدمات دولتی شد نخست در گمرك داخل گشته سپس بریاست کابینه وزارت معارف ، ریاست دفتر ایالتی آذربایجان ، معاونت حکومت اصفهان ، حکومت آباده ریاست دفترمحاکمات مالیه ریاست تفتیش و بالاخره معاونت مالیه خراسان نائل آمد . در اوایل جوانی لقب صدر الشعرائی یافته وبانشاد قصاید سلام مأمور گردید سفری هم باروپا نموده چندی نیز منشی مخصوص مرحوم امین الدوله شد .

حادثه مهم زندگی ایرج خودکشی فرزندش جعفر قلی میرزاست که

تأثیری عمیق در روحیات او بخشید (۱) وبعد ازاین واقعه بود که بهمراهی مستشاران امریکائی بخراسان رفته ومثنوی انقلاب ادبی را که مشعر براوضاع اداری مالیه آنزمان وآنشهر بود بنظم آورد دراواخر عمر منتظر خدمت گشته بطهران آمد وپس ازیکسال ونیم توقف دراین شهر بسکته قلبی مبتلا شد و درشعبان ۱۳٤٤ زندگانی را بدرود گفت

اشعار پراکنده اورا فرزندش خسرو میرزا جمع آوری کرده و بچاپ رساند ولی درآن مجموعه ازاشعار قدیم ایرج جز مقدار کمی دیده نمیشود زیرا که اوخود آنها را دوست نداشته واز دفتر شسته بود درحقیقت دوره شاعری و ایام شهرت ایرج ده سال اخیر عمر اوست که سبك کهنه سابق را ترك کرده و طرز خاصی بابیات خویش داد وچندان درسهولت بیان وسادگی گفتار مبالغه و هنرمندی نمود که گاهی درنثر هم نمیتوان تاآندرجه سادگی را بکار برد وباید دانست کهایرج باوجود قدرت طبع وروانی بیان چندان درشعر گوئی اصرار نداشته وگاهی بتفنن از خزانه طبع گوهری بربساط سخن می نشاند پرفسور ادوارد برون قطعهٔ معروف (گویند مرا چوزاد مادر) اورا درصدر کتاب خویش جای داده است. کمتر شعر فارسی ازقدیم وجدید می شناسم که باین سرعت رایج گشته وورد زبانها شده باشد و ندرة طفلی ازنسل حاضر دیده میشود که آنرا ازبر نخواند. نگارنده دراین خصوص گفته است

شعر تو غم زمانه بر باد دهد — ناشادان را دل خوش و شاد دهد
مادر چو زبان گشود طفلش بسخن — «گویندمرا» بطفل خود یاد دهد

ازحسن اتفاق نگارنده ایام برومندی طبع اورا درك کرد و بحکم محبت خانوادگی اکثر ایامرا درمحضر او میگذرانید ازلطف قریحه وخیال‌روشن او لذت میبرد از عجایب امور ادبی اینست که اگرچه ایرج دراشعار اخیر خود هزل را بمنتهای شدت رسانیده است محفل معاشرتش قرین حیا وادب بود گوئی

---

(۱) نگارنده درآن تاریخ اشعاری در کیفیت وقوع اینحادثه دلخراش سروده است که شعر نخستین آن چنین است.

شبی بنمود ماه اندر آن جلوه گر — فروزان ز گردون چو نیمهٔ سپر

ایراد الفاظ مستهجن را درپارهٔ اشعار خود برای « مد » و قبول عامـه ضرور میدانست وتنها تصنعی که میتوان دراشعار اویافت شاید همین ایراد الفاظ هزل آمیزاست که باخوی مؤدب او موافق نمیآمد دیگر هرچه دراشعار اوهست حاکی ازنیات پاك اوست . شرحهائی که ازمجالس بزم وعیش داده همه درست وموافق باواقع بوده است وبهمین سبب دراندك مدتی گفتار او ایران گیر شد

دیگر ازقطعات او که شهرت تمام یافته وچند سالی نقل مجالس بزم و زینت صفحات گراموفون بود مثنوی است که باین شعر شروع میشود :

عاشقـی محنت بسیـار کشید　　تـالب دجـله بمعشوقه رسید (۱)

از اشعار ایرج دراینجا دومثنوی اختیار میشود کـه یکی یاد داشت ایام حیات ودیگر وصیت نامه ادبی اوست

مثنوی اول را ایرج دراطراف عکس خود نوشته ونسخهٔ آن دربسیاری ازخانه هابردیوارها نصب است

من آن ساعت کـه ازمادر بزادم　　بـدام مهـر و چنـگ مه فـتادم
مرا گشتند مهر و مـه دو خادم　　بنوبت روز و شب برمـن مـلازم
یکی ماما یکی لالای مـن شد　　سر زانوی این دو جای من شد
بمن گفتند کاین لالا و مـامـا　　کهن خـدمتگـزارانند بر مـا
نیـاگان ترا هـم این دو بودنـد　　کـه روزو شب پرستاری نمودند
توهم ازاین دوبابـی پرورش هـا　　خوری ازسفرهٔ اینان خورش هـا
گرفـتم پیش راه زنـد گانـی　　ز طفلـی پانهـادم در جـوانـی
زیك تا سن سی و چـل رسیدم　　خودی آراستم قـدی کشیدم
بزیـورها همی کـردم مزیـن　　بـرون و اندرون و خانهٔ تـن
لبم از لعل شد دندان زلؤلؤ　　زنقد عمر جیب و جیب مملـو
دوچشم ازجزع و دوگونه زمرجان　　گهرهای فراوان هشته در جان
زعنبر موی کردم وزصدف گوش　　ز سیم ساده آکندم بـناگوش

---

(۱) این اشعار ترجمه یك قطعه خارجی است که در آن تاریخ درجراید بمسابقه گذاشته شد و هر کسی بنحوی آنرا نظم کرد نگارنده نیز آن معنی را درقطعهٔ بنظم آورد که در مجموعهٔ منتخب اشعار درج ومقطعش این است : بگیر این گل مکن مارا فراموش

بنای شهوت و مستی نهادم — زمام دل بدست نفس دادم
دو خادم یافتندم غافل و مست — برای غارتم گشتند همدست
چو آگاه ازدرون بیت بودند — اثاث البیت را یك یك ربودند
یکی شب آمد و لعل لبم برد — یکی روز آمد و رخت شبم برد
یکی از نقد عمرم کاست کم کم — یکی از گوهر جانم دمادم
دوجزع وسی ودولؤلؤ شد از چنگ — یکی ازشیشه شدآن دیگرازسنگ
چه گویم خود چها آمد بروزم — چسان کردند کم کم مایه سوزم
تهی شد خانه خالی ماند دستم — به پنجاه و سه سال اینم که هستم
نه احساسات من باقی نه افکار — همانا صورتی هستم بدیوار
سپارم نو جوانان وطن را — که گاهی بنگرند این عکس من را
ز کید مهرو مه غافل نمانند — جوانی را بغفلت نگذرانند

این اشعار برسنگ مزار او درجوار قبر مرحوم ظهیرالدوله نزدیك امامزاده قاسم شمیران نقل شده است

ای نکویان که درین دنیائید — یا ازین بعد بدنیا آئید
اینکه خفته است درین خاك منم — ایرجم ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهان است اینجا — یك جهان عشق نهان است اینجا
عاشقی بود بدنیا فن من — مدفن عشق بود مدفن من
آنچه ازمال جهان هستی بود — صرف عیش و طرب ومستی بود
هر کراروی خوش وخوی نکوست — مرده و زندهٔ من عاشق اوست
من همانم که در ایام حیات — بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت زدنیا بستم — باز در راه شما بنشستم
گرچه امروز بخاکم مأواست — چشم من باز بدنبال شماست
بگذارید بخاکم قدمی — بنشینید براین خاك دمی
گاهی ازمن بسخن یاد کنید — دردل خاك دلم شاد کنید

این قطعه را شوریده درتاریخ وفات ایرج سروده است

جم بدان جام جهان بین آخرای دل بین که چون
رفت و گیتی را بیزدان هشت و گفت الملك لله

کوسکندر آنکه برشد صیتش از کیهان بچرخ
کو سیامك آنکه فرشد تاسما کش از سمك
خود همان است این سوار کج عنان کافکنده است
پور بهمن را ز پویه رخش رستم را زتك
گر کسی پرسد که کو کاوس کی گو « وهومات »
ور کسی پرسد که چون شد سام یل گو « قد هلك »
آه از ایرج میرزایی راد افریدون خصال
آنکه ازنظم خوشش نظم منوچهری است حك
چون چل و چار ازپس الف وسه صد شد باز چرخ
بانگ زد برایرج ثانی که وقت تست نك
گفت شوریده فصیح اندر غم و تاریخ وی
(ایرج ما مرده آه از کید این تور فلك)

بدیع الزمان

بدیع الزمان فروزان فر پسر آقاشیخ علی بشرویهٔ خراسانی در ۱۳۱۸ ه. ق در بشرویه متولد ودرمشهد بتحصیل ادبیات فارسی وعربی ومنطق و حکمت مشغول گردید بیشتر تحصیلات ادبی اودرخراسان درحوزهٔ درس مرحوم ادیب نیشابوری بوده است در ۱۲۴۲ ه . ق . بطهران آمده فلسفه را نزد اساتید فن تحصیل نمود ودردانش سرای عالی بسمت استادی ادبیات فارسی مشغول تدریس گردید .

دوسال قبل که مدرسهٔ سپهسالار مبدل بدانشکده معقول و منقول شد وبرنامه و تشکیلات جدید یافت بدیع الزمان ازطرف وزارت معارف معاون

آن دانشکده گردید . امسال هم که مؤسسهٔ جدیدی برای تعلیم وعظ وخطابه بخطباء مملکت تأسیس شد بدیع الزمان بریاست آن منصوب شد

از تألیفات او دوجلد تاریخ ادبیات فارسی بنام سخن و سخنوران ویك جلد منتخب ادبیات فارسی بطبع رسیده و کتابی است در ترجمه حال و فلسفه جلال الدین محمد (مولوی)

حافظهٔ نیرومند وتتبع وسیع وحسن بیانی که دارد مجالس خطابه اورا محل استفاده خاص وعام قرار داده است از قصیده مفصل اوبیتی چند در وصف صبحگاه اختیار میشود .

صبحدم

صبح آمد و نور برهوا افکند — خور پرتو مهر برسما افکند
یکرشته نور از افق بنمود — زان رشته برون هزارتا افکند
شب را زشعاع خور طراز زر — برجیب پلاسگون قبا افکند
بردوش فلك که جامه نیلی داشت — زیبنده یك آبگون ردا افکند
بستد گهران خرد و در دامنش — یك درّ شگرف پربها افکند
قیفال افق گشود و برزد نور — خون دردل صرفه وعوا افکند
بگسست زه کمان که هرگز تیر — نفکند جز آنکه برخطا افکند
پیوند گسیخت مهر ثریا را — وز اوج سماش بر ثریی افکند
چون زد بسفینه موج نور آسیب — کشتیش بورطهٔ فنا افکند
جستند برادران چو گشت چرخ — یوسف زچه گران فرا افکند
زافریشته بار داشت شب ورنه — این کودك روشن از کجا افکند
تا گوهر پاك خویش بنماید — آن بچه که زاد برملا افکند
پس بی سببی چو مادر موسیش — در نیل سپهر باشنا افکند
نه سحر بجای ماند و نه ساحر — موسی چو درآمد و عصا افکند
وان لعبتگان که سحر شب انگیخت — یکباره بکام اژدها افکند
شب دعوی آسمان خدائی داشت — روزش آتش در ادعا افکند
سر نافه مهر را بگشاد — وان نافه بدامن صبا افکند

جنبید نسیم و مرغ سر بر کرد — پس نغمه‌بنایے خوش ادا افکند
وان لاله خفته را بنازك تن — جنبش ز نوای جانفزا افکند
چون دید که عاشقی چنین دارد — گل پرده‌زروی خویش وا افکند
وانحشره که برگیا تن اندر خواب — چون کاه بروی کهربا افکند
نرمك نرمك سر از گیا برداشت — زان جنبش خوش که‌در گیا افکند
در گوش فلك خروش مرغ عرش — آوازهٔ سهمگین درا افکند
زین طاسك واژگون صداها خاست — چونگوی زراندر آن صدا افکند
خنیا گر چرخ زخمه زد برتار — هرذره زدل یکی نوا افکند
بیدار یکی سروش صور آوا — درخفته دل جهان صلا افکند
ارمنده بدند جانوران یکسر — آواشان کرد و درعنا افکند
آرامی شب سبك فنا پذرفت — زانشورو شعف که‌درفضا افکند
در گویے هوا غریو بیداران — موج ارچه نداشت‌موجها افکند
برخاسته‌زندخوان زنوشین خواب — شوریے ز سرودن ستا افکند
آهنگ بدیع بس پدید آورد — آن زخمه‌چه بربهین‌ستا افکند
از بیشه بتافت شیرو در گردون — تن لرزه زهیبت هرا افکند
زی مرغ پلنگ‌دشتی آمد تفت — بس غرم که در گه چرا افکند
پرواز گرفت کرکس ازلانه — بس مرغ ضعیف کزجفا افکند
واز اینهمه سهمگین تر آن‌آواست — کاین زادهٔ آدم و حوا افکند
برجست زبهر روزیے اندر تك — استاد و غریو در هوا افکند
یابد تاکام دل روا داند — گرجمله جهان بناروا افکند
روی خوشی از جهانیان بنهفت — زین طرح عجب که‌ازریا افکند
گیتی بچنین صفا که ایزد کرد — بادیو دلیش از صفا افکند
بس شیر یله که در تلهٔ تزویر — با گفت خوش آمدی‌در آ افکند
بشناخته ارج بس کسا کز جور — این مردم روی دیوسا افکند
بردارد و بفکند نداند کس — تا چون برداشت یاچرا افکند

بهار

محمد تقی ملك الشعراء متخلص به بهار فرزند میرزامحمد کاظم صبوری کاشانی ملك الشعراء آستان قدس رضوی‌است که شرح حال او درطرایق‌الحقایق وبعضی‌اشعار او درمطلع الشمس اعتمادالسلطنه مندرج است .

بهـار در ۱۳۰٤ قمری در مشهد متولد وبتحصیل درآنشهر مشغول شد ودر هیجده سالـگی هنگام‌فوت پدر مسئول اداره امـور خانواده گردید در ۱۳۲۸ روزنامه نوبهار و سال بعد جریده تازه بهار را درخراسان منتشر کرد چـون در ۱۳۳۳ ازمشهد بسمت نمایند گـی مجلس بطهران آمد نوبهاررادایر کرد ودر ۱۳۳۵ مجله دانشـکده را برای نشر افکار انجمن ادبـی دانشکده تأسیس‌نمود دوره‌یکساله این مجله ازآثار سود مند بشمار است درهمان سـال بار دیـگر نوبهاررا انتشار داد درسال ۱۳۳۸ مدیریت روزنامه نیم رسمی ایران باو محول شد هنگامی که از خراسان بنمایند گی دوره چهارم مجلس منتخب شد نوبهاررا بصورت مجله‌هفتـگی بزرگی طبع ونشر کرد (مهرماه ۱۳۰۱ مطابق صفر ۱۳٤۱) بهـار پس ازطی نمایند گی مجلس دردوره پنجم وششم از ۱۳۰۷ ببعد بامور معارفی پرداخته در دارالمعلمین عالی بسمت معلمی تاریخ وادبیات اشتغال ورزید وبامروزارت‌معارف بتصحیح کتب‌قدیمه مانند ترجمه تاریخ طبری ومجمل التواریخ و جوامع الحکایات عوفی وتاریخ سیستان همت گماشت و حواشی و تعلیقات برآنها افزود وازاین کتب فقط تاریخ سیستان بمساعی کلاله خاور طبع ونشر یافته است

اهتمام آقای بهار درتأسیس جراید یومیه وهفتـگی مانع از تألیف مستقل شده است معذلك تألیفاتی دارد مانند رمان نیرنـگ سیاه یا کنیزان‌سفید(۱۳۳۷) -

چهار خطابه منظوم ـ رساله زندگانی مانی ـ رسالهٔ ترجمه احوال محمد بن جریر طبریے .

بهار علاوه برفارسی و عربی درخط وزبان پهلویے نیز تسلط دارد وچند کتاب را ازاین لغت مستقیماً بفارسی کنونی نقل نموده است مانند اندرز آذربد مار سفندان که ببحرمتقارب درآورد . مادیگان شترنك یادگار زریران

کلیـات اشعار بهار قریب ۳۰۰۰۰ بیت است وهنوز طبع ونشر نشده است اکثرمجلات وجراید مشحون بگفتار نظمی ونثری اوست .

اکنون بهار عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران واستاد ادبیات فارسی دردانشسرای عالی است

گیلان — مازندران

هنگام فرودین که رساند زما درود — برمرغزار دیلم و طرف سپید رود
کزسبزه وبنفشه وگلهای رنگ رنگ — گوئی بهشت آمده از آسمان فرود
دریا بنفش ومرز بنفش وهوا بنفش — جنگل کبودو کوه کبودوافق کبود
جای دگر بنفشه یکی دسته بدروند — واینجایکه بنفشه بخرمن توان درود
آنکوه پردرخت چومردی مبارزاست — برهای سبز برزده چون جنگیان بخود
اشجار گونه گون و شکفته میانشان — گلهای سیب و آلو وآبی و آمرود
چون لوح آزمونه که نقاش چربدست — الوان مختلف را بروی بیازمود
شمشادرانگر که سراپا قداست وجعد — قدیست ناخمیده و جعدیست نابسود
آزاده را رسد که بساید بابر سر — آزاد ازاین سبب سروتارك بابرسود
بگذر یکی بخطهٔ (نوشهر) و (رامسر) — وزما بدان دیار رسان نوبنو درود
آن باغهای طرفه بدان فرو آن جمال — وان کاخهای تازه بدان زیب وآن نمود
ازتیغ کوه تالب دریا کشیده اند — فرشی کش ازبنفشه وسبزه است تاروپود
آن بیشها که دست طبیعت بخاره سنگ — گلها نشانده بی مدد باغبان و کود
سارك چکامه خواند بر شاخهٔ بلند — بلبل بشاخ کوته خواند همی سرود
آن ازفراز منبر هرپرسشی کند — این یك زپای منبر پاسخ دهدش زود
یکجا بشاخسار خروشان تذرو نر — یکجا تذرو ماده بهمراه زاد و رود

آن یك نهاده دیده‌غریوان براه جفت — این یك بسته گوش ولب از گفت واز شنود
برطرف رود چون بوزد باد بر درخت — آید بگوش نالهٔ نای و صفیر رود
آن شاخه های نارنج اندر میان میغ — چون پاره های اخگر اندر میان دود
بنگر بدان درخش کز ابر کبود فام — برجست و روی ابر بناخن همی شخود
چون کودکی صغیر که باخامهٔ طلا — کج مج خطی کشد بیکی صفحهٔ کبود
بنگر یکی برودخروشان بوقت آنك — دریا پی پذیره اش آغوش بر کشود
چون طفل ناشکیب خروشان زیاد مام — کاینك بیافت مام ودر آغوش اوغنود
دیدم غریو وصیحهٔ دریای موج زن — دریافتم که آن دل لرزنده را چه بود
بیچاره مادریست کز آغوشش آفتاب — چندین هزار طفل بیك لحظه در ربود
داند که آفتاب جگر گوشگانش را — همراه باد برد و نثار زمین نمود
زینرو همی خرو شد وسیلی زند بخاك — ازچرخ بر گذشته فریاد رود رود
بنگر یکی بجلوه (شالوس) کز جمال — صدره بزیب و نزهت مازندران فزود
زانجایگه به (بابل) و (شاهی) گذاره کن — پس با (تورن) بساری و گرگان گرای زود
بزدای زنگ غم بره آهنش زدل — اینجا بود که زنگ به آهن توان زدود
اینها است شاهکار خدیوی که کرده است — مهرش چو عشق بر دل آزادگان ورود
از جان و دل ستایش او پیشه کن که اوست — آنخسرو ی که از دل و جان بایدش ستود
جز سعی او که جادهٔ شالوس بر گشاد — جز جهد او که راه تپشخوار گر گشود
جیشی دلیر ساخت ازاین مردمی فقیر — آری کنند اطلس و دیبا زبر گ تود
هست اعتبار ملك به آب حسام او — چون اعتبار خاك سپاهان بزنده رود
تاهست حق و باطل و سود و زیان رساد — ازحق بدو عنایت وازاو بخلق سود

تقی آق اولی متخلص به بینش درجمادی الاولی ۱۳۰۳ . ه ق

بینش درطهران متولد گشته وموی سراو از کودکی سفید بوده است پس از تحصیل درخدمات وزارت مالیه برتبه مدیریت وریاست بعضی ادارات نایل شده است درایام شروع مشروطه بانگارش جریده بهلول ومقالات انتقادیه در جراید موجب انتباه مردم میگشت ازهنرهای بینش نکته پردازی و ایراد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

درقالب شوخی ومزاح است که درطبایع بسیارمؤثر میافتد. در نگارش بعضی جراید شرکت جسته و اخبار را بصورت مضحك مبدل میکرد ودراین شیوه کار کاریکاتورنویسان ماهررا انجام میداد.

غزل

مرا لیلی وشان دیوانه کردند — چو مجنونم بعشق افسانه کردند
بخالم پایی بست حلقهٔ زلف — اسیر دامم ازاین دانه کردند
زآبادیی چه بد دیدند خوبان — که جا دراین دل دیوانه کردند
سر زلفی که چون بی خانمانان — درآن دلهای مسکین‌خانه کردند
زعشوه گه بدست باد دادند — بدست ناز گاهی شانه کردند
زآب کوثرم پیمان گسستند — ازاین صهبا که درپیمانه کردند
مقام شیخ در محراب و ما را — مقیم گوشهٔ میخانه کردند
بنور شمع وصل آنان رسیدند — که مرغ جان خود پروانه کردند
فروزانند همچون شمع بینش — کسان کزسوختن پروا نکردند

فکاهی

کورکی سر برزده است این روزها بر گردنم
که بود از قطر آن باسر برابر گردنم
سرگران برمن مشو سرمایه دار ازآنکه هست
ازسرت بامایهٔ کورك گران تر گردنم
همچو بار منت دونان بود سنگین و زفت
زانکه ازاین بار خم شد پشت مضطر گردنم
باچنین گردن بود ننگم فکلهایی فراخ
کهکشان بندم مگر جایی فکل بر گردنم
همچو اشراف از تواضع گردنم عاریی شده‌است
کاش زود این سربزرگی بنهد از سر گردنم
گردنم را این چه باراست ای‌خدا گوئی که شد
در مشیت مشتبه با اسب و استر گردنم

باچنین کورك که دارد شکل کوهان سطبر
اشتران لوك را سازد مصور گردنم
درد این کورك زبس تلخ است بهر رفع آن
خورد بینش همچو شکر نوك نشتر گردنم

پروین اعتصامی

پروین خانم دختر آقای یوسف‌اعتصامی در ۱۳۲۸ ه. ق. درطهران متولد و باخذ شهادتنامه ازمدرسه امریکائی موفق شده‌است ازبیست سال قبل اشعاراو که بیشترحاوی مضامین اخلاقی و اجتماعی‌است درمجله بهار که ازتأسیسات آقای یوسف اعتصامی‌است انتشار میافت

درسال گذشته دیوانش که قریب ۵۰۰۰ بیت است با مقدمهٔ جامعی بقلم آقای بهار در طهران بطبع رسیده و مورد تحسین و تقریظ جمعی کثیر از نویسندگان گردید .

تاراج روزگار

نهال تازه رسی گفت بادرختی خشک — که ازچه‌روی تراهیچ برگ وباری نیست
چرا بدین صفت از آفتاب سوخته‌ئ — مگر بطرف چمن آب وآبیاری نیست
شکوفه‌های‌من ازروشنی چوخورشیدند — ببرگ و شاخهٔ من ذرهٔ غباری نیست
چرا ندوخت قبای تودرزی نوروز — چرابگوش تواز ژاله گوشواری نیست
شدی‌خمیده وبی برگ وبارو دم نزدی — بزیر بارجفا چون توبرد باریی نیست
مراصنوبرو شمشاد و گل شدند ندیم — ترا چه شد که رفیقی‌ودوستداریی نیست
جواب داد که یاران رفیق نیم رهند — بروزحادثه غیر ازشکیب یاریی نیست
توقدر خرمی نوبهار عهد بدان — خزان گلشن مارا دگر بهاریی نیست
از آن بسوختن ما دلت نمی‌سوزد — کزین سموم‌هنوزت بجان شراری نیست
شکستگی و درستی تفاوتی نکند — من‌و ترا چو دراین‌بوستان قراری نیست
زمن بطرف چمن‌سالها شکوفه شکفت — زدهر دیگرم امسال انتظاریی نیست
بسی بکار گه چرخ پیر بردم رنج — گه شکستگی آگه شدم که کاری نیست
تو نیزهمچومن آخرشکسته خواهی شد — حصاریان قضا را ره فراریی نیست
گهی گران بفروشندمان و گاه ارزان — به نرخ سود گر دهر اعتباریی نیست

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هرآن قماش کزاین بارگه برون آید — تمام نقش فریب است وپودوتاری نیست
هرآنچه میکند ایام میکند با ما — بدست هیچکس ایدوست اختیاری نیست
بروزگار جوانی خوش است کوشیدن — چراکه‌خوشتر ازاین‌وقت وروزگاری نیست
کدام غنچه که خونش بدل نمی‌جوشد — کدام گل که گرفتار طعن خاری نیست
کدام شاخه که دست حوادثش نشکست — کدام باغ که یکروز شوره زاری نیست
کدام قصر دل‌افروز و پایهٔ محکم — که پیش باد قضا خاك رهگذاری نیست
اگر سفینهٔ ما ساحل نجات ندید — عجب مدار که این بحررا کناری نیست

پژمان

حسین پژمان فرزند علیمراد امیرپنجه بختیاری است و والده‌اش عالمتاج متخلص به «ژاله» ازخاندان‌میرزاابوالقاسم قائم‌مقام است . پژمان‌درسال۱۳۱۸ ه . ق . درطهران‌متولدشده پس‌ازطی تحصیلات درخدمت وزارت پست و تلگراف داخل شد ازآثار او منظومه‌های «سیه روز» و «زن بیچاره» و مجموعهٔ «محاکمهٔ شاعر» بطبع رسیده‌است دردوسال‌قبل‌تذکره‌ای حاوی منتخب اشعار دوهزار تن از شعرای قدیم و جدید فارسی زبان فراهم کرده بنام «بهترین اشعار» طبع نموده دیوان حافظ را نیز تصحیح و تحشیه کرده بچاپ رسانده است ازآثارمترجم او «وفای زن» ترجمه از کتاب آدولف نگارش بنیامین کنستان و «آتالا» و «رنه» اثر قلم شاتوبریان منتشر شده است

حسرت

بادلی آسوده اندر کودکی — جایی در دامان مادر داشتم
و زنهال قامت فرخ پدر — سایهٔ فرخنده برسر داشتم

منطقی خاطر فریب و بذله گوی شیوهٔ طناز و دلبر داشتم
کار من جز خنده و شادی نبود کی خبر از دیدهٔ تر داشتم
نه گرفتاریے نه کاری داشتم
وه چه فرخ روزگاری داشتم

عهد خردی رفت و دست روزگار پنجه زد بر چهرهٔ زیبای من
خنده دوری کرد و شادی رخت بست آن یك ازلب این یك ازسیمای من
پنجهٔ خونین گردون بر گرفت پرده از چشمان نابینای من
کودکی بیقدر و طفلی بینوا شد عیان درچشم حسرت‌زای من
کم بها دیدم عیار خویشرا
تیره کردم روزگار خویشرا

خویشتن را تا بزرگ آیم بچشم با بزرگان آشنا می خواستم
تا شوم باقدر و گردم ارجمند ریش و تسبیح و عبا می خواستم
تاکه برجای پدر گیرم قرار مرگ اورا از خدا می خواستم
اندك اندك از پس ده سالگی آسمان داد آنچه را می خواستم
بی پدر گشتم ولی باقدر نه
یافتم جائی ولی برصدر نه

اینزمان بر کودکان دارم حسد کز تکالیف جهان آسوده اند
در زمین با آسمانی روح خویش از زمین و آسمان آسوده اند
از جفایے مردم نا مهربان نزد مام مهربان آسوده اند
بلبل آسا نغمه پردازی کنند کز خیال آشیان آسوده اند
یکجهان شادی پدید از رویشان
خرمی بخش جهانی خویشان

گر نبودیے رشحه ابر امید زندگی جز آتش تیزی نبود
آنچه را نام سعادت داده اند جز نوای حسرت آمیزی نبود
گر نباشد این خطا ازچشم من در جهان رویے دلاویزی نبود
ما کزین دنیا برون خواهیم رفت لیك دنیایے شما چیزی نبود
خواب بی تعبیر دیدن تابکی
حسرت بیجا کشیدن تابکی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تقوی

آقای حاج سید نصرالله تقوی از خاندان سادات معروف باخوی درسال ۱۲۸۸ هجری قمری درتهران متولد وپس‌از تحصیل علوم ادبیه درحوزهٔ درس حاج میرزا حسن آشتیانی بتحصیل منقول ودر مجلس تعلیم میرزا ابوالحسن جلوه بآموختن معقول پرداخت وسه سال درعتبات بتکمیل تحصیلات اشتغال ورزیده پس ازگزاردن حج مسافرتی باروپا کرده در آغاز مشروطه بنمایندگی مجلس شورای ملی و هنگام تأسیس عدلیه بمستشاری و مدعی العمومی دیوان عالی تمیز نایل آمد واکنون رئیس دیوان مذکور است .

علاوه برمشاغل قضائی درمدرسه‌حقوق ودانشکده معقول ومنقول تدریس نموده واکنون رئیس این دانشکده ونایب رئیس فرهنگستان ایران‌است

تقوی درشعر ازسبک‌های ناصرخسرو وسنائی‌پیروی ودیوان‌ناصررا تصحیح وتحشیه نموده است ازتألیفات او کتابی است درمعانی وبیان وبدیع فارسی که هنوز بطبع نرسیده است ازاشعارش این ابیات که بشیوهٔ اسکافی است ذکرمیشود :

نوروز

آمد نوروز ساخته چو فریدون — ازپی ضحاك دی بکیفر تازان
لشگری ازابر تیره کرده وازبرق — آخته تیغی چو ذوالفقار بمیدان
دی زنهیبش بجایگاه به‌پیچید — راست چومرحب زتیغ حیدرپیچان
درچمن و گلستان بداد بدل کرد — هرستمی را که کرده بود زمستان
از کتف که کشید جبه مجلوج — پس زستبرق برید کرته الوان
گلبن کزدی برهنه بودی ایدون — دربر دارد قبا زلعل بدخشان
دامن کهسار را که توده بدازبرف — اکنون آموده بین زلاله نعمان
جمله درختان باغ را که خزان کرد — ازستم خویش زارو مفلس وعریان
اکنون از لطف نوبهار بپوشید — خلعت اکسون وجامهای زرافشان
دیوسفیدیی که کرده بود مسخر — جمله آفاق را زکوه و بیابان
بی‌جدل ازهم‌گداخت در که وهامون — تاکه علم برکشید رستم نیسان
زاغ سیه بست دم ز ژاژسرائی — مرغ سحر باز شد بنغمه غزلخوان

قمری چون رودکی گرفته بکف چنگ — شعر سرایان بیاد دولت سامان
از بر اورنگ زمردین بسحرگاه — سرخ گل از سبزکله گشت نمایان
بلبل در پرده نوبهار سراید — اکنون ازفرّ نوبهار بدستان
با گل سوری بصد نوا بگزارد — شرح غم هجر وسوز عشق بافغان
این دل شوریده را چه آمد برسر — کاین همه دستان زنای بسته بالحان
روزو شبان بی‌قرار نغمهٔ سراید — گوئی کاین داستان ندارد پایان
مرغ سحر ساز کرده نغمه داود — باغ بیاراست بارگاه سلیمان
گلبنکان بر نوایے مقریکانند — جمله نوان همچو کودکان سبق‌خوان
از نفس صبح همچو ازدم جبریل — حامله گشتند لعبتان گلستان
مریم دوشیزه گرچه نادره بی‌شوی — طفلی آورد نغزآیت سبحان
درشکم چوب خشك نادره ها بین — تعبیه ایدون زلطف دایهٔ بستان
باش که نوزادگان بنکهت جانبخش — معجز عیسی کنند تازه بدوران

جلوه
۱۲۳۸ – ۱۳۱٤

میرزا ابوالحسن جلوه در ۱۲۳۸ قمری در احمدآباد گجرات متولد شده این خانواده اصلا از نائین وبسیاری ازافراد آن ازعلماو فضلایے معروف بوده اند چنانکه جد اعلای آن مرحوم **میرزارفیع الدین طباطبائی** نائینی (متوفی در۱۰۸۳) را شیخ حر عاملی صاحب وسائل در عداد مشایخ اجازه خود ذکر کرده است .

پدر جلوه میرزا سید محمد طباطبائی متخلص بمظهر که‌در علم‌طب ماهر و از شعرای زمان فتحعلی‌شاه بوده وشرح‌حالش در تذکره انجمن خاقان ضبط است

در ابتدایی جوانی بحیدر آباد سند رفته بمصاهرت وزیر میر غلامعلی خان امیر سند نائل‌شده است و سرجان ملکم‌را ملاقات‌نموده بخواهش او رساله درتاریخ صفویه نوشته است .

پس ازچندی مظهر ازمیر غلامعلی رنجیده بگجرات رفت وجلوه‌درآنجا تولد یافت نظر باصرار دوستان مظهر هندرا ترك کرده درقریه زواره اصفهان ساکن گشت وپس از هفت سال بمرض وبا درگذشت .

جلوه برای تکمیل تحصیلات باصفهان رفته درمدرسه کاسه گران اقامت گزید ورفته رفته بحوزه درس حکماء درآمده درشعب فلسفه سرآمد اقران گردید در ۱۲۷۳ بطهران عزیمت کرد ودر مدرسه دارالشفا حجره گرفت و تاپایان عمر این شهررا ترك نگفت مگر سفریی که باامیرنظام گروسی بتبریز رفت . پیوسته قریب ۷۰ نفر طلبه درمحضر او بتحصیل فنون حکمت مشغول بودند . جلوه همه عمر مجرد میزیست ومازاد معاش یومیه خودرا بفقرا انفاق می کرد اکثر اعیان و بزرگان زمان بصحبت او اشتیاق داشتند شاه مکرر بحجره او میرفته است .

دراواخر زمان درتدریس حکمت مقام اول را احراز کرد وفاتش درشب جمعه ٦ ذیقعده ۱۳۱٤ ومدفنش ابن بابویه است شعرآخر ماده تاریخی که طرب اصفهانی دروفات اوسروده اینست :

«طرب ازحزن پی‌سال وفاتش بنوشت بوالحسن‌جلوه کنان شدسوی‌فردوس‌برین»

جلوه‌باوجودتبحر دربسیاری‌ازعلوم کتاب‌مفصلی ننوشته‌است بعضی حواشی براسفار ودیوان مولوی ازاو باقی است (۱)

این‌دانشمند باوجود اشتغال‌تام بتحصیل وتدریس‌شعب فلسفه گاهی بسرودن شعر میل‌میکرده‌است . اشعاراورا آقای علی عبدالرسولی فراهم آورده‌ودر ۱۳٤۸ آقای‌سهیلی خونساری آنرا بایك مقدمه‌طبع کرده است درمقدمه سطری چنداز گفتار جلوه راجع بشاعری دیده میشود که عیناً نقل میکنیم .

(اول جوانی رفیق‌دوست و دوست گیر بودم و صحبت ادبا و ظرفارا خوش‌داشتم وگاه‌گاه . . . شعری میگفتم تاوقتی که مرا ازطرز سخن آگهی حاصل

(۱) این مطالب ازمقدمهٔ دیوان او التقاط شد .

شد و خوب و بد شعررا تمیز میدادم دانستم که خوب گفتن با آنکه چندان فایده ندارد مشکل است وشعر متوسط وپست هیچ . ازاین خیال منصرف شدم)

باوجود این بی میلی وعدم ممارست درشاعری گفتار جلوه را متانت و رزانتی خاص هست ومضمونهای خوب میتوان ازدیوان او بدست آورد . طبعش بیشتر بشعر سبك خراسانی مایل وازآن میان بشیوهٔ ناصر خسرو فی الجمله متوجه است .

تغزل

تاختنی کرد زلف و خال تو برمن — تاختن دشمنان چیره بدشمن
روز سپید مرا که بود چو رویت — خال سیاه تو کرد تیره و اد کن
این سیه تیره رنگهای عجب ریخت — کردرخم چون زریرواشك چوروین
خال و دهان تو هر که بیند بیند — ظلمت بر چشمه حیات معین
بست مرا زلفکان تو بیکی موی — موی نگوئی که بود بند دوصدمن
مویی کجا دارد اینهمه فرونیرو — تاب زحسن تو داشت تعبیه برتن
زلف تومشکین فلاخنی است خدائی — سنگ فلاخن دل کسان و دل من
سنگ روان ازفلاخن است وهمیدون — دلها بینم روان بسویی فلاخن

غزل

بهتر زلذت وصل گرممکن است حالی — بگذشتن است ازدل با قدرت وصالی
پرسیدوصل خواهی گفتم بتا همین است — باشد حرام ومنکر در دهر اگر سؤالی
میگفت ناصحم دوش میپوی راه دانش — گفتم اگر که بدهد بیدانشی مجالی
درجزوجزومعشوق بینم هزار معنی — اما کسان نبینند جززلف وخط وخالی
گاهی نهان کند رخ گه دوستی بدشمن — آزارجان ماراهردم کند خیالی
خواهی که دوست گردد آن یار باتو ایدل — افتادهٔ ندانی دنبالهٔ محالی
مال و کمال خواهند خوبان شهر جلوه — قدرت نه چون نداری نه مال و نه کمالی

حکمت

علی اصغر حکمت پسر مرحوم احمد علی مستوفی حشمت الممالک است و در ۲۳ رمضان ۱۳۱۰ ه . ق در شیراز متولد گردیده است نیاکانش ازاطباء معروف شیراز بوده اند خاصه مرحوم حاج میرزا محمد حکیم باشی خلف حاج میرزا علی اکبر طبیب که شرح حال آنان در فارسنامه مسطور است .

والده حکمت دختر مرحوم حاج میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه نوه سید علی خان کبیر صاحب شرح صحیفه است .

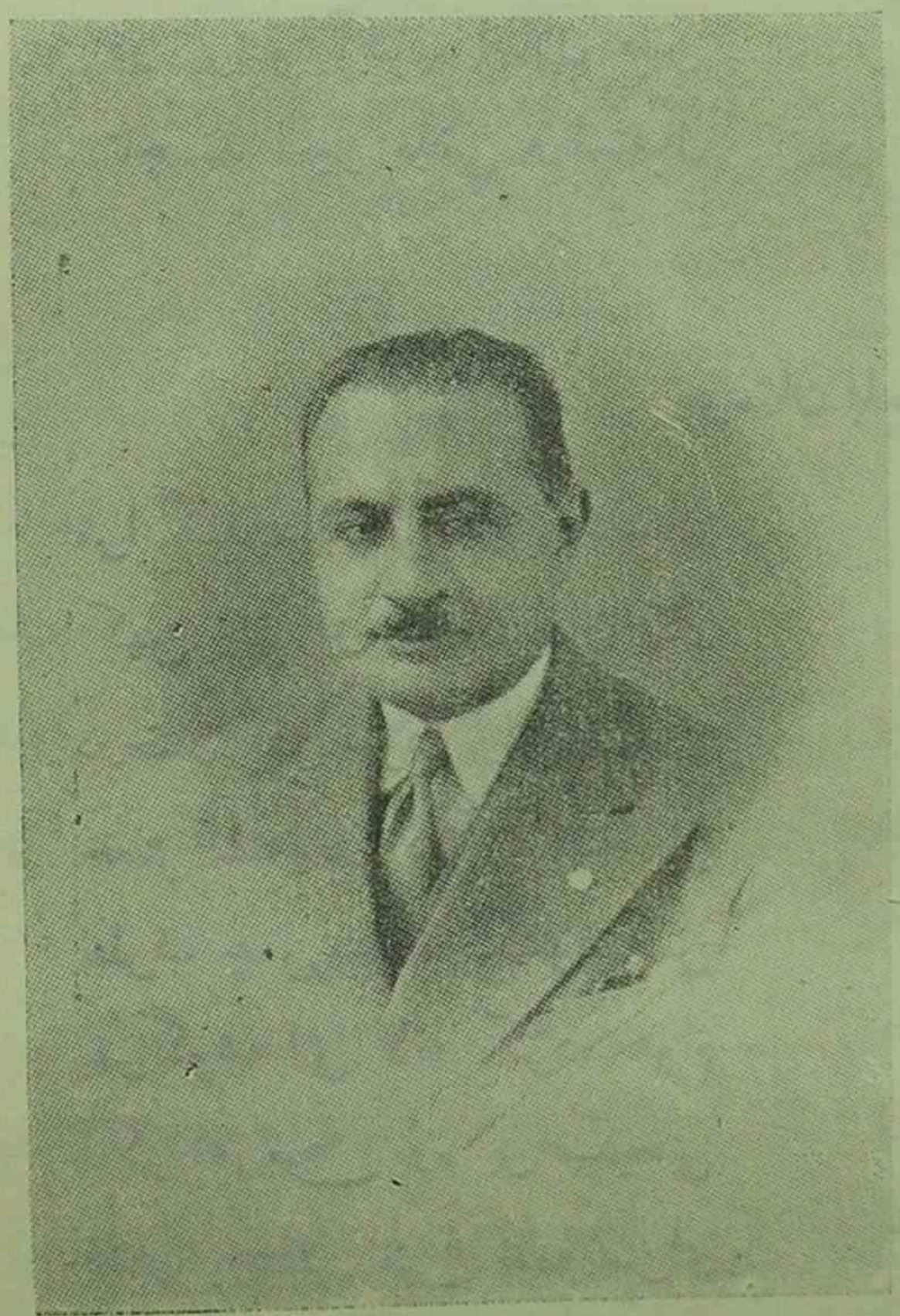

حکمت درشیراز مقدمات ادبی را در حوزه درس آقاشیخ غلام حسین ادیب معروف بلغوی وفلسفه را درمحضر آقا شیخ محمود حکیم مشهور بمسجد گنج وسایر فضلاء شیراز فرا گرفت ودر ۱۳۳۳ ه . ق بطهران آمد . مدرسهٔ آمریکائی را طی نموده در سنبلهٔ ۱۲۹۷ شمسی وارد خدمت وزارت معارف شده مدیر ادارات مختلف ازقبیل اداره کل معارف و اداره تفتیش کل وغیره گردید . در۱۳۴۹ (۱۳۰۹ شمسی) باروپا رفته در دانشکده ادبیات پاریس باخذ لیسانس ادبیات نایل آمده چندی هم درلندن بتکمیل اطلاعات خود در ادبیات انگلیسی اشتغال ورزید .

درشهریور ۱۳۱۲ کفیل وزارت معارف شده ازاروپا بطهران احضار گردید دراسفند ۱۳۱۳ خدماتش مورد توجه شاهنشاهی شده بمقام وزارت ارتقا جست واکنون نیز همین سمت را داراست در هرمقامی که بوده همّ خودرا مصروف اصلاحات اساسی ونشر علوم ومعارف وترجمه و تألیف کتب کرده است چنانکه کتبی که درزمان سابق ازطرف وزارت معارف انتشار یافته یابتشویق آنوزارتخانه

طبع شده است بیشتر بکوشش و ترغیب او صورت گرفته است هنگام ریاست تفتیش کل بنشر مجله تعلیم وتربیت که حاوی قسمتهای علمی وقسمت رسمی معارفی بود پرداخت این مجله پس ازچند سال تعطیل مجدداً انتشار یافته ودر نشر اصول تعلیم وتربیت جدید خدمات شایان کرده است .

حکمت اگرچه بسیار شعر نمیگوید ولی درحسن بیان ودقت مضامین و فایده موضوعاتی که اختیار میکند گفتارش دارای امتیازاست .

رباعی

در پرتو آفتاب اظلال مبین — درهندسه نقطه بین واشکال مبین
تاچند اسیر ماضی و استقبال — زین هردوجزاین یکنفس حال مبین

یکشنبه ١٤ شعبان ١٣٣٣

بوستان باستان

مرا گفت دانائی این داستان — که بد بوستانی هم از باستان
کهن باغی از عهد مردان کار — تبه گشته از گردش روزگار
درختان فر سودهٔ سالخورد — همه بار خشك و همه برگ زرد
خمش گشته بلبل درآن کهنه باغ — ولیکن نوا خوان بهر شاخ زاغ
بطرف چمن دیده نگشوده کس — که بگرفته چهر چمن خاروخس
بهر گوشه اش لانه کرده هوام — بهر جانبش دیو گسترده دام
اگر اهرمن ره برانگیختی — درآن باغ از هول بگریختی
قضارا یکی مرغ نغمه سرای — به بستان زعهدی کهن داشت جای
بامید گلهایی آن مرغزار — جفا بردی از خار آن مرغ زار
بسودای گل پای در گل بدش — بسا خار هجران که دردل بدش
درآن بوم ویرانه از جور دور — زهر بوم شومش جفا بودو جور
هم از بانگ جغد و زآوای زاغ — بدل داشت بیچاره صد دردوداغ
زدیماهش آشفته شد آشیان — مه آذرش آذری بد بجان
سیاوش به توران باغ خراب — بد اورا مه بهمن افراسیاب
گر ازدست گردون جفا بودیش — ولی پای پیمان بجا بودیش

زمهر وطن جان نپرداختی — به تن سوختی باوطن ساختی
بهاران که از فرّ اردیبهشت — جهان گشت برسان باغ بهشت
صدایی بهاری شد آوازه گیر — جوان شد دگرباره دنیای پیر
چو گیتی جوان گشت و عالم جوان — جوان خواست ایزد کهن بوستان
یکی مرد دهقان دانای کار — برآورد از غیب پروردگار
هنر پیشه دانادلی هوشمند — به نیرو توانا بهمت بلند
نه از کس امید و نه بیمش ز کس — که بیم و امیدش ز حق بودوبس
چو ایزد برآورد و توفیق داد — به بستان در فرّهی برگشاد
به نیروی کوشش ببازوی کار — بیاراست بستان در آن نوبهار
نسیم بهاری چو برزد نفس — گلستان بپیراست از خار وخس
چو نو گشت آئین چرخ کهن — درخت کهن را برافکند بن
به بستان نهال جوان برنشاند — ز رخسار گل گرد غم برفشاند
همه جانب جوی وطرف چمن — بیاراست از سنبل و نسترن
چو برکند از بن گیاه طفیل — فروزنده شد گل بسان سهیل
برهنه چو بد باغ از جور دی — سیه پیکر و زرد رخسار وی
شکوفه یکی جامهٔ از پرند — براندام عریان او در فکند
دگرباره از سوری و ارغوان — بیاراستش جامه از پرنیان
معالقصه آن تیره وحشت‌سرای — یکی روضه شدنغز و نزهت فزای
مر آنمرغ را بخت فیروز شد — شب هجر او روز نوروز شد
بوصل گلش پا در آمد ز گل — برغم حسودش روا کام دل

زمین عجم کهنه بستان کی — که فرسوده از دست دستان دی
من آنمرغ خوشگوی آن زادوبوم — که دلخونم از جور هرزاغ وبوم
چه‌خوش بودی ار اندرین نوبهار — که آراسته شد جهان چون نگار
برآوردی ایزد یکی مرد کار — بدانش ستوده بعزم استوار
کهن بوستان را بدادی نوی — گزین ساختی باغ کیخسروی

بکام دل و شادی جـان ما بیاراستی ملك ایران مـا

تهران ـ فروردین ۱۳۰۰

پیام سروش

از چارهٔ کار پرسشی کردم دوش درپاسخم این سخن سرائید بگوش
از مایه دانش است آباد وطن ایمرد وطن پرست در دانش کوش

تهران ـ ثور ۱۳۰۰

روباه طماع

نور فشان گشت چو زرینه گوی روبهکی گشت برون صیدجوی
صید چو بر اهل جهان است قید روبه از آن گشت طلبکار صید
صبحگهان مهر چو تابش گرفت سایه روبـاه فزایش گرفت
گفت تنم تا که چنین سایه داشت طعمه بباید شتری بهر چاشت
در طـلب اشتر بنهـاد دام پخت بسی بیهده سودای خام
تافت چو خور ازخط نصف النهار روبه بی چاره بمـانده نهار
خرد و زبون روبه برگشته روز سایه خود دید در آن نیمروز
لفت تنم هست چوزین سایه پست موشکی از بهر طعامم بس است
چونکه باشتر نبدش دسترس گفت بناچار مرا موش بس
هر که چنین پا نهد از حد بدر اشتر او موش شود ای پسر

اسفند ۱۳۰۳ شمیران

خسروی
۱۲۶۶ – ۱۳۳۸

ازشعراء و نویسندگان درجهٔ اول این عهد محمد باقر میرزا خسروی کرمانشاهی فرزند محمد رحیم میرزا پسر دولتشاه است که در ۲۴ ربیع الثانی ۱۲۶۶ متولد و در ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۸ متوفی شد خسرویی در اکثر علوم متداوله قدیم از صرف و نحو ومنطق وحکمت وفقه و اصول وتاریخ وبدیع ومعانی وعروض

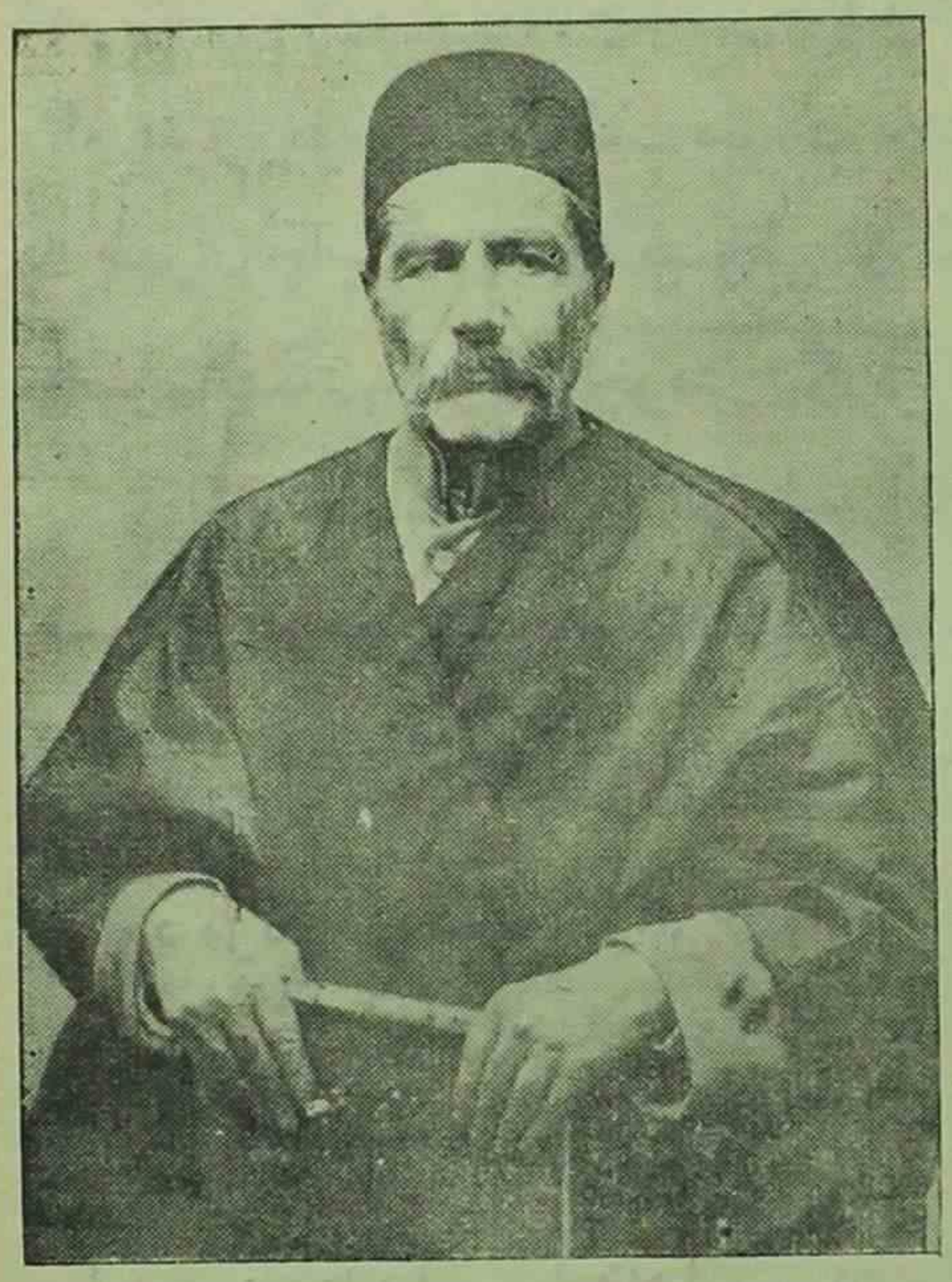

وغیره بهره کافی داشت و نزد استادان هریك ازاین فنون تحصیل منظم کرده بود در شاعری تابع قدما بود قصاید استوار وغزلهای آبدار ازاو مانده است چون در اوایل عمر متوجه خدمت عرفای زمان گردید اکثر اوقاتش در خلوت میگذشت وجزدرمواقعی که خدمات دولتی اوایجاب میکرد یا محفلی از دانشمندان تشکیل میشد گرد معاشرت نمی گشت در حسن خلق وپاکی اندیشه ومحبت وطن و تعصب درطریق دموکراسی و مشروطه واجراء قانون بی باك بود وسالها دراین باب رنج برده وعاقبت هم روسهای تزاری اورا در هنگام غلبه برناحیه غرب دستگیر و درهمدان محبوس و بطهران تبعید کردند ودر این تبعیدگاه بدرود حیات گفت در راستی گفتار ووفای بعهد و اجتناب از حسد وغیبت جدی بلیغ داشت مردم کرمانشاهان را بقول و فعل اواعتماد تام و فرمانفرمایان آن ایالت را بصحبت ومشورت او میلی وافر بود کتب مشهور او از این قرار است

۱ ـ دیبای خسرویی در تاریخ ادبیات عرب قریب ۳۰ هزار بیت که هنوز چاپ نشده است ۲ ـ شمس و طغرا ومازی ونیسی و طغرل و همای که افسانه است بسبك رمانهای اروپائی باقلمی بسیار جذاب نگارش یافته وتاریخ دورهٔ اتابکان فارس و اوضاع ایران درعهد مغول وشرح ابنیه تاریخی فارس وغیره از این کتاب استفاده میشود بعلاوه در شیوه قصه پردازی این کتاب بزرگ شاهکار روایات فارسی بشمار است در ۱۳۲۶ قمری چاپ شده است ۳ ـ رساله تشریح العلل در عروض ٤ ـ تذکره اقبال نامه در ترجمه شاعران کرمانشاهان که در هنگام حکمرانی اقبال الدوله بوده اند ٥ ـ ترجمه الهیئة والاسلام تالیف دانشمند معظم سید محمدعلی

شهرستانی علاوه براینها چند ترجمه و تألیف مختصر از او بیادگار مانده‌است که هنوز بطبع نرسیده است دیوانش مشتمل برقصاید وغزلیات ودرشهریور۱۳۰٤ در طهران چاپ شد مقدمه مبسوطی از نگارنده دارد . برای تفصیل احوال او مخصوصاً قسمتی که بقلم خودش نگارش یافته است بمقدمهٔ دیوان رجوع شود .

این ماده تاریخ ازآثار طبع آقای ملك الشعراء بهاراست که برسنك مزار خسروی درجوار ابن بابویه نقش شده است :

دریغ ودرد که شه زاده خسروی‌زجهان — برفت وازپس او آه و ناله بی‌ادبی‌است
چوبود مردی آزادجست ازاین زندان — بمردآزاد آنکو گریست گول‌و غبی‌است
بهارشاید اگر درغمش‌خرو شد زار — بحکم آنکه‌خروش بهار زیر لبی‌است
جهان همیشه بآزاد مرد کین‌توزاست — نفور مردم آزاد ازو نه بی‌سببی‌است
براهل معنی تلخ است اختلاط جهان — که‌سیرتش‌همه‌خاری‌وصورتش‌رطبی‌است
چوبودروح‌خردخسروی‌تحجب جست — که روح‌راصفت وخاصیت بمحتجبی‌است
برفت‌خسروی‌ورست‌ازاین‌گریوه تنگ — پناه جانش اوراد وذکر نیم شبی است
بد افضلیت او درادب مسلم خلق — گه‌حیات وچنین مرتبت نه بوالعجبی‌است
عجب‌دراینکه‌پس‌ازمرگ‌سال‌تاریخش — درست و راست همان افضلیت ادبی‌است

(۱۳۳۸ ه . ق .)

ازقصایدی که خسروی در۱۳۳٤ هنگام غلبه‌مصائب برمیهن عزیز سروده‌است این قصیده نقل میشود :

دلا چند زاری براین حال زارت — چه نالی ازاین سختی روزگارت
چه گوئی که بربسته از جور اعدا — زشش سوی برروی راه فرارت
چه باکت که یاران شکستند پیمان — بهشتند برجای بی پشت و یارت
وطن را سپردند آسان بدشمن — براندند پس دشمنان از دیارت
ره‌صبرو تسلیم پیمای کاین ره — بمنزل رساند بناگاه بارت
یقین دان که جزروی حرمان نبینی — بدین مردم ار بینم امیدوارت
ندیدی که صدبار در ناامیدی — فرج ها پدید آمد از کردگارت

بپرورد هفتادسالت بـه نعمت
توخوش خفته غافل زپروردگارت

اگر روزو روزی خداوند بخشد
چه پرواست از قیصرو از تزارت

غم‌خویش کم‌خور که کم مانده باشد
که برتو بگریـند آل و تبارت

دمی غم خور ازبهر ایران ویران
که پرورده یك عمر اندر کـنارت

برین مادر ناتوان مویه سر کن
وزوپرس آخر چـه شد اعتبارت

چه آمـد بـرآن چهره تابناکت
چهـا رفت بـر طـره تابـدارت

کـجا رفت آنقدرت تاج بخشت
چـه آمد برآن زیـور شاهوارت

کـجایند آن زادگان غیورت
که بینند امروز از اینگونه زارت

دریغا که از نا خلف زادگانت
تـبه گشت پـیرایـه افتخارت

کشیدند انـدر جبین نیل ننگت
نهادند بر گونـه هـا داغ عـارت

یهـودی منش مسلمین ریائـی
مسیحا صفت بـرده تاپای دارت

زسر بـر فکندند تـاج کیانت
بـتارك نهـادند افسر زخـارت

بدشمن سپردند ای مهربان مام
که از کین برآرند ازسردمارت

زهرسو چو گرگان درنده اعـدا
فـکندند درپره همچون شکارت

ربودنـد از گردن و سینه عقدت
کشیدند از گوشهـا گوشوارت

زبیـگانـگان مادرا چـند نالـم
که کردند خویشان چنین تارومارت

ندانند کاخـر گواهان غیـبی
ازایـن عاق اولاد خواهند تارت

نمانند برجای ازاین خود پرستان
که خندند بر چهرهٔ شرمسارت

شهی را برانگیزد ازغیب داور
که‌چون روز روشن کند شام تارت

براندازد از بوستان بیـخ ظلمت
بپردازد ازگلستان خس و خـارت

جهان پرزجوراست و بیداد یارب
برانگیز آن داد گـر شهریارت

غزل

دلم باآن پریوش خوش برآمد
که‌سیمش زامتحان بیغش برآمد

چواز سودای سودابه بری بود
سیاوش‌سان خوش ازآتش برآمد

بدریای غمش چون جان تاریك
فرورفت اینچنین مهوش برآمد

کرامت بین که دل‌با کوه‌اندوه
بمیخانه شدو سرخوش برآمد

چوجانت ازحواس واز جهت رست — زدر بندان پنج و شش برآمد
بدست رایضی ده کره نفس — وگرنه توسن وسر کش برآمد
بجز حرف محبت چون نمیخواند — دلم زینگونه محنت کش برآمد
کسی کودست ازجان و دل و تن — بشست از چنگ کشواکش برآمد

بقصد جان زار خسرویی بود
ترا هر تیر کز ترکش برآمد

دانش

تقی دانش که لقب ضیاء لشکر ومستشار اعظم داشته پسر مرحوم میرزا حسین وزیر تفرشی است ودر حدود سال ۱۲۸۸ ه . ق . در تفرش تولد یافته است سالها درخدمت میرزا یوسف مستوفی الممالك صدر اعظم وظل السلطان و ناصر الملك و میرزا علی اصغر خان اتابك سمت دبیری داشته ودر ۱۳۱۵ ه . ق ، تذکره صدر اعظمی را در شرح حال شعرای معاصر اتابك نوشته است .

بعد از شروع مشروطه در عدلیه و دفتر ایالتی فارس بخدمات دولتی اشتغال ورزیده است

دانش در ۱۳۱۹ ه . ق ، کتابی درصورت فکاهت طبع کرده که مشهور بدیوان حکیم سوری است دیگر از آثار او مثنوی نوشتن روان در ذکر سلطنت انوشیروان و فردوس برین بطرز گلستان ومثنویی جنت عدن بشیوهٔ بوستان و تذکره خوش نویسان خطوط هفتگانه و کتابی در علم بدیع فارسی و بحر محبط در ۱۲ جلد حاوی مباحث اخلاق واخبار وغیره است دیوانش در حریق رشت طعمهٔ آتش شد . اکنون درطهران بفراهم آوردن دیوان دیگر از روی محفوظات ویاد داشتهای خود مشغول است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در شرح حال خودوستایش شهنشاه گوید

تنگ شد ازشش جهة ساحت میدان من
بسته شد ازچارسوی عرصه جولان من

تانشکافد زمین از سم خاراشکوف
میخ حوادث نشست برسم یکران من

بس بوغا چشم چرخ دید که مریخ او
بس بتضرع گرفت دامن خفتان من

حال برنج اندراست دست من از آستین
نك بهراس اندرست پای زدامان من

سر پی فرمان من داشته فرماندهان
نیست کنون دست من در پی فرمان من

زانهمه سوداگری ازپس هفتاد و اند
غیر خرافات چند نیست بدکان من

ازسطوات جلال بهرسران درسرای
پای نبود ارنبود رخصت دربان من

درد زهرسو بتافت پیکر من آنچنانك
دشمن من برشتافت در پی درمان من

بال هما برسرم سایه فکن بودوحال
جایگه جغد شد شمسهٔ ایوان من

خرمن فضل مرااهل ادب خوشه چین
خوان کرم گستران ریزه خور خوان من

مهر خموشی نهاد بردهن شاعران
تابسخن لب گشاد طبع سخن ران من

نی بطریق حلول نی بتناسخ بفضل
ناصر خسرو منم ری شده یمگان من

سطوت من پیل زار کن وقوائم شکست
نك پی موری دهد لرزه برارکان من

من بهنرذی فنون من ز کجاو جنون
سلسلهٔ زلف اوست سلسله جنبان من

صابی وعبدالحمید صاحب و ابن عمید
گسترم ارخوان فضل وافدومهمان من

من متنبی بشعر امت من شاعران
صحف سماوی من دفتر و دیوان من

بل بخداوندیم در سخن آئی مقر
نثر من و نظم من شاهدو برهان من

چرخ دلمرا شکست راه من ازچاره بست
کرد چه جبران آن داد چه تاوان من

حلم من و بوقبیس گر که بمیزان نهند
حال دو کفه پدید زآن وی وزآن من

بر گذرد از فلك کفهٔ میزان او
پشت زمین بشکند کفهٔ میزان من

گر بسخن آوری چرخ زبان داشتی
درصف مدحتگران بودثناخوان من

جامهٔ من گوهری است ملك جهانش بها
کیست که ازمن خرد گوهرارزان من

انوری عصر خویش شاعر قطران سخن
شاه جهان پهلوی سنجر و مملان من

برترم از شاعران من بسخن گستری
برهمه شاهان سر است شاه جهانبان من

ازدیوان حکیم سوری

از آش رشته‌است لبالب تغار ها — وز سوریان نشسته فرازش قطارها
آن‌چمچه های پرشده بردست‌سوریان — مانـند بیلهـا بکف آبیـارها
آن سیخها بدست گروه کبابیان — مانند نیزه هـا بکف نیزه دارها
قانـع بکنـگریم و بکنـگر بساختیم — چون اشتران بادیه بانـوك خارها
چون بار هندوانه ببینم براشتران — خنخ میکنم که بگسلد ازهم مهارها
اندرخیال آنکه‌چو بگسسته‌شد مهار — باشد که هندوانهٔ افتد ز بار ها

سوری نه خود منم که دراین شهر چون منند
نـه یك نـه ده نـه صد نـه دوصد بل هزارها

دهخدا

علی اکبر دهخدا درسال ۱۲۹۷ ه . ق . درطهران متولد شد پدرش از ملاکین متوسط الحال قزوین بود که چندسال قبل ازولادت او درطهران مسکن اختیار کرد‌وقبل‌ازآنکه‌دهخدا بده‌سالگی‌برسد بدرود حیات گفت دهخدا صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت قدیم را نزد برخی ازفضلاآموخت وبصحبت مرحوم آقا شیخ هادی نجم‌آبادی دانشمند شهیر رسید پس ازتحصیل در مدرسه سیاسی سفری باروپا کرده چندی در وین اقامت گزید وهنگام بازگشت نویسندگی روزنامه صوراسرافیل را عهده دار شدمعروفترین‌قسمت های این روزنامه بخش فـکاهی آن است که دهخدا آنـرا تحت عنوان«چرندوپرند» بامضاء «دخو» مینگاشت .

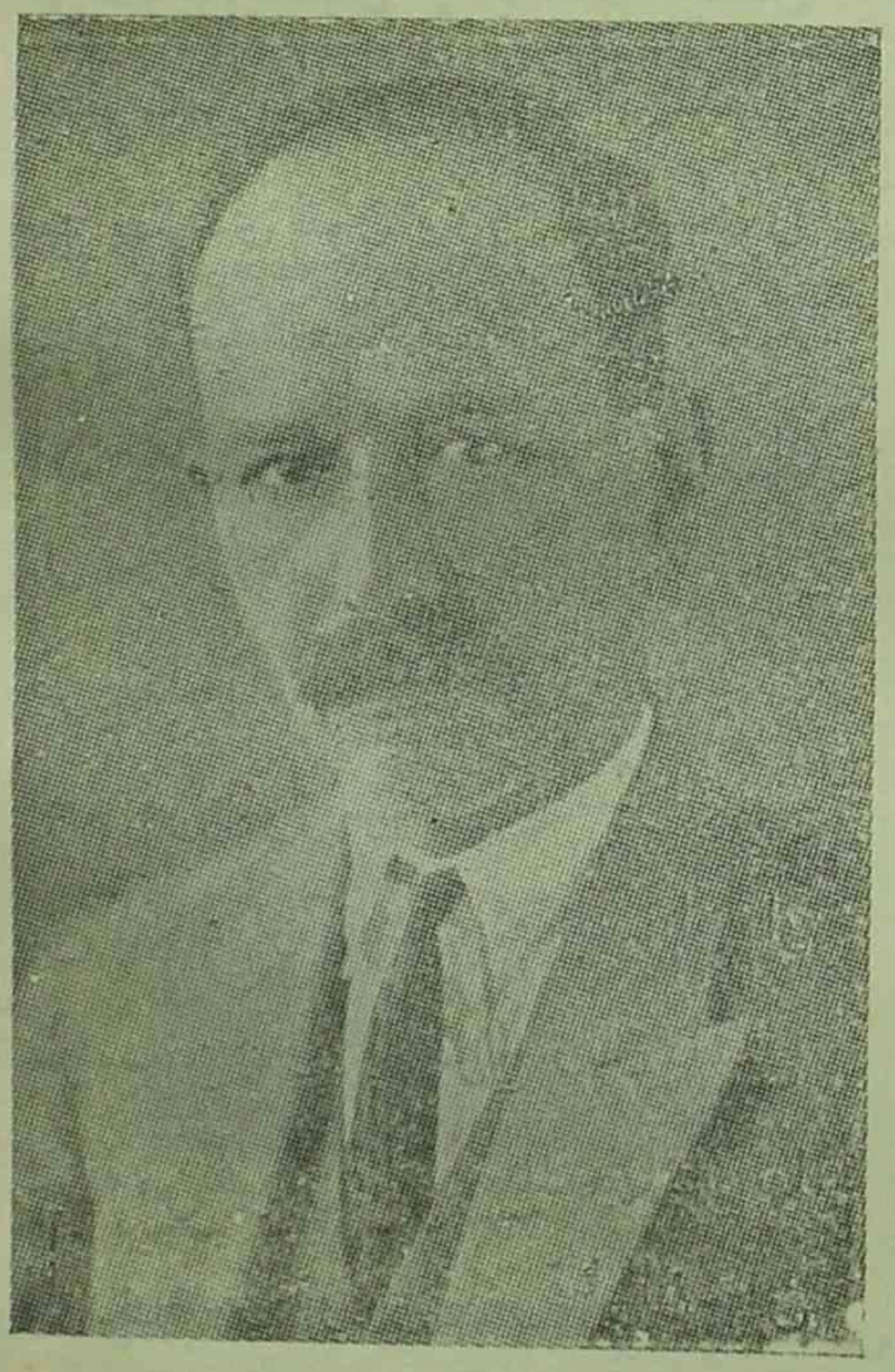

دهخدا بعد از بمباردمان مجلس باروپا تبعید شد چندی در پاریس و

سویس واسلامبول اقامت گزید و پس ازخلع محمدعلی میرزا بایران آمده نمایندگی مجلس شورای ملی یافت درایام جنگ بین المللی ۲۸ ماه در قراء چهار محال اصفهان متواریے میزیست .

از تألیفات او «امثال و حکم» است که در چهار جلد بزرگ بطبع رسیده و حاوی امثال سایره فارسی است این کتاب برای همهٔ طبقات خاصه نویسندگان بسیار سود مند است ومخزنی ازاشعار فصحاء ایران بشمار می آید بزرگترین تألیف دهخدا لغت مبسوطی است که بتشویق وزارت معارف مشغول اتمام آنست این کتاب که نتیجه بیست سال زحمت مؤلف است پس ازانتشار نقص بزرگی را که در ادبیات و زبان فارسی از نبودن فرهنك موجود است مرتفع خواهد کرد .

حواشی دهخدا بردیوان ناصر خسرو واصلاحاتی که در دیوان منوچهریے کرده بسط اطلاع وتبحر اورا درادب فارسی نشان میدهد از ترجمه های دهخدا کتاب «روح القوانین» و«سر عظمت و انحطاط دولت روم» تألیف فیلسوف شهیر فرانسوی مونتسکیو است[1] که مثل فرهنگ فرانسه بفارسی اوهنوز بطبع نرسیده است

دهخدا قریب پانزده سال است که ریاست دانشکده حقوق راعهده داراست

اگرچه درجوانی شعر بسیار میگفته ودر همه اسالیب سخن فارسی صاحب دست است ولی فعلا کمتر بگفتن شعر صرف وقت میکند این ابیات از گفتار سابق اوست

در سلوکم گفت پنهان عارفی وارستهٔ
نقد سالك نیست جز تیمار قلب خستهٔ
از گلستان جهان گفتم چه باشد سود گفت
در بهار عمر زازهار حقایق دستهٔ
از پریشان گوهران آسمان پرسیدمش
گفت عقدی از گلویے مهوشان بگسستهٔ
گفتم این کیوان بام چرخ هرشب چیست گفت
دیده بانی بر رصدگاه عمل بنشستهٔ

---

(۱) L'Esprit des lois. Consideration Sur les Causes de la grandeur et de la decadence des Romains par Montesquieu

گفتم اندر سینه ها این تودهٔ دل نام چیست
گفت زاسرار نهانی قسمت برجستهٔ

روشنی در کار بینی گفتمش فرمود نی
غیر برقی زاصطکاك فکر دانا جستهٔ

در نیازستان هستی بی نیازی هست اگر
نیست جز در کنج فکرت گنج معنی جستهٔ

چهره بگشا کز گشاد و بست عالم بس مرا
جبههٔ بگشادهٔ بر ابرویی پیوستهٔ

گوهر غم نیست جز در بحر طوفان زای عشق
کیست ازما ایحریفان دست ازجان شستهٔ

دل مکن بد پاکی دامان عفت را چه باك
گر بشنعت ناسزائی گفت ناشایستهٔ

رعدی

غلامعلی آذرخشی متخلص برعدی پسر مرحوم محمد علی افتخارلشکر در ۱۲۸۸ شمسی (۱۳۲۷ ه . ق) در تبریز متولد شده و پس ازطی مقدمات در مدارس آن شهر بطهران سفر کرده در دانشکده حقوق باخذ لیسانس نایل آمد قریب دوسال ریاست اداره انطباعات وزارت معارف و ریاست دبیرخانه فرهنگستان را داشت و در آبان ۱۳۱۵ برای تکمیل تحصیلات بپاریس رفت

قصیده ذیل که بسبك فرخی سیستانی سروده است از او نقل میشود.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نگاه

ببرادر بیزبانم

من ندانم بنگاه توچه رازیست نهان — که مرآن رازتوان دیدن و گفتن نتوان
که‌شنیده‌است نهانی که درآیددرچشم — یا که دیده‌است پدیدی که نیاید بزبان
یکجهان راز درآمیخته داری بنگاه — دردوچشم توفروخفته مگررازجهان
چوبسویم نگری‌لرزم‌وباخود گویم — که‌جهانی‌است پرازراز بسویم‌نگران
بسکه درراز‌جهان خیره فرو ماندستم — شوم ازدیدن همراز جهان‌سرگردان

❀❀❀

چه جهانی‌است «جهان‌نگه» آنجا که بود — از بدو نیك جهان هرچه بجویند نشان
گه ازاو داد پدید آید و گاهی بیداد — گه ازاو دردهمی خیزدو گاهی‌درمان
نگه مادر پر مهر نمودی از این — نگه دشمن پر کینه نشانی از آن
گه نماینده سستی‌و زبونی است نگاه — گه فرستادهٔ فرو هنرو تاب و توان
زود روشن شودت ازنگه بره وشیر — کاین بود بره بیچاره و آن شیر ژیان
نگه بره ترا گوید بشتاب و ببند — نگه شیر ترا گوید بگریز و ممان
نه شگفت ارنگه‌اینگونه بود زانکه‌بود — پرتوی تافته از روزنهٔ کاخ روان
گر زمهر آید چون مهر بتابد بردل — ورز کین زاید دردل بخلد چون پیکان
یاد پر مهر نگاه تودرآن روز نخست — نرود ازدل من تانرود ازتن جان
چوشدم شیفتهٔ روی تو از شرم مرا — برلب آوردن آن شیفتگی بود گران
من فرو مانده دراندیشه که ناگاه نگاه — جست از گوشهٔ چشم من‌و آمد بمیان
دردمی باتو بگفت آنچه مرا بود بدل — کرد دشوار ترین کار بزودی آسان
توبپاسخ نگهی کردی و درچشم زدن — گفتنی گفته شدو بسته شدآنکه‌پیمان

❀❀❀

من برآنم که یکی روز رسد درگیتی — که پراکنده شود کاخ سخن‌را بنیان
بنگاهی همه گویند بهم راز درون — وندر آن روز رسد روزسخن‌را پایان
بنگه نامه نویسند و بخوانند سرود — هم بخندند و بگریند و برآرند فغان

بنگارند نشانهای نگه در دفتر تانگهنامه چو شهنامه شود جاویدان
خواهم آنروز شوم زنده و باچند نگاه چامه در مهر تو بردازم و سازم دیوان
بیگمان مهر در آینده بگیرد گیتی چیره بر اهرمن خیره سر آید یزدان
آید آنروزوجهانرا فتد آن فره بچنك تیر هستی رسد آنروز خجسته بنشان
آفریننده برآساید و باخود گوید تیر ماهم بنشان خورد زهی سخت کمان!

❀❀❀

درچنان روزمرا آرزوئی خواهد بود آرزوئی که همیداردما کنون پژمان
خواهم آندم که نگه جای سخن گیرد ومن دیده را برشده بینم بسر تخت زبان
دست بیچاره برادر که زبان بسته بود گیرم و گویم هان داد دل خود بستان
بنگه باز نما هرچه در اندیشهٔ تست چو زبان نگهت هست بزیر فرمان
ایکه ازگوش وزبان ناشنوا بودی و گنگ زندگی نو کن وبستان ز گذشته تاوان
بانگه بشنو وبرخوان و بسنج و بشناس سخن ونامه و داد و ستم و سود و زیان
نام مادر بنگاهی بر و شادم کن ازآنك مرد باانده خامـوشیت آن شاد روان
گوهر خود بنما تا گهری همچو ترا بد گهر مادر گیتی نفروشد ارزان

روحانی

غلامرضا روحانی پسر شکرالله متخلص بآزادی در ۱۰ ذیحجه ۱۳۱٤ ه . ق . درطهران متولد شده است پس ازطی مقدمات تحصیلی وارد خدمات کشوری گردیده واکنون دراداره شهرداری طهران است

بیشتر اشعار او انتقاد ازنقائص اوضاع اجتماعی سابق است واخیراً دیوان فکاهیات اوبطبع رسیده است درروزنامه فکاهی امید که متعلق بآقای کاظم اتحاد است اشعار بسیار بامضاء اجنه طبع ونشر کرده است

مابدین درزپی خوردن سور آمده ایم نه پی فاتحهٔ اهل قبور آمده ایم
خوردنی هرچه بودزود بیاور بحضور کزپی خوردنش اکنون بحضور آمده ایم
درسرسفرهٔ خود اطعمهٔ رنگ برنگ ساز آماده که ماجور بجور آمده ایم
ازشکم نیست چو نزدیکتر امروز بما بپذیرائی آن از ره دور آمده ایم
آن شکم بندهٔ مسکین فقیریم که خود بجهان بهر چرانیدن سور آمده ایم
بهر ما هیچکسی رقعهٔ دعوت ننوشت قدغن شد که بیائیم بزور آمده ایم

لذت ازچشم نبردیم و تمتع از گوش　　اندرین عالم‌هستی کرو کور آمده‌ایم
مخفی‌ازما مکنید آنچه خورا کی باشد　　کزپی سورچرانی بحضور آمده‌ایم

داد از دست زنم

شب عید است و گرفتار زن خویشتنم　　داد ازدست زنم
اوست‌جفت من‌و من جفت ملال ومحنم　　داد ازدست زنم
هم‌کرپ‌ژرژه‌زمن خواهدوهم چادروال　　مد و فرم امسال
خود نه شلوار بپایم نه لباسی به تنم　　داد ازدست زنم
گیوه ام پاره شده وین زن عفریتهٔ دیو　　کفش‌خواهداز گیو
من‌نه حاجی فرج آقا و نه حاجی حسنم　　داد از دست زنم
پای‌من‌مانده‌چوخر در گل‌ودل گشته پریش　　او بفکر قرخویش
گویدم عطر بخر تا که بزلفم بزنم　　داد از دست زنم
مشهدی باقر هیزم شکن امروز زنش　　رخت‌نو کرده‌تنش
من نه کمتر ز زن باقر هیزم شکنم　　داد ازدست زنم
گفت‌بهر سر طاسم تو کله‌گیس بخر　　مد پاریس بخر
گفتمش ازهمه کس لات‌تر امروز منم　　داد از دست زنم
گفت‌اگرپول‌نداری زچه‌هستی زنده　　من شدم شرمنده
گفتمش زنده از آنم که نباشد کفنم　　داد از دست زنم
گفته بودم که نگیرم زن تا گردم پیر　　پدرم گفت بگیر
گفتم این‌لقمه بزرگست برای دهنم　　داد از دست زنم
خواست‌جوراب‌فرنگی که برایش بخرم　　نبود سیم و زرم
وطنی گر بخرم طرد کند از وطنم　　داد از دست زنم
سر جوراب کرم معرکه برپا کردیم　　جنگ‌ودعوا کردیم
موی‌من کندو تف‌افکند بریش پهنم　　داد از دست زنم
گشت از خانهٔ ما شیون و فریاد بلند　　دادو بیداد بلند
مشت زد بردهنم آخ دهنم آخ دهنم　　داد از دست زنم

سرمد

سید صادق سرمد فرزند سید محمد علی در طهران بسال ۱۲۸۹ شمسی متولد وپس ازتحصیل بوکالت درعدلیه‌مشغول شد این اشعار نمونه گفتار اوست .

پایداری وکوشش

مرد داناکار گیتی را نگیرد سرسری
سر فرازی بایدت میباید ازسر بگذری

سخت جانی باید اندر زیر بار حادثات
با حوادث برنیاید سستی‌و تن پروری

مرغ حق شب تاسحر حق حق زدو یاهو کشید
باز بازش صبحدم خون ریخت ازمستکبری

درقبال زور مندان زورمندی لازم است
ورنه طعمه اقویا گردی بجرم لاغری

بابدی گر نیکوی کردی بپاداش بدی
بانکویان چون کنی؟ آوخ ازاین بیع وشری

سروری جو تانگیرد خواجه‌ات دربندگی
برتری جو تانجوید برتو ناکس برتری

خون دل بایدخوری چون غنچه درراه کمال
تاشکفته روی گردی همچو گلبرگ طری

سرو راآزادگی ازدولت سرسبزی است
نرتهی دستی که آرد زرد روئی بی بری

چرخ همت‌هر که چنبر کرددرراه‌طلب
می ننالد هیچگاه ازجور چرخ چنبری

لیس للانسان الا ماسعی گفتند از آن
تاتونان درسایه سعی‌وثبات خودخوری

چون‌ملخ‌منشین پس‌زانوچوموران پابکوب
تابدست آید ترا هرچیز کانرادرخوری

ناخدایی کشتی عمرتوخودهستی‌ونیست
آسمانرا بادبانی خاصیت یا لنگری

من ندانم از کجائی‌و کجاخواهی‌شدن
اینقدر دانم که میبایست راهی بسپری

اختران‌همچون‌زمین‌سرگشته‌اندراندرهوا
توچه میخواهی‌زجرم‌مشتری نیک‌اختری

اندرین‌ره‌هر که‌اوپوید نکو جوید نکو
تانکو یابی همی‌باید که نیکو رهبری

آدمیرا از بهائم‌فرق‌عقل ودانش‌است
ورنه‌تودرخواب‌وخورهمرتبهٔ گاو وخری

نی خطا گفتم گرازدوش کسان‌درزندگی
بر نگیریی بارزحمت ازبهائم کمتری

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سعید نفیسی

سعید نفیسی فرزند علی اکبر ناظم الاطباء از اولاد حکیم برهان الدین نفیسی صاحب شرح اسباب در ۱۲۷۴ شمسی متولد و پس از اتمام دوره اول متوسطه بقصد تحصیل عازم اروپا شده در ۱۲۹۷ بایران باز گشته در وزارت فوائد عامه وارد خدمت گردیده و مقامات مختلفی راطی کرد در ۱۳۰۸ وارد خدمت وزارت معارف شده دردانشکدهٔحقوق ودانشکده ادبیات بتعلیم ادبیات وتاریخ‌اشتغال ورزید . مقالات او دراکثر مجلات و جرائد انتشار یافته‌است کتابهایی ذیل از آثار او مستقلا بچاپ رسیده‌است آخربن یادگار نادر احوال واشعار خواجوی کرمانی ، احوال و اشعار افضل‌الدین کرمانی . احوال و اشعار رودکی (۲ جلد آن چاپ شده است) ، شرح حال‌خیام ، شیخ‌زاهد گیلانی ، پندنامهٔانوشیروان قابوس‌ونامه ، یزدگردسوم ، فرنگیس‌وفرهنگ فرانسه بفارسی

نفیسی فن خودرا شاعریی قرار نداده وشاید در سالهای اخیر اصلا شعری نسروده باشد .

دختران امروز و مادران فردا

ای دخترکان ماه رخسار — وقت است اگر بهوش باشید
پند من بیدل دل افگار — بردل بنهید و گوش باشید
غافل نشوید موقع کار — گر نیش خورید نوش باشید
ای پردگیان نغز دلدار — کوشید که‌پرده پوش باشید
تا آنکه شوید محرم راز
غره مشوید بر رخ خوب — کان نیز چو گل بسی نپاید
جز خلق نکوی وخوی مطلوب — خوبان زمانه را نشاید
بینید زمانه را پر آشوب — وین ظلم وستم که رخ نماید

جز سعی شما و صبر ایوب　　از عهده هیچکس نیاید
کارام کند زمانه را باز

ایے دخترکان رافت آموز　　در دانش ومردمی بکوشید
در کینه چوبرق‌خانمان سوز　　با دشمن خود دمی بجوشید
بر قامت دلبر دل‌افروز　　جز جامهٔ تربیت نپوشید
تا کی چو عجوزکان بهردوز　　از جور زمانه میخروشید
کاین رنج نبودتان زآغاز

پیام

ای باد چو بگذریے بگلزار　　این نکته زمن بگو بدلدار
در یاد هنوز داریے آیا　　روزی که گرفت جای گل خار
من بودم و تو بطرف گلشن　　غیر ازمن و تو نبود دیار
گفتی که خزان رسید آوخ　　زین پس چکنم بحجرهٔ تار
گفتم که خزان عشق ما نیز　　روزی بجهان شود پدیدار
امروز که موقع جدائی است　　زان گفته دلخراش یاد آر
کاندر پس خرمی غمی هست
وندر پس سور ماتمی هست

سنا

جلال‌الدین همائی متخلص بسنا پسرمرحوم میرزا ابوالقاسم طرب ونواده همایے شیرازی شاعر معروف است در ۱۳۱۷ ه . ق . دراصفهان متولد شده وپس ازتحصیل مقدمات‌درحوزه‌درس‌استاد ان‌وقت بآموختن ادبیات عرب ومعقول ومنقول پرداخت در ۱۳۴۸ ه . ق بطهران‌آمده وارد خدمات وزارت معارف شده چندی درمدارس تبریز تدریس میکرد واکنون در دبیرستان دارالفنون بتعلیم ادبیات مشغول است .

از پنج جلد تاریخ ادبیات او دوجلد بطبع رسیده است .

غزل

خبری نیست گرازحال پریشان منش　　ازچه آشفته بودزلف شکن‌درشکنش
پی توان برد باسرار دل ازسینهٔ او　　بسکه‌چون‌جوهرجان‌صاف‌ولطیفست‌تنش

صبحدم غنچه‌مگر زان لب خندان چه شنید — که‌چو گل چاك شد از تنگدلی پیرهنش
اندر آن بزم که ازرویی تو گیرند نقاب — بیخبر آنکه بود آگهی از خویشتنش
جام بوسیده بمستی لب میگون ترا — زان نیاید بهم از خنده شادی دهنش
هر که جان میکند از حسرت شیرین دهنی — گرچه فرهاد نباشد تو بخوان کوه کنش
اندر آن ورطه که خون موج زند در دل جام — خرقه بس بار گران است بدریا فکنش

وصف لعل تو سنا گفته مکرر نه عجب
طعنه برقند مکرر بزند گر سخنش

شفق

دکتر رضا زاده شفق در ۱۳۱۰ ه . ق . در تبریز متولد وبعد از تحصیل مدیر مدرسه حیات شد در ۱۳۲۸ نویسنده روزنامه شفق تبریز گردید در رابرت کالج اسلامبول تحصیلات متوسطه را بپایان آورده ودر مدارس آنجا چندی بتدریس پرداخت در ۱۳۴۰ بایران مراجعت کرده بعد از چند ماه ببرلن رفته در دانشکده فلسفه بدرجه دکتری نایل شد دکتر شفق فعلا در دانش سرایی عالی طهران

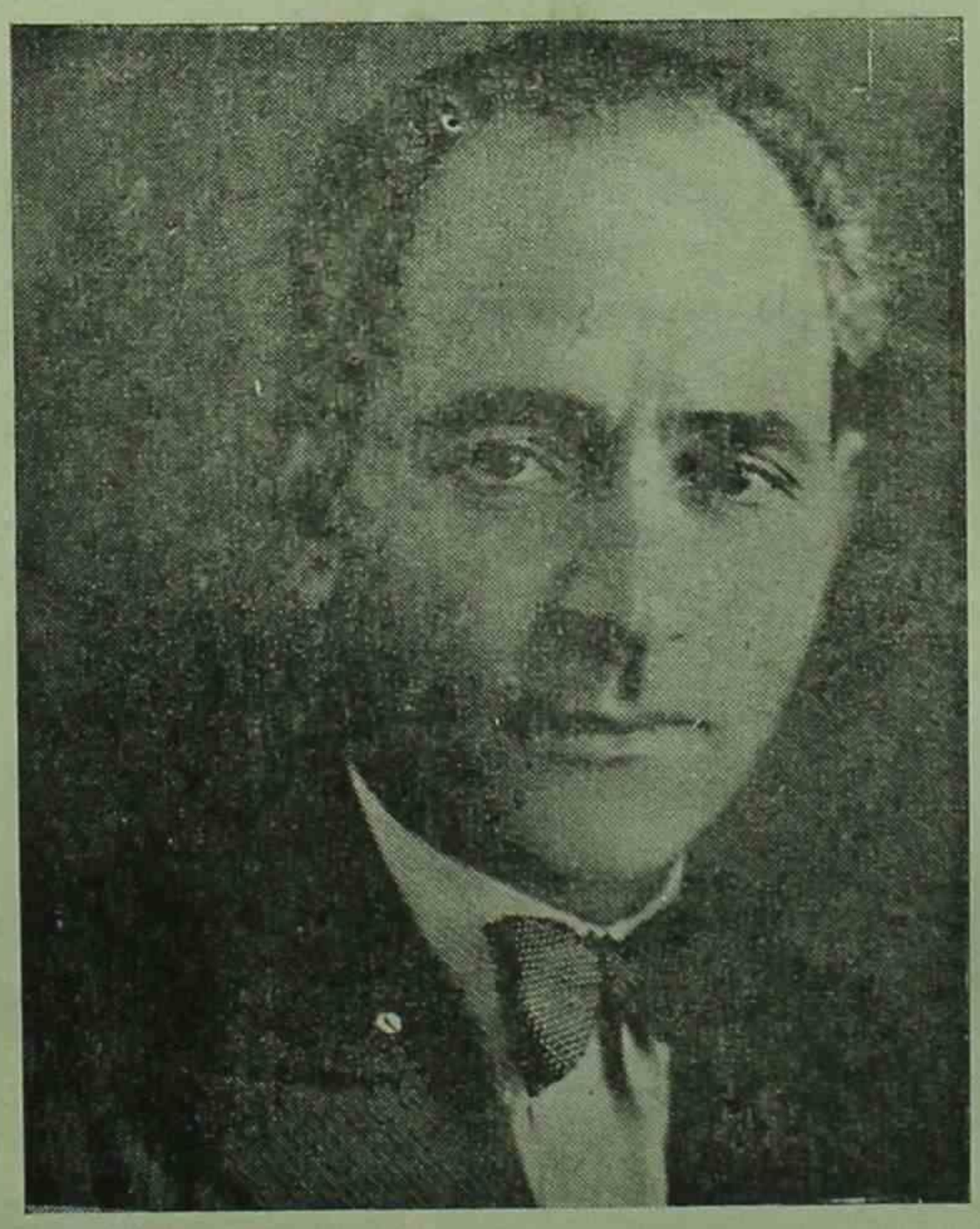

بتدریس فلسفه و ادبیات و تعلیم و تربیت مشغول است زبان آلمانی ، فرانسه انگلیسی وعربی را میداند ودر تاریخ و فقه اللغه صاحب اطلاعات جامع است

ازتألیفات او تاریخ ادبیات ایران و راه رهائی ومجموعهٔ اقتصاد و ترجمهٔ تاریخ مختصر ایران تألیف هودن بطبع رسیده است .

د کتر شفق فن خودرا شاعری قرار نداده گاهی ازروی تفنن بیتی چند می‌سراید .

بگو ناصح مده پندم گذشت از کار کار من
حدیث عشق کوته کن که رفت ازدست یار من
بروز بیکسی همسایهٔ من سایهٔ من بود
ولی آنهم ندارد طاقت شبهایی تار من
خرد گوید توانا مرد باید زنده دل گردد
دریغا دل ربود از من عنان اختیار من
بخواب کود کی قدر صباوت را ندانستم
کنون بینم که خوابی بوده خوشتر روزگار من
بکاخ غم چومرغ تیر خورده آشیان جستم
فغان کرد آشیان از ناله هایی بیشمار من
بهار عمر ایام جوانی بود صد افسوس
گلی نشکفته پامال خزان شد نوبهار من
کتاب عمر شرح جان کنی‌های من و دل شد
گهی من درفشار دل گهی دل در فشار من
کنون گمنام و بیخود زیستن خواهم که پنهان شد
بزیر خاك یار نام بخش نامدار من
بیاد وصل تو بر کشور بیگانه خو کردم
بامید رخت یارا صبوریی شد شعار من
دمی وارسته از امید دیدارت اگر بودم
گرفتار غم و رنجم نماید کردگار من
بروز هجر تودل باقرار وصل خوش کردم
چه بد پیمان شدم افسوس برمن برقرار من
نه بی مهریی شعار تو نه غفلت پیشهٔ من بود
ندانم ظلم تقدیر است یاظلم دیار من
دلا رفتی و درهجر تو دلداریی ازآن جویم
که بهر عشق رفت و میرود دارو ندار من

صبا گر ازوفا روزی سرخاکش گذر کردیے
بـنه بهـر خدا برگ گلی رویے نـگار من
مهین پروردگار من دل مادر بدست تست
دل مـادر بـدست تـو مهین پروردگار من
الهی آتش عشقت فروزانتر شود هر روز
زعشقت برنـگردم گربسوزد پود و تار من

شوریده

(۱۲۷٤-۱۳٤٥ هـ.ق)

هنوز بطبع نرسیده ازتألیفاتش کـتابی است بنام کشف‌ـ المواد مشتمل بر مادهتاریخهای بسیار که خود گفتهاست ونیز کتابی موسوم به نامه روشندلان.

خسروی درجلد دوم دیبـ ی خسروی که تاریخی مبسوط ازادبیات عرب است پس‌ازذ کرترجمه بشاربن برد که با وجود کوریے در فنون‌ادب استادبوده درحق شوریـده شرحی مینویسد که برای معرفی این شاعر سندی است

حاجی محمدتقی شوریده شیرازیے فرزند عباس از گویندگان شیرین سخن است دیـوانش متجاوز از۱٤۰۰۰ بیت‌است که

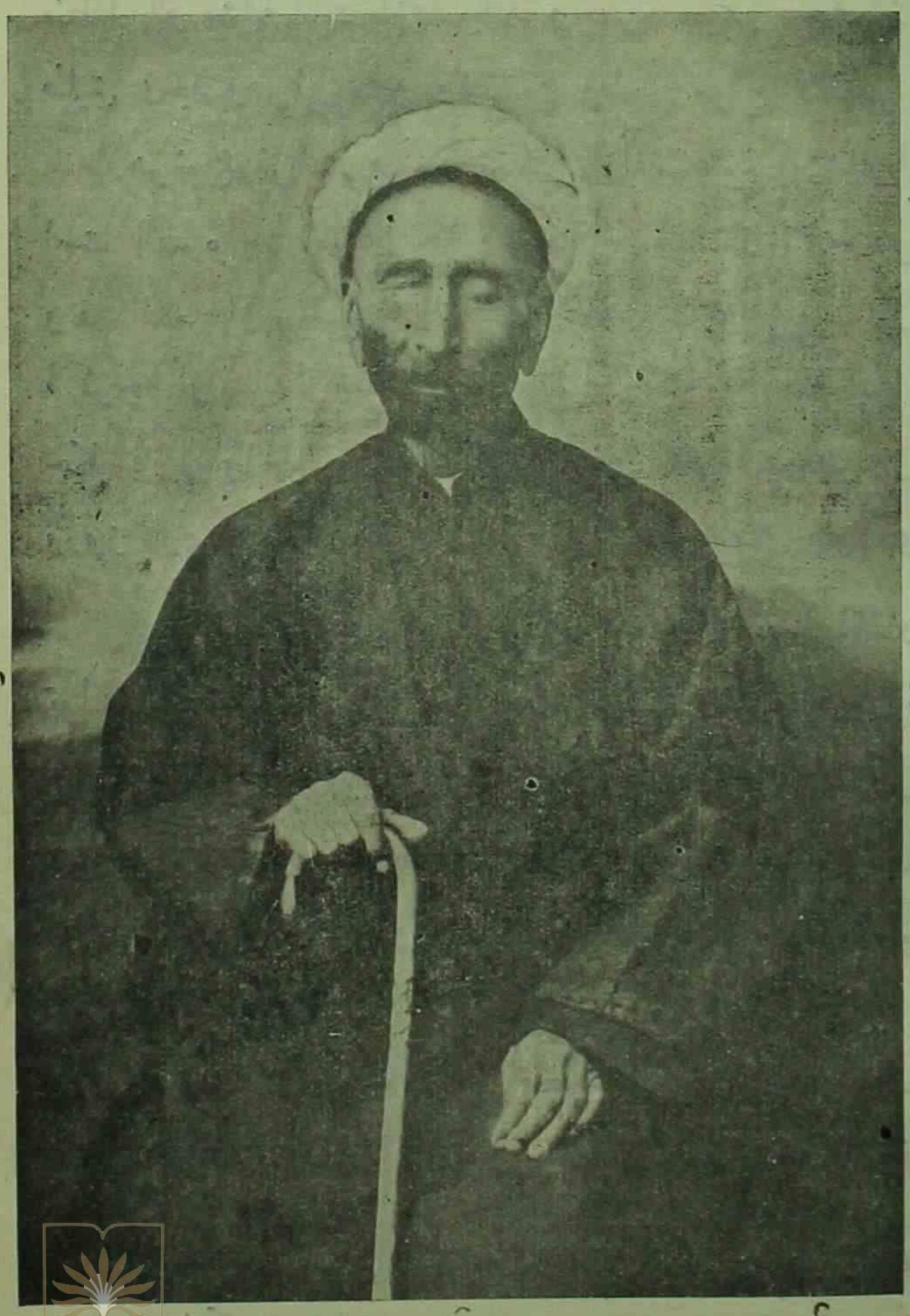

استوار بعلاوه نمونهٔ‌ازنثر خسروی وسبك‌متین دیبای خسروی را نشان میدهد .

« درهردوراز اینگونه اشخاص که وجود آنها دلالت بر کمال قدرت‌خالق آنها تعالی وتقدس کند بظهور آمده‌چنانکه دراین عصر شاعری در شیراز طلوع کرده شوریده تخلص ملقب ازدولت بفصیح الملك که اونیز از کودکی نابیناشده ودر شش سالگی آبله بینندگان اورا از دیدن این‌جهان فرو بسته لکن خداوند قدیر رؤف بعوض آن نعمت هوش وفراست وحفظ و ذکاوتی اورا عطا فرموده که مایهٔ حیرت بینندگان است درسال یکهزار و سیصد وبیست هجری که این بنده را سفر فارس پیش‌آمد ویرا درشیراز بدیدم ومخالصتی درمیانه پیدا شد علم الله آنچه درحال بشار نگاشته آمد کاملا باحال‌او مطابق آید خلقاً و خلقاً و منطقاً بااو مشابه است ازقد بلند وچهره مجدر وچشمان عاری ازمردمك وزبانی طلیق وجد وهزلی متین وشیرین وطبعی مزاح ونفسی ابی و جسور و اشعاری بلندازهر نوع‌وفراستی‌هرچه تمامتر ازاغلب‌علوم که شاعران و ندیمان را ضرورت است بابهره‌است مانند نحو واشتقاق ولغت تازی وپارسی وتاریخ‌وعروض‌وقافیت ونقد الشعر از موسیقی ونواختن بعضی سازها بابهره دارای صوتی ملیح ودلکش اگرچه از خاندان غنا وثروت نبوده لکن بواسطه این هنرها ازپرتو بزرگان‌و حکام فارس وانعام ورسوم سلطانی مالی کافی اندوخته ووضعی نیکووعیشی رغید وروزگاری قرین رفاهیت دارد بااینکه اورا عیال واولادی نیست (۱) .

چنان گفتند ومن خود گاه میدیدم که تمیز نیك وبد هرچیزرا بقوه‌لامسه تواند داد حتی جواهرات را بلکه خوبی وزشتی آدمیان را بلمس ادراك کند . موهبتی بزرگتر قوت حفظ است که خداوندش عطا کرده چه اغلب اشعاری که سروده ازبر دارد ودریك شب قصیدهٔ افزون ازپنجاه بیت همه فصیح ومتین وبدیع به نظم آرد ودیگر روز یاپس از ایامی آنرا درحضور ممدوح انشاد کند بی لکنت وسهوی .

خالی از گزاف درشعر مجرد امروز بربیشتر اهل عصر برتری دارد و هرقسم ازاقسام شعررا ازغزل وقصیده ومدح وهجا وفخریه ومرثیت و مجون

۱ــ در ۱۳۲۳ هـ . ق . که ۳ سال بعد ازمسافرت خسروی بفارس است شوریده درشیراز تاهل اختیار کرده ودارای ۵ فرزند شد .

وخلاعت درنهایت خوبی واستادی گوید بلکه درانشاد نثر نیز شایستهٔ ستایش است محض نمونه چند شعر ازقصیدهٔ که درمدح یکی ازبزرگان فارس بنظم آورده وتقاضای لباس سیاه محرم کرده مینگارم تاقدرت طبع اوروشن گردد.

اسمش حاجی میرزامحمد تقی وقریب پنجاه سال عمر کرده‌است . (۱)

گوهر اشک نیم گوهر کان هنرم — الله ای آصف دوران مفکن‌ازنظرم
درهوای تومعلق شده ام همچو هبا — گرچه اندرهمه آفاق چو خورمشتهرم
گرسلیمان کندم بخت همان‌مورتوام — وربگردون بردم باز همان خاك‌درم
گربیارد بسرم گردون باران بلا — نروم ازسر کوی تو که نقش‌حجرم
گرچه‌درخوان کرم‌روزو شب‌ایکان‌عطا — دست‌احسان توترتیب دهد ماحضرم
لیك‌چندیست که‌بی‌سیم‌وزرم گرچه‌مدام — میچکدآب چوسیماب بروی‌چوزرم
نیستم پسته که گرخندم خوشدل باشم — غنچه ام غنچه که‌میخندم‌وخونین‌جگرم
راستی گوئی‌سروم که به‌بستان کمال — بجز ازباد تهی دستی نبود ثمرم
بدرازا چه کشم شعرالاماه عزاست — نیست ازبخت سیه رخت‌سیه مختصرم
هامحرم شدومن‌برگ‌زده‌خواهم شد — زحلی کسوت تا آخر ماه صفرم
می بخواهم شدن اندر سلب عباسی — گرچه‌بی‌شك‌حسنی کیش‌وحسینی‌سیرم
جامه چون موی سیاوش‌بتن درپوشم — بسفیدی بزیم چند مگر زال زرم
بسیه گرد زانفاس شوم جای لباس — کاش بردندی درد که انگشت گرم
ور غلام سیهی داشتمی کشتمیش — پوستش کندمی وکردمی آنگه ببرم
یاشوم دزدو کنم رخت‌شب‌ودر پوشم — گربنا گه نرسد ازپی شحنه سحرم
کاش در قالب بخت سیهم میوفتم — تابدانند سیه پوش شبیرو شبرم

---

۱ — درست ٤٦ سال قمری زیرا که تولد او بنا برمندرجات فارس نامه در ۱۲۷٤ ه .ق واقع شده است لیکن در شرح حالی که پسران شوریده درمجله ارمغان نوشته اندولادتش درسنه ۱۲۸۰ قید شده وبماده تاریخ ذیل استناد جسته اند که گوید :

از هزار وسیصد افزون‌بود سال بیست و هفت — کزرهی سال ولادت خواست ماهی دلفروز
گفت کی زائید مامت گفتمش مامم چوزاد — رفته بود ازسال هجرت هفت سال‌و هفت‌روز
لیك اعداد جمل را چون نداند ماه من — سال تاریخ مرا گفتن نمی داند هنوز

اما اگر درعبارت « هفت سال‌وهفت روز » واو عاطفه رابحساب نیاوریم ۱۲۷٤ حاصل‌میشود

جامه ازبال پرستو کنم و پر کلاغ — کرچه درباغ سخن عبرت طاوس نرم
درسیه جامه شوم تا که بدانند که من — چشمه آب حیوتم که بظلمات درم
وه از اینگونهٔ پر آبله ماشاء الله — دیده‌ام نیست که درآینه خودرا نگرم
خلق خندند چومن وصف رخ خویش کنم — خود بگوشم شنوم آخر کورم نه کرم
گوبخندید که گرزشتم درچشم شما — در بر مادرخود خوب چوقرص قمرم
هر گهم بیند وبوسد بصر بی نورم — که فدای رخ چون ماه تونور بصرم
گاه سوزد همی اسپند ودعایم گوید — که همواره بعزیزی زی زیبا پسرم
تابمن روز سه شنبه نرسد آسیبی — شب یکشنبه کند خشت فراگردسرم
طیبت است اینهمه بالله که مهیاست همه — ازتو کفش و کله وسیم وزروخواب وخورم
گربگویم که لبم خشک بود می‌پذیر — که بتریش گواهند سخنهای ترم
کوچو گیسوی بتان عمری تاشانه‌صفت — ذکر الطاف تورا موی بمو برشمرم
بربدین عرصه ازآن تاخته ام تادانی — که بردرخش سخن ازدگران تیزترم
من نه شوریده شیدایم کاندراین عصر — بوالعلاء دگر و ابن عباد دگرم
هر کجارو نهم ازطبع خوش ودولت شعر — گربطیبت نبری مفت زمن مفتخرم
نروم سوئی ازظل تووچون خورشید — رفته صیت سخن ازخاور تاباخترم
واقعم درزمی اما چوتو پروازدهی — نسر طایر شوم و بال برآرم بپرم
ازپی خصم چوروباه تودرعرصهٔ نظم — بین زبان تیزترازصارم ضیغم شکرم
اندراین حضرت لوئی توکه شوریده‌نیم — که‌چنین‌مدح سگالم که چنین‌مدحگرم
طایرخوش‌خبرم میرسم ازکشورغیب — چامه نظم بود نامه فتح و ظفرم

جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در سال ۱۳۰۵ ریاست تفتیش کل وزارت علوم را داشته اند بنا برتقاضای انجمن ادبی ایران احوال شوریده را درمجلس سوگواری ادبی که برپا شده بود بیان کرده اند آن خطابه درشماره ششم سال هفتم مجله ارمغان مندرج است وما مطالب ذیل را ازآن اقتباس میکنیم .

« شوریده درخانواده متوسط الحال متولد گردید پدرش مسمی ومتخلص بعباس ازاهل کسب وپیشه بوده ولی ذوق وقریحهٔ شاعری داشته و گاهی شعر میسروده است واز قراری که اونقل نموده نسبش باهلی شیرازی صاحب مثنوی

«سحر حلال» منتهی میگرددشوریده درقصیده ای که بمناسبت طبع آن مثنوی سروده ومطلعش این است (حبذا ازاهلی شیرازی و سحر حلالش) باین نکته اشاره کرده است درهفت سالگی آبله چشمان اورا نابینا کرد درسن نه‌سالگی پدرش بدرود زندگانی گفت ودر کنف حمایت و تربیت خالش قرار گرفت طفلی یتیم و کور ازخانواده فقیر شروع بکسب کمال نمود و باآنکه طبیعت اورا ازتمام وسایل واسباب پیشرفت محروم کرده‌بود بقوت هوش وقریحه‌خداداد و علوّ همت چندان کوشید که از معاریف شعرا واعیان و متمولین وطن خود شد . . . . درسال ۱۲۸۸ باتفاق خال بمکه رفت ودرسال ۱۳۰۰ درشعر وادب بمنتهای بلوغ رسید وازآن تاریخ ببعد اشعارش دارای استحکام ورزانت‌ولطف خاصی است که اورا یکی ازبزرگان شعرای عصر معرفی میکند درحدود ۱۳۰۹ سفری به بنادر کرده وشرح نشستن خودرا در کشتی پرسپلیس و طوفان دریا در قصیده ای بدیع آورده است در ۱۳۱۱ بطهران مسافرت کرده مورد توجه اتابك وپادشاه شده لقب فصیح الملك یافته است قریه بورنجان که ازقراء کوهمره فارس است برسم سیورغال باو واگذار شد درسال ۱۳۲۳ درشیراز متاهل گشته و اخیراً دوفرزند ازوی بوجود آمد که درآخرعمر پدر پیررا روشنائی دل و جبران فقدان دیده بودند . دراین اواخر تولیت وتنظیم تکیه سعدیه را درشیراز افتخاراً تقبل نمود وبرای حفظ مقبره استاد بزرگ بسیارزحمت کشید وعاقبت درمقبرهٔ که درجوار مرقد سعدی بنا نهاده بود مدفون شد وفاتش درروز پنجشنبه ششم ربیع الثانی ۱۳٤٥ قمری مطابق ۲۱ مهر ماه ۱۳۰۵ واقع گردید شوریده یکی ازنوادر جهان بود وهرگاه ازلحاظ مداحی یاهزالی که بحد وفور در اشعار او یافت میشود بعضی براو خرده گیری نکنند میتوان‌وی را بعدازشعرای کور عالم مانند رودکی بخارائی وابوالعلاء معری ومیلتون انگلیسی ذکر کرد هزل وهجوی که درکلمات اوهست وسیله دفاع واسلحهٔ زندگانی او بوده تابتواند از زحمت ابناء نوع مال وجاه خودرا محفوظ بدارد اتفاقاً درحیات او این اسلحه بسیار مؤثر واقع گردید »

این‌اشعارازقصیده‌ایست که‌برحسب دستورخودآنمرحوم‌چندی قبل از فوتش بر سنگی که برای مزار خود تهیه دیده بود نقش گردید

چون بر این درسر و کار است بر حمن رحیم
نه امیدم به بهشت است و نه بیمم ز جحیم

گر بود در حمتی از حق زدو صد حشر چه باك
ور بود رافتی از شه زدو صد شحنه چه بیم

من تهی دست سوی دوست شدم این عجب است
وین عجبتر که زمن مانده چه درهای یتیم

تنم از بار گنه چفته تر از قامت نون
دلم از وسعت غم تنگ تر از حلقهٔ میم

جای آنست که خیزد همه باران ندم
بر سر خاك من از دیدهٔ یاران ندیم

ای بسا روز که من خسبم وین صبح دمد
که همی بوی بهار آید از انفاس نسیم

حق آنرا که منت همدم دیرین بودم
برمگیر از سر خاکم قدم ای یار قدیم

ای تو دارای همه گیتی و دارای خبیر
وی تو دادار همه عالم و دادار علیم

سوی نادان ضریری بگشا چشم کرم
تو که بینای بصیرستی و دانای حکیم

بر خطاهای عظیمم بعقوبت منگر
بنگر بر کرم خویش وعطاهای عمیم

گرچه غرق گنهم هم زتو نومید نیم
ناامیدی زتو خود نیز گناهی است عظیم

سال فوتم بربیع دوم این مصرع گشت
شده شوریده بجان جانب منان رحیم

صفی علیشاه
۱۲۵۱ — ۱۳۱۶

حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی درسوم شعبان ۱۲۵۱ در اصفهان متولد و بس ازشصت وپنجسال در ۲۴ ذی‌القعده ۱۳۱۶ قمری درطهران متوفی شد مقبره او درخانقاهی است که مریدانش در محله شاه آبادطهران ساخته‌اند جمعی کثیر باو ارادت میورزیدند واورا قطب سلسله نعمت الـلهی میشناختند . صفی علیشاه مردی دانا وسخن سنج و نیکمحضر و خوش صحبت بوده ومریدانش ازاو کرامتها نقل میکنند طبعی روان و منطقی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

استوار داشته است آثار اوزبدة‌الاسرار و بحرالحقایق وعرفان‌الحق ومیزان‌المعرفه و تفسیر ودیوان غزلیات وقصاید است که همه بطبع رسیده است مهمترین اثر او تفسیر قرآن است که بنظم آورده وحاوی اشعار خوب ومهیج است . پس‌ازاو مرحوم علی خان ظهیرالدوله دراین طریقه مقام ارشاد یافت اورا نیزاشعاربسیار هست وچند مثنوی دارد که چاپ شده است

غزل

صبا چو درچمن آورد بوی پیرهنش — درید غنچه گریبان زحسرت بدنش
خیال سرزده آورد در کنار منش — ولی نیافت پی بوسه راه بر دهنش
لطافت تن او ناورم بیاد مباد — که ازتصور عقل آفتی رسد به تنش
زآب ورنگ عذارش نسیم صبح مگر — بلاله گفت که خاطرشکفت درچمنش
مرا بس‌است تماشای زلف وعارض‌او — بهل بهشت برین را بسنبل و سمنش
چرا شکفته نباشد زتاب طره او — دلی که دید بعمری شکنجه شکنش
به پیش قامتت آنکس که‌جان‌سپرد‌بحشر — قیامت است چو ازتن براوفتد کفنش
بزیر جامه زروح روان لطیف تراست — نموده ایم بتحقیق امتحان تنش
بچین زلف تودل برخطا نرفت ولیك — خطا نموده مماثل بنافه ختنش

صفی سفر زدوعالم نمودو خود نگرفت
دلش قرار بجائی کجاست تا وطنش

صورتگر لطفعلی صورتگر پسر مرحوم میرزا آقا خان در ۱۲۷۹ شمسی در شیراز متولد و پس از تحصیل وارد خدمت مالیه شد ومجله سپیده دم را تأسیس نمود هنگامی که دولت شروع باعزام محصلین باروپا کرد صورتگر نیز بلندن‌فرستاده‌شد بعدازطی تحصیلات ادبی و اقتصادی بطهران آمده در دانشگاه عهده دار تعلیم ادبیات فارسی و انگلیسی گردید مقالات بسیار در مجلات

وجراید نشر داده و کتابی در تاریخ تطور ادبی انگلستان تألیف کرده است از آثار او ترجمه مقالات باکن انگلیسی واصول علم اقتصاد واصول تجارت انتشار یافته است

کور

چه می بینید از این خرگاه والا — شما دارندگان چشم بینا
در این بیدای ژرف خواب مانند — که نه مقطع بود اورا نه مبدا
کجا آرام گیرد تیرو ناهید — کجا دارد مه رخشنده مأوا
چگونه است این فلك گر گشت خورشید — گهی چون قیر گردد گه چو مینا
کواکب چون درخش آرند ریزند — بچهرش اشک چون لؤلؤی لالا
چو در بستان بزیر سایهٔ بید — زنید اندر بلورین جام صهبا
بدانجا کز خلال برگ ریزد — بسرتان نور مه سیماب آسا
بدانجا کز فراز شاخ سرمست — بر آرد بلبل شوریده آوا
بدانجا کز نسیم عنبر آلود — شود افسرده روح پیر برنا
بدانجا کاورد جعد بنفشه — بمغز اندر شمیم موی حورا
بدانجا کز طربناکی برقصند — پریچهره بتان سروبالا
بدانجا کان چنان بازی کند آب — که نشناسد زشادی کس سر ازپا
بجوی اندر بپوسد ماه پیوست — رخ حورا وشان ماه سیما
شگفتی هایی نغز عالم صنع — اسیر خویشتن سازد شمارا
من بی دیده را در خاطر آرید — فرو رفته میان تیره دریا
از آن دو گوهر تابندهٔ نغز — سپاس آرید زی یزدان یکتا
دو گوهر داده یزدانتان گران سنگ — فروغ آسمانی زان دو پیدا
از آن دو اختر پاك جهان بین — نباید داشت بدبینی تمنا
سراسر لطف و زیبائی توان دید — فراز پهن گیتی آشکارا
در آثار بدیع عالم صنع — بچشم بد نباید دید حقا
بجائی کایت عصمت پدید است — بناپاکی نشاید دید آنجا
که نابینا زمرد دیده ناپاك — بسی والا تر آید پیش دانا

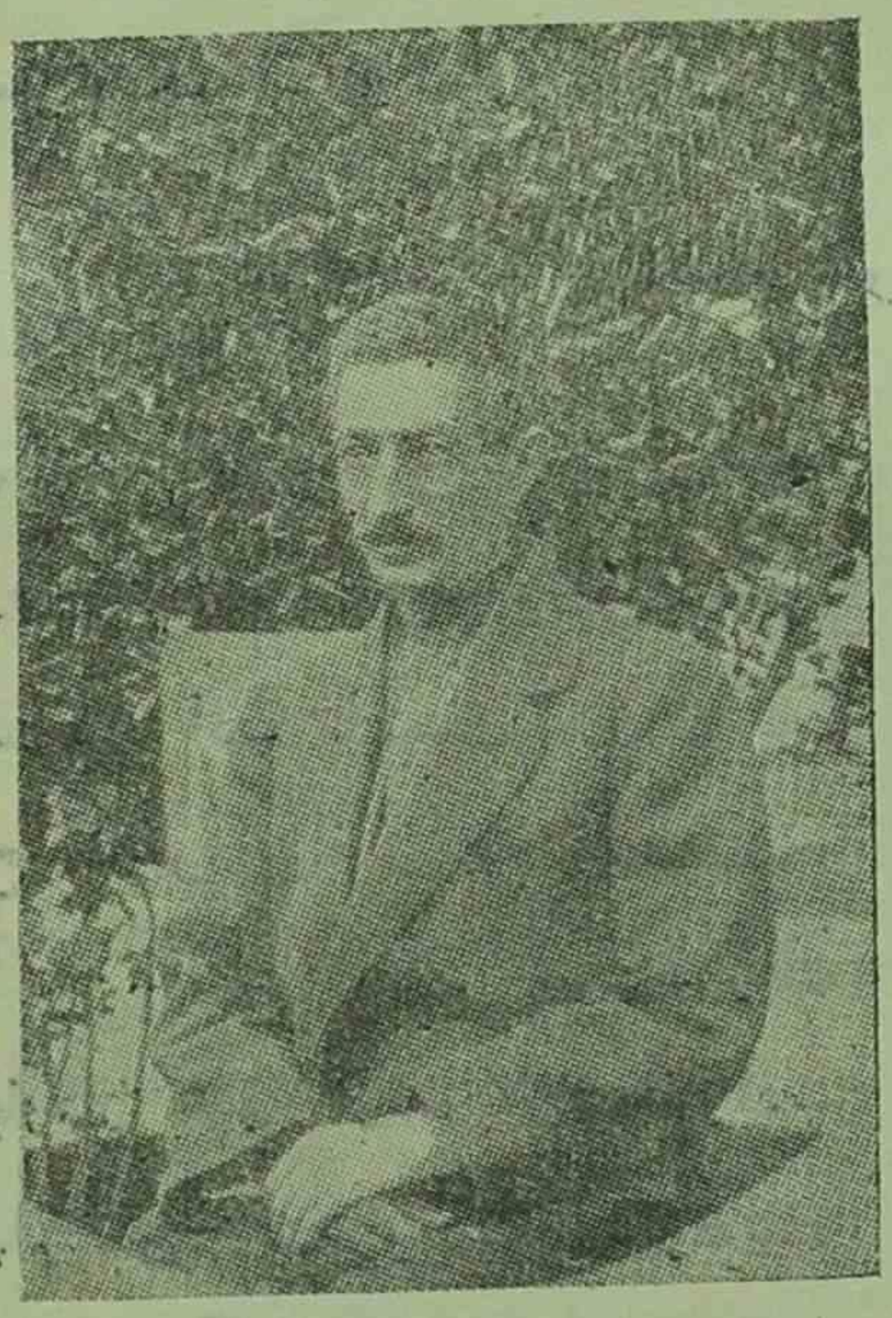

عارف
۱۳۰۰ — ۱۳۵۲

چون در آثار پروفسور ادوارد برون ذکر میرزا ابوالقاسم قزوینی متخلص بعارف مکرر آمده است وشرح حال او بقلم خودش درمقدمه دیوانش که دربرلن بطبع رسیده مفصلا قید شده است در این جا ازتفصیل خود داری می کنیم تولد او در حدود ۱۳۰۰ ه . ق . در قزوین اتفاق افتاده است .

هنر عارف درساختن تصنیف بود که علاوه برمحسنات موسیقی از نظر بیان وقایع زمان وتهیج حس وطن پرستی دردلها بسیار مؤثر میافتاد ازاین سبب باوجود تند خوئی و غمناکی و گوشه گیری اهل ذوق را بدیدار اواشتیاقی تام بود وبامید اینکه برسر حال آید و تصنیفی بسراید تلخی محضرشرا چون شکر می چشیدند گاه اتفاق میافتاد که شبی تا بامداد باو بودندوجز عبارت « ای داد بیداد » از او شنیده نمیشد و وقتی پیش می آمد که مجلس را ازشور تصانیف خود چون محفل سماع عارفان بوجد و طرب می افکند .

در سالهای آخرین عمر غم واندوه او شدت گرفته در همدان انزوا گزید وهمان جا دربهمن ۱۳۱۲ بدرود حیات گفت . اگرچه گفتارش ورد زبانها ومشهوراست غزل وقطعه ای ازاو نقل میکنیم .

غزل

داد حسنت بتوتعلیم خودآرائی را — زیب اندام تو کرد اینهمه زیبائی را
قدرت عشق توبگرفت بسر نیزهٔ حسن — طرفة العین زمن قوهٔ بینائی را
هم مگر فتنهٔ چشم توبخواباند باز — در تماشای تو آشوب تماشائی را
ای بت شرق بنه پا باروپا تاپایی — بزمین خشگد بت های اروپائی را
کرده سودای سر زلف تودیوانه ترم — چه نهی سربسر این آدم سودائی را

فقط اندوخته درعشق شکیبائی بود — کرد تاراج غم عشق شکیبائی را
دل بدریا زده سرراه بیابان بگرفت — سرصحرائی من بین دل دریائی را
بی کسی خضرره عالم وحدت شدوهیچ — کس نیابد بـه ازاین عالم تنهائی را
اغلبم جابسر کوچه بی سامانی است — باچنین جاچه خورم غصه بی جائی را
منحصرشد همهٔ دارو ندارم بجنون — درچه ره خرج کنم این همه دارائی را

درجشن سال شصتم عمر پرفسور برون گفته است

بسال شصتم عمرت نوید جشن رسید — بمان که بعد صدوبیست سال خواهی دید
که روی علم وادب همچوموی صورت تو — به پیش اهل هنر ازتو گشته روی سفید
بکشت زار ادب تابشصت سال دگر — زخرمن ثمرات توخوشه بایـد چید
بلوح خاطر ایرانیان بنام برون — نوشته باخط بر جسته کالسعید سعید
هرآنچه مانده زعهد من است تقدیمت — نمودم اربتوان عهد را بکس بخشید
توجاودان بجهان زنده باش وعلم وادب — چو خضر زآب حیات توزندهٔ جاوید
کدام جان که بشعروادب نشد زتوشاد — کدام دل که سرمو زدست تو رنجید
بقدر عارف کس نیست قدردان برون — مگر کسی که تواند بقدر او فهمید

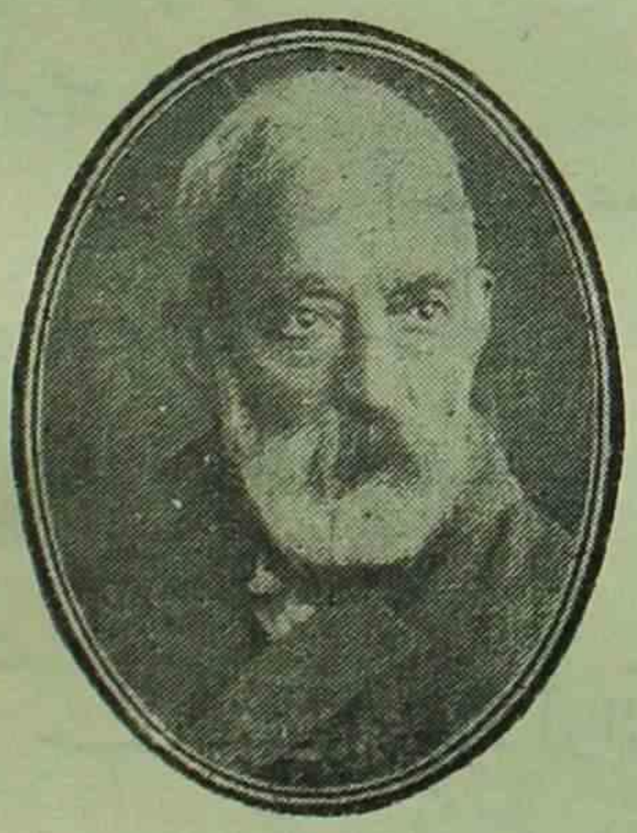

عبرت

میرزا محمدعلی مصاحبی متخلص بعبرت در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در اصفهان متولد شدا کنون درطهران مقیم ومشغول تدوین تذکره مبسوطی ازشعرای معاصر است بنام «مدینة الادب» شیوهٔ او غزل سازیست ودر نوشتن انواع خط خاصه نسخ مهارتی کامل دارد .
منتخب غزلیاتش بطبع رسیده است

غزل

صبا غباری ازآن آستان بما آورد — برایے مردمك دیـده توتیا آورد
به بینوائی ما دید و کیمیای مراد — زخاك درگه میخانه بهر ما آورد

چرا زدست دهم دامن دعای سحر — که دوست را بکنارمن این دعا آورد
هوای امن وسلامت زسر برفت آنروز — که عشق بر سرما فتنه وبلا آورد
برفت جان و دل وعقل وهوش و دانش ودین — ببین که برسرما عاشقی چها آورد
کشید جذبهٔ عشقم ز کعبه رخت بدیر — ببین مرا بکجا برد واز کجا آورد
مرا نخواست اگر دوست رندو بادهٔ پرست — میان حلقهٔ دردی کشان چرا آورد
ازآن زمیکده بیرون نمیروم که ببرد — کدورت ازدل من باده وصفا آورد
دعای دولت پیرمغان وظیفهٔ ماست — که حق بنده نوازی نکو بجا آورد

بملك هردوجهان عبرت التفاتش نیست
کسیکه ازدوجهان روی درخدا آورد

چون نور که ازمهر جداهست وجدا نیست — عالم همه آیات خدا هست وخدا نیست
ما پرتو حقیم ونه اوئیم و هم اوئیم — چون نور که ازمهر جداهست وجدا نیست
هرجا نگری جلوه گه شاهدغیبی است — اورا نتوان گفت کجاهست و کجا نیست
در آینه بینید اگر صورت خود را — آنصورت آئینه شما هست وشما نیست
این نیستی هست نمارا بحقیقت — دردیده ما وتو بقا هست و بقا نیست
جان فلکی را چو رهید از تن خاکی — گویند گروهی که فنا هست وفنا نیست
هرحکم که او خواست براند بسر ما — مارا گر ازآن حکم رضاهست ورضا نیست
ازجانب ما شکوه وجور از قبل دوست — گر نیك ببینیم خطا هست وخطا نیست
کو جرأت گفتن که خطا و کرم او — بردشمن و بردوست چراهست وچرا نیست

بی مهری و لطف از طرف یار بعبرت
ازچیست ندانم که رواهست. وروانیست

عشقی میرمحمد رضا عشقی پسر حاج سید ابوالقاسم کردستانی در ۱۳۱۲—۱۳۴۲ ۱۲ جمادی الثانیه ۱۳۱۲ ه. ق. درهمدان تولد یافته است ودرایام جنگ بین المللی باسلامبول هجرت گزیده چندی دردارالفنون بالعالی بمجالس درس حاضر میشده است.

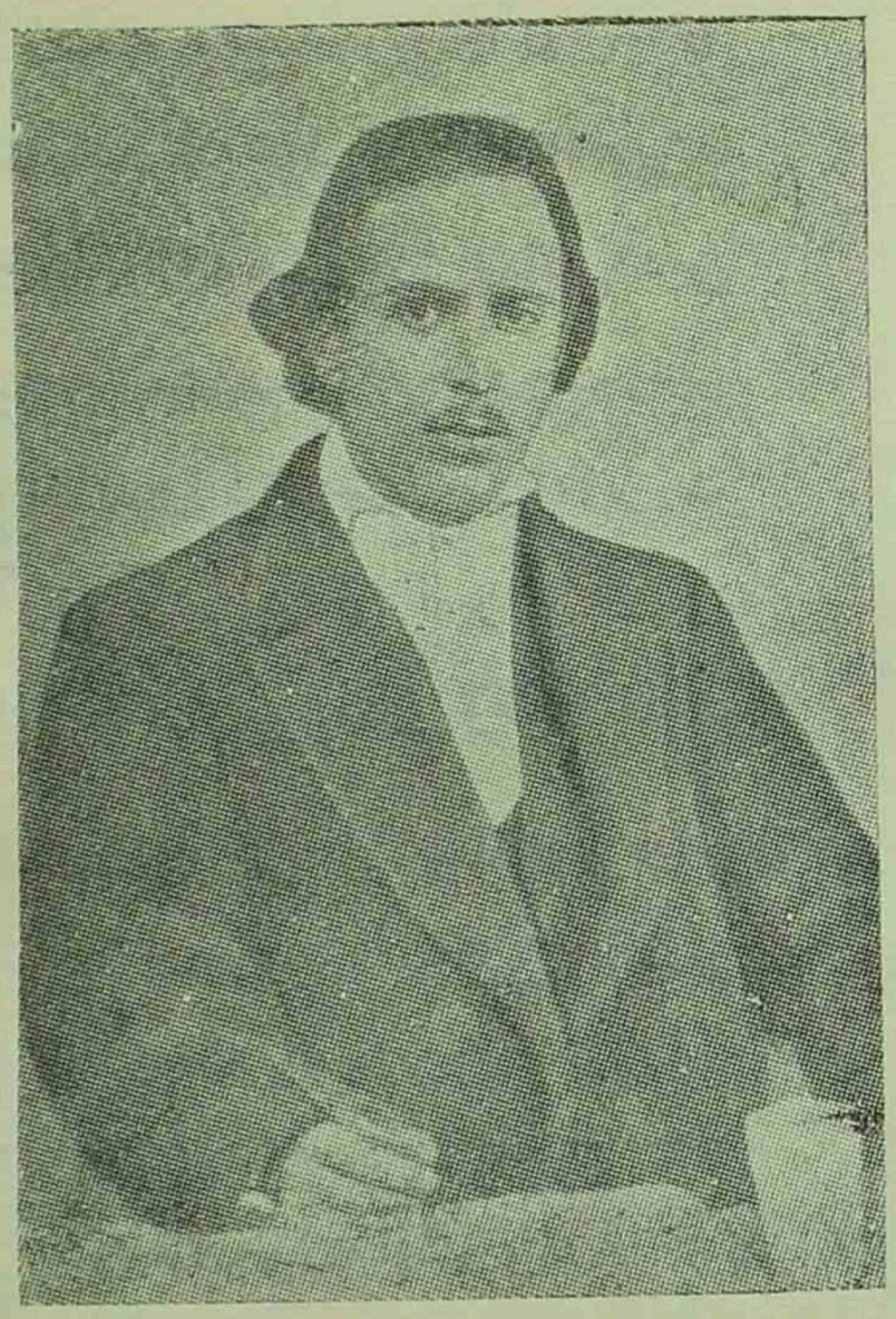

عشقی در ۱۳۳۹ جریدهٔ قرن بیستم را نشرداد در ۱۳٤۲مجدداً این روزنامه را درطهران منتشر کرد در روز آخر ذیقعدهٔ ۱۳٤۲ ه . ق . بدست دو نفر ناشناخت مقتول وجسداو درابن بابویه حضرت عبدالعظیم مدفون گردید عشقی معلومات کافی در ادبیات نداشت وخود نیز عمداً ازممارست آثار فصحای قدیم خودداری میکرد ولی در گفتار او مضامین نوبسیار است دیوانش بطبع رسیده است

غزل

زاظهار درد درد مداوا نمیشود — شیرین دهان بگفتن حلوانمیشود
درمان نما نه غیظ که با پا زمین زدن — آن بستری زبستر خود پا نمیشود
من روی پاك سجده نمایم توروی خاك — زاهد برو معامله ما نمیشود
ضایع مسازرنج ودوای خود ای طبیب — دردیست درد من که مداوا نمیشود
جانا فراز دیدهٔ عشقی است جای تو — هرجامرو ترا همه جا جا نمیشود

ایدآل

اوایل گل سرخست و انتهای بهار — نشسته ام سر سنگی کنار یکدیوار
جوار دره دربند و دامن کهسار — فضای شمران اندك ز قرب مغرب تار
هنوز بد اثر روز برفراز اوین
نموده دربن که آفتاب تازه غروب — سواد شهر ری ازدور نیست پیدا خوب
جهان نه‌روز بود درشمر نه‌شب محسوب — شفق ز سرخی نیمیش بیرق آشوب
سپس ززردی نیمیش پردهٔ زرین
چو آفتاب پس کوهسار پنهان شد — ز شرق از پس اشجار مه نمایان شد
هنوز شب نشده آسمان چراغان شد — جهان ز پرتو مهتاب نوز باران شد
چونوعروس سفیداب کرد روی زمین

دوماه رفته ز پائیز و برگها همه زرد　　فضای شمران از باد مهرگان پرگرد
هوای دربند از قرب ماه آذر سرد　　پس ازجوانی پیری بود چه باید کرد
بهار سبز بـه پائیز زرد شد منجر

بتازه اول روزست و آفتاب بناز　　فکنده دربن اشجار سایه های دراز
روان بروی زمین برگها ز باد ایاز　　بجای آن شبیم بـر فراز سنگی باز
نشسته ام من‌و از وضع روزکار پکر

شعـاع کـم اثـر آفتـاب افسرده　　گیاهها همگی خشك و زرد وپژمرده
تمام مرغان سر زیر بالها بـرده　　بساط حسن طبیعت همه بهم خورده
بسان بیرق غم سرو آیدم بنظر

« عطاء »

حسین سمیعی متخلص بعطاء (ادیب السلطنه) از خانواده قدیم ومعتبری است که درتبریز و گیلان و طهران حائز مقامات عالی بوده‌اند احوال این دودمان را حسینقلـی خـان سلطانی کلهر که از فحول شعرای قرن گذشته است دررساله موسوم به تحفةالحسینیه شرح داده است .

عطاء در ۱۲۹۳ قمری در رشت متولد شده و ایام طفولیت و جوانی را در طهران و کرمانشاهان بسر برده و در این دو شهر تحصیلات خود را بپایان

آورد درسال ۱۳۱۸ پدرش میرزا حسن خان ادیب‌السلطنه وفات یافته واو مصدر مشاغل دولتی شده است ازجمله مقامات عطاء درخدمات دیوانی مدیریت وزارت خارجه وداخله ووکالت مجلس ومعاونت ریاست وزراء ووزارت داخله وفوائد عامه و عدلیه و حکومت طهران و ایالت آذربایجان و ریاست دربار سلطنت پهلوی است

سمیعی باسایر مهاجرین درایام جنگ بین‌المللی باسلامبول رفته و پس از پنج سال بایران باز گشت در همهٔ این مقامات سمیعی خدمات خود را بانهایت درستی و خلوص انجام داده و اوقات فراغت را بمطالعه کتب و معاشرت ادباء و گفتن شعر صرف کرده است . بطوریکه از نمونه ابیاتش ملاحظه میشود در این رشته کمال مهارت و تتبع را دارد از تالیفات اویکی رساله جان کلام است دیگر رسالهٔ دردستور زبان فارسی که هنگام تدریس درمدرسه سیاسی تحریر کرده است دیگر جزوهٔ موسوم به آرزوی بشر که دراسلامبول بمناسبت متارکهٔ جنگ و پیشنهاد های ویلسن رئیس جمهوریے امریکا بنظم آورده و بچاپ رسانیده است این رساله را در خرداد ۱۳۱۵ مجدداً طبع و نشر نموده اند مدتی انجمن ادبی طهران در تحت ریاست او اداره میشد

مثنوی

شنیدم نکته سنج هوشمندی — که بد دارایے افکار بلندی

سؤالی طرفه از دانشوران کرد — بخود مشغول فکر دیگران کرد

که بر گویند خوبی درجهان چیست — کسی کش خوب بتوان گفت خود کیست

سؤال الحق سؤالی دلپسند است — بر ارباب معنی سود مند است

ولی اندك تأمل کرد باید — جوابی بایدش دادن که شاید

که خوبی در جهان بسیار باشد — ولی تفکیك آن دشوار باشد

تمیز ذوقهای این و آنست — که اندرخوب وبد حکمش روان است

ولی چون ذوقها بر یك نهج نیست — که یارد گفت خوبی درجهان چیست

یکی در پیش چشم من خوش آید — که در چشم رفیقم بد نماید
زیك چیز این تفاوت را که در یافت — که اینش خوب وآنش خوبتر یافت
نمودم من در این مبحث بسی فکر — که تا جویم جوابی ساده وبکر
بسی دربحر فکرت غوطه خوردم — بقعر این حقیقت پی نبردم
ولی یك نکته از شیخ شبستر — مرا آمد در این معنی بخاطر
که آن شیخ موحد پیر ممتاز — چنین فرموده اندر گلشن راز
جهان چون خط وخال وچشم وابروست — که هرچیزی بجای خویش نیکوست
بود کاین نکته پیش اهل تمییز — در اول بار افتد حیرت انگیز
ولی گر غوری اندر وی نمایند — بخوبی این معما را گشایند
که آن مرد بزرگ نکته پرداز — یکی تحقیق خوش کرد اندرین راز
که گرهرچیزرا نیکو شمرده است — بجای خویش بودن شرط کرده است
چو هر چیزی بجای خویش ماند — ملامت گو بر آن طعنی نراند
ولی هر کس زرزی خود بدر رفت — نبی فرمود خونش بر هدر رفت
اگر نقاش آهنگر نگردد — ستمگر معدلت پرور نگردد
اگر کوری بکحالی نخیزد — زمین گیری بحمالی نخیزد
نگردد مرغك خاکی شناگر — نگردد مرد مفلس کیمیاگر
نگیرد خار چون گل دامن باغ — نه چون بلبل غزلخوانی کند زاغ
سخن ناپخته نویسد جریده — نگوید طفل ابجد خوان قصیده
سیاست در کف جاهل نیفتد — که چون خرزابلهی درگل نیفتد
نگردد مرد روحانی سیاسی — نپوید جز طریق حق شناسی
سیاسی نیز روحانی نگردد — مذبذب شیخ ربانی نگردد
هم از این گونه هرچیزی کم و بیش — بماند در حدود وحالت خویش
درست این مغز بیرون آید از پوست — که هرچیزی بجای خویش نیکوست

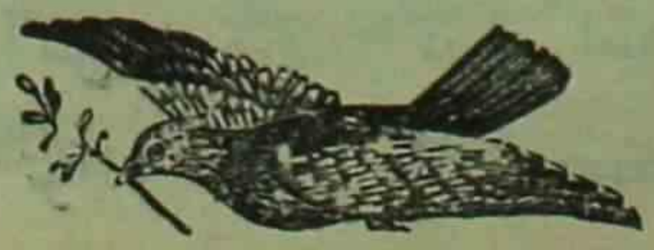

غمام محمد یوسف زاده متخلص بغمام
در رجب ۱۲۹۲ ه . ق در نجف

متولد شده‌وپس از یازده‌سال اقامت‌درعراق بهمدان بازگشت ازتاسیسات او انجمن اتحاد و جریدهٔ الفت است دیوانش دردوجلدچاپ شده واکثر غزلست مطالب عارفانه و مضامین نیکو در کلام او بسیار است

از غزلهای اوست

غزل

هرچند مرا ازدوجهان بیش‌و کمی نیست — باوصل توام دردوجهان هیچ غمی نیست
گویند که باغ ارمی هست بعالم — گر هست رخ تست و گرنه ارمی نیست
آنرا که بزلف تو دل آویخته باشد — گر ملك جهانش رود ازدست‌غمی نیست
عدلست سراپای تو ای حاکم عشاق — گر جان بدهی ور بستانی ستمی نیست
حق دارم اگر بیشتر از حد کنم افغان — دل دادن و نومید شدن درد کمی نیست
بر فرض که یوسف بدراهم بفروشند — آیا چکند آنکه بدستش درمی نیست
مردند گدایان بتمنایی نوائی — گوئی که‌دراین‌مرحله‌صاحب کرمی نیست
باهستی خود میخرم امروز اگر هست — جائی که درآن نام وجود و عدمی نیست

بیهوده غمام از غم دل میکنی افغان
هرگز پی اینشام سیه صبحدمی نیست

رخت بدیدهٔ من دلفریب میآید — چو آشنا که بچشم غریب میآید
هزار بار مرا جان بلب رسید ازدرد — در انتظار که اینك طبیب میآید
چگونه بیتو تواند دلم گرفت آرام — که گفت کز دل بیدل شکیب میآید
بسوخت جان محبان زتاب آتش شوق — درین امید که روزی حبیب میآید
نه باغ دیده و نه باغبان تواند دید — گلی که در نظر عندلیب میآید

بخیرتم که چسان کام دل تواند یافت کسی که از لب او بی نصیب میآید

علاج شورش دیوانگان عشق غمام
کجا ز دانش و عقل و ادیب میآید

فرات

عباس فرات فرزند آقامحمد کاظم در۱۳۱۲ ه. ق در یزد متولد وبعد ازتحصیل دراصفهان وطهران وارداداره امنیه‌شد . فرات منشی انجمن ادبی ایران وشیوهٔ او غزلسرائی است

غزل

همت ار یاری کند کام از جهان خواهم گرفت
داد خود را از زمین و آسمان خواهم گرفت
چرخ اگر بامن مخالف دهر اگر با من بکین
داد خودرا هم ازاین و هم از آن خواهم‌گرفت
رو بخوان تاریخ و بنگر از جهان مردان کار
کام خود را چون گرفتند آنچنان خواهم گرفت
چون همی پرواز من در اوج سعی‌و همت است
کی بهرویرانه چون جغد آشیان خواهم گرفت

قطعه

گر شود برگ درختان گاه سرخ و گاه زرد
حکمتی باشد از این سرخی و زردیے درمیان
این دو رنگیها دلالت میکند بر طبع دهر
وین تلون هست اوضاع جهان را ترجمان
میدهندت پند هردم زین دورنگی شاخ‌و برگ
با زبان حال می گویند باغ و بوستان
دل بر این دهر پر از نیرنگ افسونگر مبند
درس عبرت از ورق گردانی گردون بخوان

رباعی

از مکنت و مال بر کناریم و خوشیم
در گلشن روزگار خاریم و خوشیم
مردم همه چیز هستشان غیر خوشی
وین طرفه که ما هیچ نداریم و خوشیم

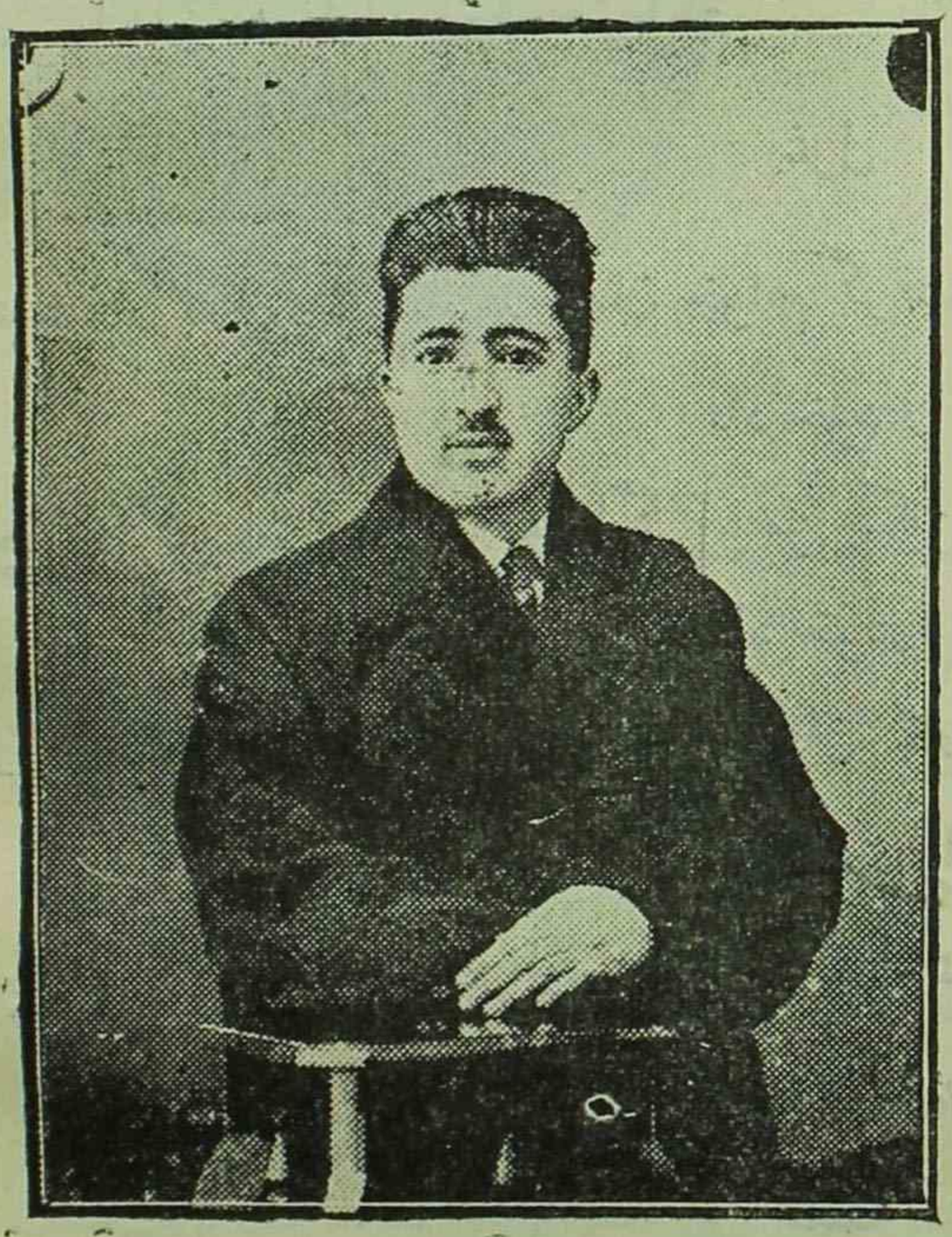

فرخ

سید محمود فرخ پسر میرزاسیداحمدجواهری در ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۱٤ ه. ق. در مشهد متولد گشته و تحصیلات خود را درآن شهر بپایان برده‌است در ۱۳٤٥ سفری بعراق عرب ودر ۱۳٤۸ سفری باروپا کرده است.

اکنون بریاست دفتر آستانهٔ رضوی منسوب است.

غزل ورباعیهای ذیل از گفتار اوست.

غزل

درجهان هرآفریده کز نژاد آدم است هرزمانش آرزوئی و هوائی هردم است
لیك تامن بوده ام یك آرزو پرورده ام وان بگویم چیست یاری باوفا ومحرم است
ایدریغا کانچه اندرعمرخود در اینجهان آرزویش میکنم یانیست هرگزیا کم است
فکرتم بگشود ازهرراز درلیکن مرا بررخ فکرت ازایندوباب بندی محکم است
عشق باخواری چراهمزادگردیده‌است ونیز خوبروئی ازچه روبا بیوفائی توام است
خوارتردارد ترا ازهرچه هست اندر جهان آنکه نزد توگرامی تر زجملهٔ عالم است

بردل خوبان دوام مهر نیز آن سان بود کز برخورشید سوزنده ثبات شبنم است
فرخ آری عشق وخواری همسر یکدیگرند
بانکوئی نیز باری بیوفائی همدم است

رباعی

دور ازتو صبوری نتواند فرخ بیتو شب و روز خود نداند فرخ
خواهی تو اگر زنده ببینی بازش زود آی که بس دیر نماند فرخ

ای باخبر ازعشق درون دل من افزون چکنی غم فزون دل من
خون دلم ازدیده رود چون توروی ازدیدهٔ من مرو چو خون دل من

اکنون که شدی عزیز من خوار کسی وامروز که گشتهٔ گرفتار کسی
شب چونکه زتاب عشق چشم تو نخفت یاد آر زدیدگان بیدار کسی

فروغی

ابوالحسن فروغی فرزند مرحوم محمد حسین خان ذکاءالملك اصفهانی است که از دانشمندان وشاعران معروف بوده است تولد ابوالحسن فروغی در ۱۳۰۱ ه . ق . درطهران واقع شد پس از تحصیل علوم قدیمه وجدیده بتدریس تاریخ و جغرافیا مشغول گشت دارالمعلمین عالی که فعلا دانش سرای عالی نام دارد واز مؤسسات عالیقدر معارفی است بیشتر بکوشش فروغی درایامی که ریاست آن مدرسه را داشت رونق گرفت مجله فروغ تربیت را تأسیس نمود از کتب او مثنوی شیدوش و ناهید و رسالهٔ سرمایهٔ سعادت ورساله اوراق مشوش منتشر گردیده است

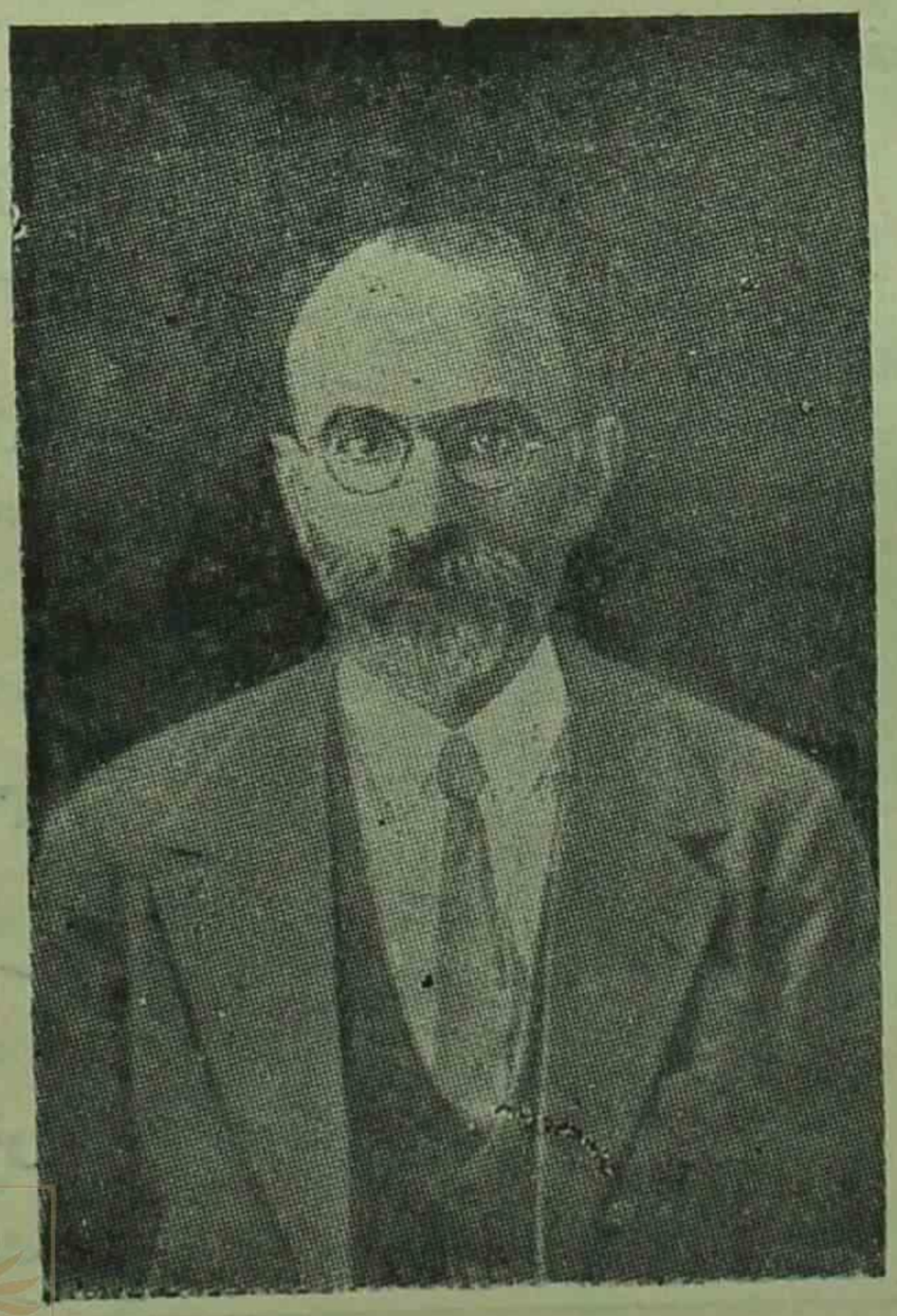

فروغی درسالهای اخیر چندان بگفتن شعر میل نمیکند وتوجه

خودرا بتألیف کتب فلسفی معطوف داشته و دراین باب صاحب فکر ومسلك خاص‌است امسال کتابی بزبان فرانسه از تألیفات او درپاریس منتشر گردیده است که خلاصهٔ ازعقاید فلسفی واجتماعی اوبشمار است . (۱)

فروغی چند سفر باروپا رفته‌ودر کنگره های علمی وادبی شرکت جسته‌است تاسال گذشته نمایندگی دولت شاهنشاهی را درسویس ودرجامعهٔ ملل داشت‌حال درطهران سمت استادی دانشگاه وعضویت فرهنگستان را دارد .

غزل

دل دیوانهٔ من دشمن آرام خود است — کام میجوید وهم خصم همه کام‌خوداست
بوالعجب مرغ دل شیفته برنقش خیال — کان خیالش همگی دانه وهم دام‌خوداست
گام بردار و فرو باز میاور بهوس — که هرافتاده بسر ازغلط گام‌خوداست
غیر عشاق که آتش زن هرایامند — هنرش دستخوش شیوهٔ ایام خوداست
شد جهان‌بین‌دل‌دانا که بخود هیچ ندید — نیست جم را نظرار شیفتهٔ جام‌خوداست
دید درآینهٔ جام که جز نیستیش — نیست‌این‌دل که‌نه‌درفکرسرانجام‌خوداست
هر که در مطبخ خالیگر ایام نشست — لاجرم‌سوخته جان‌ازطمع خام‌خود است
گرفروغی است‌شکایت‌همه‌ازروزوشبش
رنجش ازنالهٔ صبح ونفس‌شام خوداست

من ازاین متاع دنیا بجوی نظر ندارم — درسروری نکوبم سر درد سر ندارم
توو کوشش زیادت من‌وعزلت‌وقناعت — که تودردسر پسندی ومن‌این‌هنر ندارم
نه ریاوزهدوسالوس‌ونه کوس‌عیش‌وعشرت — که امیدکامرانی زفسون وشر ندارم
من‌اگربذکرتسبیح نجات خود نجویم — نه که غافل‌ازخدایم که زخود خبرندارم
بخدا پناهم‌ازخود که پراز گناهم‌ازخود — بجزاعتراف زشتی هنر دگر ندارم
چکنم اگرنتالم زشکسته بالی خود — چوهوای سدره‌ام هست‌ولیك پر ندارم
صنما جمال وخوبی پی اختفا نباشد — توبجلوه آی ومنگر که‌من آن‌بصر ندارم
توبیاکه هرکه‌آید بجزاز توخوب ناید — که درون‌چشم گریان‌چوتویك‌گهرندارم
لب تولطیفه آموز خرد بود و گرنه — طمع عسل نبندم هوس شکر ندارم
زکشاکشم چه‌حاصل‌چوپی‌هلاك‌عاشق — بکمر زنی تو دامان و رهی کمرندارم

(۱) Civilisation et Synthèse

فلسفی نصرالله فلسفی پسر مرحوم نصرالله مستوفی در ۱۲۸۰ شمسی درطهران متولد شده در مدارس آلیانس فرانسه و دارالفنون تحصیل کرده پس ازچندسال خدمت دروزارت پست و تلگراف وعدلیه بوزارت معارف منتقل و اکنون دردانشکده‌ادبیات‌عهده دارتدریس تاریخ‌است . فلسفی درسالهای اخیر بیشتر اوقات را بـه تحقیق تاریخ مصروف میکند از آثار نظمی او منظومه بیچارگان ترجمه ازویکتور هوگو نشر شده است رمان ورتر وتاریخ تمدن قدیم تألیف فوستل دو کولانژ و سلطنت قباد ومزدك تالیف کریستن سن‌را ترجمه کرده است ، تاریخ روابط ایران و اروپا درزمان صفویه وتاریخ‌عمومی درقرون معاصر ویکدوره جغرافیای مفصل ازتالیفات اوست تاریخ سلسله غزنوی را که تازه نگاشته هنوز بطبع نرسانیده است در ضمیمه مجله تعلیم و تربیت یکدوره اصول تعلیم و تربیت بقلم او نشر شده است مجلات پست و تلگراف و تعلیم و تربیت و مهر بمدیریت او انتشار یافته است

افسانه عمر

خواهم که دل از حیات بر گیرم — زیے کشور نیستی سفر گیرم
وین عمر قصیر سست بنیان را — مردی کنم و قصیر تر گیرم
پروانه بروی گل قرارش نیست — من از چه بروی کل مقر گیرم
پروازا گر که بال و پر خواهد — از همت مرگ بال و پر گیرم
اندر پی نام روز و شب تا چند — دنبال فضیلت و هنر گیرم
وز آتش عشق این و آن تا کی — یا قوت روان زچشم تر گیرم
تا جان نرهد ز تنگنای تن — روز و شب عمر برهدر گیرم
برخی شبم کنز اختران هر شب — راهی سوی عالم دگر گیرم

با همت دیده نقشی از هستی
بر لوح امید از آن صور گیرم

چون پرده زروی چرخ بر گیرند
ز اسرار نهفته پرده بر گیرم

گویم که بلند آسمانا چند
بر گیتی بست خواب وخور گیرم

وین بیدبن تهی‌میان تا کی
آراسته سرو کاشمر گیرم

بس گردش روزو شب دلم فرسود
چند این ره رفته را زسر گیرم

وز حسرت گوهرانت ای گردون
از قلزم دیدگان گهر گیرم

بر گیر مرا ز خاك تا یکدم
این زهره چنگزن ببر گیرم

وین قاب گداخته زانده را
از تیر شهاب نیشتر گیرم

وآن کلك که جز خلاف ننگارد
زین کهنه دبیر خیره سر گیرم

بسیار شبا کز آسمان شبگیر
با دیدهٔ خون چکان نظر گیرم

وز حسرت اختران سحرگه خشم
چون مهر دمنده بر سحر گیرم

افسانهٔ عمر سخت محنت زاست
آن به که فسانه مختصر گیرم

کمالی

حیدر علی اصفهانی در شوال ۱۲۸۸ ه . ق در ابرقو متولد شده و بامر پدر چندی پیشه آهنگریے آموخت

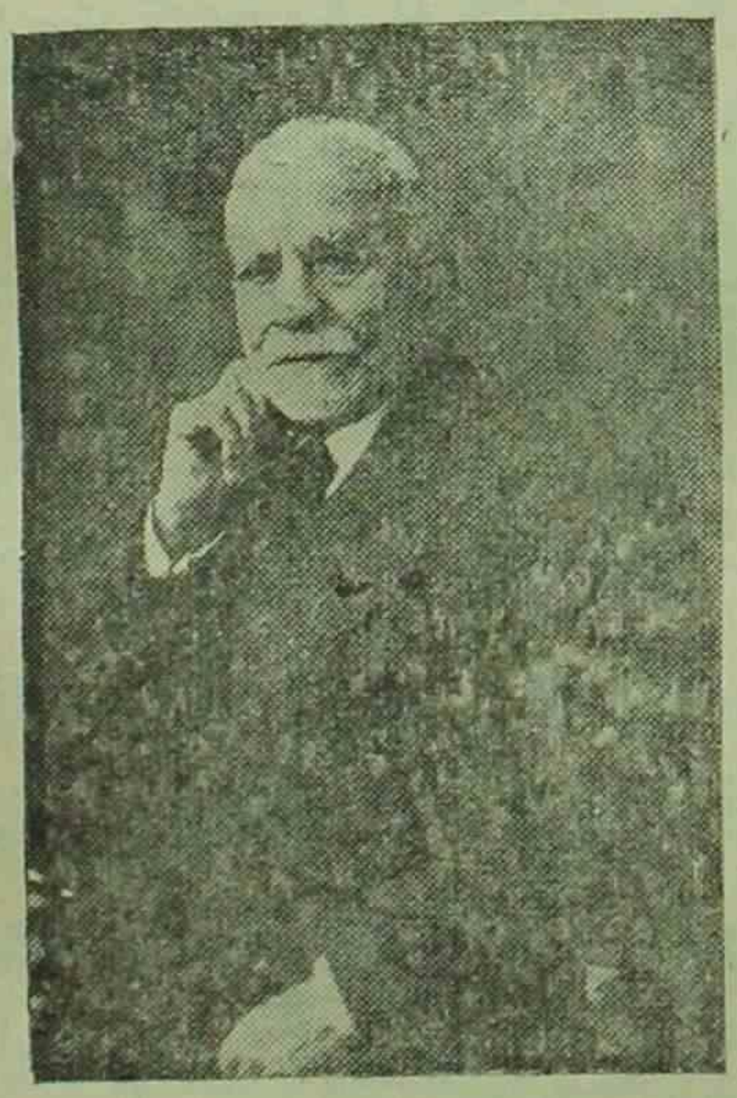

در آغاز جوانی باصفهان و طهران سفر کرد ودر ۲۳ سالگی شروع بتحصیل نمود مقالات و اشعارش در اغلب جراید طهران درج و روزنامه پیکار بقلم او منتشر میشد. دیوانش بطبع رسیده است

کتاب « مظالم ترکان خاتون » وافسانه « لازیگا » و«منتخب اشعار صائب» ازتالیفات او بطبع رسیده است . درسالهایے اخیر نمایندگی مجلس شورای ملی یافت .

غزل

با آنکه بود بی سر و پائی سپر ما
موئی نبرد تیغ حوادث ز سپر ما

صد رنگ جهان بر سر ما بیش فرو ریخت
نگرفت ولی رنگ ز پاکی گهر ما
بی روی تو از دیده ز بس اشك فشاندیم
عالم همه آب است به پیش نظر ما
در آتش از آه دل خود عمر گدازیم
سر چشمه خورشید بود رهگذر ما
گه درشکن دام و گهی بند قفس بود
گر باز نشد در چمنی بال و پر ما
رفتیم و دگر از طلبش باز نیائیم
ای برق مسوزان نفس اندر اثر ما
آن نخل برومند جنونیم که یکسر
داغ و غم درد است کمالی ثمر ما !

نیست غم گر بدل از عشق غباری برسد
کز پس گرد بناچار سواری برسد
بکمین در پس هر سنگ بباید بودن
تا مگر روزی از این دشت شکاری برسد
دعوی عشق کند بلبل و من در عجبم
نالد از گل گوش آسیب زخاری برسد
گر همه سر دهم از دست نخواهم دادن
دست بازم گر از آن طره بتاری برسد
عمر ما دستخوش دی شدو ایام خزان
باید عمر دگر تا که بهاری برسد
چرخ در کار خود از ماو تو سر گشته تر است
مبر امید کز او در تو قراری برسد
سیر گشتیم کمالی بخدا زین هستی
بود آیا که بما وقت فراری برسد ؟

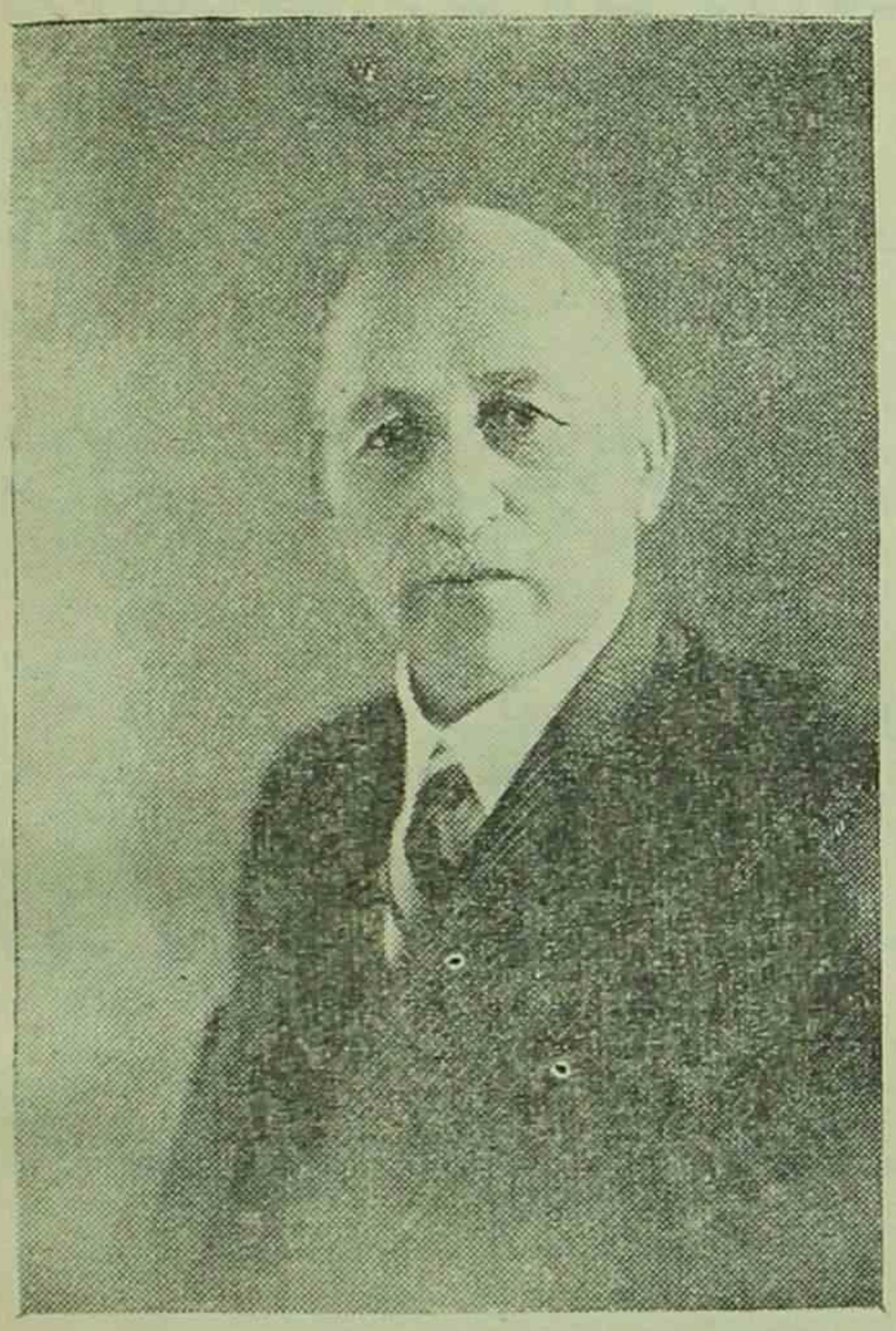

مرآت محمد مهدی جهانسوز
پسر مرحوم محمدجواد

میرزا در دوازدهـم ربیـع‌الاول ۱۲۹۲ه .ق. در کرمانشاهان متولد شده پس از تحصیل مقدمات در حوزه درس ملاعلی اکبر خراسانی از شاگردان حاجی سبزواری و آقا میر شهاب شیرازی بآموختن فنون ادبی پرداخت . حسنعلی خان امیر نظام گروسی هنگام حکومت کرمانشاه نیروی قریحه و حسن خط و روانی طبع اورا پسندیده بتربیتش همت گماشت .

مرآت سالی چند در نزد بعضی از فرمانفرمایان ایالات بخدمت انشاء اشتغال ورزیده درا کثر بلاد ایران بمسافرت کرد . پس از سفری باروپابطهران باز گشته وارد خدمات دولتی وحائز مقامات عالی اداری شد در دورهٔ چهارم بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گشت . در نظم ونثر خاصه نگارش نامه‌های دوستانه وفنون محاوره وحضور جواب وایراد امثال توانائی وشهرتی بسزادارد .

قصیده

گشا چشم جان تا ببینی جهانرا ببینی بمعنی نهان و عیان را
عیان جهان خط وخال است وصورت تو باچشم حق بین، نظر کن نهان را
نظر کن براین لاجوردیے سپهرش که‌چون داده زینت زمین وزمان را
تو این رسم وآئین ببینی بظاهر ولی خود چه دانی سویدای آن را
دراحوال این گرد گردنده گردون ببین غرق حیرت همه بخردان را
قرین سعد با نحس بینی ندانی که‌حکمت چه بوده‌است این اقتران را
دورویه جهان را چو اندیشه کردی بجا دیدی این حکمت واین قران را
بآفاق و انفس بفکرت نظر کن ببین قدرت قادر غیب‌دان را

زبان گوید و چشم بیند ولیکن — چه‌حاصل مراین‌دیده را وزبان را
کرانی ندارد عیان و نهانش — چه پوئی تو ره تا بیابی کران را
بست نیست زین امتحان و تکاپو — تکاپو چه آری بهل امتحان را
گریزی ازو نیست خرد وکلان را — فراری ازو نست پیر و جوان را
هرآنکس باخلاق وطاعت گراید — سپارد بـه پـا ذروهٔ لامکان را
هرآنکو پی خدمت نوع گیرد — بسر منزل جان نهد آشیان را
پی خدمت خلق باجان و دل رو — پی طاعت حق بیارا روان را
مکن تکیه برشصت وهفتاد عمرت — که یکباره بینی گشاده کمان را
چنان‌زی دراین خاکدان ای‌برادر — که درپی نبینی تو آه وفغان را

چنان رو که رفتند مردان عالم — بهشتند از خویش نام و نشان را
چنان رو که مردان ستایند نامت — چو ختم رسل عهد نوشیروان را
ز سلمان و بوذر بود نام نیکو — که نیکی نمودند خرد وکلان را
کسی کو زیان بهر مردم نخواهد — بعالم ندیـد و نبیند زیان را

نکوئی و طاعت چنانت نمایـد
که در امر وفرمان کشی کهکشان‌را

خداونـد گـل دی بطرف چمن — گذر کرد بر سنبل و یاسمن
گلان را بدلبندی و دلبری — چمان درچمن دید همچون پری
بنفشه بطنازی از جمله بیش — ولیکن سر از شرم افـگنده پیش
چمن را چو پروانهٔ دلفریب — بنفشه زرنك و ز بو داده زیب
بدو گفت ای خوب موجود من — بخواه آنچه‌خواهی تو ازجود من
به بخشایمت هرچه خواهی تو باز — که هستی چنین دلبر و دلنواز
بگفتا بمن ده ز سبزهٔ چمن — که تا رخ بپوشانم از انجمن
مبادا که گلچین ببیند مرا — ز روی جهالت بچیند مرا

کسانی که در خواب غفلت درند
بصنع تو و حسن من تنگرند

مسرور

حسین مسرور فرزند حاج محمد جواد تاجر کوپائی در بیستم صفر۱۳۰۸ در کوپای اصفهان متولد شده‌است پس از تحصیل‌در ۱۳۴۲ بخدمت وزارت‌معارف‌درآمده‌تا کنون بتعلیم ادبیات اشتغال‌دارد

نمونه نظم و نثراو در مجله ارمغان بسیار است داستانی بنام ده نفرقزلباش تالیف کرده است . درسال ۱۳۱۲ الواحی از زروسیم در بنیان تخت جمشیدفارس کشف شد که حاکی از وسعت کشور داریوش کبیر بود وانجمن‌ادبی نظم نمودن مضمون الواح را بمسابقه گذاشت مسرور ازمیان ۵۰ تن شاعری که در این مسابقه شرکت‌جسته بودند گوی سبقت ربود و جایزه گرفت . این اشعار که بحر متقارب است در مجموعه داریوش نامه که‌حاوی گفتار همه شرکت کنندکان مسابقه است طبع شده‌است . ابیات ذیل ازستایش نامه فردوسی که‌بمناسبت جشن افتتاح آرامگاه دانای طوس ساخته است اقتباس میشود

خوابگاه‌فردوسی

کجا خفتهٔ ای بلندآفتاب — برون آی و بر فرق گردون بتاب
نه اندر خور تست روی زمین — زجا خیزو بر چشم دوران نشین
کجا ماندی ای روح قدسی سرشت — بچارم فلک یا بهشتم بهشت
بیک گوشه از گیتی آرام تست — همه گیتی آگنده از نام تست
چو آهنگ شعر تو آید بگوش — بتن خون افسرده آید بجوش
ز شهنامه گیتی پر آوازه است — جهانرا کهن کردو خود تازه است
تو گفتی جهان کرده‌ام‌چون بهشت — از این بیش تخم سخن کس نکشت
زجا خیزو بنگر کز آن تخم پاك — چه گلها دمیده است بر روی خاك
نه آن گل که درمهرگان پژمرد — نخندیده بر شاخ بادش برد
نه جور خزان دیده گلزار او — نه بر دست گلچین شده خار او
بزرگان پیشینه بی نشان — ز تو زنده شد نام دیرینشان
تو درجام جمشید کردی شراب — تو بر تخت کاوس بستی عقاب
اگر کاوه زآهن یکی توده بود — جهانش بسوهان خود سوده بود
تو آب ابد دادی آن نام را — ز دودی ازاو زنگ ایام را
تهمتن نمك خوار خوان تو بود — بهر هفت خوان میهمان تو بود

چو کلك توراه گزارش گرفت | سر راه برتیغ آرش گرفت
توئی دودمان سخن را پدر | بتو باز گردد نژاد هنر

مؤید ثابتی

فرزند حاج سید حسن ثابتی
نایب التولیه در ۱۲۸۱ شمسی
درمشهد متولد شده‌است قسمتی از کتاب تاریخ
و راهنمای مشهد که هوز بطبع نرسیده است
مرهون زحمات اوست . دو دوره است که در
مجلس شورای ملی نمایندگی دارد

آثار واشعار او در بسیاری ازجراید و
مجلات مندرجست

این قصیده ازاو نقل میشود

برف

برف آمد وسر کرد بهر برزن وهر کو | امسال گرامی است بسی آمدن او
گیتی زسپیدی شده چون سینهٔ شهباز | گردون زسیاهی شده چون پرّ پرستو
مردم همه بگریخته از برزن و بازار | پنهان شده درخانه چو زنبور به کندو
از سبزه گرائید بگلخانه گل سرخ | وز باغ خرامید بمشکو گل شب بو
آن شاخ پر ازبرف توگوئی زره ناز | کرده است عیان سیم بری ساعدو بازو
پوشیده بتن سرو یکی پیرهن ازسیم | چون پیرهن دختر کان تاسر زانو
تادامنش ازبرف و گل آلوده نگردد | بالا زده دامان و فرو چیده ز هر سو
ازبرف گرانمایه شده خوابگه رنگ | کوراست کنون بسترو بالش زپر غو
بس گوهر ارزنده و بس لؤلؤ شهوار | کز برف بود بر زبر تارك تیهو
منقار پر از برف کند زاغ توگوئی | کز شیر بیالوده دولب بچهٔ هندو
از باد برهنه شده یکباره تن بید | وز برف گران بار شده شاخهٔ ناژو
زی باغ بیائید و بپرسید ز دهقان | کان دولت دیروزی امروز تراکو

آیا زچه برباد شد آن نو گل شاداب　　آخر زچه خاموش شد آن مرغ سخنگو
در باغ از امروز دگر تا گه اسپند　　یك سبزهٔ نو رسته نبینی بلب جو
خوش زی که بهار آید امسال به از پار　　گیتی شود آراسته و خرم و نیکو
در کشت همی نعره زند بلبل بیدل　　در دشت همی خنده کند لالهٔ خودرو
آن رعد همی کوس زند سخت بقوت　　وان ابر همی تیغ کشد سخت بنیرو
آن برق جهان همچو یکی نیزهٔ زرین　　کورافکنی هردم ازینسوی بدانسوی
گیتی شود ازسبزه و گل چون پر طاوس　　بلبل به نشاط آید و قمری به تکاپو
از سبزهٔ نوخیز بر آید گل و سنبل　　بر سبزهٔ نو نیز بر آئیم من و تو

گل باز کند روی و مؤید بتو گوید
« هنگام گل است ای بدورخ چون گل خود رو »

نظام وفا

نظام وفا فرزند مرحوم میرزا محمود امام جمعه کاشانی در ۱۳۰۵ه . ق . در کاشان متولد و بعد از تحصیل وارد کوششهای آزادی خواهی آن زمان گشته بعد از سکونت یافتن در طهران درمدارس بتعلیم ادبیات فارسی پرداخت و اکنون سالی چند است که در اداره کل فلاحت رئیس بازرسی و دفتر کل است ازمؤسسات او مجله وفاست که حاوی اشعار و مقالات لطیف بود منظومه حبیب و رباب او بطبع رسیده است

غزل

فدایت ایگل خندان که فارغ از چمنی　　چو جان من تو عزیزی اگرچه دلشکنی
فروغ دیده و آرام جان و مونس دل　　عزیز خاطر و آسایش روان و تنی
چه غم زدست تو گر پیرهن نمودم چاك　　تنی نبوده که حاجت بود به پیرهنی
نه محو روی چو آئینه ات منم تنها　　که خود در آینه محو جمال خویشتنی
لطافت تو چو بینم دریغم آید از آن　　که پا نهی ز تلطف بچشم همچو منی

لب و دهن بود این یا که نقطه موهوم
تو خود بگوی در این رمز ازلبت سخنی

خوشا نوبهاران و فصل جوانی — که بگذشت با دوستان زندگانی
خوشا جلوه نو عروسان بستان — خوش آن دلنوازی و آن دلستانی
خوشا برتو ای شاخهٔ گل که داری — بهر نوبهاری نشاط جوانی
دل و عشق و من مردو من زنده هستم — شگفت آیدم زین همه سخت جانی
بمن ای اجل مژده مرگ من ده — که تا جان خود را دهم مژدگانی
یکی پرسد آخر ز نامهربانان — که بهتر چه دیدید از مهربانی
بجان تو هرگز بیگ رنجش دل — نیرزد همه تخت و تاج کیانی

نظاما دمی با خوشی زیستن به
که باناخوشی زندگی جاودانی

نیر

مهدی ایزدی متخلص به نیر پسر ابوطالب مستوفی شیرازی در سال ۱۲۵۶ شمسی در طهران متولد شده بکسب علم و ادب پرداخت در آغاز جوانی بسبب حسن خط و مایه دانش در زمره منشیان فتحعلی خان صاحب دیوان و حسینقلی خان نظام السلطنه شده باغلب ایالات ایران سفر نمود در ۱۳۲۷ قمری وارد خدمت وزارت جنگ و در آغاز تاسیس سلطنت همایون پهلوی بدفتر مخصوص شاهنشاهی منتقل گردید اکنون ۱۱ سال است در آن دفتر مشغول خدمات انشاء است نیر سابقاً دبیر خاقان لقب داشته و مجموعه منشآتش در مدارس محل استفاده نوآموزان است

غزل

خروشم روزوشب ازداغ هجرانش چو چنگ آخر
بامیدی که آرم دامن وصلش بچنگ آخر
زجام عشق مستم کردو واقف شد زاسرارم
دلا دیدی چسان آورد دستم زیر سنگ آخر
نمودم پیشه خود زهد اندر مجمع رندان
ندانستم شود تبدیل نام من به ننگ آخر

چو گشتی همقدم با اهل دل یکرنگ و یکرو شو
بمقصد کی رسد آنکس که میباشد دورنگ آخر

ز تاثیر سحر خیزی گشاد کارم آسان شد
که برمن این جهان همچون قفس گردید تنگ آخر

شدم عمری مقیم خانقاه زاهد خود بین
ولی زآئینه دل ذرهٔ نزدود زنگ آخر

چو نوبت باتو شد از مهر کام خلق شیرین کن
که درجامت نریزد ساقی دوران شرنگ آخر

قدم بگذار اندر راه صلح و در جهان خوش زی
چه لذت یابی ازعمری که گردد صرف جنگ آخر

ز خیل نیکوان بربند نیر چشم خود ورنه
گذشتن کی توان ازدلبران شوخ وشنگ آخر

ما زجان بگذشته سر مست از می جانانه ایم
هم قسم با ساقی و هم عهد با پیمانه ایم

گر بسوزیم ازغم عشقش عجب نبود از آنك
گرد شمع عارضش گردنده چون پروانه ایم

آشنا گشتیم تا با ساکنان کوی دوست
از خود و از هرچه در گیتی بود بیگانه ایم

چون تجلی میکند حسنش بهرجا زین سبب
گه مقیم مسجد و گه ساکن میخانه ایم

ای ملامتگر چو آگه نیستی از حسن یار
پند یکسونه که ما در عاشقی افسانه ایم

غم نباشد گر خرابیم اندرین دیر خراب
گنج بیرنجیم کاندر کنج این ویرانه ایم

چون بسوی کعبه مقصود رو آورده ایم
ای صنم معذور دار ار فارغ از بتخانه ایم

انتظار هوشیاری بعد از این از مـا خطاست
زانکه مست وبیخود ازآن نرگس مستانه‌ایم
ما نیندیشیم از کس در طریـق عاشقی
گو همه فرزانگان گویند ما دیوانه ایم
کـی پرد براوج گـردون شاهباز روح ما
تا چو مرغ خانگی محبوس این کاشانـه ایم
نیرا ما طایر قدسیم پران سوی چرخ
زیـنجهة آسوده و فارغ زدام و دانـه ایم

وثوق

حسن وثوق (وثوق الدوله) پسر مرحوم میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه‌در ربیع‌الاول ۱۲۹۲ ه.ق. درطهران‌متولدشد پس از تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی ـ عربی وادبیات‌و حکمت در ۲۰ سالگی، عضو وزارت مالیه شد در دورهٔ اول تقنینیه نماینده مجلس شورای ملی‌و پس ازفتح طهران و خلع محمدعلی میرزا رئیس‌هیئت‌مدیره کشور گردیده در دورهٔ دوم هـم نمـاینده مجلس و پس از آن وزیر مالیه وعدلیه و داخله و خارجه شده در ۱۳۳۵ ه.ق بریاست‌وزراء منصوب گشت پس‌ازیکسال استعفا داد و مجدداً در سال

۱۳۳۷ ه . ق . ریاست‌وزراء یافت و در ۱۳۳۹ مستعفی گردیده باروپا رفت و بعد از پنجسال توقف در ۱۳٤٥ ه . ق . بایران باز گشت و مجدداً نمایندگی دو دوره مجلس و وزارت مالیه یافت . از سال ۱۳٤۸ قمری خدمات دولتی را ترك نمود در ۱۳۱٤ بریاست فرهنگستان ایران‌منصوب گردید .

خنك آن دل که نباشد پی آزار کسی
بار بردل ننهد گر نبرد بار کسی

رشگ یکسو نهد و پاکدلی پیشه کند
نشود سرددل از گرمی بازار کسی

آنکه را خنده بگفتار و بکردار رواست
چه زند خنده بگفتار و بکردار کسی

دل که هست آینه غیب خدا عیب بود
که شود آینه عیب کس و عار کسی

عیب‌خودبنگرو برعیب کسان خورده مگیر
که حساب از تو نپرسند زرفتار کسی

گوهر آدمی اندیشه وی باشد و بس
جز بدان پی نتوان برد بمقدار کسی

گوهر خویش بپرداز ز زنگار هوس
زنگ بروی مهل از درهم‌و دینار کسی

گرنه در اندك و بسیار کسانت‌طمعی‌است
چند گوئی سخن از اندك و بسیار کسی

جهد کن تا نفزائی گره از بی خردی
چون بدانش نگشائی گره از کار کسی

خوی آزاد بجوی و ره تقلید مپوی
گر برنج اندری از سخره و پیکار کسی

آنکه درشاه ره سعی و عمل راه رواست
عاریت می نکند مرکب رهوار کسی

بگذر از جامه‌نو چون گفت ازمایه تهی است

زیب اندام مکن جبه و دستار کسی

کام بردوخته از میوه شیرینت به است

که نظر دوخته بر شاخهٔ پربار کسی

سخن قیمتی و ساده همین بود وثوق

گر سخن فهم کند خاطر هشیار کسی

دریا

روی دریابین که‌موج انگیز گشت‌و بیقرار

کاسه صبرش مگر لبریز شد ازهجر یار

بیخت آب آسمان را برزمین غربال ابر

آری آری آب درغربال کی گیرد قرار

موج‌ها چون کوه سیمین دائم اندرجنبشند

هیچ دیدستی چنین جنبنده کوه استوار

هریکی کف بردهن آورده‌چون بختی مست

وز خروش هریك‌افتاده شکست اندر قطار

هست آبسکون‌زمین راهمچوچشمی نیلگون

کز غم‌سیمین‌عذاری‌اشک ریزدبر کنار

آب‌را گوئی هوا دربر کشد چون عاشقی

که کشد معشوق را ازفرط شوق اندر کنار

مهر ازوی بگذرد چون‌کام‌دل‌ازوی گرفت

زانکه عشق آخشیجان می نماند پایدار

آه دریا اشک گرددچون‌برآید بر اثیر

اشک‌وآه‌است آنچه‌راخوانی‌توباران‌وبخار

باغبان طبع بین گز تار وپود آه واشک

مرزمین را خسروانی جامه پوشد دربهار

وحید

حسن متخلص بوحید در ۱۲۹۸ هجری قمری در دستگرد جی اصفهان متولد و تاچهارده سالگی درآن جا مانده بآموختن فارسی ومقدمات مشغول‌شد درپانزده سالگی باصفهان رفته در مدارس قدیمه بتحصیل همت گماشت ادبیات راازمیرزایحیی مدرس ومقدمات حکمت را از جهانگیرخان حکیم قشقائی و آخوند ملامحمد کاشی فرا گرفت در آغاز مشروطه وانقلابات اصفهان بخاك بختیاری مهاجرت گزیده وازآنجا رخت اقامت بطهران کشید. اکنون هفده سال است دراین شهر مجله ارمغان راکه‌از مخازن ادبی گرانبهاست بدون وقفه و تعطیل منتشر میکند علاوه براشعار بسیار که نمونه آن در دوره هایی مجله ارمغان مسطوراست دو کتاب منظوم هم دارد یکی بنام سرگذشت اردشیرودیگر

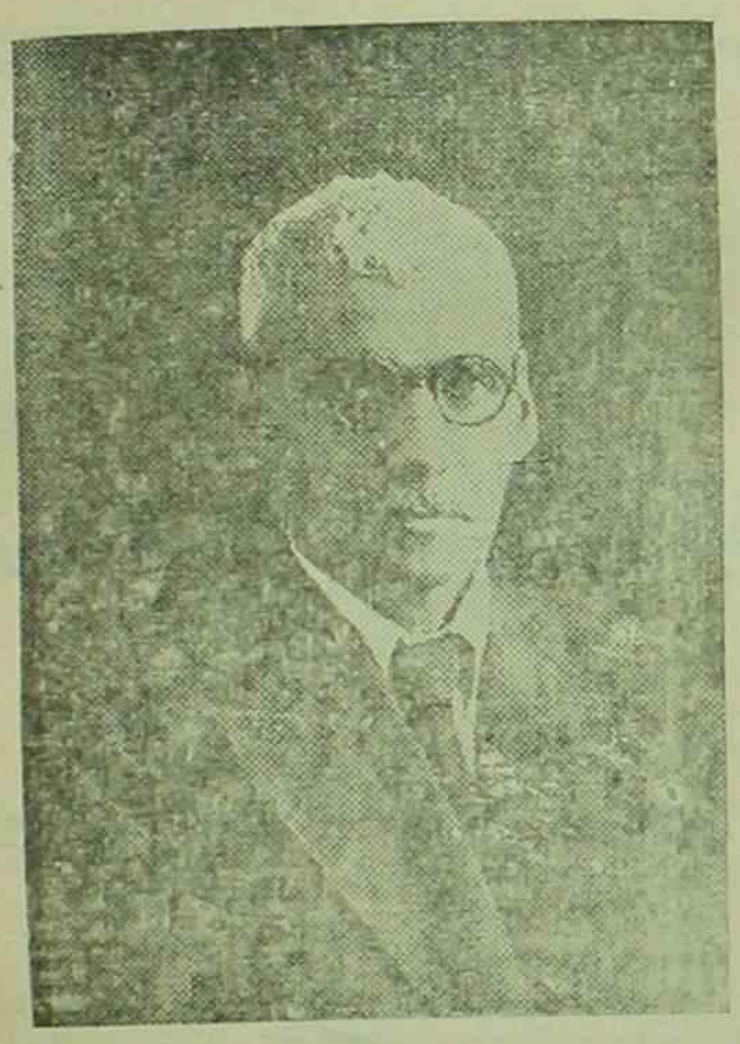

ره آورد وحید که دو جلد آن بطبع رسیده است وحید در انواع شعر چون قصیده وغزل ومثنوی صاحب قدرت است و مخصوصاً سبك نظامی گنجوی را بسیار نیکو پیروی میکند ودراسلوب سخن آن استاد صاحب تتبع و تحقیق است درمجله ارمغان آثار نادره نظامی را اصلاح وطبع نموده وانجمنی بنام آن‌حکیم تأسیس کرده وتا کنون چهارجلد ازخمسه را بااصلاحات وتعلیقات مفید ودلپسند بحلیه طبع آراسته وفعلا مشغول اصلاح اسکندر نامه وسایر اشعار نظامی است وحید علاوه برخدمتی که ازراه نشرارمغان کرده چندین کتاب ادبی راهم درمطبعه ارمغان بطبع آورده است ازآن جمله دیوان ادیب الممالك فراهانی ، جام جم اوحدی مراغهٔ ، دیوان قایم مقام ، دیوان هاتف ، بختیار نامه ، دیوان ابوالفرج رونی ، دیوان بابا طاهر ، تحفهٔ سامی ، قسمت اول تذکره نصر آبادی و غیره

از آثار طبع او نمونهای مختلفی اختیار میشود :

قصیده

ای چشم خرد بکار بینا باش — ای بازوی معرفت توانا باش
ای تیغ هنر برهنه پیکر شو — وی پای شکوه پهنه پیما باش
تو بر ترازین سپهر مینائی — هم برترازین سپهر مینا باش

از جامهٔ ناکسی مجرد شو — وز تربیت کسان مربا باش
زشتند اگر کهان تو زیبا شو — کورند اگر مهان تو بینا باش
در کار خود از کسی مدار امید — نومید ز ناکسان دروا باش
تا سر سائی بافسر خورشید — در کار چو کوه پای برجا باش
بر بند ز همرهی مردم چشم — مردم شو و از دو چشم اعمی باش
تا چند زبون جانور تا چند — گر آدمئی هم آدم آسا باش
خواری مکش از زمانهٔ ریمن — بر تیغ ستم چو سنگ خارا باش
چو نخضر مخواه زندگی برخویش — زنده کن مرده چون مسیحا باش
بی پرده بگوی راز پنهانی — نه پردهٔ راز چون معما باش
آئین و طریق زندگی اینست — بشنو ز وحید و کار فرما باش
مستی است اگر براستی توام — هشیار مباش مست صهبا باش
مایوس ز دفتر سماوی شو — محروم ز صحبت ثریا باش
نه بار بکش زشیخ و مسلم شو — نه ترس کن از کشیش و ترسا باش
نه بندهٔ خلق باش و نه خواجه — نه حکم بکش نه حکمفرما باش
نه سالك مسلك تقاضا شو — نه رهرو وادی تمنا باش
بر خلق بعدل و داد کوشش کن — در راه باعتدال پویا باش
امروز زمانه راست فردائی — امروز ببین و فکر فردا باش

آن کن که چشم میداری

چو داریے از فراتر چشم امید — فروتر را مساز از خویش نومید
فلك کادر نظر آئینه واراست — بکار نیك وبد آئینه داراست
نکورا نیك و بد را بد نماید — نه زاین کاهد نه بر آن برفزاید
ز گردون بد نمی بیند نکو کار — نباشد جز بدی بابد کنش یار

فروتنی

مشو درپیش گردن کش فروتن — مکش پیش فروتن نیز گردن
بروز ناتوانی باش سر کش — مکش سر در توانائی چو آتش
گل ازسرناکشی شد زیب گلزار — خلد درپای خلق ازسر کشی خار
خمیده پشت باشد بارور تاك — چنار ازبی بری سر کش باخلاك

قطعه

بشنو اندرزمن ای تازه جوان کاین اندرز — حاصل تجربت عمر ز پیر کهنی است
درد را دانا زآغاز علاج اندیشد — نه درانجام که نورسته گیا خاربنی است
قطره قطره نشنیدی که چودرهم پیوست — سیل دریاخطر خانه ز بنیاد کنی است
وآتش شعله وریے کز شررش شهری سوخت — درنخست آشپز مطبخی پیر زنی است
کاررا سخت کند شیوهٔ سهل انگاریے — مایه مرگ تبی پایه جنگی سخنی است

بکار باش که چون آدمی زکار افتاد — کسی زدوست ودشمن براو نگهبان نیست
من از کشیدن دندان خودگرفتم پند — تو نیزش از بن دندان شنو که هذیان نیست
حقوق خدمت دیرین ودوستی کهن — بگردن کسی از کس بقدر دندان نیست
چو سودمند و بکاراست دررگ وریشهٔ — مکان اوست که برلعل کانی امکان نیست
ولی زکارا گر افتد بسختیش بکنند — که ترك دوست دیرینه کارآسان نیست
بروزگار خوشی دوستان فراوانند — اگرچه دوست اگرهست بس فراوان نیست
بروز سختی و بدبختی ار بیابی دوست — نثار پای کنش جان که هم سرش جان نیست

یغمائی

حبیب یغمائی فرزند حاج میرزا اسدالله از نوادهای یغمای جندقی شاعر معروف درسال ۱۲۸۰ شمسی تولد یافته است

پس از پایان تحصیلات در دارالمعلمین عالی مرکزی بخدمت وزارت معارف در آمده چندی ریاست معارف و اوقاف سمنان را داشته وبعداً بمعلمی ادبیات فارسی در دارالفنون و عضویت اداره کل انطباعات برقرار گردید از آثار او آنچه بچاپ رسیده رساله ایست در شرح حال یغما وجغرافیای جندق وبیابانك و دیگر داستان تاریخی دخمه ارغون و رساله ای در علم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قافیه گرشاسب نامه حکیم اسدی طوسی راتصحیح وبرای طبع آماده کرده‌است درشعر حبیب تخلص میکند

غزل

دلخوشیم از وعدهٔ کان ماه با ما می کند
گر چه در ایفای آن امروز و فردا می کند
هر کرا بادلبری پیمان شکن افتاده کار
داند این پیمان شکن دلبر چه با ما می کند
منزل دل تنگ و ویرانست وهرجا دلبریست
در چنین دل جا برای خویشتن وا می کند
با چنین مه طلعتان سرو قامت راستی
هست مجنون آنکه یاد از حسن لیلا می کند

بروزگار جوانی درود باد درود
که دوره خوش من دوره جوانی بود
نبود انده بود و نبود و خوش بودم
خوشست هرکه نباشد بفکر بود و نبود
امید داشتم و عشق داشتم آری
قبای هستی از این هردو تار داردو پود
هزار ها بدلم بود آرزو لیکن
فرشته ایست براین بام لاجورد اندود ...
فلك بعمر من افزود و از نشاطم کاست
زمانه کاست ز شادی و بر غمم افزود

تاریخ بنای کتابخانه « فردوسی » که ازشاهنامه استخراج شده (۱۳۵۶)

زدانش پی افکند کاخی بلند — که از باد و باران نیابد گزند
رضا شاه شاهنشه پهلوی — که از فرّ او یافت ایران نوی
ز فردوسی آموز تاریخ آن — (میاسای از آموختن یکزمان)

یکتا

احمد اشتری متخلص به یکتا پسر مرحوم میرزا مهدی در ۱۲۹۹ ه. ق. در جوشقان متولد وپس از انجام تحصیلات ادبی در ۱۳۱۹ قمری وارد خدمات دولتی گشته وهمواره مرجع مشاغل مهمه ازقبیل حکومت گیلان معاونت وزارت عدلیه کفالت شهر داری وغیره بوده و اکنون عضو پیوسته فرهنگستان ایرانست در هنر های ظریف مخصوصاً نقاشی شهرتی بسزا یافته است

گل و باغبان

گلی را گفت روزی باغبانی — که ای مستغرق اندر شادمانی
جهان را سالها من آزمودم — بیك حالت در آن هرگز نبودم
اگر روزی بسر بردم بشادی — بروز آمد شبم با نامرادی
تو تا سربر زدی از شاخ خرم — لب از خنده نیاوردی فراهم
اگر در دست بادی یا که گلچین — نبیند بر جبینت هیچکس چین
نه پروائی ز بلبل نی ز زاغت — نه فرقی میکند گلبن زباغت
از این بیهوده خندی نیست عارت — ندانم تا که چون گیرم شمارت

جوابش گفت گل با روی خندان — نمیارزد جهان ای دوست چندان
اگر رنج است اگر گنج اینقدر نیست — بما از چند روزی بیشتر نیست
من و تو در زمانه میهمانیم — غلط گفتم نه مهمان کاروانیم
کجا مردم بگیتی کاروانیست — اگر غمگن بود باری روانیست
تو پنداری کت این جا جایگاه است — از این پندار کژ روزت سیاه است
من ار پیوسته شادم زین یقین است — تو چون اندر شکی حالت چنین است

صورت دیوان‌ها و منظومه‌هائی که مستقلا در متن کتاب نام برده نشده است

نام شاعر	نام کتاب
احتشامی (علی‌محمد)	وحدت ملی
ادیب طوسی	پیام‌فردوسی . ایام کودکی
اردکانی (ابراهیم)	هیئت منظوم
اشرف (اشرف‌الدین‌حسینی)	دیوان نسیم‌شمال ۲ جلد
امیری (فیروز کوهی)	عفافنامه
اورنگ (وقارالسلطنه‌شیرازی)	نصاب الرجال
بدایع نگار (مهدی‌لاهوتی)	دیوان
بینش‌حق‌جو (شیرازی)	هزار رباعی
بازارگاد (حسام‌زاده)	سرود ورزش
پرتو (علوی)	راست و نو
پورداود	پوراندخت‌نامه یزدگرد شهریار
تجلی (سبزواری)	تجدد نامه
تندری (محمود)	خرد نامه
جاهد (محمدعلی)	اشعار
حاجب (عبدالرحیم)	دیوان
دانش (رضاارفع‌الدوله)	ارفع نامه طول‌عمر طبیعی انسان
زرگر	اشعار
ساعی (مهدی)	گلزار ساعی
ساوجی (فرخنده‌خانم)	دیوان
سرابی (سیدمصطفی)	مناظره گل‌وغنچه
سیاح (جعفر)	پهلوی نامه
شمشیر (علیرضا)	روش گروه‌وعشق‌پاك

نام شاعر	نام کتاب
شهریار (حسین)	دیوان . روح پروانه
صبوحی (شاطرعباس)	غزلیات ۳جزوه
صغیر (محمدحسین‌اصفهانی)	دیوان شعر
صفائی (شاطرغلامحسین)	دیوان شعر
صفاعلی (علی‌ظهیرالدوله)	رعنازیبا.واردات.مجمع‌الاطوار
ضیائی (ناظم‌الملك)	وصیت‌نامه.حقیقت‌نامه.دیوان
عنقا (صادق)	کوکب ادب
فانی (باقر)	گنج‌بهلوی . گل‌وبلبل
فرید (محمد)	دیوان
فقیر (علی‌معین‌الشریعه‌شیرازی)	گنج‌فقیر . خرابات . خانقاه
قلزم (سید مهدی‌حجازی)	هفتاد موج
کاشانی (ملاحبیب‌الله)	نصیحت‌نامه
کوهی (حسین)	خلدنامه
گلپایگانی (شیخ اسدالله)	اسرارعشق
مبشری (ا . روئین)	پرتگاه
مجدالاسلام (کرمانی)	شهرخاموشان
مستوره (ماه‌شرف‌خانم)	دیوان
مولوی (هادی گیلانی)	عالم‌و آدم
نوبخت (حبیب‌الله)	پندنامه . شاهنامه
نیر (حجةالاسلام)	آتشکده دیوان
نیما (یوشیج)	خانواده‌سربازقصه‌رنگ‌پریده
وحدت (طهماسبقلی)	دیوان

سرود و تصنیف

سرود

ایرانیان باستان ازقدیمترین مللی هستند که سرودرا درامورمذهبی بکار برده اند گاتا های زردشت وبسی از قسمتهای اوستا سرود دینی است

در این زمان که دوره تجدید حیات ملی و خوی ساحشوری است سرودسازی رواجی گرفته است ازجمله سرودشاهنشاهی و سرود جوانان و سرودهایی معارفی را نام می بریم مثل سرود دانائی و توانائی و سرود ورزش و سرود درختکاری تأثیر این قبیل منظومات در نفوس جوانان بسیار است در این رشته آقایان افسر و جاهد و وزیری و پازارگاد و گل گلاب و خالقی آثار نیکو دارند

تصنیف

تاریخ شروع تصنیف معلوم نیست مسلماً باسایر انواع شعر درقدمت برابری دارد این نوع از گفتار منظوم بچند علت بیشتر دلنشین و جالب توجه میشود یکی اقتران باآهنگهای موسیقی دیگر نزدیکی عبارت آن بافهم عامه دیگر اشتمال برذکر حوادث ومضامین محلی ازقضا این سه علت که باعث دلپسندی ورواج تصنیف میشود خود موجب زوال اوست زیرا که آهنگهای موسیقی ماچون بانوت ضبط نمیشود بزودی راه فراموشی میسپارد والفاظ عامیانه درهمهٔ بلاد کشور یکسان رایج نیست تا تصنیف ثباتی بیابد و مضامین و حوادث محلی هم بسرعت مبتذل و از اذهان محو میشود پس تصنیف هم که بوجود این ارکان پایدار بود راه زوال میگیرد ازاین جهت است که همه انواع شعر فارسی را در سفینه ها و تذکره ها جمع آورده و بیادگار گذاشته اند الا تصنیف که آنرا قابل بقا نمیشناخته اند

قول

تصنیف ها یاباصطلاح قول های سابق رامیتوان بدو نوع تقسیم کرد یکی آنها که از شعر متقدمان اقتباس و بوسیله استادان موسیقی بصورت قول در آمده است مثل تصنیف «ای لعبت خندان لب لملت که مکیده» که از غزلیات سعدی گرفته اند . در تذکره دولتشاه [طبع برون ص ۲۲۶] در شرح حال ابن حسام هروی متوفی بسال ۷۳۷ آمده که وی مستزادی ساخت و « خواجه عبدالقادرعودی تصنیفی و قولی بر آن مستزاد ساخت و آن مستزاد این است :

آن کیست که تقریر کند حال گدارا ـ در حضرت شاهی

از غلغل بلبل چه خبر باد صبارا ـ جز ناله وآهی »

نوع دوم آنکه شعر رامخصوص تصنیف یعنی مقارن با آهنگ موسیقی

ساخته باشند نمونه آن تصنیف معروف رودکی است در مجلس امیر نصر سامانی و نیز بعضی غزلیات مولوی که برای سماع وحالت میساخته است (۱) و از این قبیل است ابیاتی که در هر زمانی بمناسبت حوادث محلی ساخته میشود و غالباً گوینده آن مجهول است مراد از آن نیش زدن و ملامت کردن بحکام جور و اشخاصی است که کاری فوق‌العاده بد یا امری عجیب و غریب کرده اند یا تمجید از کسی که عملی فوق‌العاده خوب انجام داده است مثلا ابیاتی که در زمان اشغال بوشهر و قتل احمدخان پسر محمد باقرخان تنگستانی در ۱۲۷٤ ه . ق . ساخته شده و پس از هشتاد سال هنوز شهرت دارد و بیت اولش این است :

خبر آمد که دشتستان بهاره زمین از خون احمد لاله زاره

این قبیل اشعار را که در مرثیه جوانان و بزرگان میساخته اند درصفحات جنوب ایران شلوه میگویند

در مقابل آن ابیاتی است که بمناسبت مجالس عروسی و سور و مهمانی بزرگ سروده میشده واز پذیرائی میزبان و جمال داماد و جلال عروس سخن میرفته است و آنرا سورو گویند که از لفظ سور (یا لفظ سرود) آمده است

حراره

اما صفت غالب این قسم تصنیفهای محلی علاوه برجنبه عاشقانه ملامت و انتقام‌جوئی واشتمال برذکر حوادث محلی است واین قسم رادرسابق حراره میگفته‌اند چنانکه در کتاب راحة‌الصدور که در حدود سال ٦۰۰ تألیف شده است در قصهٔ احمدبن عطاش رئیس ملاحده دز کوه که بفرمان سلطان محمد سلجوقی اسیر شد و اورا در اصفهان گردش دادند می نویسد « مخنثان حراره کنان در پیش با طبل و دهل و دف میگفتند :

« عطاش عالی . جان من . عطاش عالی . میان سر هلالی . ترا بدز چکارو »

در کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم (چاپ خاور ص ۳۳۷) این قبیل اشعار را حراره یا حواره نوشته است

در قرن گذشته قدیمترین حرارهٔ که بنظر نگارنده رسیده است و البته اهل

---

(۱) مثل تازه شد ازوباغ و برمن شاخ گل من نیلوفر من
ومثل تو خدای خوئی توصفات‌هوئی تویکی نباشی توهزار توئی (دیوان شمس تبریزی)

فن قدیمتر از آن را نیز توانند یافت حرارهٔ است که در سنه ۱۲۸۲ ه. ق. ساخته شده و از یك واقعه محلی در فارس حکایت میکند و مراد از آن سرزنش و تحقیر هم بوده است

شخصی بود بنام حاجی رضا پسر قاسی که اجدادش از لرستان آمده‌درزمان کریم خان زند در شیراز مسکن گزیده و قدرتی یافته بودند حاجی رضا قاسی در زمان حکمرانی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه‌شوارت و سر کشی کرد (۱۲۷۶) چون حسام‌السلطنه معزول شد و مجدداً در ربیع‌الثانی ۱۲۸۲ ایالت شیراز یافت حاجی رضا قاسی تا تخت جمشید از او استقبال کرد والی برای رام کردن او قبلا از در محبت و نوازش در آمد و اسبی ابلق باو عطا کرد پس فرمان داد تا اورابا طناب خفه کرده از فراز تخت جمشید بیاویختند ظرفای‌شیراز بزبان محلی ابیاتی دراین واقعه سرودند که مطلعش این است

اسبت استدن ابلقت دادن　　از تخت جمشید ملقت دادن

یعنی اسبت را گرفتند و ابلقی بتو عطا کردند و از تخت جمشید ترا معلق نمودند

این شرح را محض نمونه ذکر کردیم تا صفت حراره کاملا معلوم شود البته در هر گوشه از ولایات ایران در حافظه‌مردمان معمر هزاران از این حراره‌ها ذخیره است که گرد آوردن آنها خدمتی بزرگ بتاریخ و ادبیات ایران تواند بود

دیگر ازتصنیف های کهن که مردم شیراز بقصد انتقام ازحاکم معزول سروده اند حرارهٔ است که بمناسبت معزول شدن فرهاد میرزا معتمدالدوله ساخته اند معتمدالدوله دو بار درفارس ایالت کرده است یکی در ۱۲۵۷ و دیگر در ۱۲۹۲ نوبت دوم پنجسال طول کشید و مردم فارس از صلابت و شدت او سختی ها دیدند چون در ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ بطهران احضار شد و مردم علی‌الرسم تا بیرون شهر بدرقه رفتند ازکالسکه بزیر آمد و رو بقبله ایستاده خطبه عربی بر خواند و و با حالت حزن و ملال سوار شده بجانب طهران روان شد و مردم در حق او چنین سرودند :

شیراز باین خرمی　　هوا باین پر نمی　　شازده چرا در همی . .

ـ از قدم دخترم　　خاك سیا بر سرم . . . .

از این قبیل است تصنیف عزل ظل السلطان از حکومت ابوابجمعی خود (۱۳۰٤ قمریے)

کو اصفهان پاتخت من　　کو حکمهای سخت من
شا بابا تقصیرم چه بود　　این بند و زنجیرم چه‌بود

از تصنیفهائی که با وجودسخافت هنوز باقی است تصنیف لیلا است که در حدودسال ۱۲۸۷ درطهران ساخته‌شده‌است و نیز تصنیف: «عقرب زلف کجت باماقرین است تا قمر در عقرب است حال ما چنین است» از تصانیف قدیمه بشمار است (۱)

متاسفانه این‌حراره ها و تصنیف‌ها را پیشینیان جمع نکرده اند تا بتوان مثل غزل و قصیده و سایر انواع شعر سیر تکاملی و سبك های مختلف آنرامعین کرد دو نفر از اروپائیان مقدارے تصنیف راجمع کرده‌اند یکی ژو کوفسکی و دیگر بلیر فیر چایلد (۲) ولی مربوط بزمانهای قدیم نیست .

شیدا

کسی که تصنیف را سر و صورتی داد و مضامین لطیف درآن آورد علی‌اکبرشیدای شیرازی از درویشان نعمة اللهی و پیروان مرحوم‌صفی علیشاه‌بود که‌سه‌تاری‌خوش می نواخت وخطی نیکومی نوشت ازاو چندین تصنیف باقی است که معروفترین آنها تصنیف مرضیه است شیدا در خانقاه صفی در سال ۱۳۲٦ ه . ق . وفات یافت

درتاریخ تصنیف سازی فصلی است که‌دوره جدیدی‌را نشان‌میدهدوآن‌ظهور مشروطه است. دراین عهد،مضامین مهیج‌و مفاهیم نو مثل آزادی ووطن وغیره پیدا شد که‌چون با نکات عاشقانه آمیخته میگشت چاشنی خاصی بکلام میداد در حقیقت همان نیش‌های محلی که سابقاً گفتیم و موجب نفوذ و رسوخ حراره هایے محلی می شد درین‌عهد بصورت نیش های عمومی و سرزنش های ملی ظهور کرد و هدف ملامت که‌سابقاً حاکم فلان ولایت یا خان فلان طایفه بود دراین زمان دول خارجه و زمامداران وقت شدند ازین جهت تصنیف جنبهٔ محلی خود را از دست داد و ایران گیر شد

کسی که بیش ازهمه‌دراین‌راه‌خدمت کرده عارف است که‌هرچند بسی ازتصنیفات‌او راجع باشخاص و حاکی از مطالب جزئی و خصوصی است در کلمات او هیجان

---

(۱) این تصنیف را بمیرزاحسن حکیم الهی که در اوایل این قرن وفات یافته نسبت‌میدهند

(۲) رجوع شود به‌ص ۱٤۷ از ترجمه جلد چهارم ادبیات برون

فوق‌العاده و تأثیر بی پایان است‌واوتصنیف را از مجالس عیش و بزم بمضامین‌سیاست کشانید و احساسات مردم را بصورت زیبائی بیان کرد بعد از عارف که مخترع تصنیف جدید است آقایان جاهد و بهار و وحید و احمدی و پژمان و روحانی و بدیع‌زاده در این راه خدمات شایان کرده اند

در اینجا بیتی چند از بعض تصانیف مشهور میآوریم

شیدا **الا ساقیا** **ابو عطا**

الا ساقیا زراه وفا بشیدای خود جفا کم نما که سلطان ز لطف
ترحم کند بحال گدا ترحم کند بحال گدا چو اردی بهشت
جهان گشته باز تو ای دلنواز ببستان خرام ای که به پیش قامتت
سرو چمن خجل شده های جانم های بیم سوسن و گل به پیش تو
بندهٔ منفعل شده های جانم های بیم تا بکی از غمت گدازم
ای صنم سوزم و بسازم حبیبم حبیبم ز عشقت چه سازم

عارف **باد خزانی** **افشاری**

بادخزانی زد ناگهانی کرد آن چه دانی بر هم زد ایام
نشاط و روزگار کامرانی ظلمی خزان کرد با گلستان کرد دانی
چسان کرد آنسانکه من کردم‌بدور زندگی با زندگانی از لشکر دی
شد عمر گل طی طیارهٔ ابر سیه در آسمان هر سو پیاپی

بهار **زن با هنر** **در بیات ترک**

بدل جز غم آن قمر ندارم خوشم زانکه غم دگر ندارم
کند داغ دلم همیشه تازه ازین مطلب تازه تر ندارم
قسم‌خورده که رخساره نپوشد بجز با من دلداده نجوشد
هوائی بجز این بسر ندارم

جمال بشر توئی ز گل تازه تر توئی
بپاکی گهر توئی که‌رشگ قمر توئی عزیزم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در عالم جای زن باید باشد بر روی دیده
زن در زندان یارب که دیده
چه شد عزیزان که حال نسوان بود بدینسان زار
سیاهکاری و جهل و خواری بود مدامش کار
آی بهارا بهارا مزن دم خدارا ز راز نهان
وای که‌مارا که‌مارا مقدر شد این از جهان

جاهد **گردش فروردین** **ماهور**

بگردش فروردین بیا بگلزار و ببین
چه میکند بوی گل صفای دلجوی گل
گرفته باد بهار بی هراس حجاب از روی گل
مخور غم بیش و کمی که این جهانست دمی
ببین از این راه دراز ز رفته کی آمده باز
گذشته بگذشت و نیاید گر ازین نشیب و فراز
کنون که پی بردی باسرار وجود بدان که مقصود از وجود تو چه بود
چه از ازل بودی و هستی چه کنون چه حاصل آوردی ازاین بود و نبود

وحید **موسم گل** **دشتی**

موسم گل دورهٔ حسن یکدو روزی است در زمانه
ایے بدل آرائی بعالم فسانه به که ز تو ماند نکوئی نشانه
خاطر عاشقانرا میازار خوش نباشد از معشوقه آزار
گر بسوزد شمع پروانه را با زبانه
چون‌شودروز شمع شبرانبینی نشانه

سری ۲

میکنی صید مرغ بسته میزنی سنگ بر شکسته میکشی با تیغ ستم یار خسته
خسته‌دلان یکسره درخون نشسته خویش‌سوزیے و بیگانه‌سازی نیست آئین‌عاشق نوازی

تیر عشقت ای که برسینهٔ ما نشسته　　رحمتی کن بردل عاشق‌زار خسته

احمدی　　ازافق　　بیات‌ترك

از افق پدید　گشته ماهتاب　فروغش　بود دلارا　جلوه‌ها کند
عکس مه در آب　بتابد بکوه و صحرا　ماه دلربا　باد جانفزا
باغ دلگشا چو رویت　چمن مصفا　ماه من تو نیز　برفکن نقاب　دمی ز رویت
نورمه‌زدا　قدر گل ببر　زرنگ‌وبویت　پرده‌ازجمال　ای پری‌مثال
اگر بگیریے　ماهرا رسد　وقت　زوال و پیری　پیش از آنکه
ماه‌امشب　نهان کندرورا　در کنار من　ماه من درا　پرده بر گشا
زرویت جهان بیـارا

پژمان　　روزگار گذشته　　بیات‌ترك

بس کـن ایدل　آه و زاری　آه دلخستگانرا اثر نیست آه . . .
گریه تا کی　ناله تا چند　ناله عاشقانرا ثمر نیست　ناله . . . .
ازگذشته　یاد کن یاد　تا نماید خاطرت شاد　کز پی شام هجران‌سحر نیست
کز پی‌شام . . .　یادازآنشب که‌بااو　درچمن‌بر لب‌جو　بودمان‌لب‌برلب‌روی‌برو
نام اوبرلب‌من　نام من بر لب او　لب او　از جهان وارسته　جان بجان‌پیوسته
لب ز گفتن بسته　دل سخنگو　عشق من جاودانیست　ماه من آسمانیست
کاین چنین زیبائی　در بشر نیست　عهدها بشکستم　رشته‌ها بگسستم
دل بمهرش بستم　زین محبت دانی　بیشتر نیست　باچنین مهر　آن پریرو
حیف کافر　شد جفا جو　حالش ازحال پژمان خبر نیست
حالش از حال پژمان خبر نیست

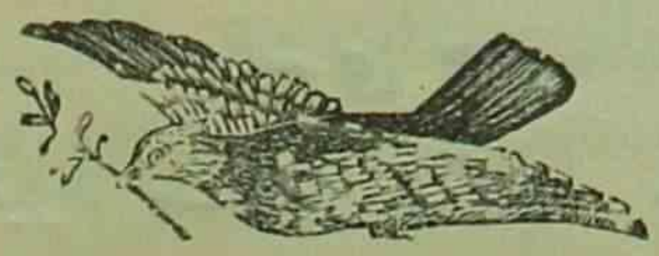

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فصل دوم

نثر

سادگی

نثر فارسی اگر چه صفات استواری ورزانت سابق را از دست داده‌واز صنایع لفظی ومعنوی عاریے شده است و این در نظر اشخاص معتاد بسبك قدیم ادبیات نشانهٔ انحطاط اوست ولی در عوض صفات دیگر کسب کرده است که در چشم متجددان علامت ترقی بشمار است مانند سادگی و روانی و خلو از صنایع .

البته سادگی از دو راه در نثر پیدا شده است یکی از طریق جهل باسالیب کلام‌و غفلت از ممارست شاهکارهای ادبی قدیم ، دیگر ازراه عمد که باوجود اطلاع کامل از شیوه های سخن فارسی و انس با گفتار فصحاء کهن باز نویسندگان قلم خود را تعمداً بسادگی عادت داده از هر قسم عبارتی که بوی تصنع بدهد دوری میگزینند

بر اشخاص متتبع در ادب فارسی روشن‌است که بعد از استیلای مغول نثر فارسی بنهایت پیچیدگی و تصنع رسید و کم کم کار بجائی منجر شد که معانی الفاظ متروك و کنایات ولوازم معنی ملحوظ گردید ازفرط اغلاق واشکال کلام جز مردمان بسیار دانا کسی از مندرجات کتب آگاه نمی توانست شد . در قرن گذشته نویسندگان بسیار در صدد اصلاح نثر بر آمدند و آثار خویش را سرمشق ساده نویسان کردند مانند : قائم مقام ، سید جمال اسدآبادی ، میرزا محمدعلی پرورش (مدیرجراید پرورش وثریا) ، مؤیدالاسلام صاحب حبل‌المتین میرزاآقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی ، امین‌الدوله ، مجدالملك ، خبیرالملك - امیرنظام گروسی ، محمدحسین‌فروغی ، ملکم‌خان ، طالبوف، مجدالاسلام کرمانی ، شیخ‌یحیی کاشانی ، حاج‌شیخ‌الرئیس و غیره . کوشش این فضلاء نامی ازیك‌طرف و تکثیر جراید ازطرف دیگر ساده نویسی را رواجی داد وعلی‌الخصوص آشنائی

نویسندگان با اسلوب نگارش اروپائی در سادگی نثر تأثیر فوق‌العاده بخشید . نثر فارسی اگر چه از قید سجع و ایهام و کنایه و تجنیس خارج شد ولی باشکال دیگریی گرفتار آمد که محدود بودن دایره لغات و اصطلاحات باشد . پوشیده نیست که نثر سابق در موضوعات معین چون حکمت و عرفان و تاریخ وحکایت واندرز بکار میرفت وبرای آن مطالب هم اصطلاح بقدر کفایت داشت ولی در عصر جدید که ابواب علوم تازه ومسائل بی سابقه بر روی کشور ما گشوده شد نویسندگان خود را با سیل های قوی از معانی جدید روبرو یافتند که برای تعبیر آنها بفارسی وسیلهٔ نداشتند مانند علوم و فنون وحقوق وسیاست و صنایع و حرف . پس یا لغات اجنبی‌را عیناً در فارسی جای دادند یا ترجمه های ترکی و مصری و بیروتی را که اکثر موافق روح زبان عربی هم نبود اخذ کردند طبعاً وقتی که کاری مرسوم میشود و جلوه پیدا میکند مردمان در تقلید آن مسابقه میکنند پس ایامی فرا رسید که هر کس بیشتر لفظ خارجی در زبان داخل میکرد اورا فاضل تر میشمردند چنانکه سابقاً استعمال لغات عربی مفسر این مدعی بود و عامل مهم این فساد جراید بودند که چندان توجهی بسلامت سخن نداشتند و بشتاب تمام اخبار و مطالب رااز خارجه گرفته نشرمی دادند .

فارسی خالص

چاره این فساد را از دوراه جستند یکی ازراه عود به طرز چیز نویسی سابق که تحول زبان و اقتضای معانی تازه با آن موافق نبود . دیگر از راه خالص کردن فارسی . این چارهٔ اخیر هم بدو صورت متصور بود یاطرد لغات اجنبی باستثنای عربی یا طرد لغات خارجی حتی عربی .

در این راه ها بسیاریی از فضلا سعی ها کردندو چون اشخاص کم مایه نیز شروع بمداخله در این تصفیه نموده والفاظ بی معنی و بی سابقه ونامأنوس را بتصور فارسی الاصل بودن داخل نثر میکردند در جراید و محافل جدال ادبی راجع بکیفیت تصفیه زبان و حدود این عمل در گرفت .

فرهنگستان

چون مطلب سزاوار اعتنا شناخته شد بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وزارت معارف انجمنی از دانشمندان بنام فرهنگستان که قایم مقام آکادمی باشد تاسیس کرد، ازوظایف این انجمن

تهیه فرهنگ فارسی جامع وتصفیه زبان تاحدود امکان وفراهم آوردن اصطلاحات منتشره درنزد پیشه وران وروستائیان ووضع لغات جدید برای معانی تازه است . این انجمن در بهار ۱۳۱٤ شمسی با ۲٤ عضو دایر گردید و تا این تاریخ مقداری لغات جدید بجای مصطلحات سابق اداری و علمی وضع و تعیین کرده است.

***

چگونگی سیر چیز نویسی این دوره ازمطالب بسیار مفیدو سزاوار تحقیق دقیق است زیرا که تحول سبك نویسندگی درهر زمانی نشانه تبدل افکاراست وتبدل افکار نشانه تغییراتی است که درروح ملل رخ میدهد . برای انجام این خدمت سودمند باید آثار نثری نویسندگان را بطوری ترتیب داد که تحول سبك تحریر ازآن آشکار شود واین کار مستلزم وقت بیشتری است دراین مختصر نمیتوان چنانکه باید بشرح خدمات نویسندگان پرداخت لذا این مبحث را بکتاب مشروحی که دردست است حوالت میدهیم .

ترجمه و تألیف پیش ازاین قصه پردازی وافسانه سازی یاازنوع کلیله ودمنه

رمان بود که از زبان حیوانات قصصی روایت میشدیابسبك خمسه نظامی افسانه ها درلباس نظم درمیآمد بعضی حکایات هم چون اسکندر نامه ورموز حمزه وحسین کرد و امیرارسلان تألیف میگشت که از کثرت حوادث خارق‌العاده آنهارا درردیف رمان نمی‌توان بحساب آورد . نگارش رمان باآمیزش وقایع تاریخی وایراد مطالب باور کردنی وقتی شروع شد که نویسندگان ما با کتب افسانه اروپائی آشنائی یافتند این آشنائی بوسیله ترجمه صورت گرفت معروف‌ترین رمانهائی که بفارسی درآمده‌است کتب آلکساندردومای فرانسوی است که‌محمد طاهرمیرزا آنهارا باعباراتی دلپسند ترجمه کرد ترجمه های یوسف‌اعتصامی وحسن ناصر ود کتر قاسم‌غنی ومحمدسعیدی وامیر قلی امینی و نصرالله فلسفی وسایر مترجمینی که ذیلا نام ایشان ذکر میشود بعضی ازسبك‌های مختلف افسانه‌سازی را معرفی کرده اند .

اما رمانهائی که نویسندگان ایرانی باسلوب اروپائی تألیف کرده اند چندان زیاد نیست معروفترین رمانی که حاکی ازمطالب تاریخی واجتماعی است شمس وطغرای خسروی است تألیفات موسی نثری ومیر محمد حجازی ومحمد مسعود وعلی اصغرشریف ومشفق کاظمی ورحیم‌زاده صفوی وجمال‌زاده وفخرالدین شادمان هریك سبکی خاص دارند که قصه را باتاریخ واخلاق وانتقاد اجتماعی آمیخته‌اند .

رمان و قصه

نام نویسندگان	نام کتب	نام نویسندگان	نام کتب
آدمیت (حسین رکن‌زاده)	دلیران تنگستانی. فارس و جنگ بین‌الملل	شادلو (نصرت‌الله)	عشق پاك . عزم وعشق
آرین پور (عباس)	عروس مدی ـ سگ باوفا	شادمان (فخرالدین)	بی نام . در راه هند
آزاد (علی‌محمدهمدانی)	عشق وادب	شریف (علی‌اصغر)	خونبهای ایران. مکتب‌عشق
آیتی (عبدالحسین)	سه گمشده ـ سه‌فراری	صفاری (محمد علی)	خان گیلان
اشرف‌الدین (نسیم‌شمال)	عزیز وغزال	صفوی (رحیم زاده)	شهربانو . نادرشاه
اعتصام زاده (ابوالقاسم)	هزارویکخنده	صنعتی زاده (عبدالحسین)	دامگستران . مانی نقاش
امید (حسین)	انگشترالماس	عمید (عیسی)	آرزوی وصال
انصاری (ربیع)	جنایات بشر ـ سیزده‌عید	غفاری (فتح‌الله)	دختران بدبخت
بدیع (حسن)	داستان باستان ـ شمس‌الدین وقمر	فرهنگ (مرتضی)	طهران
پاینده (ابوالقاسم)	قاتل	قریب (یحیی)	یعقوب لیث
پرتو (شیرازپور)	کوعشق‌من ـ پهلوان‌زند	قویم (علی اکبر)	شورش پرتقال
ترقی (لطف‌الله)	خانم هندی ـ جن‌سنگلج	کبیر (حسین)	کنار چمن ـ دیوانه
ثقفی (خلیل‌اعلم‌الدوله)	هزارویك‌حکایت ـ ۷۱۰مقاله	کمالی (حیدرعلی)	مظالم ترکانخاتون
جلیلی (جهانگیر)	گریه کرده‌ام ـ ازدفترخاطرات	کوهی (حسین)	۱۴ افسانهٔروستائی
جمال زاده (محمد علی)	یکی‌بودیکی‌نبود	گیا (زهرا)	پروین و پرویز . ژاله
جناب زاده (محمد)	اوراق پراکنده	گلشن (حسینعلی)	پریوش ناکام
حجازی (میر محمد)	هما ـ پریچهر ـ زیبا ـ آئینه	محلاتی (محمد)	یارقلی
خسروی (محمد باقر)	شمس و طغرا	مستعان (حسینقلی)	ارمغان زندگی
خطیر (ناصرالدین)	شبهای عاشق	مسعود (محمد دهاتی)	تفریحات شب . تلاش معاش
خلیلی (عباس)	روزگارسیاه . انسان	مشفق (مرتضی کاظمی)	طهران‌مخوف . گل‌پژمرده
خلیلی (محمد علی)	بانوی نیل . قبل از کودتا	نثری (موسی)	عشق‌وسلطنت
خواجه نوری (ابراهیم)	مشهودات گفتنی	نفیسی (سعید)	فرنگیس : ستارگان‌سیاه
دولت آبادی (یحیی)	شهرناز	هدایت (صادق)	زنده‌بگور: سه‌قطره خون
زنجانی (ابراهیم)	شهریار هوشمند	هوشی دریان (مستعان‌السلطان)	صادق ممقلی
سالور (حسینقلی)	جفت پاك	یغمائی (حبیب)	دخمه ارغون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

چون ضبط اسامی همهٔ رمانهای ترجمه شده تفصیلی داشت ازآن صرف نظر کرده باسامی مترجمین قناعت میورزد

آصف ، آل بویه ، ابراهیم الفت ، ابراهیم نشاط ، ابوالقاسم سروش ، احمد دریابیگی ، احمد کریمی ، احمد نخستین ، اسدالله خاکپور ، اسدالله طاهری ، اشراق خاوریی ، اعتمادالسلطنه ، اعلم الدوله ثقفی ، امیرحسین ایلخان ، امیرقلی امینی ، امین دفتر ، باقر اسلامبولی ، بقراط التولیه ، بهاءالدین ، تقی تفرشی ، تقی متقی ، جعفراصفهانی ، جلال‌دادگری ، جمز کمل انگلیسی ، حاج عبدالحسین دنبلی ، حبیب‌الله آموزگار ، حبیب الله عین الملك ، حسن بدیع ، حسن‌شباهنگ ، حسن‌ناصر ، حسین‌پژمان ، حسین‌ضیائی ، حسین‌قزوینی ، حسینقلی مستعان ، حشمت السلطان ، خان بهادر ، خانم حاجب ، داعی الاسلام ، دکتر قاسم‌غنی ، دکتر محمد علیخان ، رحیم نامور ، رشید امانت ، رشید یاسمی ، رضا شهرزاد ، سرهنگ جهانبانی ، سعدالملك ، سلطان حمید امیر سلیمانی ، رضا قلی قائم مقامی ، سید حسن طبسی ، سید عبدالرحیم خلخالی ، سید محمد هانی ، شرف الدین قهرمانی ، شکیبا پور ، شیخ احمد روحی ، صدر المعالی ، صدیق عمائی ، صفا زاده ، ضیاء الدین قریب ، طالب زاده عباس آرین پور ، عباس محتشم ، عبدالحسین کرمانی ، عبدالحسین میکده ، عبدالحسین میرزا ، عبدالله بهرامی ، عبدالله زاده ، عبدالله وزیری ، ع . سامانی ، عطاء الله دیهیمی ، علی اصغر ناصر ، علی اکبر حق شناس ، علی اکبر خراسانی ، علی اکبر قویم ، علی قلی سردار اسعد ، علی نواب مستوفی ، عنایت الله فرهومند ، عیسی دبیرالایاله ، غلامعلی‌صمصامی ، محمد حسین فروغی ذکاءالملك ، کمال‌الدوله ، گلشائیان ، لطفعلی صورتگر ، متین السلطنه ، محسن‌صبا ، محمد تقی معتمد السلطنه ، محمد تقی نظم المالك ، محمد سعیدی ، محمد طاهر میرزا ، محمد علی سنندجی ، محمد نشاط ، محمد نویدالسلطان ، محمود عرفان ، مسرت الدوله ثقفی ، مسعود فرزاد ، مصطفی طباطبائی ، مصطفی ناصر ، مظفر زاده کرمانی ، مصطفی تبریزی ، منوچهر نوری کامیاب ، میرزا بزرگ ، ناتل خانلری ، نصرالله فلسفی ، نظام الدین نوری ، نظم الدوله ، وثیق‌الدوله ، هادی سپانلو ، یاور پارسا ، یقیکیان ، یمین الدوله ، یمین الملك ، یوسف اعتصامی ، یوسف مرتضوی ،

تاریخ

دراین رشته اززمان قدیم تألیفات گرانبها دردست است در این عصر هم بسبب آشنائی بااسلوب تاریخ نویسی اروپائیان دانشمندان ما برفع نواقص شیوه‌های سابق پرداخته کتب خودرامنطبق بااصول تاریخ نگاری جدید کرده انداز دانشمندانی که باتحقیقات دقیقه خویش باب انتقادتاریخی را گشوده و سرمشق دیگران شده است آقای محمدبن عبدالوهاب قزوینی است که ازروزگار جوانی تااین هنگام که ایام پیری است عمر شریف را صرف تحقیق در مبانی تاریخ ایران و کشف وتصحیح اسناد معتبرنموده واکنون درپاریس مرجع دانش پژوهان است اما فرط دقت وعشق بتفحص و تحقیق در اسناد مجال نداده است که بنوشتن تاریخی منظم که رافع احتیاجات دانش آموزان باشد بپردازد.

این خدمت را مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) شروع کرده تاریخ قبل ازاسلام را از اقدم ازمنه تااوایل ساسانیان تالیف نمود ولی باوفات اواین کار ناتمام ماند . راجع بتاریخ ایران بعد ازاسلام آقایان عباس اقبال ونصرالله فلسفی واحمد کسروی وفرهودی ومحیط طباطبائی تألیفات مفیددارندلکن هنوز دوره کاملی برشتهٔ تحریر نیامده است .

از تواریخ بسیار سودمندی که هنوز بطبع نرسیده‌است تاریخ آذربایجان تألیف مرحوم نادر میرزاست که‌راجع بتاریخ این ایالت است (تا ۱۳۰۱ ه . ق .) وتحقیقات نیکو کرده‌است نسخه‌این کتاب بزرگ درنزد آقای حسین سمیعی دیده‌شد .

نسبت بتاریخ ایران درعهد حاضر کتب عبدالله امیر طهماسبی و نوبخت و حلاج محل استفاده است درباب ملل خارجه بسعی آقایان عبدالله مستوفی وعبدالحسین شیبانی وعبدالحسین هژیر وفخر داعی وعباس خلیلی چند جلد تاریخ مفیدترجمه وتألیف گردیده است .

دوره کتبی که ازطرف کمیسیون معارف ترجمه شده است در زبان فارسی جامع ترین تاریخ ملل خارجه بشمار است

مؤلفین ومترجمین کتب تاریخ وجغرافیا

نام نویسنده	نام کتاب
ابراهیم شیرازی	تاریخ مقدس *
ابراهیم قمی	تاریخ تمدن اسلام *
اتابکی محمد صادق	جنگ شاپور و یولیانوس *
احتسابیان احمد	جغرافیای نظامی ایران
ادیب‌زاده مهدی	تاریخ آل محمد *
اعتصامی یوسف	سیاحتنامه فیثاغورث *
اقبال آشتیانی عباس	تاریخ مغول : خاندان نوبختی
امیر طهماسبی عبدالله	شاهنشاهی پهلوی
انصاری حسین	ایرانیان در گذشته وحال *
ایرانی عبدالمحمد	زردشت: پیدایش خط و خطاطان
بدیع الزمان فروزانفر	سخن و سخنوران
پور داود	ایرانشاه : خرمشاه
پیرنیا حسن	ایران باستان
تربیت محمد علی	دانشمندان آذربایجان
جلال‌الدین طهرانی	طبقات الامم * تاریخ ریاضیون
جمال‌زاده محمدعلی	گنج شایگان
جمیل قوزانلو	جنگهای ایران در ۷ جلد
جناب سید علی	الاصفهان
جواهر الکلامی عبدالعزیز	آثار الشیعه
جواهر الکلامی علی	زنده رود
حلاج حسن	تاریخ نهضت ایران
خلیلی عباس	پرتو اسلام *
دینشاه ایرانی سولیسیتر	سخنوران عصر پهلوی
رشید یاسمی غلامرضا	تاریخ قرن ۱۸ * چنگیز *
	نادر * آثار ایران *
	تاریخ ملل و نحل
زیرك زاده غلامحسین	تاریخ رم *
سدید کبابی	صید مروارید
سعادت نوری	هشت سال در ایران *
سعیدی محمد	جنگهای ایران و روم *
سنا جلال‌الدین	تاریخ ادبیات ایران
شادمان فخرالدین	قرون جدیده *

نام نویسنده	نام کتاب
شایگان	ایران و ایرانیان *
شفق دکتر رضازاده	تاریخ مختصر ایران *
	تاریخ ادبیات ایران
شیبانی	تاریخ قرون وسطی
صفوی رحیم زاده	ایران اقتصادی
طالب‌زاده حمزه سردادور	جغرافیای تاریخی ایران *
ظهیر الاسلام زاده سوگل	شکرستان
عباس شوشتری	ایران نامه
فخر داعی محمد تقی	تاریخ تمدن اسلام
فروغی محمدعلی	تاریخ ملل مشرق . رم *
	تاریخ ساسانیان * تاریخ ایران
فرهودی حسین	تاریخ قرن نوزدهم *
فلسفی نصرالله	تاریخ اروپا * تمدن قدیم *
قهرمانی شرف‌الدین	حکومت تزار و محمدعلی میرزا *
کسروی احمد	شهریاران گمنام . تاریخ
	آذربایجان . پلوتارخ *
کیهان مسعود	جغرافیای مفصل ایران
مجاهدی اسمعیل	جنگ بین‌الملل *
محمد اسحق - پروفسور	سخنوران عصر حاضر
محمدعلی گیلك	تاریخ گیلان *
محیط محمد	فردوسی . تاگور
مستوفی عبدالله	انقلاب فرانسه *
معزی نجفقلی	تاریخ امریکا *
مقتدر غلامحسین	جنگهای ۷۰۰ ساله ایران و روم
نامور رحیم	اختناق هند
نخجوان محمد	روس و ژاپون . روس و عثمانی
نوبخت حبیب‌الله	تاریخ شاهنشاهی پهلوی
هدایت محمود	مسافرت بایران *
هژیر عبدالحسین	تاریخ ملل شرق و یونان *
	قرون وسطی *
همایونفر یدالله	نژاد بشر *
وثوق احمد	جنگ بین‌الملل *

(*) علامت ترجمه است

تحقیقات تاریخی وادبی

ازرشته های تازه که دراین دوره موردتحقیق واقع‌شده‌است آثار قرون قبل از اسلام است که از زبان پهلوی واوستائی بفارسی نقل شده است مانند آثار آقایان بهار و کسروی و نگارنده . آقای پور داود اکثر اجزاء کتب بزرگ اوستارا ترجمه و طبع کرده و ازاین راه خدمتی بی نظیر نموده است زیرا که تااین‌زمان عامه ایرانیان‌را آگاهی کامل ازمتون اوستائی نبود .

دیگر ازرشته های جدید که در این عصر محل توجه گردیده تحقیقات ادبی است چه ازلحاظ جستجوی شرح حال شعرا وعلماء سلف چه ازحیث تصحیح وتحشیه متون قدیم مثل آثار آقایان عبدالعظیم قریب و فروزانفر و اقبال ونفیسی وشجره ومینوی

درجدول ذیل اسامی بعضی از محققین و کتب آنها را ملاحظه میفرمائید

نام مؤلف		نام کتاب	نام مؤلف		نام کتاب
اقبال	عباس	حدائق‌السحر. تجارب‌السلف	شجره	حسین	شخصیت مولوی
امیرخیزی	اسمعیل	بوستان . قطعات منتخبه	عامری	علی‌محمد	عقدالعلی
بدیع‌الزمان	فروزانفر	شرح حال‌مولوی	عبدالرسولی	علی	دیوان‌فرخی
بهار	محمدتقی	تاریخ سیستان	قریب	عبدالعظیم	گلستان . تاریخ برامکه
بهارمست	احمد	سپهبد فردوسی	قزوینی	محمد	چهارمقاله. بیست‌مقاله.لباب‌الالباب تذکرة الاولیاء . المعجم. جهانگشای‌جوینی
بهمنیار	احمد	التوسل‌الی‌الترسل			
پژمان	حسین	بهترین اشعار.دیوان حافظ			
تدین	محمد	نخبة‌الادب	کریمی	بهمن	شیرازنامه
تقوی	سید نصرالله	دیوان‌ناصرخسرو	مدرس‌رضوی	محمدتقی	المعجم‌فی‌معاییر اشعارالعجم
جلال‌الدین	طهرانی	تاریخ قم	منقح	ابراهیم	علم وادب
خلخالی	عبدالرحیم	سیاست‌نامه . دیوان حافظ	مینوی	مجتبی	ویس‌ورامین
دهخدا	علی‌اکبر	امثال وحکم	ناصح	محمدعلی	دیوان ابوالفرج‌رونی
رشیدیاسمی	غلامرضا	سلامان وابسال شرح‌حال سلمان.ابن‌یمین. وحشی.باباطاهر	نفیسی	سعید	قابوسنامه . احوال‌رودکی
رمضانی	محمد	شاهنامه . مثنوی . خیام مجموعه کتاب	وحید	حسن	ادیب‌الممالك.قائم‌مقام.خمسه
سیف‌پور	فاطمی	شرح‌حال حافظ	هزیر	عبدالحسین	حافظ تشریح
			هشترودی	محمد ضیاء	منتخبات آثار معاصرین

حکمت و تربیت

ازرشته هائی که‌در این ایام بیشتر محل‌توجه نویسندگان‌است تحقیق درباب‌اصول تعلیم‌وتربیت‌ومباحث اخلاقی‌است وزارت معارف‌علاوه‌بر تأسیس کرسی های درس تعلیم‌وتربیت در دانشکده‌هاو نشر مجله‌مخصوصی برای مباحث‌این فن‌بنام مجله‌تعلیم‌وتربیت بسیاری‌ازفضلارا بنگارش کتب ومقالات دراین باب‌تشویق کرده‌است ، اول کتابی که درتعلیم‌وتربیت جدیدبنظر نگارنده‌رسیده کتاب آقای‌حسین دانش است که‌متاسفانه هنوز بطبع‌نیامده است آقای کاظم‌زاده ایرانشهر مؤسس مجله ایرانشهر دربرلن ازاشخاصی است که راجع باین رشته خدمات عمده کرده است درطهران کتب آقایان دکتر عیسی صدیق رئیس دانشکده علوم وادبیات ودانش سرای عالی‌وحبیب الله آموزگار وبیژن و رسول نخشبی و بهروز خاوری وصادق نشأت جویندگان این فن شریف را هدایت میکنند

آقای محمد علی فروغی باترجمه کتب افلاطون ودکارت طالبان حکمت را بهره کافی رسانده است . زیرا که ازافلاطون جزبعضی رسالات عربی ناقص چیزی متداول نبوده واز افکار دکارت فرانسوی هم جویندگان فلسفه جزبوسیله کتب اروپائی بهره نمی بردند ترجمه ناقص و نامفهومی که از کتاب معروف دکارت در حدود نود سال قبل شده است اصلا قابل انتفاع نبود . آقای فروغی در مقدمه ترجمه خود تاریخی از حکمت اروپائی نگاشته است که محل استفاده عموم است .

کتب اخلاقی

طالبان رشته های اخلاقی ازآثار آقایان حسن اسفندیاری وعلی دشتی وروحی وغیره مستفید هستند

کتابهای درسی که حاوی قطعات اخلاقی سودمند است بقلم آقایان عبدالعظیم قریب و تدین‌وامیر خیزی‌تدوین یافته است‌درباب تربیت‌بدنی و پیشاهنگی مؤلفات آقایان‌حسین‌سمیعی‌وحسام زاده‌بازار گادواحمدامین‌واویسی‌مورداستفاده‌است.

کتب تربیتی و علمی و لغت

نام نویسنده	نام کتاب
آموزگار حبیب‌الله	عالم ارواح* اصلاحات اجتماعی
آیتی عبدالحسین	فرهنگ آیتی
اسفندیاری حسن	اخلاق محتشمی
ایرانپور مهدی	وسایل تقویت حافظه*
بهروز ذبیح	فرهنگ کوچک
بهروز خاوری محمدعلی	روش پرورش
بیژن	چشم‌انداز تربیت در ایران
پور داود	گاتها . یشتها. خرده‌اوستا
تربیت رضا	لغت آلمانی بفارسی
جهانسوزی محسن	راه خوش بختی*
حجازی میرمحمد	روان شناسی
حسام زاده بازارگاد	پیش آهنگی ایران
حکیم سلیمان	فرهنگ انگلیسی فارسی
خلیل ثقفی — دکتر	معرفة الروح . کلید زندگی
داعی الاسلام محمدعلی	فرهنگ نظام
دشتی علی	اعتماد بنفس* تفوق آنگلو-
	ساکسن* سرتطور ملل*
دشتی محمد	مبادی علم تربیت
دینشاه ایرانی سولیسیتز	اخلاق ایران باستان
ذبیح دکتر قربان	دانستنی‌های زنان جوان*
رسول نخشبی محمود	تربیت اطفال
رشید یاسمی غلامرضا	قانون اخلاق . ارداویرافنامه*
	اندرز اوشنر دانا. آئین
	نگارش تاریخ .اندرزهای
	اپیکتتوس *
رضای شیرازی	ابقای روح
روحی عطاءالله	خلاق روحی

نام نویسنده	نام کتاب
سعیدی محمد	اخلاق *
سهراب هدایت‌الله	رهنمای شوهر جوان*
شاهرخی ابوالفضل	تمرکز قوای دماغی*
شایگان ملایری	وظیفه*
صدیق دکتر عیسی	اصول علم تربیت. تاریخ تعلیم
	و تربیت
صفی نیا	استقلال گمرکی ایران
صمصامی رضاقلی	عود ارواح*
عباس شوشتری	بهاگواد گیتا*
غنی سبزواری - دکتر	معرفة النفس
فاتح مصطفی	راه پیشرفت
فرامرزی عبدالرحمن	دستور زندگانی
فروغی محمدعلی	حکمت سقراط* سیر حکمت
	در اروپا
فرهی عزت‌الله	قوه عصبی . اشعه آفتاب
قهرمانی شرف‌الدین	فرهنگ روسی بفارسی
کاتوزیان	فرهنگ کاتوزیان
کاظم‌زاده حسین	راه‌نو . رهبر نژادنو
محمد خان بهادر	قهوه‌خانه سورات
محمدعلی خیابانی	فرهنگ نوبهار
محمد کریم صابونی	اخلاق کمالی
نامور رحیم	چگونه کامیاب میشوید
نشات محمدصادق	روح ملی ایران . دستور
	کامیابی* رهنمای تربیت جوانان
نفیسی سعید	فرهنگ فرانسه بفارسی
نوبخت حبیب الله	قانون فکر. علم طبایع
هوشیار	کنجکاوی در تعلیم و تربیت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

روزنامه

روزنامه ازعوامل مهم گستردن سواد و نشرمعرفت‌است زیرا که بارزانترین بها در دسترس عامه‌مردمان قرار میگیرد و ازآنجا که‌همه کس‌بدانستن‌اخبار نیازمنداست درپی‌خواندن برمیآید وخوشهٔ از آن خرمن میرباید خدماتی که در این راه جراید و مجلات ایران کرده اند پوشیده نیست اما شر قلیلی هم درضمن این خیر کثیرهست چون‌ذهن عامه‌خوانندگان‌ساده است هرلغتی را از روزنامه می پذیرد پس اگر جراید مقید باصول فصاحت واستواری ارکان لغت باشند نقصی پیش نمی آید . ولی همواره چنین نیست روزنامه نویسان پیش ازمشروطه چون اغلب از ادبیات فارسی بهره مند بودند وفراغتی هم داشتند جراید کوچك آن زمان را با رعایت اصول بلاغت و مواظبت در صحت لغت می نوشتند اما درادوار اخیر جریده نگاری از جنبه تفنن ادبی یا انجام خدمت دولتی خارج وروزنامه از لوازم زندگانی جامعه شد تراکم اخبار و سرعت انتشار کار را بجائی رسانید که مدیران فرصت مواظبت ادبی نمی کردند بعلاوه طوفان انقلابات مشروطه موجب زیر و رو شدن بعضی طبقات از جمله صنف نویسندگان گردید نویسندگی روزنامه هم شروط اصلی را از دست داد و هر کسی مدعی چیزنویسی شد سالها گذشت که غیر از چند روزنامه معتبر باقی جراید را اشخاصی می نوشتند که داشتن سواد کافی جزء اعظم شرایط کار آنها نبود

واز آنجا که منبع اطلاعات اکثر روزنامه‌نگاران ما جراید خارجی بود بعلت نداشتن مجال واطلاعات وتصرف کافی یاعین الفاظ اروپائی را ازفرانسه و انگلیسی و روسی داخل زبان فارسی میکردند یا ترجمه های غلط وتعبیرات ناقصی را که در جراید عربی و ترکی میدیدند درمقالات‌خود جای داده و بیشتر اسباب ورود الفاظ عربی و ترکی را فراهم میآوردند روزنامه های معروف رفته رفته از این عیوب آگاه شده و باگشودن باب انتقاد ادبی حتی‌المقدور در رفع این نقص کوشیدند

اینك صورتی از جراید مرکز و ولایات تاحدی که میسر بود فراهم آورده و بدون رعایت تاریخ انتشار و اولویت مقام درج شد بایددانست که در میان این روز نامها بعضی مانند رعد و ایران و شفق سرخ و اطلاعات و ناهید

و غیره از مطبوعات بزرگ و با دوام بشمارند . و بعضی در سال اول یا ماه نخستین انتشار دچار تعطیل شده و جز اسمی از آنان باقی نمانده است

صورت جراید

ایران ، ایران آزاد ، ایران باستان ، ایران نو ، ایران جوان ، ایران کهن ، ایران امروز ، ایران کنونی ، کوکب ایران ، تجدد ایران ، ستاره ایران ، آئینه ایران ، زبان ایران ، فکر ایران ، شرق ایران ، مفتش ایران ، سروش ایران ، حیات ایران ، نجات ایران ، ندای ایران ، سعادت ایران ، نهضت ایران ، آینده ایران، میهن ، وطن ، زبان وطن ، نجات وطن ، آزادگان. آزاد ، مرد آزاد ، زبان آزاد ، قلم آزاد ، فکر آزاد ، عصر آزادی ، عهد آزادی ، آزادی شرق ، آزادی دهقان ، آزادی مشهد ، رعد ، برق ، صاعقه ، طوفان ، غرش ، صیحهٔ آسمانی ، نفخه صور ، شعله ، آتش ، اخگر ، قیامت ، انتقام ، پیکار ، پیکان ، آسمان ، افلاك ، آفتاب ، شمس ، ناهید ، خورشید ، شهاب ، شهاب ثاقب ، سهیل ، بدر ، مهر منیر ، صبح صادق ، فلق ، شفق ، شفق سرخ ، بامداد روشن ، صباح ، اختر ، اختر مسعود ، پرتو ، فروردین ، بهار ، تازه بهار ، بهاردلکش ، بهارستان ، بوستان ، گلستان ، گلشن ، مینو ، جنت ، نسیم شمال ، گل زرد ، گل سرخ ، گل آتشی ، چمن ، پروانه ، زنبور ، شاهین ، عصر تمدن ، عصر دموکراسی ، عصر نو ، عصر نهضت ، عصر جدید ، عصر حدید. عصر انقلاب ، عهد انقلاب ، مرآت ، مرآت جنوب ، رهنما ، رهنمای دهقان ، پیام ، جارچی ملت ، کاشف اسرار ، ارشاد ، نصیحت ، تذکر ، انتقاد ، اطلاعات ، قلم پاك ، راه نجات ، حصار عدل ، عدل ، عدالت ، سعادت بشر ، حیات جاوید ، سلامت ، اتحاد ، توفیق ، آسیای وسطی ، صدای طهران ، صدای اصفهان ، ندای گیلان ، ندای ایران. طهران ، کرمانشاه ، بیستون ، خراسان ، فارس ، طوس ، استخر ، سهند ، دارالامان کرمان ، سرحد ، کارون ، زاینده رود ، آستانهٔ رضوی ، حلاج ، بهلول ، خنده ، کانون شعرا ، اقدام ، کوشش ، کردار ، کار ، کارگر ، جهاد اکبر ، ارتقا ، بیداری ، قیام بحق ، عرفان .

مجله

مجلات این دوره ازعیوبی که درباره جراید گفته شد تااندازه ای مبرابوده و بیشتر بمباحث ادبی و تاریخی پرداخته واصلاح این دورشته رامنظور نظر قرار داده اند وما بعضی ازآنها اشاره میکنیم

۱ ـ مجله بهار که بقلم آقای یوسف اعتصامی دو دوره آن نشر شد و حاوی ترجمه های لطیف بود .

۲ ـ مجله دانشکده (۱) کـه آقای بهار در سال (۱۳۳۶ ه ق) برای نشر آثار انجمن ادبی دانشکده تاسیس کرد این انجمن نخست جرگه دانشوری نام داشت و در ۱۳۳۵ ه . ق . بسعی چند تن از دوستان ادب ازجمله نگارنده دایر شده بود سال بعد دانشکده خوانده شد مرام این انجمن ترویج معانی جدید در لباس شعر و نثر قدیم و شناساندن موازین فصاحت و حدود انقـلاب ادبی و لزوم احترام آثار فصحای متقدم و ضرورت اقتباس محاسن نثر اروپائی بود و در آن روزگار تحول خدمتی شایان بادبیات کرد .

۳ـ مجله ارمغان که دربهمن ۱۲۹۸ شمسی بسعی آقای وحید دستـگردی دایر شد دوره ۱۷ ساله آن مخزن ادبی گرانبهائی است دراین مجله شرح حال گروهی از شاعران قدیم وجدیدو نمونهٔ گفتار معاصران مندرج است بعلاوه هر سال کتابهائی بضمیمه این مجله منتشر شده است، مثل دیوان ادیب الممالك و ابوالفرج رونی و با با طاهرعریان و قایم‌مقام وجام جم اوحدی و ره آورد وحید وتحفه سامی و بختیار نامه و غیره .

٤ ـ مجله نوبهار هفتـگی درمهر ماه ۱۳۰۱ بمدیریت آقای بهار انتشار یافت علاوه بر مطالب ادبی درمسائل سیاسی زمان هم بحث میکرد ،

٥ ـ مجله تعلیم وتربیت درتحت نظرآقای‌علی اصغرحـکمت درفروردین ۱۳۰٤ شمسی ازطرف وزارت معارف تأسیس شدوتاسه سال دوام یافت قسمتی از این مجله سود مند مخصوص‌امور رسمی وزارت معارف وقسمتی حاوی مقالات علمی وادبی بود در ۱۳۰۷ تعطیل ودرزمان وزارت آقای حـکمت (فروردین ۱۳۱۳ شمسی) مجدداً منتشر گردید وفعلا دایراست .

٦ ـ مجله آینده بمدیریت آقای د کتر محمود افشار درتیرماه ۱۳۰٤شمسی شروع وتااسفند ۱۳۰٦ منتشر شد هیچ مجله ازجهت ظرافت طبع واهمیت مقالات ادبی وسیاسی باآینده برابری نمیکرد آقای د کتر افشار مؤلف کـتاب مفیدی‌است

---

(۱) لفظ دانشکده را رضی الدین نیشابوری شاعر قرن ششم بکار بـرده است در تشکیلات دانشگاه جدید وزارت معارف آنرا بمعنی Faculté . متداول نموده است

بزبان فرانسه راجع بتاریخ روابط سیاسی ایران وممالك اروپا که طبع شده است ،

۷ ـ مجله ایران جوان درسال ۱۳۳۸ بوسیله کانون ایران جوان تأسیس شد

۸ ـ مجله کاوه دو دوره در برلن انتشار یافت دوره ثانی آن حاوی مقالات علمی وادبی بسیار مفید است (رجوع شود بتاریخ ادبیات برون)

۹ ـ مجله ایرانشهر ازتأسیسات آقای کاظم زاده است که در برلن چند سال انتشار یافت این مجله نفیس وسودمند بیشتر درمسائل عرفانی ومباحث علمی بحث نموده ازحیث آشنا کردن ایرانیان بتمدن اروپائی ومقایسه آن بافرهنگ شرقی خدمت شایان کرده است ،

ونیز دربرلن بهمت جوانان دانشجوی ایرانی دو مجله دیگر یکی بنام فرنگستان ودیگر بنام علم وهنر منتشر شده است

۱۰ـ مجله شرق بمدیریت آقای محمد رمضانی صاحب مؤسسه خاور درطهران انتشار یافت این مؤسسه که اکنون « کلاله خاور» نام دارد تاحال متجاوز از ۳۰۰ کتاب از ترجمه وتألیف طبع ونشر کرده است .

۱۱ ـ مجله مهر ازتأسیسات آقای مجید موقر مدیر روزنامه ایران وروزنامه خوزستان ومجلهٔ هفتگی مهرگان است ازخرداد ۱۳۱۲ تاحال ٤ دوره انتشار یافته واکثر نویسندگان وشعراء معاصر در این مجله که از حیث فایده مقالات و نفاست طبع ممتاز است چیز می نویسند .

محض اختصار باقی مجلات را باسامی صاحبانشان درفهرست ذیل نام می بریم :

رستاخیز (عبدالله رازی) ـ پهلوی (یاورافتخار نظام) ـ وفا (نظام وفا) دبستان (سید حسن طبسی) ـ تقدم (احمد وعبدالرحمن فرامرزی) ـ ندای قدس (حسین قدس) ـ گنجینه معارف (محمد علی تربیت) ـ علم وهنر (وثوق وجمال زاده) ـ آرمان (دکتر شیرازپور پرتو) ـ فروغ رشت (ابراهیم فخرائی) فرهنگ رشت (تقی رائقی) ـ عصرجدید (فرخ دین پارسا) ـ تحفة الادبا (ادیب فرهمند) عرفان اصفهان (احمد عرفان) ـ بازارگاد شیراز (حسام زاده بازارگاد) ـ مجموعه معارف (بهروز خاوری) ـ ایران نو (سیف آزاد) اخوت (عبدالله مستشار ، علی کرمانشاهی) ـ صحت (حسین صحت) ـ نامه تمدن (ع . تمدن)

دختران ایران (زند دخت) - دنیای امروز (بازیل) - خاور (محمود عرفان) باختر (امیر قلی امینی ، سیف پور فاطمی) - دنیای ایران (نوبخت) - سپیده دم (صورتگر)- پیمان (احمد کسروی)- شهربانی (یاور پارسا)

ومجلات دیگر که منتشر میشده یا اکنون هم انتشار مییابد مانند مخزن دانش ، طب جدید ، درمان ، سودمند ، عصر پهلوی ، عصر جدید ، عالم نسوان ، آفتاب ، نسیم صبا ، اسپهان ، گلزار ، جام جم ، همایون ، امید خیر ، الاسلام ، الکمال ، اقبال ، (قشون) ارتش ، بلدیه (شهرداری) ، مجله رسمی وزارت عدلیه ، گمرکات ، مذاکرات مجلس ، اطاق تجارت : پست وتلگراف ، فلاحت و تجارت . ، علوم مالیه واقتصاد ، ثبت اسناد ، بانك ملی ایران ، صحیه . معقول ومنقول وغیره

سالنامه

نوشتن سالنامه درزمان اعتماد السلطنه شروع شد که هرسال در دنبال یکی از کتب خودفهرستی ازمطالب ومشاغل زمان را می نگاشت این نوع دردوره ما کامل شد و علاوه برتقویم مطالب سودمند بآن الحاق گردید بعضی جراید ومؤسسات ومدارس سالنامهٔ که حاوی شرح پیشرفت آنان درمدت یکسال بوده منتشر کرده اند مانند سالنامه روزنامه ایران و سالنامهٔ دانش سرای عالی وآمار نامه های معارف وغیره

آقای امیر جاهد باتأسیس سالنامه پارس در ۱۳۰۵ شمسی باب جدیدی در مطبوعات گشود ازآن تاریخ تاحال هرسال قبل ازنوروز این سالنامه منتشر میشود ومشتمل برتقویم ومطالب مفید وشرح تشکیلات اداری وحوادث یکساله است که برای تاریخ زمان فواید بسیار دارد

گاهنامه دانشمند اختر شناس آقای سید جلال الدین طهرانی نیز باه‌طالب علمی سودمند انتشار می‌یابد وهرساله کتابی از کتب نادره قدیم با آن منتشر میشود در مشهد چند سالنامه بنام دانش ، شرق ایران ، خراسان وغیره منتشر شده است

نمایش

گاهی سؤال میشود که چگونه درمیان قومی که ادبیات آن تا این درجه بالارفته‌است تیاتر بوجود نیامده‌است جواب این سؤال دشوار نیست تیاتر وقتی ترقی میکند که بتواند عیوب افراد را بیان کند تا اینکه رفته‌رفته بعضی مردم برای عبرت گرفتن ورفع عیوب خویش وبعضی برای خندیدن برعیب دیگران و

جماعتی محض استفاده ازدقت نظر نویسنده و آشنائی با احوال نفسانی بشر و معایب عادات و اخلاق قوم بنمایشگاه روی آورده از انبوه خریداران نفع مادی بازیگران تأمین وچرخ پرخرج نمایش متحرك شود زیرا که تیاتر جنبهٔ انفرادی ندارد تا مثل قصاید شعرا ازچشمه احسان ممدوحان سیراب شود بلکه‌غذای آن اقبال اجتماعی‌است و روی سخن بازیگران تیاتر با آن ذوق جمعی‌است که از حاصل ذوقهای افراد بدست میاید وبهترین ممیز آثار ادبی بشمار است . حال‌در کشوری که این مقدمات فراهم نبوده چگونه میشود انتظار داشت که تیاتر پیدا شده باشد همچنین برای ظهور نمایش های ادبی و تاریخی هم وقتیکه عوامل مذکور واسباب دیگر مثل نقاشی وتمثیل وغنارا منع کرده باشدوزن را که رکن اعظم زندگانی است چه در خارج وچه در صحنه تیاتر از رخ نمائی باز داشته باشد آیا میتوان انتظار ظهور تیاتر داشت .

تنها چیزیے که مابه‌الاشتراك هیئت جامعه محسوب بود و هر کسی حتی روحانیون درآن شرکت می جست نمایشهای مذهبی بود .

براثر تشویقی که درعهد صفویه از روضه خوانی وذکر مصائب ائمه‌اطهار درمیان آمد رفته رفته مردم از گفتار به کردار پرداخته ونمایش حوادث مولمه‌را بزرگترین وسیلهٔ تحریك قلوب قرار دادند . در زمان قاجاریه این شعبه از نمایش ترقی بسیار کرد چنانکه جماعتی کثیر در هر شهر تعزیه خوان وتعزیه گردان بودند این دسته‌ها رفته رفته تخصص پیدا نموده پیس های مخصوص‌نوشتند و لباسهای گوناگون با نوازم واسلحه وغیره درمخزن خود داشتند براثرتشویق دولت درشهرهای بزرگ تعزیه دولتی دایر شد باین معنی که دولت سالی‌مبلغی درمقابل خرج تعزیه بجمع حکام می پذیرفت و آنانهم درمکانهای معین‌بنمایش می پرداختند این نمایشها در دهه اول عاشورا واقع میشد و گاهی بسایر ایام هم سرایت میکرد تدریجاً درهر شهری بازیگران دررشته های خاص اختصاص‌یافتند بعضی در شمر خوانی وبعضی در امام خوانی و بعضی در نمایش سایر اشخاص ذیفن شدند . درطهران این تشکیلات طبعاً ازهرجا استوارتر بودتعزیه گردان‌ها در مدت سال هر جا که خوش آوازی می‌یافتند یا کسی‌را که با اشخاص‌واقعه توافق منظر بیشتر داشت بهرقیمت بود استخدام میکردند و بتربیت او همت می گماشتند .

محل تعزیه در طهران تکیه دولت بود که حجرات بسیار برای شاه‌واعیان و اشراف داشت مکان بازی سکوئی بود دروسط تکیه که گاهی چندصحنه‌دفعة درآنجاآراسته میشد یعنی مجالسی که باید پی‌درپی ظهور کند اکثر اوقات برای سهولت قبل از نمایش مهیا بود

مسلماً تعزیه آن عهد را از هیچ لحاظ نمیتوان بایك تیاتر اروپائی کنونی مقایسه کرد نه از جهةتشکیل صحنه‌نه از حیث لباس ونه از لحاظ مطابقت امور با نفس‌الامر اما این صفت را داشت که کاملا موافق ذوق اکثر حضار بود. حضور سلطان ودرباریان واعیان و جلال و عظمت مکان در حضار تأثیر خاصی می‌بخشید و آنان را ازحال طبیعی‌خارج میساخت همچنین حوادثی که به منصه نمایش می آمد از طفولیت در خاطرها رسوخ یافته ومحبت یا بغض اشخاص در دلها نسلا بعد نسل مهیا شده بودپس صرف نظر از خوبی و بدی بازیگران اساساً تذکر همان خاطرات مانوس صبر از دلها برمیداشت خاصه پس‌از آنکه نزد شیعیان مسلم است که هرکس برمصائب امام مظلوم گریه کند یا خود را چون گریه کنندگان سازد بهشت برای او واجب‌است درنتیجهٔ این عوامل‌چنان سوزی دردلها پیدا میشد که درعالم نمیتوان هیچ تیاتری را ازاین حیث باآن برابر دانست وصرف نظر از اینها ارکسترها حقیقة در کار خود مهارت بخرج میدادند از فرط تکرار وازجهة علاقه مذهبی بازیگران درفن خودشان اعجاز میکردند واغلب چنان طبیعی واقع میشد که زمام اختیار از دست ها میرفت‌زبان این بازیها اگرچه بازبان اصلی «عربی» یکی نبود ولی بازبان مردم تفاوتی نداشت جز درآنجا که شعر بمیان می آمد و قدری البته ضرورت‌وزن وقافیه کلام را از سطح سخن راپج بالا میبرد (وآنهم خیلی نادر بود) درباقی‌اوقات شنونده ازجهة مکالمهٔ حضار احساس هیچ غرابتی نمیکرد واز شور وسرمستی خود بواسطه یك سخن ناهنجار غیرمأنوس هشیار نمیگردید از اول تا آخرنمایش یك محیط محترم پرهیجان وبسیار گرمی حضاررا احاطه کرده بود که نسیمی ازخنکی ها وبیمزگی‌هایی بعضی نویسندگان تیاتر در آن نمی وزید و شنونده و گوینده را سردنمیکردبسیاردیده شد که نمایش‌گران خود نیز حقیقة میگریستند موسیقی هم با محیط تناسب تام داشت گوئی الحان اورا با احوال مردم سالها

سنجیده و اختیار کرده بودند البته غیراز این موافقت تام و تأثیر خاص که بیان شد ازجهات ادبی وعلمی نمیتوان تعزیه را درفصلی آورد که سخن از تیاتر میرود زیراکه در قرن نوزدهم نبایستی ابتدائی‌ترین اصول تیاتر مهمل ومتروك می‌بود وحتی ۳ واحدی راکه قرنها در اروپا برسرآن جدال بوده و امروز رعایت کلیات آن از امور بدیهی شمرده میشود ازنظر دور میداشتند .

اهتمام دولت دراین باب بحدی رسید که از دستگاه سلطنتی اسایحه ولباس و سایر وسایل را ببازیگران میدادند جمعی بنام دسته شاهی اختصاص ببازیهای مهم داشتند انعام و خلعت و لقب میگرفتند مثل لقب معین البکاء و غیره اغلب بازیگران مهم مثل شمرخوان و عباس خوان و امام خوان رل خودرا تماماً از بر داشته وباقی که‌تازه کاربودند هریك قسمت خودرا در بیاض یا در ورقه کاغذی در دست میگرفتند پس‌از خواندن و انجام وظیفه همان نسخه و بیاض را باید بمعین‌البکاء یا تعزیه گردان دیگر تسلیم کنند واین تسلیم موجب شد که اثری فعلا ازآن اوراق درمیان‌نیست . بازی زنان را مردان میکردند چنانکه زینب‌خوان مردی بود که در زیرنقاب ریش و سبلت را با مهارت پوشیده میداشت .

گاهی برایے رفع خستگی حضار در فاصلهٔ نمایشهای حزن‌انگیز بازی مفرح ومضحکی‌هم نشان‌میدادند یا بانواختن موسیقی حاضرین‌را مشغول میکردند از بازیگران معروف شیخ حسن شمر و حاج بارک‌الله را باید شمرد .

ازجمله تعزیه های مشهور حجةالوداع و شهادت مسلم و بازار شام ویوسف وزلیخاو هفتادو دو تن و شست بستن دیو و بلقیس وسلیمان بوده است .

هریك ازاین نمایشها را با وزن وآهنگ‌خاصی نظم کرده‌بودند اکثر اتفاق می‌افتاد که هرشخصی پیوسته آواز خودرا در پردهٔ مخصوصی از موسیقی میخواند مثلا حر برای اظهار شجاعت و رجز خوانی در چهارگاه میخواند و نسوان در همایون و شوشتری اما آواز همواره ساده بود و سازی باآن جفت نمیکردند مگر در بعضی از مواقع قره‌نی و نی لبك را با همان آواز جفت میکردند مخصوصاً دربیات و دشتی و دیر راهب و تعزیه سلیمان ودرآغاز و انجام هرقسمتی غالباًآوازجمعی‌فرودستان(کر)خوانده میشدوهمه بازیگران‌در آن شرکت می‌جستند .

لباس تعزیه ازاین قرار بود : جنگجویان زره و خود وچکمه وسپر و شمشیر و نیزه و معصومین دستار و عبا و قبا وعصا ودختران وپسران خردسال دستار کوچك سیاه و سبز داشتند برای بانوان لباس بسیار بلند و سیاه که فقط چشمان آنها نمایان بود تهیه میکردند و بطورکلی اشقیارا باجامهٔ سرخ و مظلومین را با لباس سبز و سیاه نشان میدادند .

علاوه بر تعزیه‌های ثابت که مکان خاص داشت بعضی تعزیه گردانها دسته خودرا از دهی بدهی میبردند و در میدانها و تکیه ها نمایش مختصری میدادند رفته رفته این پیشه هم از حقیقت خود عدول کرد و منسوخ شد .

تقلید

اگر بتوان تعزیه را بعهد صفوی منتهی کرد تقلید را بهیچ عصری نمیتوان محدود نمود درجشنها و عروسیها به نسبت موقع، بازیهایی مسرت بخش درهر زمانی رایج بوده است .

در زمان قاجاریه دسته‌های چندی از مقلدین بودند که در مواقع خاص بنمایش میپرداختند و ازصاحب مجلس اجرت میگرفتند موضوع این بازیها مطالب بی‌ضرر وخیلی‌عام بود که بکسی برنخورد وجامعه را ازحیث حمله بآداب اساسی او متأثر نسازد اکثر اوقات تقلید مجالس عروسی بازیهای کوچکی مانندعروسی حاجی آقاو شیرین زبانی غلام‌سیاه و امثال اینها بوده و درفاصلهٔ آنها اهل طرب با لباس‌های مخصوص رقص و بندبازی میکردند .

رقاصان که اغلب پسران در جامه دختران بودند چندین دست لباس مبدل مینمودند و پیکر را بزینتهای عجیب و غریب که غالباً مال یك نسل پیش‌از زمان نمایش بود می آراستند ازآنجا که این‌مقلدین درمجلس مهمانی ادای‌وظیفه میکردند وغالباًمدعوین ازجهات دیگرسر گرم وخوش بودند وچون بازیهاا کثر مختصر و با ساز وآواز مناسب جفت میگردید در حاضران تاثیر خوشی میبخشید بازیگران علاوه بر تبدیل لباس قدری صورت را گریم میکردند مثلاگریم کاکاسیاه و حاجی آقا و گریم عروس وغیره

در تقلیدهای عمومی بازیگران برسکوئی بالا میرفتند وتماشائیان در اطراف آنمکان قرار گرفته بازیگران را احاطه مینمودند . اکثرمقلدان ماهر بدون حاضر

نمودن رل سخنان بسیار بموقع میگفتند و گاهی نمایش از صحنهٔ تیاتر بمیان تماشائیان هم سرایت مینمود بازیگر از سکو پائین میآمدو بعضی از حضار رامخاطب سخن یا مورد اعمال قرار میداد .

موضوع بازیها غالباًطوری اختیارمیشد که همهٔ حاضران ازآن بهره‌میبردند و برای رسوخ در خاطر عوام بیشتر اوقات سخنان ناشایست و فحش‌های رکیك مبادله میشداین دسته‌های مقلد غالباً در دهات وشهرها گردش کرده وبتناسب موقع کسبی مینمودند .

از مقلدان معروف کریم شیرهٔ است که در دستگاه ناصرالدین شاه دلقك مختار بودو او چند شاگرد آزمودهٔ داشت رشکی و ماسی و چورو کی و غیره اکثر اوقات درحضور شاه اجازه بازی می‌یافت و درضمن بازی احوال سلطان و درباریان واعمال کارداران مملکت را انتقاد میکرد واین آزادی کلام که کریم شیرهٔ داشت اورا صاحب نفوذ فوق‌العاده و محل احترام کرده بود گویند بعضی ازخرده گیریهای او بدستور پنهانی شاه بوده که‌مصلحت اظهارآن را نمیدیده‌است

این اشعار حاکی از بغض گوینده نسبت بهتاکی های آن‌مقلد مشهوراست

بعهد ناصرالدین‌شاه غازی کند نادان بدانا ترکتازی
بساط علم‌چو نان شد که تازد کریم شیرهٔ بر فخر رازی

تیاتر

گویندناصرالدین شاه درسفرهای‌فرنگستان ترتیب تیاتر آنممالك‌را پسندیده ومزین‌الدوله معلم دارالفنون را که ازشاگردان اعزامی باروپا بودمأمور کرد در تالار دارالفنون نمایشهائی بدهد واو نخستین کسی است که تیاتر را از صورت تعزیه یا تقلید خارج کرد وبعضی از آثار مولیر را بقدری که در آن زمان میسر میشدبمعرض نمایش گذاشت از قرارمسموع نخستین تیاترمزین‌الدوله خرس سفید و خرس سیاه بوده‌است . مرحوم میرزا علی‌اکبر خان مزین‌الدوله که سه سال قبل فوت شد در واقع پیشقدم این راه است . لکن بواسطه‌مهیانبودن این وسائل موفق نگردید که‌کار خودرا اساسی بدهد اذهان درآنموقع متوجه تقلید بود و از تیاترهائیکه درزیر پرده تبسم‌آور بیان بعضی مطالب جدی میکنند ومنظور اصلاحی دارد گریزان بود بعلاوه فهم آنهم برای حضار اشکال داشت ازاین جهة دوامی نیافت .

آغاز مشروطه

ازجمله اموریکه آزادیخواهان بتاثیراجتماعی آن ایمان داشتند تیاتر بود اکثریقین داشتند که بهترین وسیلهٔتربیت توده وآشنا کردن آنها بعیوب قدیم ومحاسن جدید تیاتر است زیرا که تأثیرافسانه وبازی دراذهان ساده بمراتب بیش ازدرس ووعظ است و شخص هرمطلبی را از زبان غیر ودرضمن حکایت میتواند بمردم بفهماند و اثر آن آنی و دفعی است لکن علاوه برموانع بیشماری که در راه میدیدند از آنجمله فقدان سرمایه و بازیگران مجرب و مکان بازی ولباس و تزیینات صحنه و پیسهای مرغوب بزرگترین عایق سوء شهرتی بود که دامن گیر بازیگران میشد که درآنعهد بازیگریرا مقلدی و حضور درصحنه را مطربی میدانستند و کمتر کسی پیدا میشد که برفرض آماده شدن مقدمات تن باین رسوائی بدهد و خودرا انگشت نمای خلق قرار دهدوحتی بدم شمشیر تکفیر هم برود . باوجود این چند نفر از مردمان فاضل ونجیب که درادارات دولتی هم حائز مشاغل عمده بودند وبعضی درمیان ملت هم مقامی خاص و قبولی عام احراز کرده بودند از آن حیثیت و شغل چشم پوشیده درین طریق قدم گذاشتند .

نخستین تاسیسی که شدتشکیل شرکتی بنام فرهنگ بود که در تحت مرام ونظام معینی شروع بدادن نمایش کرده وعواید آنرا بمصرف امور معارفی رسانید که ازآنجمله بنای بزرگی است موسوم بعمارت شرکت فرهنگ درناحیه سبزیکار که مدتی مکان مدرسه دارالمعلمین مرکزیی بود .

اما بعداز چندی این شرکت منحل شد وبعضی از افرادآن شرکت دیگر بنام تیاتر ملی دایر کردند که ریاست آن بامرحوم عبدالکریم خان محقق الدوله بود اکثر بازیهای آنان تاریخی بودمانند پیس کورس کبیر وجمشیدوغیره تصنیف محقق الدوله چون افراد این شرکت از مردمان منورالفکر بودند وبرای نفع شخصی کار نمیکردند و پای امور خیریه ومعارف درمیان بود بازیهای آنها مقبول عامه شدو مردم با شوق تمام درآن نمایشها حاضر میشدند .

پس از فوت محقق الدوله در ۱۳۳۵ قمریی دو سه نفر از اعضای هیئت موفق شدند که بعضی از مطلعین وصاحبان ذوق تیاتری رافراهم آورده شرکتی بنام کمدی ایران بموجب امتیازنامه رسمی وزارت معارف دایر کنند ریاست این شرکت با آقای سیدعلی نصر بود که چندی در اروپا هم دراین رشته مطالعات

کرده بود دیگراز مؤسسان این شرکت آقایان بهرامی و ملکی وشیبانی بودند .
این شرکت را میتوان مؤسس تیاتر ایران شناخت زیرا که در بازیهای ابتکاریی
خود یا ترجمه های تطبیقی مولیر وسایر نویسندگان اروپائی موفق شد که ذوق
تیاتر را درمردم ایجاد کند و توجه کامل آنهارا باین صنعت بدیع جلب نمایداین
هیئت توانست تا اواخر سال ۱۳۰٤ شمسی وحدت خودرا حفظ کند .

بتشویق این‌هیئت چند پیشرفت مهم درتیاتر رخ داد یکی آنکه باقر اف‌تاجر
بساختن سالن مخصوص در لاله زار اقدام کرد و ازاین راه حقی عظیم بر صنعت
تیاتر ثابت نمود دیگر بعضی زنان غیرمسلم یا مسلمان خارجی را مثل یهودی
وارمنی وترك بصحنهٔتیاتر آوردند وبرای نخستین بار بازی زن را خود زن‌عهده‌دار
گردید این تجدد تا دیر زمانی موجب جلب تماشائیان گردید از بازیهای مشهور
آن دوره علاوه‌بر تیاترهای مولیر وسایر نویسندگان‌اروپائی‌چند نمایش ابتکاریست
که بسیار دلچسب و مؤثر واقع گردید مثل غارت ارومیه ، راسپوتین ، قوزی و
آهنگهای این اپرت اخیر راسید رضای هنری ساخته بود و بسی جالب توجه
شد . در اواخر جنگ بین‌المللی در نتیجهٔ انقلاب روسیه گروهی از بازیگران
روسی و قفقازی بایران رو نهادند بااینکه زبان آنها یا ترکی یا روسی بود و حقاً
نبایستی حضار را جلب کند اما چون در تیاتر ورزیده‌بودند وظرافتهای این‌صنعت
را میدانستند و بازیگران زیبا و خوش آهنگ‌را عهده دار بازی‌ها مینمودند
کارهای آنها جلوه کرد .خاصه اینکه اپرت های‌قفقازی تازگی‌داشت مانند آرشین
مال‌آلان و مشهدی عباد و اصلی و کرم وغیره در اوایل بازی را بترکی انجام
میدادند ولی کم کم آنهارا بفارسی ترجمه کردندو آهنگ آن ترکان پارسی گو
درآغاز کار خیلی دلپسند می‌افتاد زیرا که اغلب آن نمایشها موضوع ادبی یا
اجتماعی نداشت که حاجت به بیان فصیح باشد از خواص این نمایشهاعدم‌توجه‌به
پند های اخلاقی و نصایح اجتماعی بود که تا آنوقت محور نمایشها بحساب
میآمد بازیگران فقط میخواستند با نشان دادن رقص و آوازوسایر دلربائی‌های
تیاتری حاضران را مشغول کنند .

از خدمتگزاران این صنعت خانم پری آقابابف است که در کنسرواتوار
روسیه تحصیل خواندگی کرده و در رقص هم مهارتی‌تام دارد در ۱۹۱۹بایران

آمد و وجود او تیاتر را رونقی داد نخستین بازی او اپرت سابق‌الذکر اصلی و کرم بود که بفارسی ترجمه کرده بودند .

ازجمله بازی‌هائیکه این هیئت (درسال ۱۳۰۰) درآن هنرنمائی کردند « درام لیریك » پریچهر و پریزاد اثر قلم آقای رضا شهرزاد بود در ۱۳۰۱ مادام آقابابف بمساعدت مجتبی طباطبائی تیاتر الهه را بمعرض نمایش گذاشت این نمایش ازآن تاریخ تا حال که ۱۳۱۶ شمسی است چهل مرتبه بازی شده است.

دراین مختصر نمیتوان همه بازیگران و بازیهای مهم آندوره را نام برد ولی باید از زحماتیکه چند تن از ارامنه مانند ارمنیان و طریان و واقیناك و کاراکاش با همکاران خود در این طریق متحمل شده اند قدرشناسی نمود از جمله بازیهای مشهور دکتر ریاضی دان و دیوانه مزاحم وجعفرخان‌از فرنگ آمده است این تیاتر اخیر که بسیار مؤثر واقع شد اثرقلم مرحوم حسن مقدم بود و در ۱۳۰۱ بازی شد .

در ۱۳۰۲ علینقی وزیری پس‌از تکمیل تحصیلات خودازاروپابایران باز گشته مدرسهٔ بنام مدرسهٔ عالی موسیقی وکلوبی برای نمایش اصلاحات خود دراین‌فن تأسیس کرد و رفته رفته قطعاتی ترتیب داد که علاوه بر آهنگ جدید شایستگی تمثل درصحنهٔ تیاتر هم داشت و ازاین جهت‌یك سبك مخصوصی بنام نمایش‌تابلوهای موسیقی پیدا شد که بسیار جالب توجه و دلپسند بود ازآن میان قطعه قالی کرمان و نیمشب حافظ و کاروان و بی‌مادر و دزدی‌بوسه و رؤیای مجنون و اپرت گلرخ را باید نام برد از خدمات این مؤسسه ایجاد نمایش برای خانمها بود که تاآنزمان کمتر در نمایش‌خانه حاضرمیشدند اما چون وزیری مکان نمایش را مدرسه‌موسیقی قرار داده بود رفته رفته این رعب ازمیان برداشته شد وجمعی از بانوان درخدمت تیاتر مقدم گشتند این جمعیت که موسوم به بیداری نسوان گردید درسالن مدرسه زرتشتیان بازیهائی کردند . ازاشخاصی که‌بنابرذوق فطریی‌ومطالعه‌در کتب‌اروپائی چند تیاتر نوشته و در نمایش آنها مساعدت بسیار کرد آقای ارباب افلاطون شاهرخ بود .

در سالهای اخیر چند جمعیت تیاتری از قبیل‌جامعهٔ باربد وشرکت کمدی اخوان و جامعه نکیسا درطهران دایر شد .

اهدائی به کتابخانه ملی ایران

یکی از عشاق این صنعت میر سیف‌الدین کرمانشاهی بود که در خارج ایران کار کرده و از فن زینت صحنه مخصوصاً اطلاع کافی داشت متاسفانه خود کشی کرده

تیاترهای ملکم خان طبع شده ولی بنمایش نیامده‌است ازاین قبیل‌است ترجمهٔ ناصرالملك نایب‌السلطنه ایران از اتللوی شکسپیر که تا سال ۱۳۱۳ بمعرض نمایش گذاشته نشده بود در این تاریخ چون یکی از استادان تیاتر شکسپیر موسوم به پاپازیان بایران آمداین تیاتر را هم بزبان فرانسه و هم ارمنی بازی کرد وترجمه ناصرالملك هم نمایش داده شد .

از نویسندگان صاحب ذوق وهنرمندی که دراین رشته تألیفات نیکو دارد آقای ذبیح بهروز است که در تیاتر حیجکعلیشاه جنبه انتقادی و درنمایش شاه‌ایران و بانوی ارمن جنبه تاریخی را تتبع کرده است اپرتهای رستاخیز و بچه‌گدا تألیف عشقی شایسته ذکر است .

ازجمله موانع بزرگی که در راه ترقی تیاتر نوزاد ایران واقع گردیدرواج سینما مخصوصاً سینمای گویا بود چون وسایل قلیل و دستگاه کوچك ارباب تیاتر نمیتوانست باجلال پرده‌های سینما مقابله کند طبعاً هر کس سینمارا چه از حیث خوبی بازی و زیبائی مناظر و چه ارزانی قیمت بر تیاتر ترجیح میداد و این‌اقبال مردم بسینما درموقع نمایش فیلم ناطق فارسی دختر لر که چندماه طول کشید محسوس تر گردید .

یکی‌از جوانانیکه بآیندهٔ درخشان این فن امید بسته و در اکثر نمایشها بازیهای مهم را عهده دار شده آقای فکری‌است که خود نیز چند تیاتر تصنیف کرده‌است در تجسم احوال وزراء و مشاوران قدیم خاصه‌بازی پیرمردان مهارت کامل‌دارد .

بااینکه تیاتر دارای معایب ونقایص بسیار بوده و بااینکه نمایشها درفواصل بسیار طولانی وبرای جماعت قلیلی داده میشد تأثیر این فن شریف را در اخلاق جامعه و درادبیات نمیتوان انکار کرد . در دوره اول تیاتر نویسی بسیاری از مضار و نقایص اجتماعی در برابر حاضران تجسم یافت وهرچند زبان تیاترنویسی نه‌توانسته‌است خودرا ازعبارات کتابی کاملاً خلاص کند و نه توانسته است ازبعضی کلمات غلط و عامیانه احتراز جوید معذلك بواسطه سهولتی که قهراً در انشاء تیاتر واقع‌میشود درروانی نثرفارسی بی‌اثر نیست‌وظهور اوزان جدید که‌بمناسبت قطعات‌تیاتر ازجانب‌موسیقی دانان‌ترکیب شده‌همچنین تجددی در نظم‌محسوب‌میشود .

بعضی پیس های نمایش یافته

اپرت خسرو وشیرین	جامعهٔ باربد	علی‌شیخ‌الاسلامی
تآتر لیلی ومجنون	«	تربتی
وامق و عذرا	نمایشگاه نکیسا	
لیلی ومجنون	سید جلال‌الدین شادمان	
کمدی لیلی ومجنون	معز دیوان فکری	
سه داستان شاهنامه	جشن فردوسی	نوشین
داستان‌رستم و سهراب	«	فکری
اپرت گلرخ	مدرسه عالی موسیقی	کانل وزیری
خاطرخواهی — رؤیای‌مجنون	«	«
کنسرت	«	
تشک پرقو	«	
اپرت شوهر بد گمان	«	
نمایش‌عمرخیام وحسن‌صباح‌وخواجه‌نظام‌الملك - جامعهٔ باربد		
آخرین یادگارخاندان زند نمایشگاه‌تهران - فتح‌الله‌معتمدی		
غیاث خشتمال	جمعیت نکیسا	ابراهیم ناهید
نای شرح حال مسعود	سعد سلمان	
پنجمین جلوه هنرمندان		
اپرای مادر وطن	جمعیت نکیسا	ارباب افلاطون
عاقبت هرمزان	«	«
بتکده هندی	«	«
کاهن مصری	«	«
نادرشاه‌افشاروفتح‌هندوستان	«	«
شب‌هزارویکم‌الف‌لیله	«	شهر زاد
شهرزاد قصه گو	کلوب فردوسی	«
زردشت		«
عزیز و عزیزه		«
ستاره شرق		«
پریچهر و پریزاد		«
خسرو وشیرین		«
اصلی و کرم	اقتباس از ادبیات قفقاز	«

الهه	مادام آقابابوف	پری
تاج افتخار	حبیب‌الله رستگار	اقتباس از شکسپیر
اوتللو	توسط پاپازیان	
اتوتاکسی	اقتباس از فرانسه	
کافتهای جنی	«	توسط فکری
آقا بیا روبوسی کنیم لاهیش		حسن ناصر
آنوش	«	ترجمه منظوم رشید یاسمی
مریض خیالی	مولیر	
مردم	اقتباس از توپاز	ع . نوشین
سر گذشت مریم		
کمدی راه نجات	عروسی حاجی فیروز و گلچهره	
جنگ زن‌وشوهر	کلوب‌فردوسی	
هیپنوتیزم	جامعهٔ باربد	
تیاتر دعما	«	
داد نزنید بیدار میشه	«	
تف سربالا	«	
آپاندیس	کانون‌صنعتی	فکری
کمدی‌عشق‌و آزادی	«	«
هردم بیل	«	
دردسر — وضعیت تلفن	کلوب‌فردوسی	
اپرت فرشته	مستعان	
کمدی نزاع زن وشوهر	تمام‌آهنگی	
کنسرت قصر — اشعهٔ پهلوی		
دیوانه مزاحم		
قزل ارسلان رومی	نکیسا	
اپرت چلنگر — مرد بی زن زنده نیست		
خبط بزرگ		
(کمدی) وارث بالاستقلال		
کمدی سرخر شرکت	کمدی اخوان	
پیراهن مراد زن وشوهر	فردوسی	

پیس های چاپ شده

نام نویسنده	نام‌نمایش	نام نویسنده	نام نمایش
ا ذری (سیدعلی)	وعده زرتشت	عبدالحسین‌میرزا	مار گریت*
آشفته (عمادالدین)	عدالت بشر	عشقی (میرزاده)	رستاخیز ، بچه گدا
آفاق‌الدوله (تاج‌ماه)	نامهٔ نادری*	عمادالسلطنه	عروسی اجباری*
آیتی (عبدالحسین)	ملکه عقل و عفریت جهل	عین‌الملك (حبیب‌الله)	اسرار ساطانی
عتصامی (یوسف)	خدعه وعشق*	کاظم‌زاده (حسین)	رستم وسهراب
عتمادالسلطنه (حسن)	طبیب اجباری*	کمال‌الوزاره (احمد)	استاد نوروز، حاجی‌ریائی
فلاطون(شاهرخ)	مادر وطن	محمدطاهر میرزا	عروسی میرزا
مروز (ذبیح)	جیجك علیشاه ، شاه ایران و بانوی ارمن	معاصر(حسن)	شوخی فروردین، قاضی همدان
ندر (کیا)	تیسفون	مقدم(حسن)	جعفرخان از فرنگ آمده
حشمت‌السلطان(محمدعلی)	تاجگذاری ومرگ ناپلیون*	ملکم	اشرفخان،زمانخان،شاه‌قلی‌میرزا
حئیم (سلیمان)	یوسف و زلیخا	ملکیانس	دیار اشکبار*
خلخالی (عبدالرحیم)	داستان خونین	مینو لاجوردی	مریض خیالی *
دیهیمی (عطاء الله)	من بیه*	مینوی(مجتبی)	مازیار
سعید (نفیسی)	آخرین یادگار نادر	نوشین (عبدالحسین)	تاثیر زن وظیفه شناس
شهرزاد (رضا)	سالومه*	هدایت (صادق)	پروین دختر ساسانی
شمیم (علی‌اصغر)	ایرانیان*	یقکیان	داریوش‌سوم . انوشیروان
			حق با کیست . درلباس زن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران